

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان



مدیریت عمومی

نویسنده:

www.modiryar.com

ناشر چاپی:

www.modiryar.com

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مدیریت عمومی

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: مدیریت عمومی/ www.modiryar.com
ناشر :www.modiryar.com
مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه , رایانه
موضوع:مدیریت – عمومی

اندیشه ی امام(ره) ؛ معیار اساسی در تمام سیاست گذاری ها

ی امام(ره) ؛ معیار اساسی در تمام سیاست گذاری ها

Imam Khomeyni

احمد یاراحمدی خراسانی

رهبر معظم انقلاب اسلامی در دی ماه سال جاری سیاست های برنامه ی پنجم توسعه را ابلاغ فرمودند. نکته ی اساسی در این ابلاغیه"؛ برجسته کردن نقش اندیشه امام (ره) به عنوان یک معیار اساسی در تمام سیاست گذاری‌ها " می باشد. که معظم له همچون گذشته بدان توجه ویژه ای مبذول داشته اند. بی شك امام (ره) معیار هویت ملی و اسلامی ایران امروز است. از این رو ضرورت دارد در تمامی تصمیم گیری ها و برنامه ریزی های کشور چه در سطح کلان و چه در سطح خرد بدین امر توجه ویژه ای داشته باشیم.

اکنون در آستانه ی سی امین سالگرد پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی هستیم. واقعه ی مهمی که با شکل گیری آن پیام های الهی و معنوی امام خمینی در سراسر جهان طنین انداز شد. و پهنه جغرافیایی وسیعی را دربرگرفت و کلیه کشورهای اسلامی را تحت تأثیر قرار داد و هر روز طرفداران بیشتری در مناطق مختلف پیدا کرد. رهبر کبیر انقلاب با تأسی به آموزه های اسلام ناب محمدی بسیاری از روابط اجتماعی، سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی در سطح جهانی رامتحول ساخت و نظام های رایج دنیا را به چالش فراخواند و الگوی تازه ای برای جهانیان ارائه کرد و میلیون ها انسان سرگشته در برهوت الحاد و بی دینی و گرفتار در دام جاهلیت عصر مدرن را با دعوت به ارزش های وجودی خویش ودین ومعنویت رهایی بخشید. با این تفاسیر کشور ما بعنوان مهد این تفکر باید بیش از پیش به ترویج اندیشه ناب و ملکوتی امام (ره) در تمامی عرصه های ملی و بین المللی اهتمام ورزد که تحقق این امر در گرو توجه به اندیشه ی ایشان چه در عرصه ی سیاست گذاری و برنامه ریزی و چه در عرصه های مختلف کاربردی و عملی می باشد.

با عنایت به مرقومات فوق الذکر باید به این نکته اذعان نمود: حال که ایران اسلامی و انقلاب مردمی آن که بر اساس افکار بلند واندیشه متعالی حضرت امام تکوین یافته است و به فضل پرودگار مهربان قریب به سی سال در مسیر توسعه و تعالی گام برمی دارد، ضرورت دارد حرکت نظام مند و توسعه ای کشور نیز کماکان در همه ی نهادها و ارگان های انقلاب اسلامی در چارچوب اندیشه ی والای ایشان انجام پذیرد. به بیان دیگر باید در تمامی عرصه ها همواره در عوامل پیدایش و طرح شعارهای محوری وتعیین اهداف و آرمان های بلند با آن شخصیت ملکوتی پیوندی ناگسستنی داشته باشیم. که این مهم در واقع همان اصلی است که رهبری معظم با انگشت نهادن بر آن به همگان این واقعیت را متذکر گردیده اندکه ": انقلاب وامام خمینی دو پدیده انفکاک ناپذیرند،

تحلیل انقلاب اسلامی ایران بدون شناخت شخصیت رهبر بزرگ آن ... ممکن نیست".

در پایان ذکر این نکته خالی از لطف نیست که: اندیشه ی امام (ره) پایه اصلی و عنصر حیاتی شروع و استمرار جریان انقلاب اسلامی بوده است. اندیشه ای که بر پایه مبانی ثابت واستوار وخدشه ناپذیری چون اتکا و توکل راسخ بر قدرت لایزال الهی ، تکلیف مداری مطلق و ... قرار داشته است. پس برای حفظ انقلاب اسلامی، خون شهدا و بالندگی ایران اسلامی نیازمند حاکمیت این اندیشه در برنامه و عمل هستیم.

سال تولد

birthday ...

اخترشناسی ۹صورت فلکی

هر چیزی وهرموجودزنده ای ،درطبیعت ،یک سیکل مربوط به" انتظام عالم" یا" کوسمولوژی"گردشی ودورانی را دنبال کرده ،وزمانی را برای به وجود آورده ،رشدکردن ،زندگی کردن وغیره داشته است .

فلاسفه تائوئیست عهد باستان،براساس دوازده ماه قمری ،دوازده دورهسیستم شناخت از سیکلها واثرات نفوذی خاکی و"دنیوی "پرداختند .این دوازده مرحله که به سال مربوط هستند،باسیکلاهای بارز شناخته شدهکره"مشتری" مطابقت دارند.دریک روز تمام ،سیکل دوازده ،نشان از گذشت زمان،بامعیار" ساعت"دارد .درکشور چین ،پنج روش پیچیده" تائوکوسمولوژی"وجود دارد .اینپنج سیستم سنتی که جنبه"آسترو – ریتمولوژی"دارند عبارت هستند از:

اخترشناسی ۹صورت فلکی،اخترشناسی" تسووئی،"اخترشناسی" تسوپینگ"که ازنام یک اخترشناس تائوئیست اقتباس شده است ،اخترشناسی" تائی یی،"یعنی (روشنایی متعالی)واخترشناسی" یی کینگ"که بزرگترین وپردامنه ترین نوع اخترشناسی ودر عین حال پیچیده ترین ودشوارترین آنهاست.این اخترشناسی ،به اصطلاح امروزی" تقویم"هایی داشته که در آن ،فعالیتهای سال ،ماه قمری ،روز وساعت واین که چه ساعتی برای انجام فلان کار مناسب است یانیست وغیره ،مشخص شده است .درکشور چین ،همچنین سیستمهای دیگری که از شهرت کمتری برخوردار هستند،وجوددارندکه پایه کارشانبرحرکات ستارگان وبخصوص سیستم این که قمر در چه نقطه ای ازآسمان قراردارد،استوار بوده وهست .بعدها،سیستمی پیدا شدکه حیوانات نمادی یاسمبولیک هم وارد اخترشناسی شدند.وساعت وروز وسالهای تولد را به این حیوانات ارتباط دادند که ما آن رابه نام" برج"میشناسیم؛برای مثل:برج حمل،برج عقرب،حوت وغیره.......این نوع اخترشناسی وتقویم ،سابقه ای دیرینه دارد ونخستین اثرکتبی دراین باره،درکتاب" وانگ چون"به سال ۵۶۷میلادی آمده است.این روش" دوازده شاخه"روی افکار هندیها ،اثرات غیر قابل انکاری داشته است .افسانه ای دراین باره وجوددارد که مربوط به هندی هاست وراجع به اصل ومنشأودر این مورد چنین می گویند":براساس افسانه ها،بودای بزرگ برحیوانات ظاهر شد وبه آنان قول داد که برای هرکدامشان،اسم یکی از سالها را بگذارد به شرط آن که حیوانات قبول کنند که همیشه" احترام" اورا نگاه دارند .حیوانات فکر کردند وفقط دوازده تا از آنها حاضر شدند به" بودا" جواب مثبت بدهند وتحت امر وفرمان او باشند.این حیوانات عبارت هستنداز:

موش،گاومیش،ببر،خرگوش،اژدها ،مار،اسب،بز،میمون،خروس،سگ وخوک وحشی.البته روایت دیگری هم در این زمینه وجوددارد وآن این که روزی" بودا" بر آن شد که زندگی خاکی رارهاکند.درآن لحظه ای که می خواست قسمت گوشتی بدنش راترک کند،به منظور تکمیل واتمام" اثر فلسفی"خود که اثری الهام گرفته ازطبیعت بود،خواست باحیوانات تماس گرفته وارتباط برقرار کند.درآن قسمت کم درخت وبرهوت جنگل ،درزیر سایه درخت مقدس" جینک گو"که دربخش ازسالهی عمرخودراگذرانده بود ،حیوانات را فراخواند ولی از میان همهحیوانات،فقط دوازده تای آنها دعوت بودا راپذیرفته وبه دیدارش

رفتند که این دوازده حیوان عبارت بودند از:موش، گاومیش،ببر،خرگوش،اژدها ،مار،اسب،بز،میمون،خروس،سگ وخوک وحشی."بودا"به نشانهسپاس ازقبول این دعوت وحضورحیوانات،به هرکدام شان یک "علامت"ستاره شناسی ویک صورت فلکی هدیه داد..البته بودا،این علایم رابه ترتیب ورود وحضورهر یک از حیوانات به هر کدامشان داد.این افسانه ها ،نسل به نسل وسینه به سینه تا امروز افکار مردم جهان ،بخصوص مشرق زمین رابه خود جلب کرده است .امروزه ،این سمبلها ونمادها به صورتی مدرن وجدیدازاین دوازده حیوان وجودداشته وبرحسب سیکلهای دایمی انرژی ازنظم وترتیب،برخوردارهستند.تمدن چین،خیلی زود،دست به کار استعمال وکاربرداین سمبلها وعلایم،برای تشریح حرکت حیات وخصوصیات آنها شد.*حقیقت،شرح دادنی نیست(غیرقابل تشریح است).*سمبلها،علاقه مند هستند که از طریق الهام وحی پیش از وقوع به درک وفهم حقیقت بپردازند.*واژه ها،سمبلهاراشرح می دهند.*وقتی معنی واقعی سمبل فهمیده شد،واژه فراموش می شود .خطاطی چینی ها،به خودی خود چیزی سمبولیک می باشد؛وگاه اتفاق می افتد که یک واژه فقط از راه تصاویروخطاطی معنیش قابل فهمیدن است .به این ترتیب،این سمبلها رانمی توان واقعیاتی مطلق دانست؛ولی می توان آنها را مانند ابزار کارهایی که فی مابین واقعیت متعالی غیرقابل اطلاع رسانی(تائو)ودرک نسبی ما ازجهان قرار دارند،به حساب آورد.این سمبلها یا"علایم" قبل از هر چیز ،یک خصوصیت اجرایی وعملی دارندوباید راه خروج از جهت محدود کنندهیکسمبول را دانست بایدبه زندگی رنگ وجلای کامل بخشید. چینی ها این مطلب رادر تئوری دوازده ارژی خود شرح داده اند .تئوریی که بی گمان به واقعیت نزدیکی دارد:یعنی چیزی ذاتی که به طور شگفت انگیزی تأثیرگذاراست وازروی حرکت روزانهخورشیدواز روی فصول چهارگانه،الگو برداری کرده است .انرژی وبیوریتم چینیآن چیزی راکه به شما عرضه می کنیم ،یک فهرست مختصر وموجزاز خصوصیات ومشخصات سیکلهای حیوانی دوازده گانهسال است.سال چینی که بر پایه قمری قراردارد،از آخر ژانویه آغاز می شود.به این ترتیب اگرتولدتان قبل از آغاز سال ویااوایل فوریه باشد ،شما به گروه انرژی سال قبلی غربی تعلق خواهید داشت .برای شناخت انرژیهای حاکم،لازم است سمبل وعلایم حیوانی مشخص کننده سال تولدتان را بشناسید.علاوه بر آن،دانستن ساعت تولد نیز از ضروریات است .به این ترتیب با توجه به ساعت تولد وسال تولد،صاحب دو علامت می شوید .اگرتصادفی ساعت وسال تولد طوری باشد که شانس بیاورید وبرای هر دو،یک سمبل را نصیب خود سازید،انرژیی که خواهیدداشت خیلی بیشتر ازحد معمول خواهد بود که درفهرست،برای شما نقل خواهد شد.براساس سنت،سال تولد معرف پدرووراثت بوده وساعت تولد از شخصیت صمیمی،درون گرایی ورازداری حکایت می کند.ماه قمری وروز تولد ،اطلاعات دیگری رابه آدمی می دهند که ما از جهت پیچیدگی محاسباتی که دارند،عاجز از نقل آنها می باشیم .اینک تابلوی مربوط به ارتباط"حیوان سمبل"وانرژیهایی راکه خیلی سریع وتند در شماایجاد می شوند ،عرضه می داریم .

علایم وسمبولها (کلمات رمز)

سالهای تولد

خرگوش

انرژی همراه با فکر ،عقل وانصاف،احتیاط وتعادل،رازداری،ژرفایی بینش ودرایت ،اگر آرامش درونی توسعه یابد ،باید قبول کند که از اوانتقاد شود ،بدون اینکه بخواهد زیرجلی وموذیانه ،کینه ورزی کند.

۱۹۰۳ ۱۹۱۵ ۱۹۳۹ ۱۹۲۷ ۱۹۵۱ ۱۹۶۳ ۱۹۷۵ ۱۹۸۷

اژدها

خودرأی بودن وخودسری،هوش واستعداد،بی اعتنابه آینده نگری ،انرژی متغیر،باید تمایل خود را به خصیصه های پرخاشگری،تحقیر ونزاع جویی کاهش دهد تا بتواند انرژی خود را حفظ کند .در ضمن باید به توصیه ها ونصیحتهای دیگران،به

منظور اجتناب از خود محوری،توجه داشتهه باشد .

۱۹۸۸ ۱۹۷۶ ۱۹۶۴ ۱۹۵۲ ۱۹۴۰ ۱۹۲۸ ۱۹۱۶ ۱۹۰۴

مار

تحلیلگر شایسته از اوضاع ،باهوش وفهم بالا،باخوش خلقی ،شوخ طبعی وظرافت،ملاحت طبیعی،اجتماعی وآداب دان،ولی زودرنج ودرون گراوخود خور،اگرعصبی شود،خشم او بی حساب است وباید به خاطر این که به خودش صدمه ای واردنشود،این خشم را کنترل کند.بایدازعدالت طبیعت مطمئن بوده وچنانچه دچارشکستی می شود،آن رابهترتحمل کند.

۱۹۸۹ ۱۹۷۷ ۱۹۶۵ ۱۹۵۳ ۱۹۴۱ ۱۹۱۷ ۱۹۰۵

موش

خودسری وخودرأیی،ولی درعین حال مردد در تصمیم گیری،سرزندگی وپرحرارتی وشادابی در دوران جوانی،جاه طلبی اجتماعی ،ظرفیت انجام کارهای مهم ،به منظوردستیابی هر چه بیشتر انرژی مثبت؛بدگمان بودن نسبت به خودخواهی وفرصت طلبی ها ...

۱۹۹۶ ۱۹۸۴ ۱۹۷۲ ۱۹۶۰ ۱۹۴۸ ۱۹۳۶ ۱۹۲۴ ۱۹۱۲ ۱۹۰۰

گاومیش

انرژی دعوامرافعه،انرژی بسیار قوی مقابله باوالدین،زمانی که احساس می کنید مستقل از آنهاهستید،بردباری،پشتکار.گاومیش بایدازخشم وغضب شدید،که موجب پوچی اوبوده بپرهیزدتادرضمن مادیگری برروی اوسنگینی نکند.

۱۹۸۵ ۱۹۷۳ ۱۹۶۱ ۱۹۴۹ ۱۹۳۷ ۱۹۲۵ ۱۹۱۳ ۱۹۰۱

ببر

انرژی قوی،دردوران دوم زندگی،قدرت وجبروت،استقلال مغناطیسی،اعتمادبه نفس.بااین حال بایدخودش رااز بعضی قوای جبریه خلاص کندتابتواند به هدف برسد.صاحب این علامت باید هیجاناتی راکه مانند خوره اورامی خورد،تسکین داده وآنهارافرونشاند.

۱۹۸۶ ۱۹۷۴ ۱۹۶۲ ۱۹۵۰ ۱۹۳۸ ۱۹۲۶ ۱۹۱۴ ۱۹۰۲

اسب

نشاط وسرزندگی ،لطافت وظرافت ،دارای انرژی حیاتی سرشار،علاقه مندی وشوق به مسافرت،ظاهری خندان وبشاش،دوستدار تحرک وفعالیت،صاحب این علامت،باید اختیار زبان خودراداشته باشد،بی حوصلگی هاوآتشین مزاجی خودرابه منظورآن که انرژی اش رابه طور هیچ وپوچ ازدست ندهد،کنترل کند.

۱۹۹۰ ۱۹۷۸ ۱۹۶۶ ۱۹۵۴ ۱۹۴۲ ۱۹۳۰ ۱۹۱۸ ۱۹۰۶

بز

انرژی ملایم دارد وبخشاینده است .ذوق هنری ودر عین حال رویایی فکر کردن وجود دارد.صاحب این علامت درجهت جریانها حرکت می کند.انرژی اوآن چنان ضربه خور است که باید حواسش جمع باشد حتی درحالی که در"جهت"حرکت می کند،جریان اورا باخود نبرد.این شخص باید درک خود رااز دنیای اطراف خود،بیشتر سازد فهم خودرااز آنچه دراطرافش می گذرد بالا ببرد.

۱۹۹۱ ۱۹۷۹ ۱۹۶۷ ۱۹۵۵ ۱۹۴۳ ۱۹۳۱ ۱۹۱۹ ۱۹۰۷

میمون

زرنگی وچابکی،نبوغ،حیله گری،خلق وخوی نارس،هوش ودرایت،نرمش وانعطاف روحی،سیاست داری،انفعالی بودن،قابلیت انطباق ووفق دادن خود ولی خودپسندی وتکبر اوموجب آن است که انرژیش راازدست بدهد.اوبایدروحیه خود راثابت وپابرجانگه داردوازمسائل سطحی دوری جوید.

۱۹۰۸ ۱۹۲۰ ۱۹۳۲ ۱۹۴۴ ۱۹۵۶ ۱۹۶۸ ۱۹۸۰

خروس

انرژی جنگجویانه مبارزه جویی،گاهی اوقات قهرمانانه،صداقت ودرستی ،درجستجوی هرچیزی که نوباشد.کنجکاوی دارد،بیدار است،اهل تشکیلات بوده وبه سازمان دهی علاقه مند است .انتقاد کردن رادوست دارد.گاهی دچار خیال پردازی واوهام می شود.صاحب این سمبل برای حفظ انرژی خود باید از هرگونه خود محوری ودون کیشوت بازی یاپهلوان پنبه بودن دوری جوید.

۱۹۰۹ ۱۹۲۱ ۱۹۳۳ ۱۹۴۵ ۱۹۵۷ ۱۹۶۹ ۱۹۸۱ ۱۹۹۳

سگ

ثبات واستقامت،تداوم ،وفاداری،صداقت ودرستکاری،فداکاری واز خودگذشتگی،محتاط واحتیاط کار،عادل ومنصف،اندکی دودل ومردد،اهل اخلاق ،گاهی اوقات بدبین.صاحب این سمبل،باید بداند چگونه استقلال درونی خود را پیداکند وخودرا،از شر حالت غیرمطمئن ومرددخلاص کند.

۱۹۱۰ ۱۹۲۲ ۱۹۳۴ ۱۹۴۶ ۱۹۵۸ ۱۹۷۰ ۱۹۸۲ ۱۹۹۴

خوک

صمیمیت وصداقت،سادگی،دنبال خوشگذرانی دارای نیات نیکو،بدون بدکاری،گاهی صاف وساده ،هیچ گاه انرژی خود را برای خشونت به کار نمی برد مگر آن که بازورگویی روبه رو شود.او باید از "مادی گرایی"خود را جدا کند تابار وسنگینی انرژی اش از آنچه هست کمترشود.

۱۹۱۱ ۱۹۲۳ ۱۹۳۵ ۱۹۴۷ ۱۹۵۹ ۱۹۷۱ ۱۹۸۳ ۱۹۹۵

http://www.skam.blogfa.com/۸۶۰۱.aspx*

به لطافت بهار

مهدی یاراحمدی خراسانی بهار فصلی زیبا، لطیف، چشم نواز و معتدل است. هنگامه ی رویش سبزه‌ها و شکوفه‌ها که یادآور انتظار پائیز، نتیجه ی رنج زمستان و مقدمه محصول تابستان است.بهار یعنی؛ آغازی دوباره بر پایان شیرین سختی ها، یعنی امیدواری به شکفتن مجدد، یعنی رستاخیز طبیعت، یعنی حیات بعد از ممات و یعنی اشتیاق وصف ناپذیر زندگی.بهار پدیدهٔ زیبایی است که باید آثار لطف وجمال وجلال خداوند گردون سپهر را در آن جستجو کرد. فصلی که هر انسانی را به تفکر و تأمل در زیبایی‌های طبیعت وا می‌دارد. یکی ازخصوصیات تدبر وتعمق رویاندن اندیشه احساس دردل و روان آدمی است از این رو بهار تنها " دگرگونی در طبیعت " نیست، بلکه هنگامه ی "تحولی عمیق و هدفمند در روح و قلب آدمی " نیز می باشد. بدین ترتیب باید گفت: آمد و رفت بهار، تکرار درس های معلم طبیعت است که همواره در گوش انسان زمزمه گر این واقعیت است که ؛ رستاخیز آمدنی و بلاشك استنرم نرمک صدای پای بهار به گوش می رسد. و نسیم دل انگیز بهاری پیام طراوت و شادابی، امید و زندگی را به گوش همگان می رساند. طبق تعبیر قرآن، خداوند بادها را می‌فرستد که ابرها را برانگیزد، آن گاه آن را به سوی سرزمین مرده می‌راند تا زمین را پس از مرگش دوباره زنده کند. توصیف طبیعت و حیات دوباره آن یک نمونه از شگفتی‌های طبیعت در قرآن است، اما جالب است بدانیم هدف این توصیف، نشان دادن طبیعی حیات انسان پس ازمرگ است. به عبارت دیگر برای آن است که بدانیم چگونه پس از آنکه تمام جسم پوسید و متلاشی شد، دوباره زنده می‌شود، همان‌گونه که طبیعت زمین پس از پژمردگی و خزان و مرگ حیاتی مجدد پیدا می کند.بهار با خود پیام دارد. پیام زندگی، پیام دوباره زیستن و پیام دوباره نگریستن. بهار همراه با رویش، زیبایی و انبساط است و همین امر را باید مدنظر قرار داده و با تجدیدنظر در اعمال و رفتار به‌گونه‌ای باشیم که زیبایی،

زنـدگی و شادی آفرینی را برای خود ودیگران به ارمغان بیاوریم. مانند بیشتر عناصـر طبیعت بهار نیز درس هایی آموزنده و زندگی ساز دارد که حیات بخش و تأمل انگیز است. تنوع، شادابی، تبادل، تحول و حیات آفرینی مهمترین آموزه های بهار می باشد. درپی هربهـار دل انگیز فصـول دگرگـون گری اسـت بـه نـام برگ ریزان و زمسـتان! پس عقـل سـلیم حکـم می کنـد بـه دنبـال هرسـرور وشادمانی، فرا رسـیدن غمی بیکران را از یاد نبرد ولازمهٔ همه اینها ابراز امتنان است واداى شـكر به بارگاه خـداى منّان.اکنون که با عنایت قادر متعال توفیق درك بهار دیگری حاصل گردیـده است مسـتانه وشورانگیز از این نعمت بزرگ، به هنگامه ی "؛ اذا رأیتم الربیع "مشـتاقانه ذاکر و شـاکر نعمت هـای بیکران ایزد منـان خواهیم بود پس "؛ فـاکثرو ذکر النشور. « " هرگاه بهار را می بینیـد، بسیار قیامت را به یاد آرید.پیامبر اعظم(ص)»

مفهومدر بهاران کی شود سرسبزسنگ؟		خاک شو تاگل برآیی رنگ رنگ

امدادهای غیبی درزندگی بشر

استاد شهید مرتضی مطهری – تلخیص: قاسم تارم

مسـلماً عـده ای با شـنیدن عنوان امـدادهای غیبی خواهند گفت در عصـر علم و دانش و تجربه و آزمایش که بشـر همه چیز را تحت تسـلط مشاهدات عینی و حسـی و لمسـی خود درآورده است مددهای غیبی یعنی چه ؟ در این عصـر که عصـر نور و روشنایی است بحث در اطراف غیبی و نهان و پشت پرده و بالاخره ماوراء الطبیعه معنی ندارد. امدادهای غیبی درزندگی بشـر

چـاپ وصـحافی چـاپ ونشـرعلامه طباطبایـاثر: متفکرشهیدمرتضـی مطهری		ناشـر: انتشـارات صـدراچاپ چهـارم: بهار۱۳۶۹ تعداد: ۱۰۰۰۰ انچه بصورت یـک کتـاب ازنظرخواننـده محترم میگـذرذمجموع پنـج گفتـاراست که درزمانهاومکانهای دورازیکدیگرتـدوین یافته اسـتگفتاراول:خورشـیددین هرگزنمی کنـدبرهمه اینهامقدم است درسال۱۳۴۵مقـارن بامبعث رسول اکرم صدردانشـگاه نفت ابادان ایرادگردیـدگفتاردوم:امدادهای غیبی درزندگی بشـردرسال۱۳۴۶ مقارن بانیمه شـعبان دردانشـگاه پهلوی شیرازایرادگفتـارسوم:رهبری ومـدیریت دراسـلام درایام درمـدرسه عالی مـدیریت کرمانگفتارچهارم:درباره رشداسـلامی درحسـینیه اصفهانیهادرابادان ایرادشدگفتارپنجم:پیرامون محلل:مقاله ای که دربهمن ۱۳۵۰انتقادازفیلم مغرضانه که درهمان ایام نمایش دادهمی شددرروزنامه کیهان نوشتمامدادهای غیبی در زندگی بشرمسلماً عده ای با شنیدن عنوان امدادهای غیبی خواهند گفت در عصر علم و دانش و تجربه و آزمایش که بشـر همه چیز را تحت تسـلط مشاهـدات عینی و حسـی و لمسـی خود درآورده است مـددهای غیبی یعنی چه ؟ در این عصـر که عصـر نور و روشـنایی است بحث در اطراف غـیبی و نهـان و پشت پرده و بالـاخره مـاوراء الطـبیعه معنی نـدارد.یعنی این افکار و اعراضـها و این ادعاها که در عصـر علم و دانش سـخن از مسائلی از قبیل مددهای غیبی بی معنی است ضـد علم است و بـا روح علمی سازگـار نیست و نوعی جهـالت است بلکه برتر از جهالت است.غیب یعنی چه ؟ نهان پشت پرده یعنی آن چیزهایی که از حواس ظاهری ما نهان است و پشت پرده محسوسات واقع شده است. قرآن کریم این کلمه را زیاد بکار برده ، گاهی تنها مثل اینکه می فرمایـد: «الذین یؤمنون بالغیب» یعنی آنان که به غیب ایمان دارند یا می فرماید: «و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو» یعنی کلیـدهای غیب نزد خـداست و جز او کسـی از آنها آگاه نیست و گاهی هم با کلمه شـهادت مثل اینکه می فرماید : «عالم الغیب و الشـهاده» خداوند هم به غیب آگاه است و هم به شـهادت. فلاسـفه از این تعبیر قرآنی اسـتفاده کرده و جهان طبیعت را عالم شهـادت و جهـان ملکوت را عـالم غیب اصـطلاح کرده انـد. در ادبیات عرفانی ما از غیب و نهان و پشت پرده و ماوراء ظاهری زیاد سخن رفته و لطف و زیبایی خاصـی به آن داده است:حافظ :زسـر غیب کسی آگاه نیست قصد مخوان		کدام محرم دل ره در ایـن حرم داردمـا از برون در شــده مغرور صــد رقیـب		تـا خـود درون پره چـه تـدبیر می کننـد.خیـام می گویـد:اسـرار ازل را نه تـو دانی و نه من		و این خطّ معمـا نه تـو خـوانی و نه منهست از پس پرده گفتگو من و

تو چون پرده برافتد نه تو مانی و نه منبرای ایمان و اعتقاد ما به عالم شهادت حواس ما کافی است این عالم از آن جمعیت شهادت نامیده است که ما با حواس خود با آن سر و کار داریم و محسوس و ملموس ماست اما این حواس برای ایمان و اعتقاد به جهان غیب قوه عمق که خود مرتبه غیب وجود ماست باید دست به کار و فعالیت بشود و یا قوه ای نهان تر و مخفی تر از عقل باید غیب را شهود کند.مولوی می گوید:جسم ، ظاهر ، روح مخفی آمده است جسم همچون آستین جان همچو استبا عقل از روح مخفی تر بود حس بسوی روح روتر ره بردروح وحی از عقل پنهان تر بود زانکه او غیب است او زان سر بودآن حسی که حق بدان حس مظهر نیست حس این جهان آن دیگر استحس حیوان گر بدیدی آن صور بایزید وقت بودی گاوغیر و فهم و جان که در گاو و خر است آدمی را فهم و جای دیگر استباز غیر فهم و جان آدمی هست فهمی در نبی و در ولیپیغمبران راهنمای جهان غیب آمده اند تا مردم را به غیب و ماوراء ظاهر و محسوسات مؤمن و معتقد کنند.آمده اند تا حلقه اتصال میام مردم و جهان غیب باشند مردم را مؤمن به مددهای غیبی و عنایت های خاص غیبی در شرایط خاصی بنمایند ، اینجاست که مسئله غیب با زندگی بشر تماس پیدا می کند.پرده غیبگفتیم غیب یعنی نهان پس پرده این پرده چیست؟ آیا واقعاً پرده ای وجود دارد که باید پس برود تا ببینیم یا اینکه این تعبیر است کنایه از حقایق دیگر است اتفاقاً همین تعبیر پرده در خود قرآن آمده است که درباره اهل قیامت می فرماید : «و لقد کشفنا عنك عطائك فبصرك اليوم الحديد» (حدید ۱۲) پس امروز پرده را از جلوی تو برداشتیم اینک دیده تو باز است و می توانی همه چیز را ببینی جمله معروف از حضرت علی (ع) : لوكشف الغطاء و مازددتُ يقيناً : فرضاً پره غیب برافتد به یقین من افزوده نمی شود.این پرده از نوع ماده و جسم نیست این پرده جز حجاب محدودیت حواس ما که تنها امور نسبی و محدود را درک می کند نمی باشد مقصود اینست که غیب بودن غیب و راز بودنش مربوط به مقدار توانایی دستگاههای حسی و ادراکی ماست نه به وجود حایل و مانع میان دستگاه ادراکی و حس ما و غیب.مددهای غیبیگذشته از اینکه اشیاء در اصل هستی خود از غیب مدد می گیرد بعبارت دیگر سراسر طبیعت مدد غیبی است در زندگی بشر یک سلسله مددهای غیبی خاص هم دارد بله مددهای عمومی و خصوصی در کار است.اصطلاحی از قرآن ذکر می کنیم قرآن : خداوند را هم به صفت رحمان و هم به صفت رحیم یاد می کند با این تفاوت که رحمت رحمانی از رحمت عمومی که شامل همه موجودات است اما رحمت رحیمیه عبارت است از الطاف و دستگیریهای خاص که یک موجود مکلف در اثر حسن وظیفه مستحق آن می گردد.پیامبران آمده اند که ما را به این گونه امدادهای غیبی را مؤمن نمی بیند اگر چنین ایمانی در ما پیدا شود ما عملاً با خداوند وارد معامله و بده وبستان شویم احساس می کنیم که نیکی کردیم و خداوند به ما پاداش نیک داد ما را حفظ و نگهداری کرد برعکس بدی کردیم و کیفر دیدیم ما در نمازهای پنجگانه می گوییم «اياك نعبد و اياك نستعين» خایا تنها تو را می پرستیم و تنها از تو کمک می خواهیم این خود نوعی استمداد از غیب است.انواع امدادهاکمکهای غیبی گاهی به صورت فراهم شدن شرایط موفقیت است و گاهی بصورت الهامات و هدایت ها و روشنیها و روشن بینی‌ها. دو آیه از قرآن ذکر می کنیم که یکی در مورد مددهای که بصورت فراهم شدن شرایط موفقیت است و دیگری در مورد مددهای به صورت الهامات و هدایتهای معنوی است ببینید که قرآن چه شرایطی ذکر می کند و چگونه است که بصورت گزاف و رایگان رخ ننماید.در مورد اول می فرماید ان تنصروالله ينصركم و يثبت اقدامكم اگر خدا را یاری کنید خداوند شما را یاری می کند و ثابت قدمتان می دارد.یاری الهی را که مدد غیبی است مشروط به یاری قبلی خداوند یعنی به اینکه خدمت به عمل مجاهدتی در راه خیر عموم صورت بگیرد هم عمل و مجاهدت و کوشش به شرط است و در مورد دوم می فرماید والذين جاهدوا فيما لنهدينهم سبلنا و ان الله مع المحسنين یعنی در راه کوشش و جدیت بخرج می دهند ما راههای خود را به آن ارائه می دهیم خداوند با نیکوکاران است در این هم کوشش را و هم اینکه «در راه ما» باشد ذکر می کند هم صرف نیروی بدنی و هم صرف نیروی روحی را شرط قرار می دهد در این صورت است

که هدایت و روشنی باطنی به انسان داده می شود. (ص ۸۷)قرآن در داستان اصحاب کهف چنین می فرماید : ؟؟هم فتیه امنوا بربهم و زدناهم هدی و ربطنا علی قلوبهم اذ قاموا یعنی آنها گروهی جوانمرد بودند که پروردگار خویش را شناختند و به او ایمان آوردند و ما بر هدایت و روشنایی آنها افزودیم و قلب آنها را قوت بخشیدیم زیرا آنها بپا خاسته بودند و عقاید سخیف قوم را مورد حمله قرار داده بود ، سخیف! در این جا هم سخن از مدد غیبی به صورت هدایت و روشن بینی است و هم سخن از تقویت نیروی اراده است و هر دو را مشروط کرده است به دو چیز یکی قیام و به پا خاستن و دیگر لله و فی الله بودن قیام انسان می تواند با پیمودن راه ، راه خدمت به خلق ، کمک به ضعیفان مخصوصاً احسان به والدین بشرط اخلاص و حسن نیت کم و بیش آثار لطف خدا را همراه خود ببیند.تفاوت تفکر الهی و تفکر مادیاز نظر یک نفر مادی در حساب عالم هیچ تفاوتی میان راه حق و راه ناحق نیست ولی از نظر انسان الهی در حساب کلی جهان میان این دو تفاوت است حقیقتی در کار است و به حمایت مردان راه حق برمی خیزد.در کتاب انسان و سرنوشت ، تأثیر عوامل معنوی در سرنوشت از نظر جهان بینی مادی عوامل مؤثر در اجل روزی سلامت سعادت و خوشبختی منحصراً مادی است تنها عوامل مادی است که اجل را دور یا نزدیک می کند روزی را توسعه می دهد یا تنگ می کند به تن سلامت می دهد یا می گیرد خوشبختی و سعادت را تأمین یا نابود می کند اما از نظر جهان بینی الهی علل و عوامل دیگر که عوامل روحی و معنوی نامیده می شود نیز همدوش عوامل مادی در کار اجل و روزی سلامت و سعادت و امثال اینها مؤثرند.الهام و اشراق :یکی از انواع مددهای غیبی الهامات و اشراقاتی است که به دانشمندان می شود و ناگهان دری از علم به روی آنها گشوده می شود ، واکنشهای عظیم رخ می دهد. راههای حصول علم دو تاست یکی تجربه و مشاهدات عینی دیگر قیاس و استدلال بشر از راه مطالعه و مشاهده عینی طبیعت ، شاید اغلب اکتشافات بزرگ از نوع برقی بوده که ناگهان در روح و مغز دانشمند جهیده و روشن کرده و سپس خاموش شده است ابن سینا معتقد است که : چنین قوه ای در بسیاری از افراد با اختلاف و تفاوتها وجود داردجمله آیه شریفه یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسه نار را بر همین قوه که در بعضی از افراد احیاناً به صورت شدیدی وجود دارد عمل می کند. غزالی در کتاب المنقذ من ضلال مدعی می شود که بسیاری از معلومات بشر که مربوط به احتیاجات زندگی است ابتدا به صورت الهام صورت گرفته است زیرا بشر یک سلسله اطلاعات درباره دواها و علاجها و درباره نجوم دارد که تصور نمی شود از طریق تجربه توانسته باشد آنها را بدست آورده باشد فقط باید گفت لطف الهی از طریق الهام بشر را هدایت کرده است.الکیس کارل در کتاب انسان موجود ناشناخته یکی از طرفداران نظریه اشراق و الهام است او می گوید به یقین اکتشافات علمی تنها محصول و اثر فکر آدمی نیست نوابغ علاوه بر نیروی مطالعه و درک قضایا از خصایص دیگری چون اشراق و تصور علاقه برخوردارند بوسیله اشراق چیزهایی را که بر دیگران پوشیده است می یابند و روابط مجهول قضایایی که ظاهراً با هم ارتباطی ندارند می بینند و وجود گنجهای مجهول را به فراست در می یابند و بدون دلیل و تحلیل آنچه را دانستنش اهمیت دارد می دانند.پس مجهولاً معلوم شد که در زندگی افراد بشر انواعی از مددهای غیبی وجود دارد به صورت تقویت دل و اراده به صورت فراهم شدن اسباب و وسایل مادی کار ، به صورت هدایت و روشنی به صورت الهام افکار بلند علمی از اینها معلوم می شود که بشر به خود واگذاشته نیست دست و عنایت پروردگار در شرایط خاص او را دستگیری می کند از ضلالت و گمراهی و سرگردانی و از عجز و ضعف و ناتوانی نجات می دهد.مددهای غیبی اجتماعیپیامبران عظیم الشأن همانند ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (ص) که ظهور کرده اند در شرایط بوده که جامعه بشریت سخت نیازمند بوجود آمدن آنها بوده است آنها مانند یک دست غیبی از آستین بیرون آمده اند و بشریت را نجات داده اند مانند بارن رحمت بوده اند که در بیابان بر تشنه ای ببارد. مصداق قول خداوند است که و نُرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین خداوند بواسطه وجود آنها بر بیچارگان و مظلومان منت نهاد و آنها را برای نجات این خوارشمردگان مبعوث فرمود.حضرت علی (ع) عصر و زمینه بعثت رسول اکرم (ص) را اینطور توصیف می فرمایند : خداوند او را در دوره ای مبعوث فرمود که فترت و فاصله ای در آمدن پیامبران رخ داده بود ملتها در

خوابی گران و طولانی فرو رفته بودنـد کارها پراکنده ، تنور جنگها داغ بود ، جهان را تاریکی فرا گرفته بود و غرور و فریب در آنها نمایان بود برگ درخت بشریت به سوی زردی گرائیده امیدی به میوه این درخت نمی رفت قرآن خطاب به مردم عصر رسول اکرم (ص) چنین می فرمایـد و کنتم علی شف حفره من النار فأنقـذکم منها شـما در پرتگاه سـقوط در آتشـی بودیـد که خداونـد بوسـیله رسـول اکرم (ص) شـما را از آن نجـات داد می گوینــد عنــد ابتهـاء الشـده تکـون الفرج شـدت کـه نهـایت رسـید فرج طلـوع می کند.مهدویت در اسلاممسئله مهدویت در اسلام و بالاخص در تشیع یک فلسفه بزرگ است اعتقاد به ظهور منجی است نه در شعاع زنـدگی یک قوم و یک ملت و یا یک منطقه و یا یک نژاد بلکه در شـعاع زندگی بشـریت.ممکنست افرادی خیال کنند که دلیلی ندارد در عصر علم و دانش در عصری که بشر زمین را در زیر پای خود کوچک می بیند و آهنگ تسخیر آسمانها را داده تصور کنیم که خطری بشریت را تهدید می کند و بشریت نیازی به چنین مدد غیبی دارد بشر روز به روز مستقل تر و بالغ تر و کامل تر می شود و طبعاً نیازمنـد به کمـک هـا و مـددهای غیبی (به فرض قبول آنهـا) کمتر می گردد و عقـل و علم تـدریجاً این خلأها و نیازها را پر می کند و از میان می برد خطر آن زمان بشریت را تهدید می کند که جهالت و نادانی حکمفرما بود.متأسفانه این خیالی باطل است خطراتی که به اصـطلاح در عصـر علم و دانش برای بشـریت است از خطرات عصـرهای پیشـین کمتر نیست بیشتر است و عظیم تر.اشـتباه است که خیـال کنیم منشـأ انحرافات بشـر همیشه نادانی است علما اخلاق همواره این مسأله را طرح کرده و می کنند که آیـا تنهـا منشـأ انحرافـات بشـر نـادانی است و بنـابراین تعلیم کـافی است برای مبـارزه بـا انحرافـات و یا اینکه نادانی یکی از علل انحراف بشـر است.انحرافات بشر بیشتر از ناحیه غرایز و تمایلات مهار نشده است از ناحیه شوت و غضب است از ناحیه افزون طلبی ، جاه طلبی ، برترطلبی و لذت طلبی و بالاخص نفس پرستی و نفع پرستی است.غرایز بشـر بسـی دیوانه تر از سابق گشته است و علم و فن ابزارآلات کاری شده است در دست این غرایز. فرشـته علم در خدمت دیو شـهوت قرار گرفته ، دانشـمندان وعساکر علم خادمان سیاسـتمداران وعساکر جاه طلبی و مدعیان انا ربکم الاعلی گشـته اند.به همین جهت خود علم و فن امروز بصورت بزرگترین دشمن در آمده است یعنی به همین چیزی که بزرگترین دوست بشـر است بزرگترین دشـمن بشر است.علم چراغی است روشنائی و بستگی به موارد و هـدف دارد که بکـار می رود بقول سـنائی برای مطـالعه یـک کتـاب از آن اسـتفاده کنیم یا برای دزدیـدن کالا در شـب تاریـک ، چو دزدی بـا چراغ آیـد گزیـده تر برد کالاـعلم همه چیز را تحت تسـلط خویش قرار می دهـد مگر انسـان و غرایز او را ، انسان علم را در اختیار می گیرد و در هر جهت که خواهـد آن را بکار می برد اما دین انسان را در اختیار می گیرد جهت انسان را و مقصـد انسان را عوض می کنـد.ویل دورانت در مقدمه «لذات فلسـفه» درباره انسان عصـر ماشـین می گوید ما از نظر ماشـین توانگر شـده ایم و از نظر مفاسـد فقیر.آیده جهان ما به دلیل اینکه مؤمن و مسـلمانیم و در عمق ضـمیرمان این اصل وجود دارد که جهان را صاحبی باشد خدا نام هر چه در دنیا پیشامدهاش می شود هرگز احساس خطر عظیم خطری که احیاناً بشریت را نیست و نابود کند و کره زمین را تبـدیل به توده خـاکستر کنـد و زحمـات چنـد هزار سـال بشـریت را کان لم یکن نمایـد نمی کنیم تعلیمات انبیاء نوعی امنیت و اطمینان خاطر به ما داده است و در واقع در قلب خود به مـددهای غیبی ایمان و اتکاء داریم.راسل در کتاب امیـدهای نو می گویـد زمـان حاضـر زمـانی است که در آن حس حیرت توأم بـا ضـعف و نـاتوانی همه را فراگرفته است. اگر بر اساس علل مادی و ظاهری قضاوت کنیم این بـدبینی ها بسیار بجاست فقط یک ایمان معنوی ایمان به «امدادهای غیبی» و اینکه جهان را صاحبی اسـت خدای نام این بدبینی ها را زایل و تبدیل به خوش بینی کند و بگوید برعکس سـعادت بشـریت رفاه و کمال بشریت زندگی انسان و زندگی مقرون به عدل و آزادی و امن و خوش بشـر در آینده است و در انتظار بشـریت.روز بهروزی خواهد رسید و اشرقت الارض بنور ربهـا. روزی که اذا قام القائم حکم بالعـدل و ارتفع فی ایامه الجور و امنت به السـبل و اخرجت الارض برکاتها و لا یجـد الرجل منکم یومئـذ موضـعاً لصدقاته و لا برّه و هو قوله تعالی و العاقبه للمتقین. در آن روز که به عدل حکم شود و سـتم برای همیشه رخت بربنـدد راهها امن گردد زمین به برکات و اسـتعدادها خود را ظاهر گردانـد و حـداکثر اسـتفاده از منابع و خیرات زمین صورت گیرد

فقیری پیدا نشود که مردم صدقات وذکات خودرابه اوبدهندواین است معنی سخن خدا عاقبت ازان متقیان استهمان طور که ظهورها گذشته پس از سختیهایی بوده قطعاً این ظهور نیز پس از سختی ها و شدت ها خواهد بود همیشه برقها در ظلمت ها می جهد.حضرت علی (ع) در اشاره به ظهور مهدی موعود می فرماید : جنگ قد علم خواهد کرد در حالی که دندان های خود را نشان می دهد پستانهایش پر است وامادہ است ، شروع کار شیرین است و عاقبت آن تلخ همان فردا – فردا چیزی ظاهر خواهد کرد که او را نمی شناسید و انتظارش را ندارید آن حاکم انقلابی هر یک از اعمال حکومتهای قبل را به سزای خویش خواهد رسانید زمین پاره های جگر خود را از معادن و خیرات و برکات برای او بیرون خواهد آورد و کلیدهای خود را با تمکین به او تسلیم خواهد کرد آن وقت به شما نشان خواهد داد که عدالت واقعی چیست و کتاب و سنت پیامبر را احیاء خواهد کرد.قرآن کریم هم می فرماید: و لقد کتبا فی الزبور من بعد الذکران لارض یرثها عبادی الصالحون. یعنی ما از پیش اطلاع دادیم که وارث اصلی زمین بندگان صالح و شایسته ما خواهند بود برای همیشه زمین در اختیار ارباب شهوت و غضب و بندگان جاه و مقام و اسیران هوای نفس نخواهد بود.این فلسفه بزرگ مهدویت در عین اینکه پیش بینی یک سلسله تکانهای شدید و نابسامانیها و کشتارها و بی عدالتی ها است پیش بینی یک آینده سعادت بخش و پیروزی کامل عقل بر جهل توحید بر شرک ایمان بر شک عدالت بر ظلم سعادت بر شقاوت است لهذا نوید و آرزوست.اللهم انا ارغب الیک فی دوله کریمه تعزّ بها الاسلام و اهله و تذلّ بها النفاق و اهله و تجعلنا فیها من الدعاه الی طعتک و القاده الی سبیلک و ترزقها بها الکرامه لدنیا و الآخره.خورشید دین هرگز غروب کردنی نیستخورشید دین غروب نمی کند و روز به روز در آسمان انسانیت ظاهرتر می شود. اسلام پس از چهارده قرن در مثل این کانون که کانون دانش است ، یک مرکز فرهنگی است ، تجلی می کند و کانون هایی نظیر این کانون را که مسلماً نه اولین و نه آخرینشان است فتح می کند.آیا دین اجل و پایان دارد؟دنیای ما دنیای تغییر و تحول است ، در این دنیا چیزی وجود ندارد که برای همیشه باقی بماند همه چیز عوض می شود ، دوران عمرش منقضی می شود و به نهایت می رسد آیا دین نیز همین طور است؟ نه ، هر اندازه علیه دین نهضت و قیام شود باز دین بعد از مدت موقتی دوباره باز می گردد و رفتنی نیست. ویل دورانت که شخصاً لادین است در کتاب «درسهای تاریخ» با نوعی عصبانیت می گوید : دین صد جان دارد هر چیزی اگر یک بار میرانده شود برای همیشه می میرد مگر دین که اگر صد نوبت میرانده شود باز زنده می شود. این را که دین مردنی نیست می خواهم بر پایه علمی برای شما بیان کنم که طبق قانون طبیعت چه چیز در دنیا از میان رفتنی است و چه چیز برای همیشه باقی خواهد ماند!معیار جاودانگی هاپدیده های اجتماعی در مدتی که باقی هستند باید یا خواسته های بشر تطبیق کند به این معنی که با خود آن پدیده ها خواسته بشر باشند یا تأمین کنندهٔ خواسته های بشر بوده باشند. در میان خواسته های بشر باز دو جور خواسته داریم : خواسته های طبیعی و خواسته های غیرطبیعی یا اعتیادی. خواسته های طبیعی آن چیزهایی است که ناشی از ساختمان طبیعی بشر است یک سلسله اموری که هر بشری به موجب آنکه بشر است خواهان آنست مثلاً بشر علاقمند به تحقیق و کاوش علمی است و نیز به زیبایی و جمال ، به تشکیل کانون خانوادگی و تولید نسل با همه زحمتها و مرارتهایش و ... اما چرا بشر به این مسائل علاقمند است هنوز رمز آن کشف نشده غیر از این خواسته های طبیعی یک سلسله خواسته های دیگر هم در میان بسیاری از افراد بشر هست که اعتیادات نامیده می شود. اعتیادات قابل ترک دادن و عوض کردن است به طور مثال عده ای عادت به چای دارند عده ای به سیگار ، مشروب و تریاک و ... عادت دارند. بشر نمی تواند اینطور زندگی کند که نداند از لحاظ نسلی از کجا آمده؟ از کدام مادر؟ از کدام پدر؟ چگونه و به چه شکلی وجودش امتداد پیدا می کند و از افرادی که بعد به وجود آمده اند کدام یک از اینها فرزند اویند؟ اینها بر خلاف خواسته بشر است لهذا دنیا دیگر زیر بار این حرف نرفته یکبار در دو هزار و سیصد سال پیش افلاطون این پیشنهاد را رد کرد اما بعد خود فلاطون از این پیشنهاد خود پشیمان شد بعد در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم دوباره این پیشنهاد شد و این بار نیز قبول نشد چون بر خلاف طبیعت است حکماً قاعده ای دارند ، می گویند القسر لایدوم یعنی یک امر غیرطبیعی دوام پیا نمی کند و مخالف این

سخن این است که جریانهای طبیعی قابل دوام است پس دین اگر بخواهد باقی بماند یا باید خودش جزو خواسته های بشر باشد یا تأمین کنندهٔ خواسته‌های بشر باشد آن هم بدین شکل که تأمین کنندهٔ منحصر به فرد باشد اتفاقاً دین هر دو خاصیت را دارد یعنی هم جزو نهاد بشر است جزو خواسته های فطری و عاطفی بشر است و هم از لحاظ تأمین حوائج و خواسته های بشری مقامی را دارد که جانشین ندارد و اگر تحلیل کنیم معلوم می شود اصلاً امکان ندارد چیز دیگری جایش را بگیرد.فطری بودن دینقرآن راجع به اینکه دین را خدا در نهاد بشر قرار داده اینطور می فرماید : فأقم وجهک للدین حنیفاً فطره الله التی فطر الناس علیها. توجه خویش را بسوی دین حق گرایانه پایدار و استوار کن. همانا این فطره الله را که همه مردم بر آن آفریده نگهدار. علی (ع) نیز انبیاء را این طور تعریف می کند : خدا انبیاء را یکی پس از دیگری فرستاد تا اینکه وفای آن پیمانی را که در نهاد بشر با دست خلقت بسته شده از مردم بخواهند ، از مردم بخواهند به آن پیمانی که با زبان بسته نشده و روی کاغذ نیامده بلکه روی صفحه دل آمده روی عمق ذات و فطرت آمده ، قلم خلقت او را در سرّ ضمیر ، در اعماق شور باطن بشر نوشته است و قبل از اسلام چنین تِزی در جهان وجود نداشت تا قرن هفدهم و هجدهم و نوزدهم میلادی بشر در این زمینه ها هزار گونه فکر می کرد در حالی که اکنون می بینیم کاوشهای روانی هماهنگ با قرآن می گوید : فطره الله التی فطر الناس علیهانظریات درباره علل پیدایش دین :نظریه فطری بودن دیندر مورد فطری بودن دین دانشمندان زیادی نظر داده اند یکی شاگرد فروید ، یونگ است او می گفت فروید می گوید دین از نهاد ناخودآگاه بشر تراوش می کند درست است ولی اینکه او خیال می کند عناصر روان ناخودآگاه بشر منحصر به تمایلات جنسی ای که به شعور باطن گریخته اند می باشد بی احساس است.انسان یک روان ناخودآگاه فطری و طبیعی دارد روان ناخودآگاه بشر برخلاف ادعای فروید صرفاً انباری که از شعور ظاهری در آن چیزهای ریخته شده و پر شده باشد نیست او می گفت فروید به اشتباه خیال کرد که روان ناخودآگاه فقط از عناصر مطرود از شعور ظاهر تشکیل می گردد خیر ، روان ناخودآگاه جزء سرشت بشر است دین جزء اموری است که در روان ناخودآگاه بشر به طور فطری و طبیعی وجود دارد.ویلیام جیمز در کتاب دین و روان می گوید سرچشمه بسیاری از امیال درونی ما امور مادی طبیعی است ولی بسیاری از آنها هم از دنیای ماوراء این دنیا سرچشمه می گیرد و دلیل اینکه اصولاً بسیاری از کارهای بشر با حسابهای مادی جور در نمی آید همین است من در هر امر مذهبی همیشه نوعی وقار و صمیمیت وجود و لطف محبت و ایثار مابین حالات روانی مذهبی خواهی دارد که آن خواص با هیچ حالت از حالات بشر تطبیق نمی کند به همان دلیل که یک سلسله غرایز مادی ما را با این دنیا پیوند می دهد. غرایز معنوی هم ما را با دنیای دیگر پیوند می دهد. الکیس کارل در کتاب «نیایش» می گوید دعا عالی ترین حالت مذهبی انسان است و حقیقت آن پرواز روح بشر است بسوی خدا ، می گوید در وجدان انسان شعله فروزان است که گاه و بیگاه انسان را متوجه خطاهای خویش می کند متوجه گمراهیها و کج فکریهایش می سازد همین شعله فروزان است که انسان را از کجروی باز می دارد و گاهی انسان در حالت معنوی خود جلال و ابهت آمرزش را احساس می کند.البرت انیشتاین «مذهب و علوم» او می گوید : برای یک انسان ابتدایی ترس ، ترس از مرگ ترس از گرسنگی از جانور وحشی ترس از مرض ایجاد کننده زمینه مذهبی است. خصیصه اجتماعی بشر نیز یکی از تبلورات مذهبی است یک فرد می بیند پدر و مادر خویشان و رهبران و بزرگان می میرند یک یک اطراف او را خالی می گذارند پس آرزوی هدایت شدن دوست داشتن محبوب بودن و اتکاء و امید داشتن به کسی زمینه قبول عقیده به خدا را در او ایجاد می کند و در قرآن فرموده است : الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکرالله الا بذکرالله تطمئن القلوب. تنها با یاد خدا و جای گرفتن خدا در قلب است که دل آدمی آرامش خویش را باز می یابد مولوی این عشق و احساس را که انشتاین «احساس آفرینش» نام نهاد چه خوب و عالی بیان می کند :جزءها را رویها سوی گل است   بلبلان را عشق با روی گل است   آنچه از دریا به دریا می رود
از همانجا کامد آن جا می رود   از سر کُه سیل های تند رو   وز تن ما جان عشق آمیز دودین سرمایه زندگیچگونه دین تأمین کننده خواسته های بشر است و جانشین هم ندارد وقتی از یک طرف تصورات و تمایلات عظیم را در خود

احساس می کنیم و از طرف دیگر به ساختمان محدود و فانی شونده انسان به هیچ وجه جورنمی اید و یک عدم تعادل عجیب و ناراحت کننده ای میان آرزوها و خواسته ها از یک طرف و میان استعداد جسمانی خود از طرف دیگر می بیند.ویکتور هوگو نویسنده معروف فرانسوی می گوید اگر انسان فکر کند عدم است و بعد از زندگی نیستی مطلق است دیگر اصلاً بر او زندگی ارزشی نخواهد داشت آن چیزی که زندگی را برای انسان گوارا و لذت بخش می سازد کار او را مفرح می سازد و دل او را حرارت و گرمی می بخشد افق دید انسان را خیلی وسیع می کند همان چیزی است که دین به انسان می دهد یعنی اعتقاد به جهان ابدیت اعتقاد به خلود اعتقاد به بقا بشر اعتقاد به اینکه تو ای بشر فانی نیستی و باقی خواهی بود تو از جهان بزرگتری این جهان برای تو یک آشیان کوچک و موقتی است این جهان فقط یک گهواره است برای دوران کودکی.از تولستوی پرسیدند ایمان چیست؟ گفت ایمان همان چیزی است که انسان با آن زندگی می کند سرمایه زندگی است.او نمی گوید ایمان «سربار» است می گوید «سرمایه است» این سخن او مرا به یاد شعر معروف ناصر خسرو خطاب به فرزندش انداخت که می گوید : زدنیا روی زی دین کرم ایراک	مرا بی دین جهان چه بودوزندان	مرا پورا زین ملکی است در دل	که آن هرگز نخواهد گشت ویرانهدین ، پشتوانه اخلاق و قانونرکن اساسی در اجتماعات بشری اخلاق است و قانون اجتماع قانون و اخلاق می خواهد و پشتوانه قانون و اخلاق هم فقط و فقط دین است الکیس کارل مغزها خیلی پیشرفته اما افسوس که دلها هنوز ضعیف است دل را فقط ایمان قوی می کند تمام مفاسد بشریت از این ایت که مغزها نیرومند و دلها ضعیف و ناتوان باقی مانده است.دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی	زینها بد مکن که نکرده است عاقلیانسانیت مساوی است با دین و ایمان و اگر دین و ایمان نباشد اانسانیتی نیست.اشکالاتاگر دین فطری است چرا گروههای از مردم از دین خارج می شوند والتر اسکات لندبرگ دانشمند آمریکائی درباره علت عدم ایمان بعضی از دانشمندان به خدا می گوید.بعضی از دانشمندان در مطالعات علمی منعطف به درک وجود خدا نمی شوند علل متعدد دارد نخست اینکه غالباً شرایط سیاسی استبدادی یا کیفیت اجتماعی و یا تشکیلات مملکتی انکار وجود مانع را ایجاب می کند. دوم فکر انسان همیشه تحت تأثیر بعضی اوهام قرار دارد و با آنکه شخص از هیچ عذابی روحی و جسمی بیم نداشته باشد باز فکر او در اختیار و انتخاب راه درست کاملاً آزاد نیست. این دانشمند نامساعد بودن بعضی از محیط های اجتماعی که الزاماً ماتریالیسم را یک عقیده رسمی می شناسند و دیگر سوء تفاهمی که در آن مسئله خدا برای دانشمندان پیدا می شود علت این سوء تفاهم آن است که مسئله خدا را در کودکی از کسانی می آموزند که مدعی خداشناسی هستند ولی خدا را نمی شناسند مسلماً علت انکار و اعراض بسیاری از افراد تحصیل کرده این است که مفاهیم مذهبی و دینی به طرز صحیحی به آنها تعلیم شده است و آن چیزی که آنها انکار می کنند مفهوم واقعی خدا و دین نیست چیز دیگری است.یکی دیگر از چیزهایی که موجب اعراض و تنفر مردم از خدا و دین و همه معنویات می شود آلوده بودن محیط و غرق شدن افراد در شهوت پرستی و هواپرستی است محیط آلوده همواره موجبات تحریک شهوات و تن پروری و حیوان صفتی را فراهم می کند.غرق شدن در شهوات پست حیوانی با هر گونه احساس تعالی اعم از تعالی مذهبی یا اخلاقی یا علمی یا هنری منافات دارد همه آنها را می میراند آدم شهوت پرست نه تنها نمی تواند احساسات عالی مذهبی را در خود بپروراند احساس عزت و شرافت و سیادت را نیز از دست می دهد ، نقشه ای که مسیحیان برای تصرف اندلس و بیرون کشیدن آن از دست مسلمین کشیدند این بود که به صورت دوستی و خدمت وسایل عیاشی برای آنها فراهم کردند باغها و بوستانها وقف ساختن شراب و نوشانیدن مسلمین شد دختران زیبا و طنّاز در خیابانها به دلربایی و عاشق سازی پرداختند سرگرمیها شهوانی از هر جهت فراهم شد و روح ایمان و جوانمردی مُرد پس از این جریان بود که توانستند مسلمانان را بی درنگ از دم تیغ بگذرانند.استعمار غرب نیز این برنامه را در قرون اخیر بصورت دقیقی در کشورهای اسلامی اجرا کرد به هر حال غرق شدن در شهوات حیوانی عامل دیگری است که برای اینکه تعالی دینی در وجود بشر ضعیف و احیاناً منفور گردد.در زبان دین این مطلب اینگونه بیان شده است که وقتی دلها را کدورت و تیرگی و قساوت می گیرد نور ایمان در دلها راه

نمی یابد.یکی دیگر از موجبات اعراض و رو گردانـدن از این جنگ و ستیزی است که برخی از داعیان و مبلغان دینی بی‌خرد میان دین و سایر غرایز فطری و طبیعی بشـر ایجاد می کننـد و دین را به جای اینکه مصلح و تعـدیل کننـده غرایز دیگر معرفی کند آن را ضدّ و منافی و دشـمن سایر فطریات بشـر معرفی می کنند.بعضی از مقدس مآبان و مدعیان تبلیغ دین به نام دین با همه چیز به جنگ بر می خیزنـد شـعارشان این است اگر می خواهی دین داشته باشـی پشت پـا بزن به همه چیز گرد مال و ثروت نگرد ترک حیثیت و مقـام کن زن و فرزنـد را رهـا کن از علم بگریز که حجاب اکبر است و مایه گمراهی است شاد مباش و شادی مکن از خلق بگریز و به انزوا پناه ببر.مربیان دین اول بکوشـند خودشان عالم و محقق و دین شـناس بشونـد و به نام دین مفاهیم و معانی نامعقول در اذهان مردم وارد نکنند که همان معانی نامعقول منشأ حرکتهای ضد دینی می شود.ثانیاً در اصلاح محیط بکوشند و از آلودگیهای محیط تا حـد امکان بکاهنـد.ثالثاً از همه مهمتر و بالاتر اینکه به نام دین و به اسم دین با فطریات مردم معارضه و مبارزه نکنند آن وقت است که خواهنـد دیـد مردم یـدخلون فی دین الله افواجـاً.فیلمی که سراسـر قلب مسـخ و تحریف است. پیغمبر اکرم (ص) : مردی که کـار طلاق را به مُحلّل بکشاند و نیز شـخص مُحلّل را لعن کرده است.از زمان شـروع فیلم روزی نیست که آشـنایان دور و نزدیک و یا به وسیله تلفن به بنده «استاد مطهری»مراجعه نکنند و درباره گمراه کنندگی آن سخن نگویند. عقیده آنها این بود که هر چند این فیلم از نظر هنری و فکری مبتذل است اما نظر به اینکه طوری تنظیم شده که قانون مُحلّل را که در قرآن کریم (مجید) به آن تصریح شده است بی پایه و سـتمگرانه جلوه می دهد و طبعاً در روحیه جوانان که از ماهیت و فلسـفه آن بی خبرند اثر بدی می گذارد.لازم است لااقل در مقاله ای به آن پاسخ داده شود من پیاده آن فیلم را روی کاغذ خواندن دیدم سراسر قلب و مسخ و تحریف است چه از نظر قانون مُحلّل و چه از نظر اینکه در جامعه ما درگذشـته و حال جریان داشته باشد.تهیه کننده فیلم از آنجا که نظر تبلیغاتی داشته و می توانسـته بـا خود واقعیت مواجه گردد نتیجه معکوس می داده یعنی به نفع قـانون مُحلّـل تمام می شـده بر خلاف اصل صـداقت رفتار کرده هم قـانون مُحلّـل را مسـخ کرده است و هم صـحنه های ساختگی که مشابه آن هیـچ وقت در جامعه ما وجود نداشـته و نـدارد آفریـده است و گذشـته از جنبه اسـلامی از جنبه هایی نیز یک خیانت است.مجازات طلاقهای مکرر ، قانون مُحلّل در اسـلام از توابع قانون طلاق است نوعی مجازات عاطفی است و تدبیری است از مجرای احساسات برای جلوگیری از تکرار طلاق آمارها و تجربه ها نشان می دهد که این قانون اثر فوق العاده در جلوگیری از طلاق داشـته است.حلال مبقوضطلاق از نظر اسلام (حلال مبقوض است) پیغمبر اسلام (ص) فرمود : مبقوضترین حلالها در نزد خداوند طلاق است و نیز آن حضرت فرمودند ازدواج کنید و طلاق ندهید که عرش الهی از طلاـق می لرزد.طلاـق حلاـل مبقوض است یعنی چه ؟ در عین اینکه در حـد یـک حرام منفور و مبقوض است اسـلام مانع اجباری جلوی آن قرار نمی دهـد و این خود از یک فلسـفه کلی در نظام خانوادگی ریشه می کرد که مورد توجه اسـلام اسـت نظام خانوادگی بر پایه علاقه زوجین به یکدیگر است یعنی شعله عشق و علاقه مرد همیشه روشن بوده و زن نیز پاسخگوی آن باشد. آنچه از نظر اسـلام مبقوض و منفور است این است که این شـعله خاموش گردد و کانون خانوادگی به سـردی گرایـد اما اگر زن در قلب مرد سـقوط کنـد دیگر نبایـد زن را به زور به مرد چسـبانید مثـل امـام جمـاعتی که اهل محل به او ارادتی نمی ورزنـد و به زور پاسـبان می خواهد خود را مقتدای مردم کند.اسـلام هر گونه اجبار برای بقا زن در چنین محیطی را بیهوده و بر خلاف اساس روابط خـانوادگی می دانـد.پس معلوم شـد با گفتن مرد به شـخص که برو زن مرا سه طلاقه کن امکان اینکه زن سه طلاقه شود نیست باید جریـان به نحوی که گفته شـرطی شود و الّا نه زن سه طلاقه می شود و نیازی به قانون مُحلّل پیـدا می شود ، نیاز به مُحلّل آنگاه پیـدا می شود که طلاـق سه بـار تکرار شود و در خـاتمه طلاقها یا ازدواج مجـدد صورت گیرد پس از طلاق سوم این مجازات برقرار می شود.

فرصتی به نام اوقات فراغت

مهدی یاراحمدی خراسانی

اشاره:در سال اصلاح الگوی مصرف یکی از زمینه های مصرفی که باید بدان توجه نمود مقوله زمان است. زمان، عمر و به بیان عامیانه تر فرصت زندگی نعماتی است بزرگ، زودگذر و غیر قابل تکرار. از این رو ضرورت دارد همواره انسان برای بهره بردای حداکثری از آن تلاش نماید. در احادیث آمده است یکی از مسائلی که در قیامت در مورد آن پرسش می شود این است که": عمر و جوانی خود را در چه راهی سپری نموده اید "؟از این رو در راستای بهره برداری مناسب از فرصت زندگی می بایست به مقوله ی اوقات فراغت بخصوص در سنین نوجوانی و جوانی توجه ویژه ای مبذول نمود. مقدمه: برای تحقق اهداف سند چشم انداز ۲۰ ساله نظام، با برنامه ریزی مناسب برای اوقات فراغت می توانیم به رصد نیازهای جوانان و امکانات دستگاه های متولی در این حوزه بپردازیم. برای تحقق این امر دستگاه های مجری اوقات فراغت موظف به شناسایی و معرفی مفاهیم خود در این حوزه می باشند. جمع آوری اطلاعات، ثبت نام و اطلاع رسانی در ارتباط با این مقوله اهمیت زیادی دارد. برنامه های فراغتی اگر در راستای برنامه های فرهنگی و هنری با تأکید بر تقویت آگاهی دینی مبتنی بر قرآن و عترت، کتابخوانی، مطالعه و پژوهش، برنامه های ورزشی، برگزاری اردوهای جهادی، زیارتی، سیاحتی، علمی و گردشگری، برنامه های مهارت آموزی، فضای مجازی و رسانه، برگزاری حلقه های گفتگوی جوانان، شناسایی، معرفی و تقدیر از اختراعات و ابتکارات جوانان باشد ضمن بهره مندی مناسب عمر و فراغت جوانان زمینه ی انتقال مفاهیم مناسب دینی، ملی و فرهنگی را فراهم می آورد.مفهوم اوقات فراغت: اوقات فراغت به زمان هایی اطلاق می شود که؛ افراد کار ضروری برای انجام ندارند و معمولاً در این مواقع تمایل به انجام فعالیت های فرح بخش و نشاط آور بیشتر می‌شود. اوقات فراغت در واقع زمان‌هایی است که فرد آن را طبق تمایل شخصی خود و برای خود تنظیم می کند و برنامه آن در مورد هرکس متفاوت است و به سلیقه، نیازهای روحی، سن و توان مالی فرد بستگی دارد.ریشه شناسی واژه اوقات فراغت: اگر لغت اوقات فراغت را ریشه شناسی کنیم از ریشه لاتین licere به معنی" اجازه دادن "می آید لذا فراغت به معنی رخصت دادن معنی می دهد. حتی در اندیشه یونانی نیز لغت leisure هم ذوج کار و یا نیروی کارگر بوده است. در میان متفکران گذشته ارسطو فراغت را به مثابه پیشه ای جدی می دانسته است ": ما حرفه و کار و شغلی را در پیش می گیریم تا فراغتی داشته باشیم. "در نظر اول این طور استنباط می شود که به نظر ارسطو فراغت وضع ایده آلی است که هر شهروند به دنبال و در آرزویش است. لذا صرف اوقات فراغت لازمه زندگی است. آن چه ارسطو از اوقات فراغت منظور نظر داشته است هم ذوج بودن آن با کار است و نه در مقابل کاربودن. از زمان شروع زندگی انگلستان مدرن یعنی قرن ۱۴ فراغت به معنی " فرصتی برای وقت آزاد " محسوب می شده است.سیر تحول مفهوم اوقات فراغت: مفهوم اوقات فراغت درطی دوره صنعتی شدن و گسترش سرمایه داری در اواخر قرن نوزدهم و قرن بیستم و تحولات بعد از دهه ۱۹۸۰ متحول شده است. تحولاتی که در ساخت اقتصادی و بازار کار در این دوران رخ داد ماهیت اوقات فراغت را دگرگون کرد. مفهوم اوقات فراغت در سه مرحله ماقبل مدرن (دوران باستان) ، دوره مدرن (انقلاب صنعتی و صنعتی شدن) و دوره مدرنیته متأخر (دوران جهانی شدن) متحول شده است. در هر یک از این دوره ها نگرش گروه های مختلف مردم در جوامع گوناگون به اوقات فراغت متفاوت بوده است. در دوره ماقبل مدرن اوقات فراغت بخشی از زندگی فرهنگی بوده است. اما در دوره صنعتی فراغت به واقع مشکل جامعه صنعتی تلقی می شده است چون بطور مشخص فعالیت های فراغتی ماقبل مدرن فعالیت هایی غیر مولد تلقی شدند. بنابر این می توان تحول در مفهوم اوقات فراغت را همگام در تحول در ساخت های اقتصادی که پیامد ظهور حوزه ستیز است نیز جستجو کرد.کارکردهای فراغت: فراغت دارای کارکردهایی سه گانه است که هر سه به نیازهای انسان پاسخ می‌دهند. کارکردهای سه گانه ی فراغت شامل موارد زیر است: ۱- رفع خستگی کار و برطرف کردن خسارت‌های جسمی و روانی، استراحت، ۲- تفریح، فرار از تکرار و روزمرگی و ورود به خیال پردازی‌های خستگی‌زدا و ۳- رشد و خودشکوفایی، آفرینندگی.رابطه بازی و اوقات فراغت: سه مفهوم بازی، سرگرمی و فراغت برای توضیح

سه پدیده متمایز به کار می‌روند. اما چه بسا بدون درنظر گرفتن این تمایز به صورت واژه‌هایی مترادف به کار روند. به نظر مازلو بازی آزاد و اوقات فراغت می‌توانـد در خدمت رفع متعالی ترین نیازهای انسان یعنی تحقق خویشتن قرار گیرد. اما این نظریه‌های ساده، پدیده پیچیده بازی را کاملاً توضیح نمی‌دهند. براساس دیدگاه مردم شناختی بازی در اشکال گوناگون خود واجد اهمیتی حیاتی است زیرا رشته گسترده‌ای از رفتار بزرگسالی را آموزش می‌دهد.انسان‌شناسان در ترسیم روند پیشرفت انسان، در کنار ابزارهای مربوط به کار و حفظ حیات وسایل بازی از جمله عروسک‌ها، تیله‌ها، حلقه‌ها و تاس‌هایی به دست آورده‌اند. بسیاری از دستاوردها و کشفیات بشری نتیجه بازی یا اشتیاق عمیق به یک سرگرمی بوده است. در هر حال بازی کودکان امری پذیرفته شده است اما بازی بزرگسالان بیشتر تصاویر کلیشه‌ای مثل فوتبال و یا سایر مسابقه ها را به ذهن متبادر می کند. برای این سؤال که" چرا بازی می کنیم "؟می توان پاسخ های زیر را متصور بود: ۱- تخلیه انرژی مازاد ، ۲- تمرینی برای زندگی واقعی و ۳-تنش‌زدایی از زندگی شهری، آرامش و سلامت‌بخشی.رابطه کار و اوقات فراغت: تأکید بر رابطه کار - فراغت مسأله ای جامعه شناختی است.کار زمانی است که برای صرف آن پرداختی صورت می گیرد اما فراغت صرف زمانی است که اجباری در انجامش نیست و پولی هم در قبال آن دریافت نمی گردد. اما در عصر صنعتی برخی رابطه کار و فراغت را رابطه ای متجانس نمی دیدند و این ها که متعصبانه به نظم توسعه صنعتی و جامعه صنعتی نگاه می کردند فراغت را بالقوه مشکل جامعه صنعتی می دانستند. آنها معتقد بودند که " اگر کارگر صنعتی عادت به صرف اوقات فراغت - به همان گونه جامعه و فرهنگ ماقبل سرمایه داری و صنعتی - کند نظم نیروی کار و تولید در خطر قرار خواهد گرفت. برای همین بود که فرهنگ اوقات فراغت و تفریح سنتی مورد حمله قرار می گرفت تا به حاشیه رود. در حقیقت می توان گفت فعالیت فراغتی در اوایل رشد دوره صنعتی مدرن حوزه تضادهای سیاسی و فرهنگی و اجتماعی بود و به تدریج با تشکیل بازار مصرفی حوزه های فراغتی اقشار مختلف شکل یافته است. رابطه تفریح و اوقات فراغت: رایج‌ترین تعریف از تفریح آن است که تفریح شامل سرگرمی‌هایی است که مردم در اوقات فراغت‌شان انجام می‌دهند و می‌توانند فردی یا گروهی باشد و بازی را نیز رفتاری شاد، آزاد و معنی‌دار نامیده‌اند که به فرایند رشد فرد(کودک) کمک می کند. بسیاری از تعاریف امروزی تفریح را نه مخالف و مغایر با کار تلقی می‌کنند و نه انتظار دارند اخلاقی و درست باشد، حتی به فعالیت بودن آن هم اعتقاد ندارند. تفریح به معنای حالتی است که فرد را به حالت اول بازگردانده و بازآفرینی می کند و به معنای بازگشت به سلامتی نیز به کار رفته اما اکثراً آن را به عنوان شکل خاصی از سرگرمی تلقی می کنند. پس تفریح فعالیتی است که به صورت انفرادی یا گروهی در اوقات فراغت انجام شده و شرکت در آن اختیاری و لذت‌بخش و دارای جاذبه آنی است و هیچ پاداشی غیر از خود تفریح، شرکت‌کننده را به آن تشویق نمی کند. پس تفریح امری فردی، رضایت بخش، اختیاری و نشاط آور است که گاه توام با بازی است با واژه‌هایی چون اوقات فراغت، استراحت، آرامش، لذت و رضایت قرین است. اما هیچ‌کدام به تنهایی ماهیت آن را آشکار نمی‌کند تفریح به نیاز انسان پاسخ می‌دهد. تفریح در انسان بیش از اهمیت فیزیکی، اهمیت روانی دارد. رابطه بیکاری و اوقات فراغت: نظریه پردازان اجتماعی نه فقط به مسأله سرمایه داری و کار یا نیروی کار در نظریه های مدرن اهمیت می دهند بلکه به مسأله ماهیت اوقات فراغت هم پرداخته اند. مسأله اوقات فراغت موقعی مشکل می شود و نیاز به کاویدن بیشتری دارد که با مسأله ای به نام بیکاری روبرو می شویم. به این لحاظ برخی جامعه شناسان به جد به این مساله اهمیت داده اند"هونی کات "اوقات فراغت را به مثابه یک خلاقیت نگاه می کند: وی می گوید": جامعه باید برای افراد فرصتی آماده کند تا کارهای خلاقانه تولید کنند و اوقات فراغت همین فرصت است. "مناقشات در باره پست مدرنیسم و جهانی شدن بر اوقات فراغت هم متمرکز است : به این معنی که مصرف کننده معاصر یک نوع خاص و متناسب سبک زندگی اوقات فراغتی در زندگی آزاد خود ساخته است این را ما می توانیم در خانه یا در دنیای توریستی هم ببینیم . صنایع فرهنگی و اوقات فراغت در واقع صنایع بزرگی هستند. که جامعه شناسان را به چالش جدی کشیده اند تا مدل های قدیمی پویایی رابطه تولید / مصرف را تجدید نظر کنند و بویژه در بررسی فرایند مصرف

تجدید نظر اساسی کنند.نگاه کنید به فرهنگ عامه و جامعه مصرفی. این امور حتی با بحث آزادی و استقلال و محدودیت ها ، فاعلیت و ساختار رابطه دارند. یعنی اینکه این سوال مطرح است که آیا اوقات فراغت چیزی است که ما آن را با اختیار انتخاب می کنیم؟ مطالعه اوقات فراغت می تواند به شکلی سیاسی باشد و نیز به شکلی تحلیل اجتماعی، یعنی اینکه با مطالعه آن می توان برخی مسائل را در فرایند قدرت و امتیاز یا قدرت و طبقه روشن کرد. استفاده صحیح از اوقات فراغت صرف اوقات فراغت از آن جهت مهم است که بر اساس آن می توان موقعیت اجتماعی هر کس را مشخص کرد به این ترتیب که توانایی درگیر شدن در فعالیتی که وقت آزاد شما بحساب می آید موقعیت شما را در اجتماع نشان می دهد: برای افراد طبقه متوسط به بالا اوقات فراغت زمان جدی است. بیکاری، تنهائی، نداشتن تحرک و فعالیت، نداشتن سرگرمی هائی که توجه و علاقه ی افراد را به خود جلب کند از عوامل ایجاد انحراف وبزهکاری (بخصوص در نوجوانان) است. از این رو باید به تناسب امکانات خانواده تدابیری اندیشیده شود که افراد بالاخص جوانان و نوجوانان اوقات فراغت خود را به ویژه در ایام تعطیلی تابستان در راه های مفید و سالم مصرف کنند. عادت کردن به مطالعات سالم و سازنده از دوران کودکی می تواند در این راستا بسیار مفید و اثر بخش باشد. گسترش مراکز پرورشی، تقویت روحیه ی علمی و حماسی، ورزش، کوهنوردی و سرگرمی های علمی و یا هنری و هم چنین مشارکت در فعالیت های اجتماعی و به ویژه کارهای عام المنفعه و نیکوکارانه از مهمترین زمینه های استفاده و بهره برداری صحیح از اوقات فراغت می باشد که بسیار سازنده بوده و روح ارزش گرای انسان را ارضاء می کند و پرورش می دهد.نتیجه گیری برخی از جامعه شناسان معتقدند جوامع غربی در حال تبدیل شدن به جوامع فراغتی هستند. مردم نسبت به گذشته پول و وقت بیشتری دارند. به همین دلیل تلویزیون نگاه می کنند، سفر می روند یا برخی در خانه اوقات را سر می کنند. به همین لحاظ این مساله اوقات فراغت به روندهای اجتماعی مرتبط هستند. از سوی دیگر بخش زیادی از اوقات فراغت در خانه صرف می شود که همین به گرایشی به نام خصوصی سازی خانواده تبدیل شده است – یعنی عقب نشینی به طرف خانه و خانواده. از سوی دیگر بخش زیادی از اوقات فراغت به کالایی شدن زندگی تبدیل شده است که به رشد جامعه مصرفی دامن زده است. همچنین باید گفت که توزیع صرف اوقات فراغت به طور ناموزون بین جمعیت انجام شده است. برای مثال طبقات متخصص و حرفه ای بیشتر اوقات فراغت را در بیرون خانه دنبال می کنند اما کارگران ساده و بی تخصص ممکن است بیشتر در خانه اوقات فراغت را بگذرانند.آنچه فراغت را از سایر فعالیت‌ها متمایز می‌کند، جست‌وجوی یک حالت خشنودی است. حالتی که به عنوان هدفی برای خود جست‌وجو می‌شود. این حالت خصلتی لذت‌جویانه دارد. مسلماً شادی موضوعی صرفاً مربوط به اوقات فراغت نیست زیرا آدمی در هنگام انجام وظایف کاری و اجتماعی هم می‌تواند شاد باشد اما جست‌وجوی ارضا، لذت و شادمانی یکی از ویژگی‌های اساسی فراغت در جامعه امروزین است. هنگامی که ارضای ناشی از یک فعالیت ضعیف شده یا کاهش یابد فرد گرایش می‌یابد از آن فعالیت دست بردارد. پس شرط اول فعالیت فراغت ارضا و خشنود شدن است و چه بسا شامل فعالیتی شدید باشد. جست‌وجوی رضامندی و خشنودی برای فراغت اهمیتی آنچنان دارد که اگر شادی یا ارضای موردنظر تحقق نیابد، فراغت خصلت خودش را از دست می‌دهد.در نتیجه شادی یا ارضا یکی از وجوه فراغت و الزامات آن است. منابع و ماخذ:۱- تئودور آدرنو"، اوقات فراغت ، "ترجمه ج آل آحمد /۲- کریستوفر پیرسون ، (۱۳۸۰) معنای مدرنیت: گفتگوی با آنتونی گیدنز، ترجمه ا.ع. سعیدی، کویر/۳- گزارش ملی جوانان ، (۱۳۸۱) بررسی وضعیت اوقات فراغت جوانان، سازمان ملی جوانان ، نشر اهل قلم/۴- رفعت جاه مریم، رابطه مفهوم اوقات فراغت با سه مفهوم بازی، سرگرمی و تفریح/www.modiryar.com/

شعبان؛ ماه پیامبر اعظم

(ص)احمد یاراحمدی خراسانی

در طول زنـدگی خداونـد متعال فرصت ها و زمینه هایی را برای انسان گنهکار قرار داده است تا خود را در مسـیر رحمت واسعه ی الهی قرار داده و از پلیـدی هـا و آلودگی ها رهایی بخشـد. امروزه در عصـری به سر می بریم که انسان ها به شـدت گرفتار و آلوده مظاهر دنیوی هستند. و معنویت و اخلاق حلقه ی مفقوده ی کارکرد نظام های بشری است از این رو زمینه و فرصت مناسبی همچون ماه شـعبان انسان را به خویشـتن خویش نزدیک می سازد. ماه شـعبان، ماه هشـتم از ماههای قمری، ماهی بسـیار شـریف و منسوب به رسول اعظم (ص) است. آن حضـرت این مـاه را روزه می‌داشت و به مـاه مبارك رمضان وصل می کرد. ایشان می‌فرمود: شـعبان ماه من است هر که یک روز از ماه مرا روزه بـدارد بهشت او را واجب شود.در مفاتیح الجنان آمده است: هنگامی که ماه شـعبان فرا می رسـید امام سـجاد علیه السلام اصحاب خود را فرا می‌خواند و درباره فضیلت این ماه سخن می گفت. آنگاه می‌فرمود:«هر کس برای محبت پیامبر و تقرب به خداوند، ماه شـعبان را روزه بدارد، خداوند او را در روز قیامت مشـمول کرامت خود می گرداند و بهشت را برای او لازم می شـمارد.» به هر حال علاوه بر روزه که فضـیلت بسیاری دارد، اعمال دیگری همچون نماز و اذکار و ادعیه و استغفار نیز در این ماه وارد شـده که در کتاب شـریف مفاتیـح الجنان در فصل اعمال ماه شـعبان ذکر شده است. بزرگان معرفت پیوسته ماه شعبـان را مقـدمه ورود به «ضـیافهٔ الله در مـاه رمضـان دانسـته انـد. از این‌رو، کسب آمادگی های فکری و روحی برای درك هر چه بیشتر فیض معنوی آن لازم است. «شـعبان» هم، مـاه دعـا و ذکر و یـاد و توجه و عبـادت است و هم مـاهی است که حوادث و وقایع تاریخی فراوانی نیز در آن روی داده که مهمترین آن ولادت امام حسـین، امام سـجاد، امام مهدی و حضـرت ابوالفضل علیهم السلام است. آری خداونـد متعـال از خزائن رحمت واسـعه ی خویش خوان گسترده ای می گسترانـد و بی شـک مناجـات و تهجـد وسـیله حضور در کنـار این مائـده معنوی است. نمـازگزاران و متهجـدان و نیایشـگران، در محرابی می ایسـتند که همه عارفـان و سالکان و پیـامبران و امامـان، مقیم و معتکـف آن بوده انـد. مناجـات شـعبانیه، سـهمی از این ره توشه دارد که امامـان معصوم علیهم السـلام بر خوانـدن آن اسـتمرار داشـته انـد. هنگامه ی شـعبان که فرا می رسد در واقع زمانی است که انسان می تواند حجاب از چهره ی جان خویش بزدایـد تـا جلوه ی ربـانی بر آیینه دل بتابـد و انسان روح بزرگ و متعالی خویش را به شـکوفائی برسانـد. زنـدگی پرهیاهو، ماشـینی ، پر مشـغله و پر دغـدغه ی هزاره ی سوم نمی توانـد و نبایـد آدمی را از هدف واقعی و فلسـفه ی خلقت جدا نماید. مسـلماً لحظه لحظه زنـدگی ما اگر با عبادت و عمل صالـح همراه باشد «مبارك» می‌شود و اگر به غفلت و سـستی بگذرد، بی‌برکت خواهد شـد. شب زنـده داری های عابـدان، اشک های شب بیـداران، اسـتغفار متهجدان، «یا رب، یا رب» سـحر خیزان، نجوای خالصانه دعا خوانـان، همه و همه جلوه هـایی از " برکت " است که در ساعات و لحظات این ماه مبارك نهفته است. پس از آن غفلت نورزیم و روح خود را به جایگاه واقعی مقام آدمیت نزدیک کنیم:رسـد آدمی به جایی که به جز خـدا نبیند بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

مثلثی به نام عشق

هر کـه گویـد عشـق را شـرح و بیـان چـون بـه عشـق آیـم خجـل بـاشم از آنگرچـه تفشـیر زبـان روشـن گر است لیـک عشق بی زبان روشن تر استچون قلم انـدر نوشـتن می شـتافت چون به عشـق آمـد قلم بر خود شـکافت عشق،رمز وراز زنـدگی است وزندگی بدون آن معنا ندارد.همه ما آدم ها به نوعی عاشق هستیم وارزش عشـقمان به معشوقمـان بسـتگی داردا زتعریف عشق واقعی این گونه برداشت می کنیم دست گیری عشق بالاتر از عشق پایین تر وما باید در مرحله اول عقل خود را رشد دهیم تا بتوانیم عشق را درك کنیم.عشق واقعی آن عشـقی است که انسان از خدا طلب کند.هر فردی از اعماق روح وروانش نیاز به شخصـی دارد که او را درك کنـد واز صـمیم دل،عزیزش بدارد اما این دوست داشـتن هم باید صحیح و منطقی باشد واز خود خواهی های زودگذر هم فرسنگ ها فاصله داشته باشد.عشق مانند پلی است که میتواند رابطه ی بین

دو انسان را به هم نزدیک کند وبه آن استحکام ببخشد.بدون تردید عشق یکی از غنی ترین تجربه های انسان است واین تجربه نیرو بخش و انگیزهی بسیاری از رفتارهای آدمی است.عشق محصول رشد کردن ،ورشد کردن نیز ثمره ی عشق است .عشق را میتوان یک سفر در نظر گرفت نه یک هدف ،سفری برای رشد هر چه بیشتر.ازدواج مقدس ترین پیمان زندگی انسانها ست اگر پیمان عشق وازدواج نبود حیاتمعنا ومفهومی پیدا نمی کرد .اما حال باید بیندیشیم این عشق چه جایگاهی در یک ازدواج موفق دارد .اما گاهی اوقات سوالی شاید ذهنمان را به خود مشغول سازد که چرا بعضی ها که به قول معروف ادعای عشق ورزیدن ومجنون بودن دارند بعد از مدتی فارغ از همه چیز میشوند؟عشق بلوغ یافته از پیوند ((من))و((تو))مایی درست میکند که به تنهایی مراتب پر شورتر وتوانمندتر از من وتو است .وبا این وجود هرگز من وتو شکسته وبی هویت نمی شوند در عشق عزت نفس طرفین حفظ می شودو هر فرد برای خودش احترام قایل است زمانی که فردی برای خودش ارزش و احترام قایل باش می تواند به دیگری هم محبت و عشق بورزد وعشق خود را قوی وغنی سازد.در تعریف عشق گفته اند:دوست داشتن به طور افراط،شیفتگی،دل دادگی،دل بستگی،و دوستی مفرطهمه ما میدانیم عشق و علاقه مفرط و مطلق عشق خداوند است به ارزانی داشتن بی حد وحصر هستی که هیچ گاه نمی توان در قلب اعداد وارقام تخمین زد.به جهان خرم از انم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست.در مقایسه عشق سالم ونا سالم باید گفت:عشق سالم وپایدار عشقی است که تحت پوشش عقل و منطق باشد در این صورت است که عشق به سمت وسویی مثبت هدایت می شود در این نوع عشق ورزیدن نفع وسود هر دو طرف لحاظ می شود.در مقابل عشق نا سالم قرار دارد که لجام گسیخته است در این نوع عشق فارغ از عقل واندیشه عمل می کند در حالی که در عشق سالم فرد آزادی و حرمت طرف مقابلش را در نظر دارد.مشخصه دیگر عشق نا سالم این است که فرد با عاشق شدن طرف مقابلش را اسیر یک سری رفتارهای نا مناسب مجبور می کند واین نقطه عشق سالم است.ما انسانها دو کانال ارتباطی داریم یکی احساس و عاطفه و هیجان و دیگری شناخت و منطق که در یک ازدواج عاقلانه باید هر دو را مد نظر قرار دهیم.عشق یک مثلث سه مولفه ای است که شامل :تعهد،صمیمیت،شور واشتیاق می باشد.تعهد:میزان توانایی و انتظار فرد از باقی ماندن در یک رابطهصمیمیت:نزدیک بودن عاطفی،حمایت ودرک متقابل،خوشحالی ناشی از حضور همدیگر و لذت بردن از اینکه بتوان برای دیگری کاری انجام داد.میل واشتیاق:انگیزه هایی مانند جذابیت و تمایلات جنسی ونیازهایی مانند:نزدیک بودن وهیجان هایی مثل آرزو و اشتیاق.دکتر علی اصغر احمدی:معتقد است عشق جایگاه بسیار رفیعی در ازدواج دارد وعشقی پایدلر است که در زندگی هم استمرار داشته باشد.وی میگوید:این اصطلاح صحیح نیست که می گویندکازدواج ،مدفن عشق است که اگر این گونه باشد دیگر نمی توانیم آن را عشق بنامیم.وی با توجه به این نکته که ممکن است دو نفر قبل از ازدواج عاشق هم باشند ،اما نباید عشق ،عامل تصمیم گیری قرار گیرد می افزاید:در انتخاب همسر آینده باید هم کفو بودن در راس امور باشد.وی تصریح میکند: بعضی ها معتقدند عشق سوء تفاهمی است که بعد از ازدواج بر طرف میشود،به این معنا که برخی افراد عاشق در انتخاب خود فقط بر عشق تکیه می کنندو با تشخیص اشتباه مشکلات بهدی را به وجود می آورند.دکتر احمدی در مورد ویژگی های عشق ماندگار می گوید)عشقی ماندگار است که حاصل رشد حقیقی و عمیق انسانها باشد واین عشق در جهت وصول به خداوند امکان پذیر است،چون کسی که عاشق خالق خود باشد به هر آنچه که او خلق کرده باشد به عنوان نهمت الهی عشق میورزد).وی در پایان میافزاید:همیشه باید مد نظر داشته باشیم عشقی زیبا واثر بخش است که شخصیت انسان را خرد نکند واز میزان احترام که سرمایه ی وجودی هر فرد است،نکاهد.در عشق نباید عطوفت روح خود را نادیده بگیریم.عشقی میتواند زیبا باشد که انسان از سر ناتوانی و ضعف هایش به آن پناه نیاورده باشد.عشقی واقعی است که عاشق ومعشوق برای رشد و تعالی یکدیگر تلاش کنند وانگاه که به ارزش های واقعی خود پی ببرند،میتوانند در کنار یکدیگر به آرامش برسند.

معصیت

sin گاهی انسان در اثر کثرت معصیت گناه را زیبا می بیند...شهید دستغیب

جمعه

Friday هر لحظه ممکنه آقا بیان آماده باشیم

مادر

مرا گر دولت عالم ببخشند برابر با نگاه مادرم نیست . Mothers typically fulfill the primary role in the raising of children

سعدی

سعدیاچون تو کجا نادره گفتاری هست؟ یاچو شیرین سخنت نخل شکرباری هست؟ Saadi: byname of MUSHARRIF OD-DIN MUSLIH OD-DIN, Persian poet, one of the greatest figures in classical Persian literature

نیکی کریمی

نیکی کریمی به عنوان یکی از داوران بخش « فیلم کوتاه » جشنواره" کن "در شصتمین جشنواره بین المللی کن حضور داشت. Niki Karimi born on ۱۰ November ۱۹۷۱ in Tehran, is a multi-award winning Iranian actress and movie director

درسهای عاشورا

احمد یاراحمدی خراسانی

عاشورا باشکوه ترین ، حماسی ترین وناب ترین انقلاب تاریخ اسلام است که تداوم آن با انقلاب عصر ظهور که کامل ترین و آخرین انقلاب تاریخ انسان می باشد جلوه گر می گردد. عاشورا قصه مردان و زنانی است که بصیرتشان چراغ راهشان و بینش ژرف و زلالشان ، کشتی عبور آنها از طوفانهای درونی و بیرونی است و در این راه بدرستی پیامبر اعظم (ص) فرمود : ((ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه)) چرا که کشتیبان این جریان عظیم، چراغ هدایت جامعه و منجی بشریت است.امام حسین (ع) با توجه به مقتضات زمان و جریانهای منحرف ایجاد شده در دوران حکومت امویان بر جامعه اسلامی و براساس اهدافی نظیر : احیای جامعه ای مبتنی بر شاخصهای اسلامی بر مبنای قرآن و سیره نبوی و اهل بیت (ع)، احیای امر به معروف و نهی از منکر ، احیای ترویج فرهنگ گفتگو بر مبنای عدل و عقل ، احیای ترویج فرهنگ اتحاد و محبت در جامعه ، اصلاح امت و شناساندن ضعفهای موجود در جامعه و نیز افشای استبداد و خود کامگی امویان (که تداعی کننده دوران جاهلیت بودند) قیام نمودند. منطق این قیام نه براساس قدرت طلبی و جاه طلبی و مقام پرستی بود بلکه نشأت گرفته از همان نگاهی بود که امیرالمومنین (ع) در رویارویی با مارقین ، قاسطین و ناکثین آن را بیان می کنند. نهضت امام حسین (ع) در جهت احیای اخلاق و سیاست رحیمانه پیامبر (ص) در مقابل با اخلاق و سیاست خشن و خودکامه امویان بود.خشونت ستیزی و مبارزه با ظلم از صفات انسانهای کامل و آزاده و

بارزترین بخشهای رسالت پیامبر (ص) و علی (ع) می باشد و نبی اسلام با این ویژگی به اصلاح جامعه قبیله ای جاهلی عصر خویش پرداخت. احتمالاً ـ می توان اوج رجعت به جاهلیت ، در نیمه نخست قرن اول اسلامی را در بیعت خواهی یزیدبن معاویه با توسل به خشونت و زور و تزویر شمرد و تاکید کرد که امام حسین (ع) به عنوان وارث و احیاگر سنت پیامبر (ص) در جهت مبارزه با زورمداری و دیکتاتوری و ارتجاع حزب اموی قیام نمودند.در یک نگاه همه جانبه وقایع کربلا صرفاً مصیبت ، تشنگی ، سربریدن ، درماندگی ، بی پناهی ، آوارگی و اسارت نیست البته اینها هم هست چون این بلایا در صحرای کربلا ـ بوده است لکن عظمت نهضت عاشورا در این است که یاران امام با وجود چنین مصائبی شجاعت و شهامت ، ایستادگی ، دلاوری ، قهرمانی و ذوب شدن در جریان حق و امام معصوم را جلوه گر کردند. شجاعت در برابر دشمن ، رهایی از دنیاطلبی ، سازش ناپذیری با باطل و ستم ، فداکاری برای احیای حق ، تحول روحی ، عزت آفرینی و شکست ناپذیری ، امر به معروف و نهی از منکر ، اهمیت به نماز ، حفظ عزت و کرامت ، آزادی و آزادگی از پیامهای اساسی و عبرتهای عاشوراست. از این رو ائمه معصومین (ع) بر حادثه کربلا به عنوان برنامه ای تحول آفرین ، احیاگر و بسیج کننده تاکید داشتند و همواره می کوشیدند تا آن را زنده و سازنده نگه دارند. امام خمینی (ره) که نقش بی بدیلی در حفظ میراث عاشورا در تاریخ معاصرتشیع داشتند می فرمود : ((دستور آموزنده کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا باید سرمشق امت اسلامی باشد. قیام همگانی در هر روز و در هر سرزمین ، عاشورا قیام عدالتخواهان با عددی قلیل و ایمان و عشقی بزرگ در مقابل ستمگران کاخ نشین و مستکبران غارتگر بود و دستور آن است که این برنامه سرلوحه زندگی امت در هر روز و در هر سرزمین باشد)) آن رهبر حکیم بر این اساس نهضت خود را بنا نهاد و در برابر مستکبران تا پیروزی انقلابی عظیم ایستادگی کرد و براین اساس فرمود : ((این محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است)) . امام خمینی (ره) بر ترسیم دو جناح حق و باطل و مبارزه قاطع با اهل فساد و ستم به معنای عام آن و سازش ناپذیری با آن تاکید می ورزیدند و در هدف خویش در این راستا از قاطعیت ، عزم راسخ و تغییرناپذیری برخوردار بود. امروز جمهوری اسلامی ایران با رهبری مردی حکیم و عالم و شاگرد امام با الگوگیری از این حماسه عظیم و زنده نگه داشتن جریان کربلا و بهره گیری از تعالیم ناب و انسان ساز نهضت عاشورا ، انقلاب اسلامی را با همه وجود و سرمایه های خود حفظ خواهد کرد و تا ظهور امام عصر (عج) جهت تحقق انقلابی ستم ستیز ، عدالت خواه ، آزادی بخش و انقلابی برای زدودن لایه های جاهلیت در دنیای امروز و معرفی اسلامی در هیأتی نو ، شفاف و شسته از غبارهای تحریف ، انحراف و فریب ایستادگی می نماید.

راز چیست

؟ ارائه دهنده: علی عزتی یزدانی

همه ی ما با یک نیروی بیکران کار می کنیم و تمامی ما با قوانین کاملا مشابهی راهنمایی میشویم وراه زندگی خود راپیدا می کنیم .قوانین موجود درطبیعت بسیار دقیق هستند که ما می توانیم با دانستن آنها به راحتی چیز های مختلفی بسازیم مثلا سفینه ای را ساخته و آن را به کرات دیگر می شد بفرستیم بدون اینکه مشکلی پیش آید .در هر کجای دنیا که باشید همه و همه با یک نیرو کار می کنیم با یک قانون .این قانون کشش است .راز همان قانون کشش است .هر چیزی که شما در زندگی تان دریافت می کنید همه از طریق خود شما به زندگی تان راه یافته اند یعنی ما خالق آن رویدادهایی هستیم که قبلا در سر پرورانده ایم.همهٔ استادان بزرگ تاریخ از قانون کشش به عنوان قدیمی ترین ومهمترین قانون عالم یاد کرده اند .شاعرانی نظیر شکسپیر ،ویلیام باراک،و....در اشعارشان به این قانون اشاره دارند.هنرمندانی مانند لئوناردو داوینچی راز را درنقاشی هایشان به تصویر کشیده اند،متفکرانی مانند بیکن ،نیوتن،گوته،ویکتور هوگو آن را در نوشته ها و داستان هایشان داشته اند.مهم این نیست که شما که هستید و کجا هستید قانون کشش به آنچه که در زندگی شما اتفاق می افتد شکل می دهد و قانون کشش کارش انجام چیزی است که شما در فکرتان

دارید.شما همانی هستید که خودتان به ؟آن فکر می کنید و درزندگی انجام میدهید.در سال ۱۹۱۲ چارلز مانل قانون کش را چنین تعریف می کند: بزرگترین و قابل اعتماد ترین قانونی است که همه ی نظام خلقت به آن بستگی دارد راز هر چیز مشابه خود را جذب می کند.جان آسارف:ساده ترین راهی را که من بتوانم قانون کشش را برای شما توضیح دهم این است که اگر من آهن ربایی باشم به طور یقین آهن رباهای دیگر جذ ب من خواهند شد.یادتان باشد که شما قوی ترین آهن ربای جهان هستید و درون شما نیروی مغناطیسی قوی وجود دارد که پر قدرت ترین نیروی مغناطیسی جهان است و این قدرت بی پایان مغناطیسی از طریق افکارتان انتشار می یابد و هر چه را که به آن فکر کنید با قدرت بسیار جذب می کند.به طور ساده منظور از قانون کشش این است که هر چیزی مشابه خودش را جذ ب می کند.شما هر فکری که در سر دارید آن فکر در حال جذب به طرف شماست آیا تا به حال به چیزی که شما را ناراحت می کند و یا برای شما ناخوشایند هستند فکر کرده اید. جالب است بدانید هر چه بیشتر به این مسائل فکر کنید آنها بیشتر و بیشتر به سراغ شما می آیند و شما وضعیت و موقعیت نامطلوب را جذب کرده و در لحظات کوتاهی افکار ناخوشایند را به طرف خود کشیده و وضع را بدتر کرده اید هر چه بیشتر در مورد آن فکر کنید بیشتر ناراحت و ناراحت تر می شوید.جان آسارف:تنها کاری که ما به عنوان یک انسان باید انجام دهیم این است که افکارمان را بر آنچه که میخواهیم متمرکز کنیم و آنها را به وضوح ببینیم و در فکرمان هم آن را مجسم کنیم با انجام این کار یکی از بزرگترین قوانین هستی را به نفع خود برای بدست آ"وردن آنچه که می خواهیم به مرحلهٔ عمل در آوریم . باب پراکتز:هر آنچه را که در افکارتان همین الان تصور می کنید بزودی شما دردستانتان لمس خواهید کرد.در واقع افکار به اجسام تبدیل می شوند.جان آسارف:چیزی که بیشتر مردم نمی دانند این است که هر فکری یک موج و فرکانسی دارد که ما امروزه می توانیم آن را اندازه بگیریم بنابراین وقتی مرتبا ومتناوبا فکری را در ذهن خود داشته و آن را در ذهن بپرورانید مثل داشتن یک اتومبیل نو ،پولی که نیاز دارید یا هر چیزی که ذهنتان را به آن معطوف کنید و آن را مجسم کنید در حقیقت یک فرکانس از خود منتشر کرده اید که اثرش را بزودی آشکار می کند.دکتر جووتیل:افکار شما علائم مغناطیسی به بیرون می فرستند که موجب کشیدن علائم مشابه به طرف شما می شوند یادتان باشد افکار شما از نوع مغناطیسی می باشدو دارای موج هستند پس وقتی شما به چیزی فکر می کنید که در حال فرستادن افکارتان به کائنات می باشد و این افکار مغناطیسی چیز هایی که دارای فرکانس ویا امواج مشابه می باشند جذب کرده و دوباره به منبع و مبداکه آنها را فرستاده است بر می گردند.مسئله را اینگونه در نظربگیرید ما همگی می دانیم که ایستگاههای تلویزیونی امواجی دارند که به دکل مخابراتی انتقال می دهند این امواج به صورت تصویر در آمده و روی تلویزیونهای شما ظاهر می شوند بیشتر ما از چگونگی طرز کار آن اطلاعی نداریم اما می دانیم که هر کانال فرکانس مخصوص به خود دارد وقتی که ما تلویزیون مان را برروی آن فرکانس تنظیم کنیم آن تصویر را دریافت کرده و اگر بخواهیم کانال دیگر را را ببینیم باید فرکانس دیگری را انتخاب کنیم تا گیرنده قادر به پخش آن کانال باشد.شما دکل مخابراتی انسانی هستید و از همه ی دکل های مخابراتی موجود در روی زمین تواناترید .فرکانس ارسالی شما زندگی شما را می سازد و فرکانس های که شما می فرستید به همه جا ارسال می شوند از شهر ها و کشورها می گذرند و در کل دنیا پخش می شوند .شما این فرکانس ها را از طریق افکارتان به سراسر جهان ارسال می کنید .به جای بدی ها،خوبی ها را به طرف خود جذب کنید.جان آسارف:مشکل اینجاست که بسیاری از از مردم به اشتباه آن چه که نمی خواهند فکر می کنند و از خود می پرسند چرا چیز هایی که نمی خواهند به سراغشان می آید تنها دلیلی که می توان بیان کرد این است که آنان بیشتر به آنچه که نمی خواهند فکر میکنند تا به آنچه که می خواهند.بیماری شایعی که بیشتر از هر بیماری مسری در کل تاریخ انسان را متضرر کرده است بیماری مسری و واگیر دار«من نمی خواهم» است.مردم با تمرکز فکر و حرف زدن های مداوم و عمل خود را روی چیزی که نمی خواهند موجب این بیماری شده اند .به آنچه که می خواهید تمرکز کنید و فقط در مورد آنچه که میخواهید فکر کنید و حرف بزنید نه آنچه که نمی خواهید.باب دویل:برای قانون کشش تفاوتی نمی کند که آنچه شما به

خود جذب کرده اید خوب است یا بد یا آن را می خواهید یا آن را نمی خواهید قانون کشش فقط به افکار شما پاسخ می دهد بنابر این وقتی به کوهی از بدی ها و مشکلات خود فکر می کنید علائمی را به جهان ارسال می کنید این است که من کلی بدهی دارم و حالم به همین دلیل بسیا ر بد است در اصل شما این افکار را به خود تاکید می کنید و آن را به خود و کائنات هم تلقین کرده اید و شما این حال بد را بیشتر و بیشتر تجربه می کنید .وقتی شما افکارتان را متوجه چیزهایی می کنید که نمی خواهید مثلا نمی خواهید که دیر برسید قانون کشش نمی تواند تشخیص دهد که شما می گویید نمی خواهید بلکه به آنچه که در موردش فکر می کنید یعنی به دیر رسیدن توجه می کند و همان را نیز تجربه خواهید کرد.قانون کشش ،نمی خواهم ،نکن ،نه ،را نمی شناسد و قتی از این کلمات استفاده می کنید قانون کشش فقط معنی مخالفت را دریافت می کند.بطور مثال:نمی خواهم دیر برسم می خواهم دیر برسمنمی خواهم سرما بخورم می خواهم سرما بخورم باب پراکتر :قانون کشش همیشه در حال کار کردن است چه شما آن را باور داشته باشید ویا نداشته باشید و یا آن را درک کنید یا نکنید.قانون کشش قانون خلقت است .فیزیک کوانتوم بیان می کند که تمامی دنیا از فکر تشکیل شد ه است شما از طریق افکارتان و قانون کشش زندگی تان را می سازید.البته همه همین کار را انجام می دهند این قانون فقط برای کسانی نیست که از آن آگاهند بلکه برای همه کار می کند.اگر کسی برای اولین بار است که این مطلب را می شنود ممکن است به خود بگوید چقدر این کار وحشتناک است مجبورم همه اش حواسم به افکارم باشم و آن را دائما کنترل کنم این کار بسیار سخت است و شاید من نتوانم از عهده اش بر آیم .البته کنترل تمامی افکارمان کاری غیر ممکن است چرا که محققین تخمین زده اند روزانه شصت هزار فکر از ذهنمان می گذرد و اگر بخواهیم همه ی آنها را کنترل کنیم کار طاقت فرسایی است راه ساده تر این است که از طریق احساساتمان افکارمان را کنترل کنیم چون از طریق احساست هم می توانیم بفهمیم که به چیزی داریم فکر می کنیم.احساسات به سرعت به شما می گویند که به چه فکر می کنید مثلا زمانی را در نظر بگیرید که خبر بدی را می شنوید و حس خاصی را تجربه می کنید که به شما هشدار سریع می دهد و در می یابد که چه افکاری از مغزن تان می گذرد پس سعی کنید که با احساستان در ارتباط باشید چون سریع ترین راهی است که می توانید بفهمید در ذهنتان جه می گذرد.شما دو نوع احساس دارید .احساس خوب و احساس بد، مهمترین موضوعی که باید بدانید این است که شما یااحساس خوب و یا احساس بدی دارید چرا امکان ندارد که شما در یک زمان هم احساس خوب و هم احساس بد را داشته باشید .طبق قانون جذب نیز نمی توانید به طور همزمان افکار خوب و بد را با هم داشته باشیداگر حال بدی دارید این فقط و فقط ناشی از افکار بدی است که در ذهن شما وجود دارد. افکارتان فرکانس وجود شما را تعیین می کند. احساستان نیز این فرکانس را بلافاصله به شما اعلام می کند. وقتی شما احساس نامطولبی دارید قطعا به افکار نامطلولی فکر می کنید و طبق قانون شما دارید رویدادهای بدو ناخوشایند به زندگی خود فرا می خوانید و آن را جذب می کنید. وقتی که حس بدی دارید و تلاش در تغییر افکارتان نمی کنید انگار بیان می کنید که شرایط بد بیشتری برای من فراهم آن تا احساسا من بد و بد ترشود. اما از آن جا که هر سکه دو رو دارد و طرف دیگر احساسات بد، احساسات خوب است که اگر به این گونه احساسات خوب توجه کنید متوجه حضور آن ها می شوید چرا که شور و شوق و شادی، قدرشناسی و عشق را برای شما می آورد تصور کنید که چه می شود اگرهمیشه این احساسات خوب را فرا می خوانید و در حقیقت این شرایط و موارد که به شما حس خوبی می دهند به طرف خود می کشید. روش استفاده از رازگام اول: طلب کردن است گام اول این است که آن چه را که می خواهید از کائنات طلب کنید و بدانید که به شما پاسخ خواهد داد. آنچه را که می خواهید روی ورق کاغذی بنویسید و در جملاتتان از زمان حال استفاده کنید مثلا این طور عبارت خود را بنویسید که من بسیار خوشحال هستم و بعد توضیح دهید که مایلید زندگی شما از هر جهت چگونه باشد. خواستن و طلب کردن اولین گامی است که باید بر دارید پس سعی کنید این را به خود بیاموزیم که چه می خواهید و آن را از کائنات طلب کنید. این کار بسیار جالب است که جهان هستی را بمانند کاتالوگی در دست بگیرید و آن چه را

که می خواهید در داخل آن انتخاب کرده سپس آن را طلب کنید گویی که کائنات به مانند فروشگاهی است که جنس مورد علاقه خود را در آن سفارش می دهید و سپس خود را آماده می کنید تا آن را تحویل بگیرید. گام دوم: باور کنید. دومین مرحله باور کردن است این نکته را باور کنید در لحظه ای که چیزی را طلب می کنید دیگر مال شماست و به این موضوع ایمان راسخ داشته باشید این طور تصور کنید که آن چه را که در کاتالوگ دیده و پسندیده اید و سفارش داده اید دیگر به شما تعلق دارد درست مثل این که چیزی را از فروشگاهی می خرید و سفارش داده اید و با اطمینان کامل منتظر دریافتش هستید. در لحظه ای که خواسته ای را مطرح می کنید باور داشته باشید و آگاه باشید که در دنیای نامرئی از آن شما شده است و نظام کائنات دست به دست هم می دهند تا آن را به دنیای شما برسانند و شما باید به گونه ای سخن بگویید و بیندیشید که هم اکنون در حال دریافت آن هستید. دکتر جوویتل :کائنات طوری خودش را تغییر می دهد تا شما به آن چه که می خواهید برسید. جک کنفیلد: اکثر ما تنها به این دلیل که اجازه خواستن چیزهای مورد علاقه مان را به خود نمی هیم به آن ها دست نمی یابیم و باور نمی کنیم که می توانیم آن ما را مطالبه کنیم. باب پراکتر:با یک بررسی اجمالی برای ما روشن می شود که تمامی کسانی که به خواسته هایشان دست یافته اند کسانی بوده اند که با تمام نیرو می خواستند که کار را انجام دهند و با این تفکر آن را با آگاهی کامل از کائنات خواسته اند. گام سوم: دریافت کنیدمرحله سوم و یا آخرین گام در قانون کشش دریافت کردن است و در این مرحله احساس خوبی در خود ایجاد کنید و آن حس را در خود تجربه کنید احساسی که در هنگام رسیدن به هر چیز خوبی در زندگی به شما دست می دهد و آن را تجربه کرده اید. یادتان باشد دنیا دنیای احساس است باور داشته باشید که اگر به طور عقلانی به چیزی اعتقاد داشته باشد و در اعماق وجودتان آن را احساس کرده و باور داشه باشید قدرت لازم و کافی را برای دریافت آن چه که می خواستید در خود ایجاد کرده اید. مایکل برنارد جک ویت: شما قادرید از هیچ همه چیز و از غیر ممکن ممکن را بسازید. اغلب اوقات وقتی مردم راز را درک می کنند از افکار منفی خود می ترسند و نگران می شوند که احتمالا آن هم نیز بر وقوع می پیوندند لازم است بدانید از نظر علمی ثابت شده است که قدرت افکار مثبت صد برابر افکار منفی است با این گفته از درجه نگرانی آن ها کاسته خواهد شد و نگرانی بی مورد را از خود دور می کنند. برای این که اتفاق منفی و بد در زندگی مان اتفاق بیفتد باید به میزان زیاد و مرتبا افکار منفی در ذهن ایجاد شود چنانچه شما مرتبا به افکار منفی فکر کرده پس از مدتی ممکن است آن افکار منفی در زندگی شما اثر گذارند. و یا افکار منفی دیگری را برایتان به ارمغان آورند. چقدر طول خواهد کشیدموضوع دیگر آن است که رسیدن به آن چیزی که شما روی آن تمرکز کرده اید چقدر طول می کشد. هیچ قانونی در این مرود وجود ندارد که به ما بگوید این روند به طور مثال ۳۰ دقیقه، ۳ روز و یا سی روز طول می کشید این موضوع به هم سو و هم جهت بدون شما با کائنات مربوط می شود. نکته دیگر برای عالم هستی اندازه مطرح نیست به مبنای اصول علمی جذب چیزی که آن را بزرگ می دانیم مشکل تر از جذب اجسام خیلی کوچک نیست. اندازه از دید کائنات اهمیتی ندارد. مسئله فقط افکاری است که در مغز ما می گذرد وقتی به خود می گوییم این بزرگ است پس زمان می گیرد و یا این کوچک است صرف کردن زمان کوتاهی برایش کافی است این قوانین و تعاریف ماست برای کائنات قاعده ای وجود ندارد شما کافیست چیزی را از کائنات بخواهید صرف نظر از کوچکی یا بزرگی آن برای شما انجام شدنی است. تخته سیاه زندگیتان را آن طور که می خواهید بنویسید. تخته سیاه زندگیتان را آن طور که می خواهید بنویسید.

فلسفه مورچه

جیم ران

تسلیم نشو،آینده را ببین،مثبت بمان و همه تلاشت را بکن.سال هاست که من به کودکان مفهومی ساده اما قدرت مند می آموزم":فلسفه مورچه."به نظر من هر کسی باید درباره مورچه مطالعه کند.آنها یک فلسفه چهار بخشی شگفت انگیز دارند،که

اولین بخش آن این است":مورچه ها هرگز تسلیم نمی شوند ".فلسفه خوبی است.اگر آنها به سمتی پیش بروند و شما سعی کنیدمتوقف شان کنید به دنبال راه دیگری می گردند.بالا می روند،پایین می روند،دور می زنند.آنها به جستجوی خود برای یافتن راه دیگر ادامه می دهند. چه فلسفه کارآمدی؛هرگز از جست و جوی راهی که تو را به مقصد مورد نظر می رساند دست نکش.بخش دوم: مورچه ها کل تابستان را زمستانی می اندیشند. این نگرش مهمی است.نمی توان اینقدر ساده لوح بود که گمان کرد تابستان برای همیشه ماندگار است.پس مورچه ها وسط تابستان در حال جمع آوری غذای زمستانشان هستند .یک حکایت قدیمی می گوید":خانه ات را در تابستان بر روی شن نساز".آینده نگری اصل مهمی است و باید در تابستان فکر طوفان را هم کرد.باید همچنان که از آفتاب و شن لذت می برید به فکر سنگ و صخره هم باشید.سومین بخش از فلسفه مورچه این است:مورچه ها کل زمستان را تابستانی می اندیشند. این هم مهم است.در طول زمستان مورچه ها به خود یادآور می شوند که " این دوران زیاد طول نمی کشد؛به زودی از اینجا بیرون خواهیم رفت".و در اولین روز گرم،مورچه هابیرون می آیند. اگر دوباره سرد شد آنها برمی گردند زیر،ولی باز در اولین روز گرم بیرون می آیند.آنها برای بیرون آمدن نمی توانند زیاد منتظر بمانند.و اما آخرین بخش از فلسفه مورچه:یک مورچه در تابستان چه قدر برای زمستان خود جمع می کند؟هر چه قدر که در توانش باشد .چه فلسفه باور نکردنی ای، فلسفه":هر چه قدر در توانایی ات است".فلسفه فوق العاده ای ست که هرگز تسلیم نشوی،آینده را ببینی ، مثبت بمانی و همه تلاشت را بکنی.

http://novin۲۱.blogsky.com/۱۳۸۸/۰۵/۲۴/post-۷۳/

اسرار موفقیت در زندگی و تجارت

ترجمه و ویرایش: الهام حاجی باقری – حسنعلی میرزا بیگی

خلاصه کتاب: ناشر : فراگفت- ناشر همکار : آیینه دانش . دکتر باهر – فن افزلر - نوبت چاپ : اول - ۱۳۸۸- تلخیص: سیمین رضایی: -وقتی داشتن جایگاهی متوسط کفایت میکند چرا خود را شکنجه میدهیم تا به حد اعلی برسیم؟ در دنیای تجارت افراد معدودی در صدد رسیدن به عالی ترین درجه هستند.البته چنین رویه ای که حکمفرماست خوب است. دنیایی را تصور کنید که در آن همه ی ارباب رجوع فوق العاده باشند جایی که ما بتوانیم هر چیزی را که دوست داریم بدون هیچ محدودیت و قید و بندی تولید کنیم و هرفردی آنقدر آزادی داشته باشد که تمام صور خیال و تصوراتش را هر چند کاری کسل کننده باشد عملی کند!مطمئنا زندگی در دنیایی که چنین است کسل کننده و یکنواخت خواهد بود.بهتر است کمی کارها را ناقص انجام دهیم تا بد و نامطلوب به نظر برسد!مسلما اگر کیفیت پایین تری داشته باشد سرگرم کننده تر و جالبتر خواهد شد.طبیعت اشخاص خلاق همین ست.چنین افرادی همواره به دنبال چیزی میگردند تا با آن دست و پنجه نرم کنند.ایشان خواهان مبارزه اند.این همان چیزیست که زندگیشان را مهیج کرده و نشاط میبخشد.البته زندگی ارباب رجوع نیز به سبب وجود انسان های خلاق است.-شما می خواهید تا چه اندازه خوب باشید؟همه ی ما میخواهیم کارمان را به خوبی انجام داده و موفق شویم اما واقعا میخواهیم در چه سطحی باشیم؟ تقریبا خوب؟ خوب؟ بسیار خوب؟ بهترین فرد در رشته ی تخصصی خود؟ یا بهترین انسان روی کره ی زمین؟به طور قطع ذوق واستعداد شما موثرترین عامل در این زمینه خواهد بود اما هرگز شما را به اوج مقام مطلوبتان نمیرساند.هر کسی میخواهدخوب باشد اما عده ی اندکی از افراد هستند که برای رتبه از همه چیز میگذرند و بسیاری چیزها را فدای آن میکنند.بسیاری از افراد از آن جهت خوب بودن را ترجیح میدهند که دیگران دوستشان بدارند و کسب محبت و احترام دیگران از هر چیزی برایشان مهم تر است.اکثر مردم در پی یافتن راه حلی هستند تا روشی به سوی خوب بودن بیابند اما باید دانست که هیچ راه حل مشخصی در این باره وجود ندارد.تنها شیوه ی مکنه یادگیری از طریق آزمون و خطا .و کسب تجربه است.-من می خواهم همچون پرسیل آتوماتیک

به منتهای شهرت دست پیدا کنم.آرزوی ویکتوریا بکهام نوجوان فقط این نبود که بهتر از همسالان خود باشد یا حتی خواننده ای معروف باشد او می خواست جهانی شود!((مشهورترین فرد در روی زمین))ویکتویا نه تنها رویای آن را در سر داشت بلکه تمنای این خواسته آن قدر در او شدید بود که به اندازه ی کافی رای دستیابی به آن تلاش کرد و همین امر او را از همه ی ما متفاوت و متمایز ساخت.موضوع این نیست که او چقدر توانایی این کار را داشت و تا چه اندازه خوب بود بلکه مهم این است که او می خواست چقدر خوب باشد!اما نکته ی جالب در جمله ی نقل شده از او این است که ویکتوریا خودش را با جورج میشل و ماریا کری مقایسه نمی کند بلکه شهت آتوماتیک پرسیل را الگو و مقیاس سنجش خود قرار میدهد.همین تخیل ناب اولیه است که او را به موقعیتی که امروز در آن قرار دارد رسانده است .در طلب انتقاد افراد از خود باشید .تائید شدن از سوی دیگران فوق العاده آسان است تنها کافیست اراده کنیم یا از افرادی احتمال بیشتری دارد آنچه را خواهان شنیدن آن هستیم به زبان بیاورند تقاضای تائید داشته باشیم.احتمالاـ آنها فقط ما را تحسین کرده و هیچ کلمه یا جمله ای انتقاد آمیز بیان نخواهند کرد.ما چون بی صبرانه منتظر شنیدن محسنات خود و تعریف و تمجید از سوی دیگران هستیم سعی میکنیم بر کم و کاستی ها و نقص هایمان سرپوش بگذاریم.در عوض اگر شما درصدد کسب ستایش دیگران نباشید میپرسید:((چه اشکالی در کار منوجود دارد ؟کجای کار من ناقص است ؟چطور میتوانم نقایص آنرا رفع کرده و سطحش را بالاتر ببرم؟)) بدین ترتیب احتمال بیشتری وجود دارد که پاسخی منتقدانه و حقیقی دریافت کنید.حتی ممکن است ایده ی جدیدی نیز به ذهنتان خطور کرده و باعث پیشرفت و قوت شما در کارتان شود.–مقصر خود من هستم .تمام اشتباهات از جانب من بوده است.اگر در کاری که مشغول به انجام آن بوده اید اشتباهی رخ داد هرگز دیگران را سرزنش نکنید. تقصیر را به عهده ی هیچ کس جز خودتان نیندازید.حتی اگر کوچکترین نقش و کمترین تماسی با آن کار داشته اید مسئولیت کل کار را بپذیرید.وقتی شما کار را به عهده بگیرید و تمام مسئولیت آن را بپذیرید در جایگاهی خواهید بود که می توانید دست به هر اقدامی در مورد آن بزنید.–دنبال فرصت های بعدی نباشید . لحظه ای را در آن هستید غنیمت شمارید که بهترین شانس شما همان است.ما اغلب منتظریم تا مشتری ایده ای خاص و ناب را مطرح کرده و مارا تماما در چند و چون کار قرار دهد. اما این امر تقریبا هرگز اتفاق نمی افتد. شاید شما همین حالا پروژه ای را در دست داشته یا مشغول انجام کاری باشید. احتمالا می گوئید خیلی کسل کننده است ، بهتر است هر طور شده آن را سر هم کرده و تحویل دهید . سعی می کنید کار بعدی را خوب انجام دهید .کاری که اینک رو به روی شماست عینا یکی از این موارد است .نهایت سعی خود را بکنید و آن را به نحو احسن به سر انجام برسانید. شاید نتوانید کار فوق العاده انجام دهید، اما حداقل این است که،چون منتهای تلاشتان را کرده اید ، قلبا احساس رضایت خواهید کردو چیز های بسیاری را نیز یاد خواهید گرفت. البته شما همواره آزادی انتخاب دارید. میتوانید کاری را برگزیده و انجام دهید که هر چه بیشتر خلاقیت هایتان را بکار گیرد.– کاری را که دیگران از پس ان بر نمی آیند، شما انجام دهید.تگر شما نیز دست به انجام آن نزنید چنین چیزی هیچ گاه موجودیت پیدا نخواهد کرد.فقط با حرف زدن و شرح و توصیف آن نمی توان در مورد آن قضاوت کرد. لین ایده خاص حتما باید به اجرا در آید تا موجودیت داشته باشد. دیگران برای آنچه که هیچ درکی از آن ندارند هیچ هزینه ای را نمی پردازند و این خود شما هستید که باید آن را به مرحله اجرا دراورید حال هر هزینه ای که میخواهد داشته باشد.– کسی که هرگز اشتباه نکند،محال است که موفق شده و به جایی برسد.بنیامین فرانکلین در جائی عنوان کرد: ((من شکست نخورده ام تنها ده هزار ایده داشته ام که هیچ یک به عمل در نیامده اند.))توماس ادیسون میگوید : ((از دویست حباب لامپی که روشن نشد،هر شکست چیزی را به من آموخت که در تلاش وازمایش بعدی خود آن را به کار گرفتم.))همه این شخصیت های نامی در یافته اند که شکست ها و استارت های نادرست مقدمه ی موفقیت هستند.و شکست ها اصلی ترین یار موفقیت می باشند.– اینکه بخواهیم همواره خوب ، شماره یك ،و حق به جانب باشیم ، اشتباه است.خوب بودن و درجه یک بودن بر مبنا ی دانش و تجربه پایه ریزی می شود و غالبا هم قابل اثبات است.دانش از گذشته می آید ، پس بی خطر

است. دانش همچنین از قدیم الایام بوده است ، پس نقطه ی مقابل نیروی ابتکار خواهد بود.تجربه حاصل راهکارهایی برای فرار از مشکلات و شرایط گذشته است. مسلما ، موقعیت های پیشین با شرایط کنونی تفاوت دارند،بنابراین باید ترتیبی داد تا این موفقیت ها با مشکلات جدید همخوانی داشته باشند .گرچه این احتمال هم وجود دارد که اگر شما تجربه ای را کسب کرده باشید مطمئنا آن را به کار خواهید گرفت.اگر بتوانید خود را به اثبات برسانید انسانی واقعی هستید.شما میتوانید همواره با زمان پیش رفته و مطابق خواسته ی افراد رفتار کنید.دائما شماره یک بودن نیز کسالت آور است و میزان خلاقیت شما را پایین می آورد. راه ورود ایده های جدید به ذن را نیز مسدود میکند . بدین ترتیب شما در خوب بودن دائم خود و حق به جانب بودنتان که نوعی تکبر و خودبینی نیز هست فرورفته و ریشه دوانیده اید.تکبر ابزار ارزشمندی است اما مشروط بر آنکه شدیدا محتاطانه به کار گرفته شود.بدتر از همه اینکه خوب بودن نوعی نمایش اخلاقی را نیز با خود به همراه دارد.انسان جایزالخطاست و هر رفتار ضعیفی که از او سر بزند قابل پذیرش است اما اشخاص درجه یک متنفرند از اینکه دیگران ایشان را جایزالخطا دانسته و چنین تصوری در رابطه با آنها داشته باشد.- باید اشتباه کرد .فقط کافیست دست به کار شوید حتی اگر مرتکب اشتباه شدید ناگهان خواهید دید همه چیز برایتان امکان پذیر شده است و دیگر سعی نمی کنید مصمن از گناه و خطا باشید.بدین ترتیب شما در مسیری نا شناخته قدم نهاده اید .هیچ راهی وجود ندارد که مطلع شوید چه اتفاقی خواهد افتاد اما اینک نسبت به زمانی که همه چیز به خوبی پیش میرود و شما هم سعی دارید خوب و نمونه باشید شانس بیشتری وجود دارد که تمامی موارد سرگرم کننده و هیجان انگیز باشند. البته اشتباه کردن نوعی ریشک است.برخی افراد میترسند ایده های پیشنهادی خود را مطرح کنند که مبادا کم بنیه و احمقانه باشند .آنها از آنچه که دیگران در موردشان فکر خواهند کرد در هراسند .ریسک ها مقیاس سنجش افراد هستند. اشخاصی که هیچ گاه خطر نمیکنند بسیار محتاط بوده و سعی در حفظ کارهایشان دارند. اما آنهایی که خطر نمیکنند اغلب برداشته هایشان می افزایند.بعضی ریسک ها در آینده به نتیجه میرسند.بنابراین برخی افراد دست زدن به چنین کارهایی را اشتباه میدانند. اما همواره خوب بودن همچون به عقب گام برداشتن است چون فقط در این صورت میتوانید ثابت کنید که در چه نقطه ای بوده اید.موفقیت یعنی پیاپی شکست خوردن بدون آنکه ذره ای از اشتیاق و حرارت شما کاسته شود.-از بیان ایده های احمقانه ی خود نترسید.همه ی ما ممکن است به موانعی ذهنی برخورد کنیم اما باید این موانع را از سر راه برداریم.راه از میان برداشتن چنین سدهایی اهمیت ندادن به منعیات و دائما نگران خوب و شماره یک نبودن است.جان کلیز – کمدین معروف– میگوید ((نبوغ خلاق مسئول موقعیت هایی به دور از تفکر انتقادی است.)) از تعامل با افراد کارآزموده و درجه یک نهراسید .-بهترینها همیشه دشوارترین ها هستند . آنها ساده دل و بی تزویرند بدون آنکه به همه جوانب پرسشی خاص بپردازند فقط یک بخش از آنرا بررسی میکنند. همین است که ایشان را در چشم همگان خوب و نیکو می نمایاند . این دسته از افراد هیچ تمایلی به سازش و مصالحه ندارند . شاید این قبیل افراد به دیگران و مخصوصا تشر بزنند و با تهدید با ایشان صحبت کنند. اما اگر شما نزد آنها بروید و تقاضای راهنمایی کنید و بگویید که میخواهید کاری را به خوبی به انجام برسانید مطمئنا با روی باز به شما پاسخ خواهند داد اگرشما کاملا بدانید که چه میخواهید و تمام توان خود را برای به دست آوردن آن به کار بگیرید گرچه ممکن است بحث و جدل هایی وجود داشته باشد آنها نیز به شما احترام خواهند گذاشت . شاید در همان لحظه ی نخست چنین نکنند اما چندی پس از آن به سوی شما خواهند آمد . البته تضمینی وجود ندارد که شما جایگاه شغلی بالاتر و برتری پیدا کنید اما حداقل از کار با آدمهای دون پایه بهتر است . – فقط در صدد کسب جوایز نباشید .تقریبا همه ی انسان ها برنده شدن و جایزه گرفتن را دوست دارند و همین انرژی نوسبب ایجاد درآمد است.اما آگاه باشید کمیسیون همواره جوایزی شناخته شده به اشخاص اهدا میکند. به عبارت دیگرآنچه اهدا میشود مطابق مد روز است. اما نیروی ابتکاروخلاقیت نمیتواند متداول وشیک باشد چرا که از جانب کمیسیون به تصویب نرسیده است . به دنبال مد نباشید فقط به موضوع انتخابی خود اطمینان کنید و آنرا پیش ببرید . بسیار بعید به نظر میرسد که وقتتان به هدر رفته و طرحی بی ارزش خلق کنید . هنر واقعی همین

جاست . هنر واقعی همین است.

روزه؛ تمرین تقوا

مهدی یاراحمدی خراسانی

اشاره: تقارن ماه رحمت و میهمانی الهی با روزهای گرم، بلند و طاقت فرسای تابستان فرصت مناسبی است که کوله بار سنگین گناهان را به زمین گذاشته و زنگار عصیان، زشتی و پلیدی را که بر جسم و جان خسته مان نشسته در برابر باران رحمت الهی قرار دهیم و به قول شاعر " دست از مس وجود چو مردان ره بشوئیم "و حق جویانه به سوی حضرت دوست پرواز کنیم. و به راستی چه زیباست بنده ی گنهکار خدای مهربان با نفس خویش پیکار می کند، نفس را به زانو در می آورد و در دریایِ رحمتِ کریمِ شکست ناپذیر شناور می گردد. امام صادق (ع) می فرمایند: هر کس در روز بسیار گرم برای خدا روزه بگیرد و تشنه شود، خداوند هزار فرشته را می گمارد تا دست به چهره او بکشند و به وی بشارت دهند تا هنگامی که افطار کند. (الکافی، ج ۴، ص۶۴). تقوا؛ علت اصلی روزهانگیزه وجوب روزه از سوی خداوند متعال تمرین تقوا از سوی روزه داران است. تقوا در فرهنگ قرآنی از جایگاه ارزشی والایی برخوردار است. چنان که بسیاری از احکام و پاداش ها مبتنی بر این اصل است و حتی دریافت پیام های وحی و قرار گرفتن در مسیر هدایت الهی و بهره مندی از آن منوط به تحقق نوعی تقوای عقلانی و عقلایی است. تقوا به معنای نگه داشت و پرهیز از پلشتی ها و پلیدی های عقلانی و شرعی است. خداوند متعال در بیان علت و انگیزه وجوب روزه برانسان ها درهمه ادیان به تقوا اشاره می فرماید: «خداوند به عنوان قانون بر شما روزه را نگاشت و حکم کرد چنان که بر کسانی که پیش از شما بودند این حکم نوشته شده تا شاید شما تقوا پیشه کنید. (بقره آیه ۱۸۳) درآیه کریمه به صراحت بیان شده است که هدف از روزه دست یابی روزه داران به تقواست و به کارگیری واژه لعل (شاید) به این علت است که روزه به معنای تقوا نیست بلکه تمرین تقوایابی است. بر این اساس است که فعل (تتقون) آورده شده است. به بیان دیگر اموری که در مجموعه روزه مورد توجه قرارگرفته حتی در میان خردمندان عالم به عنوان اموری تمرینی برای ایجاد تقوا و مهار نفس مطرح است و آن را برابر با تقوا نمی شمارند. کیفیت روزه داری خداوند ماه رمضان را میدان مسابقه ای برای آفریدگان خود قرار داده تا با طاعتش برای خشنودی او از یکدیگر پیشی گیرند. در صحف ادریس پیامبر (ع) در کیفیت روزه داری آمده است": هر گاه وارد ماه صیام شدید، پس خویشتن را از هر پلیدی و ناپاکی پاک سازید، (درون خود را برای پذیرش عبادت ویژه خداوند پاکسازی نمائید) و روزه بگیرید برای خداوند با قلبی خالص و نورانی و پاک از فکرهای بد، و صداهای نامفهوم و بی‌معنی و زشت، زیرا خداوند حبس می‌نماید دل های ناپاک و نیت های غیر خالص شما را و دهن های شما نباید فقط با امساک از خوردنی ها صائم و روزه‌دار باشد. بلکه باید جوارح شما از گناهان نیز روزه باشد (یعنی اعضاء شما هم باید از معصیت‌خدا امساک نماید) و همانا خداوند راضی نمی‌گردد و خشنود نمی‌شود از شما به اینکه فقط از خوردنی ها پرهیز کنید، بلکه از کل منکرات و زشتی ها باید پرهیز نمائید تا آنجا که تغییر حالت پیدا کنید."روزه در آیات و روایات۱- پایه‌های اسلام: اسلام بر پنج چیز استوار است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. (امام باقر .ع.)۲- فلسفه روزه: خداوند روزه را واجب کرده تا بدین وسیله دارا و ندار مساوی گردند. (امام صادق .ع.)۳- یادآور قیامت: مردم به انجام روزه امر شده‌اند تا درد گرسنگی و تشنگی را بفهمند و به واسطه آن فقر و بیچارگی آخرت را بیابند.(امام رضا .ع.)۴- زکات بدن: برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدن ها روزه است. (پیامبر .ص.)۵- سپرآتش: روزه سپر آتش (جهنم) است. (پیامبر .ص.)۶- برترین روزه: روزه قلب بهتر از روزه زبان است و روزه زبان بهتر از روزه شکم است.(امام علی .ع.)۷- روزه چشم وگوش: آنگاه که روزه می‌گیری باید چشم و گوش و مو و پوست تو هم روزه‌دارباشند.«یعنی از گناهان پرهیز کند.» (امام صادق .ع.)۸- روزه اعضاو جوارح: روزه‌داری که زبان و گوش و چشم و جوارح خود را حفظ نکرده روزه‌اش به چه کارش خواهد آمد. (حضرت زهرا

.س.)۹- بهشت و روزه‌دارن: برای بهشت دری است‌بنام (ریان) که از آن فقط روزه داران واردمی‌شوند. (پیامبر .ص.)۱۰- روزه خواری: هر کس یک روز ماه رمضان را (بدون عذر)، بخورد روح ایمان از او جدامی‌شود. (امام صادق .ع.)۱۱- ماه رحمت: رمضان ماهی است که ابتدایش رحمت است و میانه‌اش مغفرت و پایانش آزادی از آتش جهنم. (پیامبر .ص.)۱۲- ماه قرآن: هر کس ماه رمضان یک آیه از کتاب خدا را قرائت کند مثل اینست که درماههای دیگر تمام قرآن را بخواند.(امام رضا .ع.) ادای حق روزهدر کلام بزرگان دین آمده است: حق روزه را ادا نکرده فردی که زبان و گوش و چشم و جوارحش را از محرمات حفظ نکرده باشد. یعنی روزه در معنای واقعی حفظ شکم از کل خوردنی ها و نوشیدنی ها و مبطلات دیگر وخلاصه‌ای از اجتناب از گناهان و معصیت‌خداوند می‌باشد، زیرا روزه‌دار بدون پرهیز از تمامی محرمات روزه واقعی را تحقق نبخشیده است. نقل است از پیامبر اعظم (ص) که می فرمایند: پنج‌خصلت موجب افطار روزه و بطلان وضوء می شود: «خمس خصال یفطرن الصائم، و ینقضن الوضوء الکذب، و الغیبة و النمیمة، و النظر بشهوة، و الیمین الکاذبة» پنج صفت است که روزه را باطل و وضوء را می‌شکند؛ دروغ و غیبت و سخن چینی و نظر شهوت انگیز، و قسم دروغ. سخن پایانیبا شروع میهمانی خدا و طلوع ماه مبارک رمضان آسمان لبخند می زند و در های آن در شب اول ماه گشوده می گردد و تا آخرین شب بسته نمی شود. و چه زیباست در این روزهای بلند عشق بازی بنده با مهرِ ثابت و عشقِ پایدار"؛ خدای مهربان. "رسول خدا (ص) فرمود: روزه گرفتن در گرما، جهاد است.(بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۵۷). سفره رحمت و مغفرت پهن می شود و همه می توانند (یعنی باید بتوانند) در این ماه خود را از بند نفس رهایی ببخشند و لغزش های گذشته را جبران کنند تا مورد آمرزش الهی قرار گیرند. و فرمایش رسول گرامیِ حق تکلیف را بر مؤمنان روشن می نماید: « بدبخت واقعی کسی است که این ماه را پشت سر گذارد و گناهانش آمرزیده نشود »

لطفاً سکوت را رعایت فرمائید

!مهدی یاراحمدی خراسانی

اشاره: با توجه به اثراتی که کلام می تواند در مسائل اجتماعی داشته باشد اهمیت چگونگی استفاده از آن همواره در ارتباطات اجتماعی مورد توجه قرار داشته است. نعمت" بیان "از ویژگی خاصی برخوردار است، لکن از این نکته نیز نباید غافل شد که زبان دارای دو بُعد مثبت و منفی است و نمی توان گفت چون زبان نعمت الهی است پس باید هر چه بیشتر آن را به کار انداخت و بدون حساب هر سخنی را بر زبان جاری ساخت بلکه باید در موارد ضروری و مفید از آن بهره برداری کرد.مقدمهیکی از مواردی که در مسائل اخلاقی بسیار مورد توجه قرار می گیرد سخن گفتن و سکوت به موقع و در جای مناسب خود است. در آغاز سوره الرحمن (آیات ۱ تا ۴) تعبیر بسیار مهمی درباره نعمت بیان که مولود زبان است آمده، و بعد از ذکر نام خداوند «رحمان» که رحمتش دوست و دشمن را احاطه کرده، اشاره به مهمترین مواهب الهی یعنی قرآن و سپس اشاره به آفرینش انسان و بعد نعمت بیان را به عنوان یک موهبت عظیم بیان می دارد و می فرماید: «الرحمن - علم القرآن - خلق الانسان - علمه البیان؛ خداوند رحمان - قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید - (و) به او بیان آموخت››. اما شکرگزاری عملی از این نعمت، مانند سایر نعمات الهی تابع در نظر گرفتن برخی از اصول است. معنای سکوت و صمتدر فارسی صمت به فتح صاد و سکون میم را برخی به سکوت معنا کرده اند ولی چنان که از ادله و شواهد بی شمار بر می آید میان این دو واژه، تفاوت های مهم و اساسی وجود دارد. حضرت علی(ع) درعبارت کوتاه، با اشاره به این دو اصطلاح می فرمایند: الصمت حکمه والسکوت سلامه و الکتمان طرف من السعاده؛ صمت و خاموشی، حکمت و فرزانگی است و سکوت، سلامت از گرفتاری و کتمان و راز داری، بخشی از سعادت است. صمت، نوعی از خاموشی پایدار است درحالی که سکوت خاموشی از سخن گفتن در زمانی خاص است. واژه سکوت برای آرامش های موقتی و گذرا نیز به کار می رود، مانند آن که گفته می شود: فلما سکت عنه الغضب؛ هنگامی که خشمش فرو نشست. بنابر این نخستین تفاوت صمت

وسکوت، در پایداری و ناپایداری آن دو است و دیگر آن که صمت اصولاً ترک مطلق سخن گفتن است، در حالی که سکوت درجایی است که سخنی به میان آمده و پس از آن آرامش یافته و از گفتن باز ایستاده است. در روایات است که سکوت انسان می بایست نسبت به امور بیهوده باشد ولی صمت امری است که حتی نسبت به امور غیر بیهوده نیز می بایست انجام شود. به این معنا که گاه سخن از کم گویی و سکوت است و گاه لازم است که شخص اصلاً سخن نگوید و خاموشی دایمی برگزینند. اهمیت سکوت در روایات اسلامیدر ارتباط با اهمیت «صمت» (سکوت) در روایات اسلامی نکته های دقیق و فراوانی بیان شده، و آثار و نتایج آن با تعبیرات جالبی ارائه گردیده است که بخشی از آن عبارتند از:۱- تعمیق تفکر و استواری عقل: پیامبر اعظم(ص) می فرمایند": هنگامی که مؤمن را خاموش ببینید به او نزدیک شوید که دانش و حکمت به شما القا می کند، و مؤمن کمتر سخن می گوید و بسیار عمل می کند، و منافق بسیار سخن می گوید و کمتر عمل می کند. ("بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۱۲) ۲- بارور شدن فکر و اندیشه: رابطه دقیقی میان بارور شدن فکر و اندیشه، با سکوت وجود دارد؛ دلیل آن هم روشن است، زیرا قسمت مهمی از نیروهای فکری انسان در فضول کلام و سخنان بیهوده از میان می رود؛ هنگامی که انسان سکوت را پیشه می کند، این نیروها متمرکز می گردد، و فکر و اندیشه را به کار می اندازد، و ابواب حکمت را به روی انسان می گشاید؛ به همین دلیل، مردم سخن گفتن بسیار را دلیل کم عقلی می شمرند و افراد کم عقل سخنان بیهوده بسیار می گویند. امام علی (ع) می فرمایند ": بسیار خاموشی برگزین تا فکرت زیاد شود، و عقلت نورانی گردد، و مردم از دست (و زبان) تو سالم بمانند. ("میزان الحکمه، جلد ۲)۳- سکوت: نوعی عبادت: از بعضی از روایات استفاده می شود که یکی از مهمترین عبادت سکوت است؛ از جمله، در مواعظ پیامبر(ص) به ابوذر می خوانیم": اربع لایصیبهن الا مؤمن، الصمت و هو اول العبادهٔ ... ؛ چهار چیز است که تنها نصیب مؤمن می شود، نخست سکوت است که سرآغاز عبادت می باشد ("میزان الحکمهٔ، ماده صمت، حدیث ۱۰۸۰۵).۴- پرگویی مایه قساوت و سنگدلی: امام صادق (ع) می فرمایند ": حضرت مسیح (ع) می فرمود؛ جز به ذکر خدا سخن زیاد مگویید، زیرا کسانی که در غیر ذکر خدا سخن بسیار می گویند دلهایی پر قساوت دارند ولی نمی دانند ("اصول کافی، جلد ۲)۵- راهنما به سوی خیر و نیکی: امام رضا(ع) می فرمایند": سکوت نه تنها از اسباب علم و دانش است، بلکه راهنما به سوی هرخیر و نیکی است."۶- محبت در سکوت: این که می گویند سکوت محبت می آورد به خاطر این است که بسیاری از رنجش ها و عداوت ها از نیش زبان زدن و تعبیرات نامناسب درباره اشخاص حاصل می شود، و سکوت انسان را از آن نجات می دهد.۷- کلید ورود به بهشت: سکوت سبب نجات از بسیاری از گناهان می شود و در نتیجه کلید ورود در بهشت است. چنان که در حدیثی از پیامبراکرم (ص) می خوانیم: که مردی نزد آن حضرت آمد (و طالب سعادت و نجات بود) پیغمبر (ص) فرمود: آیا تو را به چیزی راهنمایی کنم که خدا به وسیله آن تو را وارد بهشت می سازد، عرض کرد آری ای رسول خدا! سپس دستور به انفاق و یاری مظلوم و کمک از طریق مشورت فرمود، و بعد دستور به سکوت داد و فرمود: «فاصمت لسانک الا من خیر؛ سکوت اختیار کن جز از نیکی ها» و در پایان افزود: «هرگاه یکی از این صفات در تو باشد، تو را به سوی بهشت می برد.(اصول کافی) ۸- وقاردر سکوت: امام علی (ع) می فرمایند": الصمت یکسیک الوقار، و یکفیک مئونهٔ الاعتذار؛ سکوت لباس وقار برتو می پوشاند و مشکل عذر خواهی را از تو بر می دارد ("غررالحکم)۹- سلامت از لغزش ها: امام علی (ع) می فرمایند": ان کان فی الکلام بلاغهٔ ففی الصمت السلامهٔ من العثار؛ اگر در سخن گفتن، بلاغت بوده باشد، در سکوت سلامت از لغزش هاست.("غررالحکم)فواید سکوت امام صادق (ع) درباره فواید خاموشی فرمود: صمت و خاموشی طریقه اهل تحقیق و شعار کسانی است که با دیده بصیرت در حقایق ثابت و استوار جهان می نگرند؛ کسانی که در حقایق زمانهای گذشته بررسی کرده و حقایقی را بیان می کنند که قلم ها ننوشته و در کتاب ها نیامده است. آن گاه فواید و آثار سکوت را بر شمرده و می فرماید: ۱. سکوت کلید هرگونه راحتی و آسایش دنیا و آخرت است. ۲. موجب رضا و خشنودی خدا است. ۳. باعث سبک شدن حساب انسان در روز قیامت است. ۴. وسیله محفوظ ماندن از خطاها و لغزش ها است. ۵. برای

جاهل پرده و ساتر، و برای عالم زینت است. ۶. وسیله ای است برای قطع شدن هوی و هوس های نفسانی. ۷. وسیله ریاضت نفس است. ۸. وسیله درک حلاوت و لذّت عبادت و مناجات با پروردگار است. ۹. قساوت و سختی دل را از بین می برد. ۱۰. وسیله ای است برای کسب حیا و پرهیزکاری. ۱۱. سبب زیاد شدن تدبّر و تعقّل و مروّت و مردانگی است. ۱۲. موجب فهم و کیاست و عقل انسان می شود. سپس امام صادق (ع) فرمود: اکنون که به فایده های سکوت آگاه شدی، پس دهان فروبند و تا مجبور نشدی لب به سخن مگشای، به ویژه اگر کسی را پیدا نکنی که برای خدا و در راه خدا با او گفتگو کنی. آنگاه فرمود: وسیله هلاکت و نجات مردم سخن گفتن و سکوت است. پس خوشا به حال کسی که توفیق شناخت سخن خوب و بد را پیدا کند و به فواید و آثار پسندیده کم گویی و سکوت آگاه گردد، زیرا سکوت از اخلاق انبیای الهی و شعار بندگان برگزیده خداوند است و اگر کسی ارزش و قدر کلام را بداند بیجا سخن نمی گوید و سکوت را شعار خود قرار می دهد و کسی که بر لطایف سکوت آگاهی و اشراف داشته باشد و صمت و خاموشی را امین خزاین و اسرار دل خویش قرار دهد چنین شخصی گفتار و خاموشی اش هر دو عبادت می شود و کسی جز خدا به حقیقت این عبادت آگاهی ندارد. (مصباح الشریعه، باب ۲۷)جایی که خاموشی گناه است با عنایت به مرقومات فوق الذکر بیان این نکته ضروری است که هدف اصلی از احادیث سکوت این نیست که انسان باید همیشه و در همه حال لب فرو بسته و زبان به سخن نگشاید و حتی در مقام احقاق حق خود و دیگران سکوت اختیار کند و به دفاع از خود برنخیزد، بلکه مقصود جلوگیری از هرزه گویی و فضول کلام است، زیرا اگر روایات سکوت را این گونه تفسیر کنیم که انسان باید در هر حال حتی در برابر ستم ستمکاران و افساد مفسدان مهر سکوت بر لب زده و فریاد برنیاورد چنین تفسیری بی تردید مخالف ضرورت شرع انور است که امر به معروف و نهی از منکر را از اهمّ واجبات شمرده و سکوت در برابر ظلم را گناهی بزرگ می داند. اگر در برابر مفاسد و مظالم بنا بر سکوت باشد کیان اسلام به خطر می افتد. در این گونه موراد اسلام دستور می دهد که مُهر سکوت را بشکنید و داد بزنید و فریاد برآورید و مردم را نیز علیه فساد و ستم برانگیزانید.کدامیک برتر است: سخن گفتن یا خاموشی؟در برخی از روایات، گفتاری که آفتی به دنبال نداشته باشد و به ایمان انسان زیان نرساند بر سکوت ترجیح داده شده است: از امام علی بن حسین (ع) درباره سخن گفتن و خاموشی پرسیدند: کدامیک از این دو برتر است؟ فرمود: هر یک از این دو آفاتی دارد که اگر از این آفات سالم بماند سخن گفتن از خاموشی بهتر است. عرض شد: چگونه یا ابن رسول الله؟ فرمود: برای اینکه خداوند عزّوجلّ پیامبران و اوصیای آنان را با سکوت مبعوث نکرد. آنها آمدند که با مردم سخن بگویند. و هیچ کس با سکوت و خاموشی سزاوار بهشت و مستوجب ولایه الله و مصون از عذاب خدا نمی شود. تمام این فواید و نتایج به وسیله سخن متحقّق می شود. (سپس فرمود:) من هیچگاه ماه را با خورشید در یک کفه برابر قرار نمی دهم (یعنی کلام به مثابه خورشید و سکوت به منزله ماه است)، چون تو در مقام توصیف سکوت از کلام بهره می گیری ولی در توصیف کلام از سکوت نمی توان استفاده کرد.(بحارالانوار) یعنی چنانکه ماه به وسیله نور خورشید خود را نشان می دهد سکوت هم به وسیله سخن فضیلتش آشکار می شود و عکس آن ممکن نیست که خورشید را با ماه نشان دهند.اهمیت سکوت در شرایط اجتماعی امروز کشوراگر روحیه اتحاد و همدلی در میان آحاد یک جامعه جاری باشد و افراد در طبقات مختلف اجتماعی غم یکدیگر بخورند و نسبت به مشکلات هم احساس مسئولیت و همدردی نمایند تحمل مسائل و مصائبِ زندگی بسیار آسان تر می شود و انسان ها با آرامش بیشتری در کنار هم زندگی می کنند. و به دنبال آن با جاری شدن لطافت و محبت در اجتماع، زندگی از سلامت بیشتری برخوردار میگردد. اهمیت این امر در هیجانات اجتماعی بیشتر است. یعنی زمانی که احساسات بر عقلانیت چیره می گردد و عملکرد افراد بیشتر لجوجانه و خودخواهانه است تا خیرخواهانه و عاقلانه. وقتی هیجانات اجتماعی در یک جامعه فوران می کند آن جامعه بیش از هر زمان دیگری مستعد از دست دادن روحیه اتحاد و همدلی می گردد. به عنوان مثال در سال های اخیر در کشور عزیزمان این مسئله را در عرصه های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، ورزشی و... بسیار دیده ایم. امری که در ابتدا سطحی بود ولی در ماه های

اخیر به یک بیماری سخت تبدیل شده است. نگاهی به آرشیو جراید و خبرگزاری ها در چند ماه اخیر این مسأله را به خوبی نشان می دهد. مشکلی که علی رغم توصیه رهبران، خردمندان و بزرگان اجتماع نه تنها مورد توجه قرار نمی گیرد بلکه روز به روز عمیق تر و حادتر می گردد. برای رفع این مشکل نیازمند توجه به برخی اصول مهم در رفتار اجتماعی هستیم. یکی از این اصول که در اسلام نیز بدان بسیار توصیه شده است مقوله ی" سکوت "است. همان امری که از سوی امام رضا(ع") دری از درهای حکمت" نامیده شده است. متأسفانه بد اخلاقی های اجتماعی اثرات مخربی به دنبال دارد. مداقه در رفتار برخی از نخبگان اجتماعی در عرصه های مختلف نشان می دهد عده ای از افراد که اکثراً به بوق های رسانه ای نیز دسترسی دارند در کردار وگفتار خود مسائلی را بروز داده اند که در تضعیف روحیه اجتماعی و مودت و محبت نقش اساسی داشته است. نگاهی به سیل بیانیه ها، مناظره ها، مصاحبه ها و... این مسأله را به خوبی نمایان می کند. کافیست به عنوان مثال نظر خود را به مسائل بعد از انتخابات در کشور جلب نماییم. آنچه می توانست سند پرافتخار و ماندگار کشور باشد، تا جایی پیش رفت که به تهدید علیه امنیت ملی هم رسید. و یا مصاحبه ها، بیانیه ها و کشمکش های جنجالی در عرصه ورزشِ کشور گواهی دیگر بر این مدعاست. چرا ما عادت نموده ایم هیچ بدی را بدون پاسخ نگذاریم؟ پس توصیه قرآن کریم مبنی بر":و اذا مروا باللغو مروا کراما"کجا باید در رفتار مسلمانان نمود داشته باشد؟ گذشت، سکوت، صبر و دیگر فضایل مؤکد رفتاری کجاست؟ و در آخر اینکه نگارنده به دنبال بیان این نکته است که رعایت فرهنگ سخن گفتن، یعنی بیان سخن در جای خود و رعایت سکوت در جای خود از مهمترین اصول رفتار اجتماعی است. در خیلی از مسائلی که در جامعه ایجاد می گردد سکوت کردن بهتر از سخن گفتن بوده است. چه بسا در موارد بسیاری سکوت به موقع می توانست از بروز خیلی مسائل جلوگیری نماید. هر چند بیان این نکته هم بسیار مهم است که: مسلماً سکوت هم باید در جایگاه مناسب خود انجام پذیرد و الا در برخی از رخدادها سکوت کردن گناهی نابخشودنی است. باید در آنجایی که سخن ما می تواند آبرویی از مؤمنی بریزد، میان مسلمانان تفرقه و دشمنی بوجود آورد، کینه وعداوت را زیاد کند و یا جامعه را به التهاب بکشاند سکوت را رعایت نماییم. که به فرموده امام رضا (ع")؛ سکوت دری از درهای حکمت است، سکوت محبت می آورد، و دلیل و راهنمای همه خیرات است(".اصول کافی،ج۲)سخن پایانیرعایت فرهنگ سخن گفتن، یعنی" بیان "در جای خود و "سکوت "در جای خود از مهمترین اصول رفتار اجتماعی است. آنچه درباره اهمیت سکوت و آثار سازنده و مثبت آن در تعمیق تفکر آدمی و جلوگیری از اشتباهات و مصون ماندن از انواع گناهان و حفظ شخصیت و ابهت و وقار، و عدم نیاز به عذر خواهی های مکرر و مانند آن آمد، به این معنی نیست که سخن گفتن همه جا نکوهیده و مذموم باشد، و انسان از همه چیز لب فرو بندد، چرا که این خود آفت بزرگ دیگری است. هدف از ستایش سکوت در آیات و روایات اسلامی، باز داشتن از پرگویی و سخنان لغو و بیهوده و گفتارهای اضافی و غیر لازم است وگرنه در بسیاری از موارد، سخن گفتن، واجب و لب فرو بستن و سکوت، حرام مسلم است.

تغییر معنای قهرمان

هریور ۱۳۸۹ ، ۰۸:۱۶

تغییر معنای"قهرمان""مرد زیرزمینِ "داستایفسکی و" تراویس بیکل "اسکورسیسی

نویسنده: اندرو جی سونسون- ترجمه: آرش گودرزی- داستان‌ها چه کوتاه باشند چه رمان، چه حماسه باشند یا اسطوره همگی بر اساس نقش" قهرمان "که تجلی جستجوی آدمی برای یک انسان کامل است پایه ریزی شده‌اند. در قرون نوزدهم و بیستم دو پدیده‌ی مدرن، معنی" قهرمان "را به طور کلی و برای همیشه عوض کردند. نخست، همانطور که در آثار جورج زیمل،

امیل دورکیم، والتر بنیامین و زیگموند فروید مشخص شده، در نتیجه‌ی توسعه ی اقتصادی و ازدیاد جمعیت، شهرِ مدرن- مکانی که

بستر نارضایتی و بی‌عدالتی‌ست- متولد می‌شود. شهرهای تودرتو، کثرت جمعیت و تقویت دیوانه‌وار وسوسه‌ی فسق و فجور در آن، استثمار آدم‌ها، حرص و طمع و آلودگی صنایع، متعاقباً شکلی از بی‌تفاوتی و بدبینی دسته‌جمعی و یک ذهنیت شهری تباه‌کننده را به وجود آورد که باعث شد بسیاری از مفاهیم" قهرمان "تغییر کند۱. مفهوم" قهرمان "به طور روزافزون از جامعه جدا شد تا به عنوان یک معنای خاص در گذشته حل شود و آنطور که جورج زیمل اشاره می‌کند زندگی ذهنی از زندگی اجتماعی فاصله گرفت. دوم مورد شک واقع شدن بسیاری از تعاریف انسان کامل بود که در پی آن نه تنها مبارزه برای جستجوی کمال، بلکه هر چیزی که قهرمان می‌بایست با آن درگیر شود به شکل تلاشی سخت و ابدی و شاید غیرممکن درآمد و با این تصور همراه شد که شاید اصلاً هیچ کمالی وجود نداشته باشد.شکل‌های مختلف روایت عرصه‌ای برای نمایش این بحران شدند و دو اثر به دقت تطبیق داده شده از دو سنت مختلف" یادداشت‌های زیرزمین "داستایفسکی و" راننده تاکسی "مارتین اسکورسیسی شخصیتی را پرداخت کرده‌اند که متناوباً مفهوم" قهرمان "را تغییر می‌دهد تحریف می‌کند و کاملاً وارونه می‌سازد. هر دو اثر چیزی را پدید آورده‌اند که برتون پایک آن را" ادبیات شهری "یا" زبان شهری "می‌نامد که مفهومی کهن‌الگویی در روایتی از فرد و گروه است در جایی که" گروه "شکل عجیب و غریبی از ضداجتماع را درون این فرهنگ گسسته شکل می‌دهد. یک سری تناقضات، شخصیتی را که در این محیط قرار گرفته تبیین می‌کند و به تفصیل یک واقعیت جهانی جدید را نشان می‌دهند: احساس انزوا و گمنامی در میان انبوه جمعیت، بیگانگی نسبت به دیگران که با معاشرت بیشتر با آن‌ها زیادتر می‌شود، احساس تنفر و اشتیاق توامان نسبت به هرزگی و فساد رو به گسترش شهرها و سرانجام روانشانسی آسیب‌شناسانه و رفتار غیراجتماعی که به طور متناقضی از جستجوی به دنبال کمال زاییده می‌شود.دو شخصیت اصلی داستان‌های داستایفسکی و اسکورسیسی- مرد زیرزمین و تراویس بیکل- هردو به کلان‌شهرها به شکل جهنمی زمینی که خداوند در آن‌ها مرده‌است، نگاه می‌کنند. آن‌ها خودشان را در موقعیتی خصمانه نسبت به دنیا قرار می‌دهند و با رفتار کنایه‌آمیز ناسازگارشان به دنبال دست‌یافتن به آشتی دوباره با روح و خودآگاهی هستند. هر دو علاوه بر این، احساسِ غیرمتعارفی از قداست را در خود حفظ می‌کنند و این تقدس یا پارسایی غیرمتعارف در خاطره‌گوییِ اعتراف‌گونه شان، در خشونت‌شان نسبت به جامعه‌ی شرور و در دلسوزی‌شان برای آدم‌های استثمار شده و مورد تعدی واقع شده (در هر دو مورد به شکلی سنتی در قالب یک فاحشه) مشهود است. در نهایت، بیننده یا خواننده در یک آن، هم با این" قهرمان"ها همذات پنداری می‌کند هم آن‌ها را پس می‌زند و همین احساس دوگانه که باعث خشم بیننده می‌شود قهرمان جدید را مشخص می‌کند. تلاش برای ترسیم آرمان‌ها، در دوره‌ای به ما ارائه می‌شود که این آرمان‌ها تضییع شده‌اند و در عین حال توسط شکل گروتسک شهری" مردان زیرزمین "طرد شده‌اند. یادداشت‌های زیرزمین و راننده‌تاکسی در کیفیت‌های ساختاری‌ای سهیم هستند که بعضی از آن‌ها نتیجه‌ی تاثیر مستقیم داستان بر فیلم است و خیلی دیگر به نظر مستقل از آن می‌رسند. در مفهومی وسیع‌تر باید متذکر شد که هاله‌ی شخصیت داستان داستایفسکی به شکلی گریزناپذیر بر داستان‌های بعدی که زمینه‌ی شهری داشته‌اند تاثیر گذاشته است و این تاثیر یادداشت‌ها بر راننده تاکسی، از پیشینه‌ی ادبی و سینمایی مرد زیرزمین داستایفسکی که به اسکورسیسی رسیده است خبر می دهد. ما همچنین این تاثیر مشهود را از اشاره‌ی اسکورسیسی به اینکه پل شریدر مخصوصاً به این نیت که" یادداشت‌های زیرزمین" را به فیلم برگرداند راننده‌تاکسی را نوشته نیز درمی‌یابیم۲. در اشکال ساختاری مشترک‌شان، هر دو اثر شخصیت‌های اصلی روایت‌گری دارند که به شدت آشفته و انزواطلب هستند. اگرچه گذشته‌ی آن دو، آن‌ها را متفاوت می‌سازد (ما هیچوقت نمی‌توانیم اشارات تراویس به کانت و بایرون را دریابیم) اما انگیزه‌های روانی آن‌ها از موقعیت‌های بسیار مشابهی برمی‌خیزد. فضای هر دو اثر، به طورغیرقابل‌اجتنابی شخصیت‌های داستان را دربرمی‌گیرد- فضایی شامل کلان‌شهر و یک آپارتمان کوچک و کثیف در یک بخش متروک. در نهایت، در حالی که دو اثر به شکلی کاملاًـ متفاوت به پایان می‌رسند اما مضمون کلی‌شان در اظهار تاسف بر بدبختی شهری، در حمله به یک ایدئولوژی، در اعلام جرم علیه وحشی‌گری شهری و" رستگاری و رهایی "یک فاحشه که قربانی

جامعه شده، آن‌ها را با هم متفق می‌سازد۳. قصد اسکورسیسی در برگرداندن یادداشت‌ها به فیلم وسوسه‌ی بررسی تطبیقی فیلم را جذاب‌تر، پرمعنی‌تر و حتی هوشمندانه‌تر از عنوان کردن یک تاثیر ساده مطرح می‌کند. در وهله نخست، دیدن راننده تاکسی با این آگاهی که از" یادداشت‌ها "برگرفته شده زمینه‌هایی را برای ما فراهم می‌کند که این فیلم را در ادامه‌ی سنت دیرپای مردان زیرزمینی قرار دهیم. اگر تراویس بیکل در چهارچوب" ضدقهرمان "زیرزمینی داستایفسکی قرار گیرد در آن‌صورت نگاه ما به تراویس هم از جنبه‌ی انتقادی و هم از جنبه‌ی تاریخ روایت عمیق تر خواهد بود. این نکته دوم متضمن این است که خوانش تطبیقی ما شامل بررسی روند تکامل این تیپ (مخصوصاً در ساختار نمایشی) است. ما مقدمتاً در اینجا انحراف از کمالات و انگیزه‌های آرمان‌گرایانه‌ی شخصیت را بررسی می‌کنیم و کمتر به پدیده‌ی کلی تکامل روایت (از یک داستان قرن نوزدهمی به یک فیلم قرن بیستمی) می‌پردازیم. باز به این دلیل که این شخصیت ریشه‌های عمیقی در پدیده‌ی شهر دارد، ما با در نظر گرفتن این نظریه که این شخصیت در دوره‌ای تکامل می‌یابد که سینما به عنوان" الگوی زندگی مردم در شهر مدرن "مطرح است (دونالد، ۶۶)۴ نگاهی به سیر تحول مردم شناسانه‌ی آن می‌کنیم. سرانجام باید بررسی کنیم که در این مطالعه‌ی تطبیقی، ما به چه میزان از یادداشت‌های زیرزمین می‌دانسته‌ایم و در اینجا نکات جالبی روشن خواهد شد. با انگیزه‌ی فاضلانه‌ای که اسکورسیسی در ساخت فیلم داشته است، راننده‌ی تاکسی تفسیری مذهب‌گونه از یادداشت‌ها شده است و فیلم اسکورسیسی، خواننده‌ی مدرنی تربیت می‌کند که توانایی بکارگیری زبان انتقادی فیلم برای بررسی داستان برجسته‌ی داستایفسکی را دارد.هر دو اثر آگاهانه ریشه در سابقه‌ی فرهنگی کشورشان دارند. مرد زیرزمین داستایفسکی به عنوان یک تیپ ادبیِ قرن نوزدهمی به طور قابل توجهی از ادبیات نیکلای گوگول نشات گرفته است. مخصوصاً این را در ارجاعاتی می‌توانیم ببینیم که مرد زیرزمین به شخصیتِ پاپریشچینِ داستانِ "یادداشت‌های یک خانم "گوگول می‌دهد (۵:۱۲۶یادداشت ها ۳۲)،۵ همچنین در زمختی و بی دست وپایی و کینه‌توزی‌ای که شخصیت‌های" روح مرده "دارند (مقایسه کنید جکسون). داستایفسکی این شخصیت را همچنین به شکل هجویه‌ای از قهرمان‌های رمانتیکی مثل سیلویوی پوشکین (داستان"شلیک)، "آربنینِ لرمانتف (داستان" بالماسکه) "و حتی مانفردِ بایرون ترسیم می‌کند (۵،۱۵۰:۱۳۳؛ یادداشت‌ها ۵۸،۴۰). بازتاب تاثیر اگزستانسیالیسم فرانسوی را نیز در راننده‌ی تاکسی می‌توان دید؛ به ویژه در شیوه‌ی میزانسن، نورپردازی و محیط تاریک و نیمه روشن آن که وامدار فیلم نوار است و آخر سر دغدغه‌ی دیوانه‌وار فکر کردن به "رهایی "یک دختر نوجوان قربانی شده که کمابیش به شخصیتِ اتان ادواردزِ" جویندگان "جان فورد پهلو می‌زند (شریدر راننده تاکسی xvi ؛ کولکر ۲۳۹؛ فریدمن ۶۷).با این وجود، مرد زیرمین و راننده‌ی تاکسی تنها نمونه‌های اجتماعی طرد شده‌ی یک خدمتکارِ روسی یا کهنه سرباز جنگ ویتنام نیستند بلکه به شکل تمنایی از الگوی ازلی قهرمان‌ها ظاهر می‌شوند که نمونه‌ی تجربه‌ی خودآگاهی جمعی از یک تغییر در بنیادشان هستند. ماهیت کهن‌الگویی آن‌ها، نقدی با همین ویژگی را چنانکه نورتروپ فرای (Frye) مطرح می‌کند، می‌طلبد. زمانی که شخصیت‌ها و راویان‌شان از" اجتماعی بودن "صحبت می‌کنند این معنی را پشت سر می‌گذارند و حقایق تازه‌ای، از درون طبقه‌ی مدرن می‌گویند؛ از یک حقیقت جهانی (فرای، ۹۹). قهرمانان ما می خواهند که خودشان را در قلمرو گفته‌ی جامع یونگ" لایه‌ی روانی مشترک ابر انسان "که از عقاید افلاطونی و مفهومی الهی گرفته شده است، قرار دهند (یونگ، ۷۵-۴). جایی که در پیوندِ با صنعتی شدن، مدرنیته و فلسفه‌ی قرن بیستم هنوز این امکان که گردش جهان به خدا نیاز دارد فراموش نشده باشد. بنابراین ما با یک تغییر بنیادی در محورهای جهانی (axis mundi) یا حتی امحاء آن مواجه هستیم. یک تغییر در هرگونه" لایه‌ی روانی مشترک "و این امر باعث می‌شود که این آثار با آنکه در بستری از واقعیت‌های ابتدایی مثل ترس مدرن و سرخوردگی تلخ" زیرزمین "قرار گرفته‌اند، به یک اثر برجسته ارتقا یابند.۶ اکنون کسی می‌باید با ترس ناشی از جامعه صنعتی و ترس ماورایی دنیای بدون خدا مقابله کند. در کلان‌شهر، در کنار توسعه‌ی جمعیت، بحرانی ذهنی‌ای که جورج زیمل آن را" توسعه‌ی گروه و فزونی فردیت "می‌نامد به سرعت شکل می‌گیرد. یکی از شکل‌های اولیه آنچه

ما اکنون" جامعه شناسی "می‌نامیم توسط زیمل به افزایش ناامنی در ارتباط با رشد سریع" زندگی شهرنشینی "در محیط جامعه تعبیر می‌شود. بر طبق نظر زیمل تلاش برای یافتن هویت فردی، در واقع با نسبت مستقیمی با اندازه‌ی محیط اجتماعی افزایش می‌یابد (فردیت و شکل های اجتماعی، ۲۵۲"). گسترش گروه "در قشری که الزام بیشتری برای دست یافتن به هویت فردی احساس می کند سبب ایجاد تشویش می‌شود. این انگیزه‌ی تمیز" من "از" تو "به ایجاد تناسبات اغراق آمیزی در مرد زیرزمین و تراویس بیکل می انجامد (البته در مورد هر کهن الگوی دیگری هم صادق است). این ویژگی همچنین گفتگوهای شخصیت‌ها را جلو میبرد و رابطه ی متقابلی بین بیگانگی آن‌ها از زندگی بیرونی‌شان و نفس‌گرایی زندگی درونی‌شان ایجاد می کند.به خاطر انزوای شخصیت‌ها، نوشته‌هایی که توسط آن‌ها خلق شده در ژانر" اعتراف "قرار می گیرد و پیوندی را با ژان ژاك روسو (Rousseau) نویسنده‌ی شاخص این ژانر نمایان می کند. نویسنده‌ای که جملات‌ش بتواند شاید به سادگی از قلم مرد زیرزمین یا تراویس بیکل بیرون آمده باشد: «با همه‌ی نبوغی که در تنفر می‌تواند وجود داشته باشد آن‌ها سرسختانه به دنبال ظالمانه‌ترین راه شکنجه برای آزار روح حساس من می گردند و با خشونت، تمام بندهایی که مرا به آن‌ها مقید کرده است را پاره می کنند» (تخیلات، ۲۷)۷ .داستایفسکی ابتدا" یادداشت‌ها "را یک" اعتراف "نامیده بود. او مانند روسو، گفتگوهای استعاری به کار می گیرد که به شکلی فصیحانه از نقش ضدقهرمان جلوتر می‌رود و به تفسیر کلی اجتماعی متمایل می‌شود (بکتین ۰۶-۳۰۵). تراویس هم به شناختی از وضعیت خود به عنوان" مرد تنهای خداوند"۸ می‌رسد و به شکلی اعتراف گونه می‌نویسد: «تنهایی، همه‌ی عمرم دنبال من بوده. هر جا که رفتم دنبالم کرده: توی بارها، ماشین‌ها، کافه‌ها، سینماها، مغازه‌ها، پیاده‌روها. هیچ راه فراری وجود نداره. من مرد تنهای خداوند هستم». این قضیه تا حدی ست که نویسنده‌ی" اعتراف، "معنای هویت راستین را در معنای جدایی از دیگران می‌بیند. اعمال بیرونی او، منشوری برای درک شخصیت و سدی در مقابل تعدی از بیرون می‌شود". اعتراف ("متن" یادداشت‌ها، "وقایع نوشته‌های تراویس و نیروی جلوبرنده‌ی روایت راننده تاکسی) خود یک روایت اول شخص است اما از نوعی که به دقت تعریف شده است. یادداشت‌ها بر حضور پررنگی از" دوم شخص "متکی است و همانطور که بکتین، می گوید این فرض وجود" دوم شخص "یک پیش‌آگاهی کامل از وجود هر احتمالی را در ذهن خواننده به وجود می‌آورد. داستایفسکی در متن مرتباً با بکار بردن" تو "به شخصیت اصلی داستان اشاره می کند. طعنه‌های فراوانی در متن این" تو "را به عنوان یک دشمن نشان می‌دهد. اگر چه در مورد تراویس، ما در نوشته‌های او، هیچ اشاره‌ی ضمنی‌ای به خواننده نمی‌یابیم با اینحال در فیلمِ اسکورسیسی، این اشاره به تماشاگر به طور واضح قابل درک است. بنابراین به راحتی می‌توانیم از این الگو در یادداشت‌ها، برای قرار دادن خودمان در فیلم، به شکلی خیلی ساده (مثلاً در صندلیِ عقبِ تاکسی تراویس) بهره ببریم. زاویه دید به ظاهر عینی ما به عنوان یک" تو"ی درونی مشخص باعث می‌شود که ما در حالی که" دیگران "را شخصیت مثبت فرض می کنیم جنون شخصیت اصلی فیلم را به خود نسبت دهیم. به هر حال مانند یک خواننده‌ی" اعتراف، "ما از موقعیتی بهتر و نزدیکتر برای دیدن محیط پیرامون مرد زیرزمین و دیدگاه غمزده و نامتعادل او برخوردار شده ایم (اکستلم، ۹).تنش بین درون و برون و برون و طبعِ ناآرام" قرائت "در قالبِ تکنیک‌های مشابه که داستایفسکی و اسکورسیسی هر دو به کار برده‌اند بازتاب یافته‌است. داستایفسکی تک‌گویی اول شخص را در میان اظهار نظرهای کوتاه، به گونه‌ای مقاله‌وار به کار می گیرد. در شرحی بر صفحه‌ی اول، ویراستار می‌نویسد که نویسنده و یادداشت‌هایش خیالی هستند اما آن را با یک تناقض عجیب به پایان می‌رساند: «گزیده‌های زیر شامل یادداشت‌های واقعی این فرد از اتفاقاتی در زندگی‌اش هستند» (۹۹:۵؛ یادداشت‌ها ۳). متن با بازگشت دایره‌واری به برون به پایان می‌رسد. ویراستار می‌نویسد: «این تناقض‌گویی اینجا تمام نمی‌شود. او نمی‌تواند مقاومت کند و به نوشتن ادامه می‌دهد» (۱۷۹:۵؛ یادداشت‌ها ۸۹).به همین نحو اسکورسیسی اصرار دارد که فیلم کاملاً از زبان تراویس نقل شود و دفتر خاطرات تراویس مدخل‌هایی برای تک‌گویی‌هایی می‌شود که بر روی تصاویری از نوشتن، رانندگی کردن و راه رفتنِ تراویس در خیابان‌های نیویورک قرار گرفته‌اند. همانطور که داستایفسکی جایی را برای یک ویراستار سوم شخص در کنار

پروتاگونیست داستان قرارداده اسکورسیسی هم از زاویه دوربین‌های فضاساز (Diegetic) برای قرار دادن مـا در درون و بیرون شخصیت تراویس استفاده می‌کند. ایده‌ی فضاسازی (Diegesis) به مواردی از جمله واقع‌گرایی فیلم ارجاع داده می‌شود (متز را ببینید، زبان فیلم). در معنایی محدود می‌توان گفت وقتی که بازیگر متوجه دوربین می‌شود به تقلید از فیلم‌های مستند یا فیلم‌های خانگی دوربین وارد فضای داستان (Diegesis) می‌شود (تمهیدی که اسکورسیسی در" خیابان‌های پایین شهر "و "گاوخشمگین "نیز استفاده می‌کند). دوربین در راننده تاکسی، با استفاده‌ی اسکورسیسی در نشان دادن حرکات چشم تراویس و زاویه دید او باز وارد فضای داستان ((Diegesis می‌شود هر چند این ویژگی چندان به استفاده ازخود دوربین مربوط نمی‌شود. عناصر فضاساز قصه (Diegesis) در فیلم، شامل باند صدا، نورپردازی و دوربین است با این شرط که سعی شود این فنون به عنوان جزئی از ابزار فیلم به چشم نیایند. زاویه‌ی دید دوربین می‌تواند به عنوان تمثیلی از تصور دیوار چهارم تاتر دیده شود. سکانس تیتراژ فیلم، پیش‌درآمدی که سرشار از نشانه است، با به کار گرفتن این دو تمهیدِ استفاده از زاوایه‌ی دوربین سبب ایجاد احساس پریشانی تماشاگر می‌شود. ابتدا تاکسی در میان بخار آبهای ابرگون می گذرد سپس اسکورسیسی به نمایی از چشم‌های تراویس کات می کند. بعد تصاویر شبانه‌ی شهر را در باران می‌بینیم تصاویری مثل پاشیدن آب به شیشه‌ی ماشین، تصاویری با جلوه‌های پیچده و سرانجام دوباره به چشم‌های تراویس برمی گردیم. تدوین اسکورسیسی ما را در چشمان تراویس حرکت می‌دهد. به طوری که ما لحظه‌به‌لحظه، آنچه را چشمان تراویس می‌بیند تصور می‌کنیم و از درون منشور چشمان او به اطراف می‌نگریم (مقایسه کنید کولکر، ۲۳۰ و بویم). به هر حال تدوین، تفسیر هم‌ترازی را ارائه می‌دهد و ساختار روایت برای تماشاگر موقعیتی عینی و زاویه دیدی بسیار فضاسازی شده (Extra-Diegetic Perspective) می‌سازد که در تجسم موقعیت تروایس خلاصه نمی‌شود بلکه موقعیت او را چنانکه او درک می‌کند برای ما جلوه گر می‌سازد.تمرکز بر خصوصیات درونی و رابطه‌ی بیرونی شخصیت اصلی به طور طبیعی عملکرد مکان و فضا را افزایش داده است. مکان در هر دو اثر می‌تواند مطابق با آنچه که بومی و درونی است و آنچه که بیگانه و خارجی ست به دو بخش تقسیم شود. مکان بومی شامل آپارتمان شخصیت‌های اصلی ست. مثالی دیگر در راننده تاکسی، می‌تواند صندلی جلو تاکسی تراویس باشد. این مکان‌ها، مانند زیرزمین، تمثیلِ ادبی مفهوم انزوا می‌شود و در مقابل وسعت، بیگانگی و خصومت بالانشین‌ها قرار می‌گیرد. زیمل این پدیده‌ی اجتماعی را اینگونه توضیح می‌دهد: «تیپ کلان شهری که به طور طبیعی با هزاران تغییر و تحول فردی مواجه است برای خودش، یک وسیله‌ی دفاعی در مقابل فاصله‌ی عمیقی خلق می کند که نوسانات اقتصادی و تهدیدات محیط خارجی ایجاد کرده‌اند» (۳۲۶). در هر دو اثر، شخصیت‌های اصلی از فضای زیرزمین یک پناهگاه یا قفس برای محافظت خودشان در مقابل محیط بزرگ شهر می‌سازند. این قفس، بسیاری از مکان‌ها را در داستان‌های گوگول به یاد می‌آورد مثل آپارتمان آکاکی آکاکیوویچ در داستان" بالاپوش "و یا" سلول نوانخانهِ" پاپریشچین (۱۶۸:۵؛ یادداشت ها ۷۷).زیرزمین، فضای روحی روانی بسیار بااهمیتی به وجود می‌آورد. نمایشی از فضای ذهنی در محیط بیرون (دونالد ۱۳). تعارض بین قهرمان و جامعه در تصویر شخصیت قهرمان در محیط‌های عمومی و شخصی نشان داده می‌شود. به عنوان مثال، داخل تاکسی و خیابان‌هایی که در آن حرکت می کند. مرد زیرزمین جزئیاتی از آپارتمانش را ارائه می‌دهد اما در عین حال آنرا کثیف و زشت توصیف می‌کند (drianaia, skvernaia؛ ۱۰۱:۵؛ یادداشت ها ۵) و برای" بی‌چیزی‌اش("Nishcheta) تاسف می‌خورد. پل شریدر و اسکورسیسی هر دو در راننده تاکسی توجه‌شان را به زیرزمین تراویس معطوف می‌کنند. با اینکه به طور مختصر آنجا مبلمان شده ولی بازهم به‌هم‌ریختگی آپارتمان انفصال ذهنی تراویس را منعکس می‌کند.دو چیز زینتی در طول فیلم ظاهر می‌شود که هر کدام ایده‌ی ثابتی را توسط قهرمان در زیرزمینش بازنمایی می‌کند. ابتدا شیفتگی تراویس به بتسی (در بیانیه‌ای که بر روی میز قرار دارد مشاهده می‌شود) با این جمله که: «من باید سازمان داده بشم». سپس تعداد زیادی پوسترهای مبارزات سیاسی پالنتاین ظاهر می‌شود که بر طرح تروری که از نفرت نوپا و بی هدف تراویس برمی‌آید اشاره می‌کند. اولین صدای

خارج از قاب بر یادداشت‌های تراویس که با تصاویری از زیرزمین همراه شده است به خوبی پیوند بین فضای روانی و فیزیکی را نشان می‌دهد. این نما با حرکت افقی آرام دوربین در عرض آپارتمان آغاز می‌شود طوری که ما می‌توانیم رنگ‌های ترک خورده‌ی دیوار، کتاب‌های پراکنده، رشته لامپِ بدون حباب، میزی کوچک پر از شیشه‌های قرص و یک تختخواب سفری فلزی را ببینیم. صدای خارج از قاب که یادداشت‌های تراویس را می‌خواند ادامه می‌یابد. تصاویر به سراغ تاکسی تروایس می‌رود و سپس دوباره به آپارتمان برمی‌گردد. در این زمان دوربین روی تراویس که روی تختخواب دراز کشیده و به سقف خیره شده تیلت می کند. این نما با اوج گرفتن نفرت در صدای تراویس همراه می‌شود و قرار گرفتن موسیقی سنگین برنارد هرمن در کنار آن، تصویر ناراحت‌کننده‌ای از تشویش ضداجتماعی‌ای که در این زیرزمین جاری‌ست را ارائه می‌دهد. حرکت از فضای بومی زیرزمین به فضای اجتماعی بیگانه‌ی بالای زمین به شکلی مجازی به عمل دریافت (Perception) اشاره دارد. در زبانی که از ادراک شکست نور و مناظر موهوم فضای شخصی گرفته شده است (بنیامین، ۵۱). مرد زیرزمینِ داستایفسکی، گفتگوهای فرضی‌اش را با مناظران فلسفی قسمت اول تشریح می کند: «البته، این من بودم که این جملات را برای تو می‌ساختم. این‌ها هم از زیر زمین می‌آید. چهل سالی‌ست که من از درون شکافی به همه‌ی حرف‌های تو گوش داده‌ام و وقتی همه این چیزها برای خودم اتفاق می‌افتاد این نوشته‌ها را از خودم ساختم» (۱۲۲:۵؛ یادداشت‌ها ۲۷). شخصیت داستان به درستی محیط اطرافش را می‌شناسد و نقد بی‌رحمانه‌ی فلسفی قسمت اول یادداشت‌ها، مستمع زیرک و بادقتی را پشت دیوار نشان می‌دهد. به هرحال، مرد زیرزمین صراحتاً به تحریفی که در اثر دست بردن او در گفتگوهای پس دیوار ایجاد شده اقرار می کند. در فضای ذهنی او کسی یادآور می‌شود که مرد زیرزمین، (مثل تراویس بیکل قبل ازنقطه‌ی اوج راننده‌ی تاکسی)، از گفتن آرمان‌هایش به یک شنونده‌ی واقعی امتناع می کند تا درعوض یک ضدقهرمان را از ملغمه‌ی" توده"ی جامعه پدید آورد.در راننده تاکسی، تیتراژ آغازین موتیف‌های تصویری را بوجود می‌آورد که بعداً در سراسر فیلم بسط پیدا می کند. تصاویرِ شیشه، آینه و چشم‌ها حلقه‌ی اتصالی به ادراک شخصیت اصلی از کمبود معنوی و بر شکستگی روحی جهانی می‌شود. اسکورسیسی تدوین و زاویای دوربین‌اش را به کار می گیرد تا بر نگاه تراویس به دنیا از درون شیشه یا آینه تاکید بگذارد. این تاکید مخصوصاً در نماهایی که از آینه‌ی عقب و یا شیشه‌ی جلوی ماشین وقتی که شخصیت‌های مهم وارد تاکسی تراویس می‌شوند دیده می‌شود: مثل دیدن بتسی درون دفتری تمام شیشه‌ای؛ دیدن پلنتاین از میان آینه عقب ماشین و دیدن ناگهانی آیریس و اسپرت در آینه عقب ماشینش. سه تصویر دیگر در شیشه، متعاقبا دگردیسیِ تهوعِ ماوراییِ مبهمی را (اشاره به اثر سارترم) به قصدی دیوانه‌وار نشان می‌دهد. یک مسافر ناشناس که توسط اسکورسیسی نقش‌اش اجرا می‌شود به تراویس حرف‌هایی درباره‌ی همسر خائن‌اش و نقشه‌هایی که برای کشتن او کشیده می‌زند و در آهنگ مقطعی از سخنان جنون‌آمیز سادیست‌وار، اسکورسیسی سکانسی فصیح از نقشه‌های خشونت بار علیه یک زن را با یک هفت تیر مگنوم ۴۴ به نمایش می گذارد. در بازی دنیرو در این صحنه که ظاهرا تراویس ساکت است، خصومتِ مبهمِ تراویس در نگاهش که بین آینه‌ی عقب ماشین و شمایل ضد نورِ زن رد و بدل می‌شود به قصدی خشن تبدیل می‌شود. نگاه او به زن که گویی از پشت یک پارچه‌ی کرباسی از یک پنجره به یک پنجره‌ی دیگر می‌رود هیز و خشونت‌بار می گردد. خشونت تصاویر شیشه و اسلحه به خوبیِ یک لایت موتیف دوباره هنگامی که تراویس با فروشنده‌ی سیاهپوست اسلحه ملاقات می کند درهم‌می‌آمیزد. در این صحنه، اسلحه به گونه‌ای ادبی وسیله‌ای برای فهم مطلب می‌شود. دوربین وارد فضای داستانی (Diegesis) می‌شود. اسکورسیسی دورربین را بر روی دست تراویس قرار می‌دهد دستی که اسلحه دارد و به آرامی عرض اتاق را طی می کند تا از پنجره به سمت خیابان پایین نشانه رود. در نهایت این اشارات در صحنه‌ای که تکیه کلام سینمایی تراویس را ساخته است «تو با منی؟» به خوبی جلوه گر می‌شود. کاراکتر زیرزمینی فیلم در آینه به خودش نگاه می کند، با دشمنان خیالی‌اش روبرو می‌شود و اسلحه‌های گوناگونش را به روی آن‌ها می کشد. ایهام این تصویر بسیار گزنده است: تراویس در آینه نگاه می کند و در عین که در حال شلیک به تصویر خود است با

دشمنانش حرف می‌زنـد و این پیش گویی تلاش او برای خودکشـی در نقطه‌ی اوج فیلـم می‌شـود. تراویس به آینه نگـاه می کند و خیلی جـدی بـه این دنیـای غریب‌نواز عکس‌العمـل نشـان می‌دهـد. یـک خـود بیزاری که بـا نفرت جـامعه سـتیزانه نمـایش داده می شود.ارتبـاط برقرار کردن، عمل معکوسـی را در مفاهمه انجام می‌دهـد علاـوه بر آنکه پر از انقطاع نیز هست. ناهمخوانی‌ای که بین تفکرات شخصـیت اصلی و شناخت و یا عدم شناخت دیگران از او وجود دارد این عدم تفاهم را بیشتر هم می کند. این ناکامی‌ها در برقراری ارتباط، شخصیت را دوباره به زیرزمین بازمی گرداند، جایی که فریادهای تب آلودش در پسزمینه‌ای از انفعال اتفاق می‌افتد. در یک نمونه‌ی خاص پوچ گرایانه در یادداشـت‌ها، شخصـیت اصـلی برای انتقام گرفتن از افسری نقشه می کشـد که روحش هم از گفتگویی که بین او و مرد زیرزمین انجـام گرفته اطلاعی نـدارد. وقتی طراحی دقیق و چنـد هفته زمانی که برای تـدارک نقشه انتقام توسط مرد زیرزمین صـرف شده با بیانیه‌ی انتقـام او- تصادم شانه به شانه- مقایسه می‌شود بیانیه به گونه‌ای پوچ گرایانه مبتذل به نظر می‌رسد.در راننده تاکسی، فاصله‌ی ارتباطی، عنصر مرکزی میزانسن صحنه‌ای می‌شود که تراویس و بتسـی با تلفن صحبت می کنند. اسکورسیسی تنها صحبت کردن تراویس را به تماشاگر نشان می‌دهد. دوربین به آرامی از تراویس به یک راهروی خالی طویلی پن می کند. تجسمی از سکون و تعادل که در تضاد با غوغای درونی تراویس قرار می گیرد. قبل از آن اسکورسیسی، روی تراویس که بی‌حرکت روی تخت دراز کشیـده و به سـقف زل زده پن می کنـد در حالی که صدای خارج از قاب تراویس شـنیده می‌شود که با صـدای حیوانات شب در کنار آن منزجرکننده شده‌است. اگرچه با پایانی که راننده تاکسـی دارد به قول مرد زیرزمینِ داستایفسکی، تراویس یکی از آن آدم‌های فعال می‌شود، چیزی که یک تفاوت اساسـی بین این دو اثر شده است ولی باز فیلم بسیار زیاد بر نشان دادن مسـائلی کـه کهن‌الگـوی زیرزمیـن را فلـج کرده تمرکز کرده‌است.یادداشـت‌هـای زیرزمین و راننـده تاکسـی، زنـدگی ذهنی و کلان‌شهر را ترسـیم کرده‌اند. طبیعت دوگانه‌ای کـه در هر دو اثر بـه شـکلی منحصـر به فرد پرداخت شـده است(فرانـک ۳۱۰، کال ۱۳۲). در ترسیم کلان‌شهرهای‌شان، اسکورسیسـی و داستایفسـکی جهانی از نومیدی روحی، جهانی از تباهی و سـقوط را خلق می کنند که تاریکی و بارش برف و باران بر آن حکمفرما شده اسـت۹. این تصویر کلان‌شهر به مقدار زیادی به رئالیسم خیالیِ داستان برجسته‌ی داستایفسـکی و عناصر فیلم نوار در اثر اسکورسیسی وابسته است. داستایفسکی داستان‌های بعدی‌اش" محبوب "و" رویای یـک مرد مضـحک "را بـا عنوان" یک داسـتان کوتاه خیالی "همراه می کند. تعبیراین نامگذاری در داسـتان" محبوب "آشـکار می شود. «من وقتی فهمیدم که داسـتان از واقعیت بسـیار بالایی برخوردار است از آن با عنوان خیالی یاد کردم. چرا که رویای آن کاملاً واقعی است» (۵:۲۴). پل شـریدر تناقض مشابهی از همین نوع را، از ژانر نوار سینمای روایی به کار می گیرد. او می گوید: «فیلم نوار، رئالیسمِ خشنِ قصه‌گوییِ بعد از جنگ را با سایه روشن تصـنعی سینمای اکسپرسیونیست آلمان درهم می‌آمیزد» (شریدر درباره‌ی شریدر ۸۳). او تصـدیق می کنـد که اسکورسیسـی به سـنت فیلم نوار در خلق تصویر قدرتمنـدی از زیرساخت جامعه‌ای فاسد متکی ست و خصوصـیات نوار فیلم به طور کلی از نیویورک اسکورسیسـی برمی‌آید نیویورکی که اسکورسیسـی «درمیان بازتاب‌های فیلم نوار در آن بزرگ شد» (آمریکن سـینما). در مقدمه‌ای بر بازپخش" قدرت شـر، "اسکورسیسی از نیویورک به عنوان" فراواقعیتی" (Hyper-Reality) نام می‌برد که نشانگر دنیای فاسد از درون ویران شده است. در اینجا فقط فردیت نیست که تباه می‌شود بلکه «کل مجموعه است که ویران می‌شود». طرح داستان و شخصیت‌پردازی" قدرت شر "شباهت‌های اندکی با راننده تاکسـی دارد و پـل شـریدر هـم تـاثیر فیلـم نـوار را بر فیلنـامه‌ی خـود انـدک می‌دانـد (شـریدر درباره شـریدر ۱۲۷). بـا این وجـود، اسکورسیسـی ترکیب‌بندی، فضاسازی و طراحی صـحنه‌ی نیویورکِ راننده تاکسـی را به کار می گیرد تا ترسـیمش از «دنیایی که من می‌شناسم» را بازتاب دهد. در بطن رئالیسـمی خیالی، اسکورسیسی «جهانی که می‌شناسـد» را با تصاویری گروتسک در قالب ترس روزمرهٔ می ریزد. تصـاویری که بـا نورهـای محو و رگه ماننـد شـب‌هـای نیویورک، حرکـات آهسـته‌ی مردمـان عـادی در خیابان و نورپردازی مصنوعی‌ای که ته مـایه‌ی قرمز به تصویر داده است شـکل گرفته است. رئالیسم خیالیِ" یادداشـت‌ها، "صـریح و خشن، تجسم تکان

دهنده‌ای از بی‌عاطفگی را که کلان‌شهر نسبت به قشر آسیب‌پذیرش، ساکنان فراموش شده‌ی شهر وارد می‌کند نشان می‌دهد. همانطور که راننده تاکسی، برداشت اسکورسیسی از یادداشت‌های زیرزمین را به نمایش می‌گذارد معیارهای او در نمایش فیلم نوار شهر می‌تواند به عنوان اسبابی نظری برای مطالعه‌ی یادداشت‌ها به کار رود با در نظر گرفتن این واقعیت که ویژگی‌های رئالیسم خیالی، از یادداشت‌ها به راننده تاکسی منتقل شده است. استفاده از ژانر فیلم نوار برای تحلیل ادبیات داستایفسکی مناسب به نظر می‌رسد چون فضا و روح حاکم بر فیلم نوار ازمنجلاب بلاتکلیفی‌ای نشات می‌گیرد که مضمون آن در تمام آثار داستایفسکی و از طریق او در آثار فریتز لانگ، هرمان هسه، برتولت برشت و فرانتس کافکا نیز دیده می‌شود. بنابراین، مانند یک کارگردان و یا بیننده‌ی فیلم نوار، ما می‌توانیم خود را در موقعیت عینیِ یک دوربین برای دیدن فراواقعیتی که اسکورسیسی در پترزبورگ، از انبوه مردمانش، از بدبختی‌اش تصویر می‌کند قرار دهیم.استفاده از بارش برف وباران نقش یک شاخص عینی، یک واقعیت طبیعی، که ملال‌انگیزی و غم‌افزایی محیط را نشان می‌دهد بازی می‌کند (یادداشت هایی بر۵:۳۸۵، Zapiski iz podpol'ia). در میان شخصیت‌ها، شخصیتی که همچنان بارزتر به نظر می‌رسد روسپی است. کهن‌الگویی متکی به خود که تجسم یک پرتره‌ی مرکب از خشونت غیرانسانی است که توسط جامعه ایجاد شده است (برنادت). در اینجا با یک سندرم واقعی اجتماعی مواجه می‌شویم. برداشتی که مضطربانه از بیانه‌ای بوجود آمده است که توسط یاوه‌گویی‌های یک مرد متزلزل زیرزمین ایجاد شده است در حالی که خود نیز از سندرمش رنج می‌برد. دیگر تصاویر خشن و نمادین (سمبلیک) مثل جسد زنی که در لجن دفن می‌شود و سرآغازهای تکرارشونده‌ای از سوگواره‌های شعرگونه‌ی نکراشف لحنِ نوار اثر را کامل می‌کند. مرد زیرزمین، همانند تراویس به عنوان پست ترین بخش جامعه ترسیم می‌شود. زمانی که او به فاحشه خانه می‌شتابد یک قیاس ادبی برای فیلم نوار کلاسیک به وجود می‌آید: «تنها چراغ‌های خیابان بودند که با دلتنگی در مهی غلیظ همچون مشعل‌هایی در مراسم تدفین می‌درخشیدند». این تشبیه، مثل یک نمای دوربین، خیلی موجز، مضحکه‌ی وحشتناکی از پیش‌پاافتادگی را نمایان می‌سازد. بیدارشدن مرد زیرزمین پس از یک رویارویی جنسی با لیزا تاثیر دیگری را از فیلم نوار نشان می‌دهد: «در اتاق تنگ و باریکی با سقف کوتاه، شمعی می‌سوخت. هربار سوسو زدنش کمتر می‌شد و تقریبا رو به خاموشی می‌رفت. چند لحظه‌ای تاریکی محض همه جا را دربر گرفت». روایت داستایفسکی گویای یک طراحی ست که شریدر از آن صحبت می‌کند یعنی تاریکی غم انگیزی که با نورهای پراکنده و معجوج کننده، تصویر شده است. تصاویری که از پس دانه‌های برف یا از پس دیوار اتاقی ناخوشایند و تاریکی‌ای که به زودی تمام شهر، اتاق و قهرمان اصلی را می‌پوشاند سوسو می‌زنند. صحنه به وضوح سنت فیلم نوار را از پیش به نمایش می‌گذارد. ترکیب بندی آن چیزی را ارائه می‌دهد که جان بیلی آن را امضای فیلم نوار می‌نامد. کنتراست بین تاریکی و روشنایی در شب در حالتی که «منابع نور خودشان جزیی از صحنه هستند» (آمریکن سینما).تفاوت‌های قراردادی، امکانات مختلف و استحاله‌های گوناگونی را ایجاد می‌کنند. در" یادداشت‌ها "آگاهی ما از ماجراها و انگیزش‌های روانی همگی بر پایه‌ی صدای خود مرد زیرزمین که با فریب به خواننده اطلاعات می‌دهد بنا شده است. متعاقباً ما هنگامی که تنها از زاویه دید اول شخص به سمت نتیجه‌گیری داستان می‌رویم با پرسش‌هایی درباره‌ی میزان صحت روایت قهرمان اصلی مواجهه می‌شویم. به خاطر ترکیب زاویه دیدهای مختلف و استفاده‌ی همزمان از عناصر دیداری و شنیداری، فیلم می‌تواند بدون گسست در روایت، ما را به درون دنیای قهرمان ببرد و یا از آن دور کند. در راننده تاکسی بعضی تلفیقات (صدا) دوگانگی کلان‌شهر و زندگی ذهنی را به تصویر می‌کشند.در بازگشت به صحنه‌ی اصلی دست‌نوشته‌های تراویس ما درمی‌یابیم که این صحنه به هیچ وجه یک صحنه نیست بلکه تقریبا سه صحنه است: نوشتن تراویس، سپس رانندگی و بعد دراز کشیدن او بر روی تخت مسافرتی. پیوستگی صدا به هر حال، یک تداوم در جریان داستان ایجاد می‌کند. تمهید صدای خارج از قاب، استعاره‌ای نمونه‌وار از فیلم نوار است که صدای والتر نف (فرد مک موری) را وقتی حوادث فیلم "غرامت مضاعف "را روایت می‌کند به یاد می‌آورد یا موردی ناخوشایندتر که باعث اذیت تماشاگر نیز می‌شود شروع فیلم

"سانست بلوار "جایی که جو گیلیس (ویلیام هولدن) توجه بیننده را به جسد خودش جلب می‌کند. در راننده تاکسی ما از یک تصویر و صدای همزمان (تراویس نوشته‌هایش را در حالی که ما نوشته شدن همان کلمات را می‌بینیم، برایمان می‌خواند) به روایتی موازی می‌رسیم ـ نمایش همزمان دو لحظه‌ی جدای از هم (تراویس رانندگی می‌کند در حالی که همچنان صدای خواندن یادداشت‌هایش را می‌شنویم). در آنِ واحد، ما هم اطلاعی صمیمانه از زندگی ذهنی قهرمان پیدا می‌کنیم و هم از او فاصله می‌یریم. شاید با نگاهی انتقادی این زاویه دیدی از خودتراویس باشد که او برای کلان‌شهر به نمایش درمی‌آورد. در مقایسه متن‌ها این نکته به شکلی ملموس‌تر روشن می‌گردد. ساختار نامانوس هر دو اثر شکلی از نگرانی را در ما به وجود می‌آورد. نگرانی‌ای که حاصلِ یک تنش بین زاویه دید درونی و بیرونیِ ما، بین محرم بودن و غریبه بودن و بین همذات پنداری و از بیرون منتقدانه نگاه کردن است.سرانجام، سقوط قهرمان به قعر کلان‌شهر به طور مجازی سقوط او را به جهنمی مدرن به تصویر کشیده می شود. تصاویر آغازین از تاکسی تراویس، همانند تصاویری که به دنبال آن می‌آیند، متنِ اقتباسیِ دوزخی آن را معرفی می‌کند. تصاویری شامل بخار آبی که از خیابان بلند می‌شود و تاکسی که به صورت حرکت آهسته در این دنیای مه و سایه رد می‌شود۱۰. حتی در ساعات روز، تراویس دوباره ما را به درون تاریکی می‌کشاند- به سالن سینماهای فیلمِ جنسی، با آن چهره‌های شناخته شده‌ای که به شکلی عریان تجسمی از روح‌های گم گشده‌شان است. و در نهایت، نقطه‌ی اوج فیلم با جهنمی از جسدهای روی زمین افتاده در یک قلمرو نمادین دیگر به تصویر در می‌آید- هتلی درجه سه که در واقع مکانی برای روسپی‌گری ست. دریادداشت‌های زیرزمین نیز مرگ و پوسیدگی بر سقوطی اهریمنی دلالت دارد و کسی در دل شهر جهنمیان را پیدا می‌کند:امروز یه عده یه تابوت رو می‌بردند یعنی تقریبا داشتند پرتش می‌کردند.یه تابوت؟آره! تو" هی مارکت، "از یه انباری زیرزمینی می‌آوردنش بالا-از یه انباری زیرزمینی؟نه یه انبار، ولی از زیرزمین. خب می‌دونی ... یه زیرپله بود ... یه خونه‌ای که معدن مریضیه ... اونجا پر از آشغال بود ... پوست تخم مرغ، زباله ... بوی گند می‌داد ... تهوع آور بود (۱۵۳:۵؛ یادداشت‌ها ۶۱).در صحبت کردن از زندگی یک فاحشه، به زبانی بسیار استعاری، مرد زیرزمین از لیزا می‌پرسد، «غیر از بوی گند چی اونجا بود؟» و در ادامه در جر و بحث با لیزا، او قلمرو جهنم گونه‌ای که در آن لیزا روحش را به شیطان فروخته است را تشریح می‌کند و می‌گوید که او با خرید و فروش گوشت بدن خود، منفعت بردن از میل‌نفسانی و از دست دادن خصوصیات انسانی جزء شیاطین شده است. در این جهنم، همانند جهنم دانته، دودی با بوی تند و تهوع‌آور از گستره‌ی بشریت در حال فساد برمی‌خیزد. اینجا نیز مکانی نامتعادل و کاریکاتوری گروتسک مانند از جامعه‌ی انسان آرمانی ست. یک وارونه از شهر افلاطون، که بیشتر با عوامیت و کثیفی مشخص شده است تا با اشرافیت و نظم مدنی.دغدغه‌ی ذهنی قهرمان نسبت به وفور فساد در جهان و جهنم جانفرسای مدرنش، او را در قالب یک جنگجوی صلیبی یا یک موعظه‌گر مدرن درمقابل بی‌تقوایی‌ای که به حد غیرقابل فهمی بزرگ شده قرار می‌دهد. این جامعه با بوی متعفن پوسیدگی‌اش، زیبایی و بیگناهی بیگناهان جهانش را غارت می‌کند. یک چنین جهنمی باعث دردهای استعاری می‌شود. هر دوی آن‌ها از احساس تهوع و دل درد شدیدی شکایت می‌کنند. در مورد مرد زیرزمین این درد، دندان‌درد است. این دردها، دردهای ماورایی مدرنیته هستند:«التماست می‌کنم، آقا، به ناله‌های یک آدم تحصیلکرده قرن نوزدهمی که از دندان‌درد زجر می‌کشد گوش کن، به خصوص وقتی که ناله‌هایش بعد از دو سه روز درد کشیدن طور متفاوتی از روز اول شده است. آن هم نه مثل ناله‌ی یک داهاتی زمخت، بلکه مثل مردی که با تمدن و پیشرفت اروپایی بزرگ شده، مردی که از مردم معمولی و کثیف دوری کرده و الان این کار به خاطر داشتن دندان درد اصلا براش راحت نیست». همانطوری که امروزی‌ها می‌گویند. ناله هایش یک جورهایی زننده، زشت و ناخوشایند می‌شود و برای شب‌ها و روزهای متمادی ادامه پیدا می‌کند (۱۰۶-۰۷:۵؛ یادداشت‌ها ۱۱). اعتقاد او به اینکه به تنهایی، مفهوم یک کمال را که دیگران آن را ویران کرده اند زنده نگه داشته است خشم و درد را در وجودش برمی‌انگیزاند. این خود برتربینی اخلاقی علتی برای نفس‌گرایی او می‌شود. تا وقتی که جامعه، مرد زیرزمین را به شکل یک حشره از خود طرد می‌کند او از

درون در خود می‌جوشـد و خود را برتر از بقیه می‌بیند: «کسـی باهوش تر از دیگران است و کسی که از بقیه متمایز است». تراویس در ابتدا معتقد است که انسان نباید خودش را وقف مرض مرکز توجه بودن بکند بلکه باید کسـی مانند بقیه باشد. اما خیلی زود این عقیـده به احسـاس حقارت نسبت به دیگرانی که دائم در حال بزرگ شـدن‌اند تبدیل می‌شـود: «اینجـا مردی هست که بیش از این تحمل نخواهـد کرد. مردی که علیه تفاله‌ها برخاسته است» (۱۳۲:۵؛ یادداشت‌ها ۳۶). تراویس می‌نویسد که «من مرد تنهای خداوند هسـتم». این کهن الگوی زیرزمین در قلمروی بالای زمین توجیه می‌شود و در جهان زیر منزوی می‌شود۱۲. تراویس و مرد زیرزمین به عنوان" مردان تنهای خداونـد "متعهـد می‌شونـد که از قربـانیِ فسـادِ طبقـاتی جـامعه بودن خود را رهایی بخشنـد .دو روسپیِ دو داسـتان، لیزا و آیریس نمادی از زنان ساده و خامی هستند که تاجرانی دیوسیرت از بی‌گناهی آنان برای انتفاع خود سود می‌جویند. این مفاهیم در اینجا به گونه‌ای متفاوت مطرح می‌شونـد. مرد زیرزمین در واقع در دوباری که با انگیزه‌ی جنسی به سراغ لیزا می‌رود قصد تحقیر کردن او را دارد در حالی که تراویس هیچ تمایل جنسـی به آیریس نشان نمی‌دهد. با این وجود در گفتگویی مشابه هر دو شخصـیت اصلی می‌خواهند که از گذشـته‌ی این زنـان آگاه شونـد و سـعی می‌کننـد بـا گفتن چیزهایی درباره‌ی اینکه زنـدگی چگونه باید باشد آن‌ها را متقاعـد کننـد که به گرمی، آرامش و عشقِ زنـدگی خانوادگی برگردنـد. لیزا و آیریس به پترزبورگ و نیویورک آمده‌اند جایی که مرد زیرزمین با استهزا از آن به عنوان مرکز تمدن یاد می‌کند. سفر آن‌ها مجازاً بازتابی از نیروی کشش کلان‌شهر است که آن‌ها را به سوی تباهی می‌کشاند. هر کدام از آن‌ها زندگی روسپی‌ها را به نحوی شیطانی توصیف می‌کند. مرد زیرزمین می‌گوید: «تو روحت را فروخته‌ای» و درلحظات غلیان احساسی به فصاحت بیان می‌دارد که در نهایت آنچه که در انتظار لیزاست فراموشی و احساس تنفری ست که او از جذابیت خودش نصیبش می‌شود. تراویس موجزانه وضعیت آیریس را در این جمله بیان می‌کند. «تو نمی‌تونی اینطوری زندگی کنی. این جهنمه».جمله‌ی «این جهنمه» با تصاویر آغازین فیلم تشدید می‌شود و توصیف عمل لیزا یعنی "فروختن روح "را منعکس می‌کند. ماهیت شیطانی وضعیت آیریس با نشان دادن پنج صحنه‌ی سکانسی مستندگونه از دنیـای او بیشتر آشـکار می‌شود. ابتـدا، اسپرت برای تراویس از خشونت‌های جنسـی که مشتری‌هـا ممکن است در مـورد آیریس انجام دهند برای او تعریف می‌کند. سپس تراویس با آیریس در اتاقش حرف می‌زند و هنگامی که او آنجا را ترک می‌کند تغییری در موسیقی برنارد هرمن به وضوح بازگشت به جهنم را با تبدیل موسیقی دلنواز ساکسیفون به ضرباهنگی شوم اعلام می‌دارد. این آهنـگ که در سراسـر فیلم به یک لایت موتیف تبـدیل می‌شود و پیرمرد را (یـک سودجوی دیگر در روسپی‌گری) هنگـامی که از تـاریکی به راهرویی تنگ وارد می‌شود همراهی می‌کند. همان راهرویی که مکانِ نقطه‌ی اوج کشتار فیلم می‌شود. بعد از صحنه‌ای که بین تراویس و آیریس در کـافی شاپ می‌گذرد ما به اتاق آیریس برمی‌گردیم. اسپرت اکنون تغییر چهره داده و ماننـد دیوی که دختر نابالغی را برای لذت‌جویی و منفعت‌طلبی اغوا می‌کند نشان داده می‌شود. شاید ما به زیرلایه‌ی جهنمیِ این صحنه شک کنیم ولی اسکورسیسی با فیلمبرداری صحنه با نور قرمز، زمانی که اسپرت با دختر می‌رقصد این مفهوم را کاملاً محسوس می‌کند.

قهرمـان به طور مجـازی برای حفظ شخصـیت نافرمان زنانه‌اش به قلمرویی اهریمنی سـقوط می‌کنـد (قهرمانی که حتی از مخاطره‌ی شیطانی‌ای که بـا آن روبرو شـده است آگاه نیست) شـیطان را رسوا می‌کنـد و برای نجات زن می‌جنگد. عذاب جهنم، رسـتگاری و رهـایی که به یـک روسپی وعـده داده شـده است و خشونت کینه توزانه‌ای کـه در مقابـل فسـاد و بی اخلاـقی قرار می‌گیرد لحنی آرمانی (hagiographic) به متن داده است. این لحن هنگـامی که مرد زیرزمین طلب امیـد و عشق و ایمـان می‌کند حتی ماهیتی گسترده تر پیدا می‌کنـد و وقتی که قدم در راه خداوند می‌گذارد «گویی که سواری ست بر اسب سـفید با تاجی از برگ» (۱۳۲:۵؛ یادداشت‌ها ۳۹). اسکورسیسی هنگامی که تراویس را یک قدیس- پل قدیس می‌نامد (فریدمن، ۶۷) باز یک چیز به طور غریزی از این بینش‌هـای مصـنوعی قـدیسانی چون پل و جرج پس زده می‌شود چون بعضـی قهرمان‌هـا بینش قدیسـی قهرمانی را حتی با آنکه تلاش می‌کننـد تـا این نقش را به طور کامل انجام دهنـد ولی باز از آن منحرف می‌شوند. مرد زیرزمین، در توهین‌های نیشداری در

ازای خدماتی که لیزا تحت عنوان عشق به او ارائه می‌دهد پیشنهاد پرداخت پول می‌کند و به این ترتیب فروشنده‌ی روحش می‌شود. تراویس هم درگیر قتلی می‌شود که نقشه‌اش به بیراهه کشیده شده است.هرگونه مشروعیت دادن به غضب اخلاقی مرد زیرزمین و تراویس در نهایت با غلیانی از احساس از خودبیزاری و انسان‌گریزی روبرو می‌گردد که مانع می‌شود آنان را در زمره‌ی قهرمانان به حساب بیاوریم. غضب اخلاقی آنان، هجویه‌ی موثری بر ریاکاری می‌سازد و به شکل دشنامی علیه گناهکاری ظاهر می‌شود. اما فساد جامعه، کهن‌الگوی ما را برای اینکه از خودش یک ضد جامعه بسازد توجیه نمی‌کند. در خوانش قسمت اول یادداشت‌ها، چیزی که بر بحث سنگینی می‌کند این فرض است که انسان به طور انفرادی قادر است انسانیت را در میان زیبایی، عشق و پاکی پیدا کند. امروزه برخی نظرات تدریجا پذیرفته‌اند که این فرض بیشتر منتج از یک احساس کینه خواهانه است تا بلند منشی نجیبانه. "کینه توز ("یا" کریه"، "شرور؛ "زلوی) و" معاند ("kyerno) صفت‌هایی هستند که متناوبا به مرد زیرزمین داده می‌شوند. ارتقا یافتن جایگاه راننده تاکسی به یک فهرمان محبوب مردمی، به سبب اتفاقات غریبِ کنایه آمیز، نقشه‌ها و به طور خلاصه به رفتار کینه ورزانه‌ی او مربوط می‌شود. «الان من دیگه می‌دونم چیکار باید بکنم» و ادامه می‌دهد «مردی که دیگر بیشتر از این تحمل نخواهد کرد». طنز قضیه در اینجاست که این «کاری که باید انجام دهم» در واقع تدارک قتلی ست که از او یک مجرم اجتماعی می‌سازد نه یک قهرمان مشهور (مقایسه کنید شریدر درباره شریدر ۱۱۸-۱۹).قهرمانِ ناجیِ روسپی به شکلی متناقض خود را طرفدار اخلاقیات خیالی جنسی نشان می‌دهد. اما این تلاش به ظاهر قهرمانانه به طرز غیرقابل انعطافی در تضاد با هرزگی و زن ستیزی‌ای که کهن الگوی مرد زیرزمین در خود دارد قرار می‌گیرد. بعد از گفتن این جمله به لیزا که او «روح خود را اسیر می‌کند»، مرد زیرزمین بلافاصله ادامه می‌دهد:بعد ازهمه‌ی این‌ها تنها چیزی که وجود داره عشقه! عشق یه گوهر باارزشه، گنجینه‌ی یه دختر ... این عشقه ... اما عشق تو الان به چی می‌ارزه؟ تو خریده می‌شی، همه‌ی شما. پس چرا یه نفر باید برای عشق دادن به تو تلاش کنه وقتی تو همه چیز رو بدون اون در اختیارش قرار می‌دی؟ (۱۵۹:۵؛ یادداشت‌ها ۶۸)در رستوران، تراویس نیز پیشنهاد مشابهی را به آیریس می دهد. هرچند آشکارا پیچیده‌گویی کمتری دارد: «تو با اون مردنی‌ها با اون خزنده‌های فاسد لعنتی بیرون می‌ری و خودت رو می فروشی!». خوی منحرف شده‌ی شخصیت‌های اصلی، به هر حال قسمتی از زیرزمین آن می‌شود و زمانی که این تمایل جنسی برای یک انسان‌گریزِ گوشه گیر اتفاق می‌افتد قاعدتاً خودارضایی جنسی را نیز به همراه دارد. تراویس مدام به سالن‌های نمایش پورنو می‌رود و در همان حال به تفاله‌های جامعه که در کنارش در سینما نشسته‌اند فحش می‌دهد. او ناآگاهی مضحکی از اینکه خودش هم جزئی از این جامعه است را بروز می‌دهد. بعدها و قتی بتسی- کسی که می‌تواند دولسینای تراویس فرض شود- از دیدن او امتناع می‌کند یک زن‌ستیزی پارانویایی در نوشته هایش پیدا می‌شود. بتسی از یک فرشته به آشغال کثافت تقلیل داده می‌شود و تراویس با تحقیر او را جز" آن‌ها "به حساب می‌آورد: «من الان می‌دونم که اون چقدر شبیه بقیه ست. سرد و دور. شاید مردم همچین چیزی رو دوست داشته باشند. در مورد زن‌ها که حتما همینطوره».مرد زیرزمین خیلی بی‌واسطه انحرافش را می‌شناسد و استفاده‌ی مکرر او از واژه‌ی" انحراف ("Razvart) آن را مانند واژه‌های" انزجار "و " کینه "به یک مشخصه درکلام او بدل می‌کند. گویش شاعرانه‌ی روایتِ او ازبه کار بردن شکل فعل و یا مصغرهای این کلمه مثل Razvratik (انحراف کوچک) و یا شکل‌هایی که به طرز طعنه‌آمیزی صمیمی به نظر می‌رسند مثل Razi, Ratishko لذت می‌برد. مرد زیرزمین" شرم"و" لذت واقعی "این انحراف را با هم پذیرا می‌شود". لذتی در یک خودارضایی دزدکی "و "انحراف کوچکش:"من در تاریکی، قهقهرا و بیزاریِ نه یک انحراف جنسی کامل بلکه یک انحراف کوچولو غرق شدم. خوشی‌های کوچک من به خاطر ناخوشی‌های دردناک و دائمی‌ام سوزنده و تند هستند... آنجا در من اشتیاق روانی شدیدی برای تناقض گویی و تضاد ایجاد کرد و من عذاب بی‌اختیاری در برابر گناه را چشیدم ... این عذاب را تنهایی، در تاریکی، مخفیانه، با ترس و حقارت، با احساس شرمی که هیچوقت حتی در شرم آورترین لحظه‌های زندگیم من را رها نکرده تحمل کردم و به احساسی رسیدم که وقتی به مقدسات توهین می‌کردم داشتم

(۱۲۷:۵–۸ یادداشت ها ۳۳؛ ؛ مـــن کمی ترجمه‌ی کـاتز را اصـــلاح کرده‌ام).او وقـتی از" لـذت کـوچکش ("مصـغر واژه‌ی روسیNaslazhden'itse) کـه برخاسته از" انحراف کـوچکش "می‌باشـد حرف می‌زند کامجویی نامشروعش را آشکار می سـازد:مـن شـرم زده بـودم (شایـد هنـوز هم بـاشم)؛ به جـایی رسـیدم که در راه برگشت به خـانه، به گوشـه‌ی نفرت‌انگیز شب‌های پترزبورگ احساس کردم لـذت کوچکِ غیرعادی، مخفیانه و پست من، شدیـداً به من یادآوری می کند که یکبار دیگر کار مشمئز کننده‌ای را امروز انجام داده‌ام، کاری که انجام شـده بود و دیگر کاری نمی‌شد کرد. من خودم را از درون می‌خوردم و می‌خوردم تـا تلخی آن به یک جور حلاوت نفرین شـده‌ی شـرم آور تبدیل شـد و سـرانجام به لذت مطبوع واقعی رسید (۱۰۲:۵؛ یادداشت‌ها ۶).متن، بازگشت به «گوشه‌ی نفرت‌انگیز شب‌های پترزبورگ» و «حلاوت نفرین شده شـرم آور» را به هم مربـوط می کند و به این ترتیب انحرافات را با ویژگی‌هایی که قبلا در این کهن الگو دیـدیم ماننـد انزوا، شب بیداری و هرزگی پیوند می‌دهد. منزوی شدن، تاریکی و انحراف، همانطور که «لذت مطبوع» را در خود دارند با حضور فراگیر شهر برای رسیدن به گونه‌ای ادبیِ قرن نوزدهمی از فیلـم نـوار همراه می‌شونـد – فیلـم نـواری روایـت گـونه کـه همه‌ی انحرافـات اخلاقی‌اش در شـب پدیــدار می‌شونـد یـا آنطور که اسکورسیسی می گوید، «فکر می کنم شخصیتی که شب‌ها بیرون می‌آیـد جـذابیت بیشتری دارد. این واقعاً کل ماجراست» (آمریکن سینما).مرد زیرمین و تراویس بسیاری از قهرمان‌های سرگردان قرن نوزدهمی، شوالیه‌های آواره‌ی ماجراجو یا قدیس‌های مسافر را تخریب و مضـحکه می کنند قهرمان‌هایی مثل" راهیان تنها"ی روسو، دلاوران بیگانه شـده ولی آرمانی رومانتیسم، افراد خشن ولی شریف غرب آمریکـا و شخصیـت‌های بـدبین ولی هنوز کاریزمایی داسـتان‌های مـدرن شـهری را هجو می کنند. قهرمان‌های قبلی با بزرگنمایی در واکنش منفی دادن نسبت به بدبینی‌شان تصویر می‌شدند و به خاطر ندای شرافتی که آن‌ها را به سوی خود می‌خواند آرمانی به نظر می‌رسیدند در حالی که تراویس و مرد زیرمین عامی به نظر می‌آیند و صدایی که آن‌ها به آن جواب می‌دهند توهمی بیش نیست. این مضحکه‌ی قهرمان شاید قهرمان‌های ابله فولکور و یا حتی آدم‌های خیالاتی سروانتس را تداعی کند. شخصیت‌هایی که داستایفسکی با آنکه آن‌ها را بسیار دوست می‌داشت ولی به شکل احمق‌های تمام عیار در داستان‌هایش نشان‌شان داده است۱۴. بـا این حـال بـاز کهن الگوی زیرزمین فاقـد هرگونه بیگناهی ناشـی از خیالاتی بودن یا پاکی روح می‌شود و عـامی بودن و معمولی بودن او جنبه‌ی شـرافتمندانه و شـرعی کار او را هر چند هم که رویاپردازانه باشد زیر سوال می‌برد. وقتی این قهرمان‌ها را با قهرمان هایی که از نفوذ ممتد شـر خسته شده‌انـد و با اکراه با آن کنار آمده‌اند مقایسه می کنیم می‌بینیم با اینکه تاثیر قهرمان‌های پرومته‌ای رومانتیسم یا آدم‌های سـرگردان وسترن و فیلم نوارهای کلان‌شهری را بر شخصیت اصلی اسکورسیسی می‌توانیم ببینیم اما شکلی از قهرمان در اینجا پرداخت شـده است که به طرز بیرحمانه‌ای، شـکل عجیب و غریبی به آن داده شده است. او از خود نه شـکوهی از نافرمانی‌هایش را به نمایش می گذارد نه دلبستگی شرافتمندانه به آرمان‌هـایش در این جهان را- جهانی که در آن آرمان‌ها نامفهوم و ناخالص شده‌اند.مرد زیرزمین بعد از منازعه‌ی سخنورانه‌اش با لیزا، به" حقیقت زشت "پنهانی‌ای در سرگشتگی‌اش پی می‌برد: این راهبِ منزوی در واقع نوعی از انحراف روسو است و" یادداشـت‌هایش "در واقع هجویه‌ای ست از اعتراف به گناه. تراویس به چنین برداشتی نمی‌رسد اما بیننده‌ی راننده تاکسی با تناقضی که در قهرمان می‌بیند و وجود سکانس اختتامیه یقیناً به چنین برداشتی خواهد رسـید. در گفتار پایانی، مرد زیرزمین، یک کهن‌الگوی جدید خسـته از پوچیِ گشتن به دنبال هدف‌هایش (در جهانی که با پلیدی های کلان شهر احاطه شده است) را به نمایش می گذارد. کلان‌شهری که هرگونه امید به زیبایی و پاکی را در کینه‌ها و بیزاری‌های عقده شده‌ی خود غرق می کند. مرد زیرزمین در کلامی که می‌تواند به راحتی در راننده تاکسی نیز شنیده شود می‌نویسد «ما همه از زندگی بیگانه شده‌ایم، ناقص شدیم. کم یا زیاد ولی همه ناقص شده ایم».این قهرمان ناکام چیزی بیش از انزوا و کنارگذاشـته شدن توسط جامعه را به نمایش می گـذارد. دغـدغه‌های از جنس تمنای فرازمینی مرد تنهای خداوند به دلیل زندگی در دنیایی که در آن حقیقت، خوبی و زیبایی بی‌معنا شده‌اند و به کلی رخت بربسـته‌اند شکلی پوچ‌گرایانه پیـدا کرده است. مرد زیرزمین و تراویس، در

واقع کتب انبیای بابل هستند اما بدون هیچ تضمینی برای رسیدن به رستگاری. آن‌ها تیسوس‌هایی در هزارتوهای شهر هستند ولی بدون Ariadne و کوه المپ. بیانی از" فقر معنوی "و" سردی معنوی "که یونگ پیش بینی می‌کند که قهرمانان با آن روبرو شوند (یونگ ۱۴-۱۵). شخصیت اصلی که اشتیاق ذاتی‌ای برای آرمان‌طلبی را زنده می‌کنند البته نه با ظرفیت زیادی برای تشخیص، تشریح و درک آن. « کثافت شهری که اکنون دیگر در زیرِ زمین نیست» مرد زیرمین را ترسیم می‌کند. البته نه هیچ زیرزمینی برای این کهن‌الگو وجود دارد و نه هیچ تمایزی بین قهرمان و ناپاکی‌ها.پی‌نوشت‌ها۱- لوئیس مامفرد ماهیت این پدیده را به خوبی دریافته است. او می‌نویسد: وقتی یک شهر از نشانه‌های هنرمداری دست می‌کشد به حالتی منفی عمل می‌کند: کمک می‌کند تا واقعیت از هم پاشیدگی [جامعه] شکلی جهانی تر پیدا کند. در محله‌های بسته‌ی شهر فساد و انحراف بسیار سریعتر شیوع پیدا می کند و در هر آجر آن اینگونه وقایع ضد اجتماعی نفوذ پیدا می‌کند: این پیروزی زندگی کلان‌شهری نیست که ارزش‌های پیامبرانی چون ارمیا، Savonrola, Rousseau or Ruskin را زنده می‌کند (مامفرد، ۲۴)۲- اسکورسیسی یادآوری می‌کند که «من با شخصیت، به طریقی که داستایفسکی آن را ترسیم کرده خیلی احساس نزدیکی می‌کردم. همیشه می‌خواستم که بر اساس یادداشت های زیرزمین فیلمی بسازم. به پل [شریدر] این را گفتم و او گفت خب من این کار را در راننده تاکسی انجام داده‌ام. و من گفتم : عالیه! خودشه ... (کلی ۹۰-۹۱). او در گفتگو با شریدر می‌گوید: «ما آن فیلم را ساختیم چون احساس می‌کردیم چیزی شبیه یادداشت‌های زیرمین داریم» (فیلمنامه راننده تاکسی شریدر، xiv). با وجود این رابطه‌ی روشن ولی این موضوع تا زمانی که بررسی مختصر ولی نافذ فریدمن درباره‌ی کارهای اسکورسیسی انجام نشد به طور بارز مورد توجه قرار نگرفت (۶۶-۶۷). کال نیز اشاره هایی مشابه ولی فقط به طور گذرا دارد.۳- چرنیشفسکی منتقد برجسته‌ی ادبی و از نخستین جامعه‌شناسان، بحثی را بر پایه‌ی "منفعت طلبی عقلانی "مطرح می‌کند. بحثی درباره‌ی اینکه مرد زیرزمین پاسخی دربرابر جامعه‌ای ست که آزادی‌ها و اراده‌های فردی را سلب می‌کند. این گفتمان به طرز جالبی بحث‌های جورج زیمل را درباره‌ی سوسیالیسم، آزادی و فردیت پیشگویی می کند.۴- او در اینجا از زیگفرید کراکوئر نقل می‌کند و از او به عنوان چهره‌ی اصلی در شناخت جامعه‌شناسی فیلم و همچنین به عنوان یک شکل هنر شهری نام می‌برد. این بررسی، البته هم در مطالعه فیلم و هم در مطالعه کلان‌شهر یک الگو و معیار است.۵- ارجاعات به" یادداشت‌هایی از زیرزمین "شامل دو مرجع می‌باشد، اول به نسخه و صفحاتی از Polnoe Sobranie Sochinenii داستایفسکی و دوم ترجمه‌ی مایکل کاتز تحت عنوان" یادداشت ها. "من از این نسخه‌ی انگلیسی استفاده کردم تا خوانندگان انگلیسی زبان برای یافتن عبارات در متن مشکلی نداشته باشند. در موارد غیراز این، درنقل قول‌های از راننده تاکسی، از دیالوگ‌های خود فیلم استفاده شده است که با دیالوگ‌های فیلمنامه اصلی به خاطر تغییراتِ حین فیلمبرداری و همچنین به خاطر بداهه‌گویی‌های که در نسخه‌ی نهایی انجام شده متفاوت شده است و به همین جهت در این ارجاعات به شماره صفحه اشاره نشده است.۶- من قصد ندارم که اهمیت یادداشت‌ها را به عنوان یک سند تاریخ روشنفکری کم کنم بلکه می‌خوام مقام آن را به عنوان یک تفسیر جهانی در مورد فردیت مدرن و به عنوان قسمتی از سنت نیچه، مان و ساتر ارتقا دهم. همانطور که، برای مثال، روبرت لوئیس جکسون، از نام‌های سارتر، کی‌یرکگارد و کامو برای معرفی مرد زیرزمین داستایفسکی در ادبیات روس استفاده می‌کند قبل از آنکه به ادبیات کهن روس برای تحلیل‌اش استناد کند.۷- برای مطالعه‌ی یادداشت‌هاا به عنوان اعتراف به گناه، -۱۳ Axthelm ۵۳, Coetzee ۲۱۵-۲۲, Bakhtin ۳۰۴-۱۸ and Howard را ببینید. برای بازنگری در وجود رابطه داستایفسکی با روسو؛ Coetzee and Howard را ببینید؛ برای تعریف ژانر" داستان اعتراف‌گونه "فصل دیباچه در Axthelm را ببینید.۸- چند خط آغازنوشته‌ای که شریدر در ابتدای فیلمنامه از مرد تنهای خداوند توماس ولف نقل قول می‌آورد این است: «همه‌ی باور من در زندگی اکنون بر این اعتقاد قرار گرفته که تنهایی بیشتر از آنکه یک پدیده‌ی نادر و غریب باشد یک حقیقت اجتناب ناپذیر وجود انسان است». (۹ (xxiii- همه‌ی بررسی‌ها درباره‌ی اسکورسیسی و راننده تاکسی به تاثیر فیلم نوار در آن اشاره دارند؛

((Kolker۲۲۴-۲۷ and Friedman ۸۴-۸۵. دربررسی پالمر درباره‌ی فیلم نوار راننده تاکسی به عنوان یک نمونه مورد مطالعه قرار گرفته است. برای خواندن تعبیر اسکورسیسی درباره‌ی فیلم نوار American Cinema را ببینید.۱۰- تعدادی از منتقدان، اشارات به جهنم را در نماهای آغازین فیلم یادآوری کرده‌اند (کنبی؛ کال ۱۳۳). کولکر مخالفت می‌کند و آن را" آشنازدایی" می‌نامد، البته کاستن پس‌زمینه‌ی جهنمی توسط او متقاعدکننده نیست مخصوصاً وقتی که اسکورسیسی خود گفته است: «تمام زندگی من منحصر به فیلم‌ها و مقوله دین شده‌اند. قضیه همین است و هیچ چیز دیگری هم نیست» (کلی، ۶). ۱۱- زمینه‌های اگزستانسیالیسم آشکار هستند و حتی شریدر می‌گوید که تهوع سارتر را قبل از نوشتن راننده تاکسی خوانده بوده است (شریدر درباره شریدر ۱۱۶). لارنس فریدمن به ویژگی مشترک" سوء هاضمه همیشگی "در این دو اثر اشاره می‌کند و آن را به خواست اسکورسیسی در مورد اینکه تراویس یک" قدیس امروزی "ببیند ربط می‌دهد (۶۶). ۱۲- جکسون می‌نویسد که مرد زیرزمین، در لحظه‌ی اعترافش، در" محیط جامعه "زندگی می‌کند و خود را به مانند کسی نشان می‌دهد که «شناخت ویژه‌ای نسبت به دنیایی پیدا کرده است که عمدتا با آنچه فکر می‌کند یا می‌خواهد بداند در تناقض است».۱۳- (Cf. Jackson, Dialogues ۲۲۰ and Frank ۳۱۴-۱۷) فرانک تاکید می‌کند که خیلی از تحلیل‌ها، مرد زیرزمین را در زمره‌ی قهرمان‌های مسلکی قرار می‌دهند و فلسفه‌ی چرنیشفسکی را رد می‌کنند. او بر" جنبه‌ی خودپرستانه "مرد زیرزمین به عنوان طنز تاکید می‌کند.۱۴- داستایفسکی درباره ی دون کیشوت می‌نویسد، «در تمام دنیا هیچ چیز عمیق تر و قدرتمند تر از این نوشته نیست» (۲۳:۲۹). من تا اندازه‌ای مدیون مقاله ی چاپ نشده‌ای کارل براون برای ارائه رابطه‌ی بین مرد زیرزمین و دون کیشوت هستم.مشخصات متن اصلی:

http://www.encyclopedia.com/doc/۱G۱-۸۳۷۶۲۰۱۰.html

منابع مورد استفاده:

American Cinema. Vol. ۴: Film Noir. A production of the New York Center for Visual - History, in Co-production with KCET and the BBC. Dir. Jeffrey Schon. ۱۹۹۴. Axthelm, Peter M. The Modem Confessional Novel. New Haven: Yale UP, ۱۹۶۷.- Bakhtin, M. Problemy poetiki Dostoevskogo. Moscow: Sovetskii pisatel', ۱۹۶۳. Behrendt, Patricia Flanagan. "The Russian Iconic Representation of the Christian- Madonna: A Feminine Archetype in Notes from Underground." Dostoevskii and the Human Condition after a Century. Ed. Alexej Ugrinsky and Valija Ozolins. New York: Greenwood, ۱۹۸۶.- Benjamin, Walter. "Paris: Capital of the Nineteenth Century." Metropolis: Center and Symbol of Our Times. Ed. Philip Kasinitz. New York: New York UP, ۱۹۹۵.- Boyum, Joy Gould. "Alienation in a Garish City." Wall Street Journal ۹ Feb. ۱۹۷۶: ۱۱. Canby, Vincent. Review of Taxi Driver. New York Times ۹ Feb. ۱۹۷۶: ۳۶.- Coetzee, J. M. "Confession and Double Thoughts: Tolstoy, Rousseau, Dostoevsky:" Comparative Literature ۳۷.۳ (۱۹۸۵): ۱۹۳-۲۳۲.- Donald, James. Imagining the Modern City. Minneapolis: U of Minnesota P, ۱۹۹۹. Dostoevskii, E M. Polnoe sobranie sochienii. ۳۰ vol. Leningrad: Nauka, ۱۹۷۲-۱۹۹۰. Dostoevsky, Fyodor. Notes from Underground. Trans. Michael R. Katz. New York: Norton, ۱۹۸۹.- Frank, Joseph. Dostoevsky: The Stir of Liberation ۱۸۶۰-۱۸۶۵. Princeton: Princeton UP, ۱۹۸۶.- Friedman, Lawrence S. The Cinema of Martin Scorsese. New York: Continuum, ۱۹۹۷. Frye, Northrop. Anatomy of

Criticism. Princeton: Princeton UP, ۱۹۵۷.- Howard, Barbara F "The Rhetoric of Confession: Dostoevskii's Notes from Underground and Rousseau's Confessions." Critical Essays on Dostoevsky. Ed Robin Feuer Miller. Boston: G. K. Hall, ۱۹۸۶.- Jackson, Robert Louis. Dostoevsky's Underground Man in Russian Literature. The Hague: Mouton, ۱۹۵۸.-. Dialogues with Dostoevsky: The Overwhelming Questions. Stanford: Stanford UP, ۱۹۹۳.- Jung, C. G. The Archetypes and the Collective Unconscious. Princeton: Princeton UP, ۱۹۶۹.- Kael, Pauline. When the Lights Go Down. New York: Holt Rinehard and Winston, ۱۹۸۰. (Her article on Taxi Driver [۱۳۱-۳۵], is a reprint of her original review which appeared in New Yorker, Feb. ۹, ۱۹۷۶.)- Kelly, Mary Pat. Martin Scorsese: A Journey. New York: Thunder's Mouth Press, ۱۹۹۱. Kolker, Robert Philip. A Cinema of Loneliness. New York: Oxford UP, ۱۹۸۰.- Metz, Christian. Film Language. Trans. Michael Taylor. New York: Oxford UP, ۱۹۷۴. Mumford, Lewis. "The Culture of Cities." Metropolis: Center and Symbol of Our Times. Ed. Philip Kasinitz. New York: New York UP, ۱۹۹۵.- Palmer, R. Barton. Hollywood's Dark Cinema: The American Film Noir. New York: Twayne, ۱۹۹۴.- Pike Burton. The Image of the City in Modern Literature. Princeton: Princeton UP, ۱۹۸۱. Rousseau, Jean-Jacques. The Reveries of the Solitary Walker. Trans. Peter France. New York: Penguin, ۱۹۷۹.- Schrader, Paul. Schrader on Schrader. Ed. Kevin Jackson. London: Faber and Faber, ۱۹۹۰. ^. Taxi Driver. London: Faber and Faber, ۱۹۹۰. (The original screenplay.)- Scorsese. Martin. Martin Scorsese Presents Force of Evil. Republic Pictures, ۱۹۹۴. Prefatory comments to the re-release of: Force of Evil. Dir. Abraham Polonsky. Prod. Bob Roberts. Per. John Garfield, Beatrice Pearson, Thomas Gomez. Metro-GoldwynMayer, ۱۹۴۸.- Simmel, Georg. On Individuality and Social Forms. Ed. Donald N. Levine. Chicago: U of Chicago P, ۱۹۷۱.- Taxi Driver. Dir. Martin Scorsese. Prod. Michael Phillips and Julia Phillips. Per. Robert De Niro, Jodie Foster, Cybill Shepherd, and Harvey Keitel. Screenplay by Paul Schrader. Columbia Pictures, ۱۹۷۶.http://www.hccmr.com

دفاع از فرهنگی مقدس

مهدی یاراحمدی خراسانی

اشاره :انقلاب اسلامی ایران تحت هدایت مردی از جنس مردم و با وحدت و شور بی نظیر آحاد جامعه بدون وابستگی به هیچ کشور و جریان و گروهی خاص شکل می گیرد و استعدادِ همدلی یک ملت را در عرصه ی جهانی به رخ می کشد. هر چند این کشور -همانند خیلی از ممالک مستکبر غربی- از لحاظ پیشرفت های تکنولوژیکی و صنعتی در سطح عالی قرار ندارد ولی از چنان روحیه ای برخوردار است که -در صورت اراده- برای رسیدن به هدف خود از جان مایه می گذارد. کما این که بارور شدن نهال انقلاب تنها از خون هزاران شهید گلگون کفن میسر گردید. این ویژگی می تواند ایران را در عرصه ی جهانی قدرتمند نماید. لذا

آنان که به تعبیر امام (ره) چشم دیدن استقلال و آزادی مردم در انقلاب " پابرهنگان و مستضعفان " را ندارند راهی جز ایجاد جنگی ددمنشانه و بیرحمانه برای تخلیه عقده های خود نمی بینند. پس چنان جنگ بیرحمانه ای به راه می اندازند که اثبات کنند": حماقتشان انتهایی ندارد."مقدمهسال ها از روزهای دفاع مقدس می گذرد و به ظاهر از آن دوران بجز خسارت‌های مالی و جانی، خاطرات تلخ و شیرین، جراحت های هر روز ملتهب‌تر از دیروز، چیز دیگری باقی نمانده است، اما نباید فراموش کرد که هدف، "جنگ "نبود. هدف، دفاع از اسلام و کیان مقدس آن بود و این همان آرمان مقدسی است که در راستای نبرد حق علیه باطل که از آدم(ع) شروع شده است و تا پیروزی نهایی حق توسط منجی عالم بشریت مهدی(عج) ادامه خواهد یافت. این نبرد حق علیه باطل در همه روزگارها وجود داشته داشت و هرگز تعطیل بردار نبوده است و نخواهد بود؛ هر چند که شیوه‌های آن ممکن است در ادوار مختلف متفاوت باشد. وقتی یک ملتِ آزاده کیان و ناموس خود را در مقابل گرگ های درنده ی وحشی در خطر می بیند تنها هدف خود را" جنگ جنگ تا پیروزی "قرار می دهد تا یک بار برای همیشه به مستکبران نشان بدهد " هیچ غلطی نمی توانند بکنند "و درس عبرتی برایشان در تاریخ به ثبت برسد که" غلطِ زیادی موقوف."چرایی آغاز جنگ تحمیلیایران که تا قبل از پیروزی انقلاب به عنوان یک قدرت منطقه‌ای حافظ منافع غرب تلقی می‌شد و به عنوان مانعی در برابر نفوذ گسترش کمونیسم بود، با پیروزی انقلاب اسلامی با ارائه الگوهای جدیدی در سیاست خارجی خود، با شعار «نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی» استراتژی وابستگی را به استراتژی عدم تعهد تغییر داد. امریکا که یار دیرین خود و منافع بسیاری را در منطقه از دست داده بود در صدد برمی‌آید که از طریق عراق ایران را متنبه کند تا پاسخی به امریکا ستیزی که در ایران به راه افتاده بود داده باشد و به همین دلیل چراغ سبز را به عراق نشان می‌دهد. از طرفی رسیدن به آب‌های ساحلی و دسترسی به مناطق مهم و استراتژیک حاشیه خلیج‌فارس جزو استراتژی عراق به ویژه حزب بعث بود که این هدف از دو راه محقق می‌شد؛ دسترسی به بخشی از مناطق ساحلی ایران و تسلط بر جزایر بوبیان که جزو خاک کویت بود، اما صدام حسین اعلام کرد که عراق آماده است تمام اختلافات خود با ایران را از راه زور حل کند. این موضع گیری آشکارترین اعلام آمادگی عراق برای فشار به ایران در راستای سیاست واشنگتن بود؛ سیاستی که از طرق مختلف مثل تطمیع بر صدام تحمیل شده بود.تحرکات عراق رفته رفته از سال ۵۸ شروع شد. جنگ هشت‌ساله که با تحریک و حمایت همه‌جانبه استکبار جهانی توسط رژیم بعثی عراق بر مردم ایران تحمیل شد، تنها محدود به خطوط مقدم جبهه‌ها نبود، بلکه تمام سرزمین اسلامی، اعم از شهرها و روستاها را دربرگرفت. در عراق نیز صدام جنگ تبلیغاتی شدیدی علیه ایران اسلامی را آغاز نمود و در تلویزیون دولتی به بهانه باز پس‌گیری سه جزیره ابوموسی، تنب بزرگ، تنب کوچک حملات مستقیم و غیرمستقیم تبلیغاتی را متوجه ایران کرد و سرانجام پس از یک دوره مذاکرات مسئولان عراقی با مسئولان امریکایی و حضور برخی فرماندهان ارشد نظام شاه در عراق، وزارت امور خارجه آن کشور به صورت رسمی در ۲۶/۶/۵۹ طی یادداشتی قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را لغو کرد و ارتش عراق در ۳۱/۶/۵۹ حمله سراسری خود را آغاز کرد.لذا سردمدار عدالت‌خواهی دوران، بنیانگذار انقلاب اسلامی، ملت را به جهاد اسلامی فراخواند و باید به حق گفت که ملت نیز به بهترین وجه ممکن لبیک گفتند و به سوی میدان های جنگ شتافتند و چه بسیار که از خود و عزیزانشان گذشتند، اما حتی یک وجب از خاک میهن را به اسارت ندادند. در این جنگ نابرابر ایران با تکیه بر نیروهای مردمی، ارتش و سپاه پاسداران هشت سال جانانه دفاع کرد تا اینکه در سال ۱۳۶۷ قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت.و اما اکنون؛ دفاع از فرهنگی مقدسهر چند در ارتباط با نحوه ی مدیریت جنگ نظرات متفاوتی نقل می گردد و بعضاً شاهد انتقاداتی نیز در این راستا هستیم اما نباید از این نکته ی مهم فراموش کرد که هشت سال دفاع مقدس سرمایه ای جاودان برای ایران اسلامی است. سرمایه ی ارزشمندی که حاصل خون هزاران شهید و فداکاری و مجاهدت انسان های آزاده ای است که از جان و مال خود گذشته اند. فارغ از اختلاف نظراتی که در ارتباط با شیوه ی اداره جنگ تحمیلی و یا پذیرش قطعنامه وجود دارد آنچه مسلم است تمام دلسوزان و علاقمندان انقلاب اسلامی بر یک نکته اساسی وحدت نظر دارند و آن حفظ

آزادگی و استقلال کشور و اتحاد و همدلی در برابر تجاوز و بداندیشی بیگانگان است. در واقع هشت سال دفاع مقدس تنها یک جنگ قهرمانانه و یا یک دفاع جانانه نیست. دفاع مقدس یک فرهنگ است. فرهنگ ایثار، مجاهدت، مقاومت، صبر، اتحاد، همدلی و هزاران واژه ی دیگر. نبایستی تجلیل و قدردانی از افرادی که بدون هیچ چشم داشت مالی با نثار جان و مالشان و صرفاً با هدف صیانت از اسلام و دفاع از تمامیت ارضی این مرز و بوم قیام و در جبهه های حق علیه باطل شرکت نمودند، به این دوره کوتاه محدود گردد. به یاد بیاوریم که در هشت سال دوران دفاع مقدس انبوهی از فرهنگ ها و شخصیت ها شکل گرفت به طوری که جمعی از رزمندگان دعوت حق را لبیک گفتند به درجه رفیع شهادت نائل آمدند، تعداد دیگری جانباز و ایثارگر ماندند، گروهی در زمره آزادگان قرار گرفتند و جمعی دیگر با یاد و خاطره جبهه و جنگ در عرصه های سازندگی کشور حضور یافتند. فرهنگ دفاع مقدس فرهنگ پایداری، مجاهدت و صبر است. فرهنگی که به ما می آموزد برای رسیدن به اهداف متعالی باید کمر همت بسته و با تمام سختی ها و فتنه ها مبارزه نمود. هر چند به ظاهر جنگ به پایان رسیده، ولی آنچه بر جهان حاکم است نشان می دهد ما نباید مبارزه و جنگ را تمام شده تلقی کنیم. که به فرموده ی امام راحل": ما انقلابمان را به تمام جهان صادر می کنیم، زیرا انقلاب ما اسلامی است... تا بانگ لا اله الا ا... و محمد رسول ا... بر تمام جهان طنین نیفکند، مبارزه هست و تا مبارزه در هر جای جهان علیه مستکبران هست، ما هستیم. "و این در واقع همان دفاع جانانه از فرهنگی مقدس است.سخن پایانیبه قول شهید آوینی: «شهدا ماندند و زمان ما را با خود برده است.» کاش زمان بایستد تا این‌قدر از شهدا دور نشویم. شهدای ما آسمانی بودند؛ اما از آسمان نیامده بودند. فرشته‌ها گفتند: «آیا می‌خواهی انسان را خلق کنی که بر روی زمین خون‌ریزی کند؟» خداوند متعال فرمود: «من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.» باید به این راز خدایی فکر کنیم! ما هم خیلی روی خاک نمی‌مانیم. باید بار دیگر با خدای خود پیمان ببندیم که در راه ارزش های مقدس خود تا آخر ایستاده ایم و مجاهدان این عرصه به اندازه ی جان عزیز می داریم: مرا عهدی است با جانان که تا جان در بدن دارم هواداران کویش را چو جان خویش پندارم

تاثیر نماز در تثبیت حالات انسانی و عرفانی

مهدی جلالی نظرآبادی

مقدمه و هدف: نماز در لغت به معنی دعاست و جهت قرب به خدا اقامه می‌شود. نماز ارتباط صمیمانه‌ای است میان انسان و خدا. نماز تسلی بخش دل‌های مضطرب و خسته و مایه‌ی روشنی و صفای باطن است. در قرآن نام‌های دیگری نیز در مورد نماز نقل شده است: صلاة، ایمان، تسبیح، قرآن، رکوع، قنوت، قیام و سجده، امانت، استغفار و ذکر. دعا و نیایش در سراسر تمدن انسان و در تمام فرهنگ‌ها و ادیان وسیله‌ای برای رهایی از گرفتاری‌ها، درماندگی‌ها، تحقق آرزوها و درمان آسیب‌های بدنی و روانی بوده است. در قرآن کریم موارد فراوانی از توسل پیامبران و مردمان به دعا آمده است. مقوله روان‌درمانی و ویژگیهای آن و رابطه ای که با دعا و نیایش دارد مبحثی است که طیف وسیعی را در بر می گیرد اما دراین تحقیق سعی محقق بر این بوده است تا حتی الامکان این ویژ گی ها را از جنبه های مختلف مورد ارزیابی قرار دهد . مذهب، نیایش و ارتباط با خداوند راهی است که بشر پس از قرن‌ها جدایی از آن، دیگر بار به سویش بازگشته و به توانایی‌های عمیق و کارساز آن در مبارزه با مشکلات زندگی جدید؛ که اضطراب نیز ثمره‌ی آن است، پی برده و دیگر نمی‌تواند منکر تعامل بین روان‌پزشکی، روان‌شناسی و حتی در مواردی پزشکی از یک سو و مذهب از سوی دیگر شود لذا محقق در صدد است با طرح پرسشهایی چهار چوبه بحث را معین نموده و سپس در جستجوی پاسخ و روشن نمودن آن برآید .اکنون چند سوال که اساس تحقیق برای دستیابی آنها بوده است به شرح ذیل بیان می شود : ۱. آیا مراسم دعا و نیایش با مراحل روان‌درمانی مقایسه‌شدنی است؟ چگونه؟ ۲. آیا چگونگی و چندی سخن و واژه‌ها در قرآن کریم با آنچه در روان‌درمانی به کار می‌رود همسانی دارد؟ ۳. آیا شرایط پذیرش نماز، پیام‌هایی برای افزایش تأثیرپذیری روان‌درمانی دارد؟ ۴.

وقت‌های نماز چه تاثیری بر روی جسم و روح انسان دارد؟سخن از عبارتی است که خداوند متعال در قرآن از آن به عنوان بازدارنده از بدیها یاد کرده و رسول خدا (ص) آن را ستون دین و معراج مومن نامیده و امامان علیه السلام با سخنان گهربارشان اهمیت و ارزش والای آن را خاطر نشان فرموده اند . امام خمینی (ره) آن را به کارخانه انسان سازی خوانده اند و رهبر معظم انقلاب حضرت ایهٔ الله العظمی خامنه ای نماز را گنجینه ذکر راز دانسته اند . اما هدف این حقیر از انتخاب موضوع این است که سه خصوصیت عمده در نماز هست که نقش برتر آن و رابطه ای که در سیر بهبود بیماریها و همچنین تهذیب نفس و پرورش روانی انسانهاست را نشان می دهد . نخست آنکه نماز با شکلی که در اسلام برای آن معین گشته یعنی حرکات و اذکار مخصوص به طور طبیعی نمازگزار را به دوری از گناه و آلودگی فرا می خواند " ان الصلوهٔ تنهی عن الفحشاء و المنکر " این فراخوانی پیوسته توانایی آن را دارد که هر کس را از منجلابها رهایی سازد و عروج بخشد . دوم انکه در او روح پرستش و خضوع در برابر حضرت باری تعالی را که محبوب حقیقی و فطری هر انسان است ، زنده می کند و غبار فراموشی از این حقیقت درخشنده را که در ژرفای فطرت او نهاده شده است می سترد . سوم انکه بر جان و دل نمازگزار آن ارامش و اطمینانی را که شروط اصلی موفقیت در همه عرصه های زندگی است هدیه می کند و تزلزل و اضطراب را که مانع بزرگی در راه اقدام مجدانه برای پروش اخلاق است ، از او دور می سازد و انسان در سایه سار این اطمینانی که به واسطه حضور قلب برای وی حاصل شده است به چنان آرامش روحی و روانی می رسد که آلام خود را فراموش کرده و تنها به معبود می اندیشد . و چه بسا که در این رهنمود بر بسیاری از بیماریهای خود فائق می آید . هدف اصلی از انجام این تحقیق آن است که پیشوایان و امامان ما همانطور که از حدود ۱۴ قرن پیش به صور مختلف ما را به ارزش درمانبخشی و سلامت زای نماز در درمان بسیاری از ناهنجاریهای فکری و آشفتگیهای روحی انسانها آگاه ساخته اند و اکنون که این اختلالات روانی و اضطرابها و روان پریشیها در انسان قرن بیست و یکم بیش از پیش دیده میشود، ارزش سفارشات آنها در مورد محبوب ترین عمل در نزد خداوند یعنی نماز دو چندان گردد . اگرچه گفته می‌شود هیچ فردی در مقابل مشکلات روانی مصونیّت ندارد و این خطر ممکن است هر فردی را تهدید کند ولی باید این واقعیت انکارناپذیر را پذیرفت که چنان‌چه افراد ظرفیّت روانی و ایمان قلبی خود را بالا برده و خود را مقاوم سازند می‌توانند شیوه‌های حل مسئله و رویارویی با مسایل و مشکلات را فراگرفته و کمک بزرگی در جهت پیشگیری از مبتلاـ شدن به بیماری‌های روانی داشته باشند. نکته ای که در مورد نماز قابل توضیح است ، توجه دادن به این حقیقت متعالی است که روح حقیقی نماز و فلسفه شکوهمند آن چیزی جز عبودیت محض در مقابل آفرینشگر یگانه هستی و ابراز خشوع بنده ناتوان در پیشگاه قادر متعال نیست و هر آنچه که اندیشمندان و قلم به دستان ، پیرامون فواید گوناگون نماز در عرصه های مختلف بگویند و بنویسند تنها به منزله حاشیه ای بر این متن گهر بار خواهد بود .مواد و روش ها : محقق در این کاوش حول محور مقایسه نماز و رابطه آن در پیشگیری و بهبود روند بیماریها به تحقیق و بررسی پرداخته و مطالعات ونوشتار محتوی این تحقیق بر اساس آیات شریفه قرآن مجید و احادیث و روایات ائمه اطهار (ع) و نظرات فقهی علمای بزرگ شیعه و همچنین مباحث و تئوریهای علم پزشکی گردآوری شده است نماز ستون دین و بهترین و استوارترین برنامه آدم‌سازی است. نمازگزار با خدایش به راز و نیاز می‌پردازد و بال فرشتگان بندگان خوب خدا هم‌نشین و دمساز می‌شود. نماز انسان را فرشته خو می‌کند چراکه نمازگزار از هر بدی پاک می‌شود. انسان با نماز از احساس تنهایی خلاص می‌شود، گویی از نو متولد شده، و یأس و ناامیدی در آسمان روح وی دیده نمی‌شود، لذا با گام‌های استوار به سوی زندگی پیش می‌رود. هیچ عملی نزد خداوند محبوب‌تر از نماز نیست، پس هیچ کاری از کارهای دنیا نباید انسان را از نماز غافل سازد. نماز زینت بزم عارفانی است که از بیگانه دست شسته‌اند و با دوست پیمان پاکی بسته‌اند در سایه‌ی نماز می‌توان از کمند شیطان و عصیان رهید و به رضوان الهی رسید. تدبر و اندیشه در سراسر نماز همانند غواصی در اقیانوس ژرف و بی‌کرانی است که حاصل آن گوهرهای بی‌بدیل اخلاص و تسلیم و فروتنی و رسیدن به آرامش روانی است. در اسلام هیچ فریضه‌ای بالاتر از نماز نیست، ادیان آسمانی

دیگر نیز در دعوت به عبادات خدا و دوری از طاغوت باهم متحد بودند و وظایف گوناگون را بر عهده بندگان می‌نهادند ولی وجه مشترک تمامی آن‌ها، اقامه‌ی نماز است. حضرت رسول اکرم(ص) درباره‌ی زیبایی نماز می‌فرماید: «به راستی برای هر چیز زینتی است و زینت اسلام نمازهای پنج‌گانه می‌باشد، و برای هر چیز صورتی، و صورت دین نماز است. پس در اثر بی‌توجهی به نماز صورت دینتان را زشت نشان ندهید». وقتی انسان چیزی را از خدا می خواهد و به خاطر طلب آن، نماز می گذارد و در نماز به خدای خود توجه می کند و خدا نیز دو صد چندان او را مورد لطف و توجه خود قرار می دهد، آن چیز به طرز اعجاب انگیزی برای او حاصل خواهد شد. این منطقی کاملا گویا در تمامی ادیان است. در تاریخ اسلام و ایران تا به امروز، موارد بی شماری از درمان های معجزه وار و شفای بیماران غیر قابل علاج و رو به مرگ در امام زاده ها و مساجد و درمان توسط شخصیت های مذهبی را می توان یافت. هر چند که این موضوع ، گاهی به انگیزه سود جویی و استحمار مردم انجام گرفته و در واقع به شارلاتان بازی تبدیل شده است، اما موارد متعددی که مورد تایید" علم و دین "می باشد را نیز، در بر می گیرد، زیرا علم پزشکی این مقولات را به وسیله پدیده نیرومند تلقین، توجیه می کند. از طرفی در دین با اعتقاد به قدرت بی انتهای الهی و ممکن نمودن هر غیر ممکن بشری توسط ذات اقدس خداوند، می توان با اطمینان کامل، شفای هر دردی، هر چند لاعلاج را از او خواست و در درمان هر بیماری که حتی پزشکان از کنترل آن عاجز مانده اند، از رحمت بیکرانه اش استفاده کرد. با این دیدگاه می توان گفت، زمانی که پزشکان به مادری بگویند ": برای فرزندت، دیگر هیچ کاری از دست ما ساخته نیست، "آن موقع همه چیز به پایان نرسیده است، بلکه همان خدایی که پزشکان را وسیله ای برای انتقال رحمت خودش در درمان بیماران علاج پذیر قرار داده است، چنان چه اراده کند می تواند وسایل و واسطه های دیگری را هم که چه بسا غیر مادی باشند، برای درمان کودک بیمار برانگیزد. اما جایگاه نماز در بروز چنین درمان هایی خاص است. چه بسیار است شرح حال کسانی که با متوسل شدن به درگاه نورانی ائمه دین(ع) و به خصوص حضرت رضا(ع)، و پس از اقامه نمازهای طولانی و عجز و لابه بسیار به بارگاه حضرت باریتعالی یا با واسطه قرار دادن حضرت امام زمان(عج)، چنان از چنگال بیماری های سخت نجات یافته اند، که زبان و قلم از توصیف آن قاصر و دانش پزشکی از کشف ماهیت آن، انگشت به دهان است . بدین ترتیب آن زمان که همه درهای علم و طبابت، بر روی انسان های دردمند و ناتوان، بسته می شود و علم از نقص نسبی خود، شرمسار می گردد، شکوهمند ترین جلوه دین یعنی نماز است که قادر خواهد بود دروازه هایی بزرگ از رحمت الهی را بر بنده عاجز و بیمار بگشاید و شفایی شگفت انگیز، به او هدیه کند، چرا که نماز گفتگو با کسی است که اسمش دوا و ذکرش شفاست". نماز "می تواند ایفاگر نقش بسیار مهمی در پیش گیری و درمان اختلالات عمیق شخصیت باشد. پذیرفتن مطلق و تسلیم در مقابل" یک دین "و پیروی از" یک مذهب "و پیمودن" یک راه "که همانا صراط مستقیم است، ویژگی مهم و برجسته نمازگزاران است. نمازگزار ضمن تکرار مکرر" یک مجموعه "از الفاظ و اذکار واحد در طی نمازهای روزانه خود، پیوسته" یک عقیده واحد "و" یک خط مشی مشخص "را در زندگی خود دنبال می کند و بدین ترتیب گویی" یک شخصیت ثابت "و" یک روش و منش معین "و" یک ایدئولوژی همیشگی "را برای خود انتخاب می نماید و در حین تکرار جزء به جزء اصول اساسی ایدئولوژی خود در نماز(که همگی آن اصول در مضامین نماز متجلی است)، پیوسته به تثبیت شخصیت واحد و ثابت خود می پردازد. بدین ترتیب برای آن گروه که نماز را تکرار مکررات می دانند، شاید توجه به همین یک نکته کافی باشد که در ورای همین تکرار همیشگی، موهبت بزرگ ثبات شخصیت و تعادل کامل روانی نهفته است که می توان آن را به نوعی سر منشا تمام موفقیت های بشری در عالم ماده و معنا دانست. راه‌های درمان آسیب‌های اجتماعی نمازگریزی :۱. به کارگیری روش محبت: از نیکوترین و اساسی‌ترین روش‌های تربیت دینی جامعه و عامل اساسی پیشگری و درمان آسیب‌های اجتماعی نمازگریزی، بکارگیری روش محبّت است. با توجه به سرشت آدمی و تأثیرپذیری انسان از نرمی و دوستی و انزجار فطرت آدمی از

تُندی و خشونت گرایی، نیکوترین راه و رسم تربیت مـذهبی کودکـان و نوجوانان و همچنان عامل مؤثر در درمان نمازگریزی آنان، بکارگیری روش محبت است. پیامبر اکرم ـ صـلی الله علیه و آله ـ والاترین مربی بشر، مردمان را به محبت تربیت نموده و بیش از هر چیز از ایـن روش بهره بُرد. از علی ـ علیـه السّـلام ـ روایـت شـده کـه گفت از رسـول خـدا ـ صـلی الله علیه و آله ـ دربـاره سُـنّت آن حضـرت پرسـیدم، فرمود: و الحُبُّ اساسی یعنی محبت بنیاد و اساس (روش و سنت) من است. محبت هم در مورد کودکان و هم در مورد جوانان و نوجوانان می‌توانـد از بسـیاری رفتارهای نامطلوب از جمله نمازگریزی جلوگیری نماید .رسول گرامی اسـلام ـ صـلی الله علیه و آله ـ درباره محبت به کودکان فرمود: کودکان خود را دوست بدارید و به آنان مهر ورزید»۲. استفاده از روش الگویی: به دلیـل نیـاز فطری آدمی به الگو و هماننـدسازی؛ در درمـان نمـازگریزی لازم است الگوهای والا از نمازگزاران واقعی به افراد جامعه معرفی شونـد. البتّه روش الگویی نه تنها در تربیت مذهبی و درمان نمازگریزی بلکه در تمامی رفتارهای انسان، کاربُرد دارد، افرادی که علاقه به نماز ندارنـد و یا نمازگریز هسـتند نیز بخاطر وجود نداشـتن الگوهای مناسب ، با افراد بی‌نماز و نمازگریز هماننـد سازی نمـوده و آنهـا را الگـوی شخصـیتی خـویش قرار داده‌انـد.روش تـذکر: یکی دیگر از روش‌هـای درمـان نمـازگریزی در جـامعه به کارگیری روش تـذکر و یادآوری است. چه بسا افرادی که علاقه به نماز ندارنـد بخاطر این‌که به اهمیت و جایگاه نماز پی نبرده‌اند، اگر به این افراد یـادآوری شود که نمـاز کلیـد بهشت است و به منزله پرچم و آرم و نشـانه اسـلام است ممکن است به نماز علاقمند شونـد. همچنـان اگر پیامـدهای منفی نمازگریزی هم در بُعـد فردی و هم در بُعـد اجتماعی و نیز پیامـدهای دنیوی و اخروی آن بیان گردد، ممکن است عـده‌ای متنبّه شوند و همچنان بیان عاقبت افرادی که اهل نماز نبوده‌اند، می‌تواند در علاقمندی افراد به نماز مؤثر باشد. ۴. نقـل یـا نمایش قصه‌ها و خاطره‌های زیبا در ارتباط با اهمیت و عظمت نماز: بـدون شک بیان قصه‌های لطیف و خاطره‌های زیبـا و فرامـوش نشـدنی دربـاره نمـاز و اهمیت آن در زنـدگی و اسـتفاده بهینه از هنر نمـایش در به تصـویر کشـیدن نگرش و رفتـار پیشوایان، رهبران و الگوهای محبوب در ارتباط با نماز، می‌توانـد تأثیرات بسـیار مؤثر در درمان نمازگریزی در بین همه مردم داشـته باشد. ۵. . احـداث و زیباسازی مساجـد و نمازخانه‌ها: مسـجد و نمازخانه باید احساسات و خاطره‌های زیبا و بیاد ماندنی را برای همه تداعی کند. لذا باید تدابیری اتخاذ شود که افراد، مسجد را محل آرامش بخش، زیبا و دوست داشتنی بدانند تا با انگیزه و علاقـه منـدی بیشتر به آن روی آورنـد.۶. عامـل دیگری که می‌توانـد افراد جـامعه را به نمـاز علاقمنـد کنـد و از آسـیب نمازگریزی جلوگیری نمایـد، ویژگی‌های شخصـیتی و رفتاری امام جماعت مساجـد و مـدارس است. خلق و خوی نیکوی امام مسـجد و مهارت اجتمـاعی او در برقراری ارتبـاط بـا نمازگـذاران فوق‌العـاده مؤثر است، اگر رفتار مناسب و حاکی از احترام مشاهـده نماینـد، به نماز علاقمند می‌شوند.۷. بیان رمز و راز نماز و آثار اسـلام در دسـتورهای عبادی خود که اصولاً بر «تعبّد» و «تسلیم» مبتنی است به عنصر دانش و بینش و بصـیرت اهتمـام می‌ورزد. مسـلمانی که وظیفه دارد در هر شـبانه روز پنـج بار، عبادت بزرگی همچون نماز را به جا آورد، باید رمز و راز آن را بداند. پرسشی که برای بسیاری از مردم و به ویژه جوانان و نوجوانان ما مطرح می‌شود این است که «چرا باید نماز بخوانیم؟» قرآن کریم به این پرسـش با عباراتی کوتاه امّا پر محتوا، پاسخ‌های گوناگونی داده است. در جایی می‌فرماید: «و أقم الصـلوه لـذکری»«نمـاز را برای آن که به یاد من باشـی بپا دار». نماز ذکر و یاد خـداست، بایـد آثار سازنـده ذکر خـدا و عواقب رویگردانی از آن را برای جوانـان روشـن سـازیم. اگر دربـاره یـاد خداونـد تنهـا ایـن آیـه وجـود داشـت کـه می‌فرمایـد: فـاذکرونی أذکرکم «پس مرا یـاد کنیـد تـا شـما را یـاد نمایم». کافی بود تا جان مشـتاقان بسوزد، امّا ما که اسـتعداد این شوق را نـداریم چه بسـا بتوانیم بـا آیـات دیگری از قرآن مجیـد آثـار ارزنـده ذکر و یاد خـدا را تصور کنیم. هر انسانی آرامش و سـکون را دوست می‌دارد و از اضـطراب و دغـدغه و نگرانی بیزار است.قرآن می‌فرمایـد: ذکر خـدا مایه آرامش دلهاست، ألا بـذکر الله تطمئن القلوب هر انسـانی وسـعت زنـدگی و روانی آن را دوست دارد و از فشـار و سـختی رویگردان است. همچنین می‌فرمایـد: محصـول رویگردانی از یاد خدا، زندگی همراه با فشار و سختی و نابینایی و بی‌بصیرتی در دنیا و آخرت و همنشینی با شیطان است. پس اولین

آموزش قرآن به ما درباره نماز این است که نماز ذکر و یاد خداست، ذکری که این همه آثار و فواید سازنده را در پی دارد. حال اگر کسانی از درک لذّت یاد خدا و لذّت این که خدا به یاد ذاکران و نمازگزاران است عاجزند ;می‌توانیم آثار سازنده و ملموس‌تر نماز را برای آنان تشریح کنیم تا به این فریضه الهی جذب شوند. همه ما دارای بدی هایی در عرصه فکر و عمل و رفتار هستیم و دوست داریم آنها را از وجود خود بزداییم و از کارنامه مان محو نماییم. نماز آن حسنه ایست که بدی‌ها را می‌زداید و وجود انسان را از کاستی می‌رهاند. و أقم الصّلوه طرفی النهار و زلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری للذاکرین . بر پایه حدیثی از امیر المؤمنین (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این آیه امید بخش‌ترین آیه‌های کتاب آسمانی است هر چند فهم این آموزش قرآنی نیز به مختصر بیداری و هوشیاری نیاز دارد ;که: ذلک ذکری للذاکرین. اگر خدای ناکرده قدری خودبین باشیم و بدی‌ها و نقایص خود را انکار کنیم دست کم باید اعتراف نماییم که چون انسانیم در معرض آلوده شدن به بدی‌ها و پلیدی‌ها هستیم. آیا در مقابل خطر آلودگی به پاد زهری که سلامتی ما را تضمین کند، نیاز نداریم؟ قرآن می‌فرماید: آن پاد زهر همانا نماز است. ان الصلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر. بشارت به بهشت برین و نعمت‌های والایی که در سرای دیگر نصیب نماز گزاران می‌شود، زمینه مناسبی است تا شوق و رغبت به نماز فزونی یابد. الذین هم علی صلاتهم دائمون... اولئک فی جنات مکرمون۱بسیاری به بهشت راه می‌یابند امّا نماز گزاران در بهشت عزیز و محترمند. قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون... اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون۲نماز گزاران خاشع وارد بهشت نمی‌شوند بلکه آنان وارثان فردوس یعنی بهشت برین‌اند. و بالاخره بیان آثار زیانبار رویگردانی از نماز و دچار خشم و غضب خدا شدن و از ساحت رحمتش دور بودن نیز روشی تهدیدی و انذاری است که باید آن را در مورد برخی از مخاطبان به کار برد. الاّ أصحاب الیمین فی جنات یتساءلون عن المجرمین ما سلکم فی سقر قالوا لم نک من المصلّین۳ «اصحاب یمین که در باغ‌های بهشتند از مجرمان می‌پرسند: چه چیز شما را به دوزخ کرد؟ گویند: ما از نمازگزاران نبودیم.» آری اگر نمازگزاران در بهشت برین‌اند، نمازگریزان در قعر جهنّمند. چنانکه ملاحظه می‌شود قرآن مجید در بیان رمز و راز نماز و بیان فواید سازنده آن و آثار زیانبار رویگردانی از آن، شیوه‌های گوناگونی را به کار بسته است . ۸. ترسیم چهره

ای زیبا و جذّاب از نمازگزاران راه سومی که قرآن مجید برای ترغیب به نماز برگزیده است، ترسیم چهره ای زیبا و جذّاب از نمازگزاران است تا دیگران بادیدن جلوه‌های رفتاری آنان در عرصه‌های مختلف به نماز گرایش نمایند. اگر با این دید به آیاتی که به گونه ای مسأله نماز در آن مطرح شده، نگاهی مجدّد بیفکنیم ;در می‌یابیم که قرآن مجید بر این روش بیش از سایر شیوه‌ها تأکید نموده است. شاید آنچه باعث شده قرآن مجید بدین شیوه بها دهد آن است که قرآن، کتاب تربیت و انسان سازی است. در تربیت و پرورش آن اندازه که الگوهای عملی و عینی می‌توانند کار ساز باشند، صرف ارائه مفاهیم ذهنی و نظری کارآیی ندارد. تحلیل ماهیت نماز و بر شمردن فواید و آثار آن گر چه سازنده است ;امّا سازنده‌تر آن است که نشان دهیم ;این مفاهیم می‌تواند در وجود انسان‌ها تبلور یابد و عینی و مجسّم شود. معمولاً ـ اذهان عموم مردم به ویژه جوانان چندان حوصله تجلیل و شناخت مفاهیم ذهنی را ندارد ;آنان بیشتر به نمونه‌های عینی و شواهد زنده و گویا توجّه دارند. پس مهمتر از تبیین مفهوم نماز ;معرفی نمازگزاران است. این که یک ماهیت اعتباری همچون نماز قدرت بازدارندگی از بدی‌ها و زشتی‌ها را دارد، نمی‌تواند به اندازه یک نمازگزار واقعی که عملاً ـ از زشتی‌ها و بدی‌ها در همه چهره‌های آن بیزار است، کارساز باشد. چهره‌هایی که آثار نماز را در وجود و رفتار خود بروز و ظهور می‌دهند، سازنده بودن نماز را عملاً نشان می‌دهند و در یک آموزش طبیعی و ناخودآگاه به دیگران می‌آموزند که نماز می‌تواند انسان‌های کاملی را بپرورد. در قرآن مجید برای تأکید پیرامون جایگاه نماز این شیوه بیش از سایر شیوه‌ها مورد استفاده قرار گرفته است. یافته ها : اصولاً ـ نتایج نماز و نیایش را با علم نیز می توان دریافت ، زیرا نماز و نیایش نه تنها بر روی حالات عاطفی بلکه روی کیفیات بدنی نیز اثر می کند و گاهی در چند لحظه یا چند روز بیماری جسمی را بهبود می بخشد. اما

حرکـات نماز، چنانکه امروزه ثابت گردیـده ، تکرار قیام و قعود در نماز بهترین وسـیله ای است که سـرعت گردش خون را افزایش داده و از این رو نماز را یکی از عوامل موثر در به کار انداختن جهاز هاضـمه دانسته اند که راه اشـتها و میل به غذا را نیز هموار می سـازد. و جالب این است که اوقات نماز و مواقع هضم غـذا کاملا مناسب و هماهنگ بوده و چنانکه ملاحظه می نماییم ، در این امر حکمت عجیبی به کار برده شده است ...به این ترتیب که وقت نماز صـبح پیش از شروع به غذای صبحانه بوده ، و ظهر قبل از آنکه انسان به نهار بپردازد و عصر یا همان وقت که هضم غذا آغاز شده ... و به هنگام غروب یا موقعی که انسان بین دو وعده نهار و شام قرار دارد. و به همین ترتیب موقع عشا که هضم غذا تازه شروع گردیده است .افزایش فشار خون یکی از شایع ترین دلایل مراجعه به پزشك در سرتاسـر دنیاست. به علت عوارض خطرناك و متعـددی که این بیماری برای بسـیاری از اعضای بـدن از جمله قلب، مغز، کلیه و چشم و .. دارد، سعی و اهتمام فراوانی در دانش پزشکی برای پیشگیری و کنترل این بیماری وجود دارد.در تمامی منابع معتبر علمی، برای پیشـگیری از ابتلا به افزایش فشار خون و همچنین کنترل تعـداد زیادی از بیماران که افزایش فشار خونی در حد خفیف یـا متوسط دارنـد، رعایت برخی اصول و اسـتفاده از درمان های غیر دارویی توصـیه می شود. درمان های غیر دارویی ضـمن آن که هزینه چندانی را بر بیمار تحمیل نمی کنند، در پایین آوردن فشار خون و ممانعت از بروز و پیشـرفت آن مؤثرند.چهار درمان اولیه و بسیار مهم غیر دارویی که در منابع جدید علمی برای کنترل فشار خون مورد توجه قرار می گیرند ، عبارتند از:۱. کاهش اضطراب و استرس۲. کاهش یا عـدم مصـرف الکل۳. کـم کردن وزن۴. انجـام ورزش هـای سـبک به طور منظم در شـبانه روزاز طرفی نمـاز با حرکـات موزون و قیـام و قعود و رکوع و سـجود منظمی توأم است که قابـل مقـایسه با یک نرمش سـبک روزانه مشابه آنچه که در درمان های غیر دارویی فشار خون توصیه می شود، می باشد. همچنین اگر به یاد آوریم که مسلمان نمازگزار، رو به قبله مکتبی نماز می خوانـد که خـدای آن مکتب از پُرخوری و شـکم پـارگی بیزار است و مثلاًـ" عالمـان فربه و چاق را دشـمن می انگارد " متوجه خواهیم شـد که هر چهار درمان غیر دارویی مذکور، برای کنترل و پیشـگیری افزایش فشار خون، در ورای احکام نورانی نماز نهفته است.طب جدید این موضوع را ثابت کرده و مدلل ساخته که نماز بهترین وسیله ای است که از بالا رفتن فشار خون جلوگیری کرده و در حفظ تعادل آن اثر بسـزایی خواهـد داشت . آری طبق نظریه پزشـکان چنانچه در ادای نماز مراقبت و محافظت به عمل آمـده و حرکات موزون آن به آرامی و طمانینه که از شـرایط صـحت آن است ، توام باشـد، ثابت و مسـلم گردیده که از بسـیاری بیماریهای ناشـی از فشار خون جلوگیری خواهد کرد... و این خود اثری آنی و فوری بر قلب گذاشـته و از ضـربان تند و سـریع آن مانع خواهد شـد.مجله ریـدرز دایچست می نویسـد:بر اسـاس تحقیقـات معلوم شـده است افرادی که بطور مرتب به عبادتگـاه می رونـد، در برابر بسـیاری از بیماریهـا نظیر: فشار خون ، بیماریهایی قلبی ، سل و سـرطانهای ناحیه گردن مصونیت دارنـد.دکتر ادوین فردریك پاورز، اسـتاد امراض عصبی در ایالـات متحـده آمریکـا می گویـد:علم طب در دنیای کنونی از بسیاری از رموز و اسـرار بیماری ها به طرز معجزه آسـایی پرده برداشـته است . بـا این وصف هنوز هم هزاران بیمـاری و مرض بـاقی است که بزرگترین اطبـاء هوشـمند و نوابغ پزشـکی کمترین بارقه امیدی به کشف و معالجه آنها به دست نیاورده اند. اما بررسـی و دقت در مطالعات این اطباء و نوابغ این نکته را روشن می سازد که اغلب آنها این نظریه را تاییـد نموده و اعتقاد پیدا کرده اند که در میان معجزات فراوانی که برای نماز شـمرده اند، یکی اعاده صـحت و تندرستی روحی و شـفای کلیه بیماریهایی است که مداوا شده و کلیه روشـهای پزشکی در برابر آنها عاجز مانده است .یک جراح مصـری اخیرا با یک سـری تحقیقات گسترده اعلام داشت :نماز بهترین درمان برای بیماران مبتلا به جابجایی غضـروفهای سـتون فقرات است .دکتر الزیـات اسـتاد دانشـگاه نوادا در آمریکا پس از مطالعه بر روی چهل بیمار گفت :حرکـت های ناشـی از پنج بار نماز در روز می تواند عمل جراحی ناشـی از بیماری مذکور را در مدت یک هفته بهبود بخشد.این پزشك مصـری به بیماران جراحی شـده خود توصـیه کرده است که بلافاصـله پس از عمل جراحی حرکت کرده و به مدت یك هفته روزی پنج بار حرکات نماز را به جای آورنـد و این حرکات را در هر صورت تا پایان عمر ادامه دهنـد.همچنین یك دانشـمند آمریکایی در کتابی

که به تازگی بنام بیماریهای فقرات منتشر ساخته ، گفته های این پزشک مصری را تایید کرده و به بیماران خود نیز سفارش کرده است که روزانه پنج نوبت حرکاتی شبیه نماز مسلمانان انجام دهند. امروزه ضرب المثل ایرانی " خنده بر هر درد بی درمان دواست "مصداق کاملاً علمی پیدا کرده است .دانش پزشکی در قرن حاضر به وضوح میداند ، اشخاصی که اصطلاحاً یک لب و هزار خنده گفته می شوند ، نسبت به آنان که به اصطلاح با خودشان نیز قهرند و نسبت به زندگی بدبین و عبوس هستند ، بسیار کمتر دچار بیماری جسمی و روانی می شوند . به این ترتیب هر عاملی که شادابی را به انسان هدیه کند ، در واقع به سلامتی جسم و روان او کمک کرده است. اما نکته بسیار مهمی که دانش طب به بشر آموخته است ، این مطلب است که شادابی و افسردگی انسان در سلسله اعصاب مرکزی انسان است .اما در اینجا ذکر همین نکته کافی است که مثلاً افزایش یک ماده شیمیایی به نام دوپامین در بدن سبب می شود ، که انسان بدون آنکه خود بخواهد ، دچار ناراحتی و کاهش این ماده نیز سبب شاد شدن غیر ارادی انسان خواهد شد . بعنوان مثال ، عصبانیت و ناراحتی غیر ارادی و بدون علت صبحگاهی که حالت شدید آن بعنوان ملانکولی یا همان مالیخولیا (افسردگی درونزاد صبحگاهی) شناخته می شود ، در اثر تغییرات و کم و زیاد شدن همین مواد شیمیمایی بوقوع می پیوندد. اما از جمله این مواد شیمیایی داخل بدن که به صورت غیر ارادی سبب شادی انسان می شود و به او شعف و شنه بی نظیر می بخشد ، ماده ای به نام کورتیزول می باشد ..که میزان آن در داخل بدن انسان در ساعات سحرگاهی بشدت افزایش می یابد و در صورت بیداری انسان در این ساعات لذت و شعف سرمست کننده ای نصیب او می شود که بی شک بر زندگی او در تمام طول روز تآثیر گذار است . افزایش کورتیزول در ساعات صبح و ارتباط آن با سرخوشی صبحگاهی ، که امروزه از مسلمات پزشکی است ، در واقع توجیه قابل توجهی بر همه مضامینی که در فرهنگ و ادب و عرفان پیرامون اسرار سحر معرفی میشوند ارائه می دهد . از آنجا که زندگی انسان ها در عصر حاضر، با استرس های بسیار متعدد و گوناگونی همراه شده است و با توجه به این که لازمه زیستن و تداوم زندگی، سازش پذیری و مقاومت در برابر استرس هاست، لزوم برخورداری انسان از وسایلی که درجه مقاومت او را در مقابل استرس ها افزایش بخشند و احساس آرامش و امنیت روانی را در وجود او حکمفرما سازند، به وضوح احساس می شود. چنانچه با دقت کافی و استناد به شواهد آماری به مکان هایی که استرس های متعدد زندگی، افراد را به آنجا می کشاند (مکان هایی مثل مطب پزشکان، بیمارستان های جسمی و روانی، قبرستان جوانمرگ ها !؟ ، زندان ها و ..) سری بزنیم متوجه می شویم که تعداد مذهبی ها، در مقایسه با غیر مذهبی های حاضر در این قبیل جاها بسیار متفاوت است. در کشور خودمان ۹۰ درصد محکومان زندان ها را افراد بی نماز تشکیل می دهند. یا مثلا آمار بیماران بستری در بیمارستان ها که با نماز بیگانه اند، به طرز باورنکردنی، بیش از اشخاص مقید به نماز است. این موضوع نه فقط در کشورهای مسلمان، بلکه در سرتاسر جهان عمومیت دارد. به عنوان مثال: بررسی جوامع" هوتری در آمریکای شمالی حاکی از آن است که بروز اختلال روانی در آنها کمتر از سایر افراد جامعه است. جوامع هوتری نسبتا پایدار و منزوی هستند و در شرایط آرام کشاورزی و با عقاید دینی استوار زندگی می کنند. بدین ترتیب می توان با فیلسوف بزرگ قرن اخیر" لیمان "هم عقیده بود، آنجا که گفته است": دین و مذهب در زندگی به انسان اطمینان و تکیه گاه روحی می بخشد ".در بعد دیگر آن ، پیشگیری از اضطراب و برای رسیدن به آرامش دائمی جسم و روان، "نماز "نقش خارق العاده ای را ایفا می کند. چرا که امروزه در درمان بیماران مبتلا به اضطراب، علاوه بر درمان های دارویی، از روش های چون آموزش انبساط آرامش عضلانی و همچنین تلقین بوسیله هیپنوتیزم نیز استفاده می شود . با این اوصاف" نماز "به عنوان برجسته ترین چهره ایمان، نقش بزرگی در ایجاد امنیت روانی و توانایی مقابله با استرس ها در انسان ایفا می کند و اگر به یاد آوریم که بیش از ۶۰ درصد مراجعه کنندگان به بیمارستان های عمومی، در واقع از یک مشکل روانی رنج می برند و بیماری های(روان تنی) در طب نوین روز به روز جایگاه مهم تری پیدا می کند، می توانیم از دریچه تازه ای درباره ی نقش نماز در تثبیت حالات انسانی و عرفانی سخن بگوییم . شاید بد نباشد" شخصیت پارانوئید("Paranoid Personality) را به" شخصیت ظنین "

ترجمه نماییم، چرا که مبتلایان به این اختلال، دچار سوء ظن عمیق و عدم اعتماد نسبت به بسیاری از اطرافیان خود می باشند. شروع این اختلال در آغاز جوانی می باشد، یعنی زمانی که چند سالی از وجوب فریضه نماز گذشته است و انسان نمازگزار سال هاست که در نماز خود" الحمدلله رب العالمین "گفته است و خدای را به بزرگی و احاطه کامل بر جهان و جهانیان ستوده است و بدین ترتیب این باور را در وجود خویش ملکه ساخته است که"جهان را صاحبی است به نام خدا، که برگی بی اذن و اجازه او از درخت بر زمین نمی افتد "و با زمزمه مداوم" ایاک نعبد و ایاک نستعین "بدین باور قلبی رسیده است که همه کارهای خود، همه زندگی خود و همه هستی خودش را فقط به خدایی این چنین قدرتمند بسپرد و از هیچ اتفاق ناگواری، نگران نباشد. تکرار این باور عمیق ایمانی، بارها و بارها در طی شبانه روز، نمازگزار را بدان جا می رساند، که حتی اگر در اطرافیان خود رفتاری را تهدید کننده یا تحقیر آمیز بیابد و یا به سوء ظنی در رابطه با همسر یا بستگان خود برسد، با تکیه بر همان نماز و ایمان، از سوء ظن گناه آلود بپرهیزد و حساب کار را به پروردگار متعال و منتقم بسپارد. به قول حافظ شیرازی:کار خود گر به خدا بازگذاری ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنیبا حافظ توجه به این که سن شیوع و شروع این اختلال در آغاز جوانی و سال ها پس از وجوب نماز است، بروز این اختلال در نمازگزاران به مراتب کمتر از افراد تارک الصلوه می باشد.بهترین راه تقویت روح، نماز است. بیشتر بزرگان، دانشمندان و روان شناسان، شفای دردها و درمان بیماریها، نگرانی ها، ناامیدی ها را راز و نیاز با خدا و پرستش او می دانند.از جمله، روان شناس معروف، دکتر هانری لینک می گوید:در نتیجه تحقیقات طولانی خود در اجرای آزمایش های روانی بر روی افراد، به این موضوع پی برده ام کسی که با دین سر و کار داشته باشد و به عبادت و نیایش بپردازد،آنچنان شخصیتی قوی و نیرومند پیدا می کند که هیچ گاه یک بی دین، نمی تواند چنین شخصیتی به دست آورد.همچنین، کارلایل محقق معروف اروپایی می گوید: «دعا و نیایش، عمیق ترین سرچشمه نیرو و کمال است، ولی ما از این سرچشمه نیرو و کمال غفلت داریم.» مهاتما گاندی رهبربزرگ هند و نجات بخش این سرزمین از استعمار انگلیس، در زمینه تأثیر نماز در غلبه برناامیدی ها می گوید: دعا و نماز زندگی مرا نجات داده است. وگرنه من بدون آنها مدت ها پیش دیوانه شده بودم، من در تجارب زندگی عمومی و خصوصی خود تلخ کامی های بسیار سخت داشته ام که مرادست خوش ناامیدی می ساخت. اگر توانسته ام بر این ناامیدی ها چیره شوم، به خاطر دعاو نمازهایم بوده است.دکتر ادوین فردریک باورز، استاد بیماری های اعصاب نیز در زمینه نیروی شگفت انگیزدعا و نماز در درمان بیماری های سخت روانی می گوید:هزاران حالت و بیماری های سخت داریم که مشهورترین پزشکان ماهر نتوانسته اندکوچک ترین امیدی به درمان آن پیدا کنند، ولی همین بیماران با این همه ناامیدی که درشفای آنان بوده است، ضمن یکی از معجزات شگفت انگیز نماز و دعا، بیماری شان به طورکامل شفا یافته و سلامت و عقل خود را باز یافته اند.پروفسور روالتر کوفمان، استاد دانشگاه بریستول انگلستان نیز درباره تأثیر نماز ونیایش چنین می گوید:هنگام ستایش و نیایش در آدمی، چنان صمیمیت و اخلاقی ایجاد می شود که در تمام حالات معمولی ممکن نیست. سکوت تنهایی می شکند. فضای گسترده ای در پیش روینیایش کننده گشوده می شود. احساسات و عطوفتی که در گفت وگوهای معمولی با مردم دچارشرمساری ها و رودربایستی ها می شود، در اینجا به شکل سپاس گزاری صمیمانه،گله گزاری های خودمانی و خواهش های دوستانه درمی آید. روح آدمی پر و بال گرفته، به آسمان ها پرواز کرده و اوج می گیرد. گروهی از نویسندگان مسلمان ، کوشیده اند ، در حرکات حین نماز اعم از قیام و قعود و رکوع و سجود جنبه های از نرمش عضلانی و ورزش بدنی را بجویند و آن را با نرمش های متداول دیگر که منجر به استراحتی و آمادگی عضلانی می شوند ، مقایسه کنند . اما دیدگاه ما به آرامش عضلانی ناشی از نماز ، از دریچه دیگری است . دانش پزشکی امرزوه به اثبات رسانیده است که اگر شخصی در ساعت حدود ۱۰ شب بخوابد و حدود ساعت ۵ صبح از خواب بیدار شود (یعنی حدود ۷ ساعت خواب) در ساعت حدود ۱ بامداد ، در بدن او برخی مواد شیمیایی شبه مورفین که به عنوان گروهی اندورفین ها و آنکفالین ها نامگذاری شده اند ، ترشح می شوند که این مواد اثر

مستقیم بر روی قسمتهای مختلف بدن از جمله عضلات اسکلتی دارند و منجر به راحتی عضلانی ، در طول روز آینده برای فرد می شوند اما چنانچه شخص در ساعت حدود ۱۲ شب بخوابد و صبح روز بعد ساعت ۱۰ صبح از خواب برخیزد (یعنی حدود ۱۰ ساعت خواب)اندروفین ها و آنکفالین ها برخلاف حالت گذشته افزایش ترشح کافی پیدا نمی کنند و در نتیجه این امر ، سبب می شود با این که این شخص حدود ۳ ساعت بیشتر از شخص قبلی خوابیده است ، از آرامش و استراحت عضلانی به اندازه کافی بهره مند نشوند . و درست به همین علت است که هر چه خواب انسان بیشتر ادامه پیدا کند ومثلاً۔ تا ساعت ۱۰ صبح به دراز بکشد ، احساس خستگی و کوفتگی عضلانی پس از آن بیشتر خواهد بود . و اما فریضه نماز با اثر درخشان و بی نظیری که در ایجاد بهداشت خواب دارد در این مورد نیز نقش بسیار مؤثری ایفا می کند . چرا که نماز صبح ضمن ایجاد الزام و وجوب برای سحر خیزی ، انسان را خود بخود به سوی آرامش عضلانی ناشی از مواد شیمیایی دور نزاد ، سوق می دهد . بزرگان عرصه قلم و اندیشه مانند استاد شهید مرتضی مطهری (ره نیز برنامه زندگی خود را مبنای خوابیدن در ساعت حدود ۱۰ شب و برخاستن از خواب ، حدود نیم ساعت قبل از اذان صبح تنظیم کرده بودند تا از مواهب خدادادی و بی حد و حصر نماز ، حداکثر فیض و بهره را ببرند. پروفسور Newberg در بخش اشعه ایکس مرکز پزشکی دانشگاه پنسیلوانیا بر روی تعدادی از انسان هایی که ایمان قوی به خدا دارند و دارای ادیان مختلفی هستند، در Single Photon C.T هنگام عبادت کردن تحقیقی را انجام داده است که این تحقیق با استفاده از دستگاه scan انجام شده که جریان خون در قسمت پیشینی مغز را با رنگ های مختلف نشان می دهد به طوری که رنگ قرمز نمایانگر بیشترین فعالیت و رنگ های زرد و سبز بیانگر کم ترین فعالیت هستد. تصویراول این تصویر نشان دهنده فعالیت مغز قبل از انجام مراقبه (سمت چپ) و بعد از مراقبه (سمت راست) است. همان طور که می بینیم در هنگام مراقبه و دعا، جریان عبوری خون بیشتر شده است. قسمت قدامی مغز مسئول کنترل کردن احساسات و هیجانات است و همچنین این قسمت مسئول یادگیری و فهمیدن و انجام فعالیت پیچیده می باشد. تصویردوم این تصویر نشان دهنده قسمت استخوان اهیانه ای(Parietal lobe) است که این قسمت مسئول داشتن احساسی از زمان و فضا است. از این تصاویر این طور نتیجه گیری شد که در هنگام دعا، تفکر و طلبیدن خداوند، احساس خود هوشیاری(توجه به خویشتن) محو می شود و به جای آن حسی از آرامش و اطمینان و آزادی در شخص ایجاد می شود و شخص احساسی از تقرب به خداوند پیدا می کند که با هیچ جمله ای نمی توان آن را توصیف کرد. نتیجه گیری : بسیاری از گرفتاری‌ها و رنجوری‌های روحی و روانی انسان با توسل و استمداد از درگاه ذات خداوندی تسکین می‌یابد. از نظر اسلام مصدر و منشأ قدرت و کمال روحی و روانی برای انسان و تنها عامل متعالی کردن بشر صرفاً توجه قلبی و درونی رو به سوی خالق خویش می‌باشد و به جرأت می‌توان گفت قسمت عمده‌ای از بیماری‌های روانی و رزایل اخلاقی به طور کلی انجام آن‌چه پست شمرده می‌شود و روح و روان را آلوده می‌کند، همه و همه ناشی از غفلت از یاد خدا و پرداختن به مسایل بی‌اهمیت و جزیی زندگی دنیوی است. و بی‌جهت نیست که در شرح مقدس اسلام ، انسان وظیفه دارد از صبح‌گاه تا شام‌گاهان از یاد خداوند و ذکر نعمات او غافل نباشد و در مرحله‌ی بالاتر، اسلام انسان را مؤظف کرده است که در همه احوال از یاد خدای خویش غفلت ننماید. علت تاکید اسلام بر ذکر پیوسته‌ی خدوند یکی این است که انسان در خلال زندگی دنیوی لحظه به لحظه ممکن است استرس‌ها و فشارهای روانی گوناگونی را تجربه کند، که غلبه بر آن‌ها از قدرت روحی و روانی انسان به طور تدریجی کاسته و زمینه را برای ایجاد بیماری‌های خطرناك روانی و گاه جسمی فراهم می‌سازد. بنابراین انسان باید با ارتباط دادن خویش به منبع و سرچشمه‌ی هستی و استمداد قلبی از او و در سایه دعا و نیایش پیوسته بر قدرت روحی و روانی خود بافزاید. و نه تنها بر مشکلات کنونی غلبه کند بلکه در گامی فراتر و در پرتو ایمان و نیایش به درگاه ذات باری تعالی به پیشرفت‌های شگرفی دست یابد؛ کوتاه سخن این‌که ذکر و یاد قلبی خداوند نتایج و پیامدهای روحی و معنوی زیبا و دلنشین دارد و معمولاً۔ با عمیق‌ترین و لطیف‌ترین احساسات و هیجانات روحی و روانی همراه است. مدت‌ها است که فرض می‌شود، ارتباط مثبتی

بین نیایش، نماز و باورهای مذهبی و سلامت روانی وجود دارد و اخیراً روان‌شناسی مذهب، حمایت‌های تجربی برای این عقیده را فراهم نموده است . هر عاملی که شادابی را به انسان هدیه کند، در واقع به سلامتی جسم و روان او کمک کرده است، اما نکته بسیار مهمی که دانش طب امروز به بشر آموخته است، این است که شادابی و افسردگی انسان پیش از آن‌که تحت کنترل اراده او باشد، زیر فرمان تغییرات مواد شیمیایی در سلسله اعصاب مرکزی انسان است. مثلاً افزایش یک ماده شیمیایی به نام «دوپامین» در بدن سبب می‌شود، انسان بدون آن‌که خود بخواهد دچار ناراحتی شود و کاهش این ماده نیز سبب شاد شدن غیر ارادی انسان خواهد شد. عصبانیت و ناراحتی غیر ارادی و بدون علت صبح‌گاهی که حالت شدید آن به عنوان «ملانکولی» و یا همان مالیخولیا (افسردگی درون زاد صبحگاهی) شناخته می‌شود، در اثر تغییرات و کم و زیاد شدن همین مواد شیمیایی به وقوع می‌پیوندد. اضطراب یک حالت احساسی، هیجانی است که از خصوصیات برجسته آن ایجاد حالت بی‌قراری و دلواپسی است که با اتفاقات زمان و شرایط مکان تناسب ندارد. اگر اضطراب عکس العنل نسبت به شرایط زمان و مکان باشد نه تنها بیماری نبوده، بلکه ممکن است رساننده و سازنده باشد، مانند دلهره در موقع امتحانات و یا اضطراب در رسیدن به فرودگاه یا ایستگاه قطار و مانند اینها . در صحنه‌ی پر غوغای زندگی امروز هزاران گونه نگرانی وجود دارد، انسان در این دریای متلاطم در جستجوی پناهگاهی است که در مشکلات از وی استمداد جوید و حتی به امید او زنده بماند و برای امید او نفس بکشد. این پناهگاه جز خدا نمی‌تواند باشد، خدایی که تمام مشکلات در برابر قدرت و توانایی او سهل و آسان است. خدایی که نطفه‌ی بی‌ارزش را جان می‌بخشد و به او نیروی فوق العاده‌ای می‌دهد تا با کمک بال و پر علم و ایمان به فضا پرواز کند و اثار عظمت او را همه جا ببیند. آری یاد اوست که دل را آرامش و جان را نور و صفا می‌دهد و تیرگی‌های یأس و نگرانی را از دل می‌زداید، چه پناهگاهی بهتر از او می‌توان پیدا کرد. مذهب، نیایش و ارتباط با خداوند راهی است که بشر پس از قرن‌ها جدایی از آن، دیگر بار به سویش بازگشته و به توانایی‌های عمیق و کارساز آن در مبارزه با مشکلات زندگی جدید، که اضطراب نیز ثمره‌ی آن است، پی برده و دیگر نمی‌تواند منکر تعامل بین روان‌پزشکی، روان‌شناسی و حتی در مواردی پزشکی از یک سو و مذهب از سوی دیگر شود.ذکر و وابسته شدن به ریسمان الهی که پیوندی قوی و ناگسستنی با حقیقت وجود و زندگی است، انسان را به وادی امن می‌رساند و فکر اتصال به نیرویی مافوق تمام نیروهای طبیعی خوف و بیم را از دل و ذهن انسان بیرون می‌راند و به عقیده‌ی روان‌شناسان این مهم‌ترین داروی ضد اضطراب است. انسان با ایجاد ارتباط با خداوند و دعا، راه رهیدن از ناراحتی‌های درونی و بیرونی را آسان نموده، و در نتیجه به عوارض روانی نیز مبتلا نمی‌گردد. و از طریق دعا و نیایش نیروی محدود خویش را با توسل به منبع نامحدودی چون قدرت خداوند افزایش می‌دهد، هنگامی که دعا می‌کند؛ خویشتن را به قوه‌یمحرکه‌پایان‌ناپذیری که آفرینش و تمام کائنات را به هم پیوسته، متصل می‌کند و یادآوری مشکلات و بازگو نمودن آن‌ها نه تنها در حالات عاطفی مؤثر بوده بلکه در کیفیات بدنی نیز تأثیر داشته و سبب بهبودی می‌شود. احساس این‌که انسان می‌تواند با نیایش، خواسته‌ها، کاستی‌ها و نا آرامی‌های خویش را به درگاه معبودی که قادر متعال است اظهار کند سبب آرامش می‌گردد .مطالبی که در مورد فواید علمی نماز گفته می شود، همگی دربرگیرنده بعد کوچکی از ابعاد متعدد نماز است و پرداختن به فواید دنیوی و مزایای مادی نماز، هرگز نباید انسان را از توجه به دریاهای نور و معنویت همراه با نماز، غافل کند و بر این اساس باید مراقب بود که توجه به مزایای پزشکی نماز و این قبیل مقولات، تنها به عنوان تأییدات علمی و دنیایی بر این عبودیت محض شود و خدای نکرده، حدود فواید و مزایای این فرضیه نورانی، در حد خاک و دنیا باقی نماند و حکایت آن گروه گمراه که نماز را به یک نوع ورزش سوئیسی تشبیه کرده بودند و دل خوش داشتند که فلسفه نماز را دریافته اند، نشود. آیه های بسیاری در مورد اهمیت اقامه نماز در قرآن وجود دارد از طرفی قرآن ارتباطی بین صبر و نماز ایجاد کرده است تا مطمئن شویم که نماز گزار احساس تحریک و بی صبری نمی کند. خداوند متعال در آیه ۴۵ سوره بقره می فرماید:وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلا عَلَى الْخَاشِعِينَ " از صبر و نماز یاری بجوييد، به درستی که این کار جز برای فروتنان، برای بقیه مشکل و

سخت است. "همچنین در آیه ۱۰۳ سوره نساء در مورد نماز و آرامش انسان آورده است که : فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلاةَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ إِنَّ الصَّلاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا" پس هرگاه نماز بگزاردید، خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلو خوابیده یاد کنید و چون آرامش یافتید نماز را برپای دارید، که نماز برای ایمان آورندگان واجبی به هنگام است. "پیام متن:۱. احراز شخصیت قوی و نیرومند در سایه نماز؛۲. درمان بیماری های روحی و روانی و غلبه بر ناامیدی ها و نگرانی ها از هگذرنماز؛۳. نماز، عمیق ترین سرچشمه نیرو و کمال؛۴. نماز، وسیله ای برای سپاس گزاری های صمیمانه، گله گزاری های خودمانی خواهش های دوستانه.برای درمان آسیب اجتماعی نمازگریزی، کارهای مختلف و متنوع باید انجام شود. یکی از مهم‌ترین و محوری‌ترین راه‌های درمان آسیب اجتماعی نمازگریزی این است که فرهنگ نماز بر جامعه حاکم شود. امّا این که چگونه فرهنگ نماز را در جامعه حاکم سازیم، تا دیگر پدیده‌ای بنام نمازگریزی در جامعه نداشته باشیم، مستلزم تلاش هماهنگ کلیه نهادهای فرهنگی ـ اجتماعی مانند صدا و سیما، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان تبلیغات اسلامی و از همه مهم‌تر نهاد خانواده است که هم در بُعد فردی و هم در بُعد اجتماعی به نهادینه شدن نماز می‌توانند کمک نمایند. روش‌های درمان آسیب اجتماعی نمازگریزی، همان شیوه‌ها و روش‌های تعلیم و تربیت اسلامی است که می‌تواند با دادن بینش و جهان‌بینی توحیدی، انسان آگاه، مؤمن، متعادل و پایبند به نماز تربیت نماید. علاوه بر تعمیق و گسترش شناخت و باروهای دینی استفاده از شیوه‌های مناسب برای دعوت به نماز نیز در درمان آسیب اجتماعی نمازگریزی مفید است. و حتی به تعبیر دقیق‌تر ـ امروزه بیش از آن‌که نیازمند دانش باشیم، نیازمند روش و منش مناسب برای تربیت مذهبی و ترویج فرهنگ نماز در جامعه هستیم . این آیه های نورانی از قرآن و تحقیقات علمی بیانگر اهمیت نماز در زندگی مومنان است. بدین ترتیب منطق اسلام در اهمیت قایل شدن برای خطر ترک نماز مشخص می شود. این آیه را که تائیدی برای اهمیت ایجاد ارتباط با خدا است به یاد میآوریم که بر پرهیزگاری، فرمانبرداری خالص سازی قلب و واگذاری امور به خداوند تاکید دارد. خداوند متعال در قرآن فرموده اند: حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ ۱" نماز ها را و نماز میانین را پاس دارید و برای خدا به نیایش بایستید. "این دعا از پیامبر اسلام را نیز به یاد داشته باشیم: بارالها به من و خاندانم توفیق عبادت خالص عطا کن وخدای من،نمازم راازمن قبول کن. بیا باران برای ما بیاور بهاران را به این صحرا بیاور عطش داریم ، تا کی قطره قطره بیا و با خودت دریا بیاورفهرست منابع

۱ – حاتمی ورزنه ، مجید – یحیایی ، علی اکبر . درمان بیماریها با نماز ، تهران ، موسسه انتشارات گلهای بهشت ، چاپ اول ، بهار ۱۳۸۵۲ – نوفل ، عبد الرزاق . اسلام و علم جدید، حسین وجدانی ، روزنامه همشهری ، ش ۸۱۱.۳ – سیف ، علی اکبر. تغییر رفتار و رفتار سازمانی ، نشر دوران ، ۱۳۷۹۴ – نجاتی ، محمدعثمان – عرب،عباس . قرآن و روانشناسی، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی.۵ – دایجست ، ریدرز. معجزه های دعا و نیایش، ترجمه امیردیوانی– روزنامه کیهان ، ۲۲ مرداد ۱۳۸۲.۶ – http://www.rahpouyan.com/Forum/topic.asp۷ – ریس ، روانپزشکی لینفورد . اختلالهای خلقی ، ترجمه دکتر لون داویدیان، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۶۴۸ – بنجامین جیمز سادوک ، روبرت کاپلان . خلاصه روانپزشکی (علوم رفتاری/روانپزشکی)،ترجمه فرزین رضاعی .۹ – قرائتی ، محسن . پرتوی از اسرار نماز، ستاد اقامه نماز، تدوین جواد محدثی.۱۰ – ریس،روانپزشکی لینفورد . اختلالهای خلقی ، ترجمه دکتر عظیم وهابزاده ، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۶۴۱۱ – وحیدی ، علی اصغر . مجموعه سخنرانیهای تغذیه کودک با شیر مادر، دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی کرمان .۱۲ – شهید پاک نژاد ، سید رضا . " اولین دانشگاه ،آخرین پیامبر " ، ج ۲۱۱۳ – مجلسی ، محمد باقر . حلیة المتقین ، انتشارات بارید ، چاپ اول ، ۱۳۸۳

زندگینامه حضرت معصومه

(س)تبیان

حضرت معصومه علیها سلام در اول سال ۱۷۳ هجری قمری در مدینه چشم به جهان گشود. پدرش امام هفتم شیعیان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و مادرش حضرت نجمه بود که به علت پاکی و طهارت نفس به او طاهره می گفتند.حضرت معصومه در ۲۸ سالگی و در روز دوازدهم ربیع الثانی سال ۲۰۱ هجری قمری در قم به شهادت رسید که امروز بارگاه ملکوتی و مرقد مطهرش همچون خورشیدی در قلب شهرستان قم می درخشد و همواره فیض بخش و نورافشان دلها و جانهای تشنه معارف حقانی است.آن حضرت در واقع بتول دوم و جلوه ای از وجود حضرت زهرا سلام الله علیها بود.در طهارت نفس امتیازی خاص و بسیار والاداشت که امام هشتم برادر تنی آن حضرت او را (که نامش فاطمه بود) معصومه خواند.فرمود: «من زار المعصومهٔ بقم کمن زارنی» : (کسی که حضرت معصومه علیها سلام را در قم زیارت کند مانند آن است که مرا زیارت کرده است).مقام علم و عرفان او در مرحله ای است که در فرازی از زیارتنامه غیر معروف او چنین می خوانیم: «السلام علیک یا فاطمه بنت موسی بن جعفر و حجته و امینه» : (سلام بر تو ای فاطمه دختر موسی بن جعفر و حجت و امین از جانب موسی بن جعفر).و باز می خوانیم: «السلام علیک ایتها الطاهرهٔ الحمیدهٔ البرهٔ الرشیدهٔ التقیهٔ الرضیهٔ المرضیهٔ»: (سلام بر تو ای بانو پسندیده نیک سرشت، ای بانوی رشد یافته، پاک طینت، پاک روش، شایسته و پسندیده).بدین لحاظ و مقامات عالی معنوی آن بانوست که حضرت رضا علیه السلام در فرازی از زیارتنامه معروفش به ما آموخته که در کنار مرقدش خطاب به او بگوییم: «یا فاطمه اشفعی لی فی الجنهٔ فان لک عندالله شانا من الشان». (ای فاطمه! در بهشت از من شفاعت کن چرا که تو در پیشگاه خداوند دارای مقامی بس ارجمند و والا هستی).امام صادق علیه السلام سالها قبل از ولادت حضرت معصومه علیها سلام در توصیف قم سخن گفته و آن مکان را حرم خاندان رسالت خوانده بود. آنگاه فرمود: به زودی بانویی از فرزندانم به سوی آن کوچ کند که نامش فاطمه دختر موسی بن جعفر است و با شفاعت او همه شیعیانم وارد بهشت می شوند.خاندان عصمت پیامبر در انتظار آن بودند که این دختر ممتاز چشم به این جهان بگشاید تا قلب و روی آنان را به دیدار خود روشن و منور گرداند. آغاز ماه ذیقعده برای حضرت رضا علیه السلام و دودمان نبوت و آل علی علیه السلام پیام آور شادی مخصوص و پایان بخش انتظاری عمیق و شور آفرین بود زیرا حضرت نجمه فرزندی جز حضرت رضا علیه السلام نداشت و مدتها پس از حضرت رضا نیز دارای فرزندی نشده بود.از آنجا که سال ولادت حضرت رضا علیه السلام یعنی سال ۱۴۸ هجری قمری و سال ولادت حضرت معصومه علیها سلام سال ۱۷۳ و بین این دو ولادت بیست و پنج سال فاصله بود و از طرفی امام صادق علیه السلام ولادت چنان دختری را مژده داده بود، از این رو خاندان پیامبر بیصبرانه در انتظار طلوع خورشید وجود حضرت معصومه علیها سلام بودند. هنگامی که وی چشم به جهان گشود براستی که آنروز برای اهل بیت عصمت بخصوص امام هشتم و حضرت نجمه سلام الله علیه روز شادی و سرور وصف ناپذیر و از ایام الله بود زیرا اختری از آسمان ولایت و امامت طلوع کرده بود که قلبها را جلا و شفا می داد و چشمها را روشن می کرد و به کانون مقدس اهل بیت علیهم السلام گرمی و صفا می بخشیداین سوال که پیامبر اسلام با آنکه چند فرزند دختر داشت چرا حضرت زهرا را بیشتر دوست می داشت و به او بیشتر اعتبار می داد. سوالی است که درباره حضرت معصومه علیها سلام نیز صادق است که چرا حضرت موسی بن جعفر علیه السلام با داشتن دختران بسیار به حضرت معصومه علیها سلام توجه می کرد و در میان آنها این دختر به آن همه مقامات نایل شد. پاسخش این است که در آیات قرآن و گفتار پیامبر و امامان به طور مکرر معیار, داشتن علم، تقوا و جهاد و سایر ارزشهای والای انسانی است.براستی که حضرت معصومه علیها سلام همچون جده اش حضرت زهرا سلام الله علیه در معیارهای ارزشی اسلام یکه تاز عرصه ها و در علم و کمالات و قداست گوی سبقت را از دیگران ربوده بود. وی تافته ای ملکوتی و جدا بافته و ساختار وجودی او از دیگران ممتاز بود.همان گونه که پیامبر (ص) در شان حضرت زهرا سلام الله علیها فرمود: «فداها ابوها» : (پدرش به فدایش باد)، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نیز در شان حضرت معصومه علیها سلام فرمود: «فداها ابوها»حضرت معصومه علیها سلام همنام حضرت فاطمه

زهراست دراین نـام رازهـا نهفته است. یکی از رازهـا این بود که در علم و عمل از رقبای خود پیشـی گرفته و دیگر این که از ورود شیعیان به آتش دوزخ جلوگیری می نمایـد.همچنین از نظر کمالات علمی و عملی بی نظیر است دیگر این که گرچه مرقـد مطهرش آشـکار است و همانند مرقد مطهر حضـرت زهرا سـلام الله علیها مخفی نیست ولی مطابق مکاشـفه ای که برای بعضـی از اولیای خدا روی داده امـام بـاقر یـا امـام صادق علیهم السـلام فرمودنـد: «کسـی که مرقـد حضـرت معصومه علیها سـلام را زیارت کنـد به همان مقصودی نایل خواهد شد که از زیارت قبر حضرت زهرا سلام الله علیها نایل می شود. از دیگر مشابهت های حضرت معصومه علیها سلام به حضـرت زهرا فداکاری ایشان در راه اثبات ولایت بود زیرا حضرت معصومه علیها سلام نیز آن چنان تلاش کرد ه جان خود را فدا نمود و به شـهادت رسـید. یعنی حضـرت معصومه علیها سلام نیز با کاروانی از حجاز به سوی خراسان برای دیدار چهره عظیم ولایتمداران عصـر یعنی برادرش حضـرت رضا علیه السـلام حرکت کرده تا یار و یاور او باشد ولی در مسـیر هنگامی که به سرزمین ساوه رسـید دشـمنان خاندان نبوت در یک جنگ نابرابر بسـتگان و برادرش را به شـهادت رساندند و با ریختن زهر در غذایش او را مسموم ساختند که بیمار شد و به قم آمد و پس از شانزده روز سکونت در قم به شهادت رسیدهمان گونه که حضرت زهرا سلام الله علیها با اسـتدلالهای متین و استوار، حقانیت ولایت حضرت علی علیه السلام را تبیین می کرد، حضرت معصومه علیها سلام نیز چنین بود. روایـاتی که از آن حضـرت نقـل شـده غالباً درباره امامت و ولایت علی علیه السـلام است که با اثبات ولایت او ولایت امـامـان معصوم نیز ثابت می شود برای نمونه حضـرت معصومه با چند واسـطه از حضرت زهرا نقل می کنند که فرمود: پیامبر در شب معراج به بهشت رفت و بر روی پرده ای در قصر بهشت دید که چنین نوشته شده: «لااله الا الله محمدا رسوله علی ولی القوم» : (معبودی جز خدای یکتا و بی همتا نیست محمد رسول خدا و علی ولی و رهبر مردم است) و بر روی پرده درگاه قصـر دیگری نوشـته شده است: «شیعت علی هم الفائزون» (شـیعیان علی رسـتگارند).نیز با چند واسـطه از رسول خدا (ص) نقل می کند که فرمود:«الا من مات علی حب آل محمـد مات شـهیدا»: آگاه باشـید! کسـی که با حب آل محمد از دنیا برود شـهید از دنیا رفته است.یکی از روایات او که با چنـد واسـطه به حضـرت زهرا سـلام الله علیهـا می رسـد این است که:حضـرت زهرا سـلام الله علیها فرمود: آیا سـخن رسول خـدا را فراموش کرده ایـد که در روز عیـد غـدیر خم فرمود: هر کس من مولا و رهبر اویم علی هم مولا و رهبر او است و نیز به علی فرمود: نسبت تو به من هماننـد نسبت هـارون برادر موسـی به موسـی (ع) است.به این ترتیب می بینیم حضـرت معصومه علیها سـلام عالمه محـدثه آل طه بود و قـدم به جـای پای حضـرت زهرا سـلام الله علیها گـذاشت و همچون او در عرصه جهاد و تلاش برای اثبات حق کوشـید تا جایی که جانش را فدای ولایت نمود و شـهد شـهادت نوشـید.شخصیت های بزرگ دین ارج و منزلت بسیار والایی برای حضـرت معصومه علیها سلام قائل بودند و هستند و او را با حضرت زهرا سلام الله علیها مقایسه می کنند:مرجع کل حضرت آیت الله العظمی حاج آقا حسـین بروجردی (قدس سـره)مکرر کنار مرقد مطهر حضرت معصومه سلام الله علیها می آمد و در آنجا با تضرع و تواضع خاص آن حضرت را واسطه قرار می داد و به مناجات می پرداخت.

خضر پیامبر

(ع) گردآورنده : مهناز کوره پز مقدمه: خضـر(ع)از انبیا ء الهی است . از فرمایش امام صادق علیه السـلام چنین بر می‌آید که خضـر را خـدا به سـوی قـومش مبعوث فرموده بود و او مردم را به سوی توحیـد و اقرار به انبیـاء و فرسـتادگان خـدا و کتاب‌هـای او دعوت می‌کرد. از معجزاتش این بود که روی هر زمین خشـکی می‌نشـست، زمین سبز و خرم می‌گشت و دلیل نامش، خضر(سبز) نیز همین است. نام اصـلی خضـر «تالیا بن ملکان بن عامر بن أرفخشید بن سام بن نوح علیه السلام» است. محتمل است همان الیاس پیامبر باشد زیرا در کتب مقدس بنی اسـرائیل ذکری از نام خضـر نیامده است . او نزد صوفیان نیز مقامی والا دارد . پژوهشـگران غربی نوشته اند که از دو شخصـیت ایلیای نبی و جرجیس قدیس صورت خضـر در آمده و او در روایات اسلامی یکی از جاویدانان می باشد . او تا

قیامت مسافران خشکی را هـدایت می کند همچنان که الیاس مسافران دریا رااو همان عالم الاهی بود که موسـی به دیدارش رفت و در قرآن بدون ذکر نام با عبارتی درخشان سـتوده شده است:«عبداً من عبادنا آتیناه رحمهٔ من عندنا و علمنا من لدنا علماً.» (او یکی از بنـدگان ما بود که رحمت خویش را به سویش فروفرسـتادیم و از نزد خویش به او علم آموختیم.) در قرآن کریم درباره‌ی حضـرت خضـر غیر از توصـیف مـذکور و داسـتان همراهی حضـرت موسـی با او چیز دیگری ذکر نشده است. خضـر نبی و امام زمان (ع)امام صادق (ع)آورده انـد که...اما آن بنـده صالح خدا خضـر، خداوند عمر او را نه به خاطر رسالتش طولانی گردانید و نه به خاطرکتابی که بـدو نـازل کنـد و نه به خاطر این که به وسیله او و شـریعت او، شـریعت پیامبران پیش از او را نسـخ کنـد ونه به خاطر امامتی که بندگانش بدو اقتدا نمایند و نه به خاطر طاعتی که خدا بر او واجب ساخته بود، بلکه خدای جهان آفرین، بدان دلیل که اراده فرموده بود عمرگرامی قـائم (ع) را در دوران غیبت او بسـیار طولانی سازد ومی دانست که بنـدگانش بر طول عمر او ایراد واشـکال خواهند نمود، به همین جهت عمر این بنـده صالـح خویش خضـررا طولانی ساخت که بدان اسـتدلال شود و عمر قائم (ع) بدان تشبیه گردد. بـدون تردیـد او زنـده است وهم اکنون بیش از شـش هزار سال از عمر شـریفش می گذرد. زندگی حضـرت خضـر ورفتنش به بحر ظلمات وخوردنش از آب حیات خود داسـتان مفضـلی است که درکتب تاریخی وحدیثی به تفصیل از آن بحث شده است. شرکت حضـرت خضـر در مراسم عید غدیر در سرزمین غدیر خم ودر مراسم سوگواری رسول اکرم (ص) به هنگام رحلت آن حضرت ودر سوگ حضـرت علی (ع) به هنگام شـهادت آن حضـرت درکتاب های حـدیثی مشـروحا آمده اسـتامام رضا(ع) می فرماید:حضـرت خضـر(ع)از آب حیـات خورد،او زنـده است وتـا دمیـده شـدن صور از دنیـا نمی رود، او پیش مـا می آیـد وبر ما سـلام می کنـد، ما صـدایش را می شـنویم و خودش را نمی بینیم، او در مراسم حـج شـرکت می کند وهمه مناسک را انجام می دهد، در روز عرفه در سرزمین عرفات می ایستد وبرای دعای مؤمنان آمین می گوید. خداوند به وسیله او در زمان غیبت، از قائم ما رفع غربت می کند وبه وسـیله او وحشـتش را تبدیل به انس می کنداز این حدیث استفاده می شودکه حضرت خضر(ع) جزء سی نفری است که همواره در محضـر حضرت بقیهٔ الله (ع) هستند ورتق وفتق امور به فرمان آن حضرت در دست آن هاست قرا ن کریم طی آیات ۶۰ تا ۸۲ کهف دیـدار حضـرت موسـی را با ایشان بیان می کند.موسـی بهمراه یوشع خادم خود در کنار دریای احمر قدم میزد و منتظر دیدار مردی حکیم بود سـرانجام او را یـافت و از او تقاضـای دانش و آگـاهی کرد او خضـر نبی بود و فرمود تو توان همراهی مرا نـداری موسـی کفت انشا ا... خواهم توانست ترا همراهی کنم آندو حرکت کردند و سوار بر کشتی شدند خضـر کشتی را سوراخ کرد موسی به او اعـتراض نمـود و خضـــر گفت دیـــدی نمیتـوانی مراتحمـــل کنی موســـی پـوزش خـواست دوبـاره حرکـت کردنـــدتابجوانی برخوردکردندخضـران جوان راکشت موسـی بدواعتراض نمودوخضـر مسئله را بار دیگر گوشزد نمود و موسی عذر خواست دوباره راهی شدنـد تا به قریه ای رسـیدند در انجا از انان پذیرایی شد و به هنگام خروج خضـر دیوارمخروبه ای را تجدید بنا کرد و این امر موجب اعتراض موسـی شد خضر فر مود دیگر میان من تو جدایی است اما حکمت این امورچه بود اولا آن کشتی مورد طمع پادشاه آن زمان بود که من با سوراخ کردنش جلوگیری از ضـبط آن کردم و آن جوان که کشته شد پدر و مادر موحدی داشت که نگران از مرگ آن دو بودم لذا آن جوان ناباب را کشتم و بالاخره در زیر آن دیوار مخروبه گنجی پنهان بود متعلق به یتیمی صغیر دیوار را تجدیـد بنا کردم تا یتیم بزرگ شود و برای یافتن گنـج پـدر بیایـد اینها تاویل اقدامات من بود.جا ومکان خضـر نبی بنا به روایات از ائمه اطهار علیه السـلام، مسکن و محل زندگی حضـرت خضـر مسـجد سـهله می باشد که در مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی به این مطلب اشاره شـده است. در این مسـجد مقام حضـرت خضـر (ع) وجو دارد که خواندن نماز و دعای مخصوص در این مقام دارای اجر و ثواب عظیمی استداسـتان موسـی و خضـر (ع)از داسـتانهای جالب زندگی موسـی ـ علیه السـلام ـ ماجرای شیرین او با حضرت خضر ـ علیه السلام ـ است که در قرآن سوره کهف آمده و دارای نکات و درسهای آموزنده گوناگونی است، در این راستا نظر شما به فرازهایی زیر از آن داستان جلب میکنیم. سخنرانی موسی ـ علیه السلام ـ و ترک اولی او هنگامی که فرعون و فرعونیان در دریای

نیل غرق شده و به هلاکت رسیدند، بنیاسرائیل به رهبری حضرت موسی ـ علیه السلام ـ پس از سالها مبارزه، پیروز شدند و زمام امور رهبری به دست موسی ـ علیه السلام ـ افتاد. او در یک اجتماع بسیار بزرگ (که میتوان آن را به عنوان جشن پیروزی نامید) در حضور بنیاسرائیل سخنرانی کرد، مجلس بسیار باشکوه بود، ناگاه یک نفر از موسی ـ علیه السلام ـ پرسید: «آیا کسی را میشناسی که نسبت به تو اعلم (عالمتر) باشد؟» موسی ـ علیه السلام ـ در پاسخ گفت: نه. و مطابق بعضی از روایات، پس از نزول تورات و سخن گفتن مستقیم خدا با موسی ـ علیه السلام ـ موسی در ذهن خود به خودش گفت: «خداوند هیچکس را عالمتر از من نیافریده است.» در این هنگام خداوند به جبرئیل وحی کرد موسی را دریاب که در وادی هلاکت افتاده. (یعنی براثر حالتی شبیه خودخواهی، در سراشیبی نزول از مقامات عالیه معنوی قرار گرفته، به یاریش بشتاب تا اصلاح شود. جبرئیل به سراغ موسی آمد...) خداوند همانندم به موسی ـ علیه السلام ـ وحی کرد: آری داناتر از تو عبد و بندهٔ ما خضر ـ علیه السلام ـ است، او اکنون در تنگهٔ دو دریا،[۱] در کنار سنگی عظیم است. موسی ـ علیه السلام ـ عرض کرد: «چگونه به حضور او نایل شوم؟» خداوند فرمود: «یک عدد ماهی بگیر و در میان زنبیل خود بگذار، و به سوی آن تنگهٔ دو دریا برو، در هر جا که آن ماهی را گم کردی، آن عالم در همانجا است.»[۲] موسی ـ علیه السلام ـ در جستجوی استاد موسی ـ علیه السلام ـ که دانشدوست بود، گفت: من دست از جستجو برنمیدارم تا به محل آن تنگهٔ دو دریا برسم، هرچند مدّت طولانی به راه خود ادامه دهم. موسی دوست و همسفری برای خود انتخاب کرد که همان مرد رشید و شجاع و با ایمان بنیاسرائیل به نام یوشع بن نون بود، موسی یک عدد ماهی در میان زنبیل نهاد و اندکی زاد و توشهٔ راه برداشت و همراه یوشع به سوی تنگهٔ دو دریا حرکت کردند. هنگامی که به آنجا رسیدند در کنار صخرهای اندکی استراحت کردند، در همانجا موسی و یوشع، ماهیای را به همراه داشتند، فراموش کردند. بعد معلوم شد که ماهی براثر رسیدن قطرات آب به طور معجزهآسایی خود را در همان تنگه به دریا افکنده و ناپدید شده است. موسی و همسفرش از آن محل گذشتند، طولانی بودن راه و سفر موجب خستگی و گرسنگی آنها گردید، در این هنگام موسی ـ علیه السلام ـ به خاطرش آمد که غذایی به همراه خود آوردهاند، به یوشع گفت: «غذای ما را بیاور که از این سفر سخت خسته شدهایم.» یوشع گفت: آیا به خاطر داری هنگامی که ما به کنار آن صخره پناه بردیم، من در آنجا فراموش کردم که ماجرای ماهی را بازگو کنم، و این شیطان بود که یاد آن را از خاطر من ربود، و ماهی راهش را به طرز شگفتانگیز در دریا پیش گرفت و ناپدید شد. و از آنجا که این موضوع به صورت نشانهای برای موسی ـ علیه السلام ـ در رابطه با پیدا کردن عالِم، بیان شده بود موسی ـ علیه السلام ـ مطلب را دریافت و گفت: این همان چیزی است که ما میخواستیم و به دنبال آن میگشتیم. در این هنگام از همانجا بازگشتند و به جستجوی آن عالِم پرداختند، وقتی که به تنگه رسیدند حضرت خضر ـ علیه السلام ـ را در آنجا دیدند.[۳] پس از احوالپرسی، موسی ـ علیه السلام ـ به او گفت: «آیا من از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده است و مایهٔ رشد و صلاح است به من بیاموزی؟» خضر: تو هرگز نمیتوانی همراه من صبر و تحمّل کنی، و چگونه میتوانی در مورد رموز و اسراری که به آن آگاهی نداری شکیبا باشی؟ موسی: به خواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت، و در هیچ کاری مخالفت فرمان تو را نخواهم کرد. خضر: پس اگر میخواهی به دنبال من بیایی از هیچ چیز سؤال نکن، تا خودم به موقع، آن را برای تو بازگو کنم. موسی ـ علیه السلام ـ مجدّداً این تعهّد را داد که با صبر و تحمّل همراه استاد حرکت کند و به این ترتیب همراه خضر ـ علیه السلام ـ به راه افتاد.[۴] دیدار موسی از سه حادثهٔ عجیب موسی و یوشع و خضر ـ علیه السلام ـ با هم به کنار دریا آمدند و در آنجا سوار کشتی شدند آن کشتی پر از مسافر بود، در عین حال صاحبان کشتی آنها را سوار کردند. پس از آنکه کشتی مقداری حرکت کرد، خضر ـ علیه السلام ـ برخاست و گوشهای از کشتی را سوراخ کرد و آن قسمت را شکست و سپس آن قسمت ویران شده را با پارچه و گل محکم نمود که آب وارد کشتی نشود. موسی ـ علیه السلام ـ وقتی این منظرهٔ نامناسب را که موجب خطر جان مسافران میشد دید، بسیار خشمگین شد و به خضر گفت: «آیا کشتی را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی، راستی چه کار بدی انجام دادی؟» حضرت خضر ـ علیه السلام ـ گفت: «آیا نگفتم که تو نمیتوانی

همراه من صبر و تحمّـل کنی؟!» موسـی گفت: مرا به خاطر این فراموشـکاری، بازخواست نکن و بر من به خاطر این اعتراض سـخت نگیر. از آنجا گذشـتند و از کشتی پیاده شدنـد به راه خود ادامه دادند، در مسـیر راه خضـر ـ علیه السـلام ـ کودکی را دید که همراه خردسالان بازی میکرد، خضر به سوی او حمله کرد و او را گرفت و کشت. موسی ـ علیه السلام ـ با دیدن این منظرهٔ وحشتناک تاب نیاورد و با خشم به خضـر ـ علیه السلام ـ گفت: «آیا انسان پاک را بیآنکه قتلی کرده باشد کشتی؟ به راستی کار زشتی انجام دادی.» حتّی موسی ـ علیه السلام ـ بر اثر شدّت ناراحتی به خضر ـ علیه السلام ـ حمله کرد و او را گرفت و به زمین کوبید که چرا این کار را کردی؟ خضـر گفت: به تو نگفتم تو هرگز توانایی نداری با من صبر کنی؟ موسـی ـ علیه السلام ـ گفت: اگر بعد از این از تو دربارهٔ چیزی سؤال کنم، دیگر بـا من مصـاحبت نکن، چرا که از ناحیـهٔ من معـذور خـواهی بـود. از آنجـا حرکت کردنـد تـا اینکه شب به قریهـای به نـام ناصـره رسـیدند، آنهـا از مردم آنجا غـذا و آب خواسـتند، مردم ناصـره، غـذایی به آنها ندادنـد و آنها را مهمان خود ننمودنـد، در این هنگام خضـر ـ علیه السـلام ـ به دیواری که در حال ویران شدن بود نگاه کرد و به موسـی ـ علیه السـلام ـ گفت: به اذن خدا برخیز تا این دیوار را تعمیر و اسـتوار کنیم تا خراب نشود. خضـر ـ علیه السلام ـ مشغول تعمیر شد. موسی ـ علیه السلام ـ که خسـته و کوفته و گرسـنه بود، و از همه مهمتر احسـاس میکرد شخصـیت والاـی او و اسـتادش به خاطر عمل نامناسب اهل آن آبادی سخت جریحهـدار شـده و در عین حـال خضـر ـ علیه السـلام ـ به تعمیر دیـوار آن آبـادی میپردازد، بـار دیگر تعهّـد خـود را به کلّی فرامـوش کرد و زبـان به اعـتراض گشود، امـا اعتراضـی سـبکتر و ملاـیمتر از گذشـته، گفت: «میخواسـتی در مقابـل این کـار اجرتی بگیری؟» اینجا بود که خضـر ـ علیه السـلام ـ به موسـی ـ علیه السـلام ـ گفت: «هذا فِراقُ بَینِی وَ بَینِکَ...؛ اینک وقت جدایی من و تو اسـت، امـا به زودی راز آنچه را که نتوانسـتی بر آن صـبر کنی، برای تـو بـازگو میکنم.»[۵] موسـی ـ علیه السـلام ـ سـخنی نگفت، و دریافت که نمیتواند همراه خضـر ـ علیه السـلام ـ باشد و دربرابر کارهای عجیب او صبر و تحمّل داشـته باشد. توضیحات خضر ـ علیه السـلام ـ در مورد سه حادثهٔ عجیب حضـرت خضـر ـ علیه السلام ـ راز سه حادثهٔ شگفتانگیز فوق را برای موسی ـ علیه السلام ـ چنین توضیـح داد: اما آن کشتی مال گروهی از مسـتمندان بود که با آن در دریا کار میکردنـد، و من خواسـتم آن را معیوب کنم و به این وسیله آن کشـتی را از غصـب سـتمگر زمـان برهـانم. چرا که پشت سـرشان پادشـاه سـتمگری بـود که هر کشـتی سـالمی را به زور میگرفت. معیوب کردن من، برای نگهداری کشتی برای صاحبانش بود. و امّا آن نوجوان، پدر و مادرش با ایمان بودند و بیم داشتیم که آنان را به طغیان و کفر وادارد، از این رو خواستیم که پروردگارشان به جای او فرزندی پاکسرشت و با محبّت به آن دو بدهد. و امّـا آن دیوار از آنِ دو نوجوان یتیم در آن شـهر بود، گنجی متعلّق به آن یتیمـان در زیر دیوار وجـد داشت، و پـدرشان مرد صالحی بود، و پروردگار تو میخواست آنها به حـدّ بلوغ برسـند و گنجشان را اسـتخراج کنند. این رحمتی از پروردگار تو بود، من آن کارها را انجام دادم تا زیر دیوار محفوظ بماند و آن گنج خارج نشود و به دست بیگانه نیفتد، من این کارها را خودسرانه انجام ندادم. این بود راز کارهایی که نتوانستی در برابر آنها تحمّل کنی موسی ـ علیه السـلام ـ از توضیـحات حضـرت خضـر ـ علیه السلام ـ قانع شد. توصیهٔ خضـر ـ علیه السـلام ـ و نوشـتهٔ لوح گنج هنگام جدایی خضـر ـ علیه السلام ـ از موسی ـ علیه السلام ـ موسی به او گفت: مرا سفـارش و موعظه کن، خضـر مطـالبی فرمود از جمله گفت: «از سه چیز بـپرهیز و دوری کن: ۱. لجاجت ۲. و از راه رفتن بیهـدف و بدون نیاز ۳. و از خنـدهٔ بـدون تعجّب، خطاهـایت را بیـاد بیـاور و از تجسّ‌س در خطاهـای مردم پرهیز کن.» از حضـرت رضا ـ علیه السـلام ـ نقـل شـده آن گنجی که زیر دیوار مخفی بود، لوح طلاـیی بود که در آن چنین نوشـته شـده بود: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم، مُحَمَّدٌ رَسولُ اللهِ، عَجِبْتُ لِمَنْ اَیقَنَ بِالمَوْتِ کَیفَ یفْرَحُ، عَجِبْتُ لِمَنْ اَیقَنَ بِالْقَدَرِ کَیفَ یحْزَنُ؟ و عَجِبْتُ لِمَنْ رأی الدُّنیا و تَقَلُّبَها بِاَهْلِها کیفَ یرْکَنُ اِلَیها، و ینْبَغِی لِمَنْ غَفَلَ عَنِ اللهِ اَلّا یتَّهَمَ اللهُ تَبارَکَ و تَعالی فی قَضائِهِ و لا یسْتَبْطِئَهُ فِی رِزْقِهِ؛ به نام خداوند بخشندهٔ مهربان ـ تعجّب میکنم برای کسی که یقین به مرگ دارد چگونه شادی مستانه می کند؟ تعجّب میکنم برای کسی که یقین به قضا و قـدر الهی دارد، چگونه انـدوهگین میشود، تعجّب میکنم برای کسـی که دنیـا و دگرگونیهـای آن را با اهلش مینگرد، چگونه بر آن

اعتماد میکند؟ و سزاوار است آن کسی که از خداوند غافل میگردد، خداوند متعال را در قضاوتش متّهم نکند، و در رزق و روزی رساندن او را به کندی و تأخیر یاد ننماید تهیه شده از چند سایت و تفسیر موضوعی سوره کهف

صدای پای عید می آید

نویسنده : احمد محمدی نسب عید قربان که پس از وقوف در عرفات(مرحله شناخت) و مشعر (محل آگاهی و شعور) و منا (سرزمین آرزوها، رسیدن به عشق) فرامی رسد، عید رهایی از تعلقات است. رهایی از هر آنچه غیرخدایی است. در این روز حجگزار، اسماعیل وجودش را، یعنی هر آنچه بدان دلبستگی دنیوی پیدا کرده قربانیمی کند تا سبکبال شود.صدای پای عیدمی آید. عید قربان عید پاك ترین عیدها است عید سر سپردگی و بندگیاست. عید بر آمدن انسانی نو از خاکسترهای خویشتن خویش است. عید قربان عید نزدیکشدن دلهایی است که به قرب الهی رسیده اند. عید قربان عید بر آمدن روزی نو و انسانینو است.و اکنون در منایی،ابراهیمی، و اسماعیلت را به قربانگاه آورده ای اسماعیل تو کیست؟ چیست؟ مقامت؟آبرویت؟ موقعیتت، شغلت؟ پولت؟ خانه ات؟ املاکت؟ ... ؟این را تو خود میدانی، تو خود آن را، او را – هر چه هست و هر که هست – باید به منا آوری و برایقربانی، انتخاب کنی، من فقط می توانم " نشانیها " یش را به تو بدهم:آنچه تو را، در راهایمان ضعیف می کند، آنچه تو را در" رفتن، "به "ماندن "میخواند، آنچه تو را، در راه" مسئولیت "به تردید می افکند، آنچه تو را بهخود بسته است و نگه داشته است، آنچه دلبستگی اش نمی گذارد تا " پیام "رابشنوی، تا حقیقت را اعتراف کنی، آنچه ترا به" فرار "می خواند آنچه ترابه توجیه و تاویل های مصلحت جویانه می کشاند، و عشق به او، کور و کرت می کندابراهیمی و" ضعف اسماعیلی "ات، ترا بازیچه ابلیس می سازد. در قله بلندشرفی و سراپا فخر و فضیلت، در زندگی ات تنها یك چیز هست که برای بدست آوردنش، ازبلندی فرود می آیی، برای از دست ندادنش، همه دستاوردهای ابراهیم وارت را از دست میدهی، او اسماعیل توست، اسماعیل تو ممکن است یك شخص باشد، یا یك شیء، یا یکحالت، یك وضع، و حتی، یك " نقطه ضعف!"امااسماعیل ابراهیم، پسرش بود!سالخورده مردی درپایان عمر، پس از یك قرن زندگی پر کشاکش و پر از حرکت، همه آوارگی و جنگ و جهاد وتلاش و درگیری با جهل قوم و جور نمرود و تعصب متولیان بت پرستی و خرافه های ستارهپرستی و شکنجه زندگی. جوانی آزاده و روشن و عصیانی در خانه پدری متعصب و بت پرست وبت تراش! و در خانه اش زنی نازا، متعصب، اشرافی: سارا.و اکنون، در زیر بارسنگین رسالت توحید، در نظام جور و جهل شرك، و تحمل یك قرن شکنجه" مسئولیتروشنگری و آزادی، "در" عصر ظلمت و با قوم خوکرده با ظلم، "پیر شدهاست و تنها، و در اوج قله بلند نبوت، باز یك " بشر "مانده است و درپایان رسالت عظیم خدایی اش، یك " بنده خدا ،" دوست دارد پسری داشتهباشد، اما زنش نازا است و خودش، پیری از صد گذشته، آرزومندی که دیگر امیدوار نیست،حسرت و یأس جانش را می خورد، خدا، بر پیری و ناامیدی و تنهایی و رنج این رسول امینو بنده وفادارش – که عمر را همه در کار او به پایان آورده است، رحمت می آورد و ازکنیز سارا – زنی سیاه پوست – به او یك فرزند می بخشد، آن هم یك پسر! اسماعیل،اسماعیل، برای ابراهیم، تنها یك پسر، برای پدر، نبود، پایان یك عمر انتظار بود،پاداش یك قرن رنج، ثمره یك زندگی پرماجرا، تنها پسر جوان یك پدر پیر، و نویدیعزیز، پس از نومیدی تلخ.و اکنون، در برابرچشمان پدر – چشمانی که در زیر ابروان سپیدی که بر آن افتاده، از شادی، برق می زند –می رود و در زیر باران نوازش و آفتاب عشق پدری که جانش به تن او بسته است، میبالد و پدر، چون باغبانی که در کویر پهناور و سوخته ی حیاتش، چشم به تنها نو نهالخرّم و جوانش دوخته است، گویی روئیدن او را، می بیند و نوازش عشق را و گرمای امیدرا در عمق جانش حس می کند.در عمر دراز ابراهیم،که همه در سختی و خطر گذشته، این روزها، روزهای پایان زندگی با لذت " داشتناسماعیل "می گذرد، پسری که پدر، آمدنش را صد سال انتظار کشیده است، و هنگامیآمده است که پدر، انتظارش نداشته است!اسماعیل،اکنون نهالی برومند شده است، جوانی جان ابراهیم، تنها ثمر

زندگی ابراهیم، تمامی عشقو امید و لذت پیوند ابراهیم!در این ایام ، ناگهانصدایی می شنود" :ابراهیم! به دودست خویش، کارد بر حلقوم اسماعیل بنه و بکُش!"مگر می توان با کلمات،وحشت این پدر را در ضربه آن پیام وصف کرد؟ابراهیم، بنده ی خاضعخدا، برای نخستین بار در عمر طولانی اش، از وحشت می لرزد، قهرمان پولادین رسالتذوب می شود، و بت شکن عظیم تاریخ، درهم می شکند، از تصور پیام، وحشت می کند اما،فرمان فرمان خداوند است. جنگ! بزرگترین جنگ، جنگِ در خویش، جهاد اکبر! فاتح عظیمترین نبرد تاریخ، اکنون آشفته و بیچاره! جنگ، جنگ میان خدا و اسماعیل، در ابراهیم.دشواری "انتخاب!"کدامین را انتخاب میکنی ابراهیم؟! خدا را یا خود را ؟ سود را یا ارزش را؟ پیوند را یا رهایی را؟ لذترا یا مسئولیت را؟ پدری را یا پیامبری را؟ بالاخره، "اسماعیلت "را یا "خدایت "را؟انتخاب کن! ابراهیم.در پایان یک قرن رسالتخدایی در میان خلق، یک عمر نبوتِ توحید و امامتِ مردم و جهاد علیه شرک و بنایتوحید و شکستن بت و نابودی جهل و کوبیدن غرور و مرگِ جور، و از همه جبهه ها پیروزبرآمدن و از همه مسئولیت ها موفق بیرون آمدن و هیچ جا، به خاطر خود درنگ نکردن واز راه، گامی، در پی خویش، کج نشدن و از هر انسانی، خدایی تر شدن و امت توحید راپی ریختن و امامتِ انسان را پیش بردن و همه جا و همیشه، خوب امتحان دادن ...ای ابراهیم! قهرمانپیروز پرشکوه ترین نبرد تاریخ! ای روئین تن، پولادین روح، ای رسولِ اُلوالعَزْم،مپندار که در پایان یک قرن رسالت خدایی، به پایان رسیده ای! میان انسان و خدافاصله ای نیست"، خدا به آدمی از شاهرگ گردنش نزدیک تر است، "اما،راه انسان تا خدا، به فاصله ابدیت است، لایتناهی است! چه پنداشته ای؟اکنون ابراهیم است کهدر پایان راهِ دراز رسالت، بر سر یک" دو راهی " رسیده است: سراپای وجودشفریاد می کشد: اسماعیل! و حق فرمان می دهد: ذبح! باید انتخاب کند"!این پیام را مندر خواب شنیدم، از کجا معلوم که! " ...ابلیسی در دلش" مهرفرزند "را بر می افروزد و در عقلش "، دلیل منطقی "می دهد.این بار اول، "جمرهاولی، "رمی کن! از انجام فرمان خود داری می کند و اسماعیلش را نگاه میدارد"،ابراهیم،اسماعیلت را ذبح کن!"این بار، پیام صریحتر، قاطع تر! جنگ در درون ابراهیم غوغا می کند. قهرمان بزرگ تاریخ بیچاره ای استدستخوش پریشانی، تردید، ترس، ضعف،پرچمدار رسالت عظیم توحید، در کشاش میان خدا وابلیس، خرد شده است و درد، آتش در استخوانش افکنده است.روز دوم است، سنگینی "مسئولیت، "بر جاذبه ی" میل ، "بیشتر از روز پیش می چربد.اسماعیل در خطر افتاده است و نگهداریش دشوارتر.ابلیس، هوشیاری و منطقو مهارت بیشتری در فریب ابراهیم باید بکار زند. از آن" میوه ی ممنوع "کهبه خورد" آدم" داد!ابلیس در دلش"مهر فرزند "را بر می افروزد و در عقلش" دلیل منطقی "می دهد".اما ... من اینپیام را در خواب شنیدم، از کجا معلوم که؟" ...این بار دوم"، جمرهوسطی، "رمی کن!از انجام فرمانخودداری می کند و اسماعیل را نگه می دارد".ابراهیم!اسماعیلت را ذبح کن! "صریح تر و قاطع تر.ابراهیم چنان در تنگناافتاده است که احساس می کند تردید در پیام، دیگر توجیه نیست، خیانت است، مرز"رشد "و" غی "چنان قاطعانه و صریح، در برابرش نمایان شده استکه از قدرت و نبوغ ابلیس نیز در مغلطه کاری، دیگر کاری ساخته نیست. ابراهیم مسئولاست، آری، این را دیگر خوب می داند، اما این مسئولیت تلخ تر و دشوارتر ازآنست که به تصور پدری آید. آن هم سالخورده پدری، تنها، چون ابراهیم!و آن هم ذبحتنها پسری، چون اسماعیل!کاشکی ذبح ابراهیم میبود، به دست اسماعیل، چه آسان! چه لذت بخش! اما نه، اسماعیلِ جوان بایدبمیرد و ابراهیمِ پیر باید بماند.، تنها، غمگین و داغدار...ابراهیم،هر گاه که به پیام می اندیشد، جز به تسلیم نمی اندیشد، و دیگر اندکی تردید ندارد،پیام پیام خداوند است و ابراهیم، در برابر او، تسلیمِ محض!اکنون، ابراهیم دل ازداشتن اسماعیل برکنده است، پیام پیام حق است. اما در دل او، جای لذت"داشتن اسماعیل "را، درد" از دست دادنش "پر کرده است. ابراهیم تصمیمگرفت، انتخاب کرد، پیداست که" انتخابِ "ابراهیم، کدام است"؟ آزادیمطلقِ بندگی خداوند!"ذبح اسماعیل! آخرینبندی که او را به بندگی خود می خواند!ابتدا تصمیم گرفت کهداستانش را با پسر در میان گذارد، پسر را صدا زد، پسر پیش آمد، و پدر، در قامتوالای این" قربانی خویش "می نگریست!اسماعیل، این ذبیحعظیم! اکنون در منا، در خلوتگاهِ سنگی آن گوشه، گفتگوی پدری و پسری!پدری برف

پیری بر سر ورویش نشسته، سالیان دراز بیش از یک قرن، بر تن رنجورش گذشته، و پسری، نوشکفته ونازک!آسمانِ شبه جزیره، چهمی گویم؟ آسمانِ جهان ، تاب دیدن این منظره را ندارد. تاریخ، قادر نیست بشنود.هرگز، بر روی زمین چنین گفتگویی میان دو تن، پدری و پسری، در خیال نیز نگذشته است.گفتگویی این چنین صمیمانه و این چنین هولناک"!-اسماعیل، من درخواب دیدم که تو را ذبح می کنم!"...این کلمات را چنانشتابزده از دهان بیرون می افکند که خود نشنود، نفهمد. زود پایان گیرد. و پایانگرفت و خاموش ماند، با چهره ای هولناک و نگاههای هراسانی که از دیدار اسماعیل وحشتداشتند!اسماعیل دریافت، برچهره ی رقت بار پدر دلش بسوخت، تسلیتش داد":-پدر! درانجامِ فرمانِ حق تردید مکن، تسلیم باش، مرا نیز در این کار تسلیم خواهی یافت وخواهی دید که – اِنْ شاءَالله – از – صابران خواهم بود!"ابراهیم اکنون، قدرتیشگفت انگیز یافته بود. با اراده ای که دیگر جز به نیروی حق پرستی نمی جنبید و جزآزادی مطلق نبود، با تصمیمی قاطع، به قامت برخاست، آنچنان تافته و چالاک که ابلیسرا یکسره نومید کرد، و اسماعیل – جوانمردِ توحید – که جز آزادی مطلق نبود، و با ارادهای که دیگر جز به نیروی حق پرستی نمی جنبید، در تسلیم حق، چنان نرم و رام شده بودکه گوی، یک " قربانی آرام و صبور "است!پدر کارد را بر گرفت،به قدرت و خشمی وصف ناپذیر، بر سنگ می کشید تا تیزش کند!مهر پدری را، دربارهعزیزترین دلبندش در زندگی، این چنین نشان می داد، و این تنها محبتی بود که بهفرزندش می توانست کرد. با قدرتی که عشق به روح می بخشد، ابتدا، خود را در درونکُشت، و رگ جانش را در خود گسست و خالی از خویش شد، و پر از عشقِ به خداوند.زندهای که تنها به خدا نفس می کشد!آنگاه، به نیروی خدابرخاست، قربانی جوان خویش را – که آرام و خاموش، ایستاده بود، به قربانگاه برد، برروی خاک خواباند، زیر دست و پای چالاکش را گرفت، گونه اش را بر سنگ نهاد، برسرش چنگ زد، - دسته ای از مویش را به مشت گرفت، اندکی به قفا خم کرد، شاهرگش بیرونزد، خود را به خدا سپرد، کارد را بر حلقوم قربانیش نهاد، فشرد، با فشاری غیظ آمیز،شتابی هول آور، پیرمرد تمام تلاشش این است که هنوز بخود نیامده، چشم نگشوده،ندیده، در یک لحظه" همه او "تمام شود، رها شود، اما...آخ! این کارد!این کارد... نمی برد!آزار می دهد،این چه شکنجه ی بیرحمی است!کارد را به خشم بر سنگمی کوبد!همچون شیر مجروحی میغرد، به درد و خشم، برخود می پیچد، می ترسد، از پدر بودنِ خویش بیمناک می شود، برقآسا بر می جهد و کارد را چنگ می زند و بر سر قربانی اش، که همچنان رام و خاموش،نمی جنبد دوباره هجوم می آورد،که ناگهان،گوسفندی!و پیامی که":ای ابراهیم! خداوند از ذبح اسماعیل درگذشته است، این گوسفند را فرستاده است تابجای او ذبح کنی، تو فرمان را انجام دادی!"الله اکبر!یعنی که قربانی انسانبرای خدا – که در گذشته، یک سنت رایج دینی بود و یک عبادت – ممنوع! در" ملتابراهیم ، "قربانی گوسفند، بجای قربانی انسان! و از این معنی دارتر، یعنی کهخدای ابراهیم، همچون خدایان دیگر، تشنه خون نیست. این بندگان خدای اند که گرسنهاند، گرسنه گوشت! و از این معنی دارتر، خدا، از آغاز، نمی خواست که اسماعیل ذبحشود، می خواست که ابراهیم ذبح کننده اسماعیل شود، و شد، چه دلیر! دیگر، قتلاسماعیل بیهوده است، و خدا، از آغاز می خواست که اسماعیل، ذبیح خدا شود، وشد، چه صبورا! دیگر، قتل اسماعیل، بیهوده است! در اینجا، سخن از " نیازِخدا "نیست، همه جا سخن از " نیازِ انسان "است، و این چنین است "حکمتِ "خداوند حکیم و مهربان"، دوستدارِ انسان، "که ابراهیمرا، تا قله بلند" قربانی کردن اسماعیلش "بالا می برد، بی آنکهاسماعیل را قربانی کند! و اسماعیل را به مقام بلند" ذبیح عظیم خداوند"ارتقاء می دهد، بی آنکه بر وی گزندی رسد!که داستان این دین،داستان شکنجه و خود آزاری انسان و خون و عطش خدایان نیست داستان" کمالانسان "است، آزادی از بند غریزه است، رهایی از حصار تنگ خودخواهی است، و صعودروح و معراج عشق و اقتدار معجزه آسای اراده بشریست و نجات از هر بندی و پیوندی کهتو را بنام یک «انسان مسئول در برابر حقیقت، "اسیر می کند و عاجز، و بالأخره،نیل به قله رفیع" شهادت، "اسماعیل وار، و بالاتر از" شهادت -"آنچه در قاموس بشر، هنوز نامی ندارد – ابراهیم وار! و پایان این داستان؟ ذبحگوسفندی، و آنچه در این عظیم ترین تراژدی انسانی، خدا برای خود می طلبید؟ کشتنگوسفندی برای چند گرسنه ای!موسم عید است. روز شادی

مسلمانان. روزقبولی در جشن بندگی خداوند. ای مسلمان حج گزار و ای کسی که در شکوهمندترین آیینـدینی از زخارف دنیا دور شـدی و به او نزدیکتشر. ایام حـج را نشانه ای از پاکیزگی ،رهایی، آزادگی، آگاهی و معنویت بـدان. بدان که زمین سراسـر حجی است که تو در آنی وبایـد بـا سـادگی، وقوف در جهـان درون و بیرون و قربانی کردن همه آرزوهای پوچ دنیوی،خود را برای سـفر بزرگ آماده کنی. انسـان مسـافر چنـد روزه کـاروان زنـدگی اسـت. سـلام بر ابراهیـم، سـلام بر محمـد و سـلام بر همـه بنـدگان صالحخداومنبع: http://www.kb-tebyan.ir/article.aspx?artid=۱۲

داستان هایی از ابلیس وشیطان

مؤلـف:سـید محمـد میر سـلطانی ابلیس که اسم اول آن عزازیـل است از همـان جوانی در میـان قوم خود مشـغول عبـادت و بنـدگی خداونـد بود تا بزرگ شد .وقتی تصـمیم به ازدواج گرفت با دختری به نام لهبا که آن هم ازطایفه ی جن بودازدواج کرد و فرزندان زیادی از آن ملعون به جود آمده که از شـمارش بیرون رفت که همه ی آنها مشـغول عبادت خداوند بودند و در میان آنها عبادت و بندگی ابلیس از همه ی آنها بیشتر بود وسـپس او را به آسمان اول و بعد دوم و سپس او را به آسمان هفتم و با ملائکه ی هر آسمان خدا ستایش می کرد تا وقتی که خداوند آدم را خلق کرد. اولین مخالفت شیطان با خلقت آدم:
خلاصه کتاب: تلخیص:سیده زهرا مهاجریان مقدم: شناسنامه ی کتاب: Tales On Satan And Iblis- نام کتاب:داستان هایی از ابلیس وشیطان - حروف چین و صفحه آرا:احمد قلی پور - ناشر:مباهله - چاپ:بقیع - سال انتشار:۱۳۸۷- نوبت چاپ:اول ازدواج شیطان: درباره ی ازدواج شـیطان دو نقل است: ۱.وقتی که خداوند متعال اراده کرد که برای ابلیس همسـر و نسلی قرار دهد غضبش را بر وی مسـتولی ساخت و از غضب او تکه آتشـی پیدا شد و از آن آتش برای او همسری آفرید. ۲.ابلیس که اسم اول آن عزازیل است از همان جوانی در میان قوم خود مشـغول عبادت و بندگی خداوند بود تا بزرگ شد .وقتی تصمیم به ازدواج گرفت با دختری به نام لهبا که آن هم ازطایفه ی جن بودازدواج کرد و فرزندان زیادی از آن ملعون به جود آمده که از شـمارش بیرون رفت که همه ی آنها مشـغول عبادت خداوند بودند و در میان آنها عبادت و بندگی ابلیس از همه ی آنها بیشتر بود وسـپس او را به آسـمان اول و بعـد دوم و سپس او را به آسـمان هفتم و با ملائکه ی هر آسـمان خدا سـتایش می کرد تا وقتی که خداوند آدم را خلق کرد. اولین مخـالفت شـیطان بـا خلقت آدم: شـیطان در میـان فرشـتگان مشـغول عبـادت بود تـا وقـتی که خداونـد اراده کرد برای خود در زمین جانشـین انتخـاب کنـد .به ملائـکه خطـاب نمود که من می خواهم خلیفه ای در زمین قرار دهم و آنـان را از مقصود خود آگاه کرد .دراین هنگام ابلیس به زمین آمـد و فریاد زد ای زمین من آمـده ام تو را نصیحت کنم .خداونـد اراده فرموده که از تو پدیـده ای به وجود آورد که برترین خلایق باشـد و من می ترسم او خـدا را معصیت کنـد و داخـل آتش شود و در نـتیجه تو داخـل آتش شوی .وقـتی ملائـکه آمدنـد کـه از تـو خـاک بردارنـد آنها را بـه خـدای بزرگ قسـم بـده که از تـو خـاک برندارنـد. امام علی (ع)می فرماینـد:وقتی خداوند متعال اراده کرد که آدم (ع) را خلق کند خطاب به جبرئیل فرمود:مقداری خاک از زمین بیاور تا خلقی جدید به وجود آورم که افضـل موجودات واشـرف مخلوقـات باشـد.جبرئیل به زمین آمـد تا خاک بردارد.زمین نالیـد و او را به خـدا قسم دادکه از آن خاک برندارد.جبرئیل هم برگشت و داسـتان را گزارش داد.بعد از او میکائیل و اسـرافیل را فرسـتاد. باز هم آنها دسـت خـالی برگشـتند .برای بار چهارم عزرائیل را فرسـتادکه حتما از زمین خاک بیاور.او که خواست از زمین خاک بردارد باز زمین نالید ولی این بار عزرائیل گفت:من از جانب خـدا مامور شدم و خاک را از زمین برداشت و خداوند آدم را از آن ساخت و از به بعد بود که خداونـد قبض روح آدمیان را به دست عزرائیل داد از این جهت که ناله و گریه ی آنها در هنگام جان دادن در وی اثر نمی کند و او مـاموریت خود را انجـام می دهـد .هنگـامی که خداونـد آن خـاک را بـا آب خـالص مخلوط کرد و پیکر خـاکی اورا قالب زد .شیطان با خود گفت:این مخلوقی ضعیف است که از گل چسبیده به وجود آمده و من با او مخالفت خواهم کردو اگر روزی قدرت

پیدا کنم او را هلاک خواهم کرد .پس خداوند به فرشتگان فرمود که بر او سجده کنند ولی شیطان گفت که من از آتشم او را سجده نخواهم کرد به این ترتیب خداند او را از بهشت بیرون کرد ولی شیطان از خدا مهلت خواست و خداوند نیز به مهلت معین داد و او هم دام های خود را می گستراند ولی این طور نیست که که انسان به خاطر دامهای ابلیس گناه کند.او فقط وسوسه می کندولی قدرت اختیارو انتخاب افراد است که به او جواب مثبت می دهند. رقص شیطان: از جاهایی که خوشایند شیطان است هنگامی است که زن و شوهربا یکدیگر نزاع کنند و سر و صدا راه بیندازند شیطان شروع به رقصیدن و خوشحالی می کند.برای مثال کارهای خانه را برای زنان بزرگ نشان می دهد و کارهای شوهرش را کوچک وشوهر نیز که خسته از سر کار آمده در برابر پرخاش های زنش از کوره در می رود و با یکدیگر نزاع می کنند ولی هنگامی که میان آنها صلح و صفا بر قرار می شود شیطان عزادار خواهد شد . لشکر شیطان: ۱.بنا به فرموده ی امام صادق(ع)لشکر شیطان از تبار او پدید می آید که همان شیاطین هستند . ۲.پیروان او اعم از فرزندانش و فرزندان آدم. ۳.معصیت کاران اعم از جن و انس. ۴.کسانی که بت پرست هستند. ۵.هم نشینان شیطان که قرآن آنان را به عنوان کسانی که از گمراهی دست بر نمی دارند معرفی می کند مگر اینکه موجبات ورود آنها رابه آتش دوزخ فراهم آورند. در حدیثی آمده است که ابلیس به خدمت حضرت یحیی آمد و حضرت از او پرسیدند.چه چیز بیشتر موجب خوشحالی و روشنی چشم توست؟او گفت:هیچ چیز مثل زنان بی ایمان کمر مرا محکم نمی کند و چشم مرا محکم نمی گرداند.ایشان تله ها و دام های من هستند و تیری هستند که به وسیله ی آنان خطا نخواهم کرد.پدر و مادرم به فدای ایشان باد.که اگر آنان نبودند من نمی توانستم پست ترین مردان را کمراه کنم . کابینه ی شیطان: افراد کابینه ی شیطان فرزندان او هستند که آنها را هر صبح و شام جمع می کند و دستورات لازم را به آنهامی دهدو هرکس را در پی ماموریت خود می فرستد. ۱ولها یا ولهان:مامور طهارت و نماز و عبادت است.او انسان را در طهارت و نماز وسوسه می کند و به شک می اندازد که نمازت باطل است و نماز دیگری را شروع کن یا وضوی تو باطل است و دوباره وضو بگیر. ۲.هفاف:مامور اذیت و ترساندن انسانها در بیابانها و صحرا ها است که او را به وهم و خیال اندازد و یا به شکل حیوانات گوناگون به نظر انسان آید. ۳.زلنبور:که موکل بازاری هاست که فروشنده را برای فروش جنس خود وادار به گفتن دروغ و قسم و مدح متاع می کند. ۴.در مصیبتی که به انسان وارد می شوداعمالی مانند خراشیدن و سیلی زدن به خود ویقه ی لباس را پاره کردن را پسندیده جلوه می دهد . ۵.ابیض:انبیاءرا وسوسه می کند یا مامور به خشم در آوردن انسانها است که به وسیله ی آن خونها ریخته می شود. ۶.اعور:کارش تحریک شهوات در مردان و زنان است و آنها را به گناه دعوت می کند. ۷.داسم:همواره مراقب خانه هاست که وقتی انسان داخل خانه شد سلام نکند و اسم خدا را به زبان نیاورد و او را آن قدر وسوسه می کند تا شر و فتنه در آنها ایجاد شود. ۸.قندر:او نظارت بر زندگی افراد دارد به طوری که فرد در برابر ناموس خود بی تفاوت می شود. ۹.دهار:آزار مؤمنان در خواب به صورت خوابهای وحشتناک و یا وسوسه از طریق خواب. ۱۰.ابقض:وظیفه ی او گذاشتن سی عدد تخم در هر روز که همگی آنها دشمن انسان هستند. ۱۱.تمریح:او درآغاز شب با وسوسه کردن وقت مردم را پر می کند. ۱۲.لاقیص:او یکی از دختران شیطان است و کارش وادار کردن زنان به مساحقه می باشد. ۱۳.متکون:شکل خود را تغییر می دهد و مردم را وادار به گناه می کند. ۱۴.مذهب:به شکلهای مختلف غیر از صورت پیامبر و امامان در می آید و مردم را گمراه می سازد. ۱۵:خنزب:بین نماز گزار و نمازش حایل می شود و توجه قلب را از وی می گیرد. ۱۶.مقلاص: :مؤکل قمار است ،قماربازها به دستورات او رفتار می کنند. ۱۷.طرطبه:یکی از دختران شیطان است که کار او وادار کردن زنان به زنا است. ۱۸.قزح. ۱۹.زوال. ۲۰..... . مال التجاره ی شیطان: شیطان هم مانند سرمایه داران بزرگ ،سرمایه و مالهایی آماده کرده و برای فروش به دنبال مشتری می گردد.روزی حضرت عیسی بن مریم شیطان را دید که پنج الاغ سیاه در پیش دارد و بارهایی بر آنان گذاشته و از راهی می رود.حضرت پرسید:ای شیطان بار این الاغ ها چیست و به کجا می روی؟گفت:برای فروش مالم را می برم . حضرت عیسی گفت:بار آن الاغ چیست؟گفت:یکی ظلم و جور است .فرمود خریدارش

کیست؟گفت:پادشاهان ظالم و حاکمان جور. پرسید دومی بارش چیست؟گفت:غرور و خوپسندی .گفت:خریدارش کیست ؟کدخدای آبادی ها و رؤسای دهات. گفت:سومی بارش چیست؟گفت:حسد.مشتری آن کیست؟گفت:عالمان درباری و مزدوران آنها و نوکران اجا نب. پرسید چهارمین الاغ بارش چیست؟گفت:خیانت.مشتری آن کیست؟گفت تجار و عمال ،یعنی کسانی که مال تجار را به امانت می گیرند ولی در امانت خیانت می کنند. ودر آخر پرسید ،بار پنجمین الاغ چیست؟گفت:نیرنگ.گفت مشتری آن کیست؟گفت:زنها مشتری آن هستند. جنگ شیطان: یکی از جاهایی که شیطان با تمام نیرو به جنگ انسان می رود و دراین راه از اینکه خودش آسیب ببیندیا فرزندانش، بیمی ندارد هنگامی است که انسان سرگرم ذکرخدا و درود بر پیامبرو آلش می باشد.پیامبر فرمودند:ای امت من،در مشکلات و سختی ها دست به دامن من و آلم شوید و آنها را بخوانیدکه خدای متعال ملایکه را یاری دهد بر شیطانی که می خواهد شما را منحرف کند زیرا هر کدام از شما دو ملك بر دوش دارید که ملك راست نیکی ها را می نویسد و نیز ملك چپ بدی ها را می نویسدو نیز دو شیطان از جانب ابلیس که انسان را گمراه کند پس یکی از شما اگر وسواسی در قلبش پیدا کرد بگوید (لا حول و لاقوۀ الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطیبین) در این هنگام آن دو شیطان پیش ابلیس می روند و یار بیشتری می خواهدو خسته شده اند .اولشکربیشتری به آنها می دهد تا انسان را گمراه کنند و اگرآن شخص باز هم ذکر خدا را گوید ،در اینجا خود ابلیس فرماندهی لشکر را در دست می گیرد و خداوند هم به ملایکه می گوید در مقابل او قرار گیرید واو را دستگیر کنید ،من که وعده داده ام او را نمی کشم ولی عذاب را به او می چشانم و زخم ها و آسیب های شیطان بهبودی نمی یابد مگر اینکه با شنیدن صدای مشرکان که به خدا شرك می ورزند و کافر می شوند و یا اینکه اگر مؤمن به حمد و ثنای پروردگار و پیامبرش اصرار ورزد زخم ها یش درمان نمی شود تا هنگامی که ذکر خدا را فراموش کند و اگر زخم های شیطان بهبود یابد ،بعد شیطان سوارش می شود و هر چه شیطان گوید انسان انجام خواهد داد و او لشکرش را بر گردن انسان سوار می کند و هر کجا که بخواهد انسان را می کشاند. انبار شیطان: رسول خدا (ص)روزی شیطان را با قیافه شگفت آوری دید.چند سؤال از او پرسید که یکی از آنها این بود که خزانه دار تو کیست ؟گفت:کسانی که زکات مال خود را نمی دهند و آنها را جمع می کنند و به مصرفی که باید برسانند.شیاطن آنها را منع می کند و از فقر و بی چیزی می ترساند و انسانها را وسوسه می کند و می گوید :چرا شما سختی بکشید و مالی را بدست آورید و آن را به آسانی در اختیار دیگران قرار دهید؟ اضافی مالتان را به صورت طلا و نقره درآوریدتا در آینده محتاج کسی نشوید ،خدا فرمود:در قیامت آن طلا و نقره را در آتش جهنم داغ می کنند و به صورت و پهلو و پشت هایشان می زنند و به آنها می گویند ،بچشید عذاب خدا را ،اینها همان طلا و نقره است که در دنیا جمع نموده اید. زنجیر شیطان: از امام زین العابدین سؤال شد که کدام عمل در پیشگاه خدا افضل است؟هیچ عملی بعد از خدا و پیامبر بهتر از بغض و کینه ی دنیا نیست.زیرا هر فتنه و فسادی که در عالم است از دوستی دنیا سرچشمه می گیرد. روزی فردی شیطان را دید که زنجیر ها و طنابهایی کلفت و نازك را بار الاغ کرده و از راهی می رود.سؤال کرد که اینها چیست و کجا می روی ؟گفت :اینها دام های من است و به وسیله ی این ها مردم را گمراه می کنم.آن شخص گفت:دام من کدام است.جواب داد که تو احتیاج به دام نداری ،خودت بدون دام دنبال من می آیی.پرسید آن زنجیر بسیا محکم از کیست؟گفت:از شیخ انصاری،دیشب سه بار آن را به گردن ایشان انداختم و او هر سه مرتبه آن را گسست.می گوید به پیش شیخ انصاری رفتم و داستان را برای ایشان نقل کردم .فرمود درست است .من دیشب پولی برای خوردن نداشتم و سه مرتبه تصمیم گرفتم از وجوهاتی که پیشم بود بردارم و غذایی بخرم ولی هر سه بار فکری به خاطرم رسید و از دست زدن به آن پول چشم پوشیدم و گرسنه شب را گذراندم این همان زنجیری بود که از شیطان پاره کردم. گریه ی شیطان: شیطان از بعضی از کارها خوشحال می شود و از بعضی کارها ی دیگر ناراحت می شود که کاری جز گریه از دست او ساخته نیست. ۱.وقتی مؤمنی ،مؤمن دیگری را ملاقات می کند و به او سلام می کند.وای بر من که این دو نفر از هم جدا نمی شوند مگر اینکه خداوند می آمرزد و داخل بهشت می کند و زحمات من در

گمراهی آنها از بین می رود. ۲.وقتی کسی برای رضای خدا ازدواج کند و با همسرش نزدیکی کند. ۳.وقتی کسی عطسه کند و بعد از آن الحمدلله گوید. ۴.وقتی انسان در برابر خدای خود سجده می کند و آن را طول می دهد .شیطان از ناراحتی گریه می کند که این بنـده خـدا را چگونه اطـاعت می کنـدو در مقابل او به خاك افتاده است در حالی که من معصـیت خـدا را نمودم و به او سـجده نکردم. گریه ی دروغین شـیطان: نقـل شـده است که حضـرت یحیی روزی به ابلیس بر خورد نمود.در حالیکه ملعون گریه می کرد وبه یحیی گفت و هر چه به خانه ی خـدا می روم و او را می خوانم جوابم را نمی دهد یحیی از روی دلسوزی عرض کرد .خدایاچه می شد اگر در عنایت خویش را به این مرد باز می کردی؟!خطاب رسـید ای یحیی،شیطان است که به دروغ بر تو گریه می کند و با گریه ی خود بندگانم را فریب می دهد .گفت:به او بگو او را می بخشم به شـرطی که برقبر آدم (ع)سجده کند.یحیی(ع)جریان را برای ابلیس گفت .شـیطان گفت:آن وقت که آدم بر مسـند قـدرت و عزت بود بر او سـجده نکردم چگونه حال که مرده است و زیر خاك است ،برخاکش سـجده کنم .هرگز چنین کاری را نخواهم کرد و خطاب از جانب خدا رسید که حال دانستی که گریه ی آن ملعون از روی نیرنگ است و مقصودش منحرف کردن مردم است. فریاد شیطان:روزی شیطان در گوشه ی مسجدالحرام ایستاده بود و حضـرت رسول(ص)سـرگرم طواف خانه ی خدا بودند.وقتی آن حضـرت از طواف فارغ شدند ؛دیدند که ابلیس ضـعیف و رنگ پریده است .از او پرسیدند برای چه اینقدر ضعیف شده ای؟گفت: دست امت شما .حضرت فرمودند مگر امت من با تو چه کرده اند ؟ گفت: ۱..هرگاه به یکـدیگر می رسـند به یکدیگر سـلام می کنند و سـلام یکی از نام های خدا است .پس هر که سـلام کند حق تعـالی بلاـ و رنـج دور می کنـد و هر که جواب سـلام را دهـد ،خداونـد متعـال رحمت خود را شامـل حـال او می گردانـد. .۲.وقتی همـدیگر را می بیننـد به یکـدیگر دست می دهنـدو در آن چنـدان ثواب است که هنوز دست از یکـدیگر جدا نکرده اند حق تعالی هردوی آنهـا را رحمت می کنـد. ۳.هنگـام شـروع غـذا و کـار هـا بسم الله الرحمن الرحیم می گوینـد و مرا از خوردن طعام دور می کنند. ۴.هر گاه که سـخن انشاءالله را گوینـد قضای خداونـد حتمی می شود و من نمی توانم کار آنها را از هم بپاشم و آنها رنج مرا ضایع می کننـد. ۵.از صـبح تـا شب تلاـش می کنم که آنهـا را به معصـیت بکشـانم باز چون شام می شود توبه می کننـد و خـداوند گناهان آنها را می آمرزد. ۶.وقتی نام تو را می شـنوند صـلوات می فرستند و من چون ثواب آن را می دانم ناراحت می شوم و فرار می کنم. ۷.آنها وقتی اهل بیت تورا می بینند به آنها مهر می ورزند و این بهترین اعمال است سپس حضرت رو به یاران خویش کرد و گفت :هر کس یکی از این خصـلت ها را داشته باشد اهل بهشت خواهد بود تسلط شیطان بر جان و اموال ایوب: بیشترین کوشش شیطان این است که اگر کسـی خـدا را بپرسـتد یا شـکر نعمت هایش را ادا نمایـد یا کارهای نیك دیگری انجام دهد،وی راعبادت وشـکر خـدا باز دارد و به گمراهی انـدازد. ابوبصـیر از امام صادق(ع)پرسـید:بلاهایی که بر سـر حضـرت ایوب (ع)آمده است به چه سبب بوده است؟حضـرت فرمودند:به خاطر نعمت های بسیاری که خدا به او داده است و آان هم به طور شایسته شکر نعمت هایش را بـه جـا آورده اسـت.شـیطان به خـدا گفت:ایـوب به این خـاطر شـکر و ثنـای تـو را به جـا می آورد که نعمت فراوان به او عنـایت کردی؛خواهی دیـد که اگر محرومش کنی دیگر سپاسـگذار نخواهـد بود و برای امتحان مرا بر دارایی اش مسلط کن.پروردگار هم این را پذیرفت.شـیطان همه ی ثروت او را از بین برد ولی ایوب سپاسـگذارتر شدو باز شیطان گفت او زراعت می کند ودلش بر آن خوش است ؛مرا بر زراعتش مسـلط کن .خدا هم پذیرفت. او همه ی زراعتش را نابود کرد اما شکر او زیادتر شد .گفت:خدایا مرا بر گوسـفندان و گاوها و اشتران او مسـلط فرما،زیرا هنوز به آنها امیـد دارد.خـدا به او رخصت داد و او همه را نابود کرد ،باز روحیه ی بندگی او افزونی یافت.گفت ای خدا ایوب دوازده پسـر دارد و او به آنها امید دارد مرا بر آنها مسلط کن .در روزی که یك مهمانی در خانه ی فرزنـد بزرگتر بود ؛ساختمان بر سـرشان خراب شـد ولی ایوب شـکرگذار بود و می گفت خدا به من فرزند داده و اختیار همه به دست اوست .وقتی شـیطان باز دید که ایوب شکر گذار است .گفت:خدایا ایوب سالم است ،مرا بر آن مسلط کن و خدا غیر ازعقل و دل و گوش و زبان و چشم که آنها مربوط به خـدا است،پـذیرفت.و شـیطان از آتشـی که با آن به وجود آمده است بر بدن

ایوب دمید و ایوب از سر تا پا زخمی شد و زبان ایوب همیشه در حال ذکر خدا بود و به خاطر بیماری سختش به بیرون شهر رفت و یک مرتبه از درد خویش گلایه نکرد،روزی همسرش از ایوب خواست که از خدا بخواه که بر تو عافیت دهد .ایوب فرمود:ای زن چند سال است که در رفاه و آسایش بودم .گفت:بیش از هفتاد سال .فرمود:هفتاد سال در رفاه و سلامت بودم ،حال اگر هفت سال در رنج و بلا باشم .آیا جا دارد که تندرستی خود را از خدا بخواهم ؟!وقتی شیطان را دید به یاران ایوب گفت:بروید و علت بیماری را از ایوب بپرسید .آنها به ایوب گفتند مگر چه گناه بزرگی انجام داده ای که بیماری ات خوب نمی شود.فرمود:به عزت پروردگارم قسم می خورم که گناهی نکرده ام ،دزدی نکرده ام و در طاعتش پیش نیامده ،مگر اینکه هر کدام را که سخت تربوده را برگزیدم.پس شیطان از کار ایوب سرگشته گشت و به مقصودش نرسید. هم جنس شیطان: شیطان هم مانند آدمیان هم جنس هایی داردکه با آنها نشست و برخاست می کند .هم جنس شیطان«تارک الصلاهٔ»است.کسانی که برای نماز ارزشی قایل نمی شوند و آن را ترک می کنند و بی نمازی حتی از شیطان هم بدتر است.زیرا: شیطان که رانده گشت بجز یک خطا نکرد خود را برای سجده ی آدم رضا نکرد شیطان هزار مرتبه بهتر ز بی نماز کو سجده بر آدم و این بر خدا نکرد شیطان و امام سجاد(ع): شبی از شبها حضرت امام سجاد(ع)در نماز بودندو با خلوص نیت خدا را عبادت می کردند .شیطان خواست کاری کند که امام را از نماز و عبادت منصرف کند ،حتی به کوتاه کردن نماز باشد.شیطان به شکل ماری بزرگ درآمده و جلوی امام رفت و آمد می کرد تا امام را بترساند ولی حضرت ملتفت او نشد.داخل سجاده ی امام آمده ،باز ایشان متوجه نشد.پس از آن انگشت پای امام را در دهان گرفت و فشار داد به طوری که پای امام مجروح شد .باز آن حضرت متوجه نشد و نماز خود را به پایان رسانید .بعد از آن حضرت دانست که آن شیطان است و او را لعن کرد و فرمود دور شو و باز متوجه نماز و عبادت شد .ناگهان صدایی شنید که می گوید:انت زین العابدین (تو زینت عبادت کنندگان هستی) و آن را سه بار تکرار کرد .و از آن بعد حضرت با این اسم ملقب شد و در میان مردم مشهور شد. خواسته ی شیطان از یک زن هنگام نماز: در زمان حضرت عیسی بن مریم زنی پرهیزگار و با خدا بود .وقت نماز هر کاری را رها می کرد و مشغول نماز می شد .روزی مشغول پختن نان بود که صدای اذان را شنید و مشغول نماز شد.شیطان شروع به وسوسه ی او کرد و گفت :ای زن تا تو نمازت تمام شود ،همه ی نان هایت خواهد سوخت.زن در دل خود جواب داد:اگر همه ی نان ها بسوزد ،بهتر از این است که در روز قیامت تنم در آتش دوزخ بسوزد.شیطان به آن زن گفت:پسرت در تنور افتاده و تنش سوخت .زن گفت:اگر این را خداوند مقرر کرده است ،من راضی به قضای الهی هستم.و در این حال شوهرش از راه رسید.زن را دید که نماز می خواند و تنور روشن،در تنور نان ها هستند که پخته شده ولی نسوخته و فرزندش در میان آتش بازی می کند و به قدرت خدا آتش در او اثری نداشته است.وقتی زن از نماز فارغ شد ،دید فرزندش و نانها در تنور سالم هستند و او سریع سجده ی شکر بجا آورد و خدای خود را سپاس گزارد.شوهر فرزندش را برداشت و پیش حضرت عیسی برد و داستانش را برای حضرت تعریف کرد و آن حضرت فرمود :برو و از همسرت بپرس چه کرده و با خدای خود چه رابطه ای داشته است؟زن در پاسخ به شوهرش فرمود: ۱.همیشه کار آخرت را به دنیا مقدم می دارم. ۲.همیشه با وضو هستم. ۳.همیشه نمازم را اول وقت می خوانم. ۴.اگر کسی به من دشمنی کرد ،کینه ی او را در دل نمی گیرم و به خدا واگذار می کنم. ۵.در کارهای خود به قضای الهی راضی هستم. ۶.گدایی را از در خانه ام مایوس نکرده ام. ۷.نماز شبم را ترک نمی کنم. حضرت عیسی فرمودند:اگر این زن مرد بود ،پیغمبر می شد ،چون کارهای پیغمبران را می کند و شیطان نمی تواند او را فریب دهد. نماز شیطان: از امام صادق (ع) نقل شده است که در بنی اسراییل عابدی بود که در غار کوه مدت ها خدا را عبادت کرده و همیشه مشغول نماز بود.شیطان هر چه خواست او را فریب دهد نتوانست.همه ی لشکریان راجمع کرد و از آنها چاره جویی کرد .آیا کسی هست که او را فریب دهد؟یکی گفت :من از طریق دنیا او را فریب می دهم.گفت:نه ،زیرا او به دنیا علاقه ندارد.دیگری گفت:من او را از طریق شهوت فریب می دهم.گفت:تو هم نمی توانی.زیرا او از شهوت به زنان آگاهی ندارد و لذت آن را نچشیده است.دیگری گفت:از طریق عبادت و

نماز ؛او گفت تو می توانی.هنگام شب خود را به صورت عابدی در آوردو از او خواست که امشب مهمان او باشد و عابد هم پذیرفت.شیطان از شب اول تا صبح عبادت کرد و روز هم پیوسته مشغول نماز بود،نه غذا میخورد و نه استراحت می کرد و نه می خوابید ،در حالی که گاهی عابد خسته می شد ولی ابلیس نه.عابد پیش او رفت و گفت:اجازه می دهی از تو سؤالی کنم .شیطان گفت:نه وقت ندارم.با اصرار عابد گفت که می توانی سؤالی بکنی.عابد پرسید :چه کرده ای که این قدر عاشق عبادت هستی؟گفت:من مرتکب گناه بزرگی شدم و هر وقت فکر آن را می کنم ،از ترس خدا برخود بر خود می لرزم و خورد و خوراك را از من می گیرد و مشغول نماز و عبادت می شوم ولی تو که تا بحال گناهی نکرده ای که ترس از خدا را بچشی؟!عابد پرسید چه کرده ای؟گفت :من زنا کرده ام و وقتی که به آن فکر می کنم؛می ترسم و قدرت عبادتم بیشتر می شود و اگر تو می خواهی که مانند من عبادت کنی ،باید حداقل یک بار زنا کنی.سپس گفت:من زنی را می شناسم که پول می گیرد و این کار را انجام می دهد و به عابد پول داد و آدرس آن زن را به او داد .وقتی از مردم خانه ی آن زن را می گرفت ،مردم خوشحال می شدند،زیرا فکر می کردند،می خواهد او را وادار به توبه کند.خانه را به او نشان دادند.با همان قیافه ای که داشت ،داخل شد و گفت :ای زن پول را بگیر و آماده شو که از وقت نماز نگذرد.زن نگاهی به اوکرد و ماجرا را از عابد پرسید،عابد ماجرا را تعریف کرد و زن فهمید که آن شخص شیطان است.گفت:ای بنده ی خدا ،شیطان بوده است که با نماز می خواسته تو را فریب دهد و برگرد و از این کار منصرف شو که گناه نکردن ،بهتر از گناه کردن و توبه ی بعد از آن است.ای عابد :اگر آن شخص هنوز مشغول عبادت است ،او انسان است و اگر رفته باشد،شیطان بوده است و عابد برگشت و کسی را ندید.همان شب زن از دنیا رفت .سه روز بود که مرده بود و هنوز او را دفن نکرده بودندکه خداوند به حضرت موسی خطاب کرد که برو و مردم را خبر کن و جنازه اش را غسل دهند و نماز گذارند و در قبرستان مسلمین دفن کنند.من او را بخاطر اینکه یکی از بندگانم را از گناه منصرف کرد،او را بخشیدم و او را اهل بهشت قرار می دهم. رودست خوردن شیطان: روزی مؤمنی با شیطان ملاقات کرد.بعد از گفتگوهایی گفت:می خوا هم با تو دوست و رفیق شوم و از تو اطاعت نمایم.شیطان گفت:همه از من می گریزند و بیم دارند،تو می خواهی با من دوست شوی.به آن شخص گفت که قول بده که اسرار مرا فاش نکنی و به دیگران نگویی.مرد مؤمن گفت:اشکالی ندارد و با هم عقد برادری بستند.شیطان گفت:اول باید نمازت را ترک کنی ،زیرا هیچ چیز به اندازه ی نماز من را ناراحت نمی کند و دل من را به درد نمی آورد که به واسطه ی نماز بیشترین مردم را به بهشت می برند.مرد مؤمن قبول کرد و گفت:دیگر چه اعمالی باید انجام دهم.شیطان گفت:دروغ بسیار بگو ،هر جا که دروغ می گویند آن جا حاضر شو و به آن گوش بده ،زیرا بیشترین غضب الهی برای دروغ گویان است.مرد مؤمن وقتی چنین شنید ،سر به آسمان کرد و گفت:بار الها!همین جا عهد کردم که تا زنده ام دروغ نگویم و هرگز نماز خود را ترک نکرده و آن را کوچک نشمارم.وقتی شیطان این را شنید ،فریادش بلند شد و گفت:مگر نگفتی اسرارمن را فاش نمی کنی و هر چه بگویم انجام می دهی؟! مگر با من عقد اخوت نبستی؟! چرا عکس گفته هایت انجام می دهی؟! مرد مؤمن گفت:خواستم ببینم از چه چیزهایی ناراحت می شوی تا من همان را انجام دهم و مخالف آشکار تو باشم .شیطان از شدت ناراحتی به زمین زد و گفت که دیگر اسرار خود را به اولاد آدم نمی گویم. «والسلام علیکم و الرحمهٔ الله و برکاهٔ»

مهاجرت نخبگان و موانع توسعه علمی ایران

سعید هداوند

چکیده: امروزه تمامی کشورهای توسعه یافته و یا درحال توسعه برای حفظ یا ایجاد بنیانهای توسعه یافتگی و ارتقای قدرت رقابت خود با دیگر کشورها، علم و فناوری را به عنوان محور اصلی فعالیتهای خود مورد توجه قرار می دهند. باتوجه به اینکه علم و فناوری محصول فعالیتهای پژوهشی است و در صورتی که فعالیتهای علمی و پژوهشی با سایر فعالیتهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی

ترکیب گردد قطعاً توسعه پایدار حاصل خواهد گردید. بنابراین، برپایه ضرورتهای ملی، ضروری است با شناخت و تحلیل مشکلات موجود، استراتژی های موثر در جهت توسعه فعالیتهای علمی و پژوهشی تهیه و تدوین گردد. در این مقاله ۹ چالش اساسی در مدیریت علمی ایران و نیز پیامدهای مربوطه در خروج نخبگان از کشور مورد بررسی تحلیلی قرار می گیرد. کلید واژه ها : پژوهش ، توسعه علمی ، فرار مغزهامقدمهرشد روزافزون علم و دانش و افزایش اطلاعات و آگاهیها موجب ظهور فناوریهای جدید گردیده است. به گونه ای که همواره رابطه مستقیمی بین جم اطلاعات علمی و پیشرفت فناوریها از یک سو و ایجاد رفاه و امنیت ملی از سوی دیگر وجود دارد. امروزه برای پیشرفت علمی و آموزشی و رسیدن به حداقلهای توسعه یافتگی، پژوهش و تحقیق سنگ بنای اولیه به شمار می رود و به همین جهت است که همواره می توان میان کم و کیف عملکرد پژوهشی در هر جامعه و میزان توسعه یافتگی آن جامعه رابطه مستقیمی برقرار کرد. به گونه ای که می توان ادعا کرد که بدون آن هیچ کشور قادر به شناسایی و حل مشکلات موجود و طرح استراتژی در جهت توسعه و پیشرفت نخواهد بود. برهمین اساس و باتوجه به اینکه توسعه علمی در گرو پژوهش است رویکرد اصلی خود را معطوف به این عامل اساسی کرده و در نظر داریم با نگاهی تحلیلی، برجسته ترین چالشهای موجود در مدیریت علمی ایران را به نقد کشیده و تحلیل خود را متوجه مهمترین پیامد منفی حاصل از این امر یعنی خروج نخبگان از کشور معطوف سازیم. چالشهای اساسی در مدیریت علمی ایران۱ – شرایط سیاسی و فرهنگی: امروزه پژوهش واقعیتی اجتماعی است که در فرایند آن اجزا و عناصر عدیده ای نظیر موضوع پژوهش، متولی، پژوهشگر، بودجه و امکانات و... در تعامل با یکدیگر قرار گرفته و ساختار پژوهش را به وجود می آورند که این ساختار در تعامل با جامعه، فرهنگ و نگرشهای حاکم بر آن تعیین کننده کم و کیف عملکرد علمی و پژوهشی به شمار می رود. به عنوان مثال، در کشورهای توسعه یافته، پژوهش یکی از عناصر اصلی توسعه محسوب شده و کاملاً نهادینه گردیده است به گونه ای که محققان شاغل در بخشهای دولتی و خصوصی کاملاً تحت نظارت مستقیم مراکز علمی فعالیت می کنند. اما در جوامع در حال توسعه، نهادهای پژوهشی عمدتاً وابسته به دولت بوده و سرنوشت آنها با تحولات سیاسی و اجتماعی گره خورده است. در این جوامع، نهادهای مستقل علمی از جایگاه و نقش تعیین کننده ای برخوردار نبوده و بخش دولتی هم چندان تمایلی به سرمایه گذاری در حوزه علم وپژوهش از خود نشان نمی دهد. لذا می توان گفت ضعف پژوهشی و عقب ماندگی علمی مهمترین دغدغه و مانع اصلی توسعه این جوامع محسوب می گردد، به طوری که بدون رفع آن هیچ گاه توسعه اصیل و پایدار حاصل نخواهد گردید.(۱) ایران که از لحاظ پژوهش و ساختارهای علمی وضعیتی مشابه سایر جوامع در حال توسعه دارد با چالشهایی چون ضعف و کمبود شدید مراکز مستقل علمی و وابستگی به بخش دولتی، عدم حمایت همه جانبه دولت از نهادهای تحقیقاتی و مهمتر از همه ضعف شدید مدیریت تصمیم گیری در نظام علمی و پژوهشی روبرو بوده و این سبب گردیده تا تولید علمی در ایران دچار رکود چشمگیری گردد و ما از نظر کمی و کیفی از استانداردهای جهانی پژوهش عقب بیفتیم. هر چند مسئولان، روشنفکران و دانشگاهیان متفق القولند که پیشرفت در گرو توسعه علمی و پژوهشی است اما پژوهشگران نیز از فقر پژوهش و تحقیقات در ایران گله مند هستند و براین باورند که این اندک توجه به پژوهش نیز مانند سایر مسائل که در ایران اتفاق می افتد موسمی است و به زودی جای خود را به عنوان دیگری خواهد داد. مشخص شدن جایگاه و نقش پژوهش و نهادینه کردن آن در تاروپود جامعه و فرهنگ حاکم بر آن و نیز اهمیت بخشیدن به آن در سیاستگذاریها و مدیریتهای کلان از جمله مسائلی است که می بایست هرچه سریعتر به آن پرداخته و راهکارهای اجرایی مناسبی برای آن اندیشید. نکته اصلی در مورد سیاستگذاری برای توسعه این است که کشور در راستای توسعه ملی باید رویکرد مشخصی را داشته باشد و با برنامه ریزی های مناسب به ایجاد ساختارهای تحقیقاتی پویا اقدام ورزد. در حال حاضر، ساختارهای موجود، تقلیدی از الگوهایی است که با شرایط جامعه ما تناسب چندانی نداشته که در چنین شرایطی، کشور بسیار مشکل می تواند در مسیر توسعه علمی قرار گیرد. از پیامدهای این امر می توان به عدم هماهنگی در سیاستگذاری، عدم هماهنگی بین سیاستگذاری و اجرا،

غیرواقعی بودن اولویتهای تحقیقاتی تدوین شده و نبود یک رویکرد نظام گرا در تحلیل و تبیین نیازها، تداوم شکاف بین مراکز پژوهشی و دستگاههای اجرایی، روشن نبودن استراتژی توسعه کشور، وابستگی روانی به فناوری خارجی و بی توجهی به توان داخلی، اشاره کرد که جملگی از مهمترین چالشهای نظام سیاستگذاری و تصمیم گیرنده به شمار می رود که فرایند تحقیقات و سرمایه گذاریهای حاصله را بی اثر خواهد ساخت. ۲ – مدیریت موسسات علمی و پژوهشی: اگرچه مدیریت کلان علمی کشور در مقایسه با گذشته عملکرد بهتری داشته و نسبت به تحقیق و پژوهش رویکرد مطلوبی را از خود به نمایش گذاشته و به شاخصهای مدیریت علمی نزدیکتر گردیده است ولی هنوز در بخش پژوهش، مدیریتها بی برنامه و همراه با روزمرگی است و لذا ساختار اجرایی و اداری ما توان استفاده از نتایج کارهای پژوهشی را ندارد. انتصاب مدیران پژوهشی بدون توجه به شرایط احراز و نیازمندیهای شغل مدیریت پژوهشی، از شایعترین بیماریهای مدیریتی در کشور ما است. به اعتقاد دکتر محمدعلی برخورداری رئیس دانشگاه تربیت معلم ایجادنشدن باور و ایمان پژوهشی بین مدیران و مسئولین ذیربط مهمترین مشکل و عامل اصلی در ضعف مدیریت پژوهشی و نداشتن یک سیستم کارآمد به شمار می رود(۳) در واقع ساده انگاری در خصوص اداره سازمانهای پژوهشی اغلب موجب گردیده که مدیریت آنها آسان تشخیص داده شود و بعضا افراد با پایین ترین سطح از شایستگیهای مورد نیاز مناصب مدیریت این سازمانها را برعهده گیرند که وقوع چنین حالتی علاوه بر عدم برنامه ریزی مناسب پژوهشی، اتلاف بودجه های تحقیقاتی و گریزان شدن محققان از امر تحقیق و پژوهش، دشواریهای موجود در حوزه علمی را نیز افزایش خواهد داد. در حوزه کلان که متولی سیاستگذاری علمی و پژوهشی است اقدامات جدی و اساسی صورت نمی پذیرد و در موسسات علمی و پژوهشی نیز که می بایست از سیاستهای کلان پیروی و براساس آن برنامه ریزی کنند. تلاشهایی که حاکی از توجه به این وظیفه مهم مدیریتی باشد کمتر دیده می شود.(۲) ضعف مدیران پژوهشی در ایجاد بستر مناسب برای پژوهش، چندگانگی مدیریت، بی توجهی و بی اعتمادی مدیران نسبت به دستاوردهای پژوهشی، شکافهای نگرشی وارتباطی میان مدیران، محققان در تصمیم سازی و تصمیم گیریهای مختلف بی اعتمادی غالب مدیران میانی کشور نسبت به نقش تحقیقات در تقویت بنیانهای اقتصادی و اجتماعی و ده ها عامل دیگر از جمله عواملی است که ضعف و ناکارآمدی نظام آموزشی و ساختار فرهنگی جامعه را در بلندمدت موجب شده و زمینه مناسبی را برای فرار مغزها و نخبگان کشور فراهم می آورد.۳ – سیستم اطلاع رسانی و تبادل علمی: یکی از نقاط ضعف عمده نظام پژوهشی کشور که موجب شکاف و پراکندگی بین فعالیتهای تحقیقاتی، دوباره کاری، هدررفتن منابع و همچنین تضعیف روند مبتنی ساختن تصمیمات بر نتایج پژوهشها می گردد، فقدان یک سیستم کارآمد اطلاع رسانی و نظام هماهنگی است. نبود مدیریت در این بخش سبب موازی کردن بسیاری از پژوهشها گردیده و این موجب شده تا تولیدات علمی معطل بماند. ضعف نظام اطلاع رسانی و نارسایی در سیستم طبقه بندی و نگهداری اطلاعات و عدم دسترسی به پژوهشهای انجام شده در سطح ملی و بین المللی از جمله مسائل و مشکلات منحصر به فردی است که نظام علمی و پژوهشی ما به آن مبتلاست و در نتیجه به دلیل ناتوانی در گردآوری، مستندسازی، سازماندهی، ذخیره سازی و اشاعه به موقع اطلاعات، بسیاری از فعالیتهای تحقیقاتی تکراری گردیده و تصمیم گیریها نیز تحت تاثیر ضعف یا فقدان اطلاعات بااطمینان و قوت کافی اتخاذ نگردد. به اعتقاد دکتر حمید شرکاء پژوهشگر اقتصادی و استاد دانشگاه داشتن یک مرجع قوی و علمی برای مدیریت و سیاستگذاری و ایجاد ساز و کارهای مناسب در جهت اطلاع رسانی و نظام مند ساختن دستاوردهای پژوهشی از جمله ضروریات مهم و اساسی در بخش پژوهش می باشد (۳) که در این رابطه عدم ارتباط بین مراکز و موسسات علمی و پژوهشی با سایر بخشهای جامعه و عدم پیوند علمی و تحقیقاتی با مراکز تولیدی و خدماتی، زمینه های مناسب برای حمایت از پژوهش را فراهم نساخته و مانع رشد و ترغیب نیروهای پژوهشگر در پرداختن به تحقیق می گردد. ضعف در ساختار اطلاع رسانی از پیشرفتهای علمی و دستاوردهای ارزنده تحقیقاتی در سایر کشورها، نارساییهای متعدد در نظام اطلاع رسانی از حیث تولید و مستندسازی اطلاعات و ایجاد شبکه های اطلاع رسانی، عدم سرمایه گذاری لازم در

اشاعه فرهنگ تحقیق ناهماهنگی بین سازمانی میان مراکز تحقیقاتی، دانشگاهها و دستگاههای اجرایی که در یک زمینه فعالیت دارند. ضعف ساختار ارتباطی مراکز تحقیقاتی و محققان کشور با مراکز پژوهشی منطقه ای و بین المللی، ضعف کتابخانه ها در پاسخگویی به نیازهای محققان، کمبود وسایل و تجهیزات نوین اطلاع رسانی، ضعف سیستم پستی در عرضه خدمات سریع و مطمئن و ارزان برای بخش پژوهش و محققان که از مهمترین چالشهای سیستم اطلاع رسانی علمی در داخل کشور محسوب می گردد موجب انزوای علمی جامعه ما و زمینه ای برای خروج نخبگان از کشور و مهاجرت به کشورهای توسعه یافته محسوب می گردد.۴ – اعتبارات تحقیقاتی: مقایسه هزینه سرانه تحقیقاتی کشورهای مختلف موید این مدعا است که شکوفایی و رشد امور تحقیقاتی تا چه حد با مسئله بودجه اختصاصی ارتباط مستقیم دارد. برآورد اعتبارات تحقیقاتی کشورهای پیشرفته جهان حاکی از آن است که این کشورها بیش از ۲ درصد تولید ناخالص ملی خود را صرف تحقیق و توسعه می کنند. (طبق آمارهای منتشره کشورهای بزرگ صنعتی ۹۶ درصد هزینه های مربوط به تحقیق و توسعه جهان را به کار برده اند). در این کشورها اعتبارات تحقیقاتی مرتباً روند صعودی داشته است. به عنوان مثال در سال ۱۹۹۰ در کشور آلمان حدود ۲/۹ درصد از تولید ناخالص ملی صرف تحقیقات گردیده است که این رقم در سال ۱۹۹۱ به ۳/۵ درصد افزایش پیدا کرده است. (۲) این در حالی است که در کشور ما حجم سرمایه گذاری در امور علمی بسیار اندك است و به دلیل عدم اهتمام مسئولان ذیربط، بخش خصوصی نیز اقبال به سرمایه گذاری نشان نمی دهد. کل سرمایه گذاری دولت در جهت توسعه علمی در مجموع سه برنامه توسعه در مقایسه با سایر کشورها بسیار ناچیز است.(۴) به گونه ای که اعتبارات پژوهشی در ایران نه تنها سیر صعودی نداشته بلکه سیر آن به طور یکنواخت و گاهی نزولی است. مثلاً قرار بود در پایان برنامه پنج ساله اول یک درصد از تولید ناخالص ملی به امر پژوهش اختصاص یابد ولی متاسفانه در پایان برنامه پنج ساله سوم به ۰/۳۳درصد محدود گردیده است.(۳) دکتر رضا منصوری معاون پژوهشی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری بااشاره به اینکه از کمبود ۱۲ درصدی اعتبارات پژوهشی در کشور برخورداریم می گوید: طبق برنامه سوم توسعه، اعتبارات تحقیقات می بایست افزایش می یافت که باتوجه به این برنامه باید در سال ۸۲ حدود ۰/۷۵ درصد از تولید ناخالص ملی به تحقیقات اختصاص یابد که این رقم هم اکنون ۰/۳۳ درصد است.(۳) این در حالی است که در اکثر کشورهای توسعه یافته به طور میانگین ۲ درصد از تولید ناخالص ملی صرف پژوهش می گردد اما در ایران و در سال ۱۳۸۲ کسری از تولید ناخالص ملی که قرار بود صرف پژوهش گردد فقط ۰/۷۵ درصد است که اگر این عدد را با میانگین اروپا یعنی ۲ درصد مقایسه کنید می بینید که برای تولید علمی باید هزینه کرد در حالی که ما حتی به اندازه بضاعت مالی خود نیز صرف پژوهش نمی کنیم و اگر قرار است این فاصله علمی کم شود حتی کافی نیست بودجه پژوهشی ایران به ۲ درصد تولید ناخالص ملی برسد. افزایش درصد بودجه پژوهشی به مقداری بیش از میانگین کشورهای صنعتی، کاری است که کشورهای آسیای شرقی نظیر کره جنوبی و ژاپن کرده اند.(۶) استفاده از منابع و اعتبارات تحقیقاتی در فعالیتهای غیرتحقیقاتی، ناهماهنگی اعتبارات تحقیقاتی و آموزشی و ضعف جایگاه تحقیقات در نظام بودجه ریزی کشور و نهایتاً وجود مشکلات مربوط به جذب بودجه های ارزی، از جمله مشکلات اساسی موجود در تامین بودجه های مورد نیاز علمی و تحقیقاتی کشور بوده که بدنه تحقیقاتی کشور را به شدت در معرض آسیب قرار داده است.۵ – مشارکت بخش خصوصی در پژوهش: متولی پژوهش و توسعه علمی در کشور دولت بوده و تاسیس مراکز و نهادهای پژوهشی در دست دولت است. بنابراین، نقش مراکز خصوصی در تولید علم کمرنگ است.این در حالی است که وزارت علوم در سالهای اخیر و در دو ماده ۱۰۱ و ۱۰۲ امتیازات خاصی را به منظور فعال کردن و مورد تشویق قراردادن مراکز خصوصی جهت انجام فعالیتهای پژوهشی در نظر گرفته است. دکتر عزت الله سام آرام بر این باور است که هرچند دولت اقداماتی را در خصوص پژوهش انجام داده است ولی نشان داده که عملاً توانایی اداره پژوهش کشور را نداشته و نمی تواند متولی مناسبی برای آن به شمار رود زیرا اغلب پژوهشگران در دانشگاهها بوده اما بیشتر بودجه و امکانات پژوهشی در اختیار دولت و اداره

های اجرایی است.(۳) اگرچه در سالهای اخیر سازمانهای متعدد غیردولتی برای پژوهش و پیگیری امور تحقیقاتی در حوزه های مختلف ایجاد شده است اما آنچه که می تواند موجب تامل و نگرانی در این خصوص گردد تبعیت کامل این سازمانها از الگوهای سازمانهای غیرپژوهشی به ویژه الگوهای دولتی در طراحی ساختار و تشکیلات و انتخاب شیوه و راهکارها است، الگوهایی که ناکارآمدی آنها در تحقق هدفها و انجام وظایف سازمانی آشکار گردیده است. در واقع سازمانهای پژوهشی غیردولتی با تبعیت از شیوه های سازمانی فاقد اثربخشی از ابتدا با بیماری تاسیس می گردند که در صورت بی توجهی به آنها در نهایت باابتلا به فلج مغزی، ناکامی از حصول اهداف را به عنوان کمترین عارضه به دنبال می آورند. بدیهی است تاسیس چنین سازمانهایی نه تنها هیچگونه مشکلی را حل نخواهد کرد و قادر به پیمودن فاصله های علمی موجود میان کشور با سطح جهانی نخواهد بود بلکه بر مسائل و مشکلات موجود نیز افزوده و هزینه های بسیاری را بر پیکره نحیف تحقیقات کشور وارد خواهد ساخت. ضعف شدید فرهنگ تعاون و کارجمعی میان مراکز تحقیقاتی و پژوهشگران و روشن نبودن استراتژی های سازمانی از دغدغه ها و چالشهای موجود در این بخش است.۶ – ساختار تحقیقاتی دانشگاهها و موسسات علمی و پژوهشی: در تمامی دنیا دانشگاهها و موسسات علمی (اعم از دولتی و خصوصی) تامین کننده اصلی نیازهای علمی و پژوهشی به شمار می روند ولی در کشور ما این مراکز علمی وضعیتی به غایت اسفبار دارند. نظام اداری دانشگاهی و مراکز پژوهشی و تحقیقاتی ما هیچ تناسبی با یک نظام تحقیقاتی و پژوهشی پویا و پژوهنده ندارند. تصویب و اجرای آیین نامه ها و مقررات انعطاف ناپذیر، عهده داری صرفاً وظیفه نظارت و نه هدایت نظام آموزش عالی از سوی وزارت علوم، از جمله مسایلی است که موجب گردیده تا دانشگاهها با فراموشی پژوهش، خود را وقف آموزش کنند. و طبیعی است که در چنین شرایطی تعداد زیادی از استادان دانشگاهها، استاد به معنای واقعی کلمه نخواهند بود. بلکه در بهترین حالت، معلمان حرفه ای هستند که از راه تدریس روزگار می گذرانند و جالب است که بدانیم در جوامع پیشرفته صنعتی، استادان دانشگاهها موظف به انجام کارهای علمی و تحقیقاتی، نوشتن مقالات و کتابهای علمی در هر سال تحصیلی هستند و چنانچه مقدار کارهای تحقیقاتی ایشان از حد معینی کمتر باشد از ادامه همکاری آنها با دانشگاه جلوگیری به عمل خواهد آمد. به عبارت دیگر، اولویت با تحقیق است نه تدریس. به عنوان مثال در ژاپن دانشگاهها حدود ۴۲درصد پژوهشگران و ۳۴ درصد از کل هزینه های تحقیقاتی را به خود اختصاص داده اند. (۴) در حالی که در کشور ما این قضیه معکوس است. استادان غالباً حداکثر توان خود را صرف تدریس می کنند و کمتر با تحقیق سروکار دارند. نتایج یک طرح تحقیقاتی انجام گرفته از اعضای هیئت علمی در دو دانشگاه تهران و شهید بهشتی (دانشگاه تهران (۳۵ نفر) و دانشگاه شهید بهشتی (۲۷ نفر) درباره عوامل گرایش به فعالیتهای تحقیقاتی حکایت از آن دارد که اصلاح ساختار اداری پژوهش، توجه به نتایج تحقیقات و کاربردی بودن آن، افزایش میزان درآمد فعالیتهای تحقیقاتی، افزایش بودجه و اعتبارات تخصیص یافته و اصلاح آیین نامه ارتقای اعضای هیئت علمی در رشد فعالیتهای پژوهشی موثر است. نکته قابل توجه ای که در این تحقیق اکثریت اعضای هیئت علمی دانشگاهها از آن به عنوان عامل بازدارنده در انجام تحقیقات یاد کرده اند بی نظمی و بی سازمانی اجتماعی موجود است که سبب می گردد ایشان بیشتر درگیر حل مسائل روزمره خود شوند. (۳) به عبارت دیگر، در شرایطی که فرد برای زندگی خود نمی تواند برنامه منظمی داشته باشد نبایستی انتظار داشت که امر تحقیق برای او در اولویت باشد. دکتر محمدحسین سلیمی ریاست وقت دانشگاه امیرکبیر معتقد است که پایه گذاری دانشگاهها در ایران براساس ساختار و عملکردی کامل و همه جانبه طراحی نشده و یا حداقل عملکرد آن همه جانبه نبوده است. از این رو دانشگاه رسالت اصلی خود را آموزش تلقی کرده و لذا رسیدگی به سایر امور از جمله امور پژوهشی به صورت بخشهای جنبی و درجه دوم و سوم اهمیت تلقی شده اند»(۳) عمده چالشهایی که موجب گردیده تا پژوهشهای دانشگاهی نتواند جایگاه خود را در جامعه احراز کند در مسائلی همچون ضعف مفرط فرهنگ پژوهش و رواج سطحی نگری در جامعه، تاکید نظام آموزشی بر یاددهی به جای یادگیری و پژوهش، عدم وجود کادر علمی صرفاً پژوهشی، متکی بودن اعتبارات مالی دانشگاهها بر بودجه دولت

و عـدم تلاش آنها در بازاریابی تحقیقات برای کسب درآمد، شـفاف نبودن اهداف و رسالتهای دانشـگاهها، عدم پویایی برنامه های آموزشـی و پژوهشـی دانشـگاهها، فقـدان ارتبـاط تنگاتنـگ معاونتهای آموزشـی و پژوهشـی دانشـگاه به عنوان اجزای یک کل و با اهـداف مشترک و نهایتاً افزایش روزافزون میزان پـذیرش دانشـجو بـدون در نظر گرفتن قابلیتها و توان دانشـگاهها می توان جسـتجو کرد.۷ – ایجـاد انگیزه در محققـان: روانشـناسان اجتماعی بر این باورنـد که جوامعی که تعـداد زیادی از افراد آن، نیاز فراوانی برای موفقیت نشان دهنـد بخت بیشتری برای رشد و توسـعه دارند. اگر بخواهیم این نظریه را در زمینه مسائل و چالشـهای علمی در کشور خودمان مطرح کنیم شایـد بتوان گفت که این نیاز در بین محققان ایرانی کمتر احساس می شود. بسـیاری از محققان دارای انگیزه و رغبت کافی برای پژوهش نیستند. در ایران دغـدغه اصـلی محققان و پژوهشـگران ابتـدایی به جای موضوع تحقیق، تامین منابع مالی است. ضـمن اینکه در شـرایط فعلی به دلیـل بالاـ بودن هزینه های پژوهش، محققان گزینه تحقیق را به عنوان گزینه اول انتخاب نمی کننـد. (بخشـی از این هزینه ها شامل هزینه های روانی، مادی و اجتماعی است. هراس از بازتاب نتایج پژوهشـی و یا عدم بازگشـت یـافته هـای پژوهشـی برای جبران ضـعفهای پژوهش و عـدم بـه کـارگیری نتایـج پژوهش در فعالیتهـای اجرایی حـتی ممکـن اسـت پژوهشـگر را دچار عارضه های روانی کند). پروفسور عبدالسـلام، فیزیکدان برجسته مسلمان و برنده جایزه نوبل بارها در نوشته ها و سخنرانیهای خود تاکید کرده است که پژوهشـگران نیازمند خدمات و تسهیلات پژوهشی درجه اول هستند که طیف وسیعی از انواع خدمات و تسهیلات را در بر می گیرد. برای جلوگیری از خروج نخبگــــان علمی می توان شرایط را به گونه ای ایجاد کرد که آنها با رغبت و رضایت خاطر جـذب فعالیتهای تحقیقاتی گردند. (۷) حذف بوروکراسی پیچیده کنونی، رفع مشکلات معیشتی محققان، امکـان ارائه تحقیقـات برتر در خـارج از کشور، فراهم سـاختن امکـان انتشـار کـار تحقیقـاتی، ایجاد روشـهای ساده تر برای تصویب طرحهـا، فراهم کردن امکـان ادامه تحصـیل در مقاطع عالی، از جمله اقـدامات اساسـی است که اگر مهیا گردد قطعاً گامی در جهت رفع موانـع و حرکـت به سـوی توسـعه پایـدار است.۸ – ساختـار سازمانهـای دولـتی: بوروکراسـی موجـود برای تصـویب یـک طرح تحقیقاتی در مراکز علمی یا دولتی آنقدر آزاردهنده است که محققان را از انجام کار تحقیقاتی دلسـرد کرده و در نتیجه آنها جذب فعـالیتهــــای حاشـیه ای می شونــد. مقررات اداری و قـوانین و ضوابـط دسـت و پـاگیر برای پژوهشــگران از مهمـترین چالشــها در سازمانهـای علمی و پژوهشـی است. تحقیق و پژوهش فرهنـگ خاصـی را داراست و محققـان دارای خصوصـیات متفاوتی هسـتند و بنـابراین می بـایست محیطهـای منـاسب فرهنگی هـم برای آنهـا ایجـاد کرد.(۸) محقـق گرایش بـه نواندیشــی دارد، بـه داشـتن حق انتخــــاب علاقه مند است. تمایل به فرهنگ بسیط دارد. دارای شـجاعت اخلاقی و صـراحت در رویارویی با مسایل است. تمایل به ریشه یابی و جسـتجوی علل پدیده ها دارد و بدیهی است که شـرایط و محیط کار باید به گونه ای فراهم شود که با این خصوصیات در تضاد نباشـد. پژوهشـگران به دلیل نوع تربیت فکری و عملی خود به شـدت از آشـفتگی و بی سامانی گــریزانند و در محیطهایی که فاقد انضـباط حرفه ای و یا دارای ضوابط دست و پاگیر اداری باشند رنج می برند. در واقع آنها محیطهای غیررسمی تر را ترجیح می دهنـد و به همین دلیـل، مقررات اداری حـاکم بر گروههای پژوهشـی بایـد تا حـد زیادی متفاوت از مقررات حاکم بر گروههای تولیـدی یـا سـتادی باشـد. از برجسـته ترین چالشـهای موجـود در این بخش می تـوان به فقـدان بـدنه تحقیقـات قوی در سازمانهـای پژوهشی، نبود نظام و سازوکار صحیح ارزیابی و نظارت براجرای طرحهای تحقیقاتی، نبود آیین نامه استخدامی ویژه محققان، وجود مقررات دست و پـاگیر در مورد نحوه مشـارکت آنها در طرحهای تحقیقاتی از نظر مـدت زمان اشـتغال در هر ماه و نظایر آن، عـدم شفـافیت قوانین و مقررات در زمینه حق تملیـک و ثبت اختراعـات و نوآوریهـا اشاره کرد.۹ – نیروهای پژوهشگر: کارشناسان براین باورند که همین سـهم ناچیز بودجه نیز در اختیار برخی از پژوهشگرانی قرار می گیرد که متخصص نیستند و این بودجـه ناچیز نیز نه تنها به هـدر می رود بلکه موجب خواهـد گردیـد تا پژوهشـها کاربردی نباشـد و اگر پژوهشـی کاربردی نباشد دارای جایگاه علمی نخواهد بود که این امر از یک طرف بی اعتمادی دستگاههای اجرایی به پژوهش و یافته های پژوهشـی را به همراه خواهد داشت و

از طرف دیگر بخشهای تحقیقاتی و علمـــــی نیز نمی توانند از امکانات و تسهیلات بخشهای اجرایی برای انجام تحقیقات بهره مند شونـد. کمبود نیروهـای پژوهشگر و عـدم برنـامه ریزی جـامع و علمی برای تربیت چنین نیرویی در زمره مهمترین عوامل بازدارنـده انجـام تحقیقات و مانعی بزرگ در راه توسـعه علمی کشور است. بنابر آمارهای موجود تعـداد محققان و پژوهشـگران ژاپن در سال ۱۹۹۶ حدود ۵ هزار نفر در یـک میلیـون است. در کره جنـوبی و سـنگاپور در همین سـال این رقم به ترتیب ۲۱۹۳ و ۲۱۳۸ به یک میلیون می رسد. اما این درصـــــد در ایران به ۳۳۸ در یک میلیون می رسد.(۹) اگر شاخص تعداد مقالات همین پژوهشگران برای هریـک میلیون نفر جمعیت منظور شود خواهیم دیـد که کشور مـا در مقـایسه با بسـیاری از کشورها نظیر مصـر، ترکیه و کره از رتبه پایینی برخوردار خواهد شد. با این حال، جای بسیار خوشحالی است که اخیراً در مجله معتبر NATURE ، ۵ مقاله در دوره ۱۹۹۳- ۱۹۹۷ و ۱۴ مقـاله در دوره ۱۹۹۷-۲۰۰۱ از ایران در جـدولی با ۳۱ کشـور - جزو پراسـتنادترین مقالاـت از بین به ترتیب ۳۴/۹۸۲ و ۳۸/۲۶۳ مقـاله علمی دنیا قرار گرفته است.(۵) به هرحال تامین نشـدن زنـدگی پژوهشـگر و عدم اطمینان خاطر وی از حاصل کار و تلاشـش، فقدان نداشـتن انگیزه جهت اقدام به کار تحقیقاتی و همچنین نبودن رقابت سازنده بین پژوهشگران سبب گردیده تا شمار نیروی انسانی شاغل در این بخش به حداقل ممکن رسـیده و آن تعداد باقیمانده نیز در جسـتجوی راهی برای خروج از کشور باشند. فرار مغزهـااگر بپـذیریم که قـدرت برتر جهـان از آن کسـانی است که قـدرت علمی و تکنولوژیـک بیشـتری دارنـد وصف آرایی و مبارزه قدرت در نظام نوین جهانی نه براساس تعداد و نوع تسلیحات جنگی بلکه برحسب نیروهای متخصص و نخبه علمی تعیین می گردد، بایـد این واقعیت را نیز قبول داشـته باشـیم که بـا از دست دادن چنین نیروهایی و پیوسـتن آنان به کشورهای توسـعه یافته، در واقع به تضـعیف خود کمـک کرده و حـداقل یک آجر به مصالح بنای قدرت کشورهای توسـعه یافته اضافـه کرده ایم. یک برآورد نشان می دهد که در ۲۰ سال گذشته حدود ۴۰۰ میلیارد دلار بابت از دست دادن متخصـــــصان خویش متضرر شده ایم. حدود ۱۵۰ هزار دکتر و مهنـدس ایرانی در خارج از کشور زنـدگی می کنند که اگر به طور متوسط آموزش و پرورش هرکدام از آنها ۲۰ هزار دلار هزینه داشته باشد، محاسبه کنید که چه سرمایه عظیم علمی و مالی از ایران خارج و جذب کشورهای دیگر گردیده است. (۱۰) واقعیت آن است که کشور مـا از لحـاظ حفظ و نگهـداشت نخبگان علمی و نیز به کارگیری آنان ناتوان بوده است، بنابر گفته دکتر احمد آقازاده عضو هیئت علمی دانشـگاه علامه طباطبایی ۷۲ درصد از برگزیدگان ایرانی المپیادها جذب دانشـگاههای آمریکا شده اند، به طوری که در سال ۱۳۸۰ از مجموع ۱۲۵ نفر برگزیدگان المپیادهای دانش آموزی و دانشجویی تعداد ۹۰ نفر به آمریکا رفته و مابقی جذب سایر کشورهای اروپایی شده اند. وی علت اساسـی اینگونه مهاجرتها را عدم توسـعه علمی و پژوهشـی، عدم شایسـته سالاری و منـــزوی شـدن نیروهای علمی و کارآمـد بر می شـمارد.(۱۱) اصولاًـ فرار مغزهـا، سوای از برنـامه ریزیهای دقیق و حساب شده کشورهای پیشـرفته، موید تاثیر مستقیم دانش ناپذیری، نبود سازمانهای برنامه ریز و بی توجهی فراوان به امر تحقیق و پژوهش و عـدم ایجـاد انگیزه در محققـان است. پروفسور محمـد عبدالسـلام معتقـد است علت اصـلی مهـاجرت نخبگان معمولاً مسائل مادی و دریـافت حقوق بیشتر نیست بلکه عامـل مهمتر، زیربنای بهتر کشورهای پیشـرفته از نظر علمی است. براین اساس وی معتقـد است که باایجاد زمینه های علمی بهتر، برنامه ریزی در جهت توسعه پژوهش و فراهم آوردن امکان دسترسی به یافته های جدیـد علمی و نیز ایجـاد مکـانیسم هـای ایجاد انگیزه، می توان از خروج نخبگان از کشور جلوگیری کرد. (۱۲) در حالی که اکثر کارشـناسان عواملی همچون شـرایط ساختـاری مبـدا و مقصـد مهـاجرت، ساختـار نظـام علمی جـامعه و نهایتـاً عوامل شخصـی را از مهمترین علل خروج نخبگان بر می شـمارند (۱۳) متغیرهـای دیگری نظیر عوامـل اقتصـادی، اجتماعی، سیاسـی، کاری و حرفه ای در این قضـیه دخیلنـد. عوامل موثر در خروج نخبگان علمی از کشورعوامل اقتصادی: فاصـله های زیاد درآمدی، ناکافی بودن فرصـتهای شغلی و ...؛عوامل اجتمـاعی: تبعیض عـدم برخورد اجتمـاعی منـاسب، عـدم رفـاه اجتمـاعی و...؛عوامل سیاسـی: متغیربودن سیاسـتهای علمی، اقتصادی و...؛عوامل فرهنگی: نوع نگرش به علم، نظامهای علمی، پژوهشـی و...؛عوامل کاری: عـدم تسـهیلات مناسب، عـدم پیشـرفت شـغلی

مناسب و...؛عوامل حرفه ای: عدم بهره برداری مناسب از دانش، محدودیت امکان آشنایی با پیشرفتهای علمی (۱۴).ارتباط بین فرار مغزها با سطح زندگی، نابرابریهای درآمدی، افزایش بی رویه جمعیـــت، رشد فزاینده و لجام گسیخته فارغ التحصیلان دانشگاهی، رشـد کنـد اقتصـادی، بی اعتنـایی به جایگاه و نقش علم و بی توجهی یا کم توجهی به تحقیقات و پژوهشـهای علمی و تخصصـی و عـدم برخورداری از یافته های جدیـد علمی معنی دار جلوه می کنـد. (۱۵) بـا وجود تمام تلاشـهای دولت در طی سالهای اخیر و به ویژه در برنامه سوم توسـعه نسبت به رفع چالشها و موانع علمی برشمرده شده، متاسفـــانه هنوز کاستیهای بسیاری به چشم می خورد که اثرات منفی بی شـماری از جمله کنـدی توسـعه یـافتگی و از دست دادن متخصـصان را به دنبال خواهـد داشت. بااعتقاد به اینکه ایران فعلی در دوره زایندگی و بارآوری علمی قرار داشته و بااتکا به نیروهای علمی خویش می تواند جایگاه مناسبی در عرصه های علمی به خود اختصاص دهـد، بایـد به یادداشته باشـیم که به ازای هر متخصصـی که مهاجرت می کند، یک پروژه تحقیقاتی، یک ابتکـار و یـک نـوآوری را که بـالقوه از آن مـا بـوده است از دست می دهیم و در اختیـار دیگران می گـذاریم. در واقع یـک نیروی مستعد و تلاشـگر را در خـدمت حـل مسائـل و معضـلات فنی و علمی جـامعه بیگانه قرار داده و از واقعیتهـای جامعه خود غافل می مانیم.(۱۶) یکی از مهمترین آسـیبهای حاصل از فرار مغزها، زیان دهی شدید جامعه علمی است. فقدان تحقیقات علمی و کاربردی، فقدان تالیف کتابهای دانشـگاهی معتبر و نظایر آن از یک سو جامعه را با فقر منابع علمی و در نهایت باایستایی علم، تحقیق و تالیف مواجه می کنـد و از سوی دیگر، بـاعث حـل نشـدن بسـیاری از مسائـل و معضـلات اقتصـادی، فنی، اجتمـاعی، سیاسـی و فرهنگـــی خواهـد گردیـد. بررسـی کم وکیف وضـعیت علمی ایران و نیز جامعه متخصـصان و نخبگان علمی که از کشور خارج شده یا قصـد مهاجرت دارنـد گویای این واقعیت است که بخش اعظم این جامعه نبود یک سیسـتم و مدیریت منسـجم در بخش علم و پژوهش و بی توجهی به حفظ حقوق و محققـان و متخصصان را از دلایل عمـده مهاجرت بر می شمرند. با نگاهی به آمارهای مربوط به پدیده فرار مغزهـا، پیامـدهای بسیار نـاگوار آن غیرقابـل تصـور می نمایـد. در این آمارهـا در یـک سو، کشورهـای صـنعتی و به اصـطلاح کشورهای مقصــد قــرار دارند.(۱۷) به گونه ای که اخیراً کشورهـای بزرگ صـنعتی اعلام کرده انـد که تـا سال ۲۰۲۰ نیازمند ۸۰ میلیون نفر نیروی کار متخصـص هسـتند و لـذا طبیعی است که برنامه ای جهت جذب سالانه حدود ۵ میلیون نفر مهاجر متخصص را طراحی و تدوین کرده اند و در سوی دیگر کشورهای جهان سوم (از جمله ایران) قرار دارند که بخش وسیعی از سرمایه های علمی خود را به راحتی تقـدیم بیگانگان می کننـد به گونه ای که زیان کشور ما از صادرات مغزهای علمی بالغ بر ۳۸ میلیارد دلار برآورد شـده است، در حـالی که درآمـد تقریبی سالانه کشور ما از محل صادرات نفت قریب به ۱۲ میلیارد دلار اعلام گردیـده است. (۱۸) بی توجهی به فرهنگ پژوهش و عدم برنامه ریزی و بسترسازی علمی و نیز نداشتن سازوکارهای اجرایی مناسب برای این کار، خود عامـل مصـرف زدگی مـا در عرصه هـای علمی و نیز وابسـتگی اقتصـادی است. وابسـتگی به درآمـدهای نفتی مـا را با واردات انبوه فناوریهای غـــربی روبـــرو ساخته و موجب احساس بی نیازی به علم و پژوهش شـده است. با مزمن شدن بیماری جامعه علمی ایران و نیز افزایش نرخ بیکـاری دانش آموختگـان آمـوزش عـالی (بـه طـوری کـه در حـال حاضـر در برخی از حـوزه هـای علمی، دانش آموختگـان با نرخهای ۲۰ تا ۳۰ درصـدی بیکـاری روبرو هسـتند) طبیعی ترین واکنش به این بیمـاری مزمن، جسـتجوی کار در آن سوی مرزها است. با خروج نخبگان از کشور، توان تولید علمی و بنیه اقتصادی کشور تضعیف شده و کارآیی سرمایه فیزیکی نیز رو به کاستی می رود. همچنین بااین برون رفت، خلاقیت و نوآوری کم شـده و مزیتهای رقابتی کشور از بین می رود و بـدین ترتیب به سمت فقر پایـدار پیش خواهیم رفت. به عبارت دیگر، هرقدر نقش و سـهم سـرمایه های انسانی در توسـعه ملی کاهش یابد به همان میزان برداشـتها، انتظـارات و دریافتهـای نخبگان از جشم انـدازهای آینـده در رفتارها و کنشـهای آنان به مراتب کم رنگ تر خواهد گردید.نتیجه گیری و پیشـنهاداتباتوجه به ارتباط مسـتقیم بین چالشـهای توسـعه علمی و خروج نخبگان از کشور بنابراین، می بایست راههـای جلوگیری از فرار مغزها را نیز در توسـعه برنامه های علمی و پژوهشـی جسـتجو کرد. به عبارت دیگر، آن دسـته از تـدابیر و

برنامه هایی که به رفع چالشهای علمی منجر خواهد گردید می تواند به جذب و حفظ نخبگان نیز بینجامد. پس راه حلهای زیر تدابیری است برای دو بیماری فقر علمی/پژوهشی و نیز فرار مغزها، به شرط اینکه نگرش مثبت، برنامه ریزی، حوصله واستمرار را فراموش نکنیم:۱- ایجاد سازمان یا متولی اطلاع رسانی در جهت اشاعه یافته های پژوهشی در داخل یا خارج از کشور و سهولت دستیابی به نتایج آن توسط متقاضیان و نیز ایجاد راههای ارتباطی با نخبگان علمی ایرانی و خارجی در خارج از کشور؛۲ – سیاستگذاری و ابلاغ ساز و کارهای لازم برای احیا و تقویت منزلت دانشمندان و محققان در کشور توسط دستگاههای ذیربط؛۳- ارایه ساز و کارهای کنترلی به منظور تعدیل و تطبیق پرورش نیروهای متخصص در جامعه برحسب فرصتهای شغلی و نیازهای بازار کار در میان مدت و ایجاد بسترها و مقدمات تامین تقاضای اجتماعی تحصیلات دانشگاهی و دانش اندوزی در بلندمدت؛۴ – اصلاح ساختار نظام آموزش و پژوهش کشور و اقدام در خصوص تقویت و نوسازی آن و تلاش در جهت تربیت نیروی انسانی خلاق، تصمیم گیرنده، محقق و نیز اجرای نظام شایسته سالاری به جای دیوان سالاری؛۵ – تاسیس موسسات علمی و پژوهشی در جهت شناسایی، ساماندهی و رفع دغدغه های محققان و نیز استفاده بهینه از توان علمی آنان؛۶ – تقویت منابع مالی در زمینه تحقیقات واختصاص عادلانه بودجه های تحقیقاتی به بخشهای مختلف آموزشی و پژوهشی؛۷ – تاسیس شهرکهای علمی و تحقیقاتی برای محققان و تامین نیازهای علمی آنان؛۸ – تجدیدنظر در بودجه های تحقیقاتی دانشگاهها و تخصیص اعتبارات و امکانات ویژه برای آنان؛۹ – تاسیس مراکز کاریابی برای فارغ التحصیلان و نخبگان دانشگاهی؛۱۰ – ایجاد زمینه و بستر مناسب در خصوص تقویت رابطه صنعت و دانشگاه که موجب علاقه مندسازی محققان به توسعه صنعتی کشور، جذب سرمایه های داخلی و اشتغال زایی در صنایع می گردد؛۱۱ – بسترسازی فرهنگی در جهت بسط فرهنگ پژوهش و ایجاد روحیه تحقیق؛۱۲ – ایجاد تعاملات مناسب بین بخشهای دولتی و نهادهای مستقل علمی براساس یک الگوی مکمل مبتنی بر توانایی و تخصص هریک از این بخشها. منابع و ماخذ:۱ – پژوهش علمی و موانع آن در ایران، ماهنامه فرهنگ پژوهش، شماره ۱۰۰، ۱۳۸۱. ص ۵۲و۵۳.۲ – جوان، خسرو، نظام تحقیقاتی در ژاپن، فصلنامه سیاست علمی و پژوهشی، شماره ۱، ۱۳۷۰، ص ۶۳.۳ – سعادتی، لیلا، بدون جایگاه، بدون آینده، روزنامه همشهری، مورخه ۳۱/۲/۸۲.۴ – منصوری، رضا، نگرشی بر وضعیت تحقیقات در ایران، فصلنامه سیاست علمی و پژوهشی، شماره ۱، ۱۳۷۰، ص ۶۰۵ – مقام تحقیقاتی واقعی ایران در جهان، روزنامه همشهری، مورخه ۷/۶/۸۳۶ – هداوند، سعید. پژوهش و پژوهش محوری در قاب بایدها و نبایدها، ماهنامه صنایع الکترونیک، شماره ۱۰، ۱۳۸۲، ص ۶۳ .۷ – آسیب شناسی پژوهش، روزنامه اطلاعات، مورخه ۱۳۸۰/۲/۱.۸ – امینی نیک، سعید و دیگران، پژوهش در ایران، وضعیت موجود – موانع، ماهنامه گلشن اندیشه، شماره های ۲ و۳، ص ۴۶ و ۴۷.۹ – جایگاه پژوهش در جمهوری اسلامی ایران، ماهنامه اطلاعات سیاسی واقتصادی، شماره های ۱۹۱ و۱۹۲، ۱۳۸۱، ص ۷۲ و ۷۳.۱۰ – خبرنامه تحقیقات و فناوری، شماره ۱۳، پاییز ۱۳۸۱. ص ۲۳ و ۲۴.۱۱ – مشرف جوادی، محمدحسن، فرار مغزها، ماهنامه تدبیر، شماره ۱۳۲، ۱۳۸۲.۱۲ – محسنی، منوچهر، مبانی جامعه شناسی علم، تهران: انتشارات طهوری ، ۱۳۷۲، ص ۴۳.۱۳ – وحیدی پریدخت، مهاجرت بین المللی و پیامدهای آن، تهران: سازمان برنامه ریزی و بودجه، ۱۳۶۴، ص ۴۴.۱۴ – کامینگز، شیائوهنگ، فرار مغزها و انتقال تکنولوژی معکوس، مترجم: مجید محمدی، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۶، ص ۷۶.۱۵ – پدیده مهاجرت و فرار مغزها، ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۴، ۱۳۸۰، ص ۱۳۳.۱۶ – حاضری، علی محمدی، نقش تحصیلات تکمیلی در فرایند توسعه ایران، مجموعه مقالات سمینار جامعه شناسی (جلد اول)، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۳، ص ۳۵.۱۷ – فولادی، محمد، بررسی پدیده فرار مغزها، ماهنامه معرفت، ۱۳۸۱، ص ۹.۱۸ – وقوفی، حسن، فرار مغزها، موسسه فرهنگی وانتشاراتی زاهد، ۱۳۸۱، ص ۹.این مقاله در ماهنامه تدبیر، شماره ۱۵۴، دی ۱۳۸۳ به چاپ رسیده است.

عزاداری و مداحی؛ آسیبها و راهکارها

نویسنده:منصوره نرگسی

سال‌هاست که از عاشورا می‌گذرد، ولی داغ آن هنوز هم چشم‌ها را گریان و قلب‌ها را پردرد می‌کند. گویی این واقعه، هر سال با فرا رسیدن محرم تکرار می‌شود؛ چرا که این حزن پایان‌یافتنی نیست.ولی آیا این عاشورایی که می‌شنویم، همان حادثه‌ای است که روزی در کربلا ـ رخ داد؟ آیا این واقعه، بی کم و کاست، پس از نسل‌ها به ما رسیده است؟ با کمی کاوش و جست‌وجو در کتاب‌های مقتل و کتاب‌هایی که به نقل ماجرا همت گماشته‌اند، با تناقضاتی روبه‌رو می‌شویم؛ مثلاً یک‌جا مطلبی را به واقعه نسبت داده‌اند، ولی در کتاب دیگر، آن را منکر شده یا اصلاً نقل نکرده‌اند. آخر مگر می‌شود حادثه‌ای هم روی داده باشد، هم نه؟!تنها پاسخ این سؤال این است که در این میان، کسی یا کسانی دروغ می‌گویند یا حقیقت را آن‌گونه که بوده، ابراز نمی‌کنند، و این‌گونه است که واقعه‌ای دستخوش تحریف می‌شود!این مقاله بر آن است که با تحلیل مفاهیمی چون تحریف و انواع و عوامل آن، به روشن شدن نقاط تاریک و تحریف‌شده این واقعه عظیم بپردازد.تحریف«تحریف» طبق تعریفی که استاد شهید مرتضی مطهری ارائه می‌دهد، «از ماده حرف است؛ یعنی منحرف کردن چیزی از مسیر و وضع اصلی خود که داشته است یا باید داشته باشد. به عبارت دیگر، تحریف نوعی تغییر و تبدیل است».[۱]انواع تحریفاستاد مطهری معتقد است که دو نوع تحریف امکان‌پذیر است: تحریف لفظی و تحریف معنوی. تحریف لفظی؛ این است که ظاهر مطلبی را عوض کنند. مثلاً از یک گفتار، عبارتی حذف شود یا به آن عبارتی اضافه شود، و یا حتی جمله‌ها را چنان پس و پیش کنند که معنی‌اش فرق کند، ... [۲] اما تحریف معنوی، به معنای دست‌کاری مفهوم و مقصود گوینده است؛ یعنی معنای کردن کلام به طوری که مطابق مقصود خود شما باشد، نه مقصود اصلی گوینده.[۳]عوامل تحریفعوامل مؤثر در ایجاد تحریف را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:۱. غرض‌ورزی دشمناناستاد مطهری معتقد است همیشه اغراض دشمنان، عاملی است که حادثه‌ای را دچار تحریف و دگرگونی می‌کند و دشمن برای نیل به هدف خود، تغییراتی در متن تاریخ به وجود می‌آورد.[۴] بی‌شک، حادثه عاشورا هم از این قاعده عمومی مستثنا نیست؛ چرا که بازخوانی این واقعه، آن‌طور که واقعاً رخ داده بود، می‌توانست خسارات جبران‌ناپذیری به افراد بسیاری، از جمله امویان و کارگزاران آنها وارد کند، همان‌گونه که کرد!نخستین تحریفی که بنی‌امیه به ایجاد آن همت گماشت، این بود که شهادت امام حسین(ع) را به قضا و قدر الهی نسبت داده، بدین ترتیب خود را از هر گونه اتهامی مبرا سازد که این مطلب در سخنان ابن‌زیاد به خوبی هویدا است.[۵]۲. تمایل به اسطوره‌سازیعامل دیگر، تمایل بشر به اسطوره‌سازی است. واژه اسطوره، به نوعی کلمه افسانه را نیز با خود یدک می‌کشد؛ چراکه اصولاً اسطوره‌ها، افسانه‌هایی به دنبال دارند که در میان مردم، جایگاه ویژه‌ای دارد. به قول استاد مطهری، این حس قهرمان‌پرستی در بشر است که همواره او را به افسانه‌پردازی درباره قهرمان‌های تاریخ ترغیب می‌کند.[۶] برخی از مبالغه‌ها و اغراق‌های موجود در سخن بعضی واعظان و مداحان نیز معلول همین حس است. ازاین‌رو، «از آنجا که حس کمال‌جویی و قهرمان‌طلبی در نهاد انسان نهفته است، ناخواسته با اسطوره‌سازی‌ها و افسانه‌پردازی‌ها می‌خواهد آن حس غریزی و فطری را ارضاء و اشباع کند».[۷]۳. تلاش برای گریاندناستاد مطهری از این مورد با عنوان عاملی یاد می‌کند که اختصاص به حادثه عاشورا دارد و منشأ ظهور آن، می‌تواند سفارش اکید پیشوایان دین، مبنی بر زنده‌نگه‌داشتن نام و یاد امام حسین(ع) باشد.[۸] آری، این‌گونه است که برخی از واعظان و مداحان ما برای نیل به این هدف، می‌کوشند به هر قیمتی شده، اشک‌ها از چشم‌ها جاری سازند، حال در این میان اگر لازم شد، کمی پیاز داغش را هم زیاد می‌کنند، حتی به دروغ! «برخی روضه‌خوانان و مداحان، همیشه با این تصور و پیش‌ذهن، به سراغ مقاتل و تاریخ می‌روند که سوزناک‌ترین و گریه‌آورترین سخن یا داستان را به دست آورند. حال اگر هم چیزی اعم از درست و نادرست پیدا کردند، آن‌قدر به آن شاخ و برگ می‌دهند که به کلی از حالت اصلی خارج می‌سازند».[۹]۴. قیاس به نفسعامل دیگری که در تحریف این واقعه بزرگ، خواسته یا ناخواسته نقش داشته، قیاس به نفس است. بدین ترتیب که برخی از مداحان و واعظان به جای زبان حال امام حسین(ع) و اهل بیت و یاران ایشان، زبان حال خود را به تصویر کشیده‌اند و گاه رفتارها و

گفتارهایی را به ایشان نسبت می‌دهند که به‌هیچ‌وجه شایسته شأن و منزلت ایشان نیست. محققی در این باره معتقد است:همین زبان حال‌ها با مرور زمان از کتاب‌های منظوم و شعر، به کتاب‌های مقاتل و مجالس هم راه یافته و صورت رسمی به خود گرفته است و به عنوان حدیث یا روایت تاریخی، مشهور و مقبول خاص و عام شده است.[۱۰]گونه‌های تحریف واقعه عاشوراتحریف در واقعه عاشورا، به سه صورت می‌تواند رخ دهد:۱.تحریف در شکل بیان حادثه و دگرگون کردن قضایا و مقدمات حادثه کربلا. ایجاد تحریفات لفظی و وارونه شدن حوادث و نیز اغراق‌ها و اسطوره‌سازی‌ها در این دسته جای می‌گیرد.۲. تحریف در تفسیر حادثه. برخی چنان این حادثه را توصیف می‌کنند که گویی حضرت، شخصی مظلوم بوده، بی‌جهت کشته شده و خونش به هدر رفته است یا قیام امام، به گونه‌ای تفسیر می‌شود که گویی این اقدام و مبارزه، از حوزه عمل بشری و قابل اقتدا بودن خارج است. حتی برخی حرکت امام را برای فدایی شدن امت گنهکار معرفی کرده، مقصود اصلی ایشان را، شفاعت افراد آلوده و گناهکار در قیامت توضیح می‌دهند.۳. جهت‌دادن به قضایای جنبی و کم‌رنگ نشان دادن فلسفه حماسه کربلا یا بی‌توجهی به آموزه‌های حادثه. درست است که امام حسین(ع) و عزاداری ایشان، وسیله‌ای برای برآورده‌شدن حوائج و مشکلات ماست، و گریه بر ایشان، آثار و پی‌آمدهای به خصوصی دارد و اطعام و انفاق در راه خدا و در مجالس عزاداری پاداش‌های عظیمی برخوردار است ولی محدود کردن نهضت عاشورا به این مسائل و غافل شدن از پیام‌ها و درس‌های اصلی نهضت، نوعی کم‌رنگ نشان دادن فلسفه حماسه کربلاست.نمونه‌ای از تحریفات واردهالف) زینب، الگوی سر به محمل کوبیدنروضه مشهوری در میان روضه‌خوانان و مداحان رایج است که بر اساس آن، حضرت زینب با دیدن سر بریده برادرش، از شدت تأثر، سر خود را چنان به چوب محمل می‌کوبد که خون از زیر مقنعه‌اش جاری می‌شود. این بهانه‌ای شده که بسیاری از عزاداران که به قمه زنی مبادرت می‌ورزند، عمل خود را به تأسی از حضرت زینب(س) موجه جلوه دهند؛ درحالی‌که در بررسی دقیق منابع و تاریخ عاشورا، درمی‌یابیم که این روایت، جعلی بوده و در هیچ‌یک از منابع معتبر سندی مبنی بر درستی آن، یافت نمی‌شود.[۱۱]ب افسانه سقایت ابوالفضل العباس در مسجد کوفهبر اساس این افسانه سوزناک، روزی در میان خطبه خواندن امام علی(ع) بر منبر، حسین(ع) اظهار عطش می‌کند. حضرت ابوالفضل(ع) به محض شنیدن صدای برادر، دوان دوان نزد مادر می‌رود و همراه با کاسه‌ای آب باز می‌گردد... امام علی(ع) بر بالای منبر، با دیدن این صحنه شروع به گریستن می‌کند و می‌فرماید که: روزی در کربلا گروهی از این امت، آب را بر حسین و یاران و فرزندانش می‌بندند و همین عباس چنین می‌کند.مهم‌ترین دلیلی که بر نادرستی این مطلب می‌توان ارائه کرد این است که امام علی(ع) اصلاً پیش از خلافت، بر منبری نمی‌رفته است. اگر هم بپذیریم که این واقعه در سال نخست خلافت امام، روی داده باشد، امام حسین(ع) در آن زمان، مردی سی ساله یا حتی بزرگ‌تر بوده است. با این توصیف، اظهار عطش‌کردن امام در مجلس عام و سخن گفتن با مقام امامت آن هم بالای منبر، حتی با رسوم متعارف انسانی تناسخی ندارد، چه برسد به مقام حضرت ابوالفضل (ع)!پیشنهادهای عملیحال باید اندیشید که در مواجهه با این سیل تحریفات که تاریخ مقدس عاشورا را تهدید می‌کند، چه باید کرد. چگونه می‌توان اذهان مردم را از این همه جعلیات پاک نمود؟ آیا باید در گوشه‌ای نشست تا هر روز بر میزان این دروغ‌پردازی‌ها افزوده شود؟مگر نه این است که اسلام به ما مسلمانان همیشه امر فرموده که هرگاه دیدیم حقی از مظلومی گرفته می‌شود، ساکت ننشینیم و حق مظلوم از ظالم بستانیم. اکنون هم در حق تاریخ مظلوم عاشوراست که این چنین ظلم می‌شود، پس نباید دست روی دست گذاشت، و فقط نظاره کرد. برخی از راهکارهای مبارزه با تحریفات عاشورا به قرار ذیل است:۱.معرفی منابع معتبر و قابل استفاده در قیام حسینی و نقد و بررسی کتاب‌هایی که به نقل جعلیات و خرافات پرداخته‌اند.۲. توجیه مردم از راه بیانیه‌ها و دستگاه‌های ارتباط جمعی و ایجاد حساسیت لازم درباره وقایع دروغ و ساختگی، تا خود مردم به حرکت‌های منفی حساسیت نشان دهند و از شرکت در مجالس این‌چنینی خودداری کنند.۳. تأکید بر بهره‌گیری از مجالس عزاداری در راه ارشاد و هدایت مردم، به ویژه در روزهای تاسوعا و عاشورا که اجتماعات بیشتر است و فرصت تبلیغ، ممکن و استثنایی است.۴. رعایت احکام و مقررات اسلام و توجه به

اهمیت آن در عزاداری‌ها، همچون رعایت نماز اول وقت و نماز جماعت و نپوشیدن لباس‌های بدن‌نما در مجامع عمومی، و رعایت حال فقرا و مستمندان در اطعام‌ها.۵. مبارزه تبلیغاتی با حرکات مخالف شئون اسلام، مانند قمه‌زنی یا برخی از شبیه‌خوانی‌ها.۶. برگزاری جلسات و مجامع توجیهی در چند نوبت در سال برای مداحان، ذاکران و روضه‌خوان‌ها، و آشناساختن آنان به اهداف و فلسفه حسینی و بازگوکردن خطر انحراف از فلسفه عزاداری. همچنین دعوت از رؤسای هیئت‌ها و دسته‌های عزاداری در راه تبیین اهداف و پیش‌گیری از کارهای دون شأن امام حسین(ع) و عزاداری.۷. برگزاری جلسات توجیهی برای طلاب حوزه‌های علمیه و یادآوری نکات یاد شده.۸. تشویق شاعران در ارائه اشعار سوزناک با معانی بلند و مطابق با روح نهضت حسینی.[۱۲]پی نوشت ها:[۱]. نک: مرتضی مطهری، مقاله «تحریفات و عوامل آن»، عاشورا، عزاداری، تحریفات؛ مقالات و مصاحبه‌ها، تدوین: مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم، قم، صحیفه خرد، ۱۳۸۵، چ ۱، صص ۲۵ و ۲۶؛ مرتضی مطهری، حماسه حسینی، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۶۸، چ ۱۴، ج ۱، ص ۱۲.[۲]. حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۳.[۳]. همان.[۴]. نک: مقاله «تحریفات و عوامل آن»، عاشورا، عزاداری، تحریفات، ص ۴۵.[۵]. نک: علی آقاجانی، مقاله «آسیب های عزاداری»، همان، ص ۳۶۲.[۶]. نک: مرتضی مطهری، «تحریفات و عوامل آن»، همان، ص ۴۶.[۷]. محمد صحتی سردرودی، عاشوراپژوهی؛ با رویکردی به تحریف‌شناسی تاریخ امام حسین(ع)، قم، انتشارات خادم‌الرضا، ۱۳۸۵، چ ۲، ص ۴۰۷.[۸]. نک: مرتضی مطهری، «تحریفات و عوامل آن»، عاشورا، عزاداری، تحریفات، ص ۵۰.[۹]. عاشورا پژوهی، ص ۴۱۰.[۱۰]. همان، ص ۴۱۷.[۱۱]. همان، ص ۳۸۷ و ۳۸۸.[۱۲]. «نگاهی به عزاداری های حسینی»، عاشورا، عزاداری، تحریفات، صص ۲۰۶. ۲۰۷.منبع:ماهنامه گلبرگ

چهل چراغ عزاداری

نویسنده:حجت الاسلام جوادمحدثی

عزاداری، احیاء خط خون و شهادت: زندانی کردن «نور» در حصار شب، شیوه کهن ستمگران حاکم، در برخورد و مقابله با «حق» بوده است.خط فکری و سیاسی امامان شیعه، از همین رو همواره از سوی قدرتها، مورد تضییق و محدویت و انزوای تحمیلی قرار گرفته بود.طبیعی است که در چنان شرایط، نوشتن و گفتن و سرودن و نشر تفکر و راه و

خط آنان، از اسلوبهای مؤثر شیعه به حساب می‌آمد و پیروان حق، با زبان و قلم و شعر و مرثیه و اشک و عزاداری، در «احیاء امر ائمه» و زنده نگهداشتن حماسه‌ها و بیان فضایلشان تلاش می‌کردند.در آن عصر خفقان، طرح «خط امامان» ، نوعی مبارزه سیاسی اجتماعی بود و خطرها در پی داشت.جلسات انس و دیدار شیعیان، وسیله‌ای برای الهام گیری و یافتن محورهای «وحدت مکتبی» به حساب می‌آمد و شعر و مرثیه و نوحه و گریستن و عزاداری بر شهیدان کربلا و سید الشهدا و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام در آن عصر «نتوانستن» ها، ابعادی از مسأله زنده نگهداشتن مشعل حق و دعوت به «نور» و «ایمان» بود.سروده‌های موضعدار شاعران شیعی، آنچه که به اهل بیت مربوط می‌شد، بطور عمده دو محور اساسی داشت: ۱.مدایح.۲.مراثیاستفاده از مدح و مرثیه، همواره بعنوان اهرمی در دفاع از حق و مبارزه با حکومتهای جور، مورد استفاده قرار می‌گرفت.برپایی مراسم سوگواری برای ائمه و احیای خاطره شکوهمند و الهام بخش حیات و جهاد و شهادتشان، همواره در تاریخ، حرکت آفرین و بیدارگر بوده است .سنت شعر گفتن و مرثیه خواندن و گریستن و گریاندن در مجالس سوگ اهل بیت نیز، مورد تشویق و دستور امامان بود، چرا که عزاداری، رساندن صدای مظلومیت آل علی به گوش مسلمانان بود و رسالتی عظیم داشت.اقامه مجالس به یاد آنان، بیان رنجهای جانکاه پیشوایان حق و خون دلهای ائمه عدل، فاش ساختن و آشکار کردن ناله مظلومانه آنان در هیاهوی پرفریب اغواگران بود و عزاداری برای شهید، انتقال فرهنگ شهادت به نسلهای آینده تلقی می‌شد...و این خط همچنان ادامه یافت، تا اکنون.در اینگونه مجالس، احساس و عاطفه، به کمک شعورمی‌آید و مکتب عاشورا زنده می‌ماند و اشک، زبان گویای احساسهای عمیق یک انسان متعهد و پای بند به

خط حسینی و کربلایی است.اشک، دلیل عشق است و نشانه پیوند.اشک، زبان دل است و شاهد شوق.دلی که به حسین علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عشق دارد، بی شک در سوگ آنان می گرید و با این گریه، مهر و علاقه درونی خود را نشان می‌دهد و گریه بر حسین علیه السلام تجدید بیعت با «کربلا» و فرهنگ شهادت است و امضای راه خونین شهیدان .جبهه‌های گرم ایران اسلامی در سالهای «دفاع مقدس» ، گویاترین و زنده‌ترین سندی است که نشان می‌دهد چگونه عشق عاشورایی و مراسم نوحه‌خوانی و اشک ریختن بر سالار شهیدان، محرم را ماه «پیروزی خون‌بر شمشیر» می‌سازد و اشک را به سلاحی کاری و مؤثر تبدیل می کند.سابقه عزاداری و سوگواری بر مظلومیت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار دیرینه است و خود پیامبر و علی و فاطمه و...علیهم السلام و فرشتگان و کروبیان و جن و انس بر مظلومیت «آل الله» گریسته و مجالس عزا و گریه بر پا کرده‌اند.حتی انبیای گذشته هم اشکی ریزان و دلی سوزان و توسل و توجهی به خاندان عصمت و اسوه‌های شهادت داشته‌اند .شبهه آفرینیهای کج فهمان یا مغرضان نسبت به مسأله گریستن و عزاداری و توسل و اقامه مراسم و شعائر دینی در سوگ امامان مظلوم و شهید، جز از بی خبری آنان‌از تعالیم اسلام و دستورها و سنتهای پیامبر اسلام، نشأت نمی گیرد .این مجموعه چهل حدیث که پیش رو دارید، برخی از احادیث مربوط به این سنت ارزشمند و سازنده را در بردارد.امید است که آشنایی با فرهنگ دینی و عمل به آن، وسیله نجات ما و سبب شفاعت «اهل بیت» از ما در روز قیامت گردد.حدیث اولآتش عشق حسینیقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:ان لقتل الحسین علیه السلام حرارة فی قلوب المؤمنین لا تبرد ابدا.پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برای شهادت حسین علیه السلام، حرارت و گرمایی در دلهای مؤمنان است که هرگز سرد و خاموش نمی‌شود.جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۵۶.حدیث دومعاشورا، روز غمقال الرضا علیه السلام:من کان یوم عاشورا یوم مصیبته و حزنه و بکائه جعل الله عز و جل یوم القیامة یوم فرحه و سروره.امام رضا علیه السلام فرمود: هر کس که عاشورا، روز مصیبت و اندوه و گریه‌اش باشد، خداوند روز قیامت را برای او روز شادی و سرور قرار می‌دهد.بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.حدیث سوممحرم، ماه سوگواریقال الرضا علیه السلام:کان ابی اذا دخل شهر المحرم لا یری ضاحکا و کانت الکابة تغلب علیه حتی یمضی منه عشرة ایام، فاذا کان الیوم العاشر کان ذلک الیوم یوم مصیبته و حزنه و بکائه...امام رضا علیه السلام فرمود: هر گاه ماه محرم فرا می‌رسید، پدرم (موسی بن‌جعفر علیه السلام) دیگر خندان دیده نمی‌شد و غم و افسردگی بر او غلبه می‌یافت تا آن که ده روز از محرم می گذشت، روز دهم محرم که می‌شد، آن روز، روز مصیبت و اندوه و گریه پدرم بود .امالی صدوق، ص ۱۱۱حدیث چهارمدیده‌های خندانقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:یا فاطمة! کل عین باکیه یوم القیامة الا عین بکت علی مصاب الحسین فانها ضاحکة مستبشرة بنعیم الجنة.پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فاطمه جان! روز قیامت هر چشمی گریان است، مگر چشمی که در مصیبت و عزای حسین گریسته باشد، که آن چشم در قیامت خندان است و به نعمتهای بهشتی مژده داده می‌شود.بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۳.حدیث پنجمسالگرد سوگ حسینعن الصادق علیه السلام:نیح علی الحسین بن علی سنة فی کل یوم و لیلة و ثلاث سنین من الیوم الذی اصیب فیه.حضرت صادق علیه السلام فرمود: یک سال تمام، هر شب و روز بر حسین بن علی علیه السلام نوحه خوانی شد و سه سال، در روز شهادتش سوگواری برپا گشت.بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۰۲.حدیث ششمبودجه عزاداریقال الصادق علیه السلام:قال لی ابی: یا جعفر! اوقف لی من مالی کذا و کذا النوادب تندبنی عشر سنین بمنی ایام منی.امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پدرم امام باقر علیه السلام به من فرمود: ای جعفر ! از مال خودم فلان مقدار وقف نوحه خوانان کن که به مدت ده سال در «منا» در ایام حج، بر من نوحه خوانی و سوگواری کنند.بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۲۰.حدیث هفتمنوحه خوانی سنتیعن ابی هارون المکفوف قال:دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقال لی: انشدنی، فأنشدته فقال: لا، کما تنشدون و کما ترثیه عند قبره...ابو هارون مکفوف می گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم.امام به من فرمود: «برایم شعر بخوان» .پس برایش اشعاری خواندم.فرمود: اینطور نه، همان طور که (برای خودتان) شعر خوانی می کنید و همانگونه که نزد قبر حضرت سید الشهدا مرثیه می‌خوانی.بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۷.حدیث هشتمپاداش

شعر گفتن برای حسین علیه السلامقال الصادق علیه السلام:ما من احد قال فی الحسین شعرا فبکی و ابکی به الا اوجب الله له الجنهٔ و غفر له.امام صادق علیه السلام به جعفر بن عفان فرمود: هیچ کس نیست که درباره حسین علیه السلام شعری بسراید و بگرید و با آن بگریاند مگر آن که خداوند، بهشت را بر او واجب می‌کند و او را می‌آمرزد.رجال شیخ طوسی، ص ۲۸۹.حدیث نهمسرودن برای اهل بیت علیه السلامقال الصادق علیه السلام:من قال فینا بیت شعر بنی الله له بیتا فی الجنهٔ.امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس در راه ما و برای ما یک بیت شعر بسراید، خداوند برای او خانه‌ای در بهشت، بنا می‌کند.وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۷.حدیث دهماصحاب مدح و مرثیهقال الصادق علیه السلام:الحمد لله الذی جعل فی الناس من یفد الینا و یمدحنا و یرثی لنا.امام صادق علیه السلام فرمود: خدا را سپاس که در میان مردم، کسانی را قرار داد که به سوی ما می‌آیند و بر ما وارد می‌شوند و ما را مدح و مرثیه می‌گویند.وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۹.حدیث یازدهمشعر خوانی در ایام عزاقال الرضا علیه السلام:یا دعبل! احب ان تنشدنی شعرا فان هذه الایام حزن کانت علینا اهل البیت علیه السلام.امام رضا علیه السلام به دعبل (شاعر اهل بیت) فرمود: ای دعبل! دوست دارم که برایم شعری بسرایی و بخوانی، چرا که این روزها (ایام عاشورا) روز اندوه و غمی است که بر ما خاندان رفته است.جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۶۷.حدیث دوازدهممرثیه، نصرت اهل بیت علیه السلامعن الرضا علیه السلام:یا دعبل! ارث الحسین علیه السلام فانت ناصرنا و مادحنا ما دمت حیا فلا تقصر عن نصرنا ما استطعت.امام رضا علیه السلام فرمود: ای دعبل! برای حسین بن علی علیه السلام مرثیه بگو، تو تا زنده‌ای، یاور و ستایشگر مایی، پی تا می‌توانی، از یاری ما کوتاهی مکن.جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۶۷.حدیث سیزدهمشیعیان همراه و همدلقال علی علیه السلام:ان الله...اختار لنا شیعهٔ ینصروننا و یفرحون بفرحنا و یحزنون لحزننا.علی علیه السلام فرمود: خداوند برای ما، شیعیان و پیروانی برگزیده است که ما را یاری می‌کنند، با خوشحالی ما خوشحال می‌شوند و در اندوه و غم ما، محزون می‌گردند.غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۳۵.حدیث چهاردهمکشته اشکقال الحسین علیه السلام:انا قتیل العبرهٔ لا یذکرنی مؤمن الا بکی.حسین بن علی علیه السلام فرمود: من کشته اشکم.هیچ مؤمنی مرا یاد نمی‌کند مگر آنکه (بخاطر مصیبتهایم) گریه می‌کند.بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۹.حدیث پانزدهمیک قطره اشکقال الحسین علیه السلام:من دمعت عیناه فینا قطرهٔ بوأه الله عز و جل الجنهٔ.حسین بن علی علیه السلام فرمود: چشمان هر کس که در مصیبتهای ما قطره‌ای اشک بریزد، خداوند او را در بهشت جای می‌دهد.احقاق الحق، ج ۵، ص ۵۲۳.حدیث شانزدهمبهشت، پاداش عزاداریقال علی بن الحسین السجاد علیه السلام:ایما مؤمن دمعت عیناه لقتل الحسین و من معه حتی یسیل علی خدیه بوأه الله فی الجنهٔ غرفا .امام سجاد علیه السلام فرمود: هر مؤمنی که چشمانش برای کشته شدن حسین بن علی علیه السلام و همراهانش اشکبار شود و اشک بر صورتش جاری گردد، خداوند او را در غرفه‌های بهشتی جای می‌دهد.ینابیع الموده، ص ۴۲۹.حدیث هفدهمبه یاد فرزندان فاطمه علیها السلامقال السجاد علیه السلام:انی لم اذکر مصرع بنی فاطمهٔ الا خنقتنی لذلک عبرهٔ.امام سجاد علیه السلام فرمود: من هرگز شهادت فرزندان فاطمه علیها السلام را به یاد نیاوردم، مگر آنکه بخاطر آن، چشمانم اشکبار گشت.بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۹.حدیث هیجدهمسوگواری در خانه‌هاقال الباقر علیه السلام:ثم لیندب الحسین و یبکیه و یأمر من فی داره بالبکاء علیه و یقیم فی داره مصیبته باظهار الجزع علیه و یتلاقون بالبکاء بعضهم بعضا فی البیوت و لیعز بعضهم بعضا بمصاب الحسین علیه السلام.امام باقر علیه السلام نسبت به کسانی که در روز عاشورا نمی‌توانند به زیارت آن حضرت بروند، اینگونه دستورعزاداری دادند و فرمودند: بر حسین علیه السلام ندبه و عزاداری و گریه کند و به اهل خانه خود دستور دهد که بر او بگریند و در خانه‌اش با اظهار گریه و ناله بر حسین علیه السلام، مراسم عزاداری بر پا کند و یکدیگر را با گریه و تعزیت و تسلیت گویی در سوگ حسین علیه السلام در خانه‌هایشان ملاقات کنند.کامل الزیارات، ص ۱۷۵.حدیث نوزدهماشک علی علیه السلام در سوگ شهدای کربلاقال الباقر علیه السلام:مر علی بکربلا فی اثنین من اصحابه قال: فلما مر بها ترقرقت عیناه للبکاء ثم قال: هذا مناخ رکابهم و هذا ملقی رحالهم و هیهنا تهراق دماؤهم، طوبی لک من تربهٔ علیک تهراق دماء الأحبهٔ.امام باقر علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام با دو تن از یارانش از «کربلا» گذرکردند، حضرت،

هنگام عبور از آنجا، چشمهایش اشک آلود شد، سپس فرمود: اینجا مرکبهایشان بر زمین می‌خوابد، اینجا محل بارافکندنشان است و اینجا خونهایشان ریخته می‌شود، خوشا به حال تو ای خاکی که خون دوستان بر روی تو ریخته می‌شود! بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۸حدیث بیستماشک، حجاب دوزخقال الباقر علیه السلام:ما من رجل ذکرنا او ذکرنا عنده یخرج من عینیه ماء و لو مثل جناح البعوضهٔ الا بنی الله له بیتا فی الجنهٔ و جعل ذلک الدمع حجابا بینه و بین النار.امام باقر علیه السلام پس از شنیدن سروده‌های «کمیت» درباره اهل بیت، گریست و سپس فرمود : هیچ کس نیست که ما را یاد کند، یا نزد او از ما یاد شود و از چشمانش هر چند به اندازه بال پشه‌ای‌اشک آید، مگر آنکه خداوند برایش در بهشت، خانه‌ای بنا کند و آن اشک را حجاب میان او و آتش دوزخ قرار دهد.الغدیر، ج ۲، ص ۲۰۲.حدیث بیست و یکمبیست سال گریهقال الصادق علیه السلام:بکی علی بن الحسین علیه السلام عشرین سنهٔ و ما وضع بین یدیه طعام الا بکی.امام صادق علیه السلام فرمود: امام زین العابدین علیه السلام بیست ساله (به یاد عاشورا) گریست و هرگز طعامی پیش روی او نمی‌گذاشتند مگر اینکه گریه می‌کرد.بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸.حدیث بیست و دومادب سوگواریقال الصادق علیه السلام:لما مات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حملت عین رسول الله بالدموع ثم قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: تدمع العین و یحزن القلب و لا نقول ما یسخط الرب و انا بک یا ابراهیم لمحزونون.امام صادق علیه السلام فرمود: چون ابراهیم پسر رسول خدا از دنیا رفت، چشم پیامبر پر از اشک شد.سپس پیامبر فرمود: چشم، اشکبار می‌شود و دل غمگین می‌گردد، ولی چیزی نمی‌گوییم که خدا را به خشم آورد، و ما در سوگ تو ای ابراهیم اندوهناکیم.بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۷.حدیث بیست و سومچشمهای اشکبارقال الصادق علیه السلام:من ذکرنا عنده ففاضت عیناه حرم الله وجهه علی النار.امام صادق علیه السلام فرمود: نزد هر کس که از ما (و مظلومیت ما) یاد شود و چشمانش پر از اشک گردد، خداوند چهره‌اش را بر آتش دوزخ حرام می‌کند.بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۵.حدیث بیست و چهارماحیاء خط اهل بیت علیهم السلامقال الصادق علیه السلام:تزاوروا و تلاقوا و تذاکروا و احیوا امرنا.امام صادق علیه السلام فرمود: به زیارت و دیدار یکدیگر بروید، با هم به سخن و مذاکره بنشینید و امر ما را (کنایه از حکومت و رهبری) زنده کنید.بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۵۲.حدیث بیست و پنجممجالس حسینیقال الصادق علیه السلام للفضیل:تجلسون و تحدثون؟ فقال: نعم، قال: ان تلک المجالس احبها فأحیوا امرنا، فرحم الله من احیی امرنا.امام صادق علیه السلام از «فضیل» پرسید: آیا (دور هم) می‌نشینید و حدیث و سخن می‌گویید؟ گفت: آری‌فرمود: اینگونه مجالس را دوست دارم، پس امر (امامت) ما را زنده بدارید.خدای رحمت کند کسی را که امر و راه ما را احیا کند.وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۲.حدیث بیست و ششماشکهای ارزشمندقال الصادق علیه السلام:..رحم الله دمعتک، اما انک من الذین یعدون من اهل الجزع لنا و الذین یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا، اما انک ستری عند موتک حضور آبائی لک...امام صادق علیه السلام به «مسمع» که از سوگواران و گریه کنندگان بر عزای حسینی بود، فرمود: خدای، اشک تو را مورد رحمت قرار دهد.آگاه باش، تو از آنانی که از دلسوختگان ما به شمار می‌آیند، و از آنانی که با شادی ما شاد می‌شوند و با اندوه ما غمگین می‌گردند .آگاه باش! تو هنگام مرگ، شاهد حضور پدرانم بر بالین خویش خواهی بود.وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۷.حدیث بیست و هفتمدلهای سوختهقال الصادق علیه السلام:اللهم...و ارحم تلک الأعین التی جرت دموعها رحمهٔ لنا و ارحم تلک القلوب التی جزعت و احترقت لنا و ارحم الصرخهٔ التی کانت لنا.امام صادق علیه السلام بر سجاده خود نشسته و بر زائران و سوگواران اهل بیت، چنین دعا می‌کرد و می‌فرمود: خدایا...آن دیدگان را که اشکهایش در راه ترحم وعاطفه بر ما جاری شده و دلهایی را که بخاطر ما نالان گشته و سوخته و آن فریادها و ناله‌هایی را که در راه ما بوده است، مورد رحمت قرار بده.بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۸.حدیث بیست و هشتمگریه بر مظلومیت شیعهقال الصادق علیه السلام:من دمعت عینه فینا دمعهٔ لدم سفک لنا او حق لنا نقصناه او عرض انتهک لنا او لأحد من شیعتنا بوأه الله تعالی بها فی الجنهٔ حقبا.امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس که چشمش در راه ما گریان شود، بخاطر خونی که از ما ریخته شده است، یا حقی که از ما گرفته‌اند، یا آبرویی که از ما یا یکی از شیعیان ما برده وهتک حرمت کرده‌اند، خدای متعال به همین سبب،

او را در بهشت جاودان، برای ابد جای می‌دهد.امالی شیخ مفید، ص .۱۷۵حدیث بیست و نهمثواب بی حسابقال الصادق علیه السلام:لکل شییء ثواب الا الدمعهٔ فینا.امام صادق علیه السلام فرمود: هر چیزی پاداش و مزدی دارد، مگر اشکی که برای ما ریخته شود (که چیزی با آن برابری نمی‌کند و مزد بی اندازه دارد). جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص .۵۴۸حدیث سی‌امکوثر و اشکقال الصادق علیه السلام:ما من عین بکت لنا الا نعمت بالنظر الی الکوثر و سقیت منه.امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ چشمی نیست که برای ما بگرید، مگر اینکه برخوردار از نعمت نگاه به «کوثر» می‌شود و از آن سیرابش می‌کنند.جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص .۵۵۴حدیث سی و یکمگریه آسمانعن الصادق علیه السلام:یا زرارهٔ! ان السماء بکت علی الحسین اربعین صباحا.امام صادق علیه السلام فرمود: ای زراره! آسمان چهل روز، در سوگ حسین بن علی علیه السلام گریه کرد.جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص .۵۵۲حدیث سی و دومگریه و اندوه مطلوبقال الصادق علیه السلام:کل الجزع و البکاء مکروه سوی الجزع و البکاء علی الحسین علیه السلام.امام صادق علیه السلام فرمود: هر نالیدن و گریه‌ای مکروه است، مگر ناله و گریه بر حسین علیه السلام.بحار الانوار، ج ۴۵، ص .۳۱۳حدیث سی و سومپیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و گریه بر شهیدقال الصادق علیه السلام:ان النبی لما جائته وفاهٔ جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثهٔ کان اذا دخل بیته کثر بکائه علیهما جدا و یقول: کانا یحدثانی و یؤانسانی فذهبا جمیعا.امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی خبر شهادت جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه به پیامبر خدا رسید، از آن پس هر گاه وارد خانه‌می‌شد، بر آن دو شهید بشدت می گریست و می‌فرمود : آن دو شهید، با من هم سخن و همدم و انیس بودند، و هر دو رفتند! ...من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۷۷حدیث سی و چهارمنفسهای تسبیحقال الصادق علیه السلام:نفس المهموم لظلمنا تسبیح و همه لنا عبادهٔ و کتمان سرنا جهاد فی سبیل الله.ثم قال ابو عبد الله علیه السلام: یجب ان یکتب هذا الحدیث بالذهب.امام صادق علیه السلام فرمود: نفس کسی که بخاطر مظلومیت ما اندوهگین شود، تسبیح است و اندوهش برای ما، عبادت است و پوشاندن راز ما جهاد در راه خداست.سپس امام صادق علیه السلام افزود: این حدیث را باید با طلاـ نوشت! امالی شیخ مفید، ص .۳۳۸حدیث سی و پنجمفرشتگان سوگوارقال الصادق علیه السلام:اربعهٔ الاف ملک عند قبر الحسین علیه السلام شعث غبر یبکونه الی یوم القیامهٔ.امام صادق علیه السلام فرمود: چهار هزار فرشته نزد قبر سید الشهدا علیه السلام ژولیده و غبار آلود، تا روز قیامت بر آن حضرت می گریند.کامل الزیارات، ص .۱۱۹حدیث سی و ششمگریه بر حسین علیه السلامقال الرضا علیه السلام:یا ابن شبیب! ان کنت باکیا لشیء فابکک للحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام فانه ذبح کما یذبح الکبش.امام رضا علیه السلام به «ریان بن شبیب» فرمود: ای پسر شبیب! اگر بر چیزی گریه می کنی، بر حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام گریه کن، چرا که او را مانند گوسفند سر بریدند .بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶حدیث سی و هفتممجالسی به یاد ائمه علیهم السلامقال الرضا علیه السلام:من جلس مجلسا یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب.امام رضا علیه السلام فرمود: هر کس در مجلسی بنشیند که در آن، امر (و خط و مرام ما) احیا می‌شود، دلش در روزی که دلها می‌میرند، نمی‌میرد.بحار الانوار، ج ۴۴، ص .۲۷۸حدیث سی و هشتمآثار گریستن بر حسین علیه السلامقال الرضا علیه السلام:فعلی مثل الحسین فلیبک الباکون فان البکاء علیه یحط الذنوب العظام.امام رضا علیه السلام فرمود: گریه کنندگان باید بر کسی همچون حسین علیه السلام گریه کنند، چرا که گریستن برای او، گناهان بزرگ را فرو می‌ریزد.بحار الانوار، ج ۴۴، ص .۲۸۴حدیث سی و نهماشک و آمرزش گناهقال الرضا علیه السلام:یابن شبیب! ان بکیت علی الحسین علیه السلام حتی تصیر دموعک علی خدیک غفر الله لک کل ذنب اذنبته صغیرا کان او کبیرا قلیلا کان او کثیرا.امام رضا علیه السلام فرمود: ای پسر شبیب! اگر بر، حسین علیه السلام آن قدر گریه کنی که اشکهایت بر چهره‌ات جاری شود، خداوند همه گناهانت را که مرتکب شده‌ای می‌آمرزد، کوچک باشد یا بزرگ، کم باشد یا زیاد.امالی صدوق، ص .۱۱۲حدیث چهلمهمدلی با عترتقال الرضا علیه السلام: ان سرک ان تکون معنا فی الدرجات العلی من الجنان فاحزن لحزننا و افرح لفرحنا.امام رضا علیه السلام به ریان بن شبیب فرمود: اگر تو را خوشحال می کند که در درجات والای بهشت با ما باشی، پس در اندوه ما غمگین باش و در شادی ما خوشحال

باش.جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۴۹منبع: چهل حدیث عزاداری
http://www.rasekhoon.net/Article/Show-۱۷۰۴۸.aspx

علوم انسانی و سایه سنگین منور الفکری

روح الامین سعیدی
یکی از حقایق کشف شده در عرصه تفکر و اندیشه ورزی کشور بعد از جریان فتنه‌های پس از انتخابات این بود که نشان داد سیطرهٔ جریان منوّرالفکریِ غربزده بر فضای اندیشه‌ورزی جامعه بالأخص در عرصهٔ فلسفه و علوم انسانی از یک سو و کم‌کاری نخبگان اسلامگرای حوزه و دانشگاه برای تولید علوم انسانی بومی با صبغهٔ اسلامی ـ ایرانی از سوی دیگر چه عواقب وخیمی را به همراه خواهد آورد. این مسئله‌ای است که تصمیم‌سازان و اصحاب فکر و اندیشهٔ کشور می‌بایست با نگاهی ژرف و با لحاظ نمودن شرایط نوین جامعه متعاقب حوادث اخیر بدان بنگرند و توجه داشته باشند چیزی که آقای" سعید حجاریان "در خلال اعترافاتش در دادگاه با عنوان کاربست نامُنقّح تئوریهای غربی از آن یاد کرد، چگونه می‌تواند ظرف چند سال یک تهدید امنیتی جدی را فراروی نظام جمهوری اسلامی قرار دهد جریان منورالفکری که تقریباً از ابتدای دههٔ هفتاد سایهٔ سنگین اندیشه‌ورزی به سبک غربی را شتابان بر فضای محافل علمی و دانشگاهی کشور گسترانیده بود، وقتی که از خرداد ۷۶ قدرت سیاسی و اجرایی را در قبضهٔ اقتدار خود دید، طی هشت سال کاملاً ـ بی‌پروا و لجام‌گسیخته کمر به هدم سنتها و باورهای دینی ملت و اصول اساسی انقلاب بست. نیروهای مستعد و خوشفکرِ این جریان با همهٔ ظرفیت و توان به میدان آمدند تا به زعم خود موانع برکندن جامهٔ ارتجاع و پوشیدن جامهٔ فاخر مدرنیته را یک به یک از سر راه بردارند.یکی نبوت را تا حد تجربهٔ شخصی پیامبر(ص) فروکاست؛ یکی کلام وحی را غیرقابل استناد خواند؛ یکی الگوی فاطمی را برای زنان امروز منسوخ دانست؛ یک حسین را خشونت‌طلب نامید؛ یکی از کهنگی و تحجر قوانین اسلام سخن گفت؛ یکی عصمت اهل بیت را انکار نمود؛ یکی موجودیت امام زمان(عج) را زیر سئوال برد؛ یکی ولایت فقیه را دیکتاتوری نامید؛ یکی حجاب و عفاف را آفت حضور اجتماعی زن تلقی کرد؛ یکی به جواز عصیان و اعتراض حتی در مقابل احکام الهی فتوا داد و یکی.. اما در مقابل، همگی تابلوی دلربایی را از مدرنیتهٔ غرب به تصویر کشیدند که هر بیننده‌ای را مُجاب می کرد که برای خلق دوبارهٔ چنین تابلویی می‌بایست به سبک نقاشان چیره‌دست مغرب زمین قلم بزنیم. پس اگر آنها فرایند اصلاح مذهبی و پروتستانیسم را تجربه کردند، ما نیز باید همین بلا را بر سر اسلام بیاوریم؛ اگر آنها با ترویج سکولاریسم دیوار حائلی میان دین و دنیا ساختند، ما نیز باید چنین کنیم؛ اگر آنها مسیحیت را در چهاردیوار کلیسا به صلیب انزوا کشیدند، ما نیز باید اسلام را در اندرون مساجد محبوس نماییم؛ اگر آنها دین و اخلاقیات را به پای بُت اومانیسم قربانی کردند، ما نیز محتاج این قربانی هستیم و اگر آنها از قول" فردریش نیچه "مرگ خدا را اعلام نمودند، ما نیز برای ملبّس شدن به جامهٔ زربفت مدرنیته باید ابتدا تشییع جنازهٔ خداوند را برپا سازیم و رشتهٔ اتصال آسمان و زمین را از هم بگسلیم. عجیب است که اینان درنیافتند یا شاید نخواستند دریابند که مدرنیتهٔ غربی یک پدیدهٔ خاص تاریخی و معلول و محصول شرایط منحصر به فرد جامعهٔ اروپایی بوده و تکرار آن با همان سبک و سیاق در یک بستر تاریخی و اجتماعیِ کاملاً متفاوت امکان پذیر نمی‌باشد درنتیجه، روشنفکران جامعهٔ ما گرفتار افسون اندیشهٔ غرب مدرن، مبدل به ماشینهای مترجم و کپی‌برداری شدند که آموزه‌های وارداتی را بدون اینکه کمترین خلاقیتی در جهت بومی سازی و همسنخ کردنشان با شرایط جامعهٔ اسلامی ـ ایرانی از خود بروز دهند، برگردان نموده و به خورد دانشجویان فلسفه و علوم انسانی کشور دادند. متون ترجمه‌ای همچون قارچ تکثیر یافتند و قفسهٔ کتابخانه‌ها را به تسخیر درآوردند. نخبگان منورالفکر ما نیز در صحنهٔ دانشگاه با افتخار تمام مقابل دانشجویان مشتاق ایستادند تا تکرارگرِ بی‌کم وکاستِ همهٔ چیزهایی باشند که زمانی پیشتر در دانشگاههای اروپا و آمریکای شمالی تقریر شده بود اینک که قریب به دو دهه از مجاهدت علمی جریان

منورالفکری می گذرد، می‌توان رسوب القائات رهبران آن در ذهن قشرهایی از نسل جوان را به وضوح در محتوای شعارهای آشوبگران و معترضان حوادث پس از انتخابات مشاهده کرد. به راستی چه رخ می‌دهد که در لفافهٔ اعتراض به نتایج انتخابات، ناگاه جماعتی نوک پیکان حملات را به جانب اسلام نشانه می‌روند؟! چرا جمهوری ایرانی بر جمهوری منبعث از شریعت اسلام ترجیح داده می‌شود؟! چرا جمعی از جوانان این کشور اسلامی در روز قدس از ابراز همدردی با ملت مظلوم فلسطین و اعلام برائت از رژیم نژادپرست صهیونیست امتناع می‌ورزند؟! چرا ولایت فقیهِ مأذون از امام معصوم را دیکتاتوری خطاب می کنند حال آنکه دموکراسی همچون بتی مُنزه از هر کژی تسبیح و تقدیس می گردد؟! چه می‌شود که عده‌ای هنجارشکن در ظهر عاشورای حسینی حرمت مقدسترین شعایر شیعیان را لگدمال نموده و پرچم عزای سرسلسلهٔ آزادگان عالم را با شعار آزادی و دموکراسی به آتش می کشند؟! آیا این شعارها خلق‌الساعه بودند یا معلول یک جریان هدفمند که سالهاست در عمق کالبد فرهنگی و فکری جامعهٔ ایرانی رخنه کرده است؟ آن جوانی که حسین (ع) را قهرمان دنیای عرب و نامرتبط با فرهنگ خود می پندارد و در عوض از احساس تفاخر به اسطوره‌های کهن پارسی همچون آرش کمانگیر یا کاوهٔ آهنگر دم می زند، در کدامین بستر فکری تربیت یافته است؟! چه کسی پاسخگوی این میزان زاویه گرفتن اقشاری از نسل دوم و سوم انقلاب از مبانی و سنن اصیل اسلامی ـ ایرانی و مستحیل گردیدن آنان در فرهنگ وارداتی غرب می‌باشد؟به نظر می‌رسد در طول سه دهه حیات جمهوری اسلامی ایران نوعی اهمال وسهل انگاری در واگذاری اتاقهای فکر و کرسی های نظریه‌پردازی علوم انسانی به جریان منورالفکر غربزده که اختلافات عقیدتیِ بنیادینی با معماران انقلاب داشته و چندان پایبند و دلبستهٔ آرمانهای اسلامی و انقلابی نیست صورت گرفته است. عدم اهتمام جدیِ اندیشمندان متعهد حوزه و دانشگاه به امر خطیر تشریح مبانی ایدئولوژیک انقلاب اسلامی برای نسلهای دوم و سوم به نحوی که سبب زدودن شبهات ذهنی گوناگون آنان گردد از یک سو و یله و رها کردن محافل فکری در اختیار طیفهای لیبرالِ سکولار از سوی دیگر موجب شده تا امروز بخش قابل‌توجهی از نسل جوان که در این فضای ناسالم فکری تنفس کرده‌اند، هیچ باوری به آموزه‌های دینی و انقلابی نداشته باشند و نه تنها میان خود با دولت و انقلاب بلکه حتی با اصل اسلام نیز نوعی رابطهٔ غیریّت و خصومت تعریف نمایند. در آشوبهای پس از انتخابات شاهد حضور نمایندگانی از همین قشر در خیابانهای پایتخت بودیم که شعار سرنگونی نظام اسلامی و جایگزینی آن با یک دموکراسی سکولار غربگرا و یا حتی رجعت به سلطنت را فریاد می‌زدند. علی‌الظاهر جمهوری اسلامی ایران تا کنون فاقد یک راهبرد جامع و مشخص در زمینهٔ علوم انسانی بوده و اصولاً ـ رفعت جایگاه علوم انسانی در امر تداوم انقلاب به درستی درک و هضم نگردیده است. لکن بحران سیاسی ـ اجتماعی اخیر همچون تلنگری بود که بسیاری از مسئولین ذیربط را تکان داد و متوجه این معنا ساخت که غفلت از جریان حرکت فکر و اندیشه در جامعه چه بسا می‌تواند به پیدایی تهدیدات امنیتی عظیمی علیه نظام حاکم بینجامد. لذا شاهد بودیم که بازار بحثها پیرامون بومی‌سازی علوم انسانی رونق گرفت وعلی رغم رهنمودهای مؤکد رهبر فرزانهٔ انقلاب طی چند سال گذشته مبنی بر ضرورت آغاز جنبش نرم‌افزاری و تولید علم در کشور، عده‌ای تنها پس از لمس عینی پیامدهای وخیم سیطرهٔ نظریه‌های وارداتی به صرافت اقدام عاجل افتادند اگرچه شاید اکنون نیز اندکی دیر شده باشد و حرکت امروز بسیار صعبتر و پرهزینه‌تر از حرکت دیروز باشد، اما بی‌هیچ تردیدی بازنگری بنیادین در علوم انسانیِ رایج از زوایای گوناگون معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و روش‌شناختی و سازگار نمودن آن با ایدئولوژی و باورهای انسان مسلمان ایرانی، شرط لازم تداوم انقلاب در خلال دههٔ چهارم عمر آن خواهد بود. اصولاً راز ماندگاری یک گفتمان در میزان توانایی‌اش برای پالایش و بازتولید مداوم خود در بستر زمان نهفته است. گفتمان انقلاب اسلامی نیز از این امر مستثنی نیست و می‌بایست فرایند پالایش و بازتولید مداوم را در چارچوبهٔ علوم انسانی بومی طی نماید. البته باید توجه داشت که بازنگری در علوم انسانی و بومی‌سازی آن یک پروژهٔ عظیم، پرهزینه، زمانبر و دیربازده ملی است که اراده ای از جنس ارادهٔ توأمان نظام و ملت برای دستیابی به انرژی هسته‌ای را طلب می کند روزنامه رسالت

سلمان فارسی

گردآورنـده: مریم ابراهیمی مقـدمه:سـلمان فارسـی، به تحقیق یکی از چهره های درخشان و مانـدگار تاریـخ ایران و اسـلام است.او چون آن سـتاره ای در محفل یاران رسول خدا(ص) میدرخشد و نورافشانی میکند. سلمان حقیقت خواه بود و در پی دستیابی به حق و حقیقت و آیین جاودان الهی بسـی رنج برد تا در نهایت به آرزوی خود رسـید و از دسنان پیامبر اکرم(ص) آب حیات نوشید و نام خـویش را در ایـوان بلنـد تاریـخ جـاودانه سـاخت.او در عهـد و پیمـانی که بـا مراد خـود بسـته بود وفـادار مانـد و در کنـار خانـدان پیامبر(ص) جانانه و اسـتوار ایستاد.سلمان به یقین مایه مباهات و افتخار است و راه روشن وی در حقیقت پویی، الگوی ماندگار برای همه تشـنگان راه حق و حقیقت.مشـخصات فرد:نام: سـلمانکنیه: ابوعبدالله، ابوالحسن یا ابواسحاقتاریخ تولد: نامعلوم(فعلاً مجال تعیین آن نیست) وفات: سال سی و چهارم هجریعمر: گفته شده سیصد سال، کمتر و بیشتر هم گفته اند.محل تولد: جی(از دهات اصفهان) گفته شـده رامهرمز از شـهرهای ایرانمحل دفن: مـدائن، شـهری در نزدیکی بغـداد (قبر حـذیفه بن یمان هم در آنجاست)شـغل پـدر: دهقـانحرفه: حصـیربافی، در زمـانی که والی مـدائن بود حصـیر میبـافت و از فروش آن امرار معـاش میکرد.خـانه مسـکونی: خانه ای نداشت که در آن سـکونت کند. در سایه دیوار و درختان سـر میکرد. بعضی او را راضی کردند که برایش خانه ای بسازند که وقتی می ایسـتاد سـرش به سـقف میرسـید و چون دراز میکشـید پاهایش به دیوار میخورد.سـلمان فارسی، زندگانی و مسلمانی:گویندگان کنـدن خنـدق در جنگی که در تاریـخ اسـلام به غزوه خنـدق معروف است به اشارت سـلمان است. کندن این خندق در ممانعت از تجاوز کافران به لشکرگاه مسـلمانان اثری بزرگ داشت. بر طبق روایتی مشهور رسول خدا(ص) سلمان را از اهل بیت شمرده است. سلمان گذشـته از مقام بزرگی که نزد شـیعیان دارد نزد اهل سنت و جماعت نیز دارای منزلت و مرتبه ای است.وفات او به سال ۳۵ یا ۳۶ هجری اتفـاق افتـاده است. چه بعـد از خلافـت علی(ع) از او چیزی در دست نیست. در مـدت عمر وی مـابین محـدثین اختلاف است. بعضـی گفته اند او حضـرت عیسـی(ع) را دیده. سـید مرتضـی درشافی گوید: اصـحاب اخبار گفته اند که سلمان فارسی ۳۵۰ سال زنـدگی کرده و بعضـی گفته اند زیاده از ۴۰۰ سـال زیست و پیـداست این روایات به صـحت مقرون نیست ولی از قرائن معلوم میشود که عمری طولانی کرده است.قبر سلمان در مدائن در نزدیکی بغداد است و به نام سلمان پاک شهرت دارد و مسجدی در آن موضع ساخته شده است. شیخ طوسی در کتاب امالی از منصوربن رومی روایت کند که گفت: امام جعفر صادق را گفته: ای مولای من! ذکر سـلمان فارسـی را زیاد از شـما میشـنوم. سبب آن چیست؟ در جواب گفت: نگو سلمان فارسی، بگو سلمان محمدی، سبب آن کـه مـن فراوان او را یـاد میکنـم ایـن است کـه در او سـه خصـلت عظیـم است کـه به آن آراسـته بـود: اول آنکه اختیـار هـوای امیرالمومنین(ع) به هوای نفس خود کرد. دیگر آنکه دوست داشـتن او فقرا را و اختیـار او ایشـان را به اغنیـا و صاحبان ثروت و مال، سوم محبت او به علم و علما "ان سـلمان کان عبداً صالحاً حنیفاً مسـلماً و ما کان من المشرکین"فضائل سلمان و ابوذر و مقداد:منقول است از امام صادق(ع) که امیرالمومنین(ع) به سـلمان گفت: ای سـلمان! برو به خانه حضرت فاطمه(س) و بگو تحفه های بهشت که از برای او حق سـبحانه و تعالی فرسـتاده به تو عطا فرماید. سـلمان چون پس پرده آمد، دید سه سبد نزد حضرت فاطمه(س) گذاشته. گفت: ای دختر رسول خـدا، تحفه به من کرامت فرمـا. حضـرت فرمود: این سه سـبد را سه حوریه از بهشت از جهت من آورده انـد. اسم ایشان را پرسـیدم.یکی از ایشان گفت: من سـمی نام دارم. خدا مرا از جهت سلمان خلق کرده. دیگری گفت: من ذره نام دارم، خـدا مرا از جهت ابـوذر خلق کرده. سـلمان گفت: حضـرت فـاطمه(س) قـدری از آن تحفه به من کرامت فرمـود و به هر قـومی که میگذشـتم از بوی خوش آن متعجب میشدند.از حضـرت موسـی کاظم(ع) روایت است که: در روز قیامت منادی از جانب رب العزه ندا کند که: کجایند حواری و مخلصان محمد بن عبدالله(ص) که به طریقه آن و پیمان آن حضـرت را نشکستند، برخیزند، سلمان و ابوذر و مقـداد.به سـند معتبر از امـام محمـد باقر(ع) منقول است که ابوذر از خوف الهی چنان گریست که چشم او آزرده شـد. به او

گفتند: دعا کن که خدا چشم تو را شفا بخشد. گفت: مرا چندان غم آن نیست. گفتند: چه غم است که تو را از خود بیخود کرده است؟ گفت: دو چیز عظیم که در پیش دارم که بهشت و دوزخ است.به سند معتبر از امام صادق(ع) منقول است که فرمود: ایمان ۱۰ پایه دارد که بر او بالا رونـد و سلمان در پایه دهم است ابوذر در پایه نهم و مقداد در پایه هشتم.سخنانی از سلمان فارسی:۱) بخیل به یکی از هفت بلایا مبتلا میشود: یا میمیرد و مال او را برای وارث مینهند و او در غیر اطاعت خدا صرف میکند. یا ظالمی به خفت و خواری از او میگیرد، یا هوسی به سرش میزند و همه مال را در راه رسیدن به آن میدهد، یا به فکر تجدید بنای خانه و تعمیر ویرانه می افتد و دارایی را از آنجا به باد میدهد، یا به نکبتی دچار میشود. از قبیل غرق، آتش سوزی، دزدی و غیره، یا به دردی بی درمان مبتلا میشود و ثروت را در معالجه آن خرج مینماید، و یا در محلی به خاک میسپارد و بعد فراموش میکند.۲) از شش چیز در شگفتم. سه چیز آنها موجب گریه و سه چیز مایه خنده است. سه چیز باعث گریه: فراق دوستان محمد(ص) و اصحابش، وحشت قبر و ایستادن در برابر خداوند است(در قیامت). مایه خنده دنیا طلب است از راه حرام که مرد به دنبال او میدود(و او به دنبال دنیا) و آنکه دهان را از خنده پر کرده اما نمیداند خدا از او راضی است یا نه.۳)روایت شده از ابن عباس که وقتی جناب سلمان را به خواب دید با جلالی اعلی و تاجی از یاقوت، پرسید: ای سلمان! بگو در بهشت بعد از ایمان به خدا و رسول چه عملی افضل است؟ فرمود، چیزی افضل تر از حب علی(ع) و اقتدای به آن حضرت نیست.۴) هرگاه عزوجل هلاک بنده ای را بخواهد حیا را از او بگیرد وچون حیا را از او گرفت او به مردم خیانت کند و مردم به او و چون چنین کرد امانت به کلی از او برکنار رود و چون امانت از او رخت بربست همواره خشن و سخت دل شود و چون خشن و سخت دل شود رشته ایمان از او بریده شود و چون رشته ایمان او بریده شود او را جز شیطان ملعون نبینی.۵)اگر سجده برای خدا و همنشینی با افرادی که سخن پاك و ریبا دارند نبود هر آئینه آرزوی مرگ میکردند.۶) اگر مسلمانان با علی بیعت میکردند به سعادت و سیادت جهانی دست میافتند و برکات زمین و آسمان به سوی آنان روی می آورد.خصوصیات سلمان:زهد و پرهیزکاری سلمان را از خانه مسکونی، حرفه و کاری که با مستمری خود کرد شناختیم در اینجا قصد نداریم بیشتر از این کنکاش کنیم. بعضی سلمان را چنین وصف کردند:سلمان انسانی خیر، فاضل، دانشمند و زاهد بود. به زندگی سخت و مشقت بارش، عبایی داشت که از آن زیرانداز و قسمت دیگرش رواندار بود.تهیدستان را دوست میداشت. آنان را بر ثروتمندان و اغنیا برتری میداد. آنطور که گفته اند اسم اعظم را میدانست.سلمان از کسانی بود که با دیدن افراد به ایمان و کفر آنان پی میبرد.ایمان را ۱۰ درجه است. سلمان در عالی ترین درجه دهم قرار داشت. او دانش و دانشمندان را دوست میداشت.آنطور که از امام صادق(ع) روایت شده: بنده ای صالح و مسلمان و راستین بود. سلمان از مشرکان نبود. سلمان دانش اولین و آخرین را میدانست. دریایی بود پایان ناپذیر. از ظهور خوارج و قتلگاه شهیدان در کربلا خبر داد.اسلام آوردن سلمان:سلمان محمدی مشهور به سلمان فارسی که خدایش رحمت و از او خشنود شود و ما را با او و در جمع او مشحور نماید در سال اول هجرت و دقیقاً در ماه جمادی الاول به آئین اسلام گروید. او در جستجوی دین حق از شهر و دیار خود هجرت کرد و در این راه مشقت های فراوان و دشواری های بزرگی تحمل کرد تا آنجا که به بردگی گرفته شد اما خدا بر او منت نهاد و او را به دین و حقیقت هدایت کرد. سلمان را در راه طلب دین حق به بردگی گرفتند و به سرزمین حجاز و درست به مدینه بردند. گفته شد به مکه یا وادی القرا برده شده و سرانجام کارش به مدینه کشیده شده است.سلمان شنیده بود که پیامبری ظهور خواهد کرد که صدقه نمیخورد اما هدیه میپذیرد و بین دو کتفش مهر نبوت قرار دارد و از هنگامی که در قبا با پیامبر اکرم(ص) برخورد کرد خرمایی به اسم صدقه به آن حضرت داد. پیامبر(ص) به یارانش فرمود تا از آن بخورند اما خود از آن نخورد زیرا صدقه بود.سلمان این جریان را یکی از آن نشانه های سه گانه به حساب آورد و بار دیگر در مدینه پیامبر را دید. خرمایی را به عنوان هدیه به آن حضرت داد. ملاحظه کرد که این بار خود حضرت آن خرما را خورد. برای بار سوم در بقیع الفرقد حضرت را در تشییع جنازه یکی از یارانش دید. به او سلام کرد و به دنبالش برگشت. پیامبر(ص) پشتش را به او نمایاند. سلمان مهر نبوت را در میان دو کتفش دید.ما و اسلام

سلمان:ملاحظه میشود سلمان با انگیزه عاطفی یا از روی مصلحت اندیشی و یا در نتیجه فشار با اجبار و تحت شرایط معینی ایمان نیاورد بلکه از روی خلوص و بر اساس پذیرش فکری و پس از مهاجرت در راه جستجوی دین حق و تحمل مشکلات و سختی های فراوان تا جایی که در این راه به بندگی و بردگی هم گرفتار شد به اسلام گروید.این در حالی است که از آغاز اظهار شرك میکرد و اسلام خود را پنهان میداشت. این بیان در روایت آمده و ما آن را خواهیم آورد. این مطلب بیانگر آن حقیقت است که دینداری یك امر فطری است و عقل سلیم انسان را به آن دعوت میکند و از همین راه بود که سلمان به ایمان به خدای یگانه و پیامبران الهی و شرایط آسمانی رسید.آزادی سلمان:میگویند آزادی سلمان از قید و بند بردگی به صورت کامل در اوایل سال پنجم هجری بود. بدین معنی که او قبل از جنگ خندق که بنا بر اعتقاد برخی مورخین در ذی القعده سال پنجم هجری به وقوع پیوست آزاد شد. از نظر ما این مطلب از دو جهت مشکوك است: ۱) تاریخ وقوع جنگ خندق ۲) تاریخ آزادی مسلماناناقدامات بزرگ سلمان:سلمان از مخالفان جریان انحرافی سقیفه بود. جریانی که موجب شد علی رغم تأکیدات فراوان رسول خدا مبنی بر اینکه علی(ع) پس از او خلیفه مسلمین است خلافت به صاحب حقیقی اش امیرالمومنین نرسد. سلمان از طرف خلیفه دوم عمربن خطاب والی مدائن شد و تا دم مرگ سالیان دراز کارگزار و والی آنجا بود. گذشته از اینکه میگویند: سلمان بود که در جنگ احزاب به کندن خندق در اطراف مدینه نظر داد.گفته میشود هنگامی که دید بعضی از قسمت های خندق به قدری تنگ است که اسب میتواند از آن عبور کند و سپاه دشمن به مسلمین دست یابد. به توسعه آن رأی داد و با این اقدام فرصت نفوذ دشمن را از آنان گرفت.پیامبر اکرم(ص) منجنیق را به طرف طائف قرار داد. سلمان آن را گرفت. همچنین گفته میشود به نصب آن به طرف شهر نظر داد.علاوه بر این سلمان در جنگهای صدر اسلام شرکت داشت و بسیاری از شهرها را فتح کرد. مسلمانان او را در فتح ایران، راهنمای سپاه و دعوتگر مردمان به اسلام قرار داده بودند. خدا سلمان را رحمت کند و او را در وسیع ترین منزلها و بهترین غرفه های بهشت مسکن دهد.تاریخ نگاران در این مورد با هم اختلاف نظر دارند. ما در اینجا نظر آنان را بیان میکنیم و به نقد و بررسی میپردازیم.۱) بعضی میگویند پیامبر اکرم(ص) بین سلمان و ابوذر پیمان برادری برقرار نمود. ۲) در روایتی دیگر گفته اند رسول خدا(ص) بین سلمان و حذیفه بن یمان عقد اخوت بست.۳) در روایت سوم آمده پیامبر اکرم(ص) بین سلمان و مقداد پیمان برادری برقرار کرد.از امام سجاد روایت است که: اگر ابوذر میدانست در قلب سلمان چیست او را میکشت. با این همه رسول خدا بین آن دو برادری برقرار کرد. پس درباره سایر مردمان چه فکر میکنید.امام صادق فرمودند: رسول خدا بین سلمان و ابوذر برادری برقرار کرد و با ابوذر شرط کرد که از سلمان نافرمانی نکند. ما معتقدیم که عقد اخوت بین سلمان و ابوذر درست است و با آنچه از پیامبر نقل میکنند مبنی بر اینکه آن حضرت افراد همانند را به هم برادر میکرد موافقتر است. زیرا ابوذر به سلمان شبیه تر بود تا به ابوذر به او. همانگونه که گذشت تأکید دارد. اگر قرآن و سلطان با هم درگیر شوند میبایست در جبهه قرآن ایستاد. ابوذر نیز هنگامی که دید حکومت در خط انحرافی خطرناك حرکت میکند و میبایست جانب حق را بگیرد و مخالفت خود را با انحراف به صورت قاطعی اعلان دارد موضع سرسختانه ای در قبال حکومت اتخاذ کرد. همچنین هر دو در قبال حوادث ثقیفه و آثار آن موضع واحد و هماهنگی اتخاذ کردند و تا آخر در کنار خاندان پیامبر(ص) ایستادند و در این راه هرگونه و آزاری را به جان خریدند اما ابوذر او پس از رسول خدا از عالمان درباری و اعوان و انصار مالکان مسلط به امور مسلمین گردید تا آنجا که معاویه در قبال خدمات او به بنی امیه به مدح و ثنا و گرامیداشت وی اهتمام ورزید. ابوذر شام را سرزمین مقدس میدانست نه مکه و مدینه را. طی نامه ای به سلمان نوشت و او را به سرزمین مقدس دعوت کرد.سیاست تبعیذ نژادی:تبعیذ نژادی یعنی دادن امتیازی به فرد یا گروهی بر اساس رنگ، خون، نژاد، مذهب، سرزمین و محروم ساختن دیگران از امتیاز و در نتیجه روا داشتن ستم به آنان.تبعیذ نژادی از امور زشتی است که فطرت پاك آن را مردود میداند و عقل سلیم از پذیرش آن ابا دارد و وجدان بیدار آن را انکار میکند. حتی بسیاری از کسانی که در عمل بر اساس این عقیده عمل کرده و میکوشند و به آن شکل و رنگ مزینده تمدن با برچسب گمراه

کننده ای بزنند آن را زشت میخوانند.تبعیذ نژادی مسئله جدیدی نیست. بلکه از رمان های قدیم در میان اقوام و ملل مختلف به چشم میخورد و آنگاه که یهودیان آن را یکی از تعالیم اساسی دین خود اعلام کردند و بر اساس آن با دیگران رفتار نمودند. رنگ قداست و لباس شریعت به خود پوشیدند.اسلام و تبعیذ نژادی:بدیهی است که از نظر اسلام عرب را برتری نیست، مگر به تقوا و پرهیزگاری. رسول اکرم(ص) این مطلب را در حجه الوداع که سفر آخرش به مکه مکرمه و زیارت بیت الله الحرام بود در اجتماع حاجیان سراسر جهان و اسلام بیان فرمود. از نظر رسول خدا(ص) هر کس در آئین اسلام به دنیا آید عرب است و هر کس به اختیار خود به دین اسلام گراید مهاجر است. بخش اول عبارت که به معیار عروبت انسان اشاره دارد از امام باقر(ع) نیز نقل شده است. ابو هریره به طریق مرفوع نقل کرد که: هر کس به زبان عربی سخن گوید عرب است و هر کس دو نسل از پدرانش مسلمان باشند او نیز عرب است.روایت شد که رسول خدا(ص) در فتح مکه بالای منبر رفت و فرمود:مردم! خداوند تکبر و فخر فروشی پدران را که از سنت های جاهلی است از شما برداشته است. بدانید که شما از آدمید و آدم از خاک. آگاه باشید بهترین بندگان خدا کسی است که تقوا پیشه کنند. عرب بودن به پدر نیست بلکه زبانی است که بدان سخن میگویید. هرکس عملش او را به جایی نرساند حسبش نخواهد توانست او را به جایی برساند.پاسخ رسول خدا(ص) به قیس بن مطاطیه خواهد آمد که فرمود: هر کس به زبان عربی سخن گوید عرب است.آثار منفی تبعیذ نژادی:کمترین نتایج و آثار سیاست تبعیذ افراد بر اساس طبقه، خون، رنگ، نژاد، زبان و سرزمین پیدایش حالت کینه توزی بین مردم و نابودی کرامات انسانی بدون داشتن عذر معقول و تباه کردن حقوق افراد بدون سبب است و موجب برخورد آنان با یکدیگر به شیوه ای که نه شرع میپسندد، نه عقل و نه وجدان. به جای اینکه اهل ایمان با هم برادر باشند و در کارهای خوب همدیگر را یاری کنند و در آن میان روحیه مودت و محبت و هماهنگی حاکم باشد و در راه غلبه بر مشکلات و مسائل زندگی و اجتناب از سختی ها پشتیبان هم و مکمل یکدیگر و اسباب قدرت، عزت و سعادت هم باشند به دشمنی به هم پشت کرده بدل خواهند شد که هر یک در جهت نابودی دیگران و بهره کشی از نیروها و امکانات و استفاده از منافع و نابودی سعادت و پراکنده ساختن نیروهای آنان در کوشش و تلاش باشند. آنچنان که بر آنان روحیه کینه توزی حاکم و با همدیگر خشن و از یکدیگر در هراس باشند. رنگ، نژاد، زبان و طبقه به جای اینکه وسیله ای باشد برای اجتماع و وحدت مردم، ابزاری خواهد بود برای تجزیه و تفرقه آنان. از راه انگشت نهادن بر موارد افترا و امتیازات باطل و بیفایده و نادیده گرفتن موارد اشتراک که برای اهتمام و عنایت شایسته تر و سودمندتر است. زیرا در تکامل و رشد انسان که در مسیر زندگی با آن مواجه میشود والاتر، سودمندتر، اصیل تر، صحیح تر و موثر است.سیاست تبعیذ نژادی آثار خاص خود را داشت. چه در مورد کسانی که بر اساس این سیاست آبرو و حیثیتشان به هدر رفت و حقوقشان سبب شد و چه در مورد پایه گذار و پرچم دار آن و دیگر کسانی که در این مسیر گام نهادند و راه او را دنبال کردند. گروهی که با قدرت و ثابت قدم در مقابل این سیاست به مخالفت برخاستند. گروه سوم هستند. این گروه همانا امیرالمومنین علی(ع) و خاندان پاکیزه اش و شیعیان نیکوکردار و درست رفتار آنان و تمامی کسانی بودند که به دنبال آنان حرکت کردند و راهشان را که راه ایمان و اسلام است پیمودند.ما از خدای سبحان مسئلت داریم که به ما گفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک همراه با صفا و خلوص و بقای عمل الهام و عنایت فرماید. عملی که در روزی که نه مال و ثروت سود میدهد و نه فرزندان و پسران. مگر کسی که با قلب سلیم به لقای پروردگار آید ما را مفید افتد.

بصیرت چیست و چگونه حاصل می‌شود

؟

مجمع جهانی اهل بیت

معنای بصیرت: بصیرت به معنی دانایی، بینایی، بینایی دل، هوشیاری، زیرکی و یقین است.(۱) نزد اهل معنا، نیرویی نهانی و قوّهای

قلبی است که در شناخت حقایق تا عمق وجود و باطن ذات آن رسوخ می کند. برخی از اهل معرفت می گویند: «بصیرت قوّه قلبی یا نیرویی باطنی است که به نور قدس روشن گردیده و از پرتو آن، صاحب بصیرت، حقایق و بواطن اشیا را در می‌یابد. بصیرت به مثابه بَصَر (چشم) است برای نفس».(۳)میان بَصَر که تأمین کننده نور ظاهری، و بصیرت که آورنده نور باطنی است، تفاوت بسیار است؛ مانند:۱. نور ظاهری، تنها با بینایی انسان سر و کار دارد. خورشید و ماه و چراغ، بیش از این که فضا را روشن و بینایی انسان را یاری کند، کاری انجام نمیدهد. پس اگر انسانی ناشنوا بود یا در بویایی و لامسه و گویایی خود نقص داشت، با تابش آفتاب و مهتاب و نورهایی از این قبیل، مشکلاتش حل نمیشود. اما نور باطن همه نقصهای (باطنی و معنوی) انسان را برطرف، و تمام دردهای او را، درمان می کند... .در صورتی که درون کسی را روشن کرد، ساحت جانش چنان نورانی می شود، که هم صحنههای خوبی را در خواب و بیداری می بیند، هم آهنگهای خوبی را می شنود، هم رایحههای دل انگیزی را استشمام میکند و هم لطیفههای فراوانی را لمس می نماید.(۴)۲. انسان دو چهره یا دوجنبه دارد: چهره ظاهری یا مُلکی و چهره باطنی یا ملکوتی، خداوند برای دیدن ظواهر، بَصَر را به صورت بالفعل به انسان داده، بشر از آغاز تولد به کمک آن هر چه را که در شعاع چشم و منظر او قرار گیرد می‌بیند. اما برای دیدن باطن و شهود ملکوت، قوه نوری را در نهاد او نهادینه نموده به نام بصیرت، که تا آن" نور استعدادی" از قوه به فعلیت در نیاید، رؤیت باطن و شهود ملکوت، میسر نخواهد بود.صاحب جامع الاسرار می‌نویسد: معنای سخن خداوند (نور علی نور یهدی اللَّه لنوره من یشاء)،(۵) (... و من لم یجعل اللّه له نوراً فماله من نور)،(۶) چیزی جز این نیست که تا نور حق حاصل نیاید و به دل و جان سالک نتابد، بصیرت در او پدید نیاید. نور حق سرمه چشم بصیرت است و تمام تلاش اهل مجاهده برای آن است که مورد عنایت حق قرار گیرند و نور حق بر دل و بر جانشان پرتو افکن گردد.(۷)حافظ شیرازی که می گوید:گرنور عشق حق به دل و جانت افتد ـ باللَّه کز آفتاب فلک خوبتر شویناظر به همین نور است. با پرتو افکن شدن نور حق است که سالک از تحیر و تردد می رَهَد و سرانجام به حقیقت می رسد.راه تحصیل بصیرتبرای نیل به مقام رفیع بصیرت باید به بازسازی و اصلاح نفس خویش پرداخت.مجاهده با هوای نفسانی و تهذیب روح از زنگارهای گناه، و لطیف و شفاف ساختن آیینه دل به نور توحید، تنها صراط مستقیمی است که" حجاب دیدگان دل "را می گشاید و آدمی را در معرض الهامات غیبی و مقام کشف و شهود قرار می دهد.۱. توبه: اولین گام برای تهذیب نفس و تحصیل بصیرت است. توبه از تقصیرات و گناهان، بلکه از کوتاهیها و جبران حق اللّه و حق النّاسی است.۲. ذکر خدا: ذکر زبانی، قلبی و عملی، موجب بصیرت می گردد. امیرالمؤمنین(ع) می فرماید: »مَنْ ذکر اللّه استبصر؛(۸) هر کسی به یاد خدا باشد، بینایی و بصیرت یابد«.۳. هم نشینی با علما: مجالست با علما که موجب بصیرت و بینایی است. علی(ع) می فرماید: »جاور العلماء تستبصر؛(۹) با دانایان بنشین تا آگاهی یابی«.۴. خرد ورزی: کسی که هر خبر یا مطلبی را می شنود، فوراً نمیپذیرد، بلکه پیرامون آن می اندیشد و آن را از صافی عقل و اندیشهاش می گذراند، بصیرت و بینایی می یابد، چنان که آینده نگری و به کارگیری خرد در فرجام امور باعث بصیرت و بینایی می گردد.(۱۰)۵. زهد: زهد و عدم دلبستگی به دنیا، از اموری است که باعث بصیرت می گردد.(۱۱)۶. ارتباط با خدا: ازدیاد معرفت به خدا، انس با قرآن و معانی و معارف آن، توسل به ائمه(ع) و مناجات با خدا در خلوت مخصوصاً نماز شب از اموری هستند که موجب بصیرت و بینایی و برخورداری از الهامات غیبی می‌شود.درجات و مراتب بصیرتبصیرت باطنی و بینایی دل، درجات و مراتبی دارد. اوج آن مرتبهای است که ائمه(ع) دارند.امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً؛ اگر همه پردهها فرو افتد، چیزی بر یقین من افزوده نمی‌شود».(۱۲)اگر چه آن مرتبه از یقین مخصوص اولیای معصوم(ع) است، ولی دیگران نیز می توانند مراتبی را تحصیل نمایند. هر کسی نور باطنی را از فطرت خدا داد خویش استخراج کند و چشم و گوشش باز شود، می تواند خدا و نشانههای او را با »چشم دل« ببیند و صدای تسبیح موجودات هستی را بشنود، که به حکم »یسبّح للَّه ما فی السموات و ما فی الارض«.(۱۳) همه آنان که در آسمان و زمینند، تسبیح خدا می کنند. بسیاری از واقعیتها را که با ابصر نمیتوان دید، با بصیرت مشاهده می کند، بلکه توانایی دیدن

جهنم و شـنیدن صدای زفیر آن را پیدا می کند، چنان که قرآن می فرماید: »کلّا لو تعلمون علم الیقین لترونّ الجحیم، ثم لترونّها عین الیقین«.(۱۴)آثار بصیرت در حـدیث نبوی آمـده است که در دل هر بنـده‌ای دو دیده نهانی است که به واسـطه آن دو، غیب را می نگرد و چون خدا بخواهد در حق بنده‌ای نیکی کند، دو چشم دلش را می گشاید تا به واسطه آن، آنچه را که از دیدگان ظاهریش نهـان است، بتوانـد دیـد.از شـمار انسانهـای صـاحب بصیـرت «حـارث بن مالـك بن نعمـان انصـاری» بود. پیـامبر اکرم از او پرسـید: "چگونه‌ای و در چه حـالی "؟عرض کرد": مؤمن راسـتین و اهـل یقینم. "پیـامبر فرمود": علامـت یقین و ایمـان راسـتینت چیست"؟ عرض کرد": زهد و کناره‌گیری نفسم از دنیا و دلبسـتگی آن، موجب شد که شـبهایم را به بیداری و عبادت و روزهایم را به روزه و تشـنگی بگـذرانم، از این رو به درجه‌ای از بصیـرت و بینایی رسـیده‌ام که گویی عرش پروردگارم را که برای حسابرسـی بر پا شـده است، می بینم و بهشتیان را در حال زیارت یکدیگر می‌نگرم و زوزه وحشـتناك جهنمیان را از درون آتش می‌شـنوم. "پیامبر فرمود: "بنــده‌ای اسـت کـه خــدا قلبش را روشـن کرده اسـت. حـال بـه برکـت ایـن نـور الهی صـاحب بصـیرت شــده‌ای پس آن را حفظ کن.("۱۵)این خاصـیت نور باطنی یا بصیرت است که از فطرت انسان پرتو افشان می شود و اگر منبع الهی آن (فطرت) زنده به گور نشود و غبـار آلودگیهـا و تیرگی هواهـای نفسانی آن را نپوشانـد، همواره چشم بصـیرت باطن پر فروغ خواهـد بود اما اگر در پشت ظلمت گنـاه پنهـان گردد و انسـان تبهکـار، حقیقت خـود را نبینـد، از آن رو که نوری نـدارد، خود را گم می کنـد و پس از مـدتی خویشـتن را به کلّی فراموش می نمایـد.ـــــــــــــــــــپی نوشت ها:۱. دکتر محمـد معین، فرهنگ فارسـی، ج ۱، ص ۵۴۶.۳. دائرهٔ المعارف تشیع، جمعی از محققان، ج ۳، ص ۲۷۱.۴. آیت اللَّه جوادی آملی، تفسیر موضوعی ج ۱۴، ص ۱۳۲ – ۱۳۵. نور (۲۴) آیه ۳۵.۶. همان، آیه ۴۰.۷. جامع الاسرار، ص ۵۱۰ و ۵۸۰ – ۵۷۹.۸. غررالحکم، ج ۵، ص ۱۶۶۹. غررالحکم، ج ۳، ص ۳۸۷.۱۰". من اسـتقبل الامـور ابصـر "یا" من فکّر أبصـر العواقب ؛ "همان.۱۱. همان.۱۲. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۰۹.۱۳. جمعه (۶۲) آیه ۱.۱۴. تکاثر (۱۵۲) آیات ۷– ۶– ۵.۱۵. الکافی، ج ۲، ص ۵۴.

هدفمند کردن؛مسوولیت اجتماعی شهروندان

هدفمند کردن «مسوولیت اجتماعی» شهروندانویسنده: فاطمه حامدی خواه

بنی آدم اعضای یك پیکرنـد / که در آفرینش ز یك گوهرنـد/ این شـعر سـعدی حاوی یك مفهوم جهانشـمول است. شـیخ اجل با دمیـدن در روح کلمات، پیامی انسانی را صادر می کنـد تا دیگر باره به انسان ها انـذار دهد.از این دست اشـعار در ادبیات ایران کم نیست چنـانچه هر یـك از ادیبان این مرز و بوم با فن بیانی، روح انسان ها را به سوی معانی فراروزانه و معنوی دعوت کرده انـد و به پیرو همین آگـاهی، که ملهم از آیین مردمـان نیـك سرشت است، امروزه ایرانی جمـاعت به سـخا و کرم شـهره انـد.براسـاس همین فرهنگ، ایرانیان از قـدیم تا امروز به زعم و توان خود در کارهای خیریه و اجتماعی مشارکت داشـته انـد که از نمونه های موفق آن می توان به نهضت مـدرسه سازی اشـاره کرد تـا جایی که آموزش و پرورش را در این حوزه به اسـتقلال نسبی رسانـد.اما در جهان فرامـدرن امروز، دیگر ماننـد گذشـته رفع و رجوع بسیاری از کمبودهـا بـا شـیوه هـای سـنتی امکان پـذیر نیست الابا عزم ملی و کار کارشناسـی. تجربه موفق نهضت مـدرسه سـازی از سوی خیرین، افق های روشـنی را برای سایر حوزه ها که نیازمنـد اقـداماتی از این دست است، گشود.امـا نکته مهم تبـدیل کارهای فردی نیکوکارانه در راسـتای ایجاد یك نهضت بزرگ و ملی است، نهضتی که به عنوان یك دغدغه در جامعه مطرح شود. بدون شك اسـتفاده از پتانسـیل های دینی و فرهنگ ایرانی این چرخه را تسریع می بخشد. این بستر می توانـد زمینه فرهنگ سازی بنیادین در این عرصه باشد، مشـروط بر این که پیش از اقدام کار کارشناسـی صورت گرفته شود.امـا در مورد چرایی تبـدیل این اقـدام به یـك نهضت ملی بایـد اذعان کرد؛ امروزه در سراسـر کشور نیکوکاران به انـدازه توان خویش در این کار وارد شـده انـد اما بیشتر مواقع به دلیل جزیره ای عمل کردن مانع از اسـتفاده از ظرفیت های کلان نیکوکاران می

شود. برای حل این مساله با ایجاد یک بانک اطلاعاتی غنی می توان دو فرد نیکوکار که یکی ملك اهدا می کند و دیگری آماده ساخت آن است، به هم پیوند داد و نتیجه مطلوب تری را برای گروه هدف به ارمغان آورد.سخن در این وادی بسیار است، اما در حال حاضر نیازمند بسط و هدفمند کردن این فعالیت ها در راستای اولویت های جامعه هستیم. در حال حاضر بیشتر نیکوکاران از راهکارهای سنتی همچون دیدار و گفت وگوی رودررو یا معرفی دیگران گام در راه کمك های خیریه به گروه های نیازمند جامعه می گذارند، اما برای جلب و افزایش کمك های بخش دیگری از نیکوکاران باید گزاره های جدیدی را در دستور کار قرار داد. گزاره هایی که به صورت مهندسی شده به مخاطب منتقل شود و مخاطب با خوانش آن بازخورد لازم را نشان دهد.شاید تبدیل مشارکت های مردمی به عرصه آزمون و خطا چندان مطلوب نباشد از این روی بهره گیری از تجربه های داخلی به عنوان گام اول و اطلاع و استفاده از تجربه سایر کشورها در مرحله دوم، راه را برای رسیدن به هدف، کوتاه و نتیجه و بازدهی را بیشتر کند.با توجه به این مطالب آن چه رخ خود را در جامعه عیان ساخته، وجود بسیاری از ناملایمات در زندگی روزمره گروهی از شهروندان است که برخی از آنها تحت پوشش نهادهای ذی ربط هستند، اما نهادهای مزبور هم به تنهایی قادر به پیشبرد همه اهداف خود نخواهند بود، الابه مدد مردمان بزرگوار این دیار.جام جم

آفرینش در قرآن

ارائه: زهرا روحانی ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی سته ایام ثم استوی علی العرش یدبرالامر مامن شفیع الامن بعد اذنه ذلکم الله ربکم فاعبدوه افلا تذکرون –بدرستیکه پروردگار شما آن خدائیست که آسمان و زمین را در مدت شش روز آفرید و آنگاه بر عرش استیلا یافت. اوست که نظام آفرینش را به دست داد، هیچ شفاعتی را از هیچ شفیعی نمی پذیرد مگر آنکه باذن او باشد. اینست (الله) پروردگار شما. پس او را بپرستید و در مقابلش اظهار بندگی و عبودیت کنید. آیا با این همه نشانه ها که می بینید باز او را انکار می کنید. (قرآن کریم – سوره یونس – آیه ۳۹) چون اراده خداوند بر خلقت موجودات تعلق گرفت ابتدا آسمان و زمین را در مدت شش دوره آفرید و این مدت همانگونه که زمین شناسان معتقدند دهها میلیون سال طول کشیده و از این مدت طولانی در اصطلاح ایات قرآنی و روایات، تعبیر بروز شده است. بعضی گمام می کنند که وقتی صحبت از روز به میان می آمد منظور همان فاصله میان طلوع تا غروب خورشید است و بعد ایراد می گیرند که این کلام با نظریه ی زمین شناسان منطبق نیست که معتقدند که خلقت آسمانها و زمین در مدت میلیونها سال صورت گرفته است. منظور از (الیوم) در آیات قرآنی و روایات در این مورد مدتی است که از زمان، مرحله یا دوره می باشد و دیگر به فاصله میان طلوع آفتاب تا غروب آن اطلاق نمی شود برای اینکه در آن زمان یعنی قبل از آفرینش کهکشانها و سیارات و ثوابت ، نه آسمانی وجود داشته نه خورشید و نه زمین، تا زمین در مدت معینی به دور خورشید گردش کند و (روز) باصطلاح معمولی را به وجود بیاورد و این مطلب که شش دوره ای که خلقت اسمانها و زمینها در طول آن انجام گرفته براساس چه مقیاسی بوده بر ما هیچ مجهول است تنها می توانیم بگوییم کلمه(یوم) در آیات مربوطه تنها به مدتی از زمان اطلاق می شود که زمان آن از نقطه نظر ساعت و روز معمولی ممکن است میلیونها سال طول کشیده باشد. خداوند بزرگ پس از خلقت آسمانها و زمین بر عرش استقرار یافت و آنگاه شب و روز را به وجود آورد و بعد از آن مدت هزاران سال باران های شدید و سراسر زمین را اب فرا گرفت و آنگاه خشکیها سر از آب بدر آورد و بر روی زمین حیات نباتی و حیوانی آغاز شد. گیاه و سبزه ها روئیدند و موجودات مختلف خلقت یافتند. اراده ی خداوند بر آن تعلق گرفت که در این کره ی خاکی حیات و زندگی تا میلیونها سال ادامه یابد، حیوانات مختلف پدیدار شوند و گیاهان گونانگون برویند و زمینه زندگی برای موجودی که بعدها (انسان) نام گرفت فراهم گردد و آن موجود مدتی از زمان بر روی کره ی زمین زیست کند و از میان تمامی موحجودات خلقت یافته تنها او تکامل داشته باشد؛ شهرها بسازد، به کشفیات عظیم نائل اید و زندگی مادی خود را به

آخرین مراحل ممکن پیشرفت دهد.در آیه ی ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ از سوره مؤمنون می فرماید: ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طین(۱۲) ثـم جعلنـاه نطفه فی قرار مکین (۱۳) ثم خلقنـاه النطفه علقه فخلقنـا العلقه مضـغه فخلقنـا المضـغه عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشاناه خلقـا آخر فتبارک الله احسن الخالقین (۱۴)» و بدرسـیتکه آدمی را از چکیده ای از گل آفریدیم(۱۲) و آنگـاه او را به صورت نطفه در آوردیم و در جایگاهی مطمئن و اسـتوار قرار دادیم(رحم) (۱۳) پس نطفه را به صورت خون بسـته شده در آوردیم و خون بسته شده را به صورت پاره ی گوشت خلقت فرمودیم. و پاره گوشت را به صورت استخوان در آوردیم و بر استخوانها گوشت رویاندیم و اورا بهتر و برتر از سایر خلقت ها آفریـدیم پس بزرگ آن قادر یکتائی که بهترین آفریننـدگان است (۱۴).در این ایه نیز به خلقت انسـان از خـاک و پس از نطفه بیان شـد و آنگاه به مراحل رشـد جنین، از نطفه گرفته تا زمانی که براسـتخوانها گوشت می رویـد و نوزاد کاملی به وجود می اید اشاره گردیده است. یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنه .....«ای فرزندان آدم ! بهوش باشید تا شیطان شما را نفریبید و گمراه نسازد همچنانکه با فریب پدر و مادر شما(آدم و حوا) را از بهشت اخراج کرد».(کلام مجید، سوره الاعراف آیه ۲۷)آنگاه خداونـد آدم را در بهشت قبرار داد تا از نعمت های آن بهره مند شود. آدم مدتی در بهشت بود ولی از تنهایی رنـج میبرد و از اینرو از خـدا خواست تا او را از تنهایی نجات بخشـد.خداونـد در یک روز که آدم به خواب رفته بود حوا را آفریـد و وقتی که او از خواب بیـدار شـد با کمال تعجب زنی را در کنار خود دیـد و از او پرسـید: – تو که هستی و برای چه باینجا آمـده ای؟– من جزئی از اجزاء وجود توام که خداوند مرا ....خداوند خطاب به آدم فرمـود: – آدم! تو بـا همسـرت در بهشت مسـکن گزین و از هر نعمـتی که می خواهـد اسـتفاده کنیـد و بهر جـای آن که می خواهید بروید اما تنها ه یک درخت نزدیک نشوید که اگر به نزدیک آن درخت رفتید برخود سـتم نموده اید. در میان مردم مشهور است که آن درخت گنـدم بوده و گروهی هم معتقدند که سیب و جمعی را عقیده بر اینست که آندرخت (شـجره دانسـتن نیک و بد) بوده است. شـیطان از اینکه می دید آدم و حو.ا در نهایت اسایش زندگی می کنند و خداوند هم به آنها نظر لطف دارد رشـگ می برد از اینرو تـدبیری اندیشـید تـا وارد بهشت شود و آدم و حوا را بفریبـد. شـیطان برای داخـل شـدن به بهشت ابتـدا نزد طـاووی نگهبـان بهشت رفت و به او گفت:– من بر تو حقوق بسـیاری دارم چه مـا چه مـا در گذشـته با هم نگهبان بهشت بوده ایم اما اکنون برای من یـک گرفتاری پیش آمـده است و من هم به نزد تو آمـده ام تا مرا یاری کنی و آنگاه قصه را با او در میان گـذاشت و از او خواست تـا اجـازه دهـد تا وارد بهشت شود. اما طاووس از این کار امتناع ورزیـد و با و هیـچ کمکی نکرد و او را به بهشت راه نـداد ولی او را راهنمایی کرد که موضوع را با «مار» در میان بگـذارد. شـیطان به نزد مار رفت و با او به صـحبت پرداخت و با چرب زبانی او را فریفت . افسون شـیطان در مار اثر کرد و او را در دهان خود جای داد و طوری به بهشت آورد که خازنان متوجه نشدنـد و اگر متوجه می شدنـد او را بیرون می کردنـد، چون ورود به بهشت برای شـیطان ممنوع شـده بود. شیطان به نزد آدم و حوا آمـد و بنای گریه و زاری را گذاشت.آنها او را نشـناخته و علت گریه و زاری او را پرسـیدند او در جواب گفت: – من بر عاقبت حال شـما گریه می کنم . خدا می خواهد که شـما را از بهشت بیرون کند و این نعمتها را از شـما بگیرید .....! شـیطان این سـخنان را گفت و از آنها دور شـد. آدم و حوا از این موضوع خیلی ناراحت شدنـد و وقتی شـیطان از دور اضـطراب آنها را دیـد مجددا به نزدشان برگشت و خطـاب به آدم گفت: – چنانچه به حرف من گوش کنی من شـما را به درختی راهنمایی می کنم که اگر از میوه ی آن بخوریـد در بهشت جاویـدان خواهید ماند. آدم از شـیطان پرسـید: – آن کدام درخت است؟شیاطان درختی را که خداوند آنها را از نزدیکی به آن نهی فرموده بود نشان داد و به آنها گفت:– چنانچه از میوه ی این درخت بخوریـد برای همیشه در بهشت خواهیـد مانـد. اما آدم امتنـاع ورزیـد و به حرف او تـوجه نکرد.شیطان به نزد حوا رفت و او را فریفت .حوا به نزد آدم آمـد و به او گفت که از میوه ی آن درخت بخورد و مـار هم به درستی سـخن شـیطان شـهادت داد . حوا به آدم گفت:– مار از نگهبانان بهشت است و شـهادت او یقینا راست و درست میباشـد اول من از میوه ی این درخت می خورم اگر واقعه ای اتفاق افتاد، تو برای من طلب آمرزش کن و اگر برای

من حادثه ای پیش نیامـد تو هم از آن بخور. از آنجا که طبع انسان طوری است که از هر چیز که او را منع کنند نسبت به آن جرمی می شـود آدم سـخن حـوا را پـذیرفت. ابتـدا حوا از آن میوه خورد و سپس از آن به آد م داد تـا بخورد. هنوز بیش از چنـد لحظه از خوردن آن میوه نگذشـته بود که ناگهان حالت آنها عوض شد و از اینکه برهنه بودند در خود احساس شـرم کردند و هردو با برگ انجیری عورت خود را مسـتور نمودنـد. از جانب خداوند به آدم خطاب شد: - بلی پروردگار من! به علت آنست که من از میوه ی آن درخـتی که تـو از خـوردنش منعم فرمـوده بـودی تنـاول کرده ام و به سـخن تـو گـوش نـدادم امـا اول حوا آن زنی که تو برایم فرسـتادی جرأت این کـار را پیـدا کرد و من هم بنـا به اصـرار او از میـوه ی آن درخت خـوردم.حـوا از گفته ی آدم مضـطرب شـده گفت:خدایا! مار که نگهبان بهشت بود به من گفت تا از میوه ی آن درخت تناول کنم وگرنه من هرگز این گناه را انجام نمی دادم. خداوند به مار گفت که چون تو مقصـر اصـلی هستی من ترا تغییر شکل می دهم و از این پس باید با شکم و سینه روی زمین بخزی و غـذای تو از خـاک تیره خواهـد بود و روزگـار را با خواری خواهی گذرانـد و نوشـته انـد که مار قبل از این حادثه یکی از خوش صورت ترین و زیباترین موجودات جنت بوده و در اثر جرمی که مرتکب شـد بـدین صورت درآمـده است. و خـدا داناتراست. و به حوا هم خطاب شد: چون تو در این امر تقصیر کاری لذا برای تو هم درد زایمان و حیض و استیلای شوهر مقرر فرمودیم. آدم و حوا به واسطه ی این کگناه که از روی غفلت از ایشان سرزد خداوند از بهشت بیرونشان نمود. می گویند آدم از بهشت مقداری گندم و سی نهـال میوه بـا خود آورد و باز نوشـته انـد که او حجرالاسود را نیز بهشت بیرون برد و جبرییل بر آدم نازل و طریقه ی آرد کردن گندم و کاشتـن گیاهان را باو یاد داد.نوشـته وقتی آدم دم و حوا از بهشت اخراج شدند آدم بکوه سـرانديب و حوا بسر زمین جده و ابلیس به سیسـتان و مار به اصـفهان و طاووس به اندیه کابل افتاد (و خدابهتر می داد میداند) آدم در فراق حوا مدت چهل شبانه روز غـذا نخورده و خداوند او را به دردها مبتلا کرد. احساس شـرم از گناه و پشـیمانی و فراق حوا تمام اینها چیزهایی بود که آدم را می آزرد و روح او را رنـج می داد آدم مـدت سـیصد سـال گریه و زاری کرد و از گنـاه خـود اضـهار نـدامت مینمود آدم دیگر آنقـدر نحیف و لاـغر شـده بود که قوه ی کـار و فعـالین نـداشت و روزگـارش در نهایت تلخی می گـذشت . تا عاقبت یکروز جبرئیل بر او نازل شـد و مژده داد که خداونـد توبه او را پذیرفته و از گناه او درگذشـته است. آدم اگر چه آمرزیده شده بود ولی همیشه در خود احساس شـرم می نمود. خداوند با اوخطاب فرمود:- آدم! اگر چه گناهت را بخشـیدم ولی بدان که تا قیمات بین فرزندان تو عداوت و دشـمنی برقرار خواهد بود و از این پس در زندگی باید برای رزق خودتلاش کنی و برای رسیدن به هدفهایت رنج می بری. دیگر آن زنـدگی راحت و مرفه تمـام شـد و از بین پس سـرما و گرمـا نـاراحت میشوی و از گرسـنگی تشـنگی رنـج میبری.تو اینـک در سرزمینی قدم گذارده ای که در مقابلت دو راه وجود دارد. گمراهی و نجات ، ایمان و رستگاری و کفر و شرک. مواظب باش تا باز فریب شیطان را نخوری .بدان که اگر این بار از خدای خود خود روی بگردانی و او را نافرمانی کنی شیطان بر تو مسلط میشود و از نظر من خواهی افتـاد و در قیـامت از زیانکاران خواهی بود. الم عهـد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبـدوا الشـیطان انه لکم عـدو مبین.«ای فرزندان آدم! آیا با شـما پیمان نبستم که فریب شیطان را نخورید و طوق بندگی او را بگردان نیندازید بدرستیکه او دشمنی است که با شـما آشـکارا عـداوت می ورزد».(قرآن کریم، سوره یس آیه ۶۰)آدم پس از آنکه توبه اش قبول شـد و خداونـد او را آمرزیـد و گنـاهش را عفو فرمود زنـدگی زنـدگی تازه ای را در روی زمین آغاز کرد. مقارن با همین زمان بود که فرمان ساختن خانه کعبه از جانب خداونـد خطاب شـد و آدم به همراهی جبرئیل از محلی که اقامت داشت و می گوینـد که سرانديب بوده بهتر می داند به راه افتادنـد از بیابانهـا و کشتزارهـا و کوههـا و دره های زیادی گذشـتند تا به سـرزمین مکه رسـیدند. و در آنجا او با همکاری جبرئیل و دستیـاری بعضـی از فرشـتگان خـانه را بنـا نهـاد و حجرالاـسود را که خـود از بهشت آورده بـوده به دیواره ی آن نصب نمود آنگـاه جبرئیل دسـتور داد طواف و زیارت خانه را با آدم یاد داد. آدم پس از زیارت و طواف خانه همراه جبرئیل برای جستجوی حوا روانه ی کوه عرفات شـد. البته از زمانی که آدم و حوا از بهشت اخراج شدنـد تا این هنگام که عـده ای معتقدند سـیصد سال بوده بین انها

جدایی افتاده بود و آرام از فراق حوا سخت در رنج و سختی زندگی می کرد. پس از آنکه گناه آدم بخشیده شد و خانه کعبه را هم ساخت از طرف خداوند به او خطاب شد تا به اتفاق جبرئیل به جستجوی حوا بروند. از آنطرف حوا هم از دوری آدم رنج می برد و در جستجوی او از جده به کوه عرفات آمدهبود. ابتدا وقتی که آدم و حوا در کوه عرفات به رسیدند یکدیگر را نشناختند و خدا داناتر است ولی جبرئیل آنها را به هم معرفی کرد و آن کوه را از این جهت که محل آشنایی و شناسایی آدم و حوا بود در آن هنگام به کوه عرفات نامیده شد و بدین ترتیب آنها پس از سالها جدائی و دوری از یکدیگر دوباره به هم رسیدند. چون آب و هوای مکه خشک و این سرزمین قابل سکونت نبود آدم و حوا از خدای بزرگ تقاضا کردند تا آنها را بکوه سراندیب (محل سکونت آدم) برگرداند. آدم پس از بازگشت به زراعت مشغول شد و با حوا زندگی آرام و آسوده ای را می گذراند تا آنکه به ایشان خطاب شد که تکثیر شوند. آنگاه خداوند آدم را رسالت داد و فرزندانی هم به او عطا فرمود. می گویند حوا در دو نوبت فرزند آورد و هر با یک پسر و یک دختر . در مرتبه ی اول قابیل و خواهرش(اقلیما۹ و بار دوم خواهرش (لبودا) به دنیا امدند. آدم و حوا پس از سالها رنج و مشقت در کنار فرزندان خود با آسایش خاطر می زیستند تا آنکه فرزندانشان بسن بلوغ رسیدند. در این وقت آدم از جانب حق تعالی مأمور شد که قابیل را لبودا و هابیل را با اقلیما به ازدواج هم در آورد و خدا داناتر است . قابیل از این موضوع ناراحت شد و از فرمان پدر سرپیچیده چه خواهرش اقلیما که با او دوقلو بود و در یکبار به دنیا آمده بودند زیباتر از لبودا بود و نمی خواست که خواهر زیبایش اقلیما به ازدواج هابیل درآید. آدم مکرر قابیل را نصیحت کرد که این کار بامر من نشده این فرمان خدا بوده است فرمالن او بر هر بنده ای واجب می باشد. ولی قابیل زیر بار نرفت و سخنان آدم ذره ای در او اثر نکرد. آدم از این موضوع خیلی ناراحت شد و پس از مدتها تفکر چاره ای اندیشید و به پسران خود گفت: هر کدام از شما از مال خود چیزی به درگاه خدا نذر کنید و نذر هر کس که مقبول درگاه حضرت اخدیت قرار گرفت اقلیما را به او خواهم داد. هر دو برادر این شرط را پذیرفتند. هابیل که شغل دامداری داشت یکی از بهترین گوسفندان خود را برای اینکار انتخاب کرد و قابیل که زراعت می کرد و به کشاورزی مشغول بود مقدار کمی از پست ترین نوع گندم را که خود کاشته بود باین کار اختصاص داد. آنها هر دو نذرهای خود را بر سرکوهی گذاردند. خداوند قربانی هابیل را پذیرفت ولی به نذر قابیل اعتنایی نفرمود. چون هابیل از روی صفای دل و توجه مخصوص یکی از بهترین های گوسفندان خود را نذر کرده بود. ولی قابیل فقط برای جمال خواهر و ازدواج با بدون ذره ای اخلاص با بی اعتنایی دست به اینکار زده بود و خداوند متعال هم عملی را می پذیرد که از روی اخلاص و صفا انجام شده باشد. آتش حسد در دل قابیل شعله ور شد و با راهنمایی شیطان تصمیم به قتل برادر گرفت و هر چه هابیل او را نصیحت نمود و پند داد که این ماجرا کوچکتر از آنست که او به خاطر آن دست به چنین عمل ننگینی بزند ولی این سخنان هرگز در دل سنگ قابیل اثری نگذاشت و ارده و تصمیم او تغییر نداد و بالاخره در یک روز که آدم برای زیارت کعبه رفته بود قابیل با سنگ بیر سر برادر خود کوفت و او را به قتل رسانید. اما پس از این کار ناگهان به خود آمد. - عجب!! این چه کاری بود من کردم. برادر خود را با دست خود به قتل رساندم یقیناً خدا هیچگاه این گناه مرا نخواهد بخشید. او چندین روز با جسد برادر خود سرگردان بود و نمی دانست او را چه کند تا اینکه خداوند دو پرنده را که می گویند زاغ یا کلاغ بوده است به نزد او فرستاد و آنها با یکدیگر نزاع کردند و یکی از آنها دیگری را کشت و جسد او را در دل خاک پنهان ساخت. قابیل که ناظر این صحنه بود برادر را به تقلید از آن پرنده در زیر خاک مدفون کرد. خداوند خواست با پیش آوردن این صحنه به او فهماند. ای جوان کم تجربه و مغرور، تو که از یک پرنده کمتری و قدرت فهم و فکر یک زاغ را نداری دیگر این غرور و سرکشیت برای چیست؟این نخستین قتلی بود که در روی زمین به تحریک شیطان و در اثر پیروی هوای نفس صورت گرفت. وقتی آدم از زیارت کعبه فارغ شد متوجه گردید که وضع جهان عادی نیست. زمین چون گذشته جلوه نداشته و آب گوارا نمی باشد، از همه چیز بوی ظلم می اید. این یک واقعیت بود که آدم را متوجه می کرد. بنای جهان هستی بر پایه عدل است و مختصر ظلمی که در دنیا اتفاق افتد عالم به هم می خورد اکنون در دنیا

ظلمی بزرگ اتفاق افتاده و حقی از بین رفته بود. لذا تغییر اوضاع عالم آدم را متوجه کرد که حتما حادثه ناگواری اتفاق افتاده است. وقتی که آدم به سراندیب رسید هابیل را ندید و از قابیل پرسید: برادرت کجاست؟و قابیل با بی اعتنایی و خونسردی ساختگی جواب داد: من که محافظ هابیل نبوده ام که او را از من می خواهی، گوسفندان او همه ی کشت و زرع مرا از بین برده اند و او یقینا از ترس گریخته است. آدم موضوع را فهمید و جبرئیل هم قضیه را برای او شرح داد. آدم از حادثه ی مرگ فرزند بسیار ناراحت شد چون او فرزندش هابیل را خیلی دوست داشت. او قاتل هابیل را لعنت کرد اگر چه فرزندش بود و او را از خود راند. قابیل بار دیگر از همه چیز متنفر شد و در کوه صحرا سرگردان گردید. حیوانات را با سنگدلی و بیرحمی می کشت و از گوشت آنها استفاده می کرد. آدم از طرف خداوند مأمور شد تا قابیل را به قصاص خون هابیل بکشد ولی او گریخت و آدم هرگز او را نیافت. قابیل به طرف یمن رفت و در آنجا اقامت گزید و بقه عمرش را در آن سرزمین سپری شد. شیطان هم او را فریب داد و او را از پرستش خدای یگانه سرباز زد و آتش را معبود خود قرار داد. اولاد او در آن سرزمین زیاد شدند و در آنجا فساد کردند، مرتکب گناهان زیادی گردیدند و برای همیشه خود را از رحمت حق دور نمودند. پس از کشته شدن هابیل و فرار قابیل خداوند چشمان آدم و حوا را به جمال فرزندی ذکور روشن فرمود که او را شیث نهادند و خداوند هم پیغمبری و رسالت را در نسل او قرار داد. قال هذا صراط مستقیم ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا ـ من اتبعک الغاوین.« این است راه راست و بدرسیتکه تو ای شیطان هرگز بر بندگان من سلطه و قدرت نخواهی یافت مگر بدکارانی از ایشان که از تو پیروی می کنند.».(کتاب مجید سوره حجر – ایه ۴۱-۴۴)آدم سالی یکبار به خانه ی کعبه می رفت و در آنجا مناسک حج را به جا می آورد. یکسال که به زیارت خانه ی کعبه رفته بود پس از فراغت از طواف خانه در گوشه ای به خواب رفت، وقتی از خواب بیدار شد ناگهان چشمش به منظره ی عجیبی افتاد. او دید که اطرافش را عده ی زیادی گرفته اند وقتی به سمت راست خود نگاه کرد اشخاصی را دید که با قیافه هایی روشن و چهره هایی که نور از آنها می ریزد به او لبخند می زنند. نظر به سمت چپ خود افکند، کسانی را دید که با چهر هایی گرفته و کدر در حالیکه ظلمت از سر و رویشان میبارد و وجودشان را غبار گناه تیره ساخته بود سر خود را بزیر افکنده بودند. تعجب آدمبیشتر شد و وحشتزده به اطراف خود نگاه می کرد. در این ال جبرئیل به نزد آدم آمد و او را از این حالت نجات داد. آدم به مجرد اینکه چشمش به جبرئیل افتاد از او پرسید؟ – جبرئیل اینها کیستند: – ای آدم اینها همه از فرزندان تواند کسانی را که در سمت راست خود مشاهده می کنی فرزندان نیکوکار و متقی تو هستند که خداوند آنان را در جوار رحمت خود جای می دهد. و اما کسانی را که در سمت چپ تو ایستاده اند ذریه گنهکار و ناخلف تو می باشند. آنها از فرمان خدا سرر می پیچند و خداوند هم نظر لطف و عنایت خود را از آنها بر می دارد و ایشان را از رحمت خود محروم می سازد. در این وقت آدم در میان دست راستیها و فرزندان خلف و نیکوکار خود که با چهره ای بشاش و خندان به او نگاه می کردند جوانی دید بسیار زیبا و با اندامی موزون که می گرید و بسیار ناراحت است گویا از حادثه ای رنج می برد . از اینرو از جبرئیل پرسید: – این جوان کیست؟– او از فرزندان نیکوکار تست که نامش داود است و از پیغمبران مرسل خواهد بود ولی افسوس که عمرش بسیار کوتاه است و علت ناراحتی او همین است. – مگر عمر او چند سال است؟– شصت سالآدم ناراحت شد و از جبرئیل پرسید: – عمر من چند سال است؟– هزار سال.آدم از خداوند خواست تا چهل سال از عمر او را به داود بدهد تا او صد سال زندگی کند وآدم نهصد و شصت سال. خداوند حاجت او را پذیرفت و دعایش را مستجاب فرمود. می نویسند بعدخها وقتی عمر آدم به نهصد و شصت سال رسید روزی عزرائیل که مأمور قبض روح او و فرزندانش بود به نزدش آمد و خواست او را قبض روح کند. آدم وقتی از جریان آگاه شد گفت: از عمر من هنوز چهل سال باقی مانده است. مگر نه وعده خداست که من باید هزار سال عمر کنم؟ (و خدا داناتر است). – مگر تو چهل سال از عمرت را به فرزند خود داود نبخشیدی؟ آدم که بر اثر کهولت موضوع را به کلی فراموش کرده بود گفت: – من هرگز چهل سال از عمرم را به داود نبخشیده ام و حق هم داشت چون سال ها از آن موضع گذشته و او مطلب را فراموش نموده بود. – خداوند هم از آن پس

مقرر فرمود که بعـد از آن فرزنـدان آدم تمام چیزهایی که به هم می بخشـند و یا می فروشـند بنویند تا بعد دچار زحمت نشوند. - خدای بزرگ چهل سالی را که آدم به داود بخشیده بود به او برگرداند بدون اینکه از مدت صد سال عمر داود کسر کند. عزرائیل آدم را قبض روح نمود و آنگاه جبرئیل و جمعی از فرشتگان به کمک فرزنـدان آدم جسـدش را در جامه ای بهشتی پیچیدند و بعد آن را در قبر گذاشـتند و خاک بر او ریختند. حوا هم یک سال یا هفت ماه بعد از آدم زنده بود و بعد درگذشت . این مدت بسـرای باقی شـتافت. نوشـته انـد که آدم و حوا تا زمان مرگ خود قریب چهل هزار نفر از فرزنـدان خود را دیده بودند. در تاریخ است که جبرئیل آدم را بر روی کوه اوقیس مدفون نمود. پس از رحلت آدم (ع) نوبت رسالت به فرزندش شـیث رسـید.شیث پنجاه سال پس از قتل برادرش هابیل به دنیا آمد. او مردی بود بسیار زیبا صورت و با فضیلت که از لحاظ دانش و علم شباهت بسیاری با آدم داشت و او محبوترین فرزنـدان آدم بود. آدم هنگام مرگ شیث را ولیعهد و جانشـین خود قرار داد و اسـرار نبوت را به او آموخت خداوند هم او را رسـالت داد و برایش کتـاب فرسـتاد. شـیث مـدت نهصـد و دوازده سـال عمر کرد و شـریعت و کتابش هم مطابق شـریعت پدرش آدم (ع) بود وقتی عمر شریف آنحضرت به پایان رسید فرزندذان خود را به دور خویش جمع نمود و از میان آنها (انوش) را به جانشـینی خود انتخاب کرد و خود بسـرای باقی شـتافت. انوش فرزند شـیث پس از مرگ پدر به ریاست بین آدم رسید. نوشته اند که مادر او از حوریه های بهشتی بوده است. او مدت ششصد سال یا نهصد سال عمر کرد و مردی وارسته و آراسته به زیور کمالات بود . بعد از مرگ او پسـرش (قنیان) جانشـین او شد و او هم مدت هشـتصد سال عمر کرد و پس از او فرزندانش مهلائیل جانشین او شد. در زمان مهلائیل چون تعداد فرزندان آدم زیاد شده بود و آنها از جهت تنگی جا برای زندگی و زراعت و دامداری در مضـیقه بودنـد از این جهت مجبور شدنـد که هر قوم و طـایه ای به گوشـهای برود و خود مهلائیل با عـده ای به سـرزمین بابل آمـده و شـهر شوش را بنا نهادنـد. مـدت زنـدگانی مهلائیل نهصـد و هشت سال بوده و پس از او فرزنـدش (برد) جانشـین او شـد و مدت نهصد و شصت سـال عمر کرد. برد فرزنـدان بسـیاری داشت که خداونـد از میان آنها ادریس را برگزیـد و او را فرمان رسالت داد. واذکر فی الکتـاب اغـدریس انه کان صـدیقا نیا و رفعناه مکانا علیا« و نیزادریس را یاد کن که پیغمبر راستین بود و ما او را به مقام والائی ترفیع دادیم». (مریم- ۵۶-۵۷)خداونـد ادریس را به پیـامبری برگزیـد و به او معجزاتی عطا فرمود.ادریس به میـان قوم رفت و آنان رلا به سوی خدا دعوت کرد و از کارهای ناپسند منع فرمود. عده ای دعوتش را پذیرفتند و جمعی هم بر کفر و ضلالت خود باقی مانده و دعوتش را رد نمودند. نوشته اند خط در زمان ادریس به وجود آمد و علم سـتاره شناسـی را آنحضـرت بنیان نهاد. ادریس در زمان رحلت حضـرت آدم صـد سال داشت و دویست سال پس از آنحضـرت مبعوث به رسالت شـد. ابتـدای رسالت ادریس چنان بود که پادشاهی ظالم و ستمگر بر قوم او حکومت و فرمانش بر جان و مال مردم نافذ بود. روزی امیر وقت برای تفریـح و خوشگذرانی از مرکز حکومت خود خـارج شـد. از قضـا عبورش به چمنزار سبز و خرمی افتـاد و مورد پسـندش واقع شـد. از وزرا خود پرسـید:- این چمنزار کیست؟ گفتنـد از مردیست خـداپرست با این نام و با این نشان! امیر دسـتور داد مرد بینوا را حاضـر کردند و باو گفت: - تو بایـد این زمین را به من واگـذار کنی!- مرد با ایمان که متکی به خدا بود در پاسخ گفت: - من عائله ای دارم که از تو محتاج ترند. امیر گفت پس آن را به من بفروش اما آنمرد زیر بار نرفت و حاضـر نشد ملک خود را بفروشد. امیر غضبناک به خانه بازگشت ولی بسـیار نـاراحت به نظر می رسـید. و پیوسـته در این انـدیشه بود که آن زمین را به چه وسـیله از مـالکش بگیرد. امیر همسـری ناپـاک داشت و او چون همسـر خود را غضـبناک دید سببش را پرسـید. امیر داسـتان زمین و مالک را نقل کرد و گفت:- چاره کار بسـیار آسانست و شـما این کار را به عهـده ی من واگـذار کنید.آنگاه آن زن ناپاک عده ای از یاران ناپاک و خدانشـناس خود را طلبید و دسـتور داد. - برویـد و نزد امیر گـواهی دهیـد که فلاـن مرد (همـان مالـک زمین) از دین امیر روگردان شـده و به صف گمراهـان پیوسـته است. آن عـده که طمع مال و ثروت چشم عقلشان را بسـته بود نزد امیر رفتنـد و به ناحق علیه آنمرد بینوا گواهی دادند، امیر هم که قبلا زمینه را مساعد کرده بود در طی یک محاکمه کوتاه او را محکوم به مرگ نمود و بلافاصـله به کشتن او فرمان داد. و به

این ترتیب خونی به ناحق بر زمین ریخته شـد. در این وقت بود که دریای غضب الهی در مقابل این جنایت بزرگپ به جوش آمـد و بـادریس وحی رسـید: - ای ادریس نزد این امیرسـتمکار برو و به او بگـو تو بکشتن بنـده ی من اکتفـا نکردی؟ زمین و ملـک او را گرفتی و عـائله اش را بیچـاره و بینـوا سـاختی؟ بهـوش بـاش که از تـو انتقـام می گیریم و حکومت را از تو سـلب مب کنیم و مرکز فرمـانروایی تـو را ویران و گـوشت زن ناپـاکت را طعمـه ی سـگان میسـازم آیـا حلـم و بردبـاری مـن ترا مغرور و سـرکش سـاخته است؟ادریس به نزد امیر رفت و پیام پروردگار خود را به او رسانیـد اما در جواب گفت:- پیش از آنکه به دست من کشـته شوی از نزدم بیرون رو. ملکه به شوهر خود گفت: از پیام خدای ادریس هیچگونه بیم به خود را مده من چند نفر را می فرستم تا او را بکشند و عـده ای را در تعقیب ادریس فرسـتاد. مامورین در جسـتجوی ادریس بودنـد به فرمان خداونـد از شـهر خارج شد و خود را مخفی سـاخت و از خداونـد درخواست کرد: - خـدایا! بـاران رحمت خود را بر این شـهر نازل مفرما تا من درخواست کنم. دعای ادریس مستجاب شد و وی به غار پناهنده شد و خداوند فرشـته ای بر او گماشت تا همه شب غذای مورد احتیاجش را به او برساند. ادریس در پناه غار با آرامش خاطر به سر می برد و موضوع نفرین او در شهر ورد زبان بود. در آن هنگام پرودگار عالم بانتقام خون آن مرد بیگنـاه امیر سـتمگار را از تخت امـارت سـرنگون کرد و او را به چنگـال مرگ گرفتـار ساخت، شـهرش را ویران و زنش را طعمه ی سگان نمود و سلطنت را به دست یکنفر گنکار گردنکش دیگر افتاد. از گمشدن ادریس بیست سال گذشت، یک قطره باران نیامد، زنـدگانی بر مردم بسـی سـخت شـد، زراعتها از بین رفت و باغسـتانها از بی آبی خشک گردید. اهالی دست نیازمندی به شـهر ها و نقاط دیگر دراز کردنـد و در اثر فشار و پیچیـدگی به خود آمدنـد و گفتنـد: - این بـدبختی ما برای نفرین ادریس است که از خدا خواست تا برما باران نفرسـتذ اکنون ادریس در میان نیست و ناپدید است اما خدای ادریس که همیشه ناظر ماست و از هر موجودی به مـا نزدیکـتر است رحمت او واسع تر و مهربـانیش بیشـتر از ادریس می باشـد حـال مـا به نزد خـدا می رویم و از او می خواهیم تا ادریس را به میان ما بازگردانـد. آنها به درگاه خـدا رفتند و از گناه خود اسـتغفار نمودند و خاک ندامت بسـر ریختند و خداوند هم توبه ی آنها را پذیرفت و به ادریس فرمان داد تا به شـهر برگردد. ادریس به شـهر بازگشت و مردم دسـته دسته به حضور او شرفیاب شـده و تـوبه ی خـود را تجدیـد نمودنـد و رسـالتش را تصـدیق کردنـد. ادریس هم از خداونـد طلب بـاران نمـود، ابرهـا آسـمان را پوشاندند و بارانی بارید و مردم سیراب شدند. تدریس در میان قوم به تبلیغ رسالت خود مشغول بود و مردم را پند و اندرز می داد تا آنکه یکروز عزرائیـل که از فرشـتگان مقرب درگاه الهی است به نزد او آمـد. ادریس از دیـدنش خوشـحال شـده و از او پرسـید:آیا برای قبض روح من آمـده ای؟نه پیغمبر خـدا برای زیـارتت آمـده ام.اما ادریس خواست تا او را قبض روح کنـد و از محنت این دنیا اسوده به سـرای باقی شـتابد. قومی که سـخن خود را نمی پذیرفتندو لقد ارسـلنا نوحا الی قومه انی لکم نذیر مبین ان لا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم عـذاب یوم الیم.شـیطان پس از حادثه طوفان نوح به نزد نوح (ع) آمد و گفت: - ای پیغمبر خدا من و پیروان خود از تو بسیار سپاسگزاریم و از خـدمتی که بمـا کردی تشکر می کنیم آنحضـرت فرمود: - من برای شـما چه کار انجام داده ام؟- تو نفرین کردی تا خداوند تمام اهالی زمین را به وسیله ی طوفان هلاک کرد و آنها را یکسـره به دوزخ فرستاد. اگر نفرین نمی کردی من چه قـدر باید در قلبشان وسوسه کنم و فریبشان دهم تا آنکه دوزخی شوند اما تو زحمت من و پیروانم را کم کردی.نوح دانسـت که شیطان او را سرزنش می کند و او فکر کرد چه می شد که من مدت بیشتری بر آزار و اذیت آنها صبر می کردم شاید عده ای از آنها از کارهای زشت خود پشـیمان شـده و به یگانگی خدا و رسالت من ایمان می آورندذ از این جهت بسـیار متاسف شد و آنقدر گریه و زاری کرد که نام او را نوح گذاشـتند. می نویسـند که نوح در مدت ۲۵۰ سالی که بعـد از طوفان زندگی می کرد اطاقک کوچکی از سـنگ سـاخته بود و روزهـا در پناه آن استراحت می کرد و از حرارت آفتاب محفوظ بود. پس از طی این مـدت روزی ملـک الموت به نزد او آمـد و گفت: - ای پیـامبر خـدا! من مأمورم که جان تو را بگیرم و روح پاکت را به ملکوت اعلی پرواز دهم وقـتی نوح از قصـد عزرائیـل آگـاه شـد دست بر روی دست زد و گفت: - اگر کمن می دانسـتم که عمرم اینقـدر کوتـاه است . من

هرگز این خانه سنگی را هم برای خود نمی شاختم!!نوح چهار پسر داشت به نامهای : سام، حام، یافث، کنعانکنعان که در زمن رسالت نوح کافر شد و از پچدر رو گردانید و خداوند هم به جرم این گستاخی او را در حادثه ی طوفان هلاک کرد. در این حادثه بعد از آنکه کشتی به زمین نشست . نوح تنها سه فرزند به نام های سام، حام و یافث داشت و او سراسر زمین را بین این سه پسر تقسیم کرد. سرزمین شام و شبه جزیره ی عربستان و عراق و فارس و خراسان به سام که افضل و ارشد اولاد نوح بود رسید. سرتاسر آفریقا و هند و سرزمین مغرب به حام و کشور چین و سرزمین ترکستان و مشرق به یافث تعلق گرفت. نوشته اند که نسب عرب و رومی و پارسی و قسمتی از سکنه ی شبه قاره ی هند به سام و همه ی سیاهان افریقا و جنوب هند به حام و نسبت مردم ترک و خزرها به یافث منتهی می شود و خدا داناست. سام به نقل بعضی از مورخین یکی از انبیای بزرگ مرسلاست و چون بین فرزندان نوح از همه هشیارتر و فهمیده تر و خردمنتر یود از اینجهت در نزد پدر محبوبیت فراوان داشت و نوح در هنگام مرگ خود او را به ولایتعهدی خود برگزید. نوح در حق سام دعاهای فراوانی کرد از آنجمله از خدای یکتا خواست تا بیشتر انبیاء وملوک و دانشمندان را از نسل او قرار دهد. سام به فرمان پدر به طرف شامات حرکنت کرد. و خداوند به او نه فرزند داد که به تدریج تگثیر شذند و نژاد سامی را به وجود آوردند. سام مدت پانصد سال زندگی کرد. عده ای می گویند که حام از پیغمبران بوده است. حام پس از طوفان به طرف آفریقا رفت و نسل او زیاد شدند او مجموعا نه پسر داشت. می نویسند که در میان فرزندان حام لغات و اصطلاحات زیاد پیدا شد و هر دسته بلهجه ی خاصی صحبت می کردند که دسته ی دیگکر آنرا نمی فهمیدند از این جهت مجبور شدند جدا از هم زندگی کنند. از اینرو هر دسته به سوئی رفتند و شهرها و قصبات زیادی را بنیان نهادند. درباره یافث هم سخنانی مختلفی هست و بعضی معتقدند او هم از پیغمبران مرسل بوده است . وی بعد از آنکه از پدر جدا شد به طرف سرزمین ترکستان به راه افتاد او با فرزندانش در ابتدا در صحرا زندگی می کرد ولی بعد که نسلشان زیاد شد شهرهای فراوانی بنا نهادند. یافث یازده پسر داشت که بزرگترین آنها ترک نام داشت که یافث او در هنگام مرگ جانشین خود کرد. ملتی که منجی خود را دیوانه بخواند سرنوشتش بکجا می انجامد؟!و تلك عاد جحدوا بايات ربهم و عصو ارسله و اتبعوا امر كل جبار عنيد.« و این قوم عاد بودند که آیات خدای خود را انکار کردند و از پیریوی پیغمبران او سرباز زدند و تابع هر دیکتاتوری شقی گردیدند. »(قرآن مجید- سوره هود آیه ۵۹).عاد طایفه ای از اقوام عرب بودند که در قسمت یمن و عمان می زیستند و زندگانی آنها به خوشی و کامرانی می گذشت . این قوم به قدری در ناز را با آنها ارزانی داشته بود. قوم عاد به قدری بند قد و طویل القامه بودند که اندازه قامت ایشان گاهی به پنج متر می رسید و خدا بهتر می داند. مردمانی بسیار قوی و زورمند که در غایت اسودگی زندگی می کردند. ولی از آنجا که اگر نعمتی به قوم و طایفه ای رو کرد و اگر آنها در خود مختصر زور و قدرت و بی نیازی یافتند مبدأ اصلی را از یدا برده و اصلا فراموش می کنند که از کجا آمده اند و بکجا خواهند رفت، از چه بوجود آمده اند و برای چه به وجود آمده اند، (ان الانسان ليطغي-ان رآه استغني).آری ، قوم عاد هم به جای شکر و سپاس بدرگاه خداوندی که اینهمه نعمت به آنها داده و از زندگی بهره ی کافیشان بخشیده، در مقابل بتانی که هیچ کاری از آنها بر نمی آمد، نه می شنیدند، و نه قدرت یخن گفتن داشتند و شاخته ی خود آنها بود سجده می کردند و حاجات خود را از آنها می خواستند.برای آگاه کردن آنها به سوی حق و مبدأ اصلی، اراده فرمود که از میان خودشان پیغمبری که با اخلاق و رفتار و کدار پسندیده او آگاهی داشتند برانگیزد تا مردم را از ضلالت و گمراهی نجات داده و صراط مستقیم و راه راست را با آنان بنمایاند. هود: مردی بود بسیار متواضع و صبور و موحد که از اولاد سام بن نوح (ع) به شمار می رفت. خداوند او را به پیغمبری برگزید و به او فرمان داد تا قوم خود را از خواب غفلت بیدار کند.هود خودرا برای مقابله با مشکلات آماده کرده و بهمیان قوم رفت و دعوت خود را آشکار نمود.از تو می خواهم که آنها را به بدترین وجهی عذاب کنی!!نفرین هود مؤثر افتاد.خداوند بر آن قوم خشم گرفت و مدت هفت سال تمام باران رحمتش را برآنها نبارید، این نخستین علائم عذاب بود، کشتزارها خکید و درختان و اشجار همه خشک شدند وضع قوم عاد تا دیروز در ان همه نعمت زندگی می

کردند بسیار بد واسف انگیز شد و زندگیشان در مشقت و سختی می گذشت، اما آنها با اینکه این علائم را می دیدند و نشانه های غضب خدا را در هر گوشه مشاهده می کردند، معذالک همچنان در کفر و عصیان خود باقی بودند. یکروز آن قوم ابر سیاهی را در گوشه ی اسمان مشاهده کردند و بگمان اینکه آن ابر حامل باران است خوشحال شده و کشتزارهای خود را برای آبیاری آماده ساختند. هود به آنها گفت: – ای قوم این ابر حامل باران رحمت نیست بلکه عذابی است که خداوند برای هلاکت شما فرستاده است. در این اثنا ناگهان باد تندی وزیدن گرفت، شدت باد به قدری بود که حیوانات و اشیاء را از مین بلند کرده و به جای های دور پرت می کرد ترس و وحشت بر قوم عاد حکمفرما شد و همه به خانه هایی که درون کوه ساخته بودند پناهنده شدند. آنها فکر می کردند که با این وسیله می توانند در مقابل عذاب الهی استقامت کنند. نوشته اند هفت شبانه روز باد به شدت می وزید تا سرانجام روز هفتم صاعقه ای عظیم آن قوم را شرور و نافرمان را هلاک کرد و در روی زمین کوچکترین اثری از آنها باقی نگذاشت. اینست سرنوشت قوم و ملتی که خدا را رها کرده و به دنبال خواهشهای نفسانی خود بروند. خداوند داستان قوم عاد را برای عبرت آیندگان، در ایات زیادی از قرآن کریم نقل کرده است. پس از این واقعه، هود (ع) با پیروان خود از آنجا به طرف حضرموت رفت: آنحضرت: مدت چهارصد و شصت و سه سال عمر کرد.آهی که اثر کرد!«شدید» و «شداد» دو برادر از فرزندان عاد بودند که بر بیش از ۴/۱ زمین حکومت داشتند. شدید برادر بزرگتر اگر چه به وجود خدا عقیده نداشت ولی مردی بود بسیار عادل که مردم در پناه عدل او روزگار را به خوشی می گذراندند. هود پیغمبر با شدید خیلی مأنوس بود و در مجلس او زیاد رفت آمد می کرد، اما هرچه او را به خدای یگانه دعوت می کرد او ایمان نمی آورید. و عاقبت هم در همان حال شرک از دنیا رفت.بعد از شدید برادرش شداد روی کار آمد و زمام امور را به دست گرفت . هود او را به خدای یگانه دعوت نمود و از او خواست تا از بت پرستی دست بردارد و خدای یگانه را پرستش کند. شداد گفت:– اگر من به خدای تو ایمان بیاورم و از بت پرستی دست بردارم خدای تو به من چه پاداشی خواهد داد؟– خداوند بهشت را نصیب تو خواهد کرد.– بهشت کجاست؟– بهشت جایی است که در آن انواع و اقسام نعمت ها یافت می شود کسانیکه موحد و درستکار باشند در آنجا در نهایت عشرت و خوشی زندگی می کنند و آنگاه نعمت های بهشت را یک به یک برای او شمرد.شداد گفت:– من در همین دنیا با همین اوصافی که شمردی بهشتی خواهم ساخت که دیگر نیازی به بهشت خدای تو احتیاج نداشته باشم، و دستور داد تا مأموران در اطراف واکناف مملکت بگردند و از مردم زر و سیم جمع آوری کرده و به سوی مرکز بفرستند.مأموران شداد به شهرهای و قصبات مختلف رفتند و در آنجا هرچه طلا و نقره و جواهر و زینت الات قیمتی پیدا می کردند از صاحبانشان به زور می گرفتند و به پایتخت می فرستادند.در زمان پادشاهی شداد در یکی از شهرهای کوچک خانواده فقیری در نهایت مشقت و تنگدستی زندگی می کردند.یکروز دخترک معصوم به پدر خود گفت:– پدر جان من یک آرزو در دنیا دارم که اگر آن برآورده شود دیگر هیچ غمی نخواهم داشت.– خواست تو چیست پدرجان بگو شاید من بتوانم آنرا برآورده کنم.– من می خواهم که شما در آغاز سال نو یک جفت گوشواره ی طلا برای من بخرید ولی می دانم این آرزو و تصور من هرگز صورت حقیقت نخواهد یافت چون شما....پدر حرف دختر را قطع کرد و به او گفت :– عزیزم ناراحت نباش من هر طور شده در فرصت کوتاهی که تا عید مانده کار خواهم کرد و آرزوی تو را برآورده خواه ساخت. پدر بیچاره برای جلب رضایت دخترک خود با هر زحمت و جان کندنی بود پولی فراهم کرد و یک جفت گوشواره ی طلا برای او خرید و در آستانه ی سال نو یکشب آنرا به دختر کوچک خود هدیه کرد.دخترک از شادی در پوست خود نمی گنجید و صبح فردا وقتی از خواب بیدار شد آنها را در گوش خود کرد و در کوچه با همبازیهای خود مشغول بازی شد.از قضای بد مأمورین شداد که در آن محله مشغول جستجو بودند گوشواره های او را دیده و به تعقیبش پرداختند. دخترک مظلوم سراسیمه به سوی خانه دویده، خود را در آغوش پدر انداخت و قضیه را به او گفت. در همان حال مأمورین شداد به داخل خانه ریختند و بدون توجه به عجز و ناله های دخترک بیچاره و پدر بدبخت گوشواره ها را از گوش دخترک کشیده و جز سایر جواهرات برای شداد

فرستادند.در هنگامی که مأمورین مانند لشکریان فاتح که بر دشمن بزرگ خود غلبه یافته اند از خانه بیرون می رفتند آن دختر کوچک با دل شکسته و قلبی پر درد نگاهی به سوی آسمان افکند و در این حال توجهی به خدا پیدا نمود و در دل خود گفت:- ای خدای بزرگ! ای چاره ی بیچارگان و ای داورری درد دردمندان و ای پناه مستمندان تو چگونه راضی می شوی که ظالم گوشواه های مرا که پدرم با آنهمه رنج و زحمت برایم تهیه کرد به زور بگیرد و با آن بهشت بسازد. آه مظلوم اثر کرد و بنیاد ظلم بر باد رفت.نوشته اند شداد با آنهمه طلا و نقره و جواهرات گرانقیمت در محلی بسیار وسیع باغ مجللی ساخت و عمارتهایی از طلا و نقره و عقیق در آن بنا کرد و در جویبارهای آن شیر و عسل روان کرد . زیبایی خیره کننده ی باغ هر بیننده را مجذوب می کرد. به دستور شداد دخترکان زیبا و پریروی را از اقصی نقاط عالم جمع آوری نمود و به آن باغ فرستادند. در این باغ شداد قصرهای مخصوصی را به افسران و سرلشکران ارتش خود اختصاص داده بود و برای هریک به نسبت رتبه و درجه اش محلی برای سکونت تعیین نمود.بنای آن باغ مدت یک پانصد سال طول کشید و پس از گذشت اینمدت ساختمان باغ تمام و آن از هر حیث مهیا شد. شداد نام این باغ را ارم نهاد .خبر تکمیل بنای بهشت شداد رسید و او به همراهی جمع کثیری از سپاهیان و صاحب منصبان عالیرتبه ارتش خود به سوی آن بهشت به راه افتادند.در بین راه که شداد با سپاهیان خود و با جلال و جبروت فراوان راه می پیمود ناگهان چشمش به آهویی زیبا افتاد که دل از او برد.چشمان آهو همچون یاقوت از حدقه بیرون آمده و میدرخشید . شداد بهوس افتاد آهو را شکار کند از اینجهت از صف همراهان خود جدا شد و در دنبال آهو اسب تاخت. اما آهو عاقبت از دست او گریخت و او درمیان بیابانی دور افتاده تنها ماند در این وقت ناگهان مشاهد کرد سواری به جانب او می آید.خیلی تعجب کرد و وحشت زده فریاد کرد:- تو کیستی و در اینجا برای چه آمده ای؟و آن سوار آرام پیش آمد و به او گفت:- نگران نباش من ملک الموتم و و برای گرفتن جان تو به اینجا آمده ام شداد بیچاره فریاد زد:- اقلا فرصت بده تا من بروم باغی را که سالها برای ساختنش خون جگر خوردم ببینم.- ولی من هرگز نمی توانم این امان را بتو بدهم. خداوند وقرر فرموده است که تو را قبل از آنیکه به باغ برسی قبض روح کنم.این نتیجه آهی بود که آن دختر دلسوخته که گوشوارهایش را مأمورین شداد گرفته بودند کشید، آهی که خاندان شداد را بر باد داد و حکومتش را سرنگون کرد.نتیجه ی آن آه که از سینه ی سوخته برآمد، این شد که شدادی که مدت پانصد سال برای ساختن یهشتی وقت صرف کرد هرگز موفق نشد آن را ببیند این اثر ظلم است و ظالم سرنوشتی جز این نخواهد داشت.ملک الموت جان شداد را گرفت و او از اسب بزمین در غلطید.همراهانش پس از جست و جوی زیاد او را مرده یافتند و وقتی به بالای سرش رسیدند که چندین روزاز مرگ او گذشته بود.شدادی که می خواست در مقابل بهشت موعود، بهشت دیگری برای خود بسازد تا عمر خود را به خوشی و کامرانی طی کند هرگز حتی موفق به دیدن آن بهشت نشد.در تاریخ می نویسند که: بهشت شداد از نظرها پنهان شد و دیگر هیچکس آنرا ندید تا زمان هارون الرشید خلیفه عباسی کهمردی به نام عبدالله بن قلابه در حوالی آن باغ، شتر خود را گم کرد و سراسیمه در جست و جوی شتر خویش به اطراف می دوید. در این وقت ناگهان چشمش به آن باغ و عمارت افتاد جائی دید که هرگز در همرش حتی در خواب هم ندیده بود، هر چه سعی کرد تا از دیوار آن بالا برود میسر نشد عاقبت از این کار چشم پوشید و چند دانه جواهری که در کنار باغ افتاده بود برداشت و به نزد هارون الرشید برد و آنچه دیده بود برای او باز گفت.هارون الرشید هم جمعی را با وسایل کافی برای بالا رفتن از دیوار به اتفاق آنمرد فرستاد ولی آنها هرچه جستجو کردند آن باغ ررا نیافتند و مأیوسانه به نزد هارون برگشتند.هارون الرشید هم عده ای از تاریخ دانهای آنروز را جمع کرد و قضیه را با آنها در میان گذاشت آنها به او گفتند:- این همان بهشتی است که شداد برای خود ساخته بود و هرگز موفق به دیدن آن نشد و ما روایتی از رسول اکرم(ص) شنیده ایم که آنحضرت فرمود: که در زمان خلافت تو مردی از پیروان آنحضرت یکبار آن باغ را خواهد دید.معجزه ای که صالح نشان داد.قوع عاد بر اثر نافرمانیها و گناهان خود هلاک شدند و خداوند سرزمین آنها را به قوم ثمود ارزانی داشت.قوم ثمود در آباد ساختن آن بسیار کوشش کردند، قناتها احداث کرده و مزارع و کشتزارهای بسیار سرسبز و

خرمی به وجود آوردند. کاخهای بزرگ و زیبای آنها سر به آسمان گذاشته بود.قوم ثمود برای رهایی از حوادث روزگار چون بادهای شدید زلزله های سخت و طوفان خانه هایی محکم در دل کوه کنده بودند تا در مواقع ضروری به آنها پناه ببرند.زندگی این قوم در ناز و نعمت می گذشت ولی آنها خدا را که آنهمه نعمت به ایشان ارزانی داشته بود، فراموش کرده و در مقابل احسانها و عواطف او ناسپاسی می کردند.بتهایی از سنگ ساخته و در مقابلشان سجده می نمودند و آنها را شریک با خدا می دانستند.خداوند برای راهنمایی ایشان صالح را که مردی بسیار عالم بود و در میان قبیله از حیث عقل و فکر برسایرین برتری داشت فرمان رسالت داد. او از فرزندان سام و از نوادگان نوح علیه السلام بود و پدرش عابر نام داشت. خداوند او را مأمور کرد تا در میان قوم رود و دعوت خود را آشکار کند.قوم صالح وقتی دیدند که صالح در ایمان و عقیده ی خود تا این پایه استوار است و هیچ قدرتی نمی تواند ایمان او را از او بگیرد و از طرف دیگر دیدند کـ کار صالح خیلی بالا گرفته و جوانان قوم دسته دسته به او ایمان می آورند و ممکن است این کار به ریاست آنها لطمه وارد کند از این حیث پا بر روی اخرین حربه گذاشتند و از صالح پرسیدند:- آیا تو برای رسالت خود دلیل و برهانب هم داری؟ اگر داری بیاور. صالح به امر خداوند شتری را برانگیخت و گفت این معجزه ی من است. یک روز او از همهی آب این سرزمین می خورد و روز دیگر آب را برای شما می گذارد.روز بعد مردم شتری را دیدند با هیکلی بسیار عجیب و با کمال تعجب مشاهده کردند که او یک تنه تمام آب ها را خورد و روز دیگر اصلا لب به آب نزد.این موضوع برای آنها خیلی عجیب بود و تا به حال سابقه نداشت.صالح به آنها گفت:- مواظب باشید اگر کوچکترین صدمه ای به این شتر برسانید عذابی سخت دامنگیر شما خواهد شد. شما از م معجزه خواسته اید و این هم اعجاز من است.شتر صالح مدتی در سرزمین آنها به چرا مشغول بود و عده ای از مردم باهوش و روشندل و کنجکاو این شتر را دلیل بر پیغمبری او دانسته و به او ایمان آوردند و این موضوع سران قوم را بسیار ناراحت کرد. چون آنها می دیند که بنای حکومتشان رو به زوال است .آنها علنا پیروان صالح را استهزا و مسخره می کردند و درباره ی آنها از هیچ آزاری روگردان نبودند.از طرفی عده ای از مورخین می نویسند که شتر صالح جثه ای بسیار بزرگ داشت به طوری که حیوانات دیگر از او می ترسیدند. چون مردم احتیاج شدیدی همه روزه به آب داشتند و آن شتر هم یک روز تمام آبها را می خورد از اینجهت مردم زیاد مایل نبودند که شتر دربینشان باشد.سران قوم از یک طرف از کشتن شتر می ترسیدند و از طرف دیگر از بودن آن احساس خطر می کردند. ولی عاقبت تصمیم به کشتن شتر گرفتند و در این خصوص از زنها استفاده کردند و گفتند:- ما زنی زیبا را انتخاب می کنیم اگر او درباره ی شتر صالح دستوری بدهد مردانی که سیر شهوتند بیدرنگ فرمان او را اطاعت می کنند. و از این رو دوشیزه ی زیبایی به نام صدوق که پدرش محیا نان داشت استفاده کردند و او را فرمان دادند تا اعلام کند هر کس شتر صالح را بکشد به وصال من خواهد رسید.دختر زیبا اعلام کرد که هرکس شتر صالح را بکشد به وصل من می رسد و مردی به نام (مصدع بن مهریج) هم به دنبال او رفت و به او قول داد تا شتر صالح را بکشد.و از طرفی پیرزن ناپاکی به نام عنیزه مردی به نام (قداربن سالف) را نزد خود خواند و به او گفت:- من دختر زیبایی دارم و آنرا می خواهم به تو بدهم به شرطی که شتر صالح را پی کنی.قداربن سالف هم اجابت کرد.سخنان هوس انگیز آن زنان در آن دو مرد نابخرد و اسیر شهوت اثر کرد و عذاب و غضب خدا را از یاد بردند و در میان قبیله گردش کرده و عده ای را با خود همدست نمودند به طوریکه عده آنها به هفت نفر رسید. آنها یکروز در محلی کمین نمودند و هنگامی که آن شتر به طرف آب می رفت ویا از سر آب بر می گشت مصدع از مخفیگاه تیری پرتاب کرد که ساق پای شتر را شکست و از سوی دبگر قداربن سالف با شمشیر پیش رفت و دو پای او را قطع کرد. شتر به زمین افتاد. قدار ضربت دیگری بر گلوی شتر زد و باین ترتیب شتر صالح را کشتند و سپس با مژده موفقیت و پیروزی به سوی قوم خود برگشتند.مردم هم از آنها استقبال کرده و از این مژده خیلی خوشحال شدند. بدین ترتیب قوم ثمود از فرمان خداوند سرپیچیدند و حرف صالح را سبک شمردند وو به او گفتند:- حالا اگر تو راستمیگویی از خدای خود بخواه تا ما را عذاب کند.صالح به آنها گفت:- مگر من به شما نگفتم که دست به سوی شتر دراز نکنید و متعرض او

نشوید، اکنون او را پی کرده و خود را به گناه آلوده ساختید . پس سه روز در خانه هایتان بمانید و بعد از سه روز یقینا عذاب الهی بر شما نازل خواهد آمد.صالح می خواست به آنها باز هم فرصت دهد تا شاید یکی از آنها پشیمان شود و به درگاه خداد توبه کند ولی هیچیک از آنها توبه نکردند و قدم در راه راست نگذاشتند.صالح به آنها گفت:- چرا حالا که گنا کرده اید توبه نمی کنید و از خدای خود پوزش نمی طلبید؟ولی شک و تردید آنقدر در دلهای آنان ریشه دوانده بود که او را استهزاء کردند و گفتند معلوم می شود گفته های تو همه دروغ بوده چون ما هیچ عذابی مشاهده نکردیم.غروب روز سوم نشانه های عذاب پدیدار گشت و همه آنها به خانه هایشان پناه بردند ، ولی ناگهان با صاعقه ای رشته حیات همگی از هم گسیخته شد و کافران آن قوم همگی هلاک شدند.خانه زادی که بزرگترین دشمن شد.خداوند از عزرائیل سوال فرمود: - عزرائیل ! در مأموریت خود که گرفتن جان و قبض روح اولاد آدم بود، آیا در هیچ جا دلت به حال کسی سوخت؟- بله – بار پروردگارا. در یک جا با همه ی صبر و حلمی که به من عطا فرمودی هنگام انجام مأموریت خود بسیار ناراحت شدم و لی دستور تو بود آنرا انجام دادم، ولی دلم به حال آن یکنفر بسیار سوخت.- در کجا و برای قبض روح چه کسی ناراحت شدی ؟- بار پرودگارا ! یک کشتی در دریا حرکت می کرد. با اراده ی تو آن کشتی غرق شد و آنگاه تو به من امر فرمودی تا همه ی افراد کشتی را به جز یک مادر و فرزند قبض روح کنم!من هم جان همه ی آنها را گرفتم و تنها مادر ماند با فرزند خود.مادر به تخته پاره ای چسبید و در حالی که آنرا محکم گرفته بود توانست خود و فرزندش را از چنگال امواج خشمگین نجات دهد و برروی آن تخته پاره قرار گرفت.در این وقت فرزند شروع کرد به گریه کردن و مادر برای اینکه او را ساکت کند پستان در دهانش گذاشت و مشغول شیر دادن به فرزند خود شد. ناگهان تو مرا امر فر مودی که جان مادر را بگیرم. بار پرودگارا من در آن حا دلم برای آن کودک سوخت. چگونه امواج خشمگسن به سر و صورتش می خورد و طوفان او را بالا و پایین می برد.خداوند به عزرائیل فرمود:- می خواهی بدانی سرنوشت آن کودک که دل تو برایش سوخت چه شد؟- بار پرودگارا ! بسیار مشتاق دانستنم.خداوند فر مود:- و اما آن کودک بیگناه که امواج او را بالا و پایین می برد، به تخته پاره ای گفتیم که آرام او را بر روی خود جای ده.به امواج دستور دادیم : او را آرام به ساحل بر.خورشید را فرمودیم: بر او آرام بتاب.درختی را در کنارش رویاندیم تا در سایه آن از حرارت و گرمای آفتاب مصون باشد. محبتش را در دل حیوانی افکنیدم تا او را مانند فرزندی بپذیرد و همانگونه که به فرزندان خود غذا می دهد او را نیز گرسنه نگذارد.بدین ترتیب او بزرگ شد، ما او را قدرت و زور دادیم تا جائیکه حکومت و سلطنت نصیبش شد. قدرتش را آنقدر بالا بردیم تا سلطنتش همه روی زمین را فراگرفت. اما او با ما مخالفت ورزید، نافرمانی ها کرد و راه عصیان و سرکشی پیش گرفت. ما که او را از آن حالت کودکی و ضعف بدین قدرت رسانده بودیم، از یاد برد و دوستان و مقربان درگاه ما را تحت فشار گذاشت . او عاقبت ادعای خدائی کرد و میلیونها بشر را گمراه نمود. او نمرود شد حتی یک روز بر آن شد که ما را ازبین ببرد. از اینجهت ب تختی سوار شد و چهار عقاب قوی بال او را به بالای آسمان آوردند.او هم تیری درچله ی کمان گذاشت و به طرف آسمان پرتاب کرد با این خیال که ما را بکشد و از بین ببرد! ما برای این که او ناراحت نشود از این سفر ناامید برنگردد دستور دادیم تا تیر او را خون آلود کنند و به سویش برگردانند، تا آنکه خوشحال بر روی زمین بازگردد و دلش به این خوش باشد که خدای آسمانها را از بین برده است. ما او را فرصت دادیم شاید توبه کند و از راهی که رفته باز گردد . او هرگز رو به سوی ما نکرد و کفر و عصیانش روز به روز بالا گرفت . او نمرود شد و با ما دشمنی ورزید. ما هم او را به وسیله ی ضعیف ترین موجودات (پشه) از پا در آرودیم . این خاطره ی همان کودکی بود که تو دلت برایش سوخت.

مشهور ترین دانشمندان و مخترعان دنیا

مشهور ترین دانشمندان و مخترعان دنیا

ارائه: علی امیریان

برادران رایت : هواپیما که وسیله ای راحت برای سفرکردن است ام از جهاتی موجب هدر رفتن وقت می شود ولی خطرهای زیادی دارد که باید به جان خرید. وسیله ای که ما با آن به راحتی از این سر دنیا به آن سر دنیا سفر میکنیم افراد زیادی برای ساخت آن زحمت زیادی تحمل کردند ناموفق به اختراع درست آن شدند.برادران رایت به نامهای ویلبر و لورویل پسران کشیش میلتون رایت از اولین کسانی بودند که موفق به ساخت هواپیمای بی نقص شدند . پدر آن ها به آنها یک اسباب بازی داده بود که از جنس ، کاغذ، نی چوب پنبه ساخته بود و تا سقف خانه پروازی کرد. و همین هیجانی شد تا آن ها به فکر بیافتند که وسیله ی بزرگتری درست کنند که در آسمانها هم پرواز کنند.وقتی که اوریول به سن ۱۷ سالگی رسید شروع به تاسیس یک چاپخانه کرد که خیلی سریع شهرت یافت ولی به علت روی کار آمدن یک نشریه قوی آنها دیگر به کار چاپ ادامه ندادند و به ساختن دوچرخه مشغول شدند تا اینکه در یک روزنامه آلمانی خواندند یک جوانی آلمانی به نام گستاو لیلینتال روی هواپیما کار میکند وکنجکاو شدند تا اطلاعاتی دست یابند اما بعدها خبر رسید که در یکی از پروازها سقوط کرد وجان خود را از دست داده.یک روز ویلبر با دیدن یک جعبه با کنارهای خمیده در مغازه دوچرخه فروشی به سرش زد که بالهای هواپیما را به شکل جعبه بسازد. سرانجام در روز ۱۷ Decmber در سال ۱۹۰۳ اولیور رایت از بالای تپه ای هواپیما خود را با ۱۲ اسب بخار به پرواز در آمد که ۱۲ ثانیه در اسمان ادامه یافت و به اندازه ۱۰ فوت بالا ـ رفت و مسیر هفت متری را به با موفقیت طی کرد. ویلبر در سال ۱۹۱۲ بر اثر بیماری تیوفوئید درگذشت و ویلبر مجبور به تنهایی به ادامه کار شد و او در زندگی خود شاهد افزایش سرعت هواپیما از ساعتی ۳۰۰ میل تا سرعت مافوق مدت بود.هواپیمای برادران رایت در موزه هوافضا در واشنگتن نگهداری و در معرض عموم بود. ایوان پترویچ پاولفپاولف در شهر «ریازان» در سال ۱۸۴۹ میلادی در روسیه مرکزی دیده به جهان گشود. وی یکی از بزرگترین دانشمندان فیزیولوژیست نادر و برجسته ترین شخصیت دوران حیات خود می باشد که در سراسر دنیا مورد توجه قرار گرفت. او پسر یک کشیک بود و در مدرسه ی مذهبی به تحصیل طب در دانشگاه سن پطرزبورگ در دانشگاه روسیه در پزشکی مشغول شد و در سال ۱۸۷۹ مدرک خود را دریافت کرد. او در رشته ی فیزیولوژی گردشی خون اقدام کرد و بعد به عضویت درمانگاه امراضی داخلی پذیرفته شد.پاولف به دستور رئیس درمانگاه مامور تهیه و تنظیم سازمان آزمایشگاه فیزیولوژی شد. پاولف بیشتر ازمایشهای خود در آنجا با وسایل بسیار ساده که بیشتر آن را با حقوق خود خریداری کرده با پشتکار زیاد انجام میداد. تحقیقات علمی وی در زمینه فشار خون به دو دسته تقسیم می شود: از دهه ی قرن نوزدهم تا سال ۱۹۰۲ آزمایشهای او درباره ی لوله های غذایی و از سال ۱۹۰۲ تا زمان مرگش درباره ی فعالیتهای عصبی بود. بزرگترین کشف پاولف انعکاسی شرطی بود که آن را روی سگ خود انجام می داد وی سگ را در اتاق خالی گذاشت و هر روز زنگی را در ساعات معین به صدا در می آورد و بعد از آن برای سگ غذا گذاشت و سگ با دیدن غذا دانش پر آب می شد این کار چند بار تکرار شد و یک بار زنگ را در همان ساعت به صدا در آورد ولی برای سگ غذایی گذاشت اما سگ با شنیدن صدای آن دهانش آب می افتد و پاولف فهمید سگ در برابر صدای آن شرطی شد.او فرضیه دیگری هم به اثبات رساند از اینکه فعالیتهای بدن بوسیله سلسله اعصاب کنترل می شود. پاولف در قرن ۱۹ معروفترین دانشمند فیزیولوژی شناخته شد و جایزه نوبل در سال ۱۹۰۴ دریافت کرد. در سال ۱۹۰۷ به عضویت فرهنگستان علوم روسیه آمد و مدیر انیستیتوی فیزیولوژی فرهنگستان شد و در سال ۱۹۳۶ میلادی در سن ۸۷ سالگی بر اثر ذات الریه چشم از جهان فروبست.الکساندر فلمینگ الکساندر فلمینگ در جنوب غربی اسکالتند به سال ۱۸۸۱ میلادی دیده به جهان گشود. او ده ساله بود که به مدرسه ی (لودان) وارد شد بعد وارد مدرسه ی (دارول) که برادرش در آنجا مشغول به تحصیل بودند وارد شد . و دکترای خود در دانشگاه لندن در سال ۱۹۰۸ در رشته ی طب دریافت کرد. الکساندر فلمینگ اولین کسی بود که به کمک سالوارسان اقدام به درمان سفلیس از طریق شیمی درمانی نمود. او در سال ۱۹۲۸ مشغول به بررسی میکروبی به نام پنی سیلین بود که با استفاده

از یک بشقاب ازمایشهای ضد باکتری خود را انجام می داد. یک روز پس از برداشتن در پوش ظرف متوجه شد کپکهای خاصی روی ظرف بسته. او پس از توجه دقیق دریافت که هر کجا قارچ می کند باکتری کشته شده و هیچ باکتری تازه ای رشد نکرده است. این قارچ حاوی چرک از جراحت های عفونی است.او کشف خود را پنی سیلین نام نهاد. این قارچ از خانواده ی کپکها بود اما به دلیل ضعف مالی وی «پروفسور فلوری » و «دکتر چین» حاضر شدند آزمایشات او را ادامه دهند و بعد از آزمایشاتی بر روی حیوانات معلوم شد که این ماده بر روی انسانها مفید می باشد. و خطری ندارد. در سال ۱۹۴۱ فلوری به کمک فلمینگ مقدار زیادی پنی سیلین تولید کردند و در جنگ از آنها استفاده شد و به این طریق جان بسیاری از سربازان را نجات دادند.فلمینگ دریافت که این ماده برای از بین بردن میکروب ها و جلوگیری از رشد آنها قابل استفاده است. و او در سال ۱۹۴۵ موفق به کسب جایزه نوبل گردید. و سرانجام در سال ۱۹۵۵ میلادی در لندن چشم از جهان گشود.اونجلیستا توریچلی این فیزیکدان و ریاضیدان ایتالیایی در ۱۵ اکتبر ۱۶۰۸ میلادی دیده به جهان گشود. تحصیل چشم گیرش در کالج «ژزوئیت» به حدی بود که عمویش در ۱۶ سالگی برای تحصیل علوم نرد (بندتی کاتسلی) در شهر رم فرستاد کاتسلی از شاگران گالیله بود که در کالج اسپینتا تدریس میکرد. کاتسلی مقاله ی تورینچیلی که در خصوص ابزار پرتاب بود نزد گالیله فرستاد و او از نبوغش سخت تحت تاثیر قرار گرفت. وی او به مرور زمان عمر توایی و بینایی خود را از دست داد تا از وجودش استفاده کرد. و این فرصت سه سال طول نکشید تا گالیله درگذشت.یکی از ثروتمندان ایتالیا که میخواست از عمق ۳۰ متری زمین آب استخراج کند ولی با وسایل موجود قادر به حفر ۳۰ متر نبودند. توریچلی پس از ۲ سال تلاش از اعمال زمین آب استخراج کرد و باعث شهرت وی شد.در سال ۱۶۴۳ توریچلی بر آن داشت تا تحقیقات و آزمایش را به صورت عینی مورد مطالعه قرار دهد. توریچلی لوله ی شیشه ای که یک طرف آن بسته بود پر از جیوه کرد، بعد انگشت خود را بر دهانه ی لوله قرار دهد و لوله را بر طشتکی پر از جیوه فرو رفته بود. انگشت خود را برداشت و دید که سطح جیوه در لوله پائین آمد و در ارتفاع ۷۶ cm بالای طشتک متوقف شد. او از ازمایش دریافت که علت پائین نیامدن کامل جیوه در لوله بر اثر وزن هوا بر طشتک می باشد که با وزن این مقدار جیوه تعادل ایجاد میکند. هر چند که خلائی که توریچلی ایجاد کرده بود یک خلاء کامل نبود و شامل مقداری بخار جیوه و هوا عملاً به ایجاد خلاء دست یافته بود. وی دریافت که ارتفاع جیوه هر روز تغییر میکند و با در نظر گرفتن ارتفاع جیوه میتوان فشار هوا را تعیین کرد و بدین ترتیب اوموفق به ساخت اولین فشار سنج شد.سرانجام در ۲۵ اکتبر ۱۶۴۷ در حالیکه بین ۳۰ تا ۳۹ سال بیشتر نداشت در فلورانس چشم از جهان فروبست.ژان لوران دالامبراین ریاضیدان معروف فرانسوی در سال ۱۷۱۷ میلادی دیده به جهان گشود. در یک روز سرد زمستانی شیشه بری که از کنار کلیسای ژان – لورون عبور میکرد کودکی را در جلوی در کلیسا دید که از سرما به خود می لرزید به خانه برد و از زنش خواست تا مواظب آن کودک باشد. و آن زن نیکوکار او را مثل فرزند خود پرورش داد و دالامبر نیز در تمام عمر خود نسبت به وی مدیون بود. زمانی که وی دانشمند بزرگی شد مادر اصلی دالامبر در صدد برآمد تا وی را نزد خود برگرداند ولی دالامبر با کمال سربلندی گفت: (مادر من همان زن شیشه بر است نه شما) . اودر سن ۲۲ سالگی مقاله ای در زمینه ی حساب انتگرال نوشت. این مقاله باعث شد تا به عضویت آکادمی علوم در آید. وی در زمینه ی مکانیک در ۱۷۴۳ نوشت وی در این کتاب به تشریح اصلی که به (اصل دالامبر) معروف می باشد پرداخته است. مفهوم آن «قانون سومنیوتن درباب حرکت» می باشد. در مورد قوای وارد بر اجسام که به کلی در حرکت آزاد باشند یا اجسام حمایتی در حال تعادل پایدار باشند، برقرار است. » این اصل در مکانیک اهمیت فوق العاده ای دارد. دالامبر گفته بود: وقتی جسمی حرکت میکند دلیل بر آناست که نیرویی بر آن وارد می شود بنابراین حتماً ما بین این نیروها و تغییراتی که در حرکت ایجاد میشود تساوی یا تعادل وجود دارد یعنی اجسام در حال تعادل است. از کارهای علمی دیگر او عرضه داشتن قضیه دالامبر است. بر طبق این قضیه هر معادله جبری یک جواب (اعم از حقوقی یا موهومی) دارد. اصل دالامبر کلیه معجزه آسایی بود که وی از آن در قوانین مکانیک مایعات استفاده کرد و در سال ۱۷۵۶ برای بررسی در

علل بادها به کار برد و آن را به «پادشاه پروسی» هدیه و مقاله ای سالیانه برای وی تعیین کرد. دالامبر برای تهیه (دایره المعارف فرانسه) با (دیدرو) همکاری نزدیک داشت. وی در سال ۱۷۸۳ میلادی دیده از جهان فروبست و کتاب معروف خود را که ستون فقرات دینامیک به حساب می آمد به یادگار گذاشت.جورج سیمون اهم وی در سال ۱۹ مارس ۱۷۸۷ میلادی در شهر باواریا در جنوب شرقی المان دیده به جهان گشود . اهم پسر قفل سازی بود که به علم علاقه زیادی داشت و سعی کرد به تحصیل علم بپردازد. او در سن ۱۸ سالگی موفق شد در یکی از نواحی برن سوئیس به عنوان معلم ریاضی مشغول باشد و او سرانجام در سال ۱۸۱۱ به درجه ی دکترای ریاضی نایل شد و او استاد ریاضی کالج ژزوئیت کلن رفت.اهم تئوری ریاضی جریان الکتریکی را در سال ۱۸۲۷ بیان نمود و قوانین مهم الکتریسیته بود و در شهرت وی سهم مهمی داشت. وی با استفاده از فرمولی ولتاژ و آمپر را با مقاومت الکتریکی ارتباط داد. او با استفاده از سیم هایی با طول و ضخامت متفاوت دریافت که مقدار جریان برقی که از آنها عبور میکند با طول سیم نسبت معکوسی و مقطع آن نسبت مستقیم دارد. اهم موفق شد نظریه ریاضی جریان برق را کشف و با کمک فرمول به هم ربط دهد و به این ترتیب قانون اهم را به عالم علم تقدیم کند.قانون اهم، اختلاف پتانسیل (بر حسب ولت) بین دو انتهای یک جسم مادی که برق در آن جریان دارد مساوی حاصلضرب شدت جریان (بر حسب آمپر) درمقاومت (بر حسب اهم) آن جسم است. چون کشف او مخالفتهای زیادی را در پی داشت و تنها از طریق ازمایشی میتوانست درستی آن را ثابت کند ولی این مخالفتها در حدی بود که او حتی از تدریسی استعفا داد. زمان زیادی نگذشت تا دانشمندان انگلیسی به اهمیت آن پی بردند و در سال ۱۸۱۹ اوعضو انجمن سلطنتی شد و به عضویت در آ مد در آلمان مورد ستایشی قرار گرفت به عنوان استاد دانشگاه مونیخ درآمد و او ۵ سال آخر عمر خود را با احترام و عزت سپری کرد و سرانجام در سال ۱۸۱۸ انجمن مهندسان برق جهان در پاریس به پاس زحمات وی واحد مقاومت الکتریکی را اهم نام نهادند. و در سال ۱۸۵۴ در مونیخ در سن ۶۷ سالگی چشم از جهان فروبست.چالرز رابرت داروین این دانشمند طبیعی دان در یکی از شهرهای انگلستان در سال ۱۸۰۹ میلادی متولد شد . او بر خلاف پدر و پدر بزرگش هیچ علاقه ای به طب نداشت. داروین بیشتر به تاریخ طبیعی علاقه نشان داد و علاقه ی وی به این رشته باعث شد تا عمیق تر به مطالعه و تحقیق در این رشته بپردازد.او در سال ۱۸۳۱ به عنوان دانشمند طبیعی دان به همراه محققان به آمریکا (ج) و جزایر غربی و اقیانوسی ارام سفر کرد. این سفر ۵ سال به طول انجامید و در این سفر مطالعاتی درباره ی جانوران و سنگواره های پیشین انجام میداد. وی درباره ی گردن دراز زرافه میگوید: از میان حیوانات آنهایی که گردنشان دراز است به غذایی بیشتری دسترسی دارند و در مواقع کمبود غذا امکان زنده ماندن برای اینحیوانات بیش تر است. و فرزندان آنها با گذشت زمان نوعی از حیوانات گردن دراز به وجود می آیند.به نظر داروین مقدار غذا و آب موجود، دما و فشار جو و زیاد شدن گیاهان و حیوانات، نزاعی بین نسلها صورت میگیرد و آنهایی که با محیط سازگاری دارند باقی مانده و نسلهای قدیمی از میان می روند. به این ترتیب وی نظریه طبیعی را بیان کرد و هدف این نظریه انتخابی است که طبیعت از برترین نسلها و حیوانات و گیاهان دارد.کتاب معروف وی به نام بنیاد (بنیاد انواع) در سال ۱۸۵۹ نوشت که پس از انتشار آن میان دو گروه مخالف و موافق جدال درگرفت. کتاب دیگر وی که شهرت جهانی یافت که در سال ۱۸۷۱ نگهداشت با نام (پیدایش انسان) منتشر شد او کتابهای دیگری هم نگاهشت که نشانه ی قدرت تفکر و اندیشه او بود، در سال ۱۸۸۲ میلادی سرانجام دیده از جهان فروبست.ابونصر فارابی این فیلسوب معروف یونانی از نواحی ترکستان در ۲۵۷ قمری دیده به جهان گشود . او مشهود به معلم ثانی بود وی از همان دوران کودکی به زبان فارسی وترکی آشنایی کافی داشت. او که زبان عربی را که زبان علم و فرهنگ اسلامی آن زمان بود برای یادگیری علوم و فنون آن تلاشی کرد تا آن را فراگیرد و به بغداد سفر کرد.وی در بغداد نزد ابوبشر که در زمان شهرت زیادی در بین مردم بود و کتابهای ارسطو را تشریح و تدریس کرد. و صدها شاگرد او آمدند تا به شرح رساله های ارسطو برای شفاهی بیان کند تا ایشان بنویسند، حضور یافت و به تحصیل منطق ارسطو پرداخت و او در ردیف بزرگترین فلاسفه تاریخ قرار داد.چون ابن سینا در محضر فارابی به فراگیری علم و

دانش پرداخته بود و از شاگردان معروف او بود و او را معلم ثانوی می نامیدند. وی علاوه بر فلسفه و منطق و ریاضیات و علوم در رشته ی موسیقی هم فعالیت داشت و سه تار ، را فارابی ساخت و خودش آن را می نواخت. فارابی در رشته ی کیمیا با «جابر» و «رازی» هم فکر بود و در زمینه ی رساله ی مفید و مختصر نوشت که به رساله ی فی وجوب مناعه الکمیا می باشد. و سرانجام در سال ۳۳۸ هجری قمری وداع گفت.توماس الوادیسون وی در شهر کوچک میلان در ۱۵ فوریه ۱۸۴۷ به دنیا آمد. او مدت ۵ سال تحصیل کرد و مادرش او را به کار تشویق میکرد.به دلیل ناشنوایی معلمش او را دانش آموزی کند ذهن می دانست و مادرش بعنوان دوست به اندیشه و تفکر او واقف بود. وی به روزنامه فروشی روی آورد و بعنوان یک کارگر در راه آهن دیترویت و پورت هارون به کار مشغول شد. او روزنامه ای منتشر کرد که اولین نسخه نشریه اش در سوم فوریه ۱۸۶۲ انتشار یافت. در سال ۱۸۷۳ تلگراف اختراع کرد که برای عموم قابل باور بود.ادیسون در منبلو در سال ۱۸۷۶ ملکی را خریداری کرد و در آن یک کارگاه بزرگ با تمام تجیزات ساخت. او به دلیل کشفش به عنوان جادوگر منلو پارک شناخته شد. پروفسور پارکر در سال ۱۸۷۸ لامپ زغالی را به ادیسون نشان داد و بزرگترین اختراع خود را در سال ۱۸۸۰ به ثبت رسانید. به دنبال آن در منلو پارک کارخانه ای به ساخت لامپ های برقی اقدام کرد. بعد از اختراع بزرگ گرامافون و دنبال آن کینه توسکوپ (دوربین اولیه سینما) اختراع کرد.و او همیشه عاشق کارکردن بود که در ۱۸ اکتبر ۱۹۳۱ در ۸۴ سالگی چشم از جهان گشود.

چهره حواریون در انجیل و قرآن

عاطفه شابیکی

"یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا أَنْصارَ اللّهِ کَما قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ لِلْحَوارِیِّینَ مَنْ أَنْصارِی إِلَی اللّهِ قالَ الْحَوارِیُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللّهِ فَآمَنَتْ طائِفَهٌ مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ وَکَفَرَتْ طائِفَهٌ فَأَیَّدْنَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلی عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظاهِرِینَ .ای افراد با ایمان، یاران خدا باشید، هم چنان که عیسی فرزند مریم به حواریون گفت: یاران من (برای دعوت) به سوی خدا کیست حواریان گفتند: ما یاران خدا هستیم. گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی دیگر کفر ورزیدند. افراد با ایمان را بر ضدّ دشمنان کمک کردیم و سرانجام پیروز شدند".حواریون عیسی دوستان و شاگردان خاصّ حضرتش بودند که به وی از صمیم دل ایمان آورده بودند و آیین او را پس از غیبت مسیح در جهان انتشار دادند و آنها دوازده نفرند و اسامی ایشان به قرار زیر است:۱ . شمعون پطرس ۲ . اندریاس برادروی ۳ . یعقوب ۴ . یوحنا برادروی ۵ . فیلسیبوس ۶ . برتونما ۷ . لوقا ۸ . متی که گاه به او لاوی نیز می گویند ۹ . شمعون غیور ۱۰ . لیبوس که گاهی به او یهودا گفته می شود۱۱ . یعقوب صغیر النیوس ۱۲ . یهودای اسخریوطی. قرآن و انجیل با کمال صراحت درباره حواریون حضرت مسیح داوری نموده اند: قضاوت قرآن در حقّ آنها کاملاً ـ یک نواخت است و همه را به خاطر داشتن روح فداکاری و جان بازی در راه آیین مسیح می ستاید، حتی در آیه مورد بحث برای تحریک مسلمانان به فداکاری در راه اسلام و این که در جرگه یاران خدا در آیند، جریان حواریون رانقل می کند و می گوید، آنان صریحاً به ندای یاری طلبانه مسیح چنین پاسخ گفتند: (نحن انصار اللّه؛ ما یاران خدا هستیم). پس شما هم ای مسلمانان به سان آنها یاران خدا باشید و بدانید بر دشمن پیروز خواهید شد هم چنان که آنها پیروز شدند.ولی قضاوت انجیل درباره آنها کاملاً متناقض است: گاهی آنها را در پرتو قرب معنوی که با مسیح داشتند صاحب کرامات و خوارق عادات معرفی می کند در صورتی که در برخی از اناجیل، چهره ای از آنها ترسیم می شود که نه تنها با آن مقام بلند و مرتبت رفیع آنان سازگار نیست، بلکه آنان را افراد فاسق ولاابالی معرفی می نماید.یکی از دلایل اعجاز قرآن این است که پیرامون صدها موضوع سخن گفته و درباره آنها بحث نموده است، ولی هیچ گاه در قضاوت و داوری خود دچار تناقض و اختلاف نشده است، چنین مصونیتی از یک فرد امّی درس نخوانده، نشانه ارتباط وی با جهان وحی است، که از هر نوع خطا مصون می باشد و گواه بر این است که این کتاب محصول و تراوش فکر وی نیست؛ زیرا عادتاً محال است که یک

فرد، آن هم مدتی طولانی در مورد موضوعات گوناگون بحث و بررسی کند و در این مدت هرگز دچار اختلاف و تناقض گویی و یا لااقل شک وتردید نگردد.هر یک از این موضوعات که قرآن درباره آن به طور مکرر بحث نموده نمونه زنده و گواه روشن براین مطلب است. یکی از آن نمونه ها موضوع (حواریون) مسیح است که در این آیه و آیات دیگر مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است.اکنون ما تمام آیه هایی را که درباره آنان وارد شده در این جا گرد می آوریم، سپس خود شما داوری نمایید که آیا همه این آیات، جز یک هدف، که آن طهارت و پاکی و خلوص و ایمان راسخ آنان است، چیز دیگری را تعقیب می کند و بعداً داوری های متناقض انجیل را در حقّ آنان در این جا منعکس می سازیم، تا روشن شود کدام یک شایستگی کتاب آسمانی بودن را دارد.قرآن حواریون عیسی را چنین معرفی می کند:۱ . آنان یاران خدا بودند. هنگامی که مسیح، بنی اسرائیل را به آیین خود دعوت نمود و معجزات خود را برای آنها شمرد و اعلام کرد که من تصدیق کننده تورات و در عین حال حلال کننده برخی از حرام ها می باشم، در این هنگام احساس کرد اکثریت بنی اسرائیل در فکر کفر و انکار و اعراض از رسالت وی می باشند، لذا برای این که یاران خود را از دیگران تمیز دهد ندای خود را بلند کرد و گفت... ":مَنْ أَنْصارِی إِلَی اللّهِ قالَ الْحَوارِیُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللّهِ امَنّا بِاللّهِ وَاشْهَدْ بِأَنّا مُسْلِمُونَ؛وقتی که حضرت عیسی از آنان احساس کفر و انکار نبوت نمود گفت: یاران من برای راهنمایی مردم به سوی خدا کیست! حواریون گفتند: ما یاران خداییم. به او ایمان داریم و گواه باش که ما در برابر او تسلیم هستیم".در آیه مورد بحث هم، همین مطلب را از آنان نقل می کند. لطفاً به خود آیه و ترجمه آن در آغاز بحث مراجعه کنید.۲ . به حواریون الهام می شود. یکی از معانی وحی در قرآن، همان الهام به قلب است. به طور مسلم الهام الهی شرایط و قیودی دارد و از آن کسانی است که روح و روان آنها، از لوث معاصی پاک شود و شایستگی خاص برای چنین موهبت پیدا نمایند.اگر به مادر موسی الهام می شود (نوزاد خود را شیرده و در صورت ترس از مأموران فرعون او را به دریا افکن واز سرانجام کار نترس؛ زیرا ما او را به سوی تو باز خواهیم گردانید و از پیامبران مرسل قرار خواهیم داد) برای این است که مادر موسی به چنین کرامتی شایسته بوده است.حواریون عیسی به تصریح قرآن دارای چنین شایستگی بودند و خداوند به آنان الهام نمود که به او و پیامبرش ایمان آورند آنان نیز به وی ایمان آوردند و حضرت مسیح را گواه گرفتند که در برابر دستورهای خداوند تسلیمند. چنان که می فرماید":وَإِذْ أَوْحَیْتُ إِلَی الْحَوارِیِّینَ أَنْ امِنُوا بِی وَبِرَسُولِی قالُوا امَنّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ؛هنگامی که به حواریون الهام کردم که به من و پیامبر من ایمان آورید همگی گفتند: ایمان آوردیم و گواه باش که ما تسلیم هستیم".۳ . برای حواریون از آسمان مائده نازل می شود. با این که حواریون حضرت مسیح، به وی عقیده راسخ داشتند، برای کسب اطمینان بیشتر و بالابردن مراتب یقین و ایمان خود، از او درخواست نمودند که از خدا بخواهد برای آنها خوانی از غذا از آسمان فرود آورد. این معجزه خواهی نه به آن معنا ست که در نبوت مسیح شک و تردید داشتند، بلکه – همان طور که گفته شد – این درخواست برای کسب یقین بیشتر و تحصیل بالاترین مراتب ایمان بود؛ زیرا انسان هر چه هم به مطلبی مؤمن باشد باز مایل می شود که آن را از نزدیک لمس و مشاهده نماید.ابراهیم خلیل الرحمان با این که ایمان راسخ، به معاد انسان ها داشت که روزی خداوند همه را زنده خواهد نمود، مع الوصف از خدا خواست که نحوه زنده کردن مردگان را به او نشان دهد تا ازنزدیک آن را مشاهده نماید. هنگامی که مورد بازخواست خداوند قرار گرفت و خطاب آمد که، مگر ایمان به قدرت من نداری وی در پاسخ گفت: چرا... "!وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی "...آری ایمان راسخ دارم که تو مردگان را زنده می کنی، ولی برای بالابردن ایمان و تکمیل مراتب یقین می خواهم آن را به طور محسوس ببینم.اتفاقاً عین همین تعلیل در درخواست حواریون نیز منعکس است؛ زیرا آنان پس از درخواست مائده آسمانی رو به مسیح کردند و گفتند... ":نُرِیدُ أَنْ نَأْکُلَ مِنْها وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنا وَ نَکُونَ عَلَیْها مِنَ الشّاهِدِینَ؛ما می خواهیم از آن مائده بخوریم، تا قلوب ما مطمئن گردد و بدانیم که به ما، راست گفته اید و بر وجود چنین معجزه ای شاهد و گواه باشیم".حضرت مسیح درخواست آنان را پذیرفت و از خداوند خواست که برای آنها، خوانی از آسمان نازل کند وهمان روز را بر عموم بنی اسرائیل عید و روز سرور قرار دهد و نشانِ ای

از خداوند بر صدق رسالت مسیح باشد. خداوند دعای مسیح را پذیرفت، و برای تثبیت ایمان آنها مائده ای از آسمان بر آنها فرود آورد. این آیات روشنگر مقام و موقعیت حواریون عیسی درنزد قرآن مسلمانان است، که همگی به آن ایمان داریم. حالا- ببینیم چهره آنان در کتاب های عهد جدید چگونه است!.چهره حواریون در عهد جدید.مؤلف قاموس کتاب مقدس قطعات زیادی را در مورد شخصیت آنان از عهد جدید گردآورده که همگی حاکی از عظمت و جلالت آنهاست، وما آن چه را ایشان در این مورد نقل نموده است در این جا از نظر خوانندگان می گذرانیم:حواریون شاگردان مخصوص حضرت مسیح هستند که بر جلال او شاهدند و آنها را در نهایت اقتدار برگزیده و با روح خود مملو ساخت و تعالیم و خدمات مخصوص خود را به آنها سپرد. بدیهی است که منصب حواریون مسیح به انقضای حیات خودشان منتهی شده و به نمایندگان آنها داده نمی شد. آنان اشخاص عامی و امّی بودند که از میان مردم منتخب گشته، بعد از دعوت و اعطای دستور العمل کامل،آقای مقدس والهی خود را متابعت همی نمودند وهمواره از مشاهده اعمال و افعال او از روح مقدس او شرمسار گشته، متدرجاً حقایق وتعالیم انجیل را درك می نمودند و پس از قیام خود، آنها را به تمام دنیا مأمور فرمود که اهل جهان را موعظه و اندرز نمایند و ایشان را بر اظهار معجزات و خوارق و غیره قدرت بخشید.بدیهی است که حواریون در اقتدار و اظهار معجزات و خوارق عادات و غیره مساوی بودند وهیچ یك را برتری بر دیگری نبود و هرگز ایشان مدعی این معنا نبودند، لکن هیچ یك از ایشان هم چو پولس مقتدر و توانا و کارپرداز نبود.حواریون به طور تدریج در فهم و ادراك رسالت مسیح ترقی نمودند تا موقع افاضه روح بر تمام ایشان.در (کتاب اعمال حواریون) وضع انکار لذات و زحمات این دوازده تن، که شباهت به مسیح داشتند، وافعال ایشان،که بر طبق اراده حضرت اقدس الهی بود و محض محبتی که به خداوند ایشان داشتند، به جا می آوردند، به طور تفصیل مذکور است وخودشان را، تماماً با غیرت و محبتی که بر حسب میل و رضای مسیح بود وقف این کار کرده وهمواره ما را تعلیم می دهند..این بخش ها حاکی از صداقت و نزاهت حواریون است، ولی در برابر آنها بخش هایی در عهد جدید وجود دارد، که درست نقطه مقابل آن همه ثنا و توصیف است و انسان نمی داند کدام یك از اینها را باور کند؛ مثلاً همین انجیل متی، که حواریون را صاحبان کرامت و شفا دهندگان بیماران معرفی می کند در جای دیگر درباره یهودای اسخریوطی می گوید: وی دین خود را به دنیا فروخت و مسیح را درمقابل سی درهم به یهود تسلیم نمود و سرانجام پشیمان شد و خود را خفه نمود و با این کیفیت درگذشت. اینك عین عبارت انجیل متی را ملاحظه نمائید":چون صبح گردید، جمیع رؤسای کهنه و مشایخ آن قوم درباره عیسی مشورت کردند که او را به قتل برسانند. پس او را بسته بیرون کشیدند و به پنطیوس پیلاطس حاکم تسلیم نمودند وچون یهودا سی پاره نقره را به رئیس کهنه و مشایخ رد نمود و گفت: خطا کرده ام؛ زیرا که خون بی گناهی را تسلیم نموده ام. گفتند که، ما را چه کار است خود دانی. پس آن پاره های نقره را درهیکل افکند، برگشت و خود را خفه نمود".حواری دزد.این حواری نه تنها در طول عمر چنین دسته گلی به آب داده و عیسای بی گناه را تسلیم دستگاه دژخیمان یهود نموده است، گویا سابقه و پیشینه درستی نیز نداشته و گاهی دست به دزدی می زده است و انجیل یوحنا درباره وی چنین می نویسد:شش روز قبل از عید فصح عیسی به بیت" عنیه "به مکان لفا در مروه که از میان مردگان او را برخیزانیده بود، آمد. در آن جا برای او طعام آماده کردند و مرثا خدمت می کرد و لعاذر یکی از هم نشینان بود. مریم رطل عطر سنبل خاص گران قیمتی را گرفته، به پاهای عیسی مالید و پا های او را به موی های خود خشك کرد و خانه به بوی آن عطر پر شد. آن گاه یکی از شاگردانش، یعنی یهودای اسخریوطی پسر شمعون که بعد به او خیانت کرد، گفت: این عطر چرا به سیصد دینار فروخته نشد که به فقیران داده شود، و گفتن او این را نه از آن جا بود که برای فقیران می اندیشید، بلکه از این سبب بود که دزد بود و کیسه می داشت و آن چه را در آن می افتاد می بردگرفتاری مسیح و خواب شیرین حواریون.مسیح در شب گرفتاری خود، به آنان دستور داد که بیدار بمانند ولی آنان بر خلاف دستور وی در خواب شیرین فرو رفتند، حتی مسیح مقداری نماز خواند و پیش آنان آمد همه را در خواب دید و به پطرس گفت: نمی توانستید یك ساعت با من بیدار باشید و دعا کنید. بار دیگر رفت مشغول نماز شد و برگشت

دوباره همه را در خواب دیـد، سپس درمرتبه سوم برگشت و به حواریون گفت: حالا ـ بخوابیـد و استراحت کنیـد. نه تنهـا در شـب گرفتاری عیسـی به خواب رفتنـد، بلکه در لحظه گرفتاری وی، او را رها نمودنـد و فرار کردنـد. اکنون ما کـدام از این دو ترسـیم را بپـذیریم؛ ترسـیمی که آنان را در آسـتانه پیامبران قرار داده و صاحبان کرامت و خارق عادت معرفی می کنـد، یا ترسـیم دیگری که حـاکی از جبن و زبونی و ضـعف ایمان آنان است تا آن جا که کارهایی انجام می دهنـد که هرگز یک مؤمن عادی، حاضـر نیسـت آنها را انجام دهد؛ مثلاً پیشوای خود را در برابر سـی درهم به دژخیمان یهود می فروشند و در موقع گرفتاری مسیح به خواب اندرند و یـا پـا به فرار می گذارنـد، گویا عیسایی نبوده و مسیحی نیامـده است.پیشوای مسیحیان از مسیح، تبری می جویـد.پطرس، رئیس حواریون و خلیفه عیسـی، دراین که ماننـد دیگران در شب گرفتاری خوابید و پس از گرفتاری پا به فرار گذارد جای گفتگو نیست. ولی سـپس اندك شـهامتی ازخود نشان داد و دورادور از عقب سر وی به منزل رئیس کهنه رفت و داخل گشت و نزد ملازمان برای ملاحظه انجام کـار نشـست، تـا آن جـا که پطرس در ایوان، در بیرون نشسـته بود و کنیزکی نزد وی آمـد و گفت: تو نیز بـا عیسای جلیلی بودی و او در حضور همه انکـار نمود و گفت: نمی دانم که چه می گوییسپس کنیزک دیگری او را دیـد و به او گفت: این مرد هم با عیسای ناصـری بوده است. پطرس سوگند خورد که آن مرد را نمی شناسم و پس از مدت کمی، کسانی که ایستاده بودند پیش پطرس آمدنـد و گفتنـد: تو هم از آنهـا می باشـی؛ زیرا لهجه تو، مرتو را آشـکار می سـازد. در این موقع شـروع به لعن و قسـم خوردن نمود که هرگز مسیح را نمی شناسم. در این موقع خروسی بانگ زد، آن گاه پطرس سخن عیسی را که به وی گفته بود که، سه مرتبه مرا پیش از بانگ خروس انکار خواهی کرد، به یاد آورد و بیرون شـتافت و زار زار گریست.پطرس، شـیطان است.هنگامی که عیسی از سرنوشت خود به شاگردانش خبر می داد، پطرس او را گرفت و در آغاز ملامت نمود و گفت: خداوندا، از تو دور باد، این بر تو واقع نخواهـد گشت! مسیح در جواب وی گفت: شـیطان، دور شو، که موجب صـدمه من هستی؛ زیرا اندیشه تو از الهیات نیست، بلکه از افسانیات است. اینها نمونه هایی از داوری های ضـد ونقیض عهـد جدیـد است که در این جا منعکس ساختیم، با این وصف چگونه می توانـد این نوشـته، راهنمـای ملـل جهان و چراغی فرا راه مردم آن باشـد.در این جا عظمت قرآن و اصالت و عـدم تحریـف آن برای اهـل تحقیق روشن می شود که حواریون را تأییـد می کنـد و احـادیث اسـلامی نیز دربـاره حواریون یـک نواخت اسـت؛ همگی عظمت وجـان بـازی آنـان را بیـان می کننـد. علامـه مجلسـی، محـدث معروف شـیعه، روایـات مربـوط به آنـان را در بحارالانوار گرد آورده اسـت۱. مفسـران ولغت نویسـان برای (حواری) معـانی متعـددی ذکر کرده انـد. ابن فـارس در المقاییس می نویسـد: اصول و ریشه معـانی (حور) سه چیز است:الف) لون و رنـگ. از این جهت لفـظ (حور) در شـدت سـفیدی و سـیاهی چشـم اسـتعمال می شود.ب) رجوع و بازگشت. ماننـد (ظَنّ أن لَنْ یحور؛ او اندیشـید که دیگر باز نخواهد گشت).ج) گردش و مدار . اگر به دوست صـمیمی انسان حواری می گویند، شاید از نظر پاکی و صفای قلب آنهاست که نقطه سیاهی در روان او نیست.طبرسی در مجمع البیان (ج۱، ص۴۴۷) می گویـد: علت این که به دوسـتان مسـیح (حواری) می گوینـد این است که، آنان شـغل رخت شویی داشـتند و لباس های مردم را سفید می کردند.۲. انجیل متی، باب ۱۰، به اهتمام ببیل سوسـیتی کرت سیم، چاپ لندن ۱۸۳۷؛ قاموس کتاب مقدس، ص۴۱۴، ماده (رسول).۳. همان، باب ۱۰، جمله ۱ از همان چاپ، درباره این دوازده نفرچنین می نویسد: (پس دوازده شـاگرد خود را طلب فرموده ایشان را برارواح پلیـد قـدرت داد تا آن که ایشان را اخراج نماینـد و این که از هرمرضـی و رنجی شـفا بخشند...).۴. آل عمران (۳) آیه ۵۲.۵. مائده (۵) آیه ۱۱۱.۶. بقره (۲) آیه ۲۶۰.۷. مائده (۵) آیه ۱۱۳.۸. ر . ک: مائده (۵) آیه ۱۱۴ و ۱۱۵.۹. قاموس کتاب مقـدس، ص۴۱۴ و۴۱۵. و این بخش هـا را از انجیـل هـای متی، لوقا، یوحنا و سایر کتب عهـد جدیـد، مانند (کتاب اعمال رسولان)، و (کتاب اول قرنتیان) و (کتاب اول تسالونیکیان)، با ذکر خصوصـیات کتاب و فصل و شـماره جمله ها نقل کرده است و چون این کتاب مورد اعتماد کلیساهای جهان است دیگر لزوم نـدارد مـدرک هر یک از این بخش ها را از کتاب های یادشده تعیین کنیم.۱۰. انجیل متی، باب ۲۷، جمله ۱ – ۵.۱۱. انجیل یوحنا، باب ۱۲، جمله ۱ – ۶.۱۲. انجیل متی، باب ۲۷، جمله ۳۶

– ۴۶ (با تلخیص).۱۳. همان، جمله ۵۷ (با تلخیص).۱۴. همان، باب ۲۶، جمله ۵۸ – ۷۵.۱۵. همان، باب ۱۶، جمله های ۲۳ – ۲۷.۱۶. برای آگاهی بیشتر ر.ک: بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۲۷۲ آیاارتباطی بین عدد دوازده در حواریون حضرت عیسی(ع)وائمه اطهار وجود دارد:حضرت عیسی ۱۲حواری داشتند و در تاریخ این رقم مکرر استفاده میشود؛در اسلام هم دوازده امام پاک داریم چرا تعداد این ها هم دوازده نفر است؟این مساله با چه چیزی ارتباط دارد؟توضیح آن چیست ؟پاسخ:خداوند متعال در قرآن مجید درباره قوم بنی اسرائیل فرموده است " :و ما از آنان (بنی اسرائیل)دوازده نفر مراقب انتخاب نمودیم؛و آنان را به دوازده عشیره که هر یک امتی بودند تقسیم کردیم و به موسی وقتی قومش از او آب خواستند وحی کردیم که با بر آن تخته بزن و پس از آن دوازده چشمه جوشید".و همچنین خداوند درباره تعداد ماهها فرموده است" :در حقیقت شماره ماه ها و تعداد روزی که خدا آسمان ها و زمین را خلق کرده است دوازده ماه است .در روایات نیز تعداد یاران حضرت مسیح دوازده نفر ذکر شده است .ملاحظه این مقدارها نشان میدهد که روی عدد دوازده عنایتی بوده است اما حکمت و فلسفه این عدد بر ما مخفی است .آیا حواریون حضرت عیسی ـ علیه السلام ـ همانگونه هستند که در رساله «اع_______________ چیزی که مسلّم است اینست که مسلمانان و مسیحیان هم در اینکه حضرت عیسی ـ علیه السلام ـ دارای حواریون بوده است و هم در اینکه تعداد آنها دوازده نفر بوده اتفاق دارند. و حواریون که از مادهٔ «حَوَر» به معنای سفیدی خالص گرفته شده است معمولاً بر خواص اصحاب و یاران انبیاء اطلاق میشود. و آن طوری که از امام رضا ـ علیه السلام ـ نقل شده است در وجه تسمیه حواریون میفرماید: در نزد مردم (شاید مسیحیان مراد باشد) حواریون به خاطر این حواریون نامیده شدهاند که آنان لباسهاشان را با شستن از کثافات پاک نموده و سفید میکردهاند. و امّا در نزد ما علّت نامگذاری حواریون اینست که: آنان دارای نفوس پاک و خالص بوده و دیگران را هم با وعظ و تذکر از پلیدی گناه پاک و خالص میگرداندهاند. اما اتّفاق مسلمانان و مسیحیان در عدد حواریون نیز از متون طرفین به دست میآید. در روایتی از امام رضا ـ علیه السلام ـ وقتی جاثلیق از آن حضرت تعداد حواریون را میپرسد نقل شده است که حواریون دوازده نفر بودند و افضل آنان «ألوقا» است. و در کتب مختلف عهد جدید نیز از دوازده نفر حواری یا رسول و یا شاگرد حضرت عیسی ـ علیه السلام ـ نام برده شده حتی در بعضی از این کتابها به اسمهای آنان نیز تصریح شده است مثلاً «لوقا» در اعمال رسولان اسامی آنان را چنین ذکر میکند: پطرس، یوحنا، یعقوب، واندریاس، فیلیپس، توما، برتولما، متی، یعقوب، شمعون، یهودا، و یکی از شاگردان هم خودش بوده است، که مجموعاً دوازده نفر میشوند.[۴] البته این حواریون را که لوقا اسم برده است در زمان بعد از غیبت حضرت مسیح میباشند. در بین مسلمین و مسیحیان بنابر آنچه که کتابهای مقدس هر کدام اقتضاء دارد یک سلسله اختلافاتی نسبت به حواریون مشاهده میشود، پس لاجرم باید از هر دو منظر این مسئله مورد بررسی قرار بگیرد. ۱. اعتقاد جامعه مسیحیت نسبت به حواریون: مسیحیان معمولاًـ حواریون را «شاگردان» مینامند و به حواریون که شاگردان مسیح ـ علیه السلام ـ بودهاند و به همه مبلغین مسیحیت در قرن اول میلادی عنوان رسول میدهند. و بالاترین رسول در نزد مسیحیان بنابر آنچه از اناجیل نقل شده است شمعون بن یونا است که حضرت مسیح ـ علیه السلام ـ به او لقب صخره یا پُطرس داده است، آنجا که گفته است «من بر روی این صخره کلیسای خود را بنا میکنم»[۵] و مراد از کلیسا در اینجا جامعه مسیحیت است ولو اینکه کلیسا بر محل عبادت آنان نیز اطلاق میشود.[۶] ولی در عین حال انجیل یوحنا در رابطه با یکی از رسولان که اسم آن را اصلاً ذکر نکرده است، میگوید حضرت عیسی ـ علیه السلام ـ او را بیشتر از سایر رسولان (حواریون) دوست داشته است و او غیر از پطرس است. نظر و اعتقاد مسیحیت نسبت به حواریون از اضطراب و ضد و نقیضهای متعددی برخوردار است. همین (پُطرس) که در رأس حواریون قرار دارد، بنابر آنچه که انجیل نقل میکند در یک روز (روزی که حضرت مسیح دستگیر شد) به بار حضرت عیسی ـ علیه السلام ـ را انکار میکند و میگوید که من از شاگردان او نیستم و او را نمیشناسم و پیشگویی حضرت مسیح را هم در این رابطه نقل کردهاند. از یک طرف لوقا در اعمال رسولان نه تنها رسولان و حواریون را بلکه همه شاگردان را با ایمان و پر از روحالقدس معرفی میکندو از طرف

دیگر سخنانی را از حضرت مسیح ـ علیه السلام ـ نسبت به آنان بیان کرده است که با این مطالب منافات دارند مثلاً حضرت عیسی ـ علیه السلام ـ خطاب به شاگردانش میگوید: اگر شما به اندازهٔ دانهٔ خردلی ایمان میداشتید میتوانستید به این درخت توت بگوئید «از ریشه در بیا و در دریا کاشته شو» از شما اطاعت میکرد. همینطور در بین سخنان رسولان نیز تناقضات روشن دیده میشود. مثلاً یعقوب در نامهای که منسوب به اوست میگوید: ای برادران چه فائده دارد اگر کسی بگوید من ایمان دارم ولی عمل او این را اثبات نکند آیا ایمانش میتواند او را نجات بخشد؟این سخنان یعقوب، ایمان بدون عمل را مایه نجات انسان نمیداند در حالی که «پولس» در نامههای خودش اصرار بر این دارد که ایمان بدون عمل با اتحاد در مسیح موجب سعادت و نجات انسان میگردد و برای عمل به شریعت هیچ ارزشی قائل نیست او میگوید: هیچ انسانی در نظر خدا با انجام احکام شریعت نیک شمرده نمیشود و کار شریعت اینست که انسان گناه را بشناسد. خدا بدون در نظر گرفتن شریعت و فقط از راه ایمان به عیسی ـ علیه السلام ـ همه ایمان داران را نیک میشمارد. بنابراین حواریون و شاگردانی که در عهد جدید تعریف شدهاند: اولاً نمیتوانند شایستگی یاری حضرت مسیح ـ علیه السلام ـ و نیز صلاحیت بیان و تبلیغ از برای دین آن حضرت را داشته باشند. و ثانیاً رسالهها و آثار منسوب به آنها نیز نمیتوانند از ارزش آسمانی و الهی برخوردار بوده و مایهٔ اعتقادات ناب و مورد تأیید خداوند و پیامبرش حضرت مسیح قرار بگیرند.
۲.حواریون ازدیدگاه قرآن و اسلام: در قرآن که کتاب مسلمانان و کلام خداوند است، مقام حواریون خیلی بالاتر از مبلّغ و رسول و امثال اینها میباشد. این قدر مسلّم است که در قرآن کریم، حواریون بر اصحاب خاص حضرت عیسی ـ علیه السلام ـ که دوازده نفر بودهاند اطلاق شده است. و بر مبنای قرآنی غیر از آنان هیچ کس از امت حضرت مسیح ـ علیه السلام ـ نمیتواند این عنوان را داشته باشد. بلکه بالاتر از آن، بنابر آنچه در المیزان به ظاهر آیه شریفهء «و به یادآور زمانی را که به حواریون وحی کردیم که به من و به فرستادهام ایمان آورند، گفتند ایمان آوردهایم و شاهد باش که ما تسلیمیم.»استناد شده، که حواریون حضرت عیسی ـ علیه السلام ـ هر کدام نبی بودهاند. علّامه میگوید: این ایمانی که در آیه شریفه از حواریون خواسته شده است ایمان بعد از ایمان میباشد به دلیل اینکه هم در همین آیه و هم در سورهٔ آلعمران، حواریون، بر این ایمان و اسلامشان حضرت مسیح ـ علیه السلام ـ را شاهد گرفتند. وقتی که حضرت عیسی ـ علیه السلام ـ از بنیاسرائیل احساس کفر میکند و یقین پیدا میکند که دعوت او در آنان تأثیری نمیگذارد، میفرماید: «کیانند یاران من در حرکت به سوی خدا؟ حواریون گفتند ما یاران دین خدا هستیم و به خداوند ایمان آوردیم و تو گواه باش که ما تسلیم شدگانیم.»و مراد از اسلام و تسلیم در اینجا اطاعت مطلق از حضرت عیسی ـ علیه السلام ـ و تبعیت او میباشد و لذا بعد از آن میگویند «ای پروردگار ما، ما به آنچه نازل کردی ایمان آوردیم و از پیامبر پیروی کردیم پس ما را در زمرهٔ گواهان بنویس.» علّامه طباطبایی برای هر کدام از ایمان و اسلام مراتب سهگانهای را ذکر کرده و این ایمان و اسلام حواریون که در آیه شریفه ذکر شده است از آخرین مرتبه آنها است که عبارت از تسلیم مطلق نسبت به هر چیزی است که خداوند از آنان بخواهد و غیر از مؤمنین خالص کسی قادر بر آن نمیباشد. در اعتقاد مسلمین بنابر آنچه که دین اسلام اقتضاء میکند، حواریون حضرت عیسی ـ علیه السلام ـ معیار حق در امت آن حضرت شمرده میشوند. در این رابطه روایتی از پیامبر اسلام ـ صلی الله علیه و آله ـ توسط امام صادق ـ علیه السلام ـ نقل شده است که آن حضرت فرمود:(ای علی تو در امت من مثل عیسی بن مریم هستی، قوم عیسی بر سه فرقه تقسیم شدند فرقهای مؤمنینی بودند که حواریون حضرت عیسی باشند و فرقهای او را دشمن داشته که یهود باشد و فرقه سوم در او غلو کردند و از ایمان خارج شدند. و امت من هم زود است که در رابطه با تو سه فرقه شوند... و شیعیان تو و دوستان شیعیان تو در بهشتاند و دشمنان تو و غالیان در تو در آتشاند.) در دین اسلام حواریون به عنوان اوصیاء و جانشینان حضرت مسیح ـ علیه السلام ـ مطرح هستند. در این رابطه در ذیل روایت مفصلی که درباره حوادث مختلف از حضرت آدم ـ علیه السلام ـ تا خاتم ـ صلی الله علیه و آله ـ مطالبی بیان شده از ابیجعفر ـ علیه السلام ـ چنین نقل شده است: «... بعد از حضرت عیسی ـ علیه السلام ـ دوازده نفر حواری بودند که به عنوان اوصیاء حضرت عیسی ـ علیه السلام ـ ایمانشان را حفظ کرده و انجام وظیفه نمودند.» پس بنابر معیارهای اسلامی

این حواریونی که در مسیحیت تعریف شدهاند حواریون واقعی حضرت مسیح ـ علیه السلام ـ نمیباشند و یا ممکن است که در تعریف آنان تحریف صورت گرفته باشد و نیز اناجیل و نامههای که توسط رسولان نوشته شدهاند هیچ ربطی به حواریون واقعی حضرت مسیح ندارند بلکه کسانی آنها را نوشته که خودشان را از حواری، شاگردان و مبلغین حضرت عیسی ـ علیه السلام ـ معرّفی کردهاند.

سیری بر آموزه های قرآن بر کذب و دروغ

۲ سیری برآموزه های قرآن بر کذب و دروغحمزه خان بیگی.

چکیده: یکی از مهمترین مصائب و بیماری های مهمی که از ابتدای خلقت بشر گریبانگیر او بوده و پس از این هم به وفور می توان شاهد آن بود، معضل مهم و نابود کننده دروغ است. در واقع دروغ در تمام ادوار و اعصار یک آفت اجتماعی است که باعث ایجاد بسیاری از پستیها و بدیها می گردد،بدیهی است جامعه ای که در میان افراد آن دروغ رایج و متداول باشد، قطعاً جامعه ای امن وسالم نیست، بلکه ملتی در حال ترقی و پیشرفت است که صداقت و درستی در آن استوار و پابرجا باشد، زیرا دروغ دشمنی و کینه ورزی را در میان مردم به بار می آورد ،و منجر به بی اعتمادی در میان آنان می گردد،و آنان را از همدیگر دور می کند، به طوری که هیچ گونه تعاون و همیاری در بین آنان انجام نمی گیردو فاقد هر گونه الفت و محبت نسبت به همدیگر می باشند، و از این جهت است که اسلام کذب را یکی از گناهان کبیره شمرده است و می فرماید:«.........إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ».......قطعا خدا کسی را که افراط کار و بسیاردروغزن را هدایت نمی‌کند (غافر/۲۸) اسلام بیش از دیگر ادیان دروغ را زشت و ناپسند می‌شمارد و دروغگویان و خیانت‌کاران را مورد ملامت قرار می‌دهد،صداقت را زیبا و پسندیده می‌داند و صادقان و درستکاران را مورد تعریف و تحسین قرار می‌دهد. اسلام صداقت و درستکاری را در کنار تقوا و پرهیزکاری قرار داده و از نظر آن هر کس صداقت را از دست بدهد با، تقوا و پرهیزکاری نیز بیگانه می شود . در این نوشتار تلاش می شود با اندك بضاعت علمی خویش با استناد به کلام خدا و فرمایشهای گهر بار نبوی و فرموده ی بزرگان وعلمای دین واخلاق، به توضیح مفهوم کذب، ، عوامل و مراتب و موارد تجویز کذب ،آثار وعواقب دنیوی و اخروی آن در زندگی فردی و اجتماعی انسان و طریقه رهایی از آن پرداخته و تبیین زمینه های تخلیه و پیرایش نفس انسان از این رذیله خانمان سوز اخلاقی و تحلیه، و آرایش آن با صدق و راستی در حیات مؤمنانه ی خویش به اختصار بررسی شود.کسی را که گردد زبان دروغ چراغ دلش را نباشد فروغ ‹سعدی›کلمات کلیدی: صدق، کذب، دروغ مصلحت‌آمیز،تجویز،رذیله اخلاقی .مقدمـــهیکی از محرمات و آفات خطرناك زبان، دروغ است و دروغ از گناهان کبیره شمرده شده است. شاید به خاطرهمین، عامل بسیاری از گناهان بوده آفات و خطرات ناشی از کذب و دروغ افراد و گروه های اجتماعی را به مرداب های گندیده می کشاند و آب های آلوده را به آنها می نوشاند و همین جاست که بذر دروغ در سرزمین جان و روح آنان رشد یافته وبه نهال و پس از آن به درختی تبدیل می شود که ریشه های خود را مستحکم می کندو میوه های تلخ و هلاکت بار تولید می نماید .لذا باید به درمان این مرض مهلك اخلاقی پرداخت و این آفت زبان را با آموزه های قرآن وسنت از مسیر رشد وتعالی نفس خویش زدود تا زمینه تزکیه عملی نفس ورسیدن به کمالات والای انسانی فراهم آید . یکی از راههای علاج دروغ این است که: قبل از هر چیز باید مبتلایان را به عواقب دردناك و آثار سوء معنوی و مادی آن متوجه ساخت، و نیز باید باید متذکر شد که اگر چه دروغ در پاره ای از موارد نفع شخصی دارد ولی نفعش بسیار آنی و زودگذر است . یکی دیگر از موثرترین راههای علاج دروغ پرورش شخصیت در افراد و کوشش برای تقویت پایه های ایمان در دل آنان است و باید محیط های تربیتی و معاشرتی مبتلایان را از وجود افراد دروغگو پاک کرد تا تدریجاً طبق اصل محاکات و تاثیرپذیری محیط وجود آنها از این رذیله مهلك اخلاقی پاک گردد. بنا به تمام آموزه های قرآن وسنت دروغ از کارهای زشت و ناپسند و عادت به آن از رذایل

اخلاقی است و تا ضرورت و مصلحت مهمی در میان نباشد، گفتن دروغ جایز نیست. اما اگر به دست آوردن مصلحت مهمی متوقف بر دروغ باشد، و با راستگوئی نتوان به آن رسید، حرمتش بر طرف گشته و گناهش از میان می رود، و اگر تحصیل این مصلحت واجب باشد، مانند نجات مسلمانی از قتل و اسارت، یا حفظ آبرو یا اصلاح ذات البین، در این صورت دروغ واجب می شود. به عبارت دیگر ،تمام موارد مذکوررا می توان در یک قاعده کلی خلاصه کرد و آن این که : اگر هدف های مهمتری به خطر بیفتد و برای دفع آن خطرات، توسل به دروغ ضرورت داشته باشد، و به تعبیر دیگر تمام این موارد مشمول قاعده «اهم و مهم» ویا به تعبیری «دفع افسد به فاسد» است در واقع تجویز دروغ در این موارد مانند حلال بودن خوردن مردار (اکل میته) در مواقع ضرورت است که باید به مقدار ضرورت و تنها در مواردی که راهی جز آن نیست اکتفا شود. در مقابل کذب،صداقت و درستی در رأس همه فضایل معنوی و روحی است، یکی از ضرورت‌های اساسی جامعه‌های بشری نیز بوده که حیات جمعی را از آثار خود متحول می سازد و به رونق وصفا و یکرنگی در می آورد . و بزرگ‌ترین پنجره‌ای است که بر روی طلوع سعادت و بهروزی افراد و جامعه باز می‌شود.خداوند سبحان چه با زبان تکوین و چه با زبان تشریع با صداقت و راستی با بندگانش سخن می گوید و می فرماید که صداقت برای شما بهتر است. دین اسلام اهمیت فراوانی به تربیت درست مسلمانها میدهد که بر پاکی قلب و زبان استوار باشد. رسول اکرم (ص) را قبل از پیامبری بخاطر صداقتش، صادق و امین لقب داده بودند زیرا در تمام مدت عمر دروغی از ایشان شنیده نشده بود. علی(ع) در نهج البلاغه می فرمایند :« ولکن یُؤخَذُ مِن هذا ضِغثٌ و من هذا ضغث فَیُمزجان ...»(نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۵۰) «مردم قسمتی از حق و قسمتی از باطل را گرفته و در هم می آمیزند و از این راه ، باطل را به خورد مردم می دهند.» توجه به این نکته اهمیت دارد که «صدق و کذب» در اصل، صفات خبر هستند؛ از همین رو، گوینده خبر به اعتبار خبرهایش، به صفت دروغگویی یا راستگویی متصف می شود. آن گاه که فردی خبر می دهد، چنانچه خبرش مطابق با واقع باشد، صادق، و اگر خبرش با واقع مخالف باشد، کاذب و دروغگو خوانده می شود؛ بنابراین، راست و دروغ صفاتی هستند که اولاً و بالذات (یعنی بدون هیچ گونه نسبت مجازی و غیر حقیقی.) به خبر مربوطند، و ثانیاً و بالعرض (یعنی با در نظر گرفتن نسبتی مجازی و غیر حقیقی، اگرچه این مجاز نرد مردم آشکار نباشد.) با توجه به خبر، به گوینده خبر نسبت داده می شوند.معنای لغوی دروغکذب بر وزن وِزر و کَتِف به معنی دروغ گفتن می باشد. صحاح و قاموس و اقرب و ... هر دو وزن را مصدر گفته اند ولی استعمال قرآن نشان میدهد که کذب بر وزن «وزر » مصدر است.(سید علی اکبر قرشی، ۱۳۶۱ش، ج۷) کذب بر وزن «کَتِف» اسم مصدر است به معنی دروغ مثل « یَفْتَرُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِب (نساء/ ۵۰ و مائده/۱۰۳ و یونس/ ۶۰ و ۶۹ و نحل/ ۱۱۶)چون کذب مفعول به «یفترون» است لذا اسم است نه مصدر یعنی بر خدا دروغ می بندند. تکذیب آن است که دیگری را به دروغ نسبت دهی و بگویی دروغ می گوید. «کذّاب» مبالغه است یعنی بسیار دروغگو« إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کَذَّاب» . (غافر/ ۲۸) «کاذبه» مصدر است مثل عاقبه ، عافیه و باقیه« إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَهُ – لَیْسَ لِوَقْعَتِها کاذِبَهٌ» (واقعه/۱ /۲)مفهوم دروغبا وجود اینکه واژه دروغ از واژه هایی است که معنی و مفهوم آن معروف نزد همگان است ولی در عین حال در میان دانشمندان در مورد مفهوم آن مباحثات زیادی است، بعضی دروغگویی را به معنی عدم مطابقت محتوای سخن با واقعیت ذکر کرده اند، در حالی که برخی آن را عدم مطابقت با تشخیص و اعتقاد گوینده می دانند به تعبیری، دروغ بیان سخن و مطلبی است که مطابق با واقع و حقیقت نیست، بین آنچه که توسط فرد بیان می شود وآنچه را که درجهان خارج وجود دارد . دروغ از بدترین معایب، زشت ترین گناهان و منشأ بسیاری از مفاسد است و بالطبع از کارهای زشت و ناپسند و عادت به آن از رذایل اخلاقی و از گناهان کبیره است و تا ضرورت و مصلحت مهمی در میان نباشد ، دروغ گفتن جایز نمی باشد. راغب اصفهانی در کتاب «مفردات» بر این باور است که اصل کذب و دروغ در گفتار است. تفاوتی در دروغ از این لحاظ نیست که در گذشته اتفاق افتاده باشد یا در آینده؛ چنان که تفاوتی از این جهت وجود ندارد که دروغ نسبت به وعده ای باشد که انجام نمی شود و یا امر دیگری باشد. (راغب اصفهانی، ۱۶۱۶ق، ص ۴۷۸

ذیل واژه صدق) دروغ هنگامی پدید می آید که انسان چیزی را بر خلاف باور خود ابراز نماید. به تعبیر دیگر دروغ اظهارات خلاف باور و بر ضد عقیده است. به این ترتیب، دروغ با باور انسان گره می خورد، لذا از خطا و اشتباه متمایز می گردد. حال اگر ادعایی را که مطابق واقع است ، اما به آن باور ندارد، بر زبان آورد ، دروغ گفته است. برای مثال منافقان نزد رسول خدا (ص) می آمدند و می گفتند که به پیامبری رسول خدا شهادت می دهند. هرچند این سخن در واقع درست بود و حضرت واقعاً پیامبر خدا بودند، اما چون گویندگان به این سخن باور نداشتند، از نظر خداوند آنان دروغ گو به شمار می رفتند. « إِذَا جَاءَکَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ یعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ یشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِینَ لَکَاذِبُونَترجمه: « چون منافقان نزد تو آیند گویند گواهی می‌دهیم که تو واقعا پیامبر خدایی و خدا [هم] می‌داند که تو واقعا پیامبر او هستی و خدا گواهی می‌دهد که مردم دوچهره سخت دروغگویند» (المنافقون/۱) با توجه به مفهوم این آیه، قرآن ملاک و معیار تشخیص دروغ از راست را چنین بیان می دارد که شخص هرگاه مخالف اعتقاد و باور خویش سخنی را به میان آورد، در حقیقت دروغ گفته است، حتی اگر در سخن وی سخن حقی باشد ولی چون با باورهای وی نامتناسب است و تطابقی میان سخن و باورش نیست آن سخن دروغ دانسته می شود.بنابراین ممکن است شخصی سخنی را بگوید که نادرست و ناحق باشد ولی چون باور وی آن است که آن چه می گوید راست است نمی توان وی را متهم به دروغ گویی کرد. برعکس اگر شخصی باوری داشته باشد و برخلاف باور خویش سخن حقی را بگوید، او دروغگو است؛ زیرا وی برخلاف باور خویش و به قصد دروغ سخن حقی را به زبان آورده است. بنابراین ملاک و معیار سخن راست از سخن دروغ باورهای شخص و سخنان وی است. از این رو تطابق سخن با حق و یا واقع، ملاک سنجش نیست بلکه مطابقت باورهای شخص با سخنی است که به زبان می راند. صاحب « تفسیر انوار القرآن» در توضیح این آیه چنین می گوید: منافق کسی است که اسلام را آشکار کرده و کفر را پنهان می‌دارد. یعنی ای پیامبر (ص) چون منافقان به تو رسند و به مجلست حاضرشوند؛ «می گویند» به زبانهای خود خلاف آنچه را که در دلهایشان است: «گواهی می‌دهیم که بی‌گمان تو پیامبر خدا هستی» منافقان گواهی‌شان را با «لام تأکید» مؤکد می‌کنند، برای اشعار و اعلام این‌که این گواهی از صمیم دل وهمراه با خلوص نیت و عقیده صادر شده است معنای (نشهد)، نعلم و نحلف است یعنی: می‌دانیم و سوگند می‌خوریم که تو رسول خدا هستی «و خداوند می‌داند که تو پیامبر اویی» این تصدیقی است از جانب خدای عزوجل بر گواهی حقانیت رسالت محمد (ص) که سخن منافقان متضمن آن است تا تکذیب منافقان در جمله بعدی چنین فهمیده نشود و ناظر به این حقیقت می‌باشدکه «و خداوند گواهی می‌دهد که منافقان دروغگویند» در این ادعا که گواهی‌شان بر رسالت رسول اکرم ص از صمیم قلب و خلوص عقیده است هرچند لفظ و بیان محض که صرفا گواهی دادنشان به زبان بر صحت رسالت است دروغ نیست زیرا لفظ این سخنشان حق است (عبدالرؤف مخلص،۱۳۸۵ش، ج ۶،ص ۱۵۸) دروغ در دنیا و آخرت انسان را از رحمت الهی محروم می کند و در میان مردم بی اعتبار می نماید و اعتماد عمومی را سلب و جامعه را به بیماری نفاق دچار می سازد و از آفات زبان و خراب کننده ایمان است.این صفت ناپسند از جمله ویژگی هایی است که آیات و روایات عقل آدمی بر زشتی و فسادش اتفاق نظر دارند و به خودی خود از گناهان کبیره به شمار می آید و صفتی است که آدمی را در دیده ها خوار و در نظرها بی اعتبار می کند و باعث خجالت و دل شکستگی می باشد وعامل اساسی در بی آبرو شدن آدمی پیش خدا و خلق است . دروغ را باید گفته یا نوشته و یا به طور کلی هر خبر خلاف واقعی بدانیم که اظهار می شود و دروغگو کسی است که با گفتار یا رفتار خود دروغ را اظهار می کند. نکته مهمی که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد این است دروغ و اظهار مطلب خلاف واقع صرفا با زبان انجام نمی شود و اینطور نیست که بگوییم دروغ تنها با گفتن و استفاده از زبان محقق می شود بلکه در آثار فقها و علمای اخلاق انواع مختلفی از قبیل دروغ در گفتار، نیت، عزم، وفای به عزم، اعمال و مقامات دین برشمرده شده که به همگی آنها می توان اطلاق دروغ کرد. (أیت الله مجتبی تهرانی، ج ۴، ص ۸۳)دروغ گفتن مسلمانان به یکدیگر خیانتی بزرگ است . مسلمانان آینه رفتار یکدیگرند و باید نیک خواهانه در پی اصلاح

یکدیگر برآیند و کاستی های خود را جبران کنند، از این رو هرگونه دروغی به برادر دینی ، بخشی از حقیقت را بر او می پوشاند و مانع از کمال وی می شود. پدیده دروغ اگر در جامعه رواج پیدا کند، دیگر مؤمنان آینه یکدیگر نخواهند بود و روح حقیقت جویی و کمال طلبی در آنان می میرد، لذا رسول خدا (ص) فرمود: «کَبُرَتْ خِیَانَةً أنْ تُحَدِّثَ أخَاکَ حَدیثاً وَهُوَ لک بِهِ مُصَدِّقٌ وأنت له به کاذبٌ»(متقی هندی، ۱۴۱۹ق، ج۳، ص۲۴۸؛ رواه ابوداود رقم (۴۹۷۱) فی الأدب ، باب فی المعاریض ، وإسناده ضعیف .؛ورّام بن ابی فراس، ج۱، ص۱۴۴ (با اندکی تفاوت در الفاظ حدیث) ؛ ری شهری ،۱۱، ۵۱۲۰، ح ۱۷۲۷۳ از تنبیه الخواطر ،ج۱،ص ۱۱۴)«خیانت بزرگی است که به برادر (دینی) خودت سخنی بگویی که او تو را در آن راست گو بداند، اما تو به او دروغ گفته باشی ». یکی از مسائل مهم و قابل توجه این است که اسلام به هیچ وجه نسبتی با دروغ ندارد و یک مسلمان بسته به میزان ایمان و سلامت قلبش از دروغ گریزان و بیزار است معمولاًهدف از دروغ گمراه کردن طرف مقابل و یا مشتبه کردن امری بر دیگری است تا در سایه آن بتواند به اهداف خود برسد. این هدف یا اهداف ممکن است متعدد باشد: از جمله نجات از مجازات، کسب منافع مورد نظر، جلب نظر و توجه دیگران به نحوی که در سعادت و خوشبختی او نقش دارند. علی(ع) که همه چیز را از زاویه عبودیت پروردگار می بیند در تعریف صدق و کذب، تعبیری زیبا دارد که می فرماید: «الصدق مطابقة المنطق للوضع الالهی و الکذب زوال المنطق عن الوضع الالهی»(غرر فارسی، حدیث ۱۵۵۲ و ۱۵۵۳،ج اول، ص ۴۰۰)« صدق همان مطابقت سخن با وضع الهی است، و کذب ناهماهنگی سخن باوضع الهی است».مهم ترین کارکرد دروغ گمراه کردن مخاطب است . هر گاه انسانی بخواهد مخاطب خود را گمراه کند ، از دروغ استفاده نموده و به این ترتیب،او را می فریبد.این خصلت در همه انواع دروغ ها یافت می شود، چه دروغ برای فریفتن دشمن، چه به قصد شوخی یا از سر مصلحت باشد. دروغی که نتواند بفریبد، دیگر دروغ نیست و ماهیت خود را از دست داده است . کسی که برای نجات جان خود به دیگری دروغ می گوید، با این کار او را فریفته است . تنها جایی دروغ فریب کارانه نخواهد بود که پیشاپیش توافقی بر سر آن صورت گرفته باشد، مانند آنکه چند تن جمع شوند و قرار بگذارند که هر کس بزرگترین دروغ را گفت ، برنده باشد.بنابراین صدق و کذب در هر حال بر اساس تطابق با واقعیت ها مشخص می شود. البته هر گونه عدم تطابق با واقعیت دروغ نیست، بلکه مهم این است که شخص برای فریب دادن دیگران، سخنی بگوید و یا عملی انجام دهد که مطابق واقع نیست. زیرا ممکن است شخصی از روی اشتباه یک سخن خلاف واقع را بیان کند. بنابراین می توان دروغ را اینگونه معنا کرد: «فریب دیگران به وسیله چیزی که در نظر متکلم واقعیت ندارد».دروغ از منظر آیات و احادیث آیات و روایات بسیاری در زمینه زشتی دروغ سخن می گویند و آیات تکان دهنده ای حتی دروغگو را در ردیف کافران و منکران آیات الهی می شمارند. « إِنَّما یَفْتَرِی الْکَذِبَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِآیاتِ اللَّهِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْکاذِبُون » تنها کسانی دروغ‌پردازی می‌کنند که به آیات خدا ایمان ندارند و آنان خود دروغگویانند »(نحل/ ۱۰۵)دروغ گفتن ازجملهٔ بد ترین خِصال ومذموم ترین عادتها است، زیرا دروغگو میخواهد جوهر زیبای حقیقت را تبدیل، ودروغ خویش را در آن اظهار کند. از این رو قرآن کریم از این عمل زشت منع و این اخلاق بد را در ردیف بُت پرستی قرار داده ومیفرماید: ۱ـ « فَاجتَنِبُوا الرِّجسَ مِنَ الأوثَانِ وَاجتَنِبُوا قَولَ الزُّورِ » (حج/ ۳۰) « پس از پلیدی بتها دوری کنید و از گفتار باطل اجتناب ورزید(از گفتن دروغ بپرهیزید.) » راغب اصفهانی در واژه « زور » در این آیه، دروغ را مصداق بارز « قول زور» دانست می گوید: دروغ را« زور» گفته اند؛ چون از جهت خود منحرف است . (راغب اصفهانی ،۱۶۱۶ق،ص ۳۸۷،ماده زور؛ قرشی،۱۳۶۱ش ،۳ج،ص ۱۸۹) ۲ـ دروغگو و کافراز هدایت ربانی بی بهره و محروم هستند، چنانچه میفرماید: « اِنَّ اللهَ لاَـ یَهدِی مَن هُوَ کَاذِبٌ کَفَّارٌ » (زمر/۳) « در حقیقت‌خدا دروغ‌پرداز ناسپاس را هدایت نمی‌کند» ۳ـ مراتب دروغ به تناسب اشخاص فرق می کند، هردروغ که زیان آن بیشتر باشد، نهی ازآن شدید تروگناه آن بزرگتراست، واین نوع دروغ از جمله گناهان کبیره میباشد، چنانچه پیامبر(ص) میفرماید:« ثَلَاثَةٌ لَا یَنظُرُ اللهُ إلَیهِم وَ لَا یُزَکِّیهِم وَ لَهُم عَذَابٌ شَدِیدٌ : شَیخٌ زَانٍ وَ مَلِکٌ کَذَابٌ وَعَائِلٌ مُستَکبِرٌ » (این حدیث را مسلم در صحیح، ج ۱،ص ۷۲ از ابوهریره

روایت کرده است.)«سه گروه اند که خدا با آنان سخن نمی گوید و در روز قیامت به آن ها توجه نمی کند و آنان را پاک نمی سازد و برای آنان عذاب دردناکی است: پیر زناکار، سلطان کذاب و فقیر متکبر». پیامبر (ص) در حالی که تکیه کرده بود فرمود: «آیا شما را از بزرگ ترین گناهان کبیره خبر دهم؟ شرک به خدا، نارضایی والدین، آنگاه نشست و فرمود: آگاه باشید دیگر از گناهان کبیره گفتار دروغ است». (راه روشن، ج ۵، صص ۳۲۸ و ۳۲۹)لذا باید ازدروغ های کوچک که انسان را به دروغ های بزرگ می کشاند، پرهیز کرد . چنین نیست که انسان قادر باشد در موارد خرد دروغ بگوید و در موارد کلان راستی پیشه کند. آدمی اگر به دروغ ادامه دهد، دیگر نمی تواند از ادامه آن باز ایستد. زیرا انسان غالباً اسیر عادت خویش می شود و چون در موردی دروغ گفت و از آن نتیجه گرفت ، همین شیوه را دنبال می کند تا در تباهی بیفتد، لذا امام سجاد (ع) به فرزندان خویش می فرمود: «إتّقوا الکذب الصّغیر منه والکبیر فی کلّ جدّ و هزل ، فإنّ الرّجل إذا کذب فی الصّغیر اجترأ علی الکبیر»، «از دروغ کوچک و بزرگ در هر مسئله جدی و شوخی بپرهیزید، زیرا هنگامی که آدمی در مسئله ای کوچک دروغ گفت ، (به دروغ گفتن) برمسئله بزرگ دلیر می شود».(کلینی، ج ۲، ص۳۳۸؛ ورّآم بن ابی فراس، ج ۲، ص۲۰۷)همچنین پیامبر (ص) فرمود: «خیانت بزرگی است که به برادرت سخن بگویی و او تو را تصدیق کند در حال که تو به دروغ گفته ای». (این حدیث را بخاری در الادب المفرد و ابوداود از حدیث سفیان بن اسید روایت کرده اند.)همچنین پیامبر (ص) فرمود: « إنَّ الصَّدْقَ یَهْدِی إِلَی الْبِرِّ وَإِنَّ الْبِرَّ یَهْدِی إِلَی الجَنَّةِ ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لیصْدُقُ حَتَّی یُکتَبَ عِنْدَ اللَّهِ صِدِّیقا، وإِنَّ الْکَذِبَ یَهْدِی إِلَی الفجُورِ وَإِنَّ الفجُورَ یَهْدِی إِلَی النَّار، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَیَکْذِبُ حَتَّی یُکتَبَ عِنْدَ اللَّهِ کَذَّاباً » (متفق علیه) (این حدیث را مسلم در صحیح، ج ۸، ص ۲۹ روایت کرده است؛ مشکاة الانوار طبرسی ص ۱۵۷) « راستگویی انسان را به سوی نیکی میبرد و نیکی او را وارد بهشت میکند فرد پیوسته راست میگوید تا جایی که در نزد خداوند صدیق (بسیار راستگو) لقب میگیرد و دروغ انسان را بسوی زشتی میکشاند و گناه فرد را وارد جهنم میکند، شخص پیوسته دروغ میگوید تا اینکه در پیشگاه خدا کذاب (بسیار دروغگو) لقب میگیرد. ازمفهوم حدیث چنین بر می آید که دروغ گفتن به خودی خود،خصلت و عادت زشتی است و در آن، این خاصیت هم وجود دارد که آدمی را به سوی گناه و اعمال بد وا می دارد وتمام زندگی آدمی را آلوده کرده، و مستحق دوزخ می گرداند و عادت دروغ گفتن، آدمی را به مقام «کذابیّت»رسانده ومستحق لعن و نفرین الهی قرار می دهد .رسول خدا(ص) می فرماید: «دروغ، ریشه های شر را آبیاری می کند، همان گونه که آب، ریشه های درختان را سیراب می نماید».(الفردوس بمأثور الخطاب، ج۳، ص۳۱۵) در حدیثی از امام باقر(ع) نیز به همین مطلب اشاره دارد:« ان اللّه عز و جل جعل للشر اقفالا، و جعل مفاتیح تلک الاقفال الشراب، و الکذب شر من الشراب» (اصول کافی،ج ۲،ص ۲۵۴؛ وسائل الشیعة، ج۱۲،ص۲۴۴) خداوند متعال برای شر و بدی، قفلهایی قرار داده و کلید آن قفلها شراب است (چرا که مانع اصلی زشتیها و بدیها عقل است و مشروبات الکلی عقل را از کار می‌اندازد) سپس اضافه فرمود: دروغ از شراب هم بدتر است» .بنابراین می توان ادعا کرد که: در نظام اخلاق اسلامی، دروغ از همه گناهان بدتر است. لذا شخص مؤمن، ممکن است هر گناهی را مرتکب شود و هر رذیلتی در او ریشه دار شود، اما دروغ از او سر نزند. از این رو رسول خدا(ص) می فرماید: «هر خصلتی در مؤمن ریشه دار می شود، جز دروغ»(مستدرک الوسائل، ج۹، ص ۸۸) و چون از ایشان پرسیدند: آیا مؤمن زنا می کند؟ فرمود: «ممکن است گاه چنین باشد». باز سؤال کردند که: آیا مؤمن دست به سرقت می زند؟ فرمود: «ممکن است گاه چنین باشد». باز پرسیدند که: آیا مؤمن دروغ می گوید؟ فرمود: «نه، کسانی دروغ پردازی می کنند که به خدا ایمان ندارند».(تنبیه الخواطر ونزهة النواظر،ج۱،ص۱۱۴؛ مستدرک الوسائل،ج۹،ص ۸۷) پیامبر خدا (ص) فرمود: «ایمان شخص کامل نمی شود تا برای برادرش دوست بدارد، آن چه را برای خود دوست می دارد و در شوخی خود از دروغ بپرهیزد». منظور این است که اگر کسی در شوخی خود غیبت مسلمانی کند، یا دلی را بیازارد، چنین است و شامل شوخی تنها نمی شود. (راه روشن،ج ۵، ص ۳۳۸)حضرت رسول (ص) فرمودند: بزرگترین دروغها سه دروغ است: ۱- دروغ بستن به من با این که چیزی را نگفته ام به من

نسبت دهد. ۲- دروغ در رویا با اینکه خوابی را که ندیده به دروغ نقل کند. ۳- مردی را به غیر پدرش نسبت دهد. (بحارالانوار،ج ۱۵،ص۴۲) رسول خدا (ص) فرمود: « اجتنبوا الکذب و ان رأیتم فیه النجاة فانّ فیه الهلکه» (محدث نوری: مستدرک الوسایل، ج ۹، ص ۸۸، ح ۱۰۳۰۱) « از دروغ دوری کنید، اگر چه نجات خود را در آن بینداريد، زیرا هلاک شما در آن است.» کسی که دروغ را وسیله‌ای برای موفقیت می‌داند، از بی‌آبرویی و رسوایی آن پس از کشف غافل نباشد. گناه کاری که دروغ را وسیله تبرئه خود می‌شمارد، بداند که گناهش در کتاب بزرگ جهان محفوظ است و محوشدنی نیست؛ بایدمنتظر باشد که روزی به کیفر گناهش برسد و داور بزرگ عالم، حکمش را درباره او اجرا خواهد کرد. رسول گرامی (ص) می‌فرماید:« کفی بالمرء کذِباً انْ یحدِّثَ بِکلّ ما سمعَ» (رواه مسلم ۱/ ۱۰ فی المقدمة، باب النهی عن الحدیث بکل ما سمع ، وأبو داود رقم (۴۹۹۲) فی الأدب ، باب فی التشدید فی الکذب)» برای دروغ گویی آدمی همین بس که آنچه را می‌شنود، آن را نقل کند.» خبرهایی که در زندگانی روزانه به گوش می‌خورد، نمی‌توان گفت که همه راست است. کسی که هر چه می‌شنود نقل کند، سخنش نزد خردمندان ارزش ندارد.هر سخنی را بدون تحقیق بیان کردن نوعی دروغ محسوب می شود و انسان مؤمن باید زبان خود را از این دروغهای به ظاهر معمولی و خفی هم، محفوظ دارد .به صدق کوش که اخلاص آید از نفست که از دروغ سیه گشت روی صبح نخستامام حسن عسکری (ع) می‌فرماید: «جعلت الخبائث کلها فی بیت و جعل مفتاحها الکذب»(نراقی، جامع السعادات،ج ۲،ص ۲۳۳) « تمام پلیدیها در اطاقی قرار داده شده، و کلید آن دروغ است» .رابطه دروغ و گناهان دیگر از این نظر است که انسان گناهکار هرگز نمی‌تواند، راستگو باشد، چرا که راستگویی موجب رسوایی او است، و برای پوشاندن آثار گناه معمولا باید به دروغ متوسل شود. و به عبارت دیگر، دروغ انسان را در مقابل گناه آزاد می‌کند، و راستگویی محدود.اتفاقاً این حقیقت در حدیثی که از پیامبر (ص) نقل شده ،کاملاً تجسم یافته، حدیث چنین است:شخصی به حضور پیامبر(ص) رسید، عرض کرد نماز می‌خوانم و عمل منافی عفت انجام می‌دهم، دروغ هم می‌گویم! کدام را اول ترک گویم؟! پیامبر(ص) فرمود: دروغ، او در محضر پیامبر(ص) تعهد کرد که هرگز دروغ نگوید: هنگامی که خارج شد، وسوسه‌های شیطانی برای عمل منافی عفت در دل او پیدا شد، اما بلافاصله در این فکر فرو رفت، که اگر فردا پیامبر(ص) از او در این باره سؤال کند چه بگوید، بگوید چنین عملی را مرتکب نشده است، اینکه دروغ است و اگر راست بگوید حد بر او جاری می‌شود، و همین گونه در رابطه با سایر کارهای خلاف این طرز فکر و سپس خود داری و اجتناب برای او پیدا شد و به این ترتیب ترک دروغ سرچشمه ترک همه گناهان او گردید.از علی (ع) چه زیبا نقل شده است که فرمودند:« أَلَا فَاصْدُقُوا فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ مَنْ صَدَقَ وَ جَانِبُوا الْکَذِبَ فَإِنَّ الْکَذِبَ مُجَانِبُ الْإِیمَانِ أَلَا وَ إِنَّ الصَّادِقَ عَلَی شَفَا مَنْجَاةٍ وَ کَرَامَةٍ أَلَا وَ إِنَّ الْکَاذِبَ عَلَی شَفَا مَخْزَاةٍ وَ هَلَکَةٍ » (مجلسی ، ۱۴۰۳ق،ج۶۹،ص ۲۶۱)» راست بگویید چون خدا با راست گویان است. از دروغ دوری کنید، چون دور کننده ایمان است. راستگو تا سر منزل نجات و سروری فاصله‌ای ندارد. دروغ گو لب پرتگاه خواری و نابودی جای دارد.» زیبایی‌های ادبی در این کلام علی (ع) نور و ظلمت در برابر هم قرار گرفته‌اند. هنر تضاد و برابری که از محسّنات بدیعیه می‌باشد با شیواترین طرز در آن موجود است: در برابر جمله (الا فاصدقوا) (و جانبوا الکذب) قرار دارد، آن به سوی راستی ترغیب می‌کند و این از دروغ پرهیز می‌دهد. در مقابل تعلیل (فان الله) تعلیل (فان الکذب) قرار دارد، آن به راست گو نوید می‌دهد، این به دروغ گو، اعلام خطر می‌کند. مقابل جمله (الاـ و ان الصادق) جمله (الا و ان الکاذب) قرار گرفته، (منجاة صدق) در برابر (مخزاة کذب) و (کرامة) در برابر (هلکة) واقع شده است، الا، حرف تنبیه و آگاه کردن است و بر صدر جمله‌های سه گانه، برای دلالت بر تحقق مابعد آمده است، مانند (الاـ انهم هم السفهاء) در دو جمله اخیر، دلالت بر تأکید اسناد و قطعیت معنا دارد. جمله (و جانبوا الکذب) از تعبیر (لا تکذبوا) بیش‌تر به جلوگیری از دروغ، تحریض می‌کند، زیرا در معنا رساتر و در لفظ بلیغ‌تر و تأکیدش بیش‌تر است.فردوسی شاعر نامی ایران زمین می گوید: رخ مرد را تیره دارد دروغ به گرد دروغ هیچ گونه مگرد مکن دوستی با دروغ آزمای بلندیش هرگز نگیرد فروغچو گردی شود بخت را روی زرد همان نیز با مرد ناپاک

رای زبانی که با راستی یار نیست		به گیتی کس او را خریدار نیستچو خواهی که بخت از تو گیرد فروغ		زبان را مگردان به گرد دروغ حضرت علی (ع) در جایی دیگر فرمود: «یَنْبَغِی لِلرَّجُلِ الْمُسْلِمِ أَنْ یَجْتَنِبَ مُوَاخَاةَ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ یَكْذِبُ حَتَّی یَجِیءَ بِالصِّدْقِ فَلَا یُصَدَّقُ. » (کلینی،کافی،ج۴،ص ۲۸۰)«کسی که خود را مسلمان می‌داند، شایسته است که از سر و کار داشتن بـا دروغ بپرهیزد، زیرا دروغ، کارش را به جایی می‌رسانـد که سخن راسـتش را کسـی باور نکنـد.»این شاعر به زبان عربی چه شـعر خوبی گفته است: اذا عرف الانسان بالکـذب لم یزل		لـدی الناس کذّابا و لو کان صادقا پیامبر خدا (ص) هر گاه وعده می داد می فرمود: «ابن مسعود» هیـچ وعـده ای نمی داد مگر آن که ان شـاء الله می گفت و آن سـزاوارتر است. آن گـاه اگر معنـای حتمی بودن وعـده را دریافت، باید وفا کند، مگر این که غیر ممکن باشد؛ ولی اگر در موقع وعده دادن تصـمیم به وفا نکردن داشـته باشـد منافق است. عبدالله بن عمر(رض) گوید: «پیامبر خدا (ص) فرمود: چهار خصـلت است که در هر که باشد، منافق است و هر کس که یکی از آن خصلت ها را داشته باشد، بخشی از نفاق دارد تا آن را ترک کند: هر گاه حرف بزند دروغ بگوید و هر گاه وعده دهد، خلاف کند و چون پیمان بندد، خیانت ورزد و هر گاه نزاع کند، مرتکب گناه شود. (مسلم این دو حدیث را در صحیح،ج ۱،ص ۵۶ روایت کرده است) این حدیث در مورد کسـی است که وعده می دهد و قصد خلف وعده داشته باشد؛ اما کسی که تصمیم دارد به وعده وفا کند و به سبب عذری نتواند، منافق نیست. اگر چه به ظاهر حکم نفاق بر او جاری است، لیکن لازم است از ظاهر نفاق نیز بپرهیزد. چنان که از نفاق واقعی دوری می کنـد و شایسـته نیست بـدون عـذر و مانعی خود را از وفای به وعـده معذور بدارد. » (راه روشن، ج ۵، صص ۳۲۴ و ۳۲۵)علـل و عوامل دروغگویی قرآن عوامل چنـدی را به عنوان عامل دروغگویی معرفی می کنـد. ولی منشأ اصـلی دروغ را شیطان و ابلیس می داند و به انسان هشدار می دهد که شیطان به عنوان بنیانگذار دروغ و کسی که از این طریق کوشـید تا به اهداف پست خود دست یابد، موجودی است که انسان را تشویق به دروغ می کند. قرآن در داستان آفرینش و خلافت انسان گزارشـی کامل از واقعه به دست می دهد و در آن جا به اموری توجه می دهد که بسیار حیاتی و حساس است. قرآن گزارش می کنـد که ابلیس برای دست یـابی به اهـداف خویش و خوار و گمراه کردن انسـان به دروغ متوسـل می شود و نخسـتین موجودی است که از آن برای دست یابی به اهداف شوم خود سود می برد. به نظر می رسد که ابلیس بدون دروغ نمی توانست آدم را گمراه کند و لذا برای گمراه کردن وی از سوگند دروغ بهره برد. قرآن به انسان هشدار می دهد که شـیاطین و یاران ابلیس الهام کنندگان دروغ بر دروغگویان هستند (شعراء آیه ۲۲۱ و ۲۲۲) و آنان هسـتند که به این نابهنجاری دامن می زنند. به طور کلی می توان گفت علا وه برآنچه ذکر شد عوامل و انگیزه های زیادی دیگری موجب دروغ گفتن می شود که به پاره ای از آنها فهرست وار اشاره می شـود: الف) دفـاع از خویش در برابر مهـاجم نیرومنـد .ب) سـرپوش گذاشـتن بر عـدم اعتمـاد به نفس .ج) راه حـل کوتـاه مـدت.د) همرنگی بـا جمـاعت.ه) نرنجانـدن دوسـتان بر اثر راسـت گـویی .و) انتقـام گرفتن.ز) دلخوشـی دادن به دیگران.ح) رعـایت حـال و مصـلحت زیردسـتان و نزدیکان.ط) جهت دادن به روند دلخواه .ی) منحرف ساختن دیگران. شاید بتوان گفت که در انواع دروغ ها یـک علت مشترک است و آن «ضـعف» انسان ها است . این ضـعف در مراحل مختلف خود را نشان می دهـد، پزشـکی که به بیمار خود دروغ می گویـد، احساس می کنـد که بیمارش ضـعیف است و تاب شـنیدن واقعیت تلـخ را نـدارد. گاه نیز انسان توان حقیقت گویی را نـدارد و با دروغ بر ضـعف های خود پرده می کشد. به هر حال عدم شـجاعت در ابراز اندیشه موجب می شود، وی هراس از مواجهه با حریف داشـته باشـد، در نتیجه به دروغ متوسل می شود. رسول خـدا (ص) می فرماید: «لا یکذب الکاذب إلّا من مهانهٔ نفسه»(محدث نوری،۱۴۰۷ ق ج۹، صص ۸۵-۸۴)«دروغ گو دروغ نمی گوید، جز بر اثر حقارت نفسش .» حتی در همه دروغ های به ظاهر مجاز نیز، این ضـعف و درماندگی دیده می شود. گاه انسان ناگزیر است که به دلائل نوع دوستانه دروغ بگوید ، اما در این مـوارد نیز همـان علت اساسـی موجود است و نبایـد پنـداشت که انگیزه درست و انسـانی، علت اصـلی دروغ را از میـان می برد.البته درباره ضـعف انسان نمی توان داوری نمود. زیرا انسان هرچنـد نیرومنـد باشـد، از این ضـعف ها پیراسـته نیست . ممکن است کسـی

خود را از درجاتی از این گونه ضعف ها بپیراید، لیکن در نهایت انسان تا زمانی که انسان است ، ضعیف است، لذا خداوند متعال می فرماید: «خلق الانسان ضعیفاً» « انسان ناتوان آفریده شده است .» (النساء/۲۸) البته چه بسا بتوان علل دیگری برای دروغ گویی برشمرد، مانند دفاع از خود، فریب دیگری ، رعایت مصلحت دیگری، منفعت جویی و ... که همه ناشی از ضعف انسان می باشد. بنابراین می توان ادعا نمود که ضعف نام دیگر ترس است و هرجا دروغی باشد، زاده ترس است . این ترس می تواند منطقی یا غیر منطقی ، معقول یا غیر معقول باشد. اما به هر صورت ریشه در ترس دارد. با این همه ارزیابی ترس ، از بحث حاضر بیرون است ، در این جا فقط سخن بر سر علت اصلی دروغ گویی است .مراتب و انواع دروغ ۱- پایین ترین مرتبه دروغ، رساندن و اخبار از مطالب خلاف واقع است. و این اطلاع رسانی خلاف واقع می تواند با زبان یا نوشتن یا اشاره نمودن باشد . البته شرط اینکه گوینده ی خبر را کاذب بدانیم آن است که از دروغ بودن خبری که می دهد آگاه باشد و الا کذب خبری وجود دارد اما کذب مخبری صادق نیست. ۲- نوع دیگری از کذب، دروغ به شوخی و از روی مزاح است که در اینجا اگر شنونده بر اساس شواهد و قرائن، بداند که گوینده دروغ می گوید بعضی فقها آنرا جایز دانسته اند اما اگر شنونده تصور کند که گوینده راست می گوید قطعاً حرام است. دروغ به شوخی: در شوخی نیز موضوع به همین شکل است؛ اما توجه به این نکته مهم است که وقتی انسان از گفتار، قصد خبر دادن از واقع را ندارد و از همان ابتدا در مقام شوخی است، در این حال، یا قرینه و نشانه ای بر شوخی بودن گفتار وجود دارد یا هیچ نشانه ای بر آن نیست. آن جا که بر شوخی بودن گفتارش نشانه ای وجود دارد، مانند زمانی که مجلس و موقعیت، غیر جدی است و با توجه به آن مجلس می توان به شوخی بودن کلام گوینده پی برد یا این که رفتار شخص بر شوخی بودن گفتارش دلالت می کند، در این حالات شوخی از دید فقیهان بدون اشکال است؛ اما اگر مقصود انسان از خبر دادن، شوخی کردن باشد، ولی هیچ قرینه و نشانه ای بر شوخی بودن گفتارش در کار نباشد، مانند آن که مطلبی را بگوید، اما شنوندگان هیچ نشانی از شوخی در گوینده نیابند، در این حال، گفتارش از نظر فقهی اشکال دارد، مگر این که خبر شخص به قدری با واقعیت مخالف باشد که هر شنونده ای به شوخی بودن مطلب پی ببرد؛ مانند آن که آتش را به سردی، و برف را به گرمی وصف کند. اگر انسان بخواهد خبر غیر واقعی خود را واقعی نشان دهد، هرچند سیاق و قالب گفتارش شوخی باشد، کار حرام انجام داده است؛ البته روایات بسیار وجود دارد که انسان را از دروغ به شوخی نیز منع می کند آن چه از مفاد این روایات، و تمام روایات موجود در زمینه دروغ برداشت می شود، بیانگر نکته ای اخلاقی درباره این رفتار ناپسند است و آن این که دروغگویی حتی به صورت مجازش نیز بر روان انسان تاثیر سوء و نامطلوبی بر جای می نهد و راه فساد و انحطاط را پیش روی انسان همواره می سازد. حضرت باقر (ع) بارها می فرمود: « اتقوا الکذب، الصغیر منه و الکبیر فی کل جد و هزل.» (کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۲) از دروغ بپرهیز؛ چه کوچک باشد، چه بزرگ. در هر حالی باشد؛ چه جدی، و چه شوخی. انسان با گفتن دروغ کوچک، بر گفتن دروغ بزرگ جرات می یابد و با گفتن دروغ به شوخی، آماده راه یابی به دروغ های جدی می شود. امیر مومنان علی (ع) می فرماید: « لا یجد عبد طعم الایمان حتی یترک الکذب هزله و جده.»(کلینی؛کافی،ج ۲، ص ۳۴۰، ح ۱۱) هیچ بنده ای، مزه ایمان را نخواهد چشید، مگر این که دروغ را چه به صورت شوخی و چه جدی ترک کند. این حدیث گویای حرمت دروغ به شوخی نیست؛ بلکه فقط پیامد زشت دروغ بر روح و روان انسان را بیان می کند. « لا یصلح من الکذب جد و لاهزل ... ان الکذب یهدی الی الفجور و الفجور یهدی الی النار.» (حر عاملی: وسائل الشیعه،ج ۱۲،ص ۲۵۰،ح ۱۶۲۲۷) « هیچ دروغی چه جدی و چه شوخی، خوب نیست. همانا]دروغ انسان را[به سوی گناهان رهنمون می شود و گناهان هم به سوی آتش می کشاند. »پیامبر اکرم (ص) می فرماید: « ویل للذی یحدث فیکذب لیضحک به القوم ویل له ویل له ویل له.»(رواه أبو داود رقم (۴۹۹۰) فی الأدب، باب فی التشدید فی الکذب، والترمذی رقم (۲۳۱۶) فی الزهد ، باب فیمن تکلم بکلمۀ لیضحک بها الناس ، وإسناده حسن؛ حر عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲،ص ۲۵۱، ح ۱۶۲۲۸) ای ابوذر! وای بر کسی که برای خنداندن مردم دروغ می گوید. وای بر او، وای بر او، وای بر او. (الویل) : به حزن

و مشقتی سخت معنا کرده انـد و کنایه از شدت عذااب هم می باشد، و نیز گفته شده اسم دره ای در جهنم می باشد . و نیز روایت شده: انا زعیم ببیت فی ربض الجنه و بیت فی وسط الجنه و بیت فی اعلی الجنه لمن ترک المراء و ان کان محقا و لمن ترک الکذب و ان کان هازلاولمن حسن خلقه.(سنن ابی داود،؛ مجلسی: بحارالانوار،ج ۲،ص ۱۲۸،ح ۸)من دادن خانه ای در پایین بهشت و خانه ای در وسط بهشت و خانه ای در بالای بهشت را تعهد می کنم برای کسـی که جـدال در گفتار را با آن که حق با او است، ترک کنـد و دروغ را با آن که شوخی است وانهـد و کسـی که خلق خویش را نیکو سازد. بر اساس این گونه احادیث روشن می شود که اگر چه دروغ بـه شوخی از نظر شـرعی حرام نیست، تـاثیر آن بر روح و روان انسـان، قطعی و حتمی اسـت؛ پیـامبر اکرم (ص) در بسیاری از موارد شوخی می کرد؛ ولی هرگز در این حـال دروغ نمی گفت. روزی پیرزنی از حضـرت پرسـید: آیا من به بهشت می روم. حضـرت فرمود: پیرزن ها به بهشت نمی روند. پیرزن شـروع به گریه کرد و حضـرت به سـرعت فرمود: در قیامت هیچ کس پیر نیست. (همه جـوان وارد بهشت می شونـد.) ۳- نوع دیگری از دروغ ، بیـان تمـام چیزهـایی است که انسان می شـنود و به اصـطلاح دامن زدن به شایعات نوعی از دروغگویی است و در حدیث است که « بر دروغگویی فرد همین بس که هر چه شنید نقل نماید.»۴- نوع دیگری از دروغ تعارفـات متـداول بین مردم است ! این تعارفات اگر با میل درونی انسان مطابق نباشـد و به صورت جمله خبری بیـان شونـد نوعی دروغ محسوب می شونـد .بنـا بر این انسـان در دعوت ها و تعارف های عادی هم بایـد مراقب گفتار و رفتار خود باشـد. گاهی فردی را به چیزی تعارف می کنند که به دلیلی، خواهان پذیرش آن نیست که باید مراقب باشد تا به دروغگویی آلوده نشود؛ ماننـد روزه داری که نمی خواهـد کسـی از روزه بودنش آگـاه شود و در پاسـخ تعارف دیگران، برای جلوگیری از ریا دروغ می گویـد یـا کسـی که دربـاره حرام یـا حلال بودن مال تعارف کننـده شک دارد و چون نمی خواهـد مرتکب خوردن مال حرام یا مشـکوک شود، به دروغ می گوید: میل ندارم؛ در حالی که بسیار گرسـنه بوده، میل وافری هم به خوردن دارد. در این جا شـخص برای ترک عملی حرام، مرتکب عمـل حرام دیگری، یعنی دروغگویی، شـده است؛مثلا بر خلاف میل باطنی اش و با وجود اشـتهای زیاد بگوید ، میل به غذا ندارم ! گرسنه ام نیست! و.... . البته این تعارفات خلاف واقع، اگر به صورت جمله انشایی باشند نوعی نفاق محسوب می شونـد ، مثلا بر خلاف میل باطنی اش ، تعارف کرده و می گویـد بفرمایید منزل ! یا بفرمایید غذا ! و.... در مواردی که انسـان خود تعـارف می کنـد نیز این قبیـل مراقبت هـا بسیار لازم است؛ ماننـد این که تعـارف کنـد؛ در حـالی که از آن ناراضـی و ناخشـنود است. سرچشـمه های دروغ دروغ مانند سایر صـفات رذیله سرچشمه های مختلفی دارد که مهمترین آنها به شرح زیر است :۱- ضـعف ایمان و اعتقاد: اگر دروغگو به علم و قـدرت خداونـد و وعـده های او اعتماد کافی داشـته باشد هرگز برای رسـیدن به اموال دنیا یا تحصـیل جاه و مقام ، دروغ نمی گویـد و موفقیت خود را در دروغ گویی نمی بیند. از فقر نمی ترسد، از پراکنده شدن مردم و برباد رفتن نفوذ اجتماعی خود هراس نـدارد و مقام و قـدرت را از سوی خـدا می داند و برای حفظ آن به دروغ متوسل نمی شود. لـذا در روایتی از امام باقر (ع) می خوانیم : «جانبوا الکـذب فانّ الکذب مجانب الایمان » « از دروغ دوری کنید، چرا که دروغ از ایمان جـدا است » .(بحارالانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۶۱)۲- دیگر از سرچشـمه های دروغ ضعف شخصیت و عقده حقارت است ، افرادی که گرفتار این ضـعف ها هسـتند، برای پوشانـدن ضـعف خود متوسل به دروغ می شوند. در حدیثی از رسول خدا (ص) می خوانیم : « لایکذب الکاذب الّا من مهانهٔ نفسه علیه » (هندی ،۸۲۳۱ و مشابهش در مجلسی، بحار، ۷۲، ۲۶۲، ۴۵ از اختصاص، ۲۳۲)« کسـی دروغ نمی گویـد مگر به خـاطر بی ارزش بودن خودش در نظر خویش ».آثار زیان بار دروغالف) دروغ سبب رسوایی و بی آبرویی و از دست دادن پایگاه اجتماعی و اعتماد مردم عبدالله بن مقفع می‌گوید : «آدم دروغگو هیچ‌گاه نمی‌تواند دوستی راستین باشـد، زیرا دروغ‌هـایی که بر زبان او جاری می‌شود، بازتاب و اضافات دروغ‌های درونی و قلبی اوست، و به‌خاطر صـداقت است که دوست را صـدیق نامیده‌اند».این سـخن، سـخن سـنجیده‌ای است. زیرا دوستی آدم دروغگو و برخورد و رفتار او به هیچ‌وجه صادقانه نیست و به آن نمی‌توان اطمینان کرد، بر همین اساس آدم دروغگو نمی‌توانـد کارمند و کارگر و عالم و خدمتگزاری صادق باشد.به

همین دلیل است که علمای اخلاق و روانشناسان و جامعه‌شناسان هیچ اخلاق و فضیلتی را به اندازه‌ی صداقت خوب و پسندیده و هیچ رذیلتی را به اندازه دروغ برای افراد و جامعه خطرناک و زیان‌بار نمی‌شمارند. (سباعی،مصطفی، ۱۳۸۳، ص۷۳)ضرب المثل معروفی می گوید: دروغ گو کم حافظه است، و تجربیات نشان می دهد که دروغ بودن یک سخن را برای مدت طولانی نمی توان پنهان داشت اگر مسأله بی اهمیتی باشد ممکن است فراموش شود، ولی اگر مسأله مهمی باشد سرانجام واقعیت ها خود را نشان می دهد و راز دروغگو فاش می شود، نه به خاطر این که دروغگو حافظه ندارد، بلکه به خاطر این که دروغ چیزی نیست که آن را بتوان به حافظه سپرد زیرا یک حادثه که واقع می شود ارتباط زیادی به حوادث اطراف خود دارد و پیوندهای علت و معلول با حوادث قبل و بعد و لوازم غیرقابل اجتناب ، آن حادثه را با دیگر حوادث مربوط می سازد. کسی که حادثه ای را به دروغ می سازد مجبور است روابط ساختگی آن را با زمان و مکان و اشخاص و حوادث اطراف آن نیز بسازد، و از آنجا که این روابط حد و حسابی ندارد به فرض که چند مورد آن را درست کند و به خاطر بسپارد در بقیه وامی ماند. درست مانند داستان یوسف (ع) که برادرانش به دروغ گفتند او را گرگ خورد و پیراهن او را به خونی آغشته و برای پدر آوردند، اما فراموش کردند که پیراهن را از چندین جا پاره پاره کنند. سالم بودن پیراهن پرده از کار آنها برداشت و دروغشان را ظاهر کرد و .... امروز بازپرسان آگاه به راحتی می توانند با سؤ ال های پی درپی مربوط به یک حادثه و لوازم و خصوصیات آن ، دروغ یا راست بودن یک ادعا را ثابت کنند و کمتر دروغ گویی می تواند خود را از چنگال آن ها رهایی ببخشد. آری دروغ گو نمی تواند حافظه داشته باشد و به هر حال سرانجام کارش رسوایی و بی آبرویی است . ب) انسان را به دروغ های دیگر، یا گناهان دیگر دعوت می کند، چرا که دروغ گو برای مخفی ساختن دروغش گاه مجبور می شود دروغ های زیاد دیگری بگوید یا دست به کارهای خطرناکی بزند. ج) به شخص دروغگو امکان می دهد که به طور موقت پرده ای روی خلافکاری های خود بیندازد در حالی که اگر راست می گفت ناچار بود آن اعمال را ترک کند. د) انسان را تدریجاً به صفوف منافقان ملحق می سازد زیرا دروغ خود شاخه ای از شاخه های نفاق است . چرا که دروغگو خود را به چهره راست گویان در آورده و سخنش را به عنوان یک واقعیت القا می کند در حالی که درونش چیز دیگری می گوید این دوگانگی ظاهر و باطن تدریجاً به سایر اعمال و رفتار او سرایت می کند و از او منافقی تمام عیار می سازد. در حدیثی از علی (ع) آمده است که فرمود:« الکذبُ یؤدّی الی النفاق» « دروغ انسان را به نفاق می کشاند.» (نهج البلاغه ،کلمات قصار، کلمه ۳۸)ح) اگر کسی شایستگی ها و لیاقت های فراوانی داشته باشد که بتوان از آن در پیش برد اهداف اجتماعی بهره گیری فراوان کرد ولی دروغگو باشد، کسی نمی تواند از آن شایستگی ها بهره بگیرد، چرا که انسان در برابر او در هر قدم مواجه با شک و تردید می شود. به همین دلیل در بعضی از روایات اسلامی دروغ گو با مُرده یکسان شمرده شده است می فرماید: « الکذّاب و المیّت سواء فانّ فضیلهٔ الحیّ علی المیّت الثّقهٔ به، فاذا لم یوثق بکلامه بطلت حیاته.» « دروغگو با مُرده برابر است زیرا فضیلت زنده بر مُرده اعتمادی است که انسان به او دارد و هنگامی که به سخن کسی که (به خاطر دروغگو بودنش) اعتمادی نباشد گویی زندگی او باطل شده است » .ط) انسان با استفاده از ابزار دروغ می تواند کارهای زشت دیگری انجام دهد، حسود و کینه توز و بخیل هر کدام به وسیله دروغ می توانند حَسد یا کینه یا بخل خود را اعمال نمایند و همچنین در مورد بسیاری از گناهان دیگر، مثلا هنگامی که کسی از او تقاضای وام می کند به دروغ می گوید من خودم امروز برای زندگی وام گرفتم ، یا هنگامی که برای معرفی شخصی به او مراجعه می کنند به خاطر حَسد و کینه توزیش می گوید آن شخص آدم بی اعتباری است ، در حالی که در واقع مرد معتبری است . ک) آن که در علوم و دانش ها ظاهر می گردد این است که اگر افراد محققی در یک یا چند مورد دروغ بگویند تمام تحقیقات و کتاب های علمی خود را بی اعتبار می کنند، و اگر این عمل شیوع پیدا کند اعتمادی بر تحقیقات و علوم دیگران باقی خواهند ماند و کاروان علم و دانش بشری متوقف می شود. ی) بدبینی یکی از زیان‌های اجتماعی دروغ است که دروغ گو، مورد سوءظن و بدبینی مردم قرار می‌گیرد، بلکه گاه کارش از این هم بالاتر می‌رود و بر اثر دروغ، مورد تنفر قرار

خواهد گرفت. وجود دروغ در جامعه در دراز مدت، موجب بی اعتمادی عمومی و سست شدن شیرازه وفاق اجتماعی خواهد شد: «هنگامی که دروغْ حاکم می گردد، اعتماد و اطمینان از میان می رود و شالوده اجتماع از هم می پاشد و سیر امور، مختل می گردد».(الدستور القرآنی و السنهٔ النبویّهٔ فی شئون الحیاهٔ، محمّد عزه دَروَزه، ج۲، ص۳۶۵) آثار زیانبار دیگری نیز وجود دارد که با دقت در زندگی دروغگویان می توان به آن پی برد.اضافه بر این آثار که جنبه اجتماعی دارد، پیامدهای سوء معنوی نیز بر دروغ مترتب می شود که در روایات اسلامی به آن اشاره شده است . از جمله این که :الف) فرشتگان از انسان دور می شوند همان گونه که قبلاً در حدیثی از امام رضا (ع) خواندیم : «اذا کذب العبد کذبهٔ تباعد الملک منه مسیرهٔ میل من نتن ماجاءبه» « هنگامی که انسان دروغی بگوید فرشته از او دور می شود به اندازه یک میل به خاطر بوی بدی که از عمل او برمی خیزد.» (شرح غررالحکم، ج۱، ص۳۱۰)دیگر این که دروغ انسان را از نماز شب محروم می سازد، در حدیثی از امام صادق(ع) می خوانیم «انّ الرّجل لیکذب الکذبهٔ فیحرم بها صلاهٔ اللیل ، فاذا حرم صلاهٔ اللیل حرم بها الرّزق» « گاه انسان دروغی می گوید و از نماز شب محروم می شود، و هنگامی که از نماز شب محروم می شود از روزی (وسیع) محروم می گردد.» (نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۵۷) ب) دیگر این که دروغ گفتن باعث عدم قبولی بعضی از عبادات می شود همان گونه که درباره روزه داران آمده است در حدیثی از امام صادق (ع) می خوانیم که فرمود: « فاذا صمتم فاحفظلوا السنتکم عن الکذب و غضّوا ابصارکم ؛ هنگامی که روزه می گیرید زبان را از دروغ حفظ کنید، و چشمان خود را (از نگاه گناه آلود) فروگیرید.» (بحارالانوار،ج ۶۹،ص ۲۶۰)این حدیث دلیل بر آن است که این گونه اعمال از ارزش روزه می کاهد. ج) دیگر این که دروغ گفتن گاه سبب می شود که برکات الهی از انسان قطع گردد، چنان که در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (ع) می خوانیم : «اذا کذب الولاهٔ حُبس المطر» «هنگامی که زمامداران دروغ بگویند باران قطع می شود».(وسائل الشیعه،ج ۷،ص ۱۱۹، ح ۱۳) بعضی از آثار دیگر برای دروغ در روایات آمده که هم ممکن است جنبه معنوی داشته باشد هم جنبه اجتماعی و ظاهری ، از مضمون روایات متعددی استفاده می شود که دروغ از روزی انسان کاسته و سبب فقر و تنگدستی می شود. پیامبر (ص) فرمود: «الکذب ینقّص الرّزق » « دروغ روزی را کم می کند». (عراقی گوید: این حدیث را ابوالفتح ازدی در کتاب الاسماء المفرده از حدیث ناسخ حضرمی روایت کرده است؛ بحارالانوار،ج ۶۹،ص ۲۶۱) در حدیثی از علی (ع) می خوانیم : «اعتیاد الکذب یورث الفقر» « عادت کردن به دروغ گویی سبب فقر و تنگدستی است » .(مسندالامام الرضا (ع) ،ج۱،ص ۲۸۰)این کاهش رزق ممکن است از آثار زیانبار معنوی دروغ باشد، و یا از آثار ظاهری و اجتماعی ، چرا که دروغگو اعتماد را از دست می دهد و با از دست دادن اعتماد عمومی فعالیت اقتصادی او محدود می شود، و همین امر سبب نقصان رزق و روزی می شود.نفاق نتیجه ی دروغ راستگویی یعنی هماهنگی زبان و دل، و بنا بر این دروغ ناهماهنگی این دو است، و نفاق نیز چیزی جز تفاوت ظاهر و باطن نیست.در آیه ۷۷ سوره توبه خداوند فرموده که : فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِی قُلُوبِهِمْ إِلی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِما أَخْلَفُوا اللَّهَ ما وَعَدُوهُ وَ بِما کانُوا یَکْذِبُونَ »« در نتیجه به سزای آنکه با خدا خلف وعده کردند و از آن روی که دروغ می‌گفتند در دلهایشان تا روزی که او را دیدار می‌کنند پیامدهای نفاق را باقی گذارد» دروغگو، به نوعی، شخصی منافق است و اساساً ارتباط تنگاتنگی میان دروغ و دورویی است. دو رویی و دروغ بیانگر آن است که میان ظاهر و باطن فرد سازگاری و تناسب نیست و عدم تطابق به عنوان مؤلفه اصلی نفاق و کذب می باشد. دورویی و دروغگویی از این نظر یکسان هستند. در دروغگویی شخص برای بازسازی و توجیه رفتارها و کردارهایش تلاش می کند و می کوشد تا شخصیت کاذبی را به جامعه نشان دهد که عامل وادارکننده شخص به دروغگویی می تواند ترس از قدرت دیگری و یا دست یابی به منفعت و یا مصلحتی باشد اما در نفاق عامل اصلی و هدفی که موجب می شود تا به نفاق گرایش یابد ترس از قدرت است که می تواند وی را از منفعتی محروم کند و یا فشاری بر او وارد سازد و او را وادار به امری کند که با باورها و اعتقادات وی سازگار نیست. از این رو می توان گفت نسبت میان دروغگویی و نفاق، عموم و خصوص مطلق است. ناسازگاری دروغ با ایماندر فرهنگ دین اسلام اصلا دروغ و ایمان دشمن

همدیگرند و مطلقاً نمی توانند با هم جمع شوند. این واقعیت نه تنها در قرآن بلکه در احادیث نیز ثابت می شود . در حدیثی دیگر از رسول گرامی (ص) می‌خوانیم: « سئل رسول اللّه (ص) یکون المؤمن جبانا؟ قال نعم، قیل و یکون بخیلا؟ قال نعم، قیل یکون کذابا؟ قال لا!» (أخرجه الموطأ (۲ / ۹۹۰ مرسلًا فی الکلام ، باب ما جاء فی الصدق والکذب ، قال أبو عمر بن عبد البر :لا أحفظه مسنداً من وجه ثابت وهو حدیث حسن مرسل . أقول: وقد روی بمعناه مرفوعاً وموقوفاً ، والموقوف أشبه ، وهو موقوف فی حکم المرفوع ،و انظر« الترغیب والترهیب » ۴ / ۲۸ ؛ أخرجه مالک فی الموطأ (۴/۵۲۶) مع شرح الزرقانی (۱۹۲۸) عن صفوان بن سلیم ، فذکره.)« از پیامبر پرسیدند آیا انسان با ایمان ممکن است (گاهی) ترسو باشد فرمود: آری، باز پرسیدند آیا ممکن است (احیانا) بخیل باشد فرمود: آری، پرسیدند آیا ممکن است کذاب و دروغگو باشد؟ فرمود نه! »چرا که دروغ از نشانه‌های نفاق است و نفاق با ایمان سازگار نیست .یعنی هرچقدر که شخص از دروغ بیشتر فاصله بگیرد به طور طبیعی فاصله اش با مراتب عالی ایمان کمتر می شود و هرچقدر در طول شبانه روز و هفته و ماه و سالش دروغ های بیشتری بگوید در هر کدام از قالب ها و از هر کدام از انواعی که پیش از این برشمردیم به همان اندازه از ایمان دور نشده و بهره اش کم می گردد. تعبیر بسیار والایی از حضرت علی (ع) نقل شده که موضوع را به مراتب جدی تر از آنچه گفتیم به تصویر می کشد. ایشان می فرمایند: «یدعی بزعمِهِ أنْ یرجوَ الله کذب و العظیم، لا تیسین رجاءوه فی عمله»« به گمان خویش ادعا می کند که به خداوند امیدوار است سوگند به خدای بزرگ دروغ می گوید چگونه است حال او که امیدش به خدا در کردارش نمایان نیست. »و نیز به همین دلیل این سخن از علی (ع) نقل شده است:«لاـ یجد العبد طعم الایمان حتی یترک الکذب هزله وجده»(اصول کافی، باب دروغ،ج۵،ص ۲۹۱) « بنده ای مزه ایمان را نچشد تا دروغ را وانهد چه شوخی باشد و چه جدی.»موارد وجوب یا تجویز دروغ دروغ از کارهای زشت و ناپسند و عادت به آن از رذایل اخلاق و گناه کبیره و حتی در تمامی ادیان الهی حرام است و تا ضرورت و مصلحت مهمی در میان نباشد، دروغ جایز نیست، اما اگر به دست آوردن مصلحت مهمی متوقف بر دروغ باشد، و با راستگوئی نتوان به آن رسید، حرمتش بر طرف می شود . اگر تحصیل این مصلحت واجب باشد، مانند نجات مسلمانی از قتل و اسارت، یا حفظ آبرو یا مال محترم او، مسئله دروغ مصلحت آمیز در فقه اسلامی مذکورست ویا به تعبیر معروف از سعدی شیرین سخن:: دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه‌انگیز ! حال این سؤال مطرح است که : «آیا دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه‌انگیز است ؟ » . استاد مطهری (ره) در جواب چنین می گوید :« لازم است که فرق میان دروغ مصلحت آمیز و منفعت خیز روشن گردد. خیلی افراد دروغ منفعت خیز را با دروغ مصلحت آمیز اشتباه می‌کنند یا می‌خواهند اشتباه کنند. دروغ مصلحت آمیز یعنی دروغی که فلسفه خودش را از دست داده و فلسفه راستی پیدا کرده . یعنی دروغی که با آن، انسان حقیقتی را نجات می‌دهد. ولی دروغ منفعت خیز یعنی انسان دروغ می‌گوید که خودش سودی برده باشد. مسئله مصلحت با مسئله منفعت نباید اشتباه بشود. مصلحت، دایرمدار حقیقت است. مصلحت و حقیقت دو برادر هستند که از یکدیگر جدا نمی‌شوند. مصلحت یعنی رعایت حقیقت کردن نه رعایت سود خود کردن، که این منفعت است. افرادی دروغ می‌گویند، دروغی به منفعت خودشان. می‌گویید: چرا دروغ گفتی؟ می‌گوید: دروغ مصلحتی گفتم. برای اینکه شندر غاز بیشتر سود ببرد و می‌گوید: به مصلحت گفتم. این مصلحت نیست، دروغی است مثل همه دروغهای دیگر. پس نباید اشتباه کرد که: دروغ مصلحت آمیز غیر از دروغ منفعت خیز است.» (مجموعه آثارشهیدمطهری، ج۲۲، از صص ۳۵۳ الی ۳۵۶) بنا بر این می توان موارد تجویز را به شرح زیر خلاصه وار بیان کرد :الف) ضرورت ناچاری و ضرورت، از موارد مهمی است که از دید فقیهان، دروغ گفتن را جایز می کند؛ البته مجاز شدن رفتار ممنوع به سبب ضرورت، فقط به دروغ اختصاص ندارد؛ برای نمونه آنجا که راه مداوای بیمار به استفاده از خوردنی ها یا آشامیدنی های حرام منحصر می شود، استفاده به میزان ضرورت جایز است. همچنین خوردن گوشت حیوان مرده که ذبح شرعی نشده باشد، حرام است، در حال ضرورت، و ترس از مردن به علت شدت گرسنگی و نبودن هیچ خوردنی دیگر، به مقدار لازم جایز شمرده شده است. فقیهان می گویند:« ضرورت ها امور ممنوع را مجاز می سازد.» (

الضرورات تبیح المحظورات)هر انسانی از این که به او دروغ گفته شود، ناخشنود می شود و احساس بیزاری می کند و این بهترین گواه است که: سرشت پاک بشری از این عمل تنفر داشته، از آن می پرهیزد. طبیعت و فطرت انسانی با دروغ ناسازگار بوده، در برابر این عمل نوعی مقاومت و بازدارندگی از خود نشان می دهد که از آن به عنوان «قبح عقلی» یاد می شود. شخصی که هنوز سلامت سرشت و پاکی نهاد دارد و عقلش در بند اوهام و خواسته های نفسانی نیست، از دروغگویی بیزار است. از این جهت دروغ مورد نکوهش و سرزنش شرع و عقل می باشد . البته باید توجه داشت که اگر چه اضطرار، دروغ را مجاز، و حرمت آن را برطرف می کند، به معنای تغییر حقیقت ناپسند دروغ نیست؛ بلکه «قبح عقلی» دروغ همچنان پا بر جا است و برطرف نخواهد شد؛ اما آنجا که شرع و عقل، انسان را به یکی از دو رفتار «ناپسند» و «ناپسندتر» ناگزیر ببیند، بر لزوم به جای آوردن رفتار «ناپسند» حکم می کنند. از رسول خدا (ص) نقل شده است: « ما من شی ء إلا و قد أحلَّهُ اللهُ لِمَن اضطر إلیه » « هیچ کاری نیست جز آنکه خداوند آن را برای کسی که ناچار شده باشد حلال کرده است. »درباره دفع ضرر، احادیث زیادی آمده که انسان به خاطر جلوگیری از ضرر (مالی، جانی و عرضی) می تواند سوگند دروغ یاد کند. البته، مقصود از ضرر مالی آن گونه ضرری است که تحمل آن دشوار و حداقل مهم باشد و اما ضررهای ناچیز و کم اهمیت موجب جواز دروغ نمی شود و یا حداقل ترک دروغ در این مورد مستحب است. نکته دیگر آن که جواز دروغ تا زمان بقای اضطرار باقی است و به محض رفع ضرورت، از بین می رود. همچنین حکم جواز، به اندازه برطرف کردن ضرورت است به این معنا که شخص با وجود ضرورت نمی تواند به هر میزان که خواست و توانست دروغ بگوید؛ زیرا ضرورت ها جواز عبور برای پا گذاشتن به وادی فساد نیستند؛ بنابراین به بهانه هر ضرری نمی توان دروغ گفت. امیر مومنان علی (ع) می فرماید: « علامه الایمان ان توتر الصدق حیث یضرک علی الکذب حیث ینفعک.»(حر عاملی،وسائل الشیعه،ج ۱۲،ص ۲۵۵،ح ۱۶۲۳۹)« از نشانه های ایمان راست گفتن در موردی است که راستی ضرر داشته باشد و ترک کردن دروغ است در جایی که منفعت داشته باشد. » به عبارت دیگر ،تمام موارد را می توان در یک قاعده کلی خلاصه کرد و آن این که هدف های مهمتری به خطر بیفتد و برای دفع آن خطرات، توسل به دروغ ضرورت داشته باشد، و به تعبیر دیگر تمام این موارد مشمول قاعده اهم و مهم است مثلاً ـ انسان در چنگال جمعی متعصب و بی منطق و بی رحم گرفتار می شوند و از مذهب او سؤال می کنند اگر حقیقت بگوید فورا خون او را می ریزند عقل و شرع در اینجا اجازه می دهند که انسان با پاسخ دروغین جان خود را از شر آنها نجات دهد. یا در مواردی که اختلاف شدیدی در میان دو نفر بروز کرده و انسان می تواند با گفتن دروغی (مثلا فلان کس به تو علاقه زیاد دارد و بارها در پشت سر ذکر خیر شما را می گفت) صلح و صفا و آشتی در میان آن دو برقرار سازد و امثال این اهداف مهم، نه این که انسان به خاطر منافع شخصی و کارهای جزئی دروغ بگوید، و این استثنائات ضروری را دستاویزی برای دروغ گفتن سازد، و به بهانه استفاده از استثنائات دروغ برای هر موضوع جزئی دروغ بگوید. در واقع تجویز دروغ در این موارد مانند حلال بودن خوردن مردار (اکل میت) در موارد ضرورت است که باید به مقدار ضرورت و تنها در مواردی که راهی جز آن نیست اکتفا شود. حضرت رضا (ع) می فرماید: «ان الرجل لیصدق علی اخیه فیناله عنت من صدقه فیکون کذابا عندالله و ان الرجل لیکذب علی اخیه یرید به نفعه فیکون عندالله صادقا.»(همان،ح ۱۶۲۳۸) «همانا شخصی در حق برادر مسلمانش سخن راستی بگوید که با این گفتار، او را گرفتار کند؛ پس نزد خدا از دروغگویان است و همانا اگر شخصی در حق برادر مسلمانش دروغی بگوید که با آن دروغ، از او دفع ضرر می کند؛ پس نزد خدا از راستگویان است. »ب) اصلاح میان مردم (اصلاح ذات البین) هرگاه میان دو تن یا دو دسته، اختلافی باشد، باید کوشید که آن را برطرف ساخت. اسلام دوست می‌دارد که پیروانش در آسایش و یگانگی به سر برند و جنگ و ستیزی در میان آن‌ها نباشد. رفع اختلاف میان دو تن یا دو دسته به سود دو طرف و به سود جامعه می‌باشد؛ دروغ برای چنین مقصد مقدسی زیباست. چه قدر پسندیده است که کسی از دشمنی به سوی دشمنی خبر ببرد که دشمنی میان آن دو کاسته گردد، شاید کم‌کم دوست شوند و در آسایش و صمیمیت به سر برند. از یکی از سخنان امام صادق(ع) استفاده می‌شود که دروغ

در اصلاح اصلاً دروغ نیست، نه آن که دروغ می‌باشد و روا، شاید منظور حضرتش از این سخن، افاده تأکید باشد.امام صادق (ع) فرمود: «(انّ اللّه أحبّ الکذب فی الإصلاح ... و أبغض الکذب فی غیر الاصلاح): خداوند دروغ گفتن را در مورد اصلاح بین مردم دوست دارد و مبغوص ترین دروغها در امور غیر اصلاحی است»(میزان الحکمهٔ، عنوان ۳۴۶۶،ح ۱۷۴۷۴). از ایشان توضیحی درباره اصلاح میان مردم خواسته شد. در جواب چنین فرمود: درباره کسی سخنی می‌شنوی که اگر به او برسد، سخت ناراحت می‌شود. به او می گویی که از فلان درباره تو تعریف شنیدم که چنین گفت و چنان گفت. سخنی می گویی که درست بر خلاف آن چه شنیده‌ای باشد. از این کلام زرین، نکته‌ای استفاده می‌شود و آن، این است که اصلاح، اختصاص به صورت اختلاف ندارد، بلکه مقصود از اصلاح، معنایی وسیع تر است و صورتی را می گیرد که میان دو تن هیچ گونه اختلافی نباشد، ولی یکی از آن دو، چیزی درباره دیگری بگوید که اگر به گوش او برسد، ایجاد شکرآبی کند؛ در این جا نیز اسلام اجازه می‌دهد که سخنی بر خلاف واقع گفته شود تا از پیدایش اختلاف جلوگیری کند.در وصیت پیامبر(ص) به علی (ع)آمده است که : « ای علی خداوند دروغ مصلحت آمیز را دوست دارد و از راست فتنه انگیز بیزار است»(من لا ـ یحضره الفقیه ج۴ ص۳۵۲ و وسائل الشیعه، ج۸،ص۲۶۵)آن حضرت می‌فرماید: سخن بر سه گونه است: راست؛ دروغ؛ اصلاح میان مردم.آری، دروغ هم در دفع اختلاف زیباست و هم در رفع آن. رسول خدا(ص) نیز فرموده: «لا کذب علی مصلح» «کسی که می خواهد اصلاح دهد، دروغ ندارد.» (وافی،ج ۵،ص ۹۳۲) دفع شر ظالم یعنی: در صورتی که انسان برای ایجاد الفت و محبت و رفع کینه و کدورت دروغ بگوید و بدین وسیله میان آنها صلح و صفا و صمیمیت برقرار کند دروغ حرام نیست. مثلاً اگر دو نفر یا دو گروه با یکدیگر قهر باشند پیش یکی از آنها رفته و از قول دیگری بگوید که فلانی تعریف و تمجید شما را می کرد و از اینکه با شما قهر کرده اظهار ناراحتی می نمود و به نظر من او مایل است که با شما آشتی کند، و همچنین نزد آن دیگری رفته و از قول دوست اولی مشابه همین مطالب را بگوید، این گونه دروغها گذشته از اینکه حرام نیست، پسندیده نیز هست و رسول خدا (ص) و بزرگان دین آن را تحسین و بر آن تأکید کرده اند. هر گاه عده ای از بشر با یکدیگر یک دل و یک جان شدند و هر یک نفع دیگری را نفع خود و ضرر دیگری را ضرر خود دانست و هر چه برای خود خواست برای دیگری هم خواست شکی نیست که هم حیات دنیوی ایشان به بهترین وجهی تأمین می شود و هم به سعادت جاودان اخروی و کمالات معنوی خواهند رسید زیرا اتحاد و اتصال قلوب برای خدا سبب تقویت آنها در برابر حملات و وسوسه های شیطانی است و گاه می شود که راه شیاطین بر قلوبشان به کلی مسدود می گردد. ج) خدعه و نیرنگ در جنگ شک نیست که جنگ یک ضرورت دینی و اجتماعی است که به دلایل مختلف عقیدتی، سیاسی و اقتصادی و... بر ملتها و جوامع بشری تحمیل می گردد و معمولا برای خروج از این تحمیل و رهایی از این مخمصه و سرعت بخشیدن به شکست دشمن از وسایلی استفاده می شود که در مواقع عادی جایز نیست. یکی از این موارد مهم غافلگیری دشمن است که در این راستا عنصر خدعه و نیرنگ می تواند وسیله خوبی باشد. در وصایای رسول(ص) به علی(ع)آمده است: « ای علی سه چیز است که دروغ بر آنها نیکوست: خدعه و نیرنگ در جنگ – وعده به همسر و اصلاح میان مردم» (بحارالانوار، ج۷۴،ص۱۵) زیرا اگر بتوانیم با خدعه و فریب دشمن را غافلگیر کنیم و با یک حمله ضربتی و برق آسا به او یورش بریم می توانیم با کمترین تلفات دشمن را شکست دهیم. با توجه به این مقدمه می توان حدس زد که دین مقدس اسلام که با دروغ و خدعه و فریب شدیدا مخالف است چرا آن را در جنگ تجویز می کند. در وصایای رسول خدا (ص) به علی (ع) آمده است: «یا علی ثلاث یحسن فیهن الکذب: المکیدهٔ فی الحرب وعدتک زوجتک و الإصلاح بین الناس» « یا علی سه چیز است که دروغ در آن نیکو است: خدعه و نیرنگ در جنگ، وعده به همسر، و اصلاح میان مردم. و از امام صادق (ع) روایت شده است: « کل کذب مسئول عنه یوما إلا کذبا فی ثلاثهٔ: رجل کائد فی حربه فهو موضوع عنه و....: هر دروغی یک روز مورد بازخواست واقع می شود مگر در سه چیز: کسی که در جنگ با دشمن خدعه می کند و... از ام کلثوم همسر امام علی (ع) روایت شده که پیامبر خدا (ص) فرمود: «کسی که میان دو نفر آشتی دهد که کذاب نیست،

پس به قصد اصلاح سخن خیر بگوید یا بر سخن خیر چیزی بیفزاید». (رواه البخاری ۵ / ۲۲۰ فی الصلح ، باب لیس الکاذب الذی یصلح بین الناس ، ومسلم رقم (۲۶۰۵) فی البر والصلهٔ ، بـاب تحریم الکـذب وبیـان المباح منه ، وأبو داود رقم (۴۹۲۱) فی الأدب ، باب فی إصلاح ذات البین ، والترمذی رقم (۱۹۳۹) فی البر والصلهٔ ، باب ما جاء فی إصلاح ذات البین ..)«اسماء» (اسماء بنت یزید: از زنان دلاور صدر اسلام.) دختر یزید گفت: «پیامبر (ص) فرمود:« هر دروغی برای پسر آدم نوشته می شود، مگر مردی که به قصد آشتی دادن دو نفر به آن دو دروغ بگویـد». (أخرج الترمـذی،رقم (۱۹۴۰) فی البر والصـلهٔ ، باب ما جاء فی إصـلاح ذات البین ، وهو حدیث حسن یشهد له الذی بعده؛ هی عند أحمد فی « المسند (۶ / ۴۵۴) با افزودن در آن و اختلاف در لفظ روایت کرده است.)از «ابوکاهل» روایت شده که گوید: «میان دو مرد از یاران پیامبر سخنی در گرفت تا آن جا که با یکدیگر برخورد و نزاع کردند. من به یکی از آن هـا برخوردم و گفتم: چرا با فلانی خوب نیستی؟ شنیدم که تو را به نیکی می ستود و دیگری را دیـدم و به او نیز همان سخن را گفتم تـا آشتی کردنـد. آن گـاه گفتم: خود را هلاـک کردم آن هـا را آشتی دادم. پیـامبر (ص) آگاه شـد و فرمود: ای ابو کاهـل! میان مردم آشتی برقرار کن. (این حـدیث را طبرانی روایت کرده و آن را صـحیح ندانسـته چنان که در المغنی آمـده است.) یعنی اگر چه با سـخن دروغ باشد مردم را آشتی بده».از «نواس بن سـمعان کلابی» روایت شده که گوید: «پیامبر خدا (ص) فرمود: « شما را نتیجه شـده که می بینیم خود را همانند پروانه ها در آتش می افکنید، تمام دروغ ها ناگزیر در نامه عمل نوشـته می شود مگر این که شـخص در جنـگ دروغ بگویـد، چرا که نیرنگ است، یا میان دو نفر کینه باشـد و شخصـی میانشان آشتی دهـد، یا به زنش سخن دروغی بگوید که او را خشـنود سازد». (راه روشن، ج ۵، ص ۳۳۲ و ۳۳۳)- دفع شر ظالمان: امام صادق (ع) فرمود: «(الکذب مـذموم الاّـ فی امرین: دفع شـر الظلمـهٔ و اصـلاح ذات البین):« کـذب بـد است مگر در دو مورد: بـا دروغ شـر ظالمی را از خود یا از دیگران دفع کنـد، یا با دروغ، بین دو نفر اصـلاح ایجاد کنـد»(میزان الحکمهٔ، عنوان ۳۴۶۶، حدیث ۱۷۴۷۶). د) وعده به خانواده و همسراسـلام خواهـان پایـداری کـاخ سـعادت زناشویی است و برای حفظ این کاخ که خوشـبختی دو تن یا بیش‌تر در آن می‌باشـد، وعده دادن دروغ را اجازه داده است. و از جمله مواردی است که در فرهنگ ما مجاز شـمرده شده است ملا احمد نراقی می نویسد: «هر گاه زن چیزی از شوهر بخواهـد که قادر نباشد یا قادر باشد، اما بر او واجب نباشد،جایز است به او وعده دهد که می گیرم ; اگر چه قصـد او گرفتن آن نباشـد و نگیرد». شوهر اگر بتوانـد تقاضای زن را انجام بدهد بهتر و اگر نتواند یا صـلاح نداند، باز هم تلخی زندگی زن و شوهر را نخواست زن عواطفش لطیف است، نبایستی نومید گردد و شکرآبی میان دو همسر پیدا شود، پس این دروغ برای بشـر سودمند است.در دین مقدس اسـلام نفقه(هزینه زندگی)زن و فرزند به عهده مرد است . البته نفقه به تناسب امکانات و در حدّ میانه روی است و بیش از آن لزومی ندارد ولی چون بسیاری از اوقات در اثر زیاده طلبی و چشم و هم چشمی تقاضای خانواده فراتر از امکانات مرد و بیش از حد کفایت است در چنین وضـعی مرد بر سـر دوراهی قرار می گیرد که یا باید با برخورد منفی و ردّ صریح در برابر خواسـته های آنان موضع گیری کند و یا با برخورد امیدوار کننده و وعده های مصـلحتی تا حدودی آنها را راضی و قـانع نمایـد. امـا بایـد در نظر داشت که اگر سـرپرست خـانواده بخواهـد هر روز به بهـانه های پوچ و بی اساس به خانواده اش دروغ بگویـد علاـوه بر آنکه از نظر تربیتی آثـار بـدی در پی دارد حسّ اعتمـاد و اطمینان را در اعضای خانواده از بین برده و جایگاه رفیع پدر و سـرپرست خانواده را متزلزل ساخته و آنرا در معرض سـقوط قرار می دهد و در نتیجه اساس خانواده از بین می رود. «عطاء بن یسـار» گویـد: «مردی بـه پیـامبر (ص) عرض کرد: بـه خـانواده ام می تـوانم دروغ بگـویم؟ فرمـود: خیری در دروغ نیسـت، گفـت: به خـانواده ام وعـده دروغ می دهـم؟ فرمود: بر تو بـاکی نیست». (این حـدیث را مالـک در الموطـا، ج ۲، ص ۲۵۴ از صـفوان بن سلیم روایت کرده است.) شایسته است که در مـورد حـالت اخیر یعنی دروغ گفتن به خـاطر رضـایت همسـر توضـیح بیشـتری داده شـود. بسـیاری از آدم‌هـای باوقـار و شخصـیت بر این باورنـدکه، گفتن سـخنان لطیف و مهربـانه بـا همسـر، با تقوا و پرهیزکاری سازگاری ندارد، هرچند چنان سخنانی یکی از اسباب تقویت روابط زناشویی باشد و هرچند از روی مجامله انجام بگیرد. غربی‌ها برای آن نوع

از شوخی و نوازش ظاهری همسر اصطلاح «گریس‌کاری چرخ‌ها» را به کار برده‌انـد. ولی باید دانست با توجه به اینکه سه موضوع جنگ و اصلاح و وعده به همسر در احادیث با هم آورده شده، می فهمیم که وعده دروغ بدون قید و شرط تجویز نشده است. زیرا دروغ در دو مورد دیگر (جنگ و اصلاح) به منظور حفظ مصلحت مهمی است که ترک آن مفسده بزرگی را در پی دارد، چون در جنگ مسئله پیروزی و شکست مطرح است که به آسانی نمی توان از آن گذشت و همچنین مسئله اصلاح میان مؤمنان از مسائل با اهمیت اجتماعی و اخلاقی است که در مکتب اسلام به آن اهتمام فراوان ابراز شده است تا جایی که بیش از سه روز ادامه قهر را میان برادران ایمانی جایز ندانسته و آنها را موظف کرده است که حد اکثر توان خویش را در اصلاح و ائتلاف به کار برند. بنابر این، با بودن امکانات مالی، در هر موضوع جزئی نمی توان به خانواده دروغ گفت و اگر سر پرست خانواده بخواهد هر روز به بهانه های پوچ و بی اساس به خانواده اش دروغ بگوید علاوه بر آنکه از نظر تربیتی آثار بدی در پی دارد حس اعتماد و اطمینان را در اعضای خانواده از بین می برد و جایگاه رفیع پدر و سرپرست خانواده را متزلزل ساخته و آن را در معرض سقوط قرار می دهد و در نتیجه اساس خانواده را نابود می کند. چنانچه گفته شد ؛اسلام در چهار مورد به خصوص که با مصلحت و امنیت جامعه و مصونیت خانواده پیوندی نزدیک دارد، سخن گفتن خلاف واقع را اجازه می‌دهد :۱. به خاطر نجات جان انسانی بی‌گناه.۲. با دشمنان در حال جنگ و رویارویی.۳. برای ایجاد مصالحه در میان مردم.۴. برای جلب محبت و رضایت همسر.این همان حدیثی است که رسول خدا (ص) در آن می‌فرماید :«کل الکذب یکتب علی أن آدم لا محاله، الا أن یکذب الرجل فی الحرب، فان الحرب خدعه، او یکون بین رجلین شحناء فیصلح بینهما، او یحدث امرأته یرضیها». (رواه طبرانی)«بدون شک همه نوع دروغگویی در نامه اعمال انسان‌ها نوشته می‌شوند، به غیر از دروغ در جنگ، زیرا جنگ برپایه‌ی فریب و غافلگیری است، یا دروغی که برای اصلاح میان دو نفر که با هم دشمنی دارند، باشد یا این که مردی برای جلب رضایت همسرش چنان کند».ی) تـــــوریهٔتوریه در لغت به معنای «پنهان کردن پوشانیدن و افشا نکردن راز» است (فراهیدی ابن منظور فیروزآبادی ذیل «وری»)لفظی که دارای دو معنا باشد: یکی ظاهر و دیگر خلاف ظاهر و گوینده، معنای خلاف ظاهر را اراده کند،«توریه» نامند، هر چند مخاطب، به معنای مقصود پی نبرد و تنها معنای ظاهر لفظ را دریابد. توریه بر وزن « توصیه » که گاهی از آن تعبیر به «معاریض» نیز می شود این است که انسان سخنی بگوید که با طنش مطلب حقی باشد ، ولی طرف مقابل از ظاهر آن چیز دیگری مستفاد کند و این مخصوص مواردی است که انسان در تنگنا قرار بگیرد که می خواهد دروغ نگوید ودرعین حال ، حفظ ظاهرنیزداشته باشد. و دراصطلاح متون دینی و فقها توریه آن است که متکلم از سخن خود معنایی را جز آنچه مخاطب می فهمد (یعنی معنایی خلاف ظاهر) اراده کند (فیومی طریحی ذیل «وری » جرجانی ص ۹۷ سیوطی ج ۲ ص ۸۳). به تعبیر منابع ادبی و علوم قرآنی توریه که از محسنات معنوی سخن به شمار می رود آن است که گوینده لفظی را که دو معنای نزدیک و دور (قریب و بعید) دارد به کار برد و به اتکای قرینه ای پنهان معنای دور را اراده کند حال آنکه مخاطب به معنای نزدیک التفات بیابد. (کنایه) در متون حدیثی و فقهی به ویژه فقه اهل سنت کاربرد واژه « معراض» یا «معاریض » به جای توریه برگرفته از حدیث منسوب به پیامبر اکرم : «ان فی المعاریض لمندوحهٔ عن الکذب » (بیهقی ج ۱۰ ص ۱۹۹ ابن حجر عسقلانی ج ۱۰ ص ۵۹۴) هم رایج است و گاه تعابیری دیگر مانند «تأویل » (ابن قدامه ج ۱۱ ص ۲۴۲ ۲۴۵ علامه حلی ۱۴۱۳ـ۱۴۱۹ ج ۳ ص ۲۸۲) و «تعریض » (ابن قیم جوزیه ج ۳ ص ۲۳۵ نراقی ج ۲ ص ۳۲۳ـ ۳۲۵) به کار رفته است و درباره معنای اصلی واژه «تعریض » و تفاوت آن با « توریه » در کتاب عسکری بحث شده است .(عسکری صص ۱۲۷ـ ۱۲۸) . در سیره نبوی در مورد پرهیز از دروغ به وسیله تعریض و کلی گویی چنین نقل شده است :در سفر هجرت ابوبکر(رض) با حضرت رسول اکرم (ص) همراه بود، مشرکین مکه جهت دستگیری آن حضرت (ص) اطراف مکه را محاصره کرده بودند وبرای دستگیری پیامبر خدا صد شتر به عنوان جایزه وپاداش تعیین نمودند.در این اثنا مردی حضرت ابوبکر(رض) را دید که با پیامبر از آن جا عبور می کند.آن شخص ابوبکر صدیق را می شناخت اما رسول اکرم (ص) را قبلاً ندیده بود،پرسید همراه شما کیست؟در این لحظه

ابوبکر با خود اندیشید،اگرراست بگوید جان پیامبر خدا در خطر خواهد بود واگر چنین نگوید،دروغ گفته است !اما خداوند درچنین شرایطی بندگان صالح خود را راهنمایی می کند.حضرت ابوبکر‹ رض› بلافاصله گفت :«هذا الرجل یهدینیی السبیل»این راهنمای من در مسیر است.منظور ابوبکر(رض) از سبیل راه دین وراه بهشت بود اما آن مرد گمان کرد که راهنمای او در راه ظاهری است،در چنین حالتی نیز ابوبکر صدیق(رض) از دروغ دوری می کند.مشهور در میان فقهای ما این است که در مواردی که دروغ به خاطر ضرورتی تجویز می شود از توریه باید استفاده کرد و تا توریه ممکن است نباید دروغ صریح گفت. آنچه در اینجا کاملا ـ حایز اهمیت است این است که روشن شود آیا توریه داخل در ادله کذب می باشد؟ به طور کلی سه قول دیده می شود : گروهی معتقدند توریه اصلا دروغ نیست و لذا گفته اند باید در موارد ضرورت چنان سخن بگوید که از دروغ خارج گردد. گروه دوم توریه را داخل در کذب می دانند. گروه سوم می گویند توریه مصداق کذب است ولی میزان قبح و فساد آن از کذب معمولی کمتر است.ولی حق این است در اینجا باید تفصیلی باید داده شود و به عنوان یک ضابطه کلی گفت : هر گاه لفظ از نظر مفهوم لغوی و عرفی قابلیت دو معنا دارد ولی ذهنیات مخاطب آن را بر معنی خاصی تطبیق می کند در حالی که گوینده اراده معنی دیگری را دارد این چنین توریه ای دروغ نیست مثل اینکه لفظ مشترک را به کار برند ذهن شنونده متوجه یک معنی شود در حالی که گوینده نظرش معنی دیگری باشد. مثلاً: در حالات سعید ابن جبیر آمده است که حجاج بن یوسف از او پرسید نظر تو درباره من چگونه است گفت به عقیده من تو «عادل» هستی ، اطرافیان شاد شدند حجاج گفت : « او با این سخن حکم کفر مرا صادر کرد زیرا یک معنای عادل عدول کردن از حق به باطل است . اما اگر لفظ از نظر مفهوم لغوی و عرفی تنها یک معنی دارد و گوینده آن را رها می کند و به سوی معنای مجاز می رود بی آنکه قرینه مجاز را ذکر کند این چنین توریه ای بدون شک حرام است و ممکن است با این تفصیل میان نظرات مختلف فقها جمع کرد . در منابع فقهی ، توریه به عنوان یکی از راههای نجات از دروغگویی و سوگند دروغ ، در ابواب گوناگون مطرح شده است . این نکته مبتنی بر این نظر است که توریه با کذب تفاوت ماهوی دارد و موضوعاً از آن خارج است . نظر مشهور در فقه اسلامی نیز همین است که توریه اصولاً مصداق دروغ نیست ، زیرا سخنی را می توان کذب دانست که مقصود متکلم از آن با واقعیت منطبق نباشد و توریه چنین نیست (رجوع کنید به انصاری ،ص ۵۰؛ اصفهانی ،ج ۲،صص ۳۱ـ۳۲؛ توحیدی ،ج ۱،ص ۳۹۵ـ ۳۹۸).مواردی چند از کاربرد یا تجویز توریه، در سیره پیامبر اکرم (ص) نقل شده است ، از جمله گفته اند که آن حضرت هنگامی که آهنگ سفر یا جهاد داشت ، با توریه قصد خود را پنهان می کرد تا دشمنان از آن آگاه نشوند (رجوع به: ابن اثیر،ج ۴،ص ۱۶۰؛ ابن حجر عسقلانی،ج ۸، ص ۱۱۷)اینجاست که روشن می شود در مواردی که به خاطر ضرورت های مهمی دروغ گفتن جایز است، اگر انسان بتواند توریه کند باید به آن متوسل شود و از دروغ بپرهیزد، بنابراین دروغ گفتن تنها در ضرورتی مجاز است که راه توریه بسته باشد، و به اصطلاح علمی مندوحه ای در کار نباشد.راهکارهای عملی برای علاج دروغ۱ ـ قبل از هر چیز باید انسان‌های اهل دروغ را به عواقب دردناک و آثار سوء معنوی و مادی و فردی و اجتماعی این رذیله زشت متوجه ساخت و با تدبیر و تفکر در آیات قرآن مجید و سخنان پیشوایان بزرگ دین (ع) می‌توان فهمید که منافع فرضی و خیالی دروغ هرگز نمی‌تواند با آن همه مفاسد برابری نماید.۲ ـ یکی دیگر از مؤثرترین طرق درمان دروغ، پرورش شخصیت در افراد است؛ زیرا یکی از عوامل مهم روانی دروغ، احساس حقارت و کمبود شخصیت است و در حقیقت دروغ گفتن یک نوع عکس‌العمل برای جبران این موضوع است. اگر مبتلایان به دروغ احساس کنند صاحب نیروها و استعدادهایی در درون خود هستند که با پرورش آن‌ها می‌توانند ارزش و شخصیت خود را بالا ببرند، نیازی به توسل به دروغ برای ایجاد شخصیت قلابی در خود نمی‌بینند. به علاوه این که انسان باید بداند که ارزش اجتماعی انسان راستگو که با این فضیلت اخلاقی توانسته است جلب «اطمینان عمومی» را بکند مافوق تمام ارزش‌ها است. ۳ ـ کوشش برای تقویت پایه‌های ایمان به خدا در دل مبتلایان به دروغ و توجه دادن آن‌ها به این حقیقت که قدرت خدا مافوق تمام قدرت‌ها است و قادر بر حل تمام مشکلاتی است که افراد ضعیف الایمان به

خـاطر آن به دروغ پنـاه می‌برنـد. «راست گویـان» تکیه گاهشان در برابر حوادث گونا گون، خـدا است و افراد دروغگو در این موارد تنها هستند.۴ ـ بایـد انگیزه‌هـای دروغ و ریشه‌هـای این انحراف اخلاقی از قبیل طمع، ترس، خودخواهی، حب و بغض‌های افراطی و امثال آن را در افراد خشکانید تا این رذیله خطرناک زمینه مساعـد برای نشو و نمای خود در وجود انسان پیـدا نکنـد.۵ ـ باید محیط هـای تربیتی و معاشـرتی مبتلایـان را از وجود افراد دروغ گو پاک کرد تا تـدریجاً طبق اصل تأثیر پـذیری، محیط وجود آن‌ها از این رذیله (دروغ گویی) پـاک گردد. درمـان از طریق علمی , با مطالعه ی آیات، احادیث و کتب اخلاقی که در زمینه ی مـذمت دروغ نگاشـته شـده , حاصل می شود . وقتی انسان به محرومیتها و خسارات ناشـی از این صـفت می اندیشد , می تواند با سـعی و تلاش و تمرین این صـفت زشت را از خود دور کند . یاد آوری مداوم پیامدهای دروغ ، محرومیت از هدایت الهی , ناتوانی از چشیدن طعم ایمان , قرار گرفتن در زمره ی کفار و منافقان , سقوط در آتش جهنم و .. انسان دروغگو را در درمان , کمک می کند .۶) شیوه ی دیگر در درمـان عملی دروغ آن است که از معاشـرت با دوسـتان دروغگو بپرهیزد ؛ چرا که بسیاری از زشتیها در اثر رفت و آمـد و همنشـینی با انسانهای ناصالـح پدیـد می آید و به عکس , بسیاری از زیبائی های اخلاقی هم در همنشـینی با خوبان و صالحان بنا به آیه (کونوا مع الصادقین) پدیـدار می شود . و درنهایت راه دیگر , قرار دادن تنبیه شـرعی در صورت دروغ گفتن است . برای مثال : می توانیـد با هر بار دروغ گفتن مبلغی را به عنوان صدقه کنار بگذارید و یا فردای آن روز را روزه بگیرید .آنچه در حسن ختام این نوشـتار می توان گفت ، این است که :«کذب و دروغ» رذیله ای بسیار خطرناک است که باید با « صدق و راستی» به نفی و طرد آن پرداخت و بایـد مـانع گسترش این زهر در روح و جـان خود شـد . زیرا در نظـام اخلاـقی اسـلام یکی از روش هـای مقـابله با رذایل اخلاقی این است که «عمل به ضد» شود به این ترتیب که در برابر هر صـفت مذموم و نکوهیده صـفت ممدوح و پسندیده ای که در مقابل آن قرار دارد تقویت شود و هر انسان مراقب و در تلاش برای خودسازی سـعی وافر مبـذول دارد که پیوسـته در برابر هر کنش نـاصواب و زشت واکنش سـالم و زیبـا نشـان دهـد. یعنی در برابر تکبر تواضع ورزد در مقابـل ریا به اخلاص روی آورد و در مقابل حسدورزی نسبت به بندگان خدا به خیرخواهی درباره آنها متمایل گردد. این نوع عملکرد را ـ که علمای اخلاق بر آن اصرار دارند ـ می توان روش «پـادزهر» در برابر « زهر» نامیـد و به این ترتیب بـا « فضایـل اخلاقی» به مقابله با «رذایل اخلاقی» پرداخت. در مقابل زهر کـذب و دروغ پادزهر صـدق و راستی قرار دارد که وارد روح و جان می شود و همچون سـربازی نیرومنـد و مدافعی فداکار به مبارزه با زهر کذب و دروغ می پردازد و اثرات خطرناک آن را خنثی می نماید و سلامت روحی انسان را تامین می کند. فردی که زبان به صداقت و راستگویی می گشاید با موفقیت کامل از گردنه های سخت معاصی و گناهان عبور می کند و در دام هایی که بر سر راه هر انسانی گسترده شده می گذرد و به ساحل امن نجات و رسـتگاری می رسد. چنین کسی در اثر مجاهده با نفس و مراقبت هـای مکرر از خویش همه وسوسه هـا و تحریـک ها برای گرایش به کـذب و آلوده کردن زبان به دروغ را طرد و نفی می نمایـد و جایگـاه رفیع انسـانی و شخصـیت والای معنوی خود را بالاتر از آن می یابـد که در دامگاه دروغ گرفتار شود و به این رذیله اخلاقی انس و الفت گیرد. این نوشـتار را با ابیاتی از شـیخ سـعدی به پایان می بریم :کسـی را که ناراستی گشت کار کجا روز محشـر شود رسـتگار کسـی را که گرددزبـان دروغ چراغ دلش را نباشـد فروغ ‹ بوستان،خـاتمه باب دهم›

وآخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمینخلاصه نتیجه گیری • :دروغ از بدترین معایب، زشت ترین گناهان و منشأ بسیاری از مفاسد است و بالطبع از کارهای زشت و ناپسـند و عادت به آن از رذایل اخلاقی و از گناهان کبیره است وتا ضرورت و مصلحت مهمی در میان نباشـد ، دروغ گفتن جایز نمی باشـد •.علت اصـلی دروغ ، عقده حقارت و خود کم بینی انسان دروغگو است و این یکی از نکـات روانی است که به عنوان روانشناسـی اخلاـقی در احـادیث نبوی و پیشوایـان دین به آن اشـاره شـده است •.گـاه سرچشـمه دروغ ترس از فقر، پراکنـده شـدن مردم ازدور او، از دست دادن موقعیت و مقـام و زمـانی نیز به خـاطر علاقه شدیـد به مال و جاه و مقام و ...است که شـخص از این وسـیله نامشـروع برای تامین مقصود خود کمک می گیرد •.دروغ از آفات زبان و خراب کننـده

ایمان است. دروغ در دنیا و آخرت انسان را از رحمت الهی محروم و در میان مردم بی اعتبار می کند. دروغ اعتماد عمومی را سلب و جامعه را به بیماری نفاق دچار می‌سازد • .دروغ به عنوان نابهنجاری گفتاری، هم به صورت موردی و هم به صورت تداوم عامل مهمی در خروج انسان از تعادل شخصیتی است. انسان متعادل برای این که دچار بیماری نفاق و فقدان سلامت شخصیتی نشود باید از دروغ موردی نیز پرهیز کند •.می توان گفت که: توریه هرگز دروغ نیست، چرا که نیّت گوینده سخن راستی بوده و عبارات او نیز تاب آن معنی را داشته است هر چند شنونده به خاطر ذهنیت خودش چیز دیگری را از آن فهمیده و معلوم است اشتباه شنونده در فهم معنی کلام ارتباطی به گوینده ندارد •.در منابع فقهی توریه به عنوان یکی از راههای نجات از دروغگویی و سوگند دروغ در ابواب گوناگون مطرح شده است . این نکته مبتنی بر این نظر است که توریه با کذب تفاوت ماهوی دارد و موضوعا از آن خارج است • .به طور کلی هر جا که دروغی گفته شود که منظور از آن دفع شر و زیانی از مسلمانی باشد، دروغ، زیبا و پسندیده می‌شود؛ این دروغ کلید گناهان نخواهد بود، بلکه کلید نیکوکاری و خدمت به خلق می‌باشد. البته این گونه دروغ وقتی زیباست که راست گویی ممکن نباشد، در این صورت است که گاهی دروغ حرام، واجب می‌شود و راست، حرام می گردد •.در صورتی که انسان برای ایجاد الفت و محبت و رفع کینه و کدورت دروغ بگوید و بدین وسیله میان آنها صلح و صفا و صمیمیت برقرار کند که در این موارد دروغ حرام نیست.

منابع و مآخذ •الإمام البخاری، أبی عبد الله، محمد بن إسماعیل. صحیح البخاری مع فتح الباری. دار المعرفة، بیروت •.الإمام البخاری، الأدب المفرد،تحقیق فضل الله الجیلانی، ومحب الدین الخطیب، الکتابخانه السلفیه قاهره، چاپ سوم ۱۴۰۷ ه •.الإمام أبی الحسین، مسلم بن الحجاج القشیری. صحیح مسلم،حققه ورقم أحادیثه: عبد الباقی، محمد فؤاد. ۲۰۰۵م ـ دار إحیاء التراث العربی •.الزرقانی ، محمد بن عبدالباقی ، شرح الزرقانی علی الموطأ، دارالفکر، بیروت، چاپ اول ۱۴۱۶ ه– ۱۹۹۶ م •. آمدی تمیمی،عبدالواحد، غرالحکم ودررالکلم، به تحقیق میر جلال الدین محدّث،تهران؛انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۶۰ ش ، چاپ سوم •.ابن ابی الحدید ، شرح نهج البلاغه ، با تحقیق محمد ابولفضل ابراهیم ، قم ؛دارالکتب العلمیه ،۱۳۷۹ ق •.آلوسی بغدادی ، محمودی ، روح المعانی ، بیروت ، دارالفکر ، ۱۴۲۴ ق، چاپ اول ،ج۷ •.النووی، یحیی بن شرف: «روضة المتقین: شرح ریاض الصالحین»، تحقیق عبد القادر عرفان، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ ق •.آیت الله مجتبی تهرانی ،اخلاق الهی •، ، .بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین: «شعب الایمان»، تحقیق محمد سعید بسیونی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق •.بیهقی، احمد بن حسین بن علی: «السنن الکبری»، بیروت، دار المعرفة •. حر عاملی، محمدبن حسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه،تحقیق عبدالرحیم ربانی شیرازی، بیروت؛احیاء الترات العربی،۱۴۰۲ ق ، چاپ پنجم •.دهخدا، علی اکبر،لغت نامه، زیر نظردکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی تهران، انتشارات دانشگاه تهران،۱۳۷۳ ش،چاپ اول ازدوره جدید ۱ •راغب اصفهانی، حسین بن محمد: «الذریعة الی مکارم الشریعة»، تحقیق ابوالیزید العجمی، قم، شریف رضی،۱۳۷۳ •.راغب اصفهانی ، حسین ، مفردات الفاظ القران ، بیروت و دمشق ؛ دارالسامیه و دارالقلم ۱۴۱۶ ق، چاپ اول •ری شهری ، محمد ، میزان الحکمه ، باترجمه فارسی حمید رضا شیخی ، قم ؛ دارالحدیث ، ۱۳۷۷ ش ،چاپ اول •.سباعی، مصطفی، آداب اخلاق اسلامی ،تهران ، نشر احسان،۱۳۸۳ ش، چاپ اول • . سنن أبی داود، أبی داود سلیمان بن الأشعث السجستانی، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، نشر و تصویر دارالکتب العلمیه، بیروت، بدون تاریخ •. سنن الترمذی، أبی عیسی محمد بن عیسی بن سوره، تحقیق أحمد محمد شاکر، و محمد فؤاد عبدالباقی، و إبراهیم عطوه عوض، چاپ مصطفی الحلبی قاهره، ۱۳۸۵ هنشر و تصویر دارالحدیث •.شهید اول، محمد بن مکی عاملی، الدره الباهره، به تحقیق داود صابری،مشهد؛موسسه چاپ و نشرآستان قدس رضوی ، ۱۳۶۵ ش •.صدر، سید رضا: «دروغ»، تحقیق سیدباقر خسروشاهی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸ •.صدوق، محمد بن علی،من لا یحضره الفقیه، تصحیح سید حسن خرسان،بیروت، دارالاضواء،۱۴۰۵ق • .عسقلانی، ابن حجر: «فتح الباری بشرح صحیح البخاری»، تحقیق محب الدین

خطیب، دارالادیـان للتراث •.فولادونـد،محمـد مهـدی، (ترجمـه قرآن)،دار القرآن الکریـم(دفـتر مطالعـات تاریـخ و معـارف اسلامی)،تهران،۱۴۱۵ق،چـاپ اول •.فیض کاشـانی ،محمـد محسـن، المحجـه البیضـاء فی تهـذیب الاحیـاء، بـا تحقیـق علی اکبر غفاری، قم؛ موسسه نشـر اسـلامی ، چاپ دوم •.قرشـی ، علی اکبر ،قاموس قرآن ، تهران ؛ دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۶۱ ش، چاپ سوم • .کلینی ، محمــد بـن یعقـوب: «الکـافی »، تحقیـق علی اکـبر غفـاری ، تهران ، دارالکتـب الاســلامیه ، ۱۳۸۹ق • .متقی هنـدی،علاءـ الـدین: «کنز العمـال فی سـنن الاقوال و الافعال »،تحقیق محمود عمرالـدمیاطی، بیروت،دارالکتب العلمیه ، ۱۴۱۹ ق •. مجلسـی، محمـد بـاقر، بحارالانـوار ، بیروت ؛ دار احیاء الثراث العربی ،۱۴۰۳ ق، چاپ سوم •.مخلص، عبـدالرؤوف، تفسـیر أنوار القرآن، انتشارات شـیخ الإسـلام احمد جام، تربت جام،، ۱۳۸۵، چـاپ سوم •.مصـطفوی،حسن،التحقیق فی کلمات القران الکریم، تهران؛ انتشارات وزارت فرهنگ وارشاد اسـلامی،۱۳۶۸ ش،چاپ اول •.مکارم شـیرازی ،ناصر، تفسیر نمونه ، تهران ، دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۷۶ ش ،ج۱۱ •.منذری شامی،عبدالعظیم، الترغیب والترهیب،تحقیق مصـطفی محمد عماره، بیروت؛ داراحیاء الثرات العربی، ۱۳۸۸ق،چـاپ سوم •.مالک بن أنس،أبی عبـدالله،موطا الإمام مالک،بروایه یحیی اللیثی،تحقیق محمـد فؤاد عبـدالباقی،دار الحـدیث،قاهره، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ه– ۱۹۹۳ م •. نراقی، ملاـ احمـد: «معراج السـعادهٔ»، قـم، هجرت، ۱۳۷۱ •. نراقی، ملاـ محمد مهدی: «جامع السـعادات»، قم، اسـماعیلیان «•.نهج البلاغه»، ترجمه سیدجعفر شهیدی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۳ •. نهـج البلاغه، با ترجمه و تحقیق کاظم محمـدی و محمـد دشتی، قم ؛ دارنشـر الاماتم علی (ع)، ۱۳۹۶ق، چاپ دوم •. نوری،میرزا حسین: «مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل»،قم، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث،۱۴۰۷ق •.ورّام بن ابی فراس ، تنبیه الخواطر و نزهه النواظر ، بیروت ؛ دارالتعارف ودار صعب •.هندی، حسام الدین، کنز العمال، به ضبط حسن رزوق وتصحیح صفوه السقا، بیروت؛مکتبه الترات الاسلامی، ۱۳۸۹ ، چـاپ اول .تحقیق و نگارش : حمزه خان بیگی – دانشـجوی کارشناسـی ارشـد علوم قرآن و حدیث دانشـگاه تربیت معلم آذربایجان – تبریزآدرس محل سـکونت : آذر غربی – اشنویه : شهرک فرهنگیان پشت ماشین شویی ساحل – منزل شخصی حمزه خان بیگی = کد پستی : ۴۵۶۴۳ – ۵۷۷۱۶ == همراه : ۰۹۱۴۳۴۲۷۷۶۳

ملاک تمییز حق و باطل از دیدگاه قرآن کریم

نویسنده حمزه خان‌بیگی– اشنویه

چکیــده: از نظر قرآن، انسـان بـه طـور طـبیعی و فطری حـق‌طلب اسـت و گـرایش به حـق دارد، زیرا کمـال‌گرایی و نقص‌گریزی در انسان، فطری و طبیعی است و از آنجایی که کمال تنها در حق یافت می‌شود و باطل چیزی جز نقص نیست، او به حق گرایش داشـته و از باطـل گریزان است. بنـابر این انسان، با توجه به ماهیت و ساختار فطری‌اش بایـد جویای حق و پیرو حقیقت باشـد، راه درست را برگزیـده و همیشه با حقیقت همراه و همدم باشد. و بنا بر مسئولیت و هدفی که از خلقت، برایش تعریف شده باید در درون و برون نفس خویش با تمسک به حق و مصادیق تعریف شده آن با باطل در پیکار و نبرد باشد.اکنون این پرسـش مطرح می‌شود که چگونه حق را بشـناسد و معیار تشـخیص حق و باطل چیست؟و اصولاً آیا می‌توان گفت: که در این دنیا معیار مشخصـی برای شناخت حق و باطل از همدیگر وجود دارد؟در این نوشـتار سعی بر آن است که به کمک آیات قران پس از روشن شدن معنا و مفهوم لغوی حق و باطل از دیدگاه علمای لغت و نظریات مفسـرین در تفسـیر این آیات معیارهای لازم و دقیق قرآنی برای شناسایی حق و باطل تبیین و مشخص گردند، و انسان مسلمان دریابد که حق چیست؟ و قرآن کتاب آسمانی اسلام چگونه حق و باطل را معرفی و تبیین می‌کند؟ و چه معیارهـای دقیقی را برای تمییز آن دو از همـدیگر در اختیـار انسـان قرار می‌دهـد؟کلمـات کلیـدی: حـق، باطـل، معیـار، تمییز، حق‌جویی، شناخت، تبیینمقدمهنخستین پرسشی که از سوی حق جویان مطرح می‌شود، این است که چگونه حق را از باطل بشناسیم؟ زیرا جهان آمیزه‌ای از حق و باطل است و باطل به سبب فریبکاری و نیرنگ بازی همواره خود را حق مطلق و محض نشان می‌دهد و

در این دغلکاری، کاسه‌ای از آش داغتر و کاتولیک‌تر از پاپ می‌باشد. از اینرو مردم در شناخت حق و باطل در حیرت می‌مانند.در حالیکه، حق عبارت است از آنچه ثابت و پایدار است و باطل عبارت است از آنچه متغیر و ناپایدار است. خداوند متعال، قرآن کریم، وحی الهی و تعالیم اسلام و پاره‌ای از موارد دیگر را از مصادیق حق بیان کرده است و مصادیق باطل را که نقطه مقابل حق است، مواردی همچون شرک، کفر، ضلالت، ظلم و گناه، شیطان وسوسه‌های شیطانی، برشمرده است. قرآن کریم، کلمه حق را در مقابل باطل و ضلال بکار برده است، همچنین حق را به آب و باطل را به کف روی آب تشبیه کرده است. در قرآن کریم، آنجا که صحبت از حق و باطل می‌شود حق را از خداوند ولی باطل را به اذن او می‌داند. وجود باطل از سویی نتیجه قهری نقص و محدودیت موجودات است و از سوی دیگر آمیخته بودن آن با حق، ابزار تحقق یکی از بزرگترین سنن الهی یعنی ابتلا- و آزمایش انسان به شمار می‌رود.پس ضرورت دارد برای شناخت حق و باطل به سراغ مکتبی برویم که خودش براساس حق و حقیقت استوار شده است. و به استناد تمامی شواهد عقلی و نقلی تنها وسیله تضمینی و مطمئن برای شناخت حقّ و راهیابی به سوی آن همان قرآن (وحی آسمانی) و به تبع آن تعالیم تعالی‌بخش اسلام است.زیرا با مطالعه و تدبر در آیات قرآنی درمی‌یابیم که بنیان مکتب اسلام از چنین ویژگی برخوردار است و یکی از رموز جاودانگی و زوال‌ناپذیری آیات قرآنی استواری آنها براساس حق می‌باشد. چنانچه در آیه ۱۸ سوره انبیاء در این ارتباط چنین آمده: بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ .ترجمه: بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم، پس آن را در هم می‌شکند، و بناگاه آن نابود می‌گردد. وای بر شما از آنچه وصف می‌کنید.« بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم» یعنی: قطعا آنچه گفتند، دروغ و بی‌اساس است، ما نه اهل بازی هستیم و نه اهل سرگرمی و به تعبیری شأن و وصف و سنت ما این است که حق را بر باطل فرو می‌کوبیم«پس آنرا درهم می‌شکند» و سرکوب می‌کند.اصل دمغ: شکستن و شکافتن سر است تا آنجا که شکاف به دماغ برسد، که این ضربه کشنده‌ای است.به قولی: مراد از حق: حجت، و مراد از باطل، یاوه‌ها و شبهه‌هایشان است که حق بر آنها فرود می‌آید و آنها را نابود می‌کند «پس ناگهان باطل نابود می‌شود». (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج۴، صص ۱۵-۱۶)در این آیه خداوند متعال به غلبه‌ی حق برباطل و زوال پذیری باطل اشاره می‌کند.خداوند متعال در جای جای قرآن مطالبی را در ارتباط با حق و باطل مطرح کرده که فرع بر شناخت «حق و باطل» می‌باشد؛ به تعبیر دیگر، بیانات قرآن تنها در صورتی قابل توضیح است که به این مبنا قایل باشیم که مصادیق مهمی از حق در دنیا قابل تشخیص‌اند؛ و معیارهای شناخت آنها توسط خداوند متعال بوسیله‌ی پیامبرانش بیان گردیده است.آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته، ماهیت و ویژگی‌های حق و باطل، معیار حق و باطل، وسایل تشخیص حق از باطل از دیدگاه آموزه‌های تعالیم قرآن است.واژه‌شناسی حق و باطلالف) معنای لغوی حقابن منظور معنای لغوی حق را چنین بیان کرده است: حق نقیض باطل است. وَحَقَّ الْأَمْرُ: آن کار محقق و ثابت شد، یا به گفته‌ی ازهری: واجب گردید. (ابن منظور، ۱۳۸۵ش، ۱۱ / ۳۳۲)در قرآن هم «حَقَّ» به معنای «ثابت گردید» آمده است: قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمْ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ (سورهٔ قصص، آیهٔ ۶۳)یعنی: کسانی که فرمان عذاب در بارهٔ آنها مسلم و ثابت شده بود، گفتند... در آیه زیر هم «حَقَّتْ» به معنای «لازم و ثابت گردید» آمده است. وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَراً حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَى وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ: (سورهٔ زمر، آیهٔ ۷۱)و اما فرمان عذاب بر کافران لازم و ثابت شده است. و«اسْتَحَقَّ الشَّيْءَ». یعنی: فلان چیز را مستحق شد، در همین معنا در قرآن چنین آمده است: فَإِنْ عُثِرَ عَلَى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْماً فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنْ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمْ الْأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذاً لَمِنْ الظَّالِمِينَ. (سورهٔ مائده، آیهٔ ۱۰۷)یعنی: «اگر معلوم شد که آن دو نفر (به علت خیانت) گناه را بر خود ثابت کرده اند». در «اَلْمُعْجَمُ الْوَسِيط» نیزچنین آمده است: «حَقَّ الْأَمْرُ يَحِقُّ حَقاً». یعنی: فلان مسئله صحت یافت، ثابت شد و راست از آب درآمد.و «تَحَقَّقَ الْأَمْرُ». یعنی: فلان قضیه صحت یافت و عملاً رخ داد. و «حَقَّقَ الْأَمْرَ». یعنی: فلان مسئله را اثبات کرد و

راستی آن را نشان داد.(احمدبن فارس، ۱۴۰۴ هـ ق، ۱ / ۱۸۷).اصل واحد در ماده «حق» ثبوت و پابرجایی همراه با مطابق واقع بودن است، این قید در مفهوم تمامی مصادیق آن در نظر گرفته شده است. (مصطفوی، ۱۳۶۰ش، ج ۲، ص ۲۶۲) سپس این واژه بر هر امرثابتی که انکارنمی شود اطلاق گردیده. (از باب اطلاق مصدر و اراده اسم فاعل از آن) (ابن عاشور، ۱۹۸۴ م، ج ۶، ص ۱۶۶)حق به معنای ثبوت و واقعیت داشتن است ودرکلام خداوند متعال در مقابل باطل و ضلال استعمال می شود، زیرا باطل آن چیزی است که برای آن ثبوت و واقعیت نباشد و ضلال عبارت است از انحراف و خروج از برنامه حق و راه صحیح. (مصطفوی، ۱۳۸۰ش، ج ۱، ص ۳۵۸)با توجه به مطالب فوق معلوم می‌گردد که مفهوم لغوی «حق» بر ثبوت لزوم و صحت استوار است. بنابراین، می‌توان گفت که «حق» یعنی: ثابت، لازم و صحیح.ب) معنای لغوی باطل:در لسان العرب آمده است که «بَطَلَ الشَّیْءُ»: بیهوده از بین رفت و تباه شد، باطل نقیض حق و جمع آن «اباطیل» است. (ابن منظور، ۱۳۸۵ش، ۱۳ / ۵۹)در «المعجم الوسیط» همچنین آمده است: بَطَلَ الشَّیْءُ: تباه گردید و حکم آن ساقط شد. «أَبْطَلَ الشَّیْءَ»: نادرستی فلان چیز را نشان داد و آن را باطل کرد. (احمدبن فارس، ۱۴۰۴ هـ ق، ۱ / ۶۰)در کتاب «مفردات غریب القرآن» هم در این باره چنین آمده است: باطل، نقیض حق، و عبارت است از مسئلهای که وقتی به جستجوی آن میپردازیم، ثابت نشود، (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ هـق، ص ۵۰)«باطل»که نقطه برابر «حق» است چیزی است که نه ثباتی دارد ونه واقعیتی. (مصطفوی، ۱۳۶۰ش، ج ۱، ص ۲۹۰)اگر به شخص شجاع و قهرمان «بطل» گفته می شود به خاطر آن است که مخالفان خود را باطل می کند یا به تعبیری از بین می‌برد.(احمدبن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۵۸)شاید نیز به این اعتبار که عنوان شجاع برای او و نیز قدرت و نیروی او از ثبات و بقا برخوردارنیست. (مصطفوی، ۱۳۶۰ش، ج ۱، ص ۲۹۰)واژه ی «ابطال» به معنای فاسدکردن و از بین بردن چیزی است، خواه آن چیزحق باشد ویا باطل. و هر دو مورد درباره ی ابطال در قرآن کریم آمده است؛ خداوند می فرماید: «...و خسر هنالك المبطلون». (غافر، ۷۸) ... آنجاست که باطل کاران زیان می کنند.همچنین درباره ی ابطال باطل می فرماید: «لیحقّ الحقّ و یبطل الباطل...». (الانفال، ۸)تا حق را ثابت و باطل را نابود گرداند.....(راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ هـق، ص ۱۳۰) نقطه برابرابطال، احقاق است. (مصطفوی، ۱۳۶۰ش، ج ۱، ص ۲۹۰)میان حق و باطل واسطه ای وجود ندارد؛هرچه حق نبود، باطل است. (قرائتی، ۱۳۸۳ش، ج ۵، ص ۲۰۸)و نهایتا خداوند در قرآن میفرماید:ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (سورهٔ لقمان، /۳۰)ترجمه: این [ها همه دلیل آن است که خدا خود حق است و غیر از او هر چه را که می‌خوانند باطل است، و خدا همان بلندمرتبه بزرگ است.پس مقصود از حق در آموزه‌های قرآنی هرگونه باور یا کاری است که از دیدگاه دین ثابت و صحیح و ماندگاری یا انجام آن واجب باشد. و مقصود از باطل هم نقیض حق در معنا یاد شده است، یعنی: باور یا عملی که به لحاظ دینی فاقد سند و ارزش بوده، از ویژگی حقانیت بی‌بهره است، و ترك و از میان‌برداشتن آن لازم است. بر این اساس معنای حق دستورات خدا و معنای باطل نواهی او خواهد بود.تعریف اصطلاحی حق و باطل:آنچه که از بررسی کتب فقهی می‌توان استنباط کرد، این است که فقها برای «حق» تعریف اصطلاحی ارائه نکرده‌اند، گویا آنان به معنای لغوی این واژه اکتفا کرده‌اند، و بر اساس همان معنا آن را در مباحث فقهی خود بر گزاره‌های صحیح دینی و واجبات شرعی اطلاق کرده‌اند. به همین ترتیب، «باطل» را بر اموری که به لحاظ شرعی نادرست‌اند و منشأ و مبنای امور صحیح شرعی نیستند، اطلاق کرده‌اند.استاد قرضاوی اندیشمند معاصر حق و باطل را چنین تعریف می‌کند:«حق – همانطور که فطرت پاك انسان می‌گوید – عبارت است از آنچه ثابت و پایدار است، و باطل عبارت است از آنچه که متغیّر و نا استوار است. بنا بر این، هر آنچه همراه با ثبات و پایداری است، حق است، و هر آنچه خصوصیتش پراکنده شدن و نابود شدن است، باطل است. (قرضاوی، ۱۳۶۰ش، صص ۱۴، ۱۵).فلسفه امتزاج حق و باطل در دنیاظرف دنیا، ظرفی است که حق و باطل در آن مختلط و در هم آمیخته است و امکان ظهور حق محض با همه آثار و خواصش جدای از باطل وجود ندارد، از این رو هیچ حقی جلوه نمی کند مگر آنکه با باطلی درآمیخته شود و لبس و شکی در آن راه یابد. آیه شریفه: وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلاً وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ (الانعام، ۹)

ترجمه: و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، حتماً وی را [به صورت مردی در می‌آوردیم، و امر را هم چنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم.نیز شاهد بر آن است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲، ص ۹۹)حیات اخروی را حق و زندگی دنیا با همه زرق و برقش که انسان‌ها آنها را مال خود می پندارند و به طلب آن می دوند- که یا مال است و یا جاه و یا امثال آن - باطل دانسته است. خداوند ذات متعالی خود را حق و سایر اسبابی که انسان‌ها فریب آن را می خورند و به جای تمایل به خدا به آنها میل پیدا می کنند، باطل خوانده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۲۶۲)به طورکلی حق که خلاف باطل است، شامل همه خیرات و آنچه انجام دادنش لازم است می شود؛ به بیانی دیگر حق عبارت است از ادای طاعات ترک محرمات. (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص ۳۹۴)به گفته‌ی فخرالدین رازی لفظ «حق»، اگر بر ذات چیزی اطلاق شود منظورآن است که آن ذات به خودی خود موجودی حقیقی است. مصداق حقیقی آن ذات باری تعالی است؛ چرا که، زوال و عدم در وی راه ندارد. به گفته لبید «الا کل شیء ما خلا الله باطل». اگر «حق» بر اعتقادی اطلاق شود مراد آن است که آن اعتقاد درست و مطابق با واقع است و اگر لفظ «حق» بر قول و خبر اطلاق شود به این معناست که آن خبر صدق و مطابق با واقع است. (رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، صص ۱۱۹-۱۲۰)وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً (سوره الاسراء)ترجمه: و بگو: «حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است.«و بگو: حق آمد» یعنی: آنچه که خداوند به پیامبرش از ظهور و پیروزی اسلام وعده داده بود، تحقق یافت « و باطل نابود شد» یعنی: شرک از میان برافتاد و مضمحل شد «هرآینه باطل همواره نابودشدنی است» زیرا باطل در ماهیت و جوهره عناصر خود از مایه‌های بقا برخوردار نیست بلکه حیات موقت خویش را از عوامل خارجی و تکیه گاههای غیرطبیعی استمداد می کند پس چون این تکیه گاهها سست شوند، باطل نیز فرومی‌پاشد؛ اما حق عناصر وجودی خویش را از ذات و ماهیت خود بر می گیرد. بخاری و مسلم از ابن‌مسعود روایت کرده‌اند که فرمود: «رسول‌خدا (ص) در روز فتح مکه در حالی وارد آن شدند که بر گرداگرد خانه کعبه ۳۶۰ بت نصب شده بود پس با چوبی که در دست داشتند برآن بتان می کوبیدند و این آیه را می‌خواندند: وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً. (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج۳ ص۴۳۸)سید قطب در تفسیر این آیه حق مطلب را چه زیبا ادا می کند، آنگاه که می فرماید: با این سلطه و قدرتی که از خدا دریافت می‌شود، آن حق را با قوت و صدق و ثباتی که دارد، و از میان رفتن و دورگردیدن و بر باد فنا رفتن باطل را اعلان کن. چه سرشت صدق و صداقت این است که زنده و ثابت جای بماند، و سرشت باطل این استکه پنهان گردد و از میان رود.« إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ».قطعاً باطل از میان رفتنی و نابودشدنی است.این یک حقیقت خدائی است و آن را با تأکید بیان و مقرر می‌دارد. باطل زوال می‌پذیرد و نابود می گردد، هرچندکه در نگاه اول به نظر رسد که دولت و قدرت و برو و بیائی دارد. باطل می‌آماسد و بالا- می‌پرد و می‌جهد و باد به غبغب می‌اندازد، و چون پوچ است بر حقیقتی تکیه و اعتماد ندارد. بدین خاطر تلاش می کند در جلو دیدگان مردمان خود را بیاراید و دیگران را گول بزند و آنگونه که هست ننماید. بلکه بزرگ و سترگ و ستبر و پایدار جلوه گر شود. ولی خشک و پرپر است و هرچه زودتر آتش میگیرد، بسان گیاه خشک و پرپری که فوراً آتش می گیرد و شعله‌ها به فضا خیز می‌دارند و تنوره می‌کشند و پس از اندکی فروکش می کنند و به تندی آتش خاموش می گردد و به خاکستر تبدیل می‌شود. در صورتیکه اخگرهای تافته گرم می‌مانند و گرم می کنند و سود می‌رسانند و جای می‌مانند. باطل خس و خاشاک روی آب است. اندکی بر سطح آب می‌ماند، ولی هرچه زودتر بیهوده می‌رود و آنچه می‌ماند آب است.« إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»قطعا باطل از میان رفتنی و نابودشدنی است.باطل پوچ است و ماندگار و پایدار نمی‌ماند، چون عناصر بقا در آن نیست. حیات موقت خود را از عوامل خارجی می گیرد و تکیه گاههای غیرطبیعی دارد. هروقت این عوامل خارجی خلل پذیرفتند، و این تکیه گاههای غیرطبیعی پوسیده و سست گردیدند، باطل فرومی‌افتد و پرت می گردد. امّا حق از ذات خود عناصر وجود خویش را تکیه و تأمین می کند. گاهی هواها و هوسها و ظروف و شرائط و سلطه‌ها و قدرتها بر ضد او می‌ایستند و به پیکارش برمی‌خیزند... ولیکن ایستادگی و پایداری و اطمینان به خویشتن حق، نتیجه و فرجام رزم و نبرد را بهره او می‌سازد و بقا و ماندگاری را بپای او

تضمین می کند. چراکه حق از سوی خدائی استکه «حق» را جزو اسبهای خود کرده است و او زنده باقی پایداری است که زوال نمی‌پذیرد. « إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا »قطعاً باطل از میان رفتنی و نابودشدنی است.در فراسوی باطل شیطان است. در پشت سر باطل سلطه و قدرت زورمداران و قلدران است. ولیکن وعده خدا راستترین وعده‌ها است، و سلطه و قدرت خدا نیرومندترین و تواناترین سلطه‌ها و قدرتها است. هیچ مؤمنی نیستکه مزه ایمان را چشیده باشد، مگر اینکه همراه با آن مزه شیرینی وعده خدا را چشیده است، و صدق عهد و پیمان خدا را دیده است. آخر چه کسی از خدا بهتر به عهد خود وفا می‌کند؟ و آخر چه کسی است که از خدا راستگوتر در سخن خود باشد؟ (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج ۴، ص ۲۲۴۷)طبرسی ذیل این آیه چنین می گوید: و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است؛ مصادیق حق را دین اسلام، توحید و عبادت الهی و نیز قرآن کریم و مصادیق باطل را شرک، پرستش بت‌ها و شیطان ذکر کرده است. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۶، ص ۶۷۱)به طورکلی حق که خلاف باطل است، شامل همه خیرات و آنچه انجام دادنش لازم است می‌شود؛ به بیانی دیگر حق عبارت است از اداء طاعات ترک محرمات. (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص ۳۹۴)زمخشری همه خیرات را از توحید خداوند و اطاعت او گرفته تا تبعیت از کتب رسولان الهی و نیز زهد در دنیا و رغبت در آخرت را از مصادیق حق می‌داند. (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۷۹۴)روش قرآن در شناساندن حق و باطلیکی از راه‌های شناخت هرچیزی آگاهی و اطلاع بر ویژگی‌های چیز است. از این رو قاعده مهم منطقی و فلسفی شکل گرفته، که مکرراً از بزرگان شنیده شده که: «تعرف الأشياء بأضدادها» چیزها به ضد آن شناخته می‌شود».البته نباید فراموش کرد که غرض از ضد در اینجا هر نوع تقابل منطقی در میان دو چیز است خواه این تقابل منطقی به شکل ضدان منطقی باشد و یا به شکل نقیضان منطقی تحقق یابد. حق و باطل چون، دارای تقابل نقیضان هستند می‌توان از هر یک به شناخت دیگری دست یافت. از این رو قرآن افزون بر تبیین خصوصیات حق برای تشخیص آن از باطل، به ویژگی‌های باطل نیز اشاره می کند تا از این طریق حق به خوبی شناخته شود.در صورت فهم عمیق و تدبر دقیق به آموزه‌های قرآن به روشنی دیده می‌شود که بخش عمده‌ای از راه‌های شناخت حق از باطل به معرفی باطل و آثار آن تعلق گرفته است. بلکه حتی در مواردی که قرآن به تبیین ویژگی‌های حق و آثار آن می‌پردازد، در همان جا ویژگی‌ها و آثار نقیض آن یعنی باطل را بیان می کند. به عنوان نمونه هنگامی که به خصوصیت پایداری در مسیر حق می‌پردازد، در همان جا به ناپایداری باطل نیز اشاره می‌کند و یا هنگامی که از آثار مثبت و فواید حق سخن به میان می‌آورد، از زیان و خسرانی که باطل با خود به همراه دارد نیز سخن می گوید. پس به این ترتیب با بهره‌گیری از روش شناخت متقابلان از طریق بیان خصوصیات و ویژگی‌های یکدیگر به انسان کمک می کند تا به آسانی حق را بشناسد و به سبب آثار و پیامدهای مثبت و خوب آن، رهرو آن باشد و در مقابل، با شناخت آثار و پیامدهای زیانبار و منفی باطل، ا ز باطل گریزان شده و به آن گرایش و علاقه پیدا نکند. مثال دیگری که به گفته مفسران بیانگر حق و باطل است، مثال تشبیه حق به درختی است، که ریشه‌دار و بارور و مثال باطل به بوته‌ای خبیث، بی‌ریشه، بی‌دوام و بی‌خاصیت است:أَلَمْ تَرَى كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ (۲۴) تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۵) وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (ابراهیم/۲۴ إلی ۲۶)ترجمه: آیا ندیدی خدا چگونه مَثَل زده: سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است؟ (۲۴)میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد. و خدا مَثَلها را برای مردم می‌زند، شاید که آنان پند گیرند. (۲۵)و مَثَلِ سخنی ناپاک چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد. (۲۶)شهید سید قطب در ذیل تفسیر این آیه چه زیبا بیان کرده است آنگاه که می گوید:سخن خوب و پاک – سخن حق و درست – بسان درخت خوب و پاک است. تنه آن استوار و بلند است و به ثمر نشسته است... استوار و برجا است و طوفانها و گردبادها آن را از ریشه نمی کنند، و بادهای باطل آن را بازیچه دست خود قرار نمی‌دهند، و کلنگ‌های طغیان و سرکشی بر آن توانائی و زور ندارد، هرچند برخی‌ها در بعضی از اوقات گمان برند که این درخت در معرض خطر ریشه‌کننده و نابودکننده‌ای

قرارگرفته است. ولی این درخت بلندبالا و برافراشته می‌ماند، و از بالا بالاها شر و ظلم و طغیان می‌نگرد، هرچند در برخی از اوقات به نظر بعضی‌ها چنین آید که شر به مزاحمت آن در فضا می‌رود و ساقه تنومند آن را سرنگون می‌سازد. امّا چنین نیست. این درخت به بار نشسته است و ثمره آن همیشگی است وگسیخته نمی‌گردد. زیرا دانه‌ها و هسته‌های آن در درونهای مردمان زیادی لحظه به لحظه می‌روید و جوانه می‌زند...ولی سخن بد و ناپاک –سخن پوچ و باطل –بسان درخت بد و ناپاک است. چه بسا به جنب و جوش و رشد و نمو بپردازد و بالا‌تر و بالا‌تر رود و سر درهم تند و پر شاخ و برگ شود، و به‌گمان بعضی‌ها چنین رسد که این درخت بد و ناپاک ستبرتر و نیرومندتر از درخت بد و ناپاک باشد. ولیکن این درخت بد و ناپاک پفیده و سرسبز می‌ماند، و ریشه‌های آن در خاک است و نزدیک به سطح زمین، بدانگونه که انگار برکنده شده است و بر روی زمین افکنده شده است... مدت زمان چندانی نمی‌گذرد از سطح زمین برکنده می‌شود، و بر جای خود ماندگار و برقرار نمی‌ماند و بازیچه دست گردبادها و طوفانها می‌گردد.هم این و هم آن، تنها ضرب‌المثلی نیست که زده شود. و تنها مثالی برای دلداری و دل دادن به خوبان و پاکان نیست. بلکه در زندگی واقعیت دارد، هرچند که تحقق پیداکردن آن در برخی از اوقات به کندی صورت گیرد. خیر و خوبی اصیل نمی‌میرد و پژمرده نمی‌شود، هر اندازه هم شر و بدی برای آن مزاحمت تولید کند و سر راه را بر او بگیرد... شر و بدی هم زنده نمی‌ماند مگر بدان اندازه که اندک خیر و خوبی آمیزه آن نابود شود و از میان رود –کمتر شر و بدی سره و خالص یافته می‌شود– همین که خیر و خوبی آمیخته به شر و بدی از میان رود، اثری از شر و بدی برجای نمی‌ماند. چه درخت شر و بدی نابود می‌شود و خشک و پرپر می‌گردد، هر اندازه هم ستبر و بلندبالا باشد. (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج ۴، صص ۲۰۹۸، ۲۰۹۹)کلمه طیبه به کلمه‌ی توحید، دعوت اسلام و قرآن کریم (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۱۹۸)یا هر کلامی که دال بر حق باشد تفسیر شده است. (کاشانی، ۱۳۳۶ش، ج ۵، ص ۱۳۳)و همچنین کلمه خبیثه به کفر، شرک و هر گفتاری که خداوند متعال ازآن نهی کرده، تفسیر شده است. (میبدی، ۱۳۷۱ش، ج ۵، ص ۲۵۳)ویژگی‌ها و آثار حق و باطل در قرآناز آنجا که اسلوب قرآن کریم، به عنوان یک کتاب تعلیم و تربیت، براساس مسائل عینی است، برای نزدیک ساختن مفاهیم پیچیده به ذهن، به مثال‌های حسی، جالب و زیبا و پرکاربرد در زندگی روزمره مردم روی آورده است. آیه ۱۷ سوره رعد، برای تجسم حق و باطل مثال بسیار رسایی بیان می کند. این آیه که به تعبیرعلامه طباطبایی از غرر آیات قرآن کریم است، درباره طبیعت حق و باطل بحث کرده، کیفیت ظهور و آثار هر یک از این دو را خاطرنشان می سازد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۳۳۵)«أنزَلَ مِنْ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رَابِياً وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الأَمْثَالَ»(رعد / ۱۷)تر جمه: و سیل، کفی بلند روی خود برداشت، و از آنچه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی، در آتش می‌گدازند هم نظیر آن کفی برمی‌آید. خداوند، حق و باطل را چنین مَثَل می‌زند. اما کف، بیرون افتاده از میان می‌رود، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند در زمین [باقی می‌ماند. خداوند مَثَلها را چنین می‌زند. «خداوند برای حق و باطل اینچنین مثل می‌زند؛ اما آن کف، بیرون افتاده از میان می‌رود» یعنی: سیل، کفرا بر روی زمین می‌افکند و در نتیجه آن کف خشک شده از میان می‌رود و در زمین قرار نمی‌گیرد. همینگونه صنعتگر، کف گداخته‌های مذاب معادن را به بیرون افکنده نه از آن زیوری می‌سازد و نه کالاـ و ابزاری. پس همچنین است باطل که نابود می‌شود «اما آنچه به مردم سود می‌رساند» از آب صاف و گداخته‌های خالص معدنی«پس بر روی زمین باقی می‌ماند» یعنی: در زمین قرار می گیرد، بدینسان که آب به عروق زمین و بافتهای آن سرازیر شده و در نتیجه، مایه انتفاع و بهره گیری مردم می‌شود و مواد مذاب اجسام معدنی نیز در کارگاههای زرگری و ریخته گری به صورت زیورات و ابزار آلات کارآمد و مفید در می‌آیند و این است مثل حق.. (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج۳ صص ۱۸۴ –۱۸۶)دراین مثل، به تعبیر بزرگان چند نکته قابل تأمل وجود دارد: الف) خود اتکایی حق و طفیلی بودن باطل باطل به تبع و طفیل حق ظهور می کند و با نیروی حق حرکت می کند. به عبارتی دیگر نیروی باطل متعلق خودش نیست، بلکه آن نیرو

اصالتاً برای حق است. کفی که روی آب هست، با نیروی آب حرکت می کنـد. (مطهری، ۱۳۶۹ش، ص ۵۲)باطل همیشه از نیروی حق استفاده می کنـد. اگر در عالم راستی وجود نداشته باشـد دروغ نمی تواند وجود داشـته باشد. (مطهری، ۱۳۶۹ش،، ص ۵۴) به بیانی دیگر، حق همیشه متکی به خود است، اما باطل از آبروی حق مـدد می گیرد و سـعی می کند خود را به لباس آو درآورد و از حیثیت او اسـتفاده کند. همانگونه که هر دروغ از راست فروغ می گیرد، که اگر سخن راستی در جهان نبود، کسی هرگز دروغی را باور نمی کرد و اگر جنس خالصـی در جهان نبود، کسی فریب جنس تقلبی را نمی خورد، بنابراین حتی فروغ زودگذر باطل و آبرو و حیثیت موقت او به برکت حق است، امـا حق همه جـا متکی به خویش است. (مکـارم شـیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۰، ص ۱۶۷). ب) نمود ظاهری داشـتن باطل و اصـیل بودن حق «فاحتمل السیل زبـداً رّابیاً» یعنی کف، روی آب را می گیرد و می پوشاند، به گونه‌ای که اگر جاهل نگاه کند و از ماهیت آن خبر نداشـته باشد، کف خروشانی را می بیند که در حرکت است و توجهی به آب باران که زیر این کف‌هاست نمی کند، درحالی که این آب است که چنین خروشان حرکت می کند، نه کف. ولی چون کف‌ها روی آب را گرفته‌انـد چشم ظاهر بین که به اعماق واقعیات نفوذ نداشـته باشد فقط کف را می بیند. باطل هم برنیروی حق سوار می شود و روی آن را می پوشاند، به طوری که اگر کسی ظاهر جامعه را ببیند و به اعماق آن نظر نیاندازد، غیرحق را به جای حق می بیند. (مطهری، ۱۳۶۹ش، ص ۵۰)به بیانی دیگر، باطل همواره مسـتکبر، بالانشـین، پرسـروصدا، ولی درون تهی و بی‌محتواست، اما حق متواضع، کم سروصـدا، اهل عمل و پرمحتوا و سـنگین وزن است. (مکارم شـیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۰، ص ۱۶۷) ج) زوال باطـل و بقـای حق حق اصیل و باطل غیراصیل است. همیشه بین امر اصیل و غیراصیل اختلاف و جنگ بوده است، ولی اینطور نیست که حق همیشه مغلوب باشـد و باطـل همیشه غـالب. آن چیزی که استمرارداشـته و زنـدگی و تمـدن را ادامه داده حق بوده است و باطـل نمایشـی بوده که جرقه‌ای زده، بعـد خاموش شـده و از بین رفته است. (مطهری، ۱۳۶۹ش، صص ۳۵-۳۶)جنگ میان حق و باطل همیشه وجود داشـته است. باطل به طور موقت روی حق را می پوشانـد ولی آن نیرو را ندارد که بتواند به صورت دائم باقی بماند و عاقبت کنار می رود. هر وقت جامعه‌ای درمجموع به باطل گراییـد، محکوم به فنا شده است. (مطهری، ۱۳۶۹ش، ص ۳۷)باطل همانند کف سیلاب است. لحظاتی چند خودنمایی می کند و بالا و پایین می رود و سپس متلاشی و نابود می شود و چیزی جز آب پاك و سرچشمه اصیل آن باقی نمی ماند. (قرضاوی، ۱۳۶۰ش، ص ۸۶)سید قطب مثال حق و باطل در این زندگی را چنین بیان می کند که: باطل رو می‌آید و بالا می‌رود و باد می‌کنـد و پفیـده می‌شود و برآمـده می‌گردد، ولیکن بعد از آن کفی یا خس و خاشاکی بیش نخواهد بود و هرچه زودتر دور افکنـده و پرت می‌شـود، نه از حقیقی برخـوردار است و نه پیوسـتگی و پیونـدی میـان اجزاء آن است. حق آرام و پایـدار می‌مانـد. چه بسا برخی‌ها گمان برنـد دیگر حق خون از بدنش رفته است و فسـرده است یا فروکش کرده است و به دل زمین خزیده اسـت یـا هـدر رفته است و ضـایع گردیـده است و یـا مرده است. ولیکن حـق در زمین بـاقی و پایـدار است، بسـان آبی که زنـدگی می‌بخشـد و زنـده می‌گرداند، و همانند فلز خالصـی است که به مردمان سود می‌رساند. (سـیدقطب، ۱۹۸۹م، ج۴، ص ۲۰۵۴)نابودی باطل و بقای حق، یك سـنت و قانون الهی است، نه پنداری و تصادفی، هرچند پیروان حق کم و طرفداران باطل زیاد باشـند. چرا که حق همچون آب، ثابت و مانـدگار و باطل ماننـد کف، ناپایـدار و فانی است. (قرائتی، ۱۳۸۳ش، ج ۷، ص ۱۰۸)بنابراین باطل از آن جهت همچـون کف است که: ۱. رفتنی است. ۲. در سایه حق جلوه می کنـد ۳. روی حق را می پوشانـد. ۴. جلوه دارد ولی ارزش نـدارد. نه تشـنه‌ای را سیراب می کند نه گیاهی از آن می روید. ۵. با آرام شـدن شـرایط محو می شود. ۶. بالانشین پرسروصدا، اما توخـالی و بی محتوی است. (قرائتـی، ۱۳۸۳ش، ج ۶، ص ۲۰۷)نـاگفته نمانـد که اصول پیش‌گفته همـانطور که در امور محسوس و حقـایق خارجی جریان دارد، در معارف و اعتقادات نیز جاری است، و مثل اعتقاد حق در دل مؤمن مثل آب نازل شـده از آسـمان و جـاری در مسیل‌ها است که هریـك با اختلاف که در وسـعت و ظرفیت دارنـد به قـدر ظرفیت خود از آن اسـتفاده نموه، مردم ازآن منتفع گشـته، دلهایشان زنـده می شود و خیر و برکت در ایشان باقی می ماند، به خلاف اعتقاد باطل که در دل کافر مثلش مثل کفی

است که بر روی سیل می افتد و چیزی نمی گذرد که از بین می رود. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۳۳۹)قرآن در بیان ویژگی‌ها و آثار حق و باطل، از شیوه‌های گوناگون استفاده کرده است تا هر کسی در هر مقام و منزلت علمی و رشدی، بتواند به سادگی از آن‌ها بهره گرفته و مسیر حرکت زندگی خویش را انتخاب کند. از این رو از روش‌های سخت و مشکل برهانی تا روش‌های ساده و آسان تمثیلی و داستانی استفاده کرده است. هر چند انسان‌هایی که فطرت و طبیعت سالم و خدادادی خویش را از دست داده‌اند، به سبب این که دچار بیماردلی و سنگ دلی شده‌اند و ماهیت خود را دست خوش تغییر جدی ساخته‌اند، ناتوان از درک حق و باطل بوده و کمال و نقص را نمی شناسند و حتی به سوی باطل گرایش می یابند و آن را با تمام وجود می جویند. حق، اصولاً چیزی جز راستی و صداقت نیست، همان طور که باطل نیز چیزی جز دروغ و کذب نمی باشد. این گونه است که اهل باطل همواره بر دروغگویی پافشاری دارند و در رفتار و کردارشان، صداقت و وفاداری و راستگویی دیده نمی شود. این در حالی است که دیگران را به دروغ متهم می سازند و خود را اهل صداقت و راستی و راستگویی می دانند. «وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ» (سوره قصص: ۵۵)ترجمه: و چون لغوی بشنوند از آن روی برمی‌تابند و می گویند: «کردارهای ما از آنِ ما و کردارهای شما از آنِ شماست. سلام بر شما، جویای [مصاحبت] نادانان نیستیم. خداوند در این آیه، اهل باطل را افرادی جاهل و بیهوده گو می شمارد و بر این نکته تأکید می ورزد که ایشان لغو و بیهوده گویی را در حالی به اهل حق و مؤمنان نسبت می دهند که خود در آن غرقه هستند. از نظر مؤمنان نیز بیهوده گویی و شنیدن آن، امری است که تنها انسان‌های جاهل و بی‌خرد از آن پیروی می کنند. در این آیه، جاهل در حقیقت در برابر عقل و خرد قرار گرفته است نه در برابر نادانی و فقدان علم؛ بنابراین رفتاری که بی‌خردان انجام می دهند، رفتاری همراه با بیهودگی و لغو در شنیدن و گفتن است که عمل اهل باطل می باشد. از نگاه قرآن، پذیرش توحید، عین حق‌جویی و حق‌خواهی است و در مقابل، کفر و شرک چیزی جز باطل گرایی نمی باشد. از این رو خداوند اهل شرک را اهل باطل معرفی می کند. «أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ» (سوره اعراف: ۱۷۳)ترجمه: یا بگویید پدران ما پیش از این مشرک بوده‌اند و ما فرزندانی پس از ایشان بودیم. آیا ما را به خاطر آنچه باطل‌اندیشان انجام داده‌اند هلاک می‌کنی؟. و در آیات ۷ و ۸ سوره انفال خبر از میان رفتن باطل در نهایت می دهد که همان بطلان شرک و کفر می باشد. «وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (۷) لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ» (۸)ترجمه: و [به یاد آورید] هنگامی را که خدا یکی از دو دسته [کاروان تجارتی قریش یا سپاه ابو سفیان را به شما وعده داد که از آنِ شما باشد، و شما دوست داشتید که دسته بی‌سلاح برای شما باشد، و [لی خدا می‌خواست حقّ [اسلام را با کلمات خود ثابت، و کافران را ریشه‌کن کند. (۷) تا حقّ را ثابت و باطل را نابود گرداند، هر چند بزهکاران خوش نداشته باشندولی خدا میخواست حقّ را با سخنان خود (که بیانگر اراده و قدرت یزدانند، برای مردم) ظاهر و استوار گرداند و کافران را (از سرزمین عرب با پیروزی مؤمنان) ریشه کن کند (لذا شما را با لشکر قریش درگیر کرد). تا بدین وسیله حقّ را (که اسلام است) پابرجا و باطل را (که شرک است) تباه گرداند، هرچند که بزهکاران (کافر و طغیانگر، آن را) نپسندند. معیارها و ارزشها و رهنمودهای قرآنی در مورد حقّ و باطل کلّی و دائمی هستند و تا آسمانها و زمین پابرجا و پایدارند، و تا گروهی از مسلمانان در این زمین هستند و رودر روی جاهلیّت می‌جنگند تا دین خدا را به زندگی این امّت بازگردانند، راهنما و راه‌گشایند. اصولاً هر امر ناهنجار و زشت و پلید عقلی و عقلایی و شرعی، از امور باطلی است که لازم است آن را ترک کرد و در مقابل هر امر هنجاری عقلانی و عقلایی و شرعی از امور حق است که نتیجه آن در دنیا و آخرت، آرامش و آسایش است. اگر آدمی امری را تجربه کرد که وی را دچار تردید و سرگردانی کند و از محبت و مهر مردم باز دارد و آخرت را از یاد ببرد باید در حق بودن آن شک کرد و ترک آن را بهتر از انجام آن دانست. آنچه بدیهی و مؤکداً بیان شده، این است که انسان در آغاز بر فطرت پاک و سالم آفریده شده و در مقام اعتدال و استواست و از این رو

به طور طبیعی گرایش به زیبایی‌ها و حقایق به عنوان یک امر کمالی دارد؛ ولی انـدک انـدک به سـبب وسوسه‌های بیرونی شـیطان و ابلیس و هواهـا و خواسته‌های درونی نفس انسـانی، از فطرت خـویش دور می شود و به دام ولاـیت شیطان می افتـد به گونه‌ای که فرهنـگ و ارزش‌هـای شیطانی برای او اصـالت می یابـد و باطل به جای حق و نقص به جای کمال می نشیند؛ زیرا فطرت و طبیعت چنین افرادی در یـک فرآینـده زمـانی تغییر یـافته و هویت و مـاهیت جدیـدی پیـدا کرده است. در این میان آمیختگی حق و باطل و شبهـاتی که از راه این آمیختگی پدیـد می آیـد، امر را بر توده‌های مردم دشوار می کنـد و جالب این که انسان بیماردل (فی قلوبهم مرض به تعبیر قرآن) و سـنگ دل (کالحجـارهٔ او اشـد قسوهٔ در تعبیر قرآنی) حتی اگر از شـبهه بودن آن آگـاه باشـد به سوی بـاطل گرایش یافته است. کسانی که گرفتار شبهات می شوند و در نهایت در ولایت شیطان می روند و تغییر ماهیت می دهند و باطل برای ایشـان جـای حق می نشـیند و اینگونه فطرت سالم خود را از دست می دهنـد، دیگر عطر کلام وحی و حقایق آسـمانی و هنجارهای زیبای اجتماعی و اخلاقی و دیگر امور کمالی و ضد نقص، حال ایشان را به هم می زند. از این رو خداوند در توصیف این افراد می فرمایـد که هر آیه‌ای که برای مؤمنـان عامل رشـد و بالنـدگی و هـدایت است برای این مردمان عامل گمراهی و ضـلالت می شود و بیش از پیش در آن غوطه‌ور می شوند؛ چون کمال و حق به مزاج و ذائقه ایشان خوش نمی آید و سـخنان یاوه و بیهوده و رفتارهای زشت و زننده، آنان را خوشـحال می کند. اصولاً انسانهایی که بیمار دل و سنگ‌دل شده‌اند و ماهیت انسانی و فطرت پاک و طبیعی خود را از دست داده‌انـد، دوست می دارنـد که شـبهه‌آفرینی کننـد، زیرا بـا آمیختگی حق و باطـل می تواننـد دیگران را نیز به سوی باطل خویش بکشاننـد و آنان را با خود همراه سازند. چنین بیماردلانی در اهل کتاب، با آمیختن حق و باطل و ارایه آن به جای حق می کوشـیدند به باطـل خویش بهـا و ارزش دهنـد و به مقاصـد باطل خود دست یابنـد . وَلا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (بقره آیه ۴۲)ترجمه: و حق را به باطل درنیامیزیـد، و حقیقت را- با آنکه خود می‌دانید- کتمان نکنید. « ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید» آمیختن حق به باطل؛ خلط کردن آن با تحریفات عمدی و داخل کردن آن چیزهایی در دین است که از دین نیست و منحرفان به این منظور آنرا در دین وارد می‌کنند تا حقایق را بر مردم پوشانیده و آنانرا گمراه سازند «و» چرا «حقیقت را کتمان می‌کنیـد، با آنکه خود می‌دانید» که رسول خدا (ص) بر حق است؟ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (آل عمران آیه ۷۱)ترجمه: ای اهل کتاب، چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید و حقیقت را کتمان می‌کنید، با اینکه خود می‌دانیـد؟ «ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید» آمیختن حق به باطل؛ خلط کردن آن با تحریفات عمدی و داخل کردن آن چیزهایی در دین است که از دین نیست و منحرفان به این منظور آنرا در دین وارد می‌کنند تا حقایق را بر مردم پوشانیده و آنانرا گمراه سازنـد «و» چرا «حقیقت را کتمان می‌کنید، با آنکه خود می‌دانید» که رسول خدا (ص) بر حق است؟از ویژگی‌های دیگرحق، که قرآن بیان کرده است، سودمنـدی و اصـلاحگری آن است؛ زیرا حق، امری صالح است و افزون بر صالح بودن و دوری از فساد و تبـاهی موجب اصـلاحات نیز می شود. این در حـالی است که باطل بر فساد و تباهی اسـتوار است و هر چیزی را نیز به افساد و تباهی می کشانـد. از ویژگیهای دیگر حق در قرآن، بصـیرت‌زایی ست در حالی که باطل، آدمی را دچار جهل و نادانی می کنـد و پرده بر دیـدگان انسان می افکند تا حقایق را نبیند. از این رو خداوند در آیات ۵۸ و ۵۹ سوره روم بیان می کند که دل‌های کافران به سبب بـدرفتاری و بدذاتی ایشان، مهر شده و دیگر نمی توانند حق را از باطل تشـخیص دهند بلکه حتی اگر تشـخیص دادند به سوی باطل گرایش می یابنـد. در حقیقت از آثار طبیعی باطل‌گرایی انسان، مهر شـدن دل‌ها و عـدم توانایی از درک حقایق و تشـخیص آن می باشـد که نتیجه آن فرو رفتن بیش از پیش در تبـاهی و هلاـکت جاودانه است. وَلَقَـدْ ضَـرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَـذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُـمْ بِآيَـةٍ لَيَقُـولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّـ مُبْطِلُـونَ (روم آیه ۵۸)ترجمـه: و بـه راسـتی در ایـن قرآن برای مردم از هر گـونه مَثَلی آوردیم، و چون برای ایشان آیه‌ای بیاوری، آنان که کفر ورزیده‌انـد حتماً خواهند گفت: «شـما جز بر باطل نیستید.. « و به راستی در این قرآن برای مردم از هرگونه مثلی زده‌ایم» از امثـالی که آنـان‌را به سوی توحیـد و یگـانگی مـا و راسـتگویی پیامبرانمان راهنمایی

می کند و هرگونه حجتی را که بر بطلان و ناروا بودن شرک دلالت می کند، برایشان آورده‌ایم چنانکه این حجتها را در این سوره کریمه به گونه‌های مختلف و با ادله و امثال گوناگون و به اشکال متعدد ارائه کرده‌ایم «و اگر برای آنان آیتی بیاوری» از آیات قرآن که به این حقیقتها ناطق است «قطعا کافران می گویند: شما جز باطل‌اندیش نیستید» یعنی: ای محمد! تو و یارانت جز باطل‌اندیشان بیهوده گویی نیستید که از سحر و چیزهای دیگری که در بطلان شبیه آن هستند، پیروی می کنید. همین باطل گرایی و کفر مردم است که قدرت تشخیص را از آنان می گیرد و حقایق را اموری موهوم می انگارند در حالی که باطل خود را امری حق جلوه می دهند و به عنوان حق به سوی آن می روند. (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج۴ ص۵۶۸) كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ (روم آیه ۵۹)ترجمه: این گونه، خدا بر دلهای کسانی که نمی‌دانند مُهر می‌نهد. «اینگونه، خداوند بر دلهای کسانی که نمی‌دانند» به علم سودمندی که به وسیله آن به سوی حق رهیاب گردیده و از باطل نجات یابند؛ «مهر می‌نهد» همانانکه خدای عزوجل به علم ازلی خویش دانسته است که گمراهی را انتخاب می کنند. یعنی: این ادعایشان که سخن تو آنچه از آیات را که برایشان آورده‌ای، باطل می‌پندارند، در حقیقت تکذیبی است که منشأ آن مهر زدن خداوند بر دلهایشان به چنان مهر زدنی است که بر اثر آن با حق معارضه کرده و با آن عناد می‌ورزند و در برابر آن گردن نمی‌نهند. خداوند در آیه ۱۱ سوره بقره تبیین می کند که تغییر ماهیت در یک فرآیند غلط و باطل در سایه کفر و نفاق، موجب می شود که شخص بی آن که احساس کند که به سوی باطل می رود، کارهای فاسد و تباه کننده خود را از امور اصلاحی دانسته و خود را نیز مصلح می شمارد. به سخن دیگر، تغییر ذائقه و ادراک در این افراد موجب می شود تا باطل را جای حق ببینند و افساد را اصلاح بدانند و حتی براین اساس مردم حق‌جو و حقیقت‌طلب را نادان و گمراه بشمارند و آنان را به تمسخر بگیرند. (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج۴ ص۵۶۹)و در آیات اولیه سوره بقره، اهل باطل خود را به ناحق به عنوان مصلح معرفی می کند که این آیات چهره منافقانه ودروغین آنان را چنین افشا می کند: (سوره بقره)ترجمه: و چون به آنان گفته شود: «در زمین فساد مکنید»، می گویند: «ما خود اصلاحگریم. یعنی: کار ما فساد افروزی نیست بلکه ما فقط مردمانی مصلح هستیم که در جهت خیر و صلاح و اصلاح می کوشیم. سید قطب در توضیح این آیه چنین می گوید: کسانیکه به بدترین وجه فساد می کنند و زشتترین اعمال را انجام می‌دهند، و در عین حال می گویند: ما اصلاحگرانیم، بدون گمان در هر عصر و زمانی فراوانند. این چنین می گویند، زیرا مقیاس ارزشهائی که دارند خراب شده است و ترازوی سنجش کردار و گفتارشان اختلال پذیرفته است. معلوم است هنگامی که ترازوی سنجش اخلاص و پاکی، در نفس آدمی تباهی گیرند، همه‌ی مقیاسها و ارزشها در هم فرو می‌ریزد و تباهی می گیرد. اصلاً کسانیکه دل به خدا نمی‌دهند و از درون با خدا یک رنگ و مخلص نمی‌باشند، مشکل است که به فساد و زشتی اعمال خویش پی ببرند. زیرا ترازوی سنجش خیر و شر و صلاح و فساد در پیش آنان، به همراه هوی و هوس و برابر میل و آرزوی ایشان در نوسان است و به این سو و آن سو در جولان است و شاهین آن با دست خواستها و تمایلات ایشان، بالا و پائین می‌افتد. دیگر از قاعده و قانون خدا فرمان نمی‌برند بلکه بنده و فرمانبردار شهوات و خواستهای دلند. از اینجا است که چنین حکم قاطعانه و بیان صادقانه‌ای، به دنبال آن صادر می گردد: أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لا يَشْعُرُونَ هان ایشان مفسدانند و بس، ولیکن نمی‌فهمند. (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج۱، ص ۴۴)بدینسان است که چون خداوند آنان را از فساد نهی می کند، مدعی می‌شوند که صفت «صلاح» ویژه آنان است. خاطرنشان می‌شود که این روش مفسدان در هر زمانی است که فسادشان را در قالب «صلاح» معرفی می کنند. اما خداوند این ادعایشان را با رساترین بیان رد نموده و آنان را به وصف فسادگر که درحقیقت به آن موصوف هستند، محکوم نمود و فرمود: أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لا يَشْعُرُونَ (سوره بقره/۱۲)ترجمه: بهوش باشید که آنان فسادگرانند، لیکن نمی‌فهمند.وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لا يَعْلَمُونَ (سوره بقره/ ۱۳)ترجمه: « و چون به آنان گفته شود: همانگونه که سایر مردم ایمان آورده‌اند، شما هم ایمان بیاورید، می گویند: آیا ما نیز همانند کم‌خردان و نادانان ایمان بیاوریم؟» اینگونه است که از روی استهزا و تحقیر، به

مؤمنان نسبت بی‌خردی را می‌دهند و همین وقاحتشان سبب شد تا خداوند سفاهت و بی‌خردی را منحصرا به خودشان مربوط دانسته و بگوید: «آگاه باشید که آنان همان کم‌خردانند؛ ولی نمی‌دانند». علت اینکه خداوند متعال در بیان فسادکاریشان: «لایشعرون» و در بیان ایمان نیاوردنشان: «لا-یعلمون» فرمود، این است که: شعور؛ ادراک امور پنهانی و علم؛ یقین داشتن و مطابقت فهم با واقعیت است و از آنجا که فسادانگیزی در زمین امری محسوس است و منافقان چنان حس بالایی ندارند که آنرا درک کنند، پس نسبت دادن بی‌شعوری به آنان با این حالشان سازگار است، اما از آنجا که ایمان یک امر قلبی است و آنرا فقط کسی درک می کند که حقیقتش را بداند، لذا به دلیل آنکه آنها از چنین علمی بی‌بهره‌اند، پس حقیقت ایمان را نیز در نمی‌یابند، از اینرو نسبت دادن بی‌علمی به آنان در اینجا نیز کاملا-با حالشان سازگار و هماهنگ است. (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ش، ج ۱، صص ۴۰- ۴۱)مصادیق حق و باطل در قرآنخداوند در آیات قرآن مصادیق بسیاری را برای تبیین حق و باطل مطرح گرده است و باورهای مطابق با واقع را حق، و آنچه را که با واقع تطابق ندارد باطل نامیده است. مهمترین مصادیق «حق» در قرآن کریم عبارت است از: الف) ذات باری تعالیبه حقیقت «حق» مطلق تنها اوست و غیر او زایل، باطل، محدود و نیازمند است، و «علی و کبیر» که از هر چیز برتر و از وصف بالاتر است ذات پاک او می باشد و به تعبیر رسول خدا (ص) راست‌ترین سخنی که تاکنون شاعری گفته است سخن لبید بن ربیعه عامری شاعر است که: ألاکلّ شیءٍ ما خلا لله باطلٌ و کل نعیمٍ لا محاله زائلٌ« آگاه باشید هرچه جز خدا است باطل است و هر نعمتی سرانجام، زوال‌پذیراست. (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۴، ص ۲۳۶؛ ج ۷، ص ۱۰۷)استاد قرضاوی اندیشمند معاصر در این زمینه می گوید: « زمانی که با یک دید واقع‌بینانه به جهان هستی می نگریم، هیچ موجودی به‌جز خداوند آفریدگار را دارای ثبات و بقا و متکی به‌خود نمی یابیم. و هر کس و هر چیزی به‌جز او، نه وجودش از خودش است و نه بقایش بدست خودش، همه، موجوداتی هستند که بوسیله موجود دیگر بوجود آمده‌اند و زمانی نبوده‌اند و بعد بوجود آمده‌اند، و بعد هم برای زمان معینی وجود خواهند داشت و سپس دفتر وجودشان در هم پیچیده خواهد شد!پس آن حقیقت عظیمی که فطرت و عقل انسان و سطر به سطر بلکه حرف به حرف کتاب آفرینش بدان شهادت می‌دهند این است که فقط خداوند حقّ است و هر آنچه غیر اوست باطل است. و این همان حقیقتی است که راز آن را قرآن، این کتاب بر حق خداوند در بیش از یک سوره برملا ساخته است: فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلالُ فَأَنَّا تُصْرَفُونَ . (سوره یونس/ ۳۲)«این است خدا، پروردگار حقیقی شما» نه آنچه را که با وی شریک قرار داده‌اید و بر چیزی توانا نیستند «و بعد از حق جز گمراهی چیست؟» پس، ربوبیت حق تعالی به اقرار خودتان حق است لذا غیر آن باطل می‌باشد «پس چگونه بازگردانیده می‌شوید؟» یعنی: چگونه از حق آشکار عدول کرده به بیراهه می‌روید و غیر باری تعالی را به پروردگاری می گیرید؟!سید قطب در تفسیرش این آیه را چنین تفسیر میکند: خدا حقّ است. حقّ یکتا است و چند تا نیست. کسی که از حقّ کنارهگیری کند گرفتار باطل میشود، و در سنجش و برآورد امور گمراه می گردد و به کژراهه می‌رود: فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلاَلُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ؟ آیا سوای حقّ جز گمراهی است؟ پس چگونه باید از راه به دور برده شوید؟. شما را چه می‌شود که با وجود اینکه حقّ آشکار است و چشمها آن را می‌بینند، از آن رویگردان و دور می گردید؟ به سبب همچون رویگردانی و انصرافی که مشرکان از حقّ روشن دارند، حقیّ که به مقدّمات آن اعتراف می‌نمایند ولی نتائج ضروری آن را انکار می کنند، و واجبات و وظائفی را انجام نمی‌دهند که این حقّ اقتضاء می کند و می‌طلبد، خدای سبحان در قوانین و سنن خود چنان مقدّر و مقرّر فرموده است و گنجانده است و جای داده است که: کسانی که از منطق فطرت سالم، و از سنّت جاری آفرینش، بیرون روند و منحرف شوند، چنان گردند که ایمان نیاورند. (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج۳، ص ۱۷۸۲)« ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِ الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»(سوره حجّ/ ۶۲)ترجمه: این [قدرت نماییها] بدان سبب است که خدا خود حق است، و اوست که مردگان را زنده می کند و [هم اوست که بر هر چیزی تواناست. «این همه» آفرینشگری و قدرت‌نمایی«بدان سبب است که خدا خود حق است» حق: وجود ثابت و پایداری است که هیچ تغییر نمی کند و زوال نمی‌پذیرد « و اینکه اوست که مردگان را زنده می کند »

چنـانکه زمین مرده را زنـده کرد « و هم اوست که بر هر چیزی تواناست» چنانکه بر خلقت شگفت‌آسای انسان و جانـداران دیگر و رستنی‌ها توانا می‌باشـد.ذَلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ (سوره حجّ / ۶۲)ترجمه: [آری،] این بـدان سبب است که خـدا خود حق است و آنچه به جای او می‌خوانند آن باطل است، و این خداست که والا و بزرگ است. بر اساس همه شواهـد عقلی و نقلی خداوند حق است و آنچه را که بجز او به فریاد می‌خوانند و پرسـتش می‌نمایند باطل است. و خداونـد والامقـام و بزرگوار است. این تعلیل کافی و تضـمین بسـنده‌ای است برای پیروزی حق و عـدل، و شـکست باطل و ظلم و جور. همچنین این، تضـمین استمرار و ثبات قوانین و سنن جهان است، و می‌رساند که قوانین و سنن جهان تزلزل نمی‌پذیرد و تخلف نمی‌گیرد. از جمله این قوانین و سـنن هم پیروزی حق و شـکست ظلم و جور است. « آری! این» یاری دادن مظلوم « بدان سبب است که خـدا خود حق است » پس دین وی حق است، عبادت وی حق است، نصـرت دادن اولیائش علیه دشـمنانش حق است، وعـده وی حق است و او خود حق است زیرا وجودش واجب و به ذات خود ثـابت و قائم است و وجوب وجود و یگانگی او مقتضـی آن اسـت که او مبـدأ و منشـأ تمام موجودات بوده و همه چیز، در قلمرو قـدرت و در بنـد اراده او باشـد «و آنچه بجز او می‌پرسـتند» که بتان از جمله آنهاینـد «باطـل اسـت» کـه هیـچ ثبـوت و حقیقـتی نـدارد. همچنیـن معبـودان دروغیـن از آنروی باطل‌انـد که برخلاـف پنـدار باطل‌پرسـتان، خدا نمی‌باشند «و این» نصرت « به سبب آن است که خدا هموست والا و بلند مرتبه » یعنی: خداوند متعال بر همه چیز برتر، از همتایان و مشابهان مقدس و منزه و از آنچه ستمگران می‌گویند پاک و مبراست «کبیر است» یعنی: صاحب بزرگی و عظمت و جلال است پس، از علو و عظمت وی است که مظلومـان را یـاری می‌دهـد. (قرضـاوی، ۱۳۶۰ش، صص ۱۴، ۱۵). بنـا بر این هر چیزی به اندازه اتصال و ارتباطی که با حق مطلق – الله – دارد و به اندازه‌ای که از خشنودی خداوند بر خوردار است، حقّ است و به انـدازه دوری و بیگـانگی از خـدا و تهی بـودن از خوشـنودی خـدا باطـل است. پس آنچه ریشه‌اش خـدایی باشـد، حقّ است و آنچه ریشه‌ای غیر خدایی داشته باشد باطل است. و به تبع حق بودن حدا سخن و بیان او هم حق است و هر کار وفعلی که از او صادر شود نیز حق است چرا که به شـهادت و تعبیر قران خداوند نه سخن باطل می گوید و نه کار باطل انجام می‌دهد. «الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیَاماً وَقُعُوداً وَعَلَی جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (سوره آل عمران / ۱۹۱)ترجمه: همانـان که خـدا را [در همه احـوال ایستاده و نشسـته، و به پهلو آرمیـده یـاد می‌کننـد، و در آفرینش آسـمانها و زمین می‌اندیشـند [که:] پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده‌ای منزهی تو! پس ما را از عذابِ آتش دوزخ در امان بدار. حق تعالی صاحبان خرد را چنین تعریف و توصیف می‌کند: «هم آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند» و در آفرینش آسمانها و زمین تفکر می‌کننـد « این متفکران و اندیشـمندان ذاکر می‌گوینـد: «پروردگـارا! اینهـا را بیهـوده» و به باطـل و عبث « نیافریـده‌ای »خداونـدا! تو این جهان را نیافریده‌ای تا پوچ و باطل باشد. بلکه آن را آفریده‌ای تا حق باشد. حق اساس آن، و حق قانون آن، و حق در آن اصـیل است. این جهـان حقیقت دارد، و «عـدم» نیست، آنگونه که برخی از فلسفه‌ها می گویـد. جهان برابر قانونی در سیر و حرکت و گردش و چرخش است، و به دست هرج و مرج و واگـذار نشـده است. جهـان به سوی هـدفی در حرکت است، و به دسـت تصـادف سپرده نشـده است. جهـان در وجود و حرکت و هـدف خود محکوم حق است و باطـل آمیزه آن نمی گردد. همچنین تمام احکامی که خداونـد برای تنظیم روابط بنـدگان با خـدا یا روابط آنان با جهان و زندگی و یا روابط فردی و اجتماعی، تشـریع کرده است، همگی حق هسـتند و بایـد آنها را پذیرفت و بدانها اقرار کرد و درستی و عادلانه بودن آنها را حتمی و مسـلم دانست همانطور که خداونـد می فرمایـد: وَأَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنْ الْکِتَابِ وَمُهَیْمِناً عَلَیْهِ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَکَ مِنْ الْحَقِّ (سوره مائـده / ۴۸)ترجمه: و مـا این کتـاب [قرآن را به حقّ به سوی تو فرو فرسـتادیم، در حالی که تصدیق‌کننـده کتابهـای پیشـین و حـاکم بر آنهاست. پس میان آنان بر وفق آنچه خـدا نازل کرده حکم کن، و از هواهایشان [با دور شـدن از حقّی که به سوی تو آمـده، پیروی مکن. قرآن توجیه گر نهـایی برای تبیین حق، می باشـد و پیروی از هواهـای نفسـانی می

تواند انسان را به سوی پرتگاه باطل بکشاند و به تعبیر دل‌انگیز سید قطب: انسان در برابر این تعبیر روشن و آشکار، و این قاطعیت گفتار، و این احتیاط فراوان می‌ایستد و می‌بیند که چگونه در برابر وسوسه‌هائی که برای ترک چیزی - هرچند اندک- از این شریعت در برخی از ظروف و شرائط، این همه احتیاط و برحذرباش گوشزد می گردد. انسان در برابر همه اینها می‌ایستد و تعجب می کند که مسلمانی که ادعای پیروی از اسلام را دارد، چگونه به خود اجازه می‌دهد و می‌پسندد که همه شریعت یزدان را به ادعای ظروف و شرائط رها سازد و پشتگوش اندازد، و شگفت‌انگیزتر چگونه می‌پسندد که بعد از ترک کلی شریعت یزدان، ادعای اسلام کند! اصلا مردمان چگونه پیوسته خود را «مسلمان» می‌نامند، بدانگاه که حلقه کمند اسلام را از گردن خود بدر می‌آورند، و شریعت یزدان را بطور کلی رها می‌سازند، و در قالب عدم اعتراف به شریعت یزدان، و ناشایست قلمدادکردن این شریعت در همه شرائط و ظروف، و پیاده و اجرا کردن همه بخشهای آن را غیر ضروری شمردن در همه شراط و ظروف... اقرار به الوهیت یزدان را اعلان می‌دارنداوَأَنْزَلْنَا إِلَيكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همه احکام و اخبار خود) ملازم حق است. حق در شرف صدور این کتاب از جانب الوهیت جلوه‌گر و هویدا است. آن جهتی که حق فرو فرستادن شریعتها، و واجب گرداندن قانونها را دارد... حق در محتویات این کتاب، و در همه کارهائی که از عقیده و شریعت عرضه می‌دارد، و در صلاحیت این شریعت در همه‌ی شرائط و ظروف، و در ضرورت پیاده و اجراءکردن آن در مقام شرائط و ظروف، و در هر خبری که روایت می‌نماید، و در همه رهنمودهائی که در بر دارد... جلوه‌گر و هویدا است. (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج۲، ص ۹۰۲)زمخشری همه خیرات را از توحید خداوند و اطاعت او گرفته تا تبعیت از کتب رسولان الهی و نیز زهد در دنیا و رغبت در آخرت را از مصادیق حق می داند. (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۷۹۴)حق اشاره به وجود حقیقی و پایدار است؛ در این جهان آن وجود حقیقی که قائم بالذات و ثابت و برقرار و جاودانی باشد تنها اوست و بقیه هرچه هست در ذات خود وجودی ندارد و باطل هستی خود را از طریق وابستگی به وجود حق، پدیدار می کند و هر لحظه نظر لطفش را از آنها برگیرد در ظلمات فنا و نیستی، محو و ناپدید می شود. به این ترتیب هر قدر ارتباط موجودات دیگر به وجود حق تعالی بیشتر گردد به همان نسبت حقانیت بیشتری کسب می کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۷، ص ۸۲)از آنجا که خداوند حق محض است، سخن و فعل او هم حق محض است، چون از حق محض غیر از حق محض سر نمی زند. مقدم شدن کلمه‌ی الحق در آیه «... والحق أقول» افاده حصر می کند و نشانه آن است که خداوند جز حق نمی گوید، (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۱۰۸)و به همین جهت است که قسمتی از دعای اولوالالباب (صاحبدلان و خردمندان واقعی) چنین است: «همانا که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می اندیشند [که:] پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار»؛ نیز با توجه به همین مطلب است که قرآن کریم نظر کسانی را که گمان می کنند جهان آفرینش برنامه و هدف ندارد و کاروان زندگی به سوی سرمنزل مشخصی نیست به شدت محکوم می کند و می فرماید: أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لا تُرْجَعُونَ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (سوره المؤمنون/ ۱۱۵-۱۱۶) ترجمه: آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟ (۱۱۵)پس والاست خدا، فرمانروای بر حق، خدایی جز او نیست. [اوست پروردگار عرش گرانمایه. نیز آنچه خداوند در کتاب‌های آسمانی و به وسیله رسولانش، ازعوالم غیب و سرانجام زندگی و حقایق آخرتی بیان نموده، همه حق است؛«... ألّا إنّ وعدالله حق.. » (یونس / ۵۵). .. بدانید، که درحقیقت، وعده خدا حق است... ؛ مرگ حق است: «و جاءت سکرة الموت بالحق... »؛ (ق / ۱۹) و سکرات مرگ، حقیقت را [به پیش] آورد... ؛قامت و رستاخیز حق است: وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (سوره یونس / ۱۹)ترجمه: و از تو خبر می گیرند: «آیا آن راست است؟» بگو: «آری! سوگند به پروردگارم که آن قطعاً راست است، و شما نمی‌توانید [خدا را] درمانده کنید. آنگاه حق تعالی سؤال دیگری از سوی مشرکان را مطرح می کند: «و از تو خبر می‌گیرند که آیا آن حق است؟» یعنی: آیا آنچه را که به ما

از عـذاب و معاد و قیامت وعـده می‌دهی، راست است؟ «بگو: آری، سوگند به پروردگارم که آن قطعا حق است و شـما عاجزکننده نیستیـد» یعنی: شـما نمی‌توانیـد خـدای سـبحان را درمانـده کرده و از چنگ عـذاب بگریزید پس حتما گرفتار آن می‌شوید. ابن‌کثیر می‌گویـد: «ایـن یکی از سه مـوردی اسـت کـه خداونـد متعال در آن، بر وقـوع روز آخرت سوگنـد یـاد کرده اسـت ». (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج ۲، صص ۶۶۷–۶۶۸)آری! خـدا حقّ است. حقّ یکتا است و چنـد تا نیست. کسـی که از حقّ کناره‌گیری کنـد گـرفتار بـاطل مـی‌شود، و در سنجش و برآورد امور گمراه می‌گردد و به کـژراهه می‌رود.وَیَوْمَ یُعْرَضُ الَّذِینَ کَفَرُوا عَلَی النَّارِ أَلَیْسَ هَـٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَی وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَـذَابَ بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ (سوره الاحقاف / ۳۴) ترجمـه: و روزی که کـافران بر آتش عرضه می‌شونـد [از آنـان می‌پرسـند:] «آیـا این راست نیست؟» می‌گوینـد: «سوگنـد به پروردگارمان که آری. » می‌فرمایـد: «پس به [سزای آنکه انکـار می‌کردیـد عـذاب را بچشیـد. ب) قرآن کریمبراسـاس آیه: المر تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ وَالَّذِی أُنزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یُؤْمِنُونَ (سوره الرعد / ۱)ترجمه: الف، لام، میم، راء. این است آیات کتاب، و آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نـازل شـده، حق است، ولی بیشتر مردم نمی‌گرونـدپس به حقیقت کلاـم خـدا قرآن، حق است و بس. حق خالصـی که با باطـل نمی‌آمیزد. حقی کـه احتمـال شـک و تردیـدی در آن نمی‌باشـد. ایـن حروف، نشانه‌هـائی بر این اسـتکه قرآن حـق است. این حروف، بیانگر این است که قرآن از سوی خدا نازل می‌گردد. آنچه از سوی خدا هم نازل شود هرگز جز حق نخواهد بود، حقی که هیچگونه شک و تردیدی درباره آن وجود ندارد. ... و آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است، ولی بیشتر مردم نمی گرونـد. قرآن کریم حق خـالص است و در آن باطـل نیست و این حق محض بودن از حرف لاـم در «الحق» که افاده حصـر می کنـد اسـتفاده می شود و مفادش این است که آنچه به سوی تو نازل شـده فقط و فقط حق است، نه اینکه باطل محض و یا آمیخته به باطل باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۲۸۶)از آنجا که قرآن کریم با حجت‌های آشـکار خود، جدا کننده‌ی حق از باطل است آن را «فرقان» نیز می نامند. (راغب اصـفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۳۳) و نیز «قول فصل» (طبرسـی، ۱۳۷۲ش، ج ۱۰، ص ۷۱۶)ج) میزانبر مبنـای آیه‌ی «وَالْوَزْنُ یَوْمَئِـذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِینُهُ فَأُوْلَئِـکَ هُمْ الْمُفْلِحُونَ» (الأعـراف / ۸)ترجمه: و در آن روز، سـنجش [اعمـال درست است. پس هر کس میزانهای [عمل او گران باشد، آنان خود رسـتگارانند. و در آن روز، سـنجش [اعمال] درست است. پس هر کس میزان‌های [عمل] او گران باشد؛ آنان خود رسـتگارانند. مراد از جمله‌ی «و الوزن یومئذٍ الحق» این است که آن وزنی که در قیامت اعمال با آن سـنجیده می شود «حق» است به این معنا که هرقـدر عمل مشـتمل بر حق باشد به همان اندازه اعتبار و ارزش دارد چون اعمال نیک مشـتمل برحق است از این رو دارای ثقل است. برعکس عمل بد از آنجا که مشتمل بر چیزی از حق نیست و باطل صرف است لذا دارای وزنی نیست، پس خدای سـبحان در قیامت اعمال را با «حق» می سـنجد و وزن هر عملی به مقدارحقی اسـت که در آن است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۱۱–۱۲)برخی مفاهیم حق از دیـدگاه قرآن کریم را در چهار حوزه‌ی معنایی به این شرح توضیـح داده‌انـد: الف: حوزه معنـای وجود شـناختی، حق به این اعتبـار، عبـارت است از موجود ثابت. ب: حوزه معنای معرفت شناسی، حق در آیه معنا عبارت است از تطابق با امر واقع خارجی. حق دراین معنا همان صدق است و درمقابل باطل به معنی کذب. ج: حـوزه حقـوقی طبیعی، در این معنـا رعـایت حق و نه خود حق، عـدل است و عـدم رعـایت آن ظلم. د: حوزه حقوق قراردادی یا نهادی، در این معنا حق مقابل باطل در مفهوم فقهی آن است. پس حق امری است شـرعی و صحیح در مقابل غیرحق و باطل. (رحیم پور، ۱۳۸۵ش، صـص ۱۴۹–۱۵۰)معیـارحق و باطـل از منظر قرآنـبر مبنـای آیـه: الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَلاـ تَکُونَنَّ مِنْ الْمُمْتَرِینَ (البقره / ۱۴۷)ترجمه: حق از جـانب پروردگـار توست. پس مبـادا از تردیدکننـدگان باشیحق از جـانب پروردگار توست، پس مبادا از تردید کننـدگان باشـی؛ هرآنچه از جـانب پروردگار باشـد حق است، زیرا از روی حکمت و مصـلحت و به مقتضای عـدل است و آنچه از روی هوی و هوس، القای شـیاطین، باشد باطل است و طریق تشخیص آن آیات قرآن و اخباری که به طور قطع از پیامبر (ص) صادر شـده و نیز براهین عقلی قطعی می باشد. و البته پس ازآنکه به یکی از این طریق سه‌گانه ثابت شد که ازجانب پروردگار است دیگر

جای شک در آن نیست، اگرچه پی به حکمت و مصلحت آن نبرد و یا مطابق نظریه او نباشد، زیرا اجتهاد مقابل نص غلط است. خطاب در آیه اگرچه متوجه نبی اکرم (ص) است لکن مقصود امت است، زیرا ساحت قدس نبی و مقام عصمت او مانع از شک است؛ همانطور که اکثر خطاب‌های قرآن از این قبیل است. (طیب، ۱۳۷۸ش، ج ۲، ص ۲۴۱)مفسران با عنایت به آیاتی همچون: « اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره / ۲۵۷) ترجمه: خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنان را از تاریکی‌ها به سور روشنای به در می برد. و[لی] کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرورانشان [همان عصیانگران] طاغوتند، که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها به در می برند. آنان اهل آتشند که خود، درآن جاودانند؛از آنجا که واژه‌ی «نور» مفرد و واژه‌ی «الظلمات» به صورت جمع به کاررفته، استفاده کرده‌اند که حق همواره واحد است ولی باطل متشتت و مختلف است و هیچ وقت وحدت ندارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۴۶؛ وهبه زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۲۳)انسان هر گز نمی تواند برای خود ملاک و معیارهای مطلق حق را تعیین وتعریف کند بلکه باید ازقرآن کتاب آسمانی این معیارها را دریافت کند. به‌قول اندیشمند معاصر استاد یوسف قرضاوی که در این باره چنین می گوید: اگر، حق عبارت از شناخت حقیقت اشیاء و رازهای هستی و هدفهای زندگی باشد منطقی این است که آن را از خالق جهان و تدبیر کننده‌ی نظام هستی دریافت کند. اگر، حق قانون عدالت باشد و امور مردم را رتق و فتق کند و با ترازوی دقیقی حق و تکلیف هر کسی را مشخص کند و حق هر فرد یا خانواده یا جامعه را آنطور که شایسته است به او بدهد و وظایفی را که در برابر استفاده از آن حقوق باید عهده‌دار شود از او بخواهد، مرجع صلاحیت دار برای تعیین حق چه کسی جز پروردگار مردم(رب الناس) می تواند باشد. (قرضاوی، ص ۲۲)بنابر این تعیین کننده‌ی حق و معیار آن تنها خداوندی است که آفریدگار همه آفریدگان است و به هر موجودی امکانات متناسب با نوع زندگی‌اش به او عطا نموده و برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده و هر موجودی را به تناسب وضعش هدایت نموده است و او نیازها و صلاح و فساد بندگانش را می‌داند و اگر قانون فضیلت همان حقی باشد که حاکم بر غرایز است و کنترل کننده رفتار و سلوک انسانی است و نفس را از پستی‌ها پاک نموده و فطرت را پاک می گرداند و اخلاق فرد و جامعه را بهبود می بخشد باز هم شناساندن حق مخصوص به آفریننده نفس و پدیدآورنده فطرت است که آگاه به عوامل تزکیه و انحراف نفس است، چرا که: وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ (سوره بقره /۲۲۰)ترجمه: و خداوند مفسد را از مصلح (موجود در میان شما، جدا می‌سازد و) می‌شناسد، زیرا خداوند سازنده و به‌وجود آورنده انسان است، لذا تنها او می تواند دقیق‌ترین معیارها را برای تعیین حق و باطل را برای او ارائه و تبیین کند و علاوه بر علم و آگاهی مطلق او بر تمام زوایای وجودی انسان، او مهربانتر از خودش وهرکس دیگری نسبت به بندگانش است و هرگز به سرگردانی انسان در مسیر هدایت راضی نیست. چرا که:إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ (البقرة/۱۴۳) ترجمه: « به راستی که خداوند نسبت به مردم رئوف و مهربان است.» رئوف: کسی است که رأفتی بسیار دارد، رأفت: از بین بردن زیان و ناخوشی است، اما رحمت عامتر است زیرا هم شامل دفع ضرر می‌شود و هم رساندن خیر و نیکی. بدین وسیله به دل مسلمانان آرامش می‌دهد، و پریشانی را از آنان می‌زداید، و خشنودی و اطمینان و یقین را بر ایشان ریزان و باران می کند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا (ص) زنی از اسیران را دیدند که میان او و کودکش جدایی افتاده بود، پس او در میان اسیران می گشت و هرگاه کودکی از اسیران را می‌یافت او را به آغوش گرفته و به سینه‌اش می‌چسباند و بازمی گشت تا کودکش را بیابد و چون او را یافت، محکم به آغوشش گرفته پستان خود را به دهانش گذاشت. در این هنگام رسول خدا (ص) فرمودند: «آیا فکر می کنید که این زن فرزندش را در آتش خواهد افکند در حالیکه قادر است تا او را نیفگند؟» گفتند: خیر یا رسول الله! فرمودند: «به خدا سوگند که خداوند متعال به بندگان خود از این زن نسبت به فرزندش مهربانتر است». (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج ۱، صص ۱۶۷-۱۶۸)ابزار تشخیص حق از باطل گوش، چشم و فؤاد نعمت‌هایی هستند که خداوند ارزانی داشته است که انسان به وسیله آنها حق را از باطل تمییزداده و خود را به واقع برسانند و به

وسیله آنها اعتقاد و عمل تحصیل نمایـد. سپس از یک یک آنها بازخواست می شود که آیا در آنچه به کار بسته عملی به دست آورده یا نه و اگر به دست آورده پیروی هم کرده یا خیر؟ مثلاً از گوش می پرسند آیا آنچه شنیدی از معلومها و یقین‌ها بود یا آنچه هرکه هرچه گفت گوش کردی؟ و از چشم می پرسند آیا آنچه تماشا کردی واضح و یقینی بود یا خیر؟ و از قلب می پرسند آنچه که‌اندیشیدی و یا بدان حکم کردی به آن یقین داشتی یا نه؟ گوش و چشم و قلب ناگزیرند که حق را اعتراف نمایند و به آنچه که واقع شـده گواهی دهنـد، بنابراین برهر فردی لازم است که از پیروی کردن غیر علم بپرهیزد، زیرا اعضا و ابزاری که وسیله تحصیل علم‌انـد به زودی علیه آدمی گواهی می دهنـد و می پرسند آیا چشم و گوش و قلب را در علم پیروی کردی یا در غیرعلم؟ اگر در غیرعلم پیروی کردی چرا کردی؟ و آدمی درآن روز عذر موجهی نخواهد داشت. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۹۵) ناگفته نماند که مطابق روایات هیچگاه قلب آدمی یقین به حق بودن امری باطل و یا باطل بودن امری حق نمی کنـد. در تفسیر عیاشی از یونس بن عمار از امام صادق (ع) روایت شـده که «لا یستیقن القلب أن الحق باطل أبـدا، و لا یستیقن أن الباطل حق أبـدا»؛ هیـچ وقت دلی یقین نمی کنـد به این که باطلی حق است و هرگز یقین نمی کنـد به اینکه حقی باطل باشـد. (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۵۳)موانع شناخت حق از منظر قرآنخالی از فایـده نیست که عامـل مؤثری را که قرآن به عنوان مـانع شـناخت حق بیان کرده بشناسیم. وآن « پیروی از هواهای نفسانی» است. از آیه: إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُم بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعْ الْهَوَی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ (ص/ ۲۶۹)ترجمه: پس میان مردم به حقّ داوری کن، و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به درکنداز مفهوم آیه چنین استفاده می شود که پیروی ازهوای نفس، عامل روی گردانی از حق است. هواپرستی هرگز به انسان اجازه نمی دهـد چهره حقیقت را چنانکه هست ببیند و داوری صحیح و خالی از حب و بغض پیدا کند. اساساً حب و باطل غیرقابل جمع هستند، زیرا حق بر دلیل و عقل استواراست و باطل از هوی و شهوات سرچشمه می گیرد. (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج۷، ص ۲۲۵)عجب اینکه عـادت کردن به گناه در مراحـل نهـایی و خطرنـاکش چنیـن اسـت که آدمی ننگین‌ترین و زشت‌ترین کارهـا را حق خـود می شـمارد و پـاکترین تمتع و بهره گیری جنسی را نـاحق می دانـد. آن قوم گمراه به حضـرت لوط(ع)گفتنـد: «... و مـا لنا فی بناتک من حق... »؛ (هود / ۷۹)ما به دختران تو حق نداریم. این تعبیر بیانگر نهایت انحراف این گروه است. به عبارتی دیگر، یک جامعه آلوده به جایی می رسد که حق را باطل و باطل را حق می بینـد. ازدواج با دختران پاک و باایمان را اصلاً در قلمرو حق خود نمی شمارد، ولی به عکس، انحراف جنسی را حق می شمارد. (شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۹، ص ۱۸۴)با عنایت به آیاتی همچون: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقَاناً وَیُکَفِّرْ عَنکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ وَیَغْفِرْ لَکُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ (الانفال / ۲۹)ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از خدا پروا دارید، برای شما [نیروی تشخیص [حقّ از باطل قرار می‌دهد و گناهانتان را از شما می‌زداید و شما را می‌آمرزد و خدا دارای بخشش بزرگ استاز معنا و مفهوم آیه چنین استفاده می شود که بدون تقوی، شناخت حق از باطل ممکن نیست، چرا که حب و بغض‌ها و گناهان حجاب ضخیمی بر چهره حق می افکنـد و درک و دیده‌ی آدمی را کور می کند. (شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۵، ص ۸)حسن ختام این مقاله را، با تفسیر دلنشین سید قطب در فی ظلالش می آوریم که می فرماید: این حقیقت دارد که تقوا و ترس از خدا در دل بینشی و نیروی تشخیصی به وجود می‌آورد، بینشی و نیروی تشخیصی که برای دل پیچ و خمهای راه را روشـن و آشکار می گردانـد و چاله و چوله‌های سر راه را می‌نمایانـد. امّا این حقیقت- همسان همه‌ی حقائق عقیـده - کسی آن را نمی‌شناسد مگر خودش عملاً آن را چشیده باشد! آخر تعریف و توصیف نمی‌تواند مزه و چشش این حقیقت را به کسانی منتقل کند که خودشان آن را مزه نکرده‌انـد و نچشیده‌اند!کارها در عقل و شعور تنیـده می گردد. راهها در نگاه و انـدیشه پیچیده می‌شود. سـر دو راهی‌ها، باطل بـا حقّ می‌آمیزد. دلیل و برهان سرکوب و خاموش مـی گردد ولی اقناع نمی‌شود. حجّت ساکت می‌مانـد امّا دل و خرد بـدان پاسخ نمی گوینـد و با آن هم‌آوا نمی‌شونـد. جـدال بی‌فائـده می‌مانـد و ستیزه هدر می‌رود... اینها وقتی است که تقوا در میان نباشد. ولی هنگامی که تا پیـدا شـد خرد نورانی، حق روشـن، راه پیـدا، دل آرام، درون آسوده، و گام ثابت و بر راه استوار می‌شود. حقّ

ذاتاً بر فطرت پنهان نمی‌مانـد... فطرت سالم بر حقّ سرشـته شـده است. آسـمانها و زمین اصـلاً با حقّ آفریـده شده‌اند... امّا این هوا و هوس است که میـان حقّ و باطـل سـدّ و مـانع می‌شود... هوا و هوس است که تـاریکی را می‌گسترد، و دیـدن را پنهـان می‌سازد، و مسـیرها را کـور می‌کنـد، و راههـا را پنهـان می‌دارد... هـوا و هـوس اسـت کـه دلیـل و برهـان از پس آن برنمی‌آیـد، بلکـه تقـوا و پرهیزگاری است که آن را می‌راند و از سر راه به دور می‌گرداند. ترس از خدا، و پیش چشم داشـتن خدا در پنهان و آشـکار است که هوا و هوس را می‌راند... بینش و نیروی تشخیصـی که درون را روشــن می‌سازد، و اشـتباه را برطرف می‌گرداند، و راه را روشـن می‌نمایـد، از اینجا سرچشـمه می‌گیرد. این هم کاری است که ارزش آن با پـول سـنجیده نمی‌شود... لیکن خداوند بزرگ با فضل و لطف خود زدودن اشـتباهات و بخشـش گناهان را بر آن می‌افزاید. سپس بدانها (فضل سترگ) را اضافه می‌فرماید. هان! این بذل و بخشـش و عطاء و کرم همگانی و همه جانبه‌ای است که آن را عطاء نمی‌کنـد جز پروردگار (بزرگوار و بخشایشـگر) صاحب فضـل عظیم و لطف عمیم. (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج۳، ص ۱۴۹۹)با تو جه به فهم دقیق این آیه، تقوی می توانـد نقش مهمی را در شـناخت حق و باطـل در زنـدگی انسـان ایفا کنـد و راهیابی و رستگاری ما در دنیا و آخرت فقط در پیروی از حق و دوری از باطل است که خداونـد مـا را به شـناخت آن رهنمون گردیـده است. نتیجه‌گیریـ باطـل طفیلی و تبعی است، آنچه که اصالت دارد حق است. ـ باطل وجود موقت دارد، آنچه که استمرار دارد حق است. ـ حق همیشه مفیـد و سودمند است، همچون آب زلال که مایه حیات و زندگی است، اما باطل، بی‌فایده و بیهوده است. همچون کف روی آب. کف‌های روی آب هرگز کسـی را سیراب نمی کند و سبب رویش درختـی نمی گردد، نمی تـوان از کف‌هـایی که در کوره‌هـای ذوب فلزات ظـاهر می شـود، شـیء زینتـی و یـا ابزاری برای زنـدگی سـاخت. ـ هر چیز به انـدازه‌ی اتصـال و ارتبـاطی که بـا حق مطلق (ذات بـاری تعـالی) دارد و به انـدازه‌ای که از خشـنودی خـداوند برخـوردار است حق است و به انـدازه دوری و بیگـانگی از خـدا و تهی بودن از خشـنودی خداونـد باطـل است. ـ آنچه حق است از نـاحیه خـداست، ولی آنچه باطل است مستند به او نیست، هرچنـد که به اذن او موجود می شود. ـ میان حق و باطل واسطه‌ای وجود نـدارد. هر چه حق نباشـد، باطل است. ـ چون خداونـد متعال حق است، نظامی را که آفریده نیز حق است. ـ اختلاف میان اهل حق و باطـل، امهـال باطـل، احقـاق حق و ابطـال باطـل از مهمترین سـنت‌های الهی در خصوص مسأله حق و باطل است. ـ ظرف دنیا ظرف امتحان است و کسی در معرض امتحان و ابتلا قرار می گیرد که دارای اختیار باشد. و اختیار نیز وقتی معنی دارد که خلط میان حق و باطل و خیر و شـر ممکن باشـد و به نحوی که انسان‌ها خود را در سـر دوراهی‌ها ببیننـد و ازآثار خیر و شـر، پی به خود آنها ببرنـد و سپس هریک از دو راه سـعادت و شـقاوت را که می خواهنـد، برگزیننـد. ـ بدون تقوی، شـناخت حق از باطل ممکن نیست، چرا که حب و بغض‌ها و گناهان حجاب ضـخیمی بر چهره حق می افکنـد و درک و دیده‌ی آدمی را کور می کند. فهرست منابع ومصادر

• الإمـام البخاری، أبی عبـد الله، محمـد بن إسـماعیل. صـحیح البخاری مع فتـح الباری. (۱۴۰۱ق). بیروت، دار المعرفـهٔ • . ابـن عـاشور التونسـی، محمد الطاهر بن محمد بن محمد الطاهر (۱۹۸۴ م)، التحریر والتنویر «تحریر المعنی السدید وتنویر العقل الجدید من تفسـیر الکتـاب المجیـد، تـونس، الـدار التونسـیهٔ للنشـر • . ابن فـارس، احمـد(۱۴۰۴ هـ ق) معجـم مقـاییس اللغـه، بـه کوشــش عبدالسـلام محمدهارون، قم مکتبه الاعلام الاسـلامی • ابن منظور. لسان العرب. سلسـلهٔ المعاجم. ۱۳۸۵ش. دار احیاء التراث العربی • . بیضاوی، الامام ناصـرالدین ابوالخیر عبدالله الشـیرازی، تفسیر البیضاوی السمی انوار التنزیل و اسرار التاویل، سنه الطبع ۱۴۰۲ ه– ۱۹۸۲ م — دار الفکر للطباعه و النشـر و التوزیع • . حسینی بهشتی، سیدمحمد، (۱۳۸۲ش)، حق و باطل از دیدگاه قرآن، تهیه و تنظیم بنیاد نشر آثارو انـدیشه‌های شـهید دکتربهشتی، تهران: بقعه • . راغب اصـفهانی، حسـین بن محمد، (۱۴۱۲ق(، المفردات فی غریـب القرآن، بیروت: دارالعلم • . رحیم پـور، فروغ، (۱۳۸۵ش)، « تحلیلی از ساختـارحق و باطل در قرآن با تأکیـد بر دیـدگاه علامه طباطبایی در المیزان»، پژوهش دینی، شماره ۱۳ • . زحیلی، وهبه، (۱۴۱۸ق)، التفسیر فی العقیدهٔ والشریعهٔ والمنهج، بیروت: دار الفکر • . زمخشری، محمود بن عمر، (۱۴۰۷ق)، الکشـاف عن حقـایق عوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل، بیروت: دارالکتاب العربی • . طباطبائی،

محمدحسین، (۱۳۸۳ ش)، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم؛ دفتر انتشارات اسلامی، چاپ نوزدهم●. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۷)، جوامع الجامع، تهران: دانشگاه تهران ●. طبرسی، لأبی علی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ط/ دار الکتب العلمیة. بیروت ●. طیّب، سیّد عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلام، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۶ش ●. عیاشی، ابی نصر محمدبن مسعود، التفسیر، تحقیق مؤسسهٔ البعثهٔ، قم؛ قسم الدراسات الاسلامیه لمؤسسهٔ البعثهٔ، ۱۴۲۱ ق، چاپ اول ●. فخرالدین الرازی- التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب). الطبعهٔ الأولی – ۱۴۱۱هـ دار الکتب العلمیهٔ، دمشق●. فولادوند، محمد مهدی، ترجمه قرآن (فولادوند)، دار القرآن الکریم(دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، تهران، ۱۴۱۵ ق، چاپ اول ●. قرائتی، محسن، (۱۳۸۳ش)، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن ●. قرشی، سیدعلی اکبر، (۱۳۷۱ش)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه ●. قرضاوی، یوسف، حق و باطل ازدیدگاه قرآن، محسن ناصری، نشرفرهنگ قرآن، تهران، ۱۳۶۰ش ●. قطب، سید. فی ظلال القرآن، تفسیر. ۱۹۸۹م. چاپ: هفدهم، قاهره. دارالشروق ●. کاشانی، ملافتح الله، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، کتابفروشی محمدحسن علمی. تهران، ۱۳۳۶ش ●. مخلص، عبدالرؤوف، تفسیر أنوار القرآن، انتشارات شیخ الإسلام احمد جام، تربت جام،، ۱۳۸۵، چاپ سوم ●. مصطفوی، حسن، (۱۳۶۰ش)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب ●. مطهری، مرتضی، حق و باطل، انتشارات صدرا، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۲ ●. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران؛ ۱۳۷۰ هـ ش، چاپ دهم ●. میبدی، رشیدالدین احمد، کشف الاسرارو عده الأبرار، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱ش. باتشکر از زحمات و راهنمایی های استاد گرامی : خانم دکتر صادقیتحقیق و نگارش : حمزه خان بیگی – دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت معلم آذربایجان – تبریزآدرس محل سکونت : آذر غربی – اشنویه : شهرك فرهنگیان پشت ماشین شویی ساحل – منزل شخصی حمزه خان بیگی = کد پستی : ۴۵۶۴۳–۵۷۷۱۶ == همراه : ۰۹۱۴۳۴۲۷۷۶۳

ملاک تمییز حق و باطل از دیدگاه قرآن کریم

نویسنده حمزه خان‌بیگی- اشنویه

چکیده: از نظر قرآن، انسان به طور طبیعی و فطری حق‌طلب است و گرایش به حق دارد، زیرا کمال‌گرایی و نقص‌گریزی در انسان، فطری و طبیعی است و از آنجایی که کمال تنها در حق یافت می‌شود و باطل چیزی جز نقص نیست، او به حق گرایش داشته و از باطل گریزان است. بنابر این انسان، با توجه به ماهیت و ساختار فطری‌اش باید جویای حق و پیرو حقیقت باشد، راه درست را برگزیده و همیشه با حقیقت همراه و همدم باشد. و بنا بر مسئولیت و هدفی که از خلقت، برایش تعریف شده باید در درون و برون نفس خویش با تمسک به حق و مصادیق تعریف شده آن با باطل در پیکار و نبرد باشد.اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چگونه حق را بشناسد و معیار تشخیص حق و باطل چیست؟و اصولاً آیا می‌توان گفت: که در این دنیا معیار مشخصی برای شناخت حق و باطل از همدیگر وجود دارد؟در این نوشتار سعی بر آن است که به کمك آیات قران پس از روشن شدن معنا و مفهوم لغوی حق و باطل از دیدگاه علمای لغت و نظریات مفسرین در تفسیر این آیات معیارهای لازم و دقیق قرآنی برای شناسایی حق و باطل تبیین و مشخص گردند، و انسان مسلمان دریابد که حق چیست؟ و قرآن کتاب آسمانی اسلام چگونه حق و باطل را معرفی و تبیین می‌کند؟ و چه معیارهای دقیقی را برای تمییز آن دو از همدیگر در اختیار انسان قرار می‌دهد؟کلمات کلیدی: حق، باطل، معیار، تمییز، حق‌جویی، شناخت، تبیینمقدمهنخستین پرسشی که از سوی حق جویان مطرح می‌شود، این است که چگونه حق را از باطل بشناسیم؟ زیرا جهان آمیزه‌ای از حق و باطل است و باطل به سبب فریبکاری و نیرنگ بازی همواره خود را حق مطلق و محض نشان می‌دهد و در این دغلکاری، کاسه‌ای از آش داغتر و کاتولیك‌تر از پاپ می‌باشد. از اینرو مردم در شناخت حق و باطل در حیرت می‌مانند.در

حـالیکه، حق عبـارت است از آنچه ثـابت و پایـدار است و باطـل عبـارت است از آنچه متغیر و ناپایـدار است. خداونـد متعال، قرآن کریم، وحی الهی و تعـالیم اسـلام و پـاره‌ای از موارد دیگر را از مصادیق حق بیان کرده است و مصادیق باطل را که نقطه مقابل حق است، مواردی همچون شـرک، کفر، ضـلالت، ظلم و گناه، شیطان وسوسه‌های شیطانی، برشمرده است. قرآن کریم، کلمه حق را در مقابل باطل و ضـلال بکار برده است، همچنین حق را به آب و باطل را به کف روی آب تشبیه کرده است. در قرآن کریم، آنجا که صحبت از حق و باطل می‌شود حق را از خداوند ولی باطل را به اذن او می‌داند. وجود باطل از سویی نتیجه قهری نقص و محدودیت موجـودات است و از سوی دیگر آمیخته بودن آن بـا حق، ابزار تحقق یکی از بزرگـترین سـنن الهی یعنی ابتلاـ و آزمـایش انسـان به شمـار می‌رود.پس ضـرورت دارد برای شـناخت حق و باطـل به سـراغ مکتبی برویم که خودش براسـاس حق و حقیقت اسـتوار شـده است. و به اسـتناد تمـامی شواهـد عقلی و نقلی تنهـا وسـیله تضـمینی و مطمئن برای شـناخت حقّ و راهیـابی به سوی آن همـان قرآن (وحی آسمانی) و به تبع آن تعالیم تعالی‌بخش اسلام است.زیرا با مطالعه و تدبر در آیات قرآنی درمی‌یابیم که بنیان مکتب اسلام از چنین ویژ گی برخوردار است و یکی از رموز جاودانگی و زوال‌ناپذیری آیات قرآنی استواری آنها براساس حق می‌باشد. چنانچه در آیه ۱۸ سوره انبیـاء در این ارتباط چنین آمـده: بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ .ترجمه: بلکه حق را بر باطـل فرو می‌افکنیم، پس آن را در هم می‌شـکند، و بناگاه آن نابود می گردد. وای بر شـما از آنچه وصف می کنیـد.« بلکه حق را بر باطـل فرو می‌افکنیم» یعنی: قطعـا آنچه گفتنـد، دروغ و بی‌اساس است، ما نه اهل بازی هستیم و نه اهل سـر گرمی و به تعبیری شأن و وصف و سـنت ما این است که حق را بر باطل فرو می کوبیم«پس آنرا درهم می‌شـکند» و سر کوب می کند.اصل دمغ: شکسـتن و شـکافتن سـر است تا آنجا که شکاف به دماغ برسد، که این ضربه کشنده‌ای است.به قولی: مراد از حق: حجت، و مراد از باطـل، یاوه‌هـا و شـبهه‌هایشان است که حق بر آنها فرود می‌آیـد و آنها را نابود می کنـد «پس ناگهان باطل نابود می‌شود». (مخلص، عبـدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج۴، صـص ۱۵-۱۶)در ایـن آیـه خداونـد متعـال بـه غلبـه‌ی حق برباطـل و زوال پـذیری باطـل اشـاره می کند.خداوند متعال در جای جای قرآن مطالبی را در ارتباط با حق و باطل مطرح کرده که فرع بر شـناخت «حق و باطل» می‌باشد؛ به تعبیر دیگر، بیانـات قرآن تنهـا در صورتی قابـل توضـیح است که به این مبنـا قایـل باشـیم که مصـادیق مهمی از حق در دنیـا قـابل تشـخیص‌اند؛ و معیارهای شـناخت آنها توسط خداوند متعال بوسـیله‌ی پیامبرانش بیان گردیده است.آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته، مـاهیت و ویژ گی‌هـای حق و باطـل، معیـار حق و باطل، وسایل تشـخیص حق از باطل از دیـدگاه آموزه‌های تعالیم قرآن است.واژه‌شناسی حق و باطلالف) معنای لغوی حقابن منظور معنای لغوی حق را چنین بیان کرده است: حق نقیض باطل است. وَحَقَّ الْأَمْرُ: آن کار محقق و ثابت شـد، یا به گفته‌ی ازهری: واجب گردید. (ابن منظور، ۱۳۸۵ش، ۱۱ / ۳۳۲)در قرآن هم «حَقَّ» به معنای «ثابت گردید» آمده است: قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمْ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ (سورهٔ قصص، آیهٔ ۶۳)یعنی: کسانی که فرمان عـذاب در بارهٔ آنها مسـلم و ثابت شده بود، گفتند... در آیه زیر هم «حَقَّتْ» به معنای «لازم و ثابت گردید» آمده است. وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَراً حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَى وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ: (سورهٔ زمر، آیهٔ ۷۱)و اما فرمان عـذاب بر کافران لازم و ثابت شـده است. و«اسْتَحَقَّ الشَّيْءَ». یعنی: فلان چیز را مسـتحق شـد، در همین معنا در قرآن چنین آمده است: فَإِنْ عُثِرَ عَلَى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْماً فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنْ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمْ الأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذاً لَمِنْ الظَّالِمِينَ. (سورهٔ مائـده، آیهٔ ۱۰۷)یعنی: «اگر معلوم شـد که آن دو نفر (به علت خیـانت) گناه را بر خود ثابت کرده انـد». در «اَلْمُعْجَمُ الْوَسِيط» نیزچنین آمـده است: «حَقَّ الْأَمْرُ يَحِقُّ حَقاً». یعنی: فلان مسـئله صـحت یافت، ثابت شـد و راست از آب درآمد.و «تَحَقَّقَ الْأَمْرُ». یعنی: فلان قضیه صحت یافت و عملاً رخ داد. و «حَقَّقَ الْأَمْرَ». یعنی: فلان مسئله را اثبات کرد و راستی آن را نشـان داد.(احمـدبن فارس، ۱۴۰۴ هـ ق، ۱ / ۱۸۷).اصـل واحـد در مـاده «حق» ثبوت و پابرجایی همراه با مطابق واقع

بودن است، این قید در مفهوم تمامی مصادیق آن در نظر گرفته شده است. (مصطفوی، ۱۳۶۰ش، ج ۲، ص ۲۶۲) سپس این واژه بر هر امرثابتی که انکارنمی شود اطلاق گردیده. (از باب اطلاق مصدر و اراده اسم فاعل از آن) (ابن عاشور، ۱۹۸۴ م، ج ۶، ص ۱۶۶)حق به معنای ثبوت و واقعیت داشتن است ودرکلام خداوند متعال در مقابل باطل و ضلال استعمال می شود، زیرا باطل آن چیزی است که برای آن ثبوت و واقعیت نباشد و ضلال عبارت است از انحراف و خروج از برنامه حق و راه صحیح. (مصطفوی، ۱۳۸۰ش، ج ۱، ص ۳۵۸)با توجه به مطالب فوق معلوم می‌گردد که مفهوم لغوی «حق» بر ثبوت لزوم و صحت استوار است. بنابراین، می‌توان گفت که «حق» یعنی: ثابت، لازم و صحیح.ب) معنای لغوی باطل:در لسان العرب آمده است که «بَطَلَ الشَّئ ُ»: بیهوده از بین رفت و تباه شد، باطل نقیض حق و جمع آن «اباطیل» است. (ابن منظور، ۱۳۸۵ش، ۱۳ / ۵۹)در «المعجم الوسیط» همچنین آمده است: بَطَلَ الشَّئ ُ: تباه گردید و حکم آن ساقط شد. «أَبْطَلَ الشَّئ َ»: نادرستی فلان چیز را نشان داد و آن را باطل کرد. (احمدبن فارس، ۱۴۰۴ هـ ق، ۱ / ۶۰)در کتاب «مفردات غریب القرآن» هم در این باره چنین آمده است: باطل، نقیض حق، و عبارت است از مسئلهای که وقتی به جستجوی آن میپردازیم، ثابت نشود، (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ هـق، ص ۵۰)«باطل»که نقطه برابر «حق» است چیزی است که نه ثباتی دارد ونه واقعیتی. (مصطفوی، ۱۳۶۰ش، ج ۱، ص ۲۹۰)اگر به شخص شجاع و قهرمان «بطل» گفته می شود به خاطر آن است که مخالفان خود را باطل می کند یا به تعبیری از بین می‌برد.(احمدبن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۵۸)شاید نیز به این اعتبار که عنوان شجاع برای او و نیز قدرت و نیروی او از ثبات و بقا برخوردارنیست. (مصطفوی، ۱۳۶۰ش، ج ۱، ص ۲۹۰)واژه ی «ابطال» به معنای فاسدکردن و از بین بردن چیزی است، خواه آن چیزحق باشد ویا باطل. و هر دو مورد درباره ی ابطال در قرآن کریم آمده است؛ خداوند می فرماید: «...و خسر هنالك المبطلون». (غافر، ۷۸) ... آنجاست که باطل کاران زیان می کنند.همچنین درباره ی ابطال باطل می فرماید: «لیحقّ الحقّ و یبطل الباطل...». (الانفال، ۸)تا حق را ثابت و باطل را نابود گرداند.....(راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ هـق، ص ۱۳۰) نقطه برابرابطال، احقاق است. (مصطفوی، ۱۳۶۰ش، ج ۱، ص ۲۹۰)میان حق و باطل واسطه ای وجود ندارد؛هرچه حق نبود، باطل است. (قرائتی، ۱۳۸۳ش، ج ۵، ص ۲۰۸)و نهایتا خداوند در قرآن میفرماید:ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (سورۀ لقمان، ۳۰/)ترجمه: این [ها همه دلیل آن است که خدا خود حق است و غیر از او هر چه را که می‌خوانند باطل است، و خدا همان بلندمرتبه بزرگ است.پس مقصود از حق در آموزه‌های قرآنی هرگونه باور یا کاری است که از دیدگاه دین ثابت و صحیح و ماندگاری یا انجام آن واجب باشد. و مقصود از باطل هم نقیض حق در معنا یاد شده است، یعنی: باور یا عملی که به لحاظ دینی فاقد سند و ارزش بوده، از ویژگی حقانیت بی‌بهره است، و ترک و از میان‌برداشتن آن لازم است. بر این اساس معنای حق دستورات خدا و معنای باطل نواهی او خواهد بود.تعریف اصطلاحی حق و باطل:آنچه که از بررسی کتب فقهی می‌توان استنباط کرد، این است که فقها برای «حق» تعریف اصطلاحی ارائه نکرده‌اند، گویا آنان به معنای لغوی این واژه اکتفا کرده‌اند، و بر اساس همان معنا آن را در مباحث فقهی خود بر گزاره‌های صحیح دینی و واجبات شرعی اطلاق کرده‌اند. به همین ترتیب، «باطل» را بر اموری که به لحاظ شرعی نادرست‌اند و منشأ و مبنای امور صحیح شرعی نیستند، اطلاق کرده‌اند.استاد قرضاوی اندیشمند معاصر حق و باطل را چنین تعریف می‌کند:«حق – همانطور که فطرت پاك انسان می‌گوید – عبارت است از آنچه ثابت و پایدار است، و باطل عبارت است از آنچه که متغیّر و نا استوار است. بنا بر این، هر آنچه همراه با ثبات و پایداری است، حق است، و هر آنچه خصوصیتش پراکنده شدن و نابود شدن است، باطل است. (قرضاوی، ۱۳۶۰ش، صص ۱۴، ۱۵).فلسفه امتزاج حق و باطل در دنیاظرف دنیا، ظرفی است که حق و باطل در آن مختلط و در هم آمیخته است و امکان ظهور حق محض با همه آثار و خواصش جدای از باطل وجود ندارد، از این رو هیچ حقی جلوه نمی کند مگر آنکه با باطلی درآمیخته شود و لبس و شکی در آن راه یابد. آیه شریفه: وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلاً وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ (الانعام، ۹) ترجمه: و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، حتماً وی را [به صورت مردی در می‌آوردیم، و امر را هم چنان بر آنان مشتبه

می‌ساختیم.نیز شاهـد بر آن است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲، ص ۹۹)حیـات اخروی را حق و زنـدگی دنیا با همه زرق و برقش که انسان‌ها آنهـا را مال خود می پندارنـد و به طلب آن می دونـد ـ که یا مال است و یا جاه و یا امثال آن ـ باطل دانسته است. خـداوند ذات متعالی خود را حق و سایر اسبابی که انسان‌ها فریب آن را می خورنـد و به جای تمایل به خـدا به آنها میل پیدا می کنند، باطل خوانده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۲۶۲)به طورکلی حق که خلاف باطل است، شامل همه خیرات و آنچه انجام دادنش لازم است می شود؛ به بیانی دیگر حق عبارت است از ادای طاعات ترک محرمات. (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص ۳۹۴)به گفته‌ی فخرالدین رازی لفظ «حق»، اگر بر ذات چیزی اطلاق شـود منظورآن است که آن ذات به خـودی خـود موجـودی حقیقی است. مصـداق حقیقی آن ذات باری تعالی است؛ چرا که، زوال و عـدم در وی راه نـدارد. به گفته لبید «الا کل شیء ما خلا الله باطل». اگر «حق» بر اعتقادی اطلاق شود مراد آن است که آن اعتقاد درست و مطابق با واقع است و اگر لفظ «حق» بر قول و خبر اطلاق شود به این معناست که آن خبر صدق و مطابق با واقع است. (رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، صص ۱۱۹–۱۲۰)وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً (سوره الاسراء)ترجمه: و بگو: «حق آمـد و باطل نابود شـد. آری، باطل همواره نابودشدنی است.«و بگو: حق آمد» یعنی: آنچه که خداوند به پیامبرش از ظهور و پیروزی اسلام وعده داده بود، تحقق یافت « و باطل نابود شد» یعنی: شرک از میان برافتاد و مضمحل شد «هرآینه باطل همواره نابودشدنی است» زیرا باطل در ماهیت و جوهره عناصر خود از مایه‌های بقا برخوردار نیست بلکه حیات موقت خویش را از عوامل خارجی و تکیه‌گاههای غیرطبیعی استمداد می‌کند پس چون این تکیه‌گاهها سست شوند، باطل نیز فرومی‌پاشـد؛ اما حق عناصر وجودی خویش را از ذات و ماهیت خود بر می‌گیرد. بخاری و مسـلم از ابن‌مسعود روایت کرده‌اند که فرمود: «رسول‌خـدا (ص) در روز فتح مکه در حالی وارد آن شدند که بر گرداگرد خانه کعبه ۳۶۰ بت نصب شده بود پس با چوبی که در دست داشتند برآن بتان می‌کوبیدنـد و این آیه را می‌خواندنـد: وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً. (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج۳ ص۴۳۸)سید قطب در تفسیر این آیه حق مطلب را چه زیبـا ادا می کنـد، آنگـاه که می فرمایـد: با این سلطه و قـدرتی که از خـدا دریافت می‌شود، آن حق را با قوت و صـدق و ثباتی که دارد، و از میان رفتن و دورگردیـدن و بر باد فنا رفتن باطل را اعلان کن. چه سرشت صدق و صداقت این است که زنده و ثابت جای بماند، و سرشت باطل این استکه پنهان گردد و از میـان رود.« إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ».قطعاً باطل از میان رفتنی و نابودشـدنی است.این یک حقیقت خـدائی است و آن را با تأکید بیـان و مقرر می‌دارد. باطـل زوال می‌پـذیرد و نـابود می‌گردد، هرچنـدکه در نگاه اول به نظر رسـد که دولت و قـدرت و برو و بیائی دارد. باطـل می‌آماسـد و بالاـ می‌پرد و می‌جهـد و بـاد به غبغب می‌انـدازد، و چون پوچ است بر حقیقتی تکیه و اعتماد نـدارد. بـدین خـاطر تلاـش می‌کنـد در جلو دیـدگان مردمـان خـود را بیارایـد و دیگران را گول بزنـد و آنگونه که هست ننمایـد. بلکه بزرگ و سترگ و سـتبر و پایـدار جلوه‌گر شود. ولی خشـک و پرپر است و هرچه زودتر آتش میگیرد، بسـان گیـاه خشـک و پرپری که فوراً آتش می‌گیرد و شعله‌ها به فضا خیز می‌دارند و تنوره می‌کشند و پس از اندکی فروکش می‌کنند و به تندی آتش خاموش می‌گردد و به خـاکستر تبـدیل می‌شود. در صورتیکه اخگرهـای تافته گرم می‌ماننـد و گرم می‌کننـد و سود می‌رساننـد و جای می‌ماننـد. باطل خس و خاشـاک روی آب اسـت. انـدکی بر سـطح آب می‌مانـد، ولی هرچـه زودتر بیهـوده می‌رود و آنچـه می‌مانـد آب است.« إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»قطعا باطل از میان رفتنی و نابودشـدنی است.باطل پوچ است و مانـدگار و پایدار نمی‌ماند، چون عناصـر بقا در آن نیست. حیات موقت خود را از عوامل خارجی می‌گیرد و تکیه‌گاههای غیرطبیعی دارد. هروقت این عوامل خارجی خلل پذیرفتنـد، و این تکیه‌گاههای غیرطبیعی پوسیده و سست گردیدند، باطل فرومی‌افتد و پرت می‌گردد. امّا حق از ذات خود عناصر وجود خویش را تکیه و تأمین می‌کند. گاهی هواها و هوسها و ظروف و شرائط و سلطه‌ها و قدرتها بر ضد او می‌ایستند و به پیکارش برمی‌خیزند... ولیکن ایستادگی و پایـداری و اطمینـان به خویشـتن حق، نتیجه و فرجام رزم و نبرد را بهره او می‌سازد و بقا و مانـدگاری را بپای او تضـمین می‌کنـد. چراکه حق از سوی خـدائی اسـتکه «حق» را جزو اسـبهای خود کرده است و او زنـده باقی پایـداری است که زوال

نمی‌پذیرد. « إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا »قطعاً باطل از میان رفتنی و نابودشدنی است.در فراسوی باطل شیطان است. در پشت سر باطل سلطه و قدرت زورمداران و قلدران است. ولیکن وعده خدا راسترین وعده‌ها است، و سلطه و قدرت خدا نیرومندترین و تواناترین سلطه‌ها و قدرتها است. هیچ مؤمنی نیستکه مزه ایمان را چشیده باشد، مگر اینکه همراه با آن مزه شیرینی وعده خدا را چشیده است، و صدق عهد و پیمان خدا را دیده است. آخر چه کسی از خدا بهتر به عهد خود وفا می‌کند؟ و آخر چه کسی است که از خدا راستگوتر در سخن خود باشد؟ (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج ۴، ص ۲۲۴۷)طبرسی ذیل این آیه چنین می گوید: و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است؛ مصادیق حق را دین اسلام، توحید و عبادت الهی و نیز قرآن کریم و مصادیق باطل را شرک، پرستش بت‌ها و شیطان ذکر کرده است. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۶، ص ۶۷۱)به طورکلی حق که خلاف باطل است، شامل همه خیرات و آنچه انجام دادنش لازم است می‌شود؛ به بیانی دیگر حق عبارت است از اداء طاعات ترک محرمات. (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص ۳۹۴)زمخشری همه خیرات را از توحید خداوند و اطاعت او گرفته تا تبعیت از کتب رسولان الهی و نیز زهد در دنیا و رغبت در آخرت را از مصادیق حق می‌داند. (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۷۹۴)روش قرآن در شناساندن حق و باطلیکی از راه‌های شناخت هرچیزی آگاهی و اطلاع بر ویژگی‌های چیز است. از این رو قاعده مهم منطقی و فلسفی شکل گرفته، که مکرراً از بزرگان شنیده شده که: «تعرف الأشیاء بأضدادها» چیزها به ضد آن شناخته می‌شود».البته نباید فراموش کرد که غرض از ضد در اینجا هر نوع تقابل منطقی در میان دو چیز است خواه این تقابل منطقی به شکل ضدان منطقی باشد و یا به شکل نقیضان منطقی تحقق یابد. حق و باطل چون، دارای تقابل نقیضان هستند می‌توان از هر یک به شناخت دیگری دست یافت. از این رو قرآن افزون بر تبیین خصوصیات حق برای تشخیص آن از باطل، به ویژگی‌های باطل نیز اشاره می‌کند تا از این طریق حق به خوبی شناخته شود.در صورت فهم عمیق و تدبر دقیق به آموزه‌های قرآن به روشنی دیده می‌شود که بخش عمده‌ای از راه‌های شناخت حق از باطل به معرفی باطل و آثار آن تعلق گرفته است. بلکه حتی در مواردی که قرآن به تبیین ویژگی‌های حق و آثار آن می‌پردازد، در همان جا ویژگی‌ها و آثار نقیض آن یعنی باطل را بیان می‌کند. به عنوان نمونه هنگامی که به خصوصیت پایداری در مسیر حق می‌پردازد، در همان جا به ناپایداری باطل نیز اشاره می‌کند و یا هنگامی که از آثار مثبت و فواید حق سخن به میان می‌آورد، از زیان و خسرانی که باطل با خود به همراه دارد نیز سخن می‌گوید. پس به این ترتیب با بهره‌گیری از روش شناخت متقابلان از طریق بیان خصوصیات و ویژگی‌های یکدیگر به انسان کمک می‌کند تا به آسانی حق را بشناسد و به سبب آثار و پیامدهای مثبت و خوب آن، رهرو آن باشد و در مقابل، با شناخت آثار و پیامدهای زیانبار و منفی باطل، ا ز باطل گریزان شده و به آن گرایش و علاقه پیدا نکند. مثال دیگری که به گفته مفسران بیانگر حق و باطل است، مثال تشبیه حق به درختی است، که ریشه‌دار و بارور و مثال باطل به بوته‌ای خبیث، بی‌ریشه، بی‌دوام و بی‌خاصیت است:أَلَمْ تَرَى كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ (۲۴) تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۵) وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (ابراهیم/۲۴ إلی ۲۶)ترجمه: آیا ندیدی خدا چگونه مَثَل زده: سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است؟ (۲۴)میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد. و خدا مَثَلها را برای مردم می‌زند، شاید که آنان پند گیرند. (۲۵)و مَثَلِ سخنی ناپاک چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد. (۲۶)شهید سید قطب در ذیل تفسیر این آیه چه زیبا بیان کرده است آنگاه که می گوید:سخن خوب و پاک – سخن حق و درست – بسان درخت خوب و پاک است. تنه آن استوار و بلند است و به ثمر نشسته است... استوار و برجا است و طوفانها و گردبادها آن را از ریشه نمی‌کنند، و بادهای باطل آن را بازیچه دست خود قرار نمی‌دهند، و کلنگ‌های طغیان و سرکشی بر آن توانائی و زور ندارد، هرچند برخی‌ها در بعضی از اوقات گمان برند که این درخت در معرض خطر ریشه‌کننده و نابودکننده‌ای قرارگرفته است. ولی این درخت بلندبالا و برافراشته می‌ماند، و از بالا بالاها شر و ظلم و طغیان می‌نگرد، هرچند در برخی از اوقات

به نظر بعضی‌ها چنین آید که شر به مزاحمت آن در فضا می‌رود و ساقه تنومند آن را سرنگون می‌سازد. امّا چنین نیست. این درخت به بار نشسته است و ثمره آن همیشگی است و گسیخته نمی گردد. زیرا دانه‌ها و هسته‌های آن در درونهای مردمان زیادی لحظه به لحظه می‌رویـد و جوانه می‌زنـد...ولی سـخن بـد و ناپـاك –سـخن پوچ و باطـل –بسان درخت بـد و ناپاك است. چه بسا به جنب و جوش و رشـد و نمو بپردازد و بالاـتر و بالاـتر رود و سـر درهم تنـد و پر شـاخ و برگ شود، و به‌گمان بعضـی‌ها چنین رسـد که این درخت بـد و ناپـاك سـتبرتر و نیرومنـدتر از درخت بـد و ناپـاك باشـد. ولیکن این درخت بـد و ناپاك پفیـده و سـرسبز می‌مانـد، و ریشه‌های آن در خاك است و نزدیک به سطح زمین، بـدانگونه که انگار برکنـده شـده است و بر روی زمین افکنـده شـده است... مـدت زمان چندانی نمی گذرد از سطح زمین برکنده می‌شود، و بر جای خود ماندگار و برقرار نمی‌ماند و بازیچه دست گردبادها و طوفانهـا می گردد.هم این و هم آن، تنهـا ضـرب‌المثلی نیست که زده شود. و تنهـا مثـالی برای دلـداری و دل دادن به خوبان و پاکان نیست. بلکه در زندگی واقعیت دارد، هرچند که تحقق پیداکردن آن در برخی از اوقات به کندی صورت گیرد. خیر و خوبی اصـیل نمی‌میرد و پژمرده نمی‌شود، هر انـدازه هم شـر و بـدی برای آن مزاحمت تولیـد کنـد و سـر راه را بر او بگیرد... شـر و بدی هم زنده نمی‌ماند مگر بدان اندازه که اندك خیر و خوبی آمیزه آن نابود شود و از میان رود –کمتر شـر و بدی سره و خالص یافته می‌شود– همین که خیر و خوبی آمیخته به شـر و بدی از میان رود، اثری از شـر و بدی برجای نمی‌ماند. چه درخت شر و بدی نابود می‌شود و خشك و پرپر می گردد، هر انـدازه هم سـتبر و بلنـدبالا باشد. (سـیدقطب، ۱۹۸۹م، ج ۴، صص ۲۰۹۸، ۲۰۹۹)کلمـه طیبه به کلمه‌ی توحید، دعوت اسلام و قرآن کریم (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۱۹۸)یا هر کلامی که دال بر حق باشد تفسیر شده است. (کاشانی، ۱۳۳۶ش، ج ۵، ص ۱۳۳)و همچنین کلمه خبیثه به کفر، شـرك و هر گفتاری که خداونـد متعال ازآن نهی کرده، تفسیر شده است. (میبدی، ۱۳۷۱ش، ج ۵، ص ۲۵۳)ویژگی‌هـا و آثار حق و باطل در قرآناز آنجا که اسـلوب قرآن کریم، به عنوان یک کتاب تعلیم و تربیت، براساس مسائـل عینی است، برای نزدیـک سـاختن مفـاهیم پیچیـده به ذهن، به مثال‌هـای حسـی، جالب و زیبا و پرکاربرد در زنـدگی روزمره مردم روی آورده است. آیه ۱۷ سوره رعـد، برای تجسم حق و باطل مثال بسیار رسایی بیان می کند. این آیه که به تعبیرعلامـه طباطبـایی از غرر آیـات قرآن کریم است، درباره طبیعت حق و باطل بحث کرده، کیفیت ظهور و آثار هر یک از این دو را خاطرنشان می سازد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۳۳۵)«أَنزَلَ مِنْ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رَابِياً وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ»(رعد / ۱۷)تر جمه: و سیل، کفی بلنـد روی خود برداشت، و از آنچه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی، در آتش می گدازنـد هم نظیر آن کفی برمی‌آیـد. خداونـد، حق و باطل را چنین مَثَل می‌زند. اما کف، بیرون افتاده از میان می‌رود، ولی آنچه به مردم سود می‌رسانـد در زمین [باقی می‌مانـد. خداونـد مَثَلها را چنین می‌زند. «خداوند برای حق و باطل اینچنین مثل می‌زند؛ اما آن کف، بیرون افتاده از میان می‌رود» یعنی: سـیل، کفرا بر روی زمین می‌افکند و در نتیجه آن کف خشک شـده از میـان می‌رود و در زمین قرار نمی گیرد. همینگـونه صـنعتگر، کـف گـداخته‌های مـذاب معـادن را به بیرون افکنـده نه از آن زیوری می‌سـازد و نه کالاـ و ابزاری. پس همچنین است باطـل که نـابود می‌شود «امـا آنچه به مردم سود می‌رسانـد» از آب صـاف و گـداخته‌های خالص معدنی«پس بر روی زمین باقی می‌ماند» یعنی: در زمین قرار می گیرد، بدینسان که آب به عروق زمین و بافتهای آن سـرازیر شـده و در نـتیجه، مـایه انتفـاع و بهره‌گیری مردم می‌شـود و مـواد مـذاب اجسـام معـدنی نیز در کارگاههـای زرگری و ریخته‌گری به صورت زیورات و ابزار آلات کارآمـد و مفید در می‌آیند و این است مثل حق.. (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج۳ صص ۱۸۴ –۱۸۶)دراین مثل، به تعبیر بزرگان چنـد نکته قابل تأمل وجود دارد: الف) خود اتکایی حق و طفیلی بودن باطل باطل به تبع و طفیـل حق ظهور می کنـد و بـا نیروی حق حرکت می کنـد. به عبـارتی دیگر نیروی باطـل متعلق خودش نیست، بلکه آن نیرو اصالتـاً برای حق است. کفی که روی آب هست، با نیروی آب حرکت می کنـد. (مطهری، ۱۳۶۹ش، ص ۵۲)باطل همیشه از نیروی

حق استفاده می کند. اگر در عالم راستی وجود نداشته باشد دروغ نمی تواند وجود داشته باشد. (مطهری، ۱۳۶۹ش،، ص ۵۴) به بیانی دیگر، حق همیشه متکی به خود است، اما باطل از آبروی حق مدد می گیرد و سعی می کند خود را به لباس آو درآورد و از حیثیت او استفاده کند. همانگونه که هر دروغ از راست فروغ می گیرد، که اگر سخن راستی در جهان نبود، کسی هرگز دروغی را باور نمی کرد و اگر جنس خالصی در جهان نبود، کسی فریب جنس تقلبی را نمی خورد، بنابراین حتی فروغ زودگذر باطل و آبرو و حیثیت موقت او به برکت حق است، اما حق همه جا متکی به خویش است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۰، ص ۱۶۷). ب) نمود ظاهری داشتن باطل و اصیل بودن حق «فاحتمل السبیل زبداً رّابیاً» یعنی کف، روی آب را می گیرد و می پوشاند، به گونه‌ای که اگر جاهل نگاه کند و از ماهیت آن خبر نداشته باشد، کف خروشانی را می بیند که در حرکت است و توجهی به آب باران که زیر این کف‌هاست نمی کند، درحالی که این آب است که چنین خروشان حرکت می کند، نه کف. ولی چون کف‌ها روی آب را گرفته‌اند چشم ظاهر بین که به اعماق واقعیات نفوذ نداشته باشد فقط کف را می بیند. باطل هم برنیروی حق سوار می شود و روی آن را می پوشاند، به طوری که اگر کسی ظاهر جامعه را ببیند و به اعماق آن نظر نیاندازد، غیرحق را به جای حق می بیند. (مطهری، ۱۳۶۹ش، ص ۵۰)به بیانی دیگر، باطل همواره مستکبر، بالانشین، پرسروصدا، ولی درون تهی و بی‌محتواست، اما حق متواضع، کم سروصدا، اهل عمل و پرمحتوا و سنگین وزن است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۰، ص ۱۶۷) ج) زوال باطل و بقای حق حق اصیل و باطل غیراصیل است. همیشه بین امر اصیل و غیراصیل اختلاف و جنگ بوده است، ولی اینطور نیست که حق همیشه مغلوب باشد و باطل همیشه غالب. آن چیزی که استمرارداشته و زندگی و تمدن را ادامه داده حق بوده است و باطل نمایشی بوده که جرقه‌ای زده، بعد خاموش شده و از بین رفته است. (مطهری، ۱۳۶۹ش، صص ۳۵-۳۶)جنگ میان حق و باطل همیشه وجود داشته است. باطل به طور موقت روی حق را می پوشاند ولی آن نیرو را ندارد که بتواند به صورت دائم باقی بماند و عاقبت کنار می رود. هر وقت جامعه‌ای درمجموع به باطل گرایید، محکوم به فنا شده است. (مطهری، ۱۳۶۹ش، ص ۳۷)باطل همانند کف سیلاب است. لحظاتی چند خودنمایی می کند و بالا و پایین می رود و سپس متلاشی و نابود می شود و چیزی جز آب پاک و سرچشمه اصیل آن باقی نمی ماند. (قرضاوی، ۱۳۶۰ش، ص ۸۶)سید قطب مثال حق و باطل در این زندگی را چنین بیان می کند که: باطل رو می‌آید و بالا می‌رود و باد می‌کند و پفیده می‌شود و برآمده می‌گردد، ولیکن بعد از آن کفی یا خس و خاشاکی بیش نخواهد بود و هرچه زودتر دور افکنده و پرت می‌شود، نه از حقیقی برخوردار است و نه پیوستگی و پیوندی میان اجزاء آن است. حق آرام و پایدار می‌ماند. چه بسا برخی‌ها گمان برند دیگر حق خون از بدنش رفته است و فسرده است یا فروکش کرده است و به دل زمین خزیده است یا هدر رفته است و ضایع گردیده است و یا مرده است. ولیکن حق در زمین باقی و پایدار است، بسان آبی که زندگی می‌بخشد و زنده می‌گرداند، و همانند فلز خالصی است که به مردمان سود می‌رساند. (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج۴، ص ۲۰۵۴)نابودی باطل و بقای حق، یک سنت و قانون الهی است، نه پنداری و تصادفی، هرچند پیروان حق کم و طرفداران باطل زیاد باشند. چرا که حق همچون آب، ثابت و ماندگار و باطل مانند کف، ناپایدار و فانی است. (قرائتی، ۱۳۸۳ش، ج ۷، ص ۱۰۸)بنابراین باطل از آن جهت همچون کف است که: ۱. رفتنی است. ۲. در سایه حق جلوه می کند ۳. روی حق را می پوشاند. ۴. جلوه دارد ولی ارزش ندارد. نه تشنه‌ای را سیراب می کند نه گیاهی از آن می روید. ۵. با آرام شدن شرایط محو می شود. ۶. بالانشین پرسروصدا، اما توخالی و بی محتوی است. (قرائتی، ۱۳۸۳ش، ج ۶، ص ۲۰۷)ناگفته نماند که اصول پیش‌گفته همانطور که در امور محسوس و حقایق خارجی جریان دارد، در معارف و اعتقادات نیز جاری است، و مثل اعتقاد حق در دل مؤمن مثل آب نازل شده از آسمان و جاری در مسیل‌ها است که هریک با اختلاف که در وسعت و ظرفیت دارند به قدر ظرفیت خود از آن استفاده نموه، مردم ازآن منتفع گشته، دلهایشان زنده می شود و خیر و برکت در ایشان باقی می ماند، به خلاف اعتقاد باطل که در دل کافر مثلش مثل کفی است که بر روی سیل می افتد و چیزی نمی گذرد که از بین می رود. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۳۳۹)قرآن در بیان ویژگی‌ها

و آثار حق و باطل، از شیوه‌های گوناگون استفاده کرده است تا هر کسی در هر مقام و منزلت علمی و رشدی، بتواند به سادگی از آن‌ها بهره گرفته و مسیر حرکت زندگی خویش را انتخاب کند. از این رو از روش‌های سخت و مشکل برهانی تا روش‌های ساده و آسان تمثیلی و داستانی استفاده کرده است. هر چند انسان‌هایی که فطرت و طبیعت سالم و خدادادی خویش را از دست داده‌اند، به سبب این که دچار بیماردلی و سنگ دلی شده‌اند و ماهیت خود را دست خوش تغییر جدی ساخته‌اند، ناتوان از درک حق و باطل بوده و کمال و نقص را نمی شناسند و حتی به سوی باطل گرایش می یابند و آن را با تمام وجود می جویند. حق، اصولاً چیزی جز راستی و صداقت نیست، همان طور که باطل نیز چیزی جز دروغ و کذب نمی باشد. این گونه است که اهل باطل همواره بر دروغگویی پافشاری دارند و در رفتار و کردارشان، صداقت و وفاداری و راستگویی دیده نمی شود. این در حالی است که دیگران را به دروغ متهم می سازند و خود را اهل صداقت و راستی و راستگویی می دانند. «وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ» (سوره قصص: ۵۵)ترجمه: و چون لغوی بشنوند از آن روی برمی‌تابند و می گویند: «کردارهای ما از آنِ ما و کردارهای شما از آنِ شماست. سلام بر شما، جویای [مصاحبت] نادانان نیستیم. خداوند در این آیه، اهل باطل را افرادی جاهل و بیهوده گو می شمارد و بر این نکته تأکید می ورزد که ایشان لغو و بیهوده گویی را در حالی به اهل حق و مؤمنان نسبت می دهند که خود در آن غرقه هستند. از نظر مؤمنان نیز بیهوده گویی و شنیدن آن، امری است که تنها انسان‌های جاهل و بی‌خرد از آن پیروی می کنند. در این آیه، جاهل در حقیقت در برابر عقل و خرد قرار گرفته است نه در برابر نادانی و فقدان علم؛ بنابراین رفتاری که بی‌خردان انجام می دهند، رفتاری همراه با بیهودگی و لغو در شنیدن و گفتن است که عمل اهل باطل می باشد. از نگاه قرآن، پذیرش توحید، عین حق‌جویی و حق‌خواهی است و در مقابل، کفر و شرک چیزی جز باطل گرایی نمی باشد. از این رو خداوند اهل شرک را اهل باطل معرفی می کند. «أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ» (سوره اعراف: ۱۷۳)ترجمه: یا بگویید پدران ما پیش از این مشرک بوده‌اند و ما فرزندانی پس از ایشان بودیم. آیا ما را به خاطر آنچه باطل‌اندیشان انجام داده‌اند هلاک می کنی؟. و در آیات ۷ و ۸ سوره انفال خبر از میان رفتن باطل در نهایت می دهد که همان بطلان شرک و کفر می باشد. «وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (۷) لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ» (۸)ترجمه: و [به یاد آورید] هنگامی را که خدا یکی از دو دسته [کاروان تجارتی قریش یا سپاه ابو سفیان را به شما وعده داد که از آنِ شما باشد، و شما دوست داشتید که دسته بی‌سلاح برای شما باشد، و [لی خدا می‌خواست حقّ [اسلام را با کلمات خود ثابت، و کافران را ریشه‌کن کند. (۷) تا حقّ را ثابت و باطل را نابود گرداند، هر چند بزهکاران خوش نداشته باشندولی خدا میخواست حقّ را با سخنان خود (که بیانگر اراده و قدرت یزدانند، برای مردم) ظاهر و استوار گرداند و کافران را (از سرزمین عرب با پیروزی مؤمنان) ریشه کن کند (لذا شما را با لشکر قریش درگیر کرد). تا بدین وسیله حقّ را (که اسلام است) پابرجا و باطل را (که شرک است) تباه گرداند، هرچند که بزهکاران (کافر و طغیانگر، آن را) نپسندند. معیارها و ارزشها و رهنمودهای قرآنی در مورد حقّ و باطل کلّی و دائمی هستند و تا آسمانها و زمین پابرجا و پایدارند، و تا گروهی از مسلمانان در این زمین هستند و رودر روی جاهلیّت می‌جنگند تا دین خدا را به زندگی این امّت بازگردانند، راهنما و راه‌گشایند. اصولاً هر امر ناهنجار و زشت و پلید عقلی و عقلایی و شرعی، از امور باطلی است که لازم است آن را ترک کرد و در مقابل هر امر هنجاری عقلانی و عقلایی و شرعی از امور حق است که نتیجه آن در دنیا و آخرت، آرامش و آسایش است. اگر آدمی امری را تجربه کرد که وی را دچار تردید و سرگردانی کند و از محبت و مهر مردم باز دارد و آخرت را از یاد ببرد باید در حق بودن آن شک کرد و ترک آن را بهتر از انجام آن دانست. آنچه بدیهی و مؤکداً بیان شده، این است که انسان در آغاز بر فطرت پاک و سالم آفریده شده و در مقام اعتدال و استواست و از این رو به طور طبیعی گرایش به زیبایی‌ها و حقایق به عنوان یک امر کمالی دارد؛ ولی اندک اندک به سبب وسوسه‌های بیرونی شیطان و

ابلیس و هواها و خواسته‌های درونی نفس انسانی، از فطرت خویش دور می شود و به دام ولایت شیطان می افتد به گونه‌ای که فرهنگ و ارزش‌های شیطانی برای او اصالت می یابد و باطل به جای حق و نقص به جای کمال می نشیند؛ زیرا فطرت و طبیعت چنین افرادی در یک فرآینده زمانی تغییر یافته و هویت و ماهیت جدیدی پیدا کرده است. در این میان آمیختگی حق و باطل و شبهاتی که از راه این آمیختگی پدید می آید، امر را بر توده‌های مردم دشوار می کند و جالب این که انسان بیماردل (فی قلوبهم مرض به تعبیر قرآن) و سنگ دل (کالحجارهٔ او اشد قسوهٔ در تعبیر قرآنی) حتی اگر از شبهه بودن آن آگاه باشد به سوی باطل گرایش یافته است. کسانی که گرفتار شبهات می شوند و در نهایت در ولایت شیطان می روند و تغییر ماهیت می دهند و باطل برای ایشان جای حق می نشیند و اینگونه فطرت سالم خود را از دست می دهند، دیگر عطر کلام وحی و حقایق آسمانی و هنجارهای زیبای اجتماعی و اخلاقی و دیگر امور کمالی و ضد نقص، حال ایشان را به هم می زند. از این رو خداوند در توصیف این افراد می فرماید که هر آیه‌ای که برای مؤمنان عامل رشد و بالندگی و هدایت است برای این مردمان عامل گمراهی و ضلالت می شود و بیش از پیش در آن غوطه‌ور می شوند؛ چون کمال و حق به مزاج و ذائقه ایشان خوش نمی آید و سخنان یاوه و بیهوده و رفتارهای زشت و زننده، آنان را خوشحال می کند. اصولاً انسانهایی که بیمار دل و سنگ‌دل شده‌اند و ماهیت انسانی و فطرت پاک و طبیعی خود را از دست داده‌اند، دوست می دارند که شبهه‌آفرینی کنند، زیرا با آمیختگی حق و باطل می توانند دیگران را نیز به سوی باطل خویش بکشانند و آنان را با خود همراه سازند. چنین بیماردلانی در اهل کتاب، با آمیختن حق و باطل و ارایه آن به جای حق می کوشیدند به باطل خویش بها و ارزش دهند و به مقاصد باطل خود دست یابند . وَلا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (بقره آیه ۴۲)ترجمه: و حق را به باطل درنیامیزید، و حقیقت را- با آنکه خود می‌دانید- کتمان نکنید. « ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید» آمیختن حق به باطل؛ خلط کردن آن با تحریفات عمدی و داخل کردن آن چیزهایی در دین است که از دین نیست و منحرفان به این منظور آنرا در دین وارد می‌کنند تا حقایق را بر مردم پوشانیده و آنانرا گمراه سازند «و» چرا «حقیقت را کتمان می‌کنید، با آنکه خود می‌دانید» که رسول خدا (ص) بر حق است؟ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (آل عمران آیه ۷۱)ترجمه: ای اهل کتاب، چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید و حقیقت را کتمان می‌کنید، با اینکه خود می‌دانید؟ «ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید» آمیختن حق به باطل؛ خلط کردن آن با تحریفات عمدی و داخل کردن آن چیزهایی در دین است که از دین نیست و منحرفان به این منظور آنرا در دین وارد می‌کنند تا حقایق را بر مردم پوشانیده و آنانرا گمراه سازند «و» چرا «حقیقت را کتمان می‌کنید، با آنکه خود می‌دانید» که رسول خدا (ص) بر حق است؟از ویژگی‌های دیگرحق، که قرآن بیان کرده است، سودمندی و اصلاحگری آن است؛ زیرا حق، امری صالح است و افزون بر صالح بودن و دوری از فساد و تباهی موجب اصلاحات نیز می شود. این در حالی است که باطل بر فساد و تباهی استوار است و هر چیزی را نیز به افساد و تباهی می کشاند. از ویژگیهای دیگر حق در قرآن، بصیرت‌زایی ست در حالی که باطل، آدمی را دچار جهل و نادانی می کند و پرده بر دیدگان انسان می افکند تا حقایق را نبیند. از این رو خداوند در آیات ۵۸ و ۵۹ سوره روم بیان می کند که دل‌های کافران به سبب بدرفتاری و بدذاتی ایشان، مهر شده و دیگر نمی توانند حق را از باطل تشخیص دهند بلکه حتی اگر تشخیص دادند به سوی باطل گرایش می یابند. در حقیقت از آثار طبیعی باطل گرایی انسان، مهر شدن دل‌ها و عدم توانایی از درک حقایق و تشخیص آن می باشد که نتیجه آن فرو رفتن بیش از پیش در تباهی و هلاکت جاودانه است. وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ (روم آیه ۵۸)ترجمه: و به راستی در این قرآن برای مردم از هر گونه مَثَلی آوردیم، و چون برای ایشان آیه‌ای بیاوری، آنان که کفر ورزیده‌اند حتماً خواهند گفت: «شما جز بر باطل نیستید.. » و به راستی در این قرآن برای مردم از هرگونه مثلی زده‌ایم» از امثالی که آنان‌را به سوی توحید و یگانگی ما و راستگویی پیامبرانمان راهنمایی می‌کند و هرگونه حجتی را که بر بطلان و ناروا بودن شرک دلالت می‌کند، برایشان آورده‌ایم چنانکه این حجتها را در این سوره

کریمه به گونه‌های مختلف و با ادله و امثال گوناگون و به اشکال متعدد ارائه کرده‌ایم «و اگر برای آنان آیتی بیاوری» از آیات قرآن که به این حقیقتها ناطق است «قطعا کافران می گویند: شما جز باطل‌اندیش نیستید» یعنی: ای محمد! تو و یارانت جز باطل‌اندیشان بیهوده‌گویی نیستید که از سحر و چیزهای دیگری که در بطلان شبیه آن هستند، پیروی می کنید. همین باطل گرایی و کفر مردم است که قدرت تشخیص را از آنان می گیرد و حقایق را اموری موهوم می انگارند در حالی که باطل خود را امری حق جلوه می دهند و به عنوان حق به سوی آن می روند. (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج۴ ص۵۶۸) كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ (روم آیه ۵۹)ترجمه: این گونه، خدا بر دلهای کسانی که نمی‌دانند مُهر می‌نهد. «اینگونه، خداوند بر دلهای کسانی که نمی‌دانند» به علم سودمندی که به وسیله آن به سوی حق رهیاب گردیده و از باطل نجات یابند؛ «مهر می‌نهد» همانانکه خدای عزوجل به علم ازلی خویش دانسته است که گمراهی را انتخاب می کنند. یعنی: این ادعایشان که سخن تو آنچه از آیات را که برایشان آورده‌ای، باطل می‌پندارند، در حقیقت تکذیبی است که منشأ آن مهر زدن خداوند بر دلهایشان به چنان مهر زدنی است که بر اثر آن با حق معارضه کرده و با آن عناد می‌ورزند و در برابر آن گردن نمی‌نهند. خداوند در آیه ۱۱ سوره بقره تبیین می کند که تغییر ماهیت در یک فرآیند غلط و باطل در سایه کفر و نفاق، موجب می شود که شخص بی آن که احساس کند که به سوی باطل می رود، کارهای فاسد و تباه کننده خود را از امور اصلاحی دانسته و خود را نیز مصلح می شمارد. به سخن دیگر، تغییر ذائقه و ادراک در این افراد موجب می شود تا باطل را جای حق ببینند و افساد را اصلاح بدانند و حتی براین اساس مردم حق‌جو و حقیقت‌طلب را نادان و گمراه بشمارند و آنان را به تمسخر بگیرند. (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج۴ ص۵۶۹)و در آیات اولیه سوره بقره، اهل باطل خود را به ناحق به عنوان مصلح معرفی می کند که این آیات چهره منافقانه ودروغین آنان را چنین افشا می کند: (سوره بقره)ترجمه: و چون به آنان گفته شود: «در زمین فساد مکنید»، می گویند: «ما خود اصلاحگریم. یعنی: کار ما فساد افروزی نیست بلکه ما فقط مردمانی مصلح هستیم که در جهت خیر و صلاح و اصلاح می کوشیم. سید قطب در توضیح این آیه چنین می گوید: کسانیکه به بدترین وجه فساد می کنند و زشـترین اعمال را انجام می‌دهند، و در عین حال می گویند: ما اصلاحگرانیم، بدون گمان در هر عصر و زمانی فراوانند. این چنین می گویند، زیرا مقیاس ارزشهائی که دارند خراب شده است و ترازوی سنجش کردار و گفتارشان اختلال پذیرفته است. معلوم است هنگامی که ترازوی سنجش اخلاص و پاکی، در نفس آدمی تباهی گیرند، همه‌ی مقیاسها و ارزشها در هم فرو می‌ریزد و تباهی می گیرد. اصلاً کسانیکه دل به خدا نمی‌دهند و از درون با خدا یک رنگ و مخلص نمی‌باشند، مشکل است که به فساد و زشتی اعمال خویش پی ببرند. زیرا ترازوی سنجش خیر و شر و صلاح و فساد در پیش آنان، به همراه هوی و هوس و برابر میل و آرزوی ایشان در نوسان است و به این سو و آن سو در جولان است و شاهین آن با دست خواستها و تمایلات ایشان، بالا و پائین می‌افتد. دیگر از قاعده و قانون خدا فرمان نمی‌برند بلکه بنده و فرمانبردار شهوات و خواستهای دلند. از اینجا است که چنین حکم قاطعانه و بیان صادقانه‌ای، به دنبال آن صادر می گردد: أَلاـ إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لا يشْعُرُونَ هان ایشان مفسدانند و بس، ولیکن نمی‌فهمند. (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج۱، ص ۴۴)بدینسان است که چون خداوند آنان را از فساد نهی می کند، مدعی می‌شوند که صفت «صلاح» ویژه آنان است. خاطرنشان می‌شود که این روش مفسدان در هر زمانی است که فسادشان را در قالب «صلاح» معرفی می کنند. اما خداوند این ادعایشان را با رساترین بیان رد نموده و آنان را به وصف فسادگر که درحقیقت به آن موصوف هستند، محکوم نمود و فرمود: أَلاـ إِنَّهُمْ هُمْ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لاـ يَشْعُرُونَ (سوره بقره/۱۲)ترجمه: بهوش باشید که آنان فسادگرانند، لیکن نمی‌فهمند.وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلاـ إِنَّهُمْ هُمْ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لا يَعْلَمُونَ (سوره بقره/ ۱۳)ترجمه: « و چون به آنان گفته شود: همانگونه که سایر مردم ایمان آورده‌اند، شما هم ایمان بیاورید، می گویند: آیا ما نیز همانند کم‌خردان و نادانان ایمان بیاوریم؟» اینگونه است که از روی استهزا و تحقیر، به مؤمنان نسبت بی‌خردی را می‌دهند و همین وقاحتشان سبب شد تا خداوند سفاهت و بی‌خردی را منحصرا به خودشان مربوط دانسته

و بگوید: «آگاه باشید که آنان همان کم‌خردانند؛ ولی نمی‌دانند». علت اینکه خداوند متعال در بیان فسادکاریشان: «لایشعرون» و در بیان ایمان نیاوردنشان: «لا‌یعلمون» فرمود، این است که: شعور؛ ادراک امور پنهانی و علم؛ یقین داشتن و مطابقت فهم با واقعیت است و از آنجا که فسادانگیزی در زمین امری محسوس است و منافقان چنان حس بالایی ندارند که آنرا درک کنند، پس نسبت دادن بی‌شعوری به آنان با این حالشان سازگار است، اما از آنجا که ایمان یک امر قلبی است و آنرا فقط کسی درک می کند که حقیقتش را بداند، لذا به دلیل آنکه آنها از چنین علمی بی‌بهره‌اند، پس حقیقت ایمان را نیز در نمی‌یابند، از اینرو نسبت دادن بی‌علمی به آنان در اینجا نیز کاملا‌ با حالشان سازگار و هماهنگ است. (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ش، ج ۱، صص ۴۰- ۴۱)مصادیق حق و باطل در قرآنخداوند در آیات قرآن مصادیق بسیاری را برای تبیین حق و باطل مطرح گرده است و باورهای مطابق با واقع را حق، و آنچه را که با واقع تطابق ندارد باطل نامیده است. مهمترین مصادیق «حق» در قرآن کریم عبارت است از: الف) ذات باری تعالیبه حقیقت «حق» مطلق تنها اوست و غیر او زایل، باطل، محدود و نیازمند است، و «علی و کبیر» که از هر چیز برتر و از وصف بالاتر است ذات پاک او می باشد و به تعبیر رسول خدا (ص) راست‌ترین سخنی که تاکنون شاعری گفته است سخن لبید بن ربیعه عامری شاعر است که: ألاکلّ ُشیءٍ ما خلا الله باطلٌ و کل نعیمٍ لا محاله زائلٌ« آگاه باشید هرچه جز خدا است باطل است و هر نعمتی سرانجام، زوال‌پذیراست. (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۴، ص ۲۳۶؛ ج ۷، ص ۱۰۷)استاد قرضاوی اندیشمند معاصر در این زمینه می گوید: « زمانی که با یک دید واقع‌بینانه به جهان هستی می نگریم، هیچ موجودی به‌جز خداوند آفریدگار را دارای ثبات و بقا و متکی به‌خود نمی یابیم. و هر کس و هر چیزی به‌جز او، نه وجودش از خودش است و نه بقایش بدست خودش، همه، موجوداتی هستند که بوسیله موجود دیگر بوجود آمده‌اند و زمانی نبوده‌اند و بعد بوجود آمده‌اند، و بعد هم برای زمان معینی وجود خواهند داشت و سپس دفتر وجودشان در هم پیچیده خواهد شد!پس آن حقیقت عظیمی که فطرت و عقل انسان و سطر به سطر بلکه حرف به حرف کتاب آفرینش بدان شهادت می‌دهند این است که فقط خداوند حقّ است و هر آنچه غیر اوست باطل است. و این همان حقیقتی است که راز آن را قرآن، این کتاب بر حق خداوند در بیش از یک سوره برملا ساخته است: فَذَلِکُمْ اللَّهُ رَبُّکُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلالُ فَأَنَّا تُصْرَفُونَ . (سوره یونس/ ۳۲)«این است خدا، پروردگار حقیقی شما» نه آنچه را که با وی شریک قرار داده‌اید و بر چیزی توانا نیستند «و بعد از حق جز گمراهی چیست؟» پس، ربوبیت حق تعالی به اقرار خودتان حق است لذا غیر آن باطل می‌باشد «پس چگونه بازگردانیده می‌شوید؟» یعنی: چگونه از حق آشکار عدول کرده به بیراهه می‌روید و غیر باری تعالی را به پروردگاری می گیرید؟!سید قطب در تفسیرش این آیه را چنین تفسیر میکند: خدا حقّ است. حقّ یکتا است و چند تا نیست. کسی که از حقّ کناره‌گیری کند گرفتار باطل میشود، و در سنجش و برآورد امور گمراه می گردد و به کژراهه می‌رود: فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلاَلُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ؟ آیا سوای حقّ جز گمراهی است؟ پس چگونه باید از راه به دور برده شوید؟. شما را چه می‌شود که با وجود اینکه حقّ آشکار است و چشمها آن را می‌بینند، از آن رویگردان و دور می گردید؟ به سبب همچون رویگردانی و انصرافی که مشرکان از حقّ روشن دارند، حقّی که به مقدّمات آن اعتراف می‌نمایند ولی نتائج ضروری آن را انکار می کنند، و واجبات و وظائفی را انجام نمی‌دهند که این حقّ اقتضاء می کند و می‌طلبد، خدای سبحان در قوانین و سنن خود چنان مقدّر و مقرّر فرموده است و گنجانده است و جای داده است که: کسانی که از منطق فطرت سالم، و از سنّت جاری آفرینش، بیرون روند و منحرف شوند، چنان گردند که ایمان نیاورند. (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج۳، ص ۱۷۸۲)« ذَلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ یُحْیِ الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ»(سوره حجّ/ ۶۲)ترجمه: این [قدرت نماییها] بدان سبب است که خدا خود حق است، و اوست که مردگان را زنده می کند و [هم اوست که بر هر چیزی تواناست. «این همه» آفرینشگری و قدرت‌نمایی«بدان سبب است که خدا خود حق است» حق: وجود ثابت و پایداری است که هیچ تغییر نمی‌کند و زوال نمی‌پذیرد « و اینکه اوست که مردگان را زنده می کند » چنانکه زمین مرده را زنده کرد « و هم اوست که بر هر چیزی تواناست» چنانکه بر خلقت شگفت‌آسای انسان و جانداران دیگر و

رستنی‌ها توانا می‌باشد.ذَلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ (سوره حجّ / ۶۲)ترجمه: [آری،] این بدان سبب است که خدا خود حق است و آنچه به جای او می‌خوانند آن باطل است، و این خداست که والا و بزرگ است. بر اساس همه شواهد عقلی و نقلی خداوند حق است و آنچه را که بجز او به فریاد می‌خوانند و پرستش می‌نمایند باطل است. و خداوند والامقام و بزرگوار است. این تعلیل کافی و تضمین بسنده‌ای است برای پیروزی حق و عدل، و شکست باطل و ظلم و جور. همچنین این، تضمین استمرار و ثبات قوانین و سنن جهان است، و می‌رساند که قوانین و سنن جهان تزلزل نمی‌پذیرد و تخلف نمی‌گیرد. از جمله این قوانین و سنن هم پیروزی حق و شکست ظلم و جور است. « آری! این» یاری دادن مظلوم « بدان سبب است که خدا خود حق است » پس دین وی حق است، عبادت وی حق است، نصرت دادن اولیائش علیه دشمنانش حق است، وعده وی حق است و او خود حق است زیرا وجودش واجب و به ذات خود ثابت و قائم است و وجوب وجود و یگانگی او مقتضی آن است که او مبدأ و منشأ تمام موجودات بوده و همه چیز، در قلمرو قدرت و در بند اراده او باشد «و آنچه بجز او می‌پرستند» که بتان از جمله آنهایند «باطل است» که هیچ ثبوت و حقیقتی ندارد. همچنین معبودان دروغین از آنروی باطل‌اند که برخلاف پندار باطل‌پرستان، خدا نمی‌باشند «و این» نصرت « به سبب آن است که خدا هموست والا و بلند مرتبه » یعنی: خداوند متعال بر همه چیز برتر، از همتایان و مشابهان مقدس و منزه و از آنچه ستمگران می گویند پاك و مبراست «کبیر است» یعنی: صاحب بزرگی و عظمت و جلال است پس، از علو و عظمت وی است که مظلومان را یاری می‌دهد. (قرضاوی، ۱۳۶۰ش، صص ۱۴، ۱۵). بنا بر این هر چیزی به اندازه اتصال و ارتباطی که با حق مطلق – الله – دارد و به اندازه‌ای که از خشنودی خداوند بر خوردار است، حقّ است و به اندازه دوری و بیگانگی از خدا و تهی بودن از خوشنودی خدا باطل است. پس آنچه ریشه‌اش خدایی باشد، حقّ است و آنچه ریشه‌ای غیر خدایی داشته باشد باطل است. و به تبع حق بودن حدا سخن و بیان او هم حق است و هر کار وفعلی که از او صادر شود نیز حق است چرا که به شهادت و تعبیر قران خداوند نه سخن باطل می گوید و نه کار باطل انجام می‌دهد. «الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیَاماً وَقُعُوداً وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلاً سُبْحَانَکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (سوره آل عمران / ۱۹۱)ترجمه: همانان که خدا را [در همه احوال ایستاده و نشسته، و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند، و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند [که:] پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده‌ای منزهی تو! پس ما را از عذابِ آتش دوزخ در امان بدار. حق تعالی صاحبان خرد را چنین تعریف و توصیف می‌کند: «هم آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند» و در آفرینش آسمانها و زمین تفکر می‌کنند « این متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! اینها را بیهوده» و به باطل و عبث « نیافریده‌ای »خداوندا! تو این جهان را نیافریده‌ای تا پوچ و باطل باشد. بلکه آن را آفریده‌ای تا حق باشد. حق اساس آن، و حق قانون آن، و حق در آن اصیل است. این جهان حقیقت دارد، و «عدم» نیست، آنگونه که برخی از فلسفه‌ها می گوید. جهان برابر قانونی در سیر و حرکت و گردش و چرخش است، و به دست هرج و مرج و واگذار نشده است. جهان به سوی هدفی در حرکت است، و به دست تصادف سپرده نشده است. جهان در وجود و حرکت و هدف خود محکوم حق است و باطل آمیزه آن نمی گردد. همچنین تمام احکامی که خداوند برای تنظیم روابط بندگان با خدا یا روابط آنان با جهان و زندگی و یا روابط فردی و اجتماعی، تشریع کرده است، همگی حق هستند و باید آنها را پذیرفت و بدانها اقرار کرد و درستی و عادلانه بودن آنها را حتمی و مسلم دانست همانطور که خداوند می فرماید: وَأَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنْ الْکِتَابِ وَمُهَیْمِناً عَلَیْهِ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَکَ مِنْ الْحَقِّ (سوره مائده / ۴۸)ترجمه: و ما این کتاب [قرآن را به حقّ به سوی تو فرو فرستادیم، در حالی که تصدیق‌کننده کتابهای پیشین و حاکم بر آنهاست. پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده حکم کن، و از هواهایشان [با دور شدن از حقّی که به سوی تو آمده، پیروی مکن. قرآن توجیه گر نهایی برای تبیین حق، می باشد و پیروی از هواهای نفسانی می تواند انسان را به سوی پرتگاه باطل بکشاند و به تعبیر دل‌انگیز سید قطب: انسان در برابر این تعبیر روشن و آشکار، و این قاطعیت

گفتـار، و ایـن احتیـاط فراوان می‌ایستد و می‌بینـد کـه چگـونه در برابر وسوسه‌هـائی که برای ترک چیزی - هرچنـد انـدک- از این شریعت در برخی از ظروف و شـرائط، این همه احتیـاط و برحـذرباش گوشـزد می گردد. انسان در برابر همه اینها می‌ایستد و تعجب می کند که مسلمانی که ادعای پیروی از اسلام را دارد، چگونه به خود اجازه می‌دهد و می‌پسندد که همه شریعت یزدان را به ادعای ظروف و شرائط رها سازد و پشتگوش اندازد، و شـگفت‌انگیزتر چگونه می‌پسندد که بعد از ترک کلی شریعت یزدان، ادعای اسـلام کنـد! اصـلا مردمان چگونه پیوسـته خود را «مسـلمان» مـی‌نامنـد، بـدانگاه که حلـقه کمند اسـلام را از گردن خود بدر می‌آورند، و شریعت یزدان را بطور کلی رها می‌سازنـد، و در قالب عدم اعتراف به شـریعت یزدان، و ناشایست قلمدادکردن این شـریعت در همه شرائط و ظـروف، و پیاده و اجرا کردن همه بخشـهای آن را غیر ضروری شمردن در همه شراط و ظروف... اقرار به الوهیت یزدان را اعلان می‌دارنداوَأَنْزَلْنَا إِلَیکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همه احکام و اخبار خود) ملازم حق است. حق در شـرف صـدور این کتـاب از جـانب الوهیت جلوه‌گر و هویـدا است. آن جهـتی که حق فرو فرسـتادن شریعتهـا، و واجـب گردانـدن قانونهـا را دارد... حـق در محتویـات ایـن کتـاب، و در همه کارهـائی که از عقیـده و شـریعت عرضـه می‌دارد، و در صـلاحیت این شـریعت در همه‌ی شـرائط و ظروف، و در ضرورت پیاده و اجراءکردن آن در مقام شرائط و ظروف، و در هر خـبری کـه روایت می‌نمایـد، و در همه رهنمودهـائی که در بر دارد... جلـوه‌گر و هویـدا است. (سـیدقطب، ۱۹۸۹م، ج۲، ص ۹۰۲)زمخشـری همه خیرات را از توحیـد خداونـد و اطـاعت او گرفته تـا تبعیت از کتب رسولان الهی و نیز زهـد در دنیا و رغبت در آخرت را از مصادیق حق می داند. (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۷۹۴)حق اشاره به وجود حقیقی و پایدار است؛ در این جهان آن وجود حقیقی که قـائم بالـذات و ثابت و برقرار و جاودانی باشـد تنها اوست و بقیه هرچه هست در ذات خود وجودی نـدارد و باطل هستی خود را از طریق وابستگی به وجود حق، پدیدار می کند و هر لحظه نظر لطفش را از آنها برگیرد در ظلمات فنا و نیستی، محو و ناپدیـد می شود. به این ترتیب هر قـدر ارتبـاط موجودات دیگر به وجود حق تعـالی بیشـتر گردد به همـان نسـبت حقـانیت بیشتری کسب می کنـد. (مکارم شـیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۷، ص ۸۲)از آنجـا که خداونـد حق محض است، سـخن و فعـل او هم حق محض است، چون از حق محض غیر از حق محض سـر نمی زنـد. مقـدم شـدن کلمه‌ی الحق در آیه «... والحق أقول» افاده حصـر می کند و نشـانه آن است که خداونـد جز حق نمی گویـد، (زمخشـری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۱۰۸)و بـه همین جهت است که قسـمتی از دعـای اولوالالباب (صاحبدلان و خردمندان واقعی) چنین است: «همانا که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنـد و در آفرینش آسـمان‌ها و زمین می اندیشـند [که:] پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امـان بـدار»؛ نیز بـا توجه به همین مطلب است که قرآن کریم نظر کسـانی را که گمـان می کننـد جهـان آفرینش برنـامه و هدف ندارد و کاروان زندگی به سوی سـرمنزل مشخصـی نیست به شدت محکوم می کند و می فرماید: أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ عَبَثاً وَأَنَّکُمْ إِلَیْنَا لا تُرْجَعُونَ فَتَعَالَی اللَّهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْکَرِیم (سوره المؤمنون/ ۱۱۵-۱۱۶) ترجمه: آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریـده‌ایم و اینکه شـما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟ (۱۱۵)پس والاست خـدا، فرمانروای بر حق، خدایی جز او نیست. [اوست پروردگـار عرش گرانمایه. نیز آنچه خداونـد در کتاب‌های آسـمانی و به وسـیله رسولانش، ازعوالم غیب و سـرانجام زنـدگی و حقایق آخرتی بیان نموده، همه حق است؛«... ألّا إنّ وعدالله حق.. » (یونس / ۵۵). .. بدانید، که درحقیقت، وعده خدا حق است... ؛ مرگ حق است: «و جـاءت سـکرهٔ الموت بـالحق... »؛ (ق / ۱۹) و سـکرات مرگ، حقیقـت را [به پیش] آورد... ؛قامت و رسـتاخیز حق است: وَیَسْتَنْبِئُونَکَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِی وَرَبِّی إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِینَ (سوره یونس / ۱۹)ترجمه: و از تو خبر می گیرند: «آیا آن راست است؟» بگو: «آری! سوگنـد به پروردگارم که آن قطعاً راست است، و شـما نمی‌توانیـد [خدا را] درمانده کنید. آنگاه حق تعالی سؤال دیگری از سوی مشرکان را مطرح می‌کند: «و از تو خبر می گیرند که آیا آن حق است؟» یعنی: آیا آنچه را که به ما از عـذاب و معاد و قیامت وعـده می‌دهی، راست است؟ «بگو: آری، سوگند به پروردگارم که آن قطعا حق است و شـما عاجزکننده

نیستید» یعنی: شما نمی‌توانید خدای سبحان را درمانده کرده و از چنگ عذاب بگریزید پس حتما گرفتار آن می‌شوید. ابن‌کثیر می‌گوید: «این یکی از سه موردی است که خداوند متعال در آن، بر وقوع روز آخرت سوگند یاد کرده است ». (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج ۲، صص ۶۶۷–۶۶۸)آری! خدا حقّ است. حقّ یکتا است و چند تا نیست. کسی که از حقّ کناره‌گیری کند گرفتار باطل می‌شود، و در سنجش و برآورد امور گمراه می‌گردد و به کژراهه می‌رود.وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (سوره الاحقاف / ۳۴) ترجمه: و روزی که کافران بر آتش عرضه می‌شوند [از آنان می‌پرسند:] «آیا این راست نیست؟» می‌گویند: «سوگند به پروردگارمان که آری. » می‌فرماید: «پس به [سزای آنکه انکار می‌کردید عذاب را بچشید. ب) قرآن کریمبراساس آیه: المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يُؤْمِنُونَ (سوره الرعد / ۱)ترجمه: الف، لام، میم، راء. این است آیات کتاب، و آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است، ولی بیشتر مردم نمی‌گروندپس به حقیقت کلام خدا قرآن، حق است و بس. حق خالصی که با باطل نمی‌آمیزد. حقی که احتمال شک و تردیدی در آن نمی‌باشد. این حروف، نشانه‌هائی بر این استکه قرآن حق است. این حروف، بیانگر این است که قرآن از سوی خدا نازل می‌گردد. آنچه از سوی خدا هم نازل شود هرگز جز حق نخواهد بود، حقی که هیچگونه شک و تردیدی درباره آن وجود ندارد. ... و آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است، ولی بیشتر مردم نمی گروند. قرآن کریم حق خالص است و در آن باطل نیست و این حق محض بودن از حرف لام در «الحق» که افاده حصر می کند استفاده می شود و مفادش این است که آنچه به سوی تو نازل شده فقط و فقط حق است، نه اینکه باطل محض و یا آمیخته به باطل باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۲۸۶)از آنجا که قرآن کریم با حجت‌های آشکار خود، جدا کننده‌ی حق از باطل است آن را «فرقان» نیز می نامند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۳۳) و نیز «قول فصل» (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۱۰، ص ۷۱۶)ج) میزانبر مبنای آیه‌ی «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (الأعراف / ۸)ترجمه: و در آن روز، سنجش [اعمال] درست است. پس هر کس میزانهای [عمل او گران باشد، آنان خود رستگارانند. و در آن روز، سنجش [اعمال] درست است. پس هر کس میزان‌های [عمل] او گران باشد؛ آنان خود رستگارانند. مراد از جمله‌ی «و الوزن یومئذٍ الحق» این است که آن وزنی که در قیامت اعمال با آن سنجیده می شود «حق» است به این معنا که هرقدر عمل مشتمل بر حق باشد به همان اندازه اعتبار و ارزش دارد چون اعمال نیک مشتمل برحق است از این رو دارای ثقل است. برعکس عمل بد از آنجا که مشتمل بر چیزی از حق نیست و باطل صرف است لذا دارای وزنی نیست، پس خدای سبحان در قیامت اعمال را با «حق» می سنجد و وزن هر عملی به مقدارحقی است که در آن است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۱۱–۱۲)برخی مفاهیم حق از دیدگاه قرآن کریم را در چهار حوزه‌ی معنایی به این شرح توضیح داده‌اند: الف: حوزه معنای وجود شناختی، حق به این اعتبار، عبارت است از موجود ثابت. ب: حوزه معنای معرفت شناسی، حق در آیه معنا عبارت است از تطابق با امر واقع خارجی. حق دراین معنا همان صدق است و درمقابل باطل به معنی کذب. ج: حوزه حقوقی طبیعی، در این معنا رعایت حق و نه خود حق، عدل است و عدم رعایت آن ظلم. د: حوزه حقوق قراردادی یا نهادی، در این معنا حق مقابل باطل در مفهوم فقهی آن است. پس حق امری است شرعی و صحیح در مقابل غیرحق و باطل. (رحیم پور، ۱۳۸۵ش، صص ۱۴۹–۱۵۰)معیارحق و باطل از منظر قرآنبر مبنای آیه: الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (البقره / ۱۴۷)ترجمه: حق از جانب پروردگار توست. پس مبادا از تردیدکنندگان باشیحق از جانب پروردگار توست، پس مبادا از تردید کنندگان باشی؛ هرآنچه از جانب پروردگار باشد حق است، زیرا از روی حکمت و مصلحت و به مقتضای عدل است و آنچه از روی هوی و هوس، القای شیاطین، باشد باطل است و طریق تشخیص آن آیات قرآن و اخباری که به طور قطع از پیامبر (ص) صادر شده و نیز براهین عقلی قطعی می باشد. و البته پس ازآنکه به یکی از این طریق سه‌گانه ثابت شد که ازجانب پروردگار است دیگر جای شک در آن نیست، اگرچه پی به حکمت و مصلحت آن نبرد و یا مطابق نظریه او نباشد، زیرا اجتهاد مقابل نص غلط است.

خطاب در آیه اگرچه متوجه نبی اکرم (ص) است لکن مقصود امت است، زیرا ساحت قدس نبی و مقام عصمت او مانع از شک است؛ همانطور که اکثر خطاب‌های قرآن از این قبیل است. (طیب، ۱۳۷۸ش، ج ۲، ص ۲۴۱)مفسران با عنایت به آیاتی همچون: « اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره / ۲۵۷) ترجمه: خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنان را از تاریکی‌ها به سور روشنای به در می برد. و[لی] کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرورانشان [همان عصیانگران] طاغوتند، که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها به در می برند. آنان اهل آتشند که خود، درآن جاودانند؛از آنجا که واژه‌ی «نور» مفرد و واژه‌ی «الظلمات» به صورت جمع به کاررفته، استفاده کرده‌اند که حق همواره واحد است ولی باطل متشتت و مختلف است و هیچ وقت وحدت ندارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۴۶؛ وهبه زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۲۳)انسان هر گر نمی تواند برای خود ملاک و معیارهای مطلق حق را تعیین وتعریف کند بلکه باید ازقرآن کتاب آسمانی این معیارها را دریافت کند. به‌قول اندیشمند معاصر استاد یوسف قرضاوی که در این باره چنین می گوید: اگر، حق عبارت از شناخت حقیقت اشیاء و رازهای هستی و هدفهای زندگی باشد منطقی این است که آن را از خالق جهان و تدبیر کننده‌ی نظام هستی دریافت کند. اگر، حق قانون عدالت باشد و امور مردم را رتق و فتق کند و با ترازوی دقیقی حق و تکلیف هر کسی را مشخص کند و حق هر فرد یا خانواده یا جامعه را آنطور که شایسته است به او بدهد و وظایفی را که در برابر استفاده از آن حقوق باید عهده‌دار شود از او بخواهد، مرجع صلاحیت دار برای تعیین حق چه کسی جز پروردگار مردم(رب الناس) می تواند باشد. (قرضاوی، ص ۲۲)بنابر این تعیین کننده‌ی حق و معیار آن تنها خداوندی است که آفریدگار همه آفریدگان است و به هر موجودی امکانات متناسب با نوع زندگی‌اش به او عطا نموده و برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده و هر موجودی را به تناسب وضعش هدایت نموده است و او نیازها و صلاح و فساد بندگانش را می‌داند و اگر قانون فضیلت همان حقی باشد که حاکم بر غرایز است و کنترل کننده رفتار و سلوک انسانی است و نفس را از پستی‌ها پاک نموده و فطرت را پاک می گرداند و اخلاق فرد و جامعه را بهبود می بخشد باز هم شناساندن حق مخصوص به آفریننده نفس و پدیدآورنده فطرت است که آگاه به عوامل تزکیه و انحراف نفس است، چرا که: وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ (سوره بقره /۲۲۰)ترجمه: و خداوند مفسد را از مصلح (موجود در میان شما، جدا می‌سازد و) می‌شناسد، زیرا خداوند سازنده و به‌وجود آورنده انسان است، لذا تنها او می تواند دقیق‌ترین معیارها را برای تعیین حق و باطل را برای او ارائه و تبیین کند و علاوه بر علم و آگاهی مطلق او بر تمام زوایای وجودی انسان، او مهربانتر از خودش وهرکس دیگری نسبت به بندگانش است و هرگز به سرگردانی انسان در مسیر هدایت راضی نیست. چرا که:إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ (البقرة/۱۴۳) ترجمه: « به راستی که خداوند نسبت به مردم رئوف و مهربان است.» رئوف: کسی است که رأفتی بسیار دارد، رأفت: از بین بردن زیان و ناخوشی است، اما رحمت عامتر است زیرا هم شامل دفع ضرر می‌شود و هم رساندن خیر و نیکی. بدین وسیله به دل مسلمانان آرامش می‌دهد، و پریشانی را از آنان می‌زداید، و خشنودی و اطمینان و یقین را بر ایشان ریزان و باران می‌کند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا (ص) زنی از اسیران را دیدند که میان او و کودکش جدایی افتاده بود، پس او در میان اسیران می‌گشت و هرگاه کودکی از اسیران را می‌یافت او را به آغوش گرفته و به سینه‌اش می‌چسباند و بازمی‌گشت تا کودکش را بیابد و چون او را یافت، محکم به آغوشش گرفته پستان خود را به دهانش گذاشت. در این هنگام رسول خدا (ص) فرمودند: «آیا فکر می‌کنید که این زن فرزندش را در آتش خواهد افگند در حالیکه قادر است تا او را نیفگند؟» گفتند: خیر یا رسول الله! فرمودند: «به خدا سوگند که خداوند متعال به بندگان خود از این زن نسبت به فرزندش مهربانتر است». (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج ۱، صص ۱۶۷-۱۶۸)ابزار تشخیص حق از باطل گوش، چشم و فؤاد نعمت‌هایی هستند که خداوند ارزانی داشته است که انسان به وسیله آنها حق را از باطل تمییزداده و خود را به واقع برساند و به وسیله آنها اعتقاد و عمل تحصیل نماید. سپس از یک یک آنها بازخواست می شود که آیا در آنچه به کار بسته عملی به دست

آورده یا نه و اگر به دست آورده پیروی هم کرده یا خیر؟ مثلاً از گوش می پرسند آیا آنچه شنیدی از معلومها و یقین‌ها بود یا آنچه هرکه هرچه گفت گوش کردی؟ و از چشم می پرسند آیا آنچه تماشا کردی واضح و یقینی بود یا خیر؟ و از قلب می پرسند آنچه که‌اندیشیدی و یا بدان حکم کردی به آن یقین داشتی یا نه؟ گوش و چشم و قلب ناگزیرند که حق را اعتراف نمایند و به آنچه که واقع شده گواهی دهند، بنابراین برهر فردی لازم است که از پیروی کردن غیر علم بپرهیزد، زیرا اعضا و ابزاری که وسیله تحصیل علم‌اند به زودی علیه آدمی گواهی می دهند و می پرسند آیا چشم و گوش و قلب را در علم پیروی کردی یا در غیرعلم؟ اگر در غیرعلم پیروی کردی چرا کردی؟ و آدمی درآن روز عذر موجهی نخواهد داشت. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۹۵) ناگفته نماند که مطابق روایات هیچگاه قلب آدمی یقین به حق بودن امری باطل و یا باطل بودن امری حق نمی کند. در تفسیر عیاشی از یونس بن عمار از امام صادق (ع) روایت شده که «لا یستیقن القلب أن الحق باطل أبدا، و لا یستیقن أن الباطل حق أبدا»؛ هیچ وقت دلی یقین نمی کند به این که باطلی حق است و هرگز یقین نمی کند به اینکه حقی باطل باشد. (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۵۳)موانع شناخت حق از منظر قرآنخالی از فایده نیست که عامل مؤثری را که قرآن به عنوان مانع شناخت حق بیان کرده بشناسیم. وآن « پیروی از هواهای نفسانی» است. از آیه: إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلا تَتَّبِعْ الْهَوَی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ (ص/ ۲۶۹)ترجمه: پس میان مردم به حقّ داوری کن، و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به درکنداز مفهوم آیه چنین استفاده می شود که پیروی ازهوای نفس، عامل روی گردانی از حق است. هواپرستی هرگز به انسان اجازه نمی دهد چهره حقیقت را چنانکه هست ببیند و داوری صحیح و خالی از حب و بغض پیدا کند. اساساً حب و باطل غیرقابل جمع هستند، زیرا حق بر دلیل و عقل استواراست و باطل از هوی و شهوات سرچشمه می گیرد. (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج۷، ص ۲۲۵)عجب اینکه عادت کردن به گناه در مراحل نهایی و خطرناکش چنین است که آدمی ننگین‌ترین و زشت‌ترین کارها را حق خود می شمارد و پاکترین تمتع و بهره‌گیری جنسی را ناحق می داند. آن قوم گمراه به حضرت لوط(ع)گفتند: «... و ما لنا فی بناتک من حق... »؛ (هود / ۷۹)ما به دختران تو حق نداریم. این تعبیر بیانگر نهایت انحراف این گروه است. به عبارتی دیگر، یک جامعه آلوده به جایی می رسد که حق را باطل و باطل را حق می بینند. ازدواج با دختران پاک و باایمان را اصلاً در قلمرو حق خود نمی شمارد، ولی به عکس، انحراف جنسی را حق می شمارد. (شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۹، ص ۱۸۴)با عنایت به آیاتی همچون: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقَاناً وَیُکَفِّرْ عَنکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ وَیَغْفِرْ لَکُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیم (الانفال / ۲۹)ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از خدا پروا دارید، برای شما [نیروی تشخیص [حقّ از باطل قرار می‌دهد و گناهانتان را از شما می‌زداید و شما را می‌آمرزد و خدا دارای بخشش بزرگ استاز معنا و مفهوم آیه چنین استفاده می شود که بدون تقوی، شناخت حق از باطل ممکن نیست، چرا که حب و بغض‌ها و گناهان حجاب ضخیمی بر چهره حق می افکند و درک و دیده‌ی آدمی را کور می کند. (شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۵، ص ۸)حسن ختام این مقاله را، با تفسیر دلنشین سید قطب در فی ظلالش می آوریم که می فرماید: این حقیقت دارد که تقوا و ترس از خدا در دل بینشی و نیروی تشخیصی به وجود می‌آورد، بینشی و نیروی تشخیصی که برای دل پیچ و خمهای راه را روشن و آشکار می‌گرداند و چاله و چوله‌های سر راه را می‌نمایاند. امّا این حقیقت– همسان همه‌ی حقائق عقیده – کسی آن را نمی‌شناسد مگر خودش عملاً آن را چشیده باشد! آخر تعریف و توصیف نمی‌تواند مزه و چشش این حقیقت را به کسانی منتقل کند که خودشان آن را مزه نکرده‌اند و نچشیده‌اند!کارها در عقل و شعور تنیده می‌گردد. راهها در نگاه و اندیشه پیچیده می‌شود. سر دو راهی‌ها، باطل با حقّ می‌آمیزد. دلیل و برهان سرکوب و خاموش می‌گردد ولی اقناع نمی‌شود. حجّت ساکت می‌ماند امّا دل و خرد بدان پاسخ نمی‌گویند و با آن هم‌آوا نمی‌شوند. جدال بی‌فائده می‌ماند و ستیزه هدر می‌رود... اینها وقتی است که تقوا در میان نباشد. ولی هنگامی که تا پیدا شد خرد نورانی، حق روشن، راه پیدا، دل آرام، درون آسوده، و گام ثابت و بر راه استوار می‌شود. حقّ ذاتاً بر فطرت پنهان نمی‌ماند... فطرت سالم بر حقّ سرشته شده است. آسمانها و زمین اصلاً با حقّ آفریده شده‌اند... امّا این هوا و

هوس است که میان حقّ و باطل سدّ و مانع می‌شود... هوا و هوس است که تاریکی را می گسترد، و دیدن را پنهان می‌سازد، و مسیرها را کور می کند، و راهها را پنهان می‌دارد... هوا و هوس است که دلیل و برهان از پس آن برنمی‌آید، بلکه تقوا و پرهیزگاری است که آن را می‌راند و از سر راه به دور می گرداند. ترس از خدا، و پیش چشم داشتن خدا در پنهان و آشکار است که هوا و هوس را می‌راند... بینش و نیروی تشخیصی که درون را روشن می‌سازد، و اشتباه را برطرف می گرداند، و راه را روشن می‌نماید، از اینجا سرچشمه می گیرد. این هم کاری است که ارزش آن با پول سنجیده نمی‌شود... لیکن خداوند بزرگ با فضل و لطف خود زدودن اشتباهات و بخشش گناهان را بر آن می‌افزاید. سپس بدانها (فضل سترگ) را اضافه می‌فرماید. هان! این بذل و بخشش و عطاء و کرم همگانی و همه جانبه‌ای است که آن را عطاء نمی کند جز پروردگار (بزرگوار و بخشایشگر) صاحب فضل عظیم و لطف عمیم. (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج۳، ص ۱۴۹۹)با تو جه به فهم دقیق این آیه، تقوی می تواند نقش مهمی را در شناخت حق و باطل در زندگی انسان ایفا کند و راهیابی و رستگاری ما در دنیا و آخرت فقط در پیروی از حق و دوری از باطل است که خداوند ما را به شناخت آن رهنمون گردیده است. نتیجه‌گیری ـ باطل طفیلی و تبعی است، آنچه که اصالت دارد حق است. ـ باطل وجود موقت دارد، آنچه که استمرار دارد حق است. ـ حق همیشه مفید و سودمند است، همچون آب زلال که مایه حیات و زندگی است، اما باطل، بی‌فایده و بیهوده است. همچون کف روی آب. کف‌های روی آب هرگز کسی را سیراب نمی کند و سبب رویش درختی نمی گردد، نمی توان از کف‌هایی که در کوره‌های ذوب فلزات ظاهر می شود، شیء زینتی و یا ابزاری برای زندگی ساخت. ـ هر چیز به اندازه‌ی اتصال و ارتباطی که با حق مطلق (ذات باری تعالی) دارد و به اندازه‌ای که از خشنودی خداوند برخوردار است حق است و به اندازه دوری و بیگانگی از خدا و تهی بودن از خشنودی خداوند باطل است. ـ آنچه حق است از ناحیه خداست، ولی آنچه باطل است مستند به او نیست، هرچند که به اذن او موجود می شود. ـ میان حق و باطل واسطه‌ای وجود ندارد. هر چه حق نباشد، باطل است. ـ چون خداوند متعال حق است، نظامی را که آفریده نیز حق است. ـ اختلاف میان اهل حق و باطل، امهال باطل، احقاق حق و ابطال باطل از مهمترین سنت‌های الهی در خصوص مسأله حق و باطل است. ـ ظرف دنیا ظرف امتحان است و کسی در معرض امتحان و ابتلا قرار می گیرد که دارای اختیار باشد. و اختیار نیز وقتی معنی دارد که خلط میان حق و باطل و خیر و شر ممکن باشد و به نحوی که انسان‌ها خود را در سر دوراهی‌ها ببینند و ازآثار خیر و شر، پی به خود آنها ببرند و سپس هریک از دو راه سعادت و شقاوت را که می خواهند، برگزینند. ـ بدون تقوی، شناخت حق از باطل ممکن نیست، چرا که حب و بغض‌ها و گناهان حجاب ضخیمی بر چهره حق می افکند و درک و دیده‌ی آدمی را کور می کند. فهرست منابع ومصادر•

الإمام البخاری، أبی عبد الله، محمد بن إسماعیل. صحیح البخاری مع فتح الباری. (۱۴۰۱ق). بیروت، دار المعرفة •. ابن عاشور التونسی، محمد الطاهر بن محمد بن محمد الطاهر (۱۹۸۴ م)، التحریر والتنویر «تحریر المعنی السدید وتنویر العقل الجدید من تفسیر الکتاب المجید، تونس، الدار التونسیة للنشر •. ابن فارس، احمد(۱۴۰۴ هـ ق) معجم مقاییس اللغه، به کوشش عبدالسلام محمدهارون، قم مکتبه الاعلام الاسلامی • ابن منظور. لسان العرب. سلسلة المعاجم. ۱۳۸۵ش. دار احیاء التراث العربی •. بیضاوی، الامام ناصرالدین ابوالخیر عبدالله الشیرازی، تفسیر البیضاوی السمی انوار التنزیل و اسرار التاویل، سنه الطبع ۱۴۰۲ ه– ۱۹۸۲ م — دار الفکر للطباعه و النشر و التوزیع •. حسینی بهشتی، سیدمحمد، (۱۳۸۲ش)، حق و باطل از دیدگاه قرآن، تهیه و تنظیم بنیاد نشر آثارو اندیشه‌های شهید دکتربهشتی، تهران: بقعه •. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق(، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم •. رحیم پور، فروغ، (۱۳۸۵ش)، « تحلیلی از ساختارحق و باطل در قرآن با تأکید بر دیدگاه علامه طباطبایی در المیزان»، پژوهش دینی، شماره ۱۳ •. زحیلی، وهبه، (۱۴۱۸ق)، التفسیر فی العقیدة والشریعة والمنهج، بیروت: دار الفکر •. زمخشری، محمود بن عمر، (۱۴۰۷ق)، الکشاف عن حقایق عوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل، بیروت: دارالکتاب العربی •. طباطبائی، محمدحسین، (۱۳۸۳ ش)، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم؛ دفتر انتشارات اسلامی، چاپ نوزدهم•.

طبرسـی، فضل بن حسن، (۱۳۷۷)، جوامع الجـامع، تهران: دانشـگاه تهران •. طبرسـی، لأـبی علی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسـیر القرآن، ط/ دار الکتب العلمیهٔ. بیروت •. طیّب، سیّد عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلام، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۶ش •. عیاشـی، ابی نصـر محمدبن مسـعود، التفسیر، تحقیق مؤسـسهٔ البعثهٔ، قم؛ قسم الدراسات الاسـلامیه لمؤسـسهٔ البعثهٔ، ۱۴۲۱ ق، چـاپ اول •. فخرالـدین الرازی- التفسـیر الکبیر (مفاتیـح الغیب). الطبعـهٔ الأـولی – ۱۴۱۱هـ دار الکتب العلمیـهٔ، دمشـق•. فولادونـد، محمـد مهـدی، ترجمه قرآن (فولادونـد)، دار القرآن الکریم(دفتر مطالعـات تاریـخ و معارف اسـلامی)، تهران، ۱۴۱۵ ق، چاپ اول •. قرائتی، محسن، (۱۳۸۳ش)، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن •. قرشی، سیدعلی اکبر، (۱۳۷۱ش)، قـاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسـلامیه •. قرضـاوی، یوسـف، حق و باطـل ازدیـدگاه قرآن، محسن ناصـری، نشـرفرهنگ قرآن، تهران، ۱۳۶۰ش •. قطب، سیـد. فی ظلال القرآن، تفسـیر. ۱۹۸۹م. چاپ: هفـدهم، قاهره. دارالشـروق •. کاشانی، ملافتـح الله، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، کتابفروشی محمدحسن علمی. تهران، ۱۳۳۶ش •. مخلص، عبدالرؤوف، تفسیر أنوار القرآن، انتشارات شیخ الإسلام احمد جام، تربت جام،، ۱۳۸۵، چاپ سوم •. مصطفوی، حسن، (۱۳۶۰ش)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگـاه ترجمه و نشـر کتاب •. مطهری، مرتضـی، حق و باطل، انتشارات صـدرا، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۲ •. مکارم شـیرازی، ناصر و دیگران، تفسـیر نمـونه، دارالکتب الاسـلامیه، تهران؛ ۱۳۷۰ هـ ش، چاپ دهم •. میبـدی، رشـیدالدین احمـد، کشف الاسـرارو عـده الأبرار، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱ش. باتشـکر از زحمات و راهنمایی های اسـتاد گرامی : خانم دکتر صادقیتحقیق و نگارش : حمزه خان بیگی – دانشـجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت معلم آذربایجان – تبریزآدرس محل سکونت : آذر غربی – اشـنویه : شـهرک فرهنگیـان پشت ماشـین شـویی ساحـل – منزل شخصـی حمزه خـان بیگی = کـد پسـتی : ۴۵۶۴۳– ۵۷۷۱۶ == همراه : ۰۹۱۴۳۴۲۷۷۶۳

موسم حقیقت طلبی وخدا شناسی

دانست. یکی ازخصوصـیات تـدبر وتعمـق رویانـدن انـدیشه احسـاس دردل و روان آدمی است از این رو بهـار تنهـا " دگرگونی در طبیعت " نیست، بلکه هنگامه " تحولی عمیق و هدفمنـد در روح و قلب آدمی " نیز می باشـد. بدین صورت باید گفت: آمد و رفت بهـار، تکرار درس های معلم طبیعت است که همواره در گوش انسان زمزمه گر این واقعیت است که ؛ رسـتاخیز آمـدنی و بلاشـک است و خداونـد تمامی کسانی را که در قبرها آرمیـده اند زنده می گرداند که این حقیقت در واقع بیانگر حیات مجدد و شور انگیز پس از مرگ می باشـد.نرم نرمـک صـدای پـای بهـار بـه گـوش می رسـد و نسـیم دل انگیزبهـاری پیـام طراوت و شـادابی، امیـد و سرزندگی و شور و نشاط را به گوش همگان می رساند.چقدر تمام ناشدنیمی نمود شب های بلند و یلدایی زمستان !زمستان، امسال بیش از همیشه ادعای ماندگاری داشت .سـردی ، جمود و تاریکی چنان همه جا را فراگرفته بود که گویی زمسـتان سیطره ای دائمی بر طبیعت و زمین دارد. ولی این بهار است که با دست و پنجه نرم کردن با آن بار دیگر پیروزمندانه و طرب انگیز شور زندگی را بر جمود و سردی مستولی می گرداند.زمستان رفت. چون مانند همه امور دنیوی محکوم به رفتن بود. اما با رفتن آن دو چیز به جا ماند: یکی پاداش بهار برای صابران و دیگری رو سیاهی برای ذغال.حیات دوباره طبیعت در واقع یکی از نمایش های خداوند مهربان در جهـان است، طبیعتی که در فصـل زمسـتان می‌میرد و سبزی وشـادابی خود را از دست می‌دهـد، امـا در فصل بهار دوباره زنـده شـده وجانی تازه می گیرد. طبق تعبیر قرآن، خداوند بادها را می‌فرسـتد که ابرها را برانگیزد، آن گاه آن را به سوی سـرزمین مرده می‌راند تا زمین را پس از مرگش دوباره زنده کند. توصـیف طبیعت و حیات دوباره آن یک نمونه از شگفتی‌های طبیعت در قرآن است، اما جالب است بـدانیم هـدف این توصـیف، نشان دادن طبیعی حیات انسان پس ازمرگ است. به عبارت دیگر برای آن است که بدانیم چگونه پس از آنکه تمـام جسم پوسـید و متلاشـی شـد، دوباره زنـده می‌شود، همان‌گونه که طبیعت زمین پس از پژمردگی و خزان

ومرگ حیاتی مجدد پیدا می‌کند.دستی در سراپرده طبیعت، نعمت بهار را برای انسان وتمامی جانداران تدبیر می‌کند و این نعمت درجهت آسایش و رفاه همراه با (ابر و باد و مه و خورشید وفلک) در کار است. بهار رستاخیز کوچک و سمبلی از رستاخیز بزرگ است. بهار فصل رویش، شادی و زندگی می باشد و از منظر قرآن آیه و نشانه‌ای است که باید مورد توجه اهل بصیرت قرار گیرد. خداوند متعال بارها در قرآن به فصل بهار و رویش گیاهان اشاره کرده و کلماتی مانند « نبت » و «انبات» بسیار در قرآن ذکر شده که هدف اصلی آن از بحث زندگی و احیای مجدد طبیعت ، تبیین و تمثیل واقعی از معاد و رستاخیز بوده است. در قرآن کریم نیز بهار به رستاخیز طبیعت تعبیر شده و این امر را می‌توان از آیه پنج سوره مبارکه «حج» نیز استنباط کرد. هدف اصلی قرآن از بحث زندگی و احیای مجدد طبیعت تبیین و تمثیل واقعی از معاد و رستاخیز بوده است. در واقع تجدید حیات طبیعت به خاطر آن است که خدای هستی بخش انسان را متوجه اعتقاد وباحقانیت زنده شدن بعد ازمرگ گردانیده و او را برضمیرخویش راسخ ترمی سازد. به بیان دیگر؛ بهار با خود پیام دارد. پیام زندگی، پیام دوباره زیستن و پیام دوباره نگریستن. بهار همراه با رویش، زیبایی و انبساط است و همین امر را باید مدنظر قرار داده و با تجدیدنظر در اعمال و رفتار به‌گونه‌ای عمل کنیم که زیبایی، زندگی و شادی آفرینی را برای خود ودیگران به ارمغان بیاوریم. مانند بیشتر عناصر طبیعت بهار نیزدرس هایی آموزنده و زندگی ساز دارد که حیات بخش و تأمل انگیز است. تنوع، شادابی، تبادل، تحول و حیات آفرینی مهمترین آموزه های بهار می باشد.۱- تنوع؛ در بهار، تنوع خاصی در رنگها و جلوه های طبیعت ، درختان، گیاهان و گلها مشاهده می شود. زندگی متعادل نیز باید برخوردار از تنوع ویژه ای باشد. کار، استراحت، اوقات فراغت، مطالعه، ورزش ، ارتباط با خدا و ... همگی عناصری از یک زندگی متنوع بوده و در جای خود، مهم و با ارزش تلقی می شوند.۲- شادابی؛ بهار، آکنده از شادابی و طراوت است،به گونه ای که معرّف تحول و دگرگونی در تمامی طبیعت می باشد. زندگی متعادل نیز برخوردار از شادابی و سرزندگی است. باید در زندگی مشوّق روح شادمانی و مسرت باطنی باشیم و هر یک بر دیگری در این امر، سبقت بجوییم.۳- تبادل؛ از زیبایی های بهار، تعادل در هواست؛ نه آن چنان سرد است که گزنده باشد و نه آن اندازه گرم است که سوزنده باشد. هوای ملایم و نسیم فرحبخش بهار، جان ها را گرمی می بخشد. باید درزندگی متعادل، با الهام ازمکتب بهار، در روابط متقابل خویش به دور از هر گونه افراط و تفریط ، مناسباتی گرم و ثمربخش را پی ریزی کرد. روابط نه افراطی است که به وابستگی و اتکای بیش از حد بینجامد و نه سرد و قهر آمیز است که بذرهای محبت و عاطفه را از قلوب برکند.۴- تحول؛ طبیعت پس از دوره افسردگی و خمودی خزان در طراوت بهار به وجد می آید و دگرگونی هایی را در خود پذیرا می شود. اندام خشکیده گیاهان و درختان در گذر از رکود و رخوت زمستان به شور و جذبه بهار، جوانه های حیات را برخود ظاهر می سازد. چنین تغییر و تحولی در طبیعت ، این پیام را برای هر فردی در بردارد": حال که طبیعت متحول شد، تنها انسان ها که برتر از طبیعت اند و اشرف مخلوقات ، باید دراین دگرگونی ها برطبیعت، سبقت جویند. "هر فردی باید نیک بیندیشد که نسبت به از دست دادن سرمایه عمر و سپری نمودن بهترینسال های زندگی، چه حاصلی اندوخته؟ و با چنین سرمایه ای، دست به چه معامله ای زده است؟ چنین اندیشه ای ، بارور و زاینده است و انسان را فراتر از پوچي و ابتذال ، به رشد و تعالی می خواند. امام سجاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق می فرمایند ": خدایا به من عمرطولانی عطا فرما تا زمانی که عمرم در راه اطاعت و بندگی ات صرف شود و اگر روزی برسد که سال های زندگی ام چرا گاه شیطان گردد ، مرا فرصت مده".۵- حیات آفرینی؛ بهارحیات است و حیات آفرین، آن گونه که نسیم بهاری بر روح ها و جان ها می وزد، حیاتی دوباره در کالبدها می دمد و به عبارتی، بهارعلاوه بر سر زندگی ، زندگی ساز نیزهست.گفت پیغمبر به اصحاب کبار   تن میوشانید از باد بهارآنچه با برگ درختان می کند   با تن و جان شما آن می کندبهار یعنی؛ آغازی دوباره بر پایان شیرین سختی ها، یعنی امیدواری به شکفتن مجدد، یعنی رستاخیز طبیعت، یعنی حیات بعد از ممات و یعنی اشتیاق وصف ناپذیر زندگی.خردمندان بر این موضوع وقوف کامل دارند که به دنبال هرسپیده دم، شب سیاهی نیز می باشد ودرپی هربهاردل انگیزی فصل دگرگونگری است به نام برگ ریزان و

زمستان! پس عقل سلیم حکم می کند به دنبال هرسرور وشادمانی، فرا رسیدن غمی بیکران را از یاد نبرد ولازمه همه اینها ابراز امتنان است وادای شکر به بارگاه خدای منّان.اکنون که با عنایت قادر متعال توفیق درک بهار دیگری حاصل گردیده است مستانه وشورانگیز از این نعمت بزرگ، به هنگامه " ؛ اذا رأیتم الربیع " مشتاقانه ذاکر و شاکر نعمت های بیکران ایزد منان خواهیم بود پس "؛ فاکثرو ذکر النشور. "

http://www.resalat-news.com/Fa/?code=۵۷۷۸۷

تفاوت تکامل انسان و طبیعت از نگاه قرآن

حجت‌الاسلام محمدصادق یوسفی تکامل و تحول در طبیعت و موجودات اجباری است و هر موجود و نبات و یا حیوانی، طبق آیین خلقت خداوندی به اجبار باید به مرحله‌ای برسد، اما این مسأله در انسان این گونه نیست؛ بلکه خداوند به انسان اختیار داده و او را برای طی مراحل تکامل و تحول از مراحل پایین‌تر به مراحل بالاتر صاحب اختیار قرار داده است، او یا راه حق، عدالت و ارزش‌های انسانی را طی می‌کند یا در مسیر حیوانیت قرار می گیرد.خدای متعال انسان را آفرید و در آفرینش او به خود آفرین گفت« فتبارک الله احسن الخالقین» و این آفرین به لحاظ جایگاه و اهمیت خلقت انسان و ارزش‌هایی که او می‌تواند در طول زندگی دنیاییش کسب کند است. البته آدمی دو نوع آفرینش دارد، آفرینشی که جنبه مادی و به تعبیری مُلکی دارد و آفرینشی که جنبه معنوی و ملکوتی دارد.

*مراحل خلقت انسانخلقت مادی و دنیایی انسان دارای مراحلی است که متوقف بر تحول و تکامل است، البته جنبه ملکوتی و بُعد معنوی او نیز دارای مراحل تحولی و تکاملی است که آیات مختلف قرآن به آن‌ها اشاره کرده است.*تحولاتی که انسان را کامل می‌کندطبق آیات قرآن کریم، انسان هم از نظر فیزیکی و مادی، دورانی را از تحول طی کرده و به کمال می‌رسد و هم از حیث معنوی دورانی را طی کرده و به کمال می‌رسد، در بُعد آفرینش مُلکی انسان، در برخی از تعابیر قرآن تصریح دارد«وَ مِنْ آیَاتِهِ أنْ خَلَقَکُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ»، (الروم: ۲۰)؛ یعنی از نشانه‌های خداوند این است که انسان را از خاک آفریده است، در برخی از تعبیرات دارد که «هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ طِینٍ ثُمَّ قَضَی أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمًّی عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ»، (الانعام: ۲).این گونه تعبیراتی که ابتدای آفرینش انسان را از خاک و گل ترسیم کرده است و حتی در برخی آیات دیگر می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَکَانَ رَبُّکَ قَدِیرًا»، (الفرقان: ۵۴)، یعنی خداوند از آب انسان را آفرید و یا «أَلَمْ نَخْلُقْکُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِینٍ»، (المرسلات: ۲۰)، آیا ما شمارا از آبی بی مقدار و پست نیافریدیم، ناظر به تحولات و تکامل آفرینش انسانی است.این آیات و تعابیر مختلف مراحل آغازین تحول و تکامل بشری را نشان می‌دهد، قرآن کریم در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:«أَوَلَمْ یَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِیمٌ مُبِینٌ»، (یس: ۷۷)؛ این آیه بیان گر این است که انسان از یک مرحله آغازین که آن مرحله را می‌توان به مرحله ابتدایی آفرینش انسان از خاک و آب و گل است ترسیم کرد، تا زمانی که این آب بی مقدار در رحم مادر قرار می‌گیرد و همین آب بی مقدار به علقه تبدیل می‌گردد«ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظاماً فَکَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ»، (۱۴ مؤمنون)؛ همواره در حال تکامل و تحول فیزیکی و مادی است.البته لفظ «ثُمَّ» به معنای تراخی است، یعنی در این مراحل خلقت، تدریج وجود دارد و نطفه وقتی در رحم قرار داده می‌شود به تدریج رشد می‌کند.*تحول‌گرایی در آفرینش انسانبنابراین آفرینش مادی انسان طبق آیات قرآن کریم، آفرینش تحولی و تکامل گرا است، یعنی؛ مراحلی را طی می‌کند تا به تکامل برسد همانطور که در آیه بعد می‌فرماید: «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظاماً فَکَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ»، (۱۴ مؤمنون)؛ خون بسته را به صورت پاره‌ای از گوشت تبدیل کردیم و آنگاه آن را به صورت استخوان تبدیل کرده و به دنبال آن بر این استخوان گوشت رویاندیم همه

این تصریحات در قرآن کریم، بیان مراحلی از خلقت مادی انسان و تکامل فیزیکی اوست.خداوند بعد از بیان این مراحل مادی در سوره حجر و صاد تعبیر «ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فیهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلیلاً ما تَشْکُرُونَ»، (۹سجده)؛ دارد، اینجا مرحله جدیدی از آفرینش انسان آغاز می‌شود و در این مرحله، انسانی که از نظر مادی و فیزیکی به کمال رسیده حالا باید آغازی از مرحله معنوی خود را شروع کند.آغاز آفرینش ملکوتی انسان بعد از کمال فیزیکی صورت می گیرد و آیه قرآن چنین تعبیری دارد که «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظاماً فَکَسَوْنَا الْعِظامَ لَحماً ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقینَ»، (۱۴ سجده)؛ مراد این آیه، آفرینش مکلوتی انسان است که با دمیده شدن روح در کالبد انسانی از جانب خداوند، این مرحله آغاز می‌شود.*مراحل تکامل ملکوتیبرای تکامل ملکوتی انسان نیز، خداوند مراحلی را در قرآن کریم بیان می کند که اولین مرحله آن نفخه روح است زمانی که در وجودش نفس ناطقه انسانی پدید می‌آید، البته مشائین بر این باور بودند که خداوند ابتدا بدن را آماده کرد و سپس نفس ناطقه را در آن قرار داد، ولی در حکمت متعالیه ثابت شده، خداوند با تحولاتی که در این جسم مادی و فیزیکی قرار می‌دهد، نفس ناطقه پدید می‌آید.در هر صورت، چه از دیدگان مشاء یا از دیدگاه حکمت متعالیه بخواهیم آن را بررسی کنیم، این نفس، روح و جان آدمی از جانب خداند است. اولین مرحله آفرینش ملکوتی انسان با همین نفخه آغاز می‌شود و این آغاز بر اساس «فطرت اوستفَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لَا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ»، (الروم: ۳۰)، انسان بر اساس فطرت الهی آفریده شده است.همچنین خداوند در آیات دیگری تصریح می کند: «قالَ رَبُّنَا الَّذی أَعْطی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی» (۵۰طه)؛ خداوند موجودات را بر هدایت تکوینی عام قرار داد و آنها را بر این اساس آفرید و هدایت کرد یا « انا هدینا السبیل» ما انسان را به هدایت تشریعی هدایت کردیم و همه راه‌های سعادت و کمال را به او نشان دادیم.این آیات نشان می‌دهد، خداوند انسان را بر اساس سرشت و طبیعتی الهی آفریده که این طبیعت او را کمک می کند که به سوی ارزش‌های الهی گام بردارد و حرکت کند، اگر انسان از این آفرینش و فطرت الهی استفاده نکند و برخوردار نشود به یک حیوان تبدیل می‌شود و درست بر خلاف آفرینش اصلی خودش گام بر می‌دارد و به سوی ضلالت و گمراهی می‌رود که تعبیر قرآن این است که «وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ کَثیراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ لا یُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ»، (الأعراف آیه ۱۷۹).*تفاوت تکامل انسان و طبیعتخداوند به انسان اختیار داده و او را برای طی مراحل تکامل و تحول از مراحل پایین‌تر به مراحل بالاتر صاحب اختیار قرار داده است، او یا راه حق، عدالت و ارزش‌های انسانی را طی می کند یا در مسیر حیوانیت قرار می گیرد.بنابراین دو سیر و حرکت بعد از آفرینش ملکوتی تحقق می‌یابد، یک سیر، سیر قهقرایی است، انسانی که باید به سوی خدا و کمالات حرکت کند، سقوط می کند و موجودی پست می‌شود و یا سیری ملکوتی دارد و به جایی می‌رسد که فرشتگان نیز نمی‌توانند به آن مقامات دست یابند، البته آدمی در انتخاب هر دو راه مختار است.خداوند برای انسان و آفرینش او ارزشی قائل شده که این ارزش را برای سایر موجودات قرار نداده است، بلکه تمام عالم برای انسان آفریده شده تا انسان از امکانات استفاده کرده و مراحل را طی کند و آن تعلیم و تربیت الهی است.اساساً فلسفه رسالت و بعثت انبیاء نیز همین است در آیات شریفه قرآن خداوند می‌فرماید: وقتی صحبت از فلسفه بعثت می‌شود، بحث تزکیه و تربیت انسان مورد توجه قرار می گیرد، آفرینش برای به کمال رسیدن انسان پدید آمد و انبیاء برای این آمدن که انسان به کمال برسد، بنابراین کمالی که انسان باید به آن دست یابد،همان تزکیه و تهذیب و آموختن حکمت و تربیت از انبیاء است،در سوره مبارکه جمعه آیه دوم، فلسفه بعثت پیامبر خاتم را همین مطلب می‌داند و با لقب‌هایی که خداوند در آیه قبل یاد می کند اهمیت مسئله بعثت انبیاء به ویژه پیامبر اکرم (ص) را می‌رساند، در آیه اول سوره جمعه خداوند درباره مقام تسبیح الهی می‌فرماید: همه آنچه در عالم است خدای یگانه را تسبیح می کنند، خدایی که پادشاه این عالم و عزیز و غلبه کننده و هرگز مغلوب نمی‌شود و هیچ کاری بدون حکمت از او سر نمی‌زند، خدایی که دارای اینگونه صفات است، پیامبری را مبعوث کرد که این پیامبر برای

رساندن انسان به کمال، آمده است.

حجت‌الاسلام‌والمسلمین محمدصادق یوسفی مقدم، رییس مرکز فرهنگ و معارف قرآن کریم http://shiaha.com

رسالت معلم از دیدگاه اسلام

مهدی یاراحمدی خراسانی

اشاره: کلمات رب، ربنا، ربکم، ربک، ربه، ربها، ربهم، ربی، ربهما، ربکما که در قرآن‌کریم آمده است بیانگر ربوبیت ذات مقدس احدیت است و اصل رب تربیت است و آن عبارت از ایجاد شی است تا به تدریج او را به مقصد کمال و تمام رهنمون سازد. با توجه به همین جایگاه تعلیم و تربیت است که هدف از بعثت پیامبران تعلیم کتاب، حکمت و پرورش و تصفیه روح از ناخالصی‌ها معرفی شده است و در کلمات رسول الله (ص) آمده است (بالتعلم ارسلت)، (بعثت معلما)، (بعثت لا تمم مکارم الاخلاق) که این جملات بیانگر آن است که اسلام در زمینه تعلیم و تربیت دارای مکتبی ممتاز، مستقل با مبانی و اصولی مشخص و الهی است از جمله مبانی مطرح در مکتب تعلیم و تربیت اسلام اصل خدا محوری یا اخلاص، اصل تقدم اصلاح خود بر اصلاح دیگران، اصل توکل و اعتماد به نفس، اصل آیت بودن و نشانه شدن بسوی کمال مطلق، اصل مدارا و دوری از سخت‌گیری و تکلف، اصل عقلانی بودن نظام تعلیم و تربیت و اصل حاکمیت دادن به تعلیم و تربیت الهی می باشد. در مکتب تعلیم و تربیت اسلام فراگیری علم و دانش همراه با تهذیب و تربیت دینی هدف رسالت نبوی شمرده شده و برای تحصیل علم نه محدودیت زمانی دارد و نه مکانی و از نظر معلم مرز نمی‌شناسد چرا که علم و حکمت را گمشده مومن می‌داند که نزد هر کس بیابد آن را می گیرد.جایگاه معلم در مکتب تعلیم و تربیت اسلامیدر عظمت منزلت و مقام معلم همین کافی است که بزرگ ترین معلم جهان بشریت حضرت رسول خاتم(ص) به این ویژگی خود افتخار می کرد.آن بزرگوار زمانی که با دو گروه در مسجد مواجه شد که گروه اول عبادت می کردند و گروه دوم به آموزش علم مشغول بودند، گروه دوم را که در محضر استادی علم می آموختند، افضل دانست و فرمود: «انما بعثت معلما؛ همانا که من به عنوان معلم انسان ها مبعوث شده ام. » آن حضرت چنان برای معلمان و مقام ارجمند آنان ارزش قائل بود که در دعاهایش می فرمود: «اللهم اغفر للمعلمین و اطل اعمارهم و بارک لهم فی کسبهم؛ (کشف الخطا، ج۱، ص۴۸) خداوندا! معلمان را بیامرز و عمر طولانی به آنان عطا فرما و کسب و کارشان را مبارک گردان!» اسلام معلم را به عنوان پدر روحانی معرفی می کند و می گوید: (اب معلمک) یعنی یکی از پدران ثلاثه تو، معلمی است که به تو دانش می آموزد و بنابراین تمام حقوقی که درباره پدر و مادر رعایت می شود باید در حق معلم به صورت کامل تری رعایت گردد. نام معلم چنان با عظمت است که در جای جای متون اسلامی از او تجلیل به عمل آمده تا به آن حد که خداوند علیم خود را معلم خوانده و رسول الله (ص) فرموده اند: (انما بعثت معلما). رسالت معلمان و مربیانپس از نهاد خانه و خانواده مدرسه مهم ترین مکان برای تعلیم و تربیت است جائی که محل بروز و ظهور رسالت خطیر معلمی است که اگر او معلمی کند راه انحراف بسته می شود و در زندانها مسدود می گردد. مکتب تعلیم و تربیت اسلامی رسالت های مهمی را برای معلم و مربی ترسیم کرده است که در ذیل با آن اشاره می شود:۱- دعوت به سوی خدا و تربیت الهی: یکی ازاهداف عالیه در دعوت انبیاء که سر لوحه کار آنها محسوب می شود دعوت به خدا و تربیت مردم برای حرکت در مسیر کمال معبود است. خداوند متعال از زبان پیامبر اکرم (ص) می فرماید: (الا تعبدوا الا الله) نخستین دعوت من این است که به جز خدای یگانه را نپرستید. ۲- دعوت به سوی نور و تربیت نورانی:رسالت معلم درجامعه همان رسالت خداوند است که فرموده است: (الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور) یعنی خدای تبارک و تعالی ولی مومنین است و آنها را از ظلمات به سوی نور خارج می کند. نقش سرپرستی، دلسوزی و خروج آگاهانه افراد از ظلمات به سوی نور به عهده معلم گذاشته شده است، معلم همانند انبیاء که معلم بشریت هستند، بشریت را معلمی می کند و چه بسا با تربیت نورانی یک نفر

جهانی را متحول کند. ۳-دعوت به سوی اصلاح جامعه و تربیت صالح: در قرآن کریم آمده است (ان ارید الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا بالله) من جز اصلاح تا آنجا که توانائی دارم و توفیق من جز به خدا نیست. این شعار تربیتی همه ی انبیاء الهی بوده که توأم با عمل تربیتی آنها اسباب اصلاح در تفکر، اندیشه، اخلاق و نظامات فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جامعه را در همه ی ابعاد پدید آورده است. و رسالت معلمی نیز چنین است که با کسب توفیق الهی به اصلاح فرهنگ و تربیت فکر و مغزهای متفکر می پردازد تا تمامی عرصه های جامعه به سمت اصلاح حرکت نماید. ۴-دعوت به پاکسازی و تربیت اخلاقی : (فقولا ـ قولا لینها لعله یتذکر او یخشی) این آیه اشاره لطیفی به این حقیقت است که رسالت انبیاء برای پاکسازی انسان ها و بازگرداندن طهارت فطری نخستین به آنها است. نخستین دستور قرآن برخورد ملایم و توأم با مهر و عطوفت انسانی است. هدف آن است که مردم جذب بشوند، متذکر شوند راه پیدا کنند. توقع اصلاح جامعه بدون اصلاح مربیان و معلمان آن جامعه توقعی بی جا و نارواست. لذا پاکسازی و خودسازی را هر کس باید خودش شروع کند و عقاید و اخلاق و اعمالش را تطبیق با اسلام بدهد آن وقت به اصلاح دیگران بپردازد. تربیت اخلاقی کند و احساس مسئولیت اخلاقی را در همه عرصه ها در متربیان رشد دهد و آنها را متعهد به جامعه اسلامی تحویل دهد. ۵-دعوت به سوی علم و دانش و تربیت قرآنی : رسول الله (ص) فرموده اند: (بالتعلیم ارسلت) یعنی من برای تعلیم فرستاده شده ام و باید دانست علم در آیات قرآن به معنی داشتن یک سری اصطلاحات و الفاظ نیست بلکه منظوراز علم آن معرفت و آگاهی خاصی است که انسان را به اطاعت پروردگار و ترس و امید از خدا دعوت می کند. اگر در یک قلب تربیت شده این علم وارد بشود عطرش عالم را می گیرد و همه استعدادها در پرتو آن شکوفا می شود و جامعه به سوی اصلاح و کمال حرکت می نماید. و چنین علمی در پرتو تربیت قرآنی میسر می گردد تربیتی که نورعلم را در وجود انسان جلوه گر می سازد. اوصاف معلمین از منظر کلام وحی- خلوص نیت: از دیدگاه کلام وحی، جاودانگی هر عملی نیاز به خلوص نیت دارد و بدون این ویژگی اعمال افراد ارزش واقعی نخواهد داشت: «فاعبد الله مخلصا له الدین ¤الا لله الدین الخالص (زمر-۳) پس خدای را با خلوص نیت درعمل به آئین حق، بندگی کن، هان ای انسان! دین و آئین خالص وپاکیزه از آن خدای متعال و برای او است.» بنا بر این اولین گام توفیق درعرصه تعلیم، خالص بودن نیت است و یک معلم شایسته در آموزش متعلمین خود فقط و فقط به خاطر خدا انجام وظیفه می کند. - صلاحیت علمی: بدون علم و آگاهی هرگز کاری سامان نمی یابد و دانستن راه و روش تعلیم از اساسی ترین شرط های شغل معلمی است. ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش-فروتنی و گذشت: از ویژگی های معلمان موفق، تواضع و گذشت آنان در مقابل خطاهای شاگردان می باشد. عفو و گذشت یک معلم از خطاهای متعلمین می تواند هم شخصیت معلم را در برابر دانش آموزان محبوب و دوست داشتنی جلوه دهد و هم درس عملی خوبی برای آنان باشد. سخن پایانیقرآن کریم به عنوان چراغ پر فروغ که کاملترین برنامه و قوانین را برای سعادت بشر دارد در آیات نورانیش مکتب تعلیم و تربیت اسلامی را به زیبائی هرچه تمام ترسیم نموده است و خداوند را به عنوان اولین معلم بشر معرفی نموده که به پیامبرش در آغاز بعثت فرمود: (اقراء باسم ربک الذی خلق) و اینچنین مکتب تعلیم و تربیت اسلامی به عنوان مکتبی ممتاز، مستقل و با مبانی و اصول مشخص پدیدار گردید که در این مکتب علم و دانش، معلم و متعلم (شاگرد و مربی) و مدرسه و مکتب خانه از جایگاه بسیار ارزشمند و رفیعی برخوردارند.در نظام تعلیم و تربیت اسلام معلم مسؤل تمام مقدراتی است که برای یک کشور یا جامعه پیش می آید و مسول تمام انسان هائی است که زیر دست او باید تربیت بشوند. معلم اگر خودسازی کند و تهذیب نفس نماید و حاکم برخود باشد افراد یک جامعه صالح و صالحه خواهند بود و اگر در این میان معلم تربیت دینی نداشته باشد سبب انحراف نسلها و عصرها می گردد و جامعه ای را به خرابی می کشاند و همه سعادت ها و همه شقاوت ها از مدرسه هاست و کلیدش به دست معلم است و این موضوع حکایت گر جایگاه خطیر و بسیار مهم معلم و مربی است.

پژوهشی درمصحف حضرت فاطمه

(س)عبداللّه امینی

در باره مصحف فاطمه(س) پرسشها و ابهاماتی است؛ آیا همان گونه که از عنوان «مصحف» برمی‌آید، قرآنی ویژه حضرت زهرا علیهاالسلام بوده، یا کتابی در موضوعی دیگر است؟ اگر جواب، فرض دوم است، آیا خود حضرت آن را نوشته‌اند؟ محتوای آن چیست؟ و اکنون این کتاب کجا است؟ جواب این پرسشها از روایات مربوط به این موضوع به دست می‌آید. البته بیان این روایات مختلف است؛ بعضی محتوای مصحف را احکام حلال و حرام می‌دانند، برخی می‌گویند دیکته‌کننده آن پیامبر(ص) بوده، در حالی که بعضی جبرئیل را گوینده آن می‌دانند، که در این صورت باید به این پرسش پاسخ گوییم که آیا جبرئیل با شخصی که پیامبر نیست، سخن می‌گوید؟ و اگر چنین باشد، چگونه با حضرت فاطمه(س) سخن گفته است؟ مگر پس از وفات پیامبر(ص)، وحی قطع نشده بود؟به هر روی، پرسشهای بسیاری در این زمینه وجود دارد، که پاسخگویی به آن، مورد اهتمام مقاله حاضر است.شایع‌ترین پرسش در باره این مصحف، عنوان جنجال‌برانگیز و شبهه‌ناک آن، یعنی «مصحف» است، زیرا چنین برمی‌آید که این مصحف، قرآن خاصی است. اما اگر به روایات بنگریم، می‌یابیم این مصحف حتی یک آیه در بر ندارد. بسیاری از برادران اهل سنت می‌پندارند شیعه، قرآنی دیگر ـ به جز قرآن موجود ـ در اختیار دارد! و گمان برده‌اند مصحف فاطمه سلام‌اللّه علیها همان قرآن است! این پندار حتی در مطبوعات دنیای عرب نمایان شده است؛ برای نمونه روزنامه «آخر خبر» (آخرین خبر) در سودان از تاریخ ششم رجب ۱۴۱۶ سلسله مقالاتی را درج کرده و مدعی شده است شیعیان قرآنی دیگر به نام مصحف فاطمه دارند!برخی احادیثی که در باره مصحف فاطمه سلام‌اللّه علیها آمده است، با همین واژه (=مصحف) است، از این‌رو به پندار مزبور دامن می‌زنند؛ از جمله:محمد بن‌مسلم ازامام جعفر صادق(ع) روایت می‌کند: «فاطمه علیهاالسلام مصحفی از خود به جا گذاشت، که قرآن نیست.»(۲)علی بن‌سعید از امام صادق(ع) روایت می‌کند: «به خدا سوگند! مصحف فاطمه علیهاالسلام نزد ماست و در آن حتی یک آیه از کتاب اللّه نیست.»(۳)امام صادق(ع) می‌فرماید: «در آن [مصحف [سه برابر این قرآن، مطلب هست.»(۴)برخی گمان کرده‌اند از آن‌رو که «مصحف» واژه‌ای خاص قرآن است، اگر گفته شود مصحف فاطمه، به معنی قرآن فاطمه(س) است، و چون حدیث اخیری می‌گوید: این مصحف، سه برابر قرآن است، پس شیعیان معتقدند قرآن موجود، قرآنی ناقص است! غافل از اینکه ذیل احادیث اشاره دارد که در این مصحف حتی یک آیه وجود ندارد.به هر روی اینک وارد بحث می‌شویم و با معنای مصحف سخن را شروع می‌کنیم.معنای مصحفبه آنچه که متشکل از برگهای نوشته شده میان دو جلد باشد، مصحف گویند (الجامع للصحف المکتوبه بین الدفتین).(۵)بنابراین مصحف، چند برگ دارد، نه یک برگ؛ ولی گاه می‌تواند کتاب بیش از یک برگ نداشته باشد، و نیز مصحف می‌بایست میان دو جلد باشد، که برگها را در بر داشته باشد. در نتیجه باید گفت «مصحف» شامل هر کتابی می‌شود و اختصاص به قرآن ندارد، گو اینکه معنای مشهور مصحف، قرآن است. شایسته است یادآور شویم واژه مصحف در قرآن وارد نشده و جزء نامهای قرآن نیز شمرده نشده است. جلال‌الدین سیوطی(۶) و ابوالمعالی الصالح، یکی از محدثان اسلامی، پنجاه و پنج نام برای قرآن بر شمرده‌اند، که در میان آنها کلمه «مصحف» دیده نمی‌شود.جالب است بدانید هیچ کس به «سیبویه» در نامگذاری کتابش به «الکتاب» به رغم نامگذاری قرآن به همین نام اعتراض نکرده است، ولی بر نامگذاری کتاب حضرت فاطمه به «مصحف» اعتراض کرده‌اند.(۷)دکتر امتیاز احمد در کتاب «دلائل التوثیق المبکر للسنه و الحدیث» می‌گوید: مصحف فقط به معنای قرآن نیست، بلکه به معنای کتاب نیز می‌باشد. وی برای اثبات این مدعا شواهدی را ذکر می‌کند.(۸) همچنین استاد بکر بن‌عبداللّه در کتاب «معرفه النسخ و الصحف الحدیثیه» می‌گوید: مصحف از جمله اصطلاحاتی است که شامل هر نوع مجموعه‌ای که در بر دارنده سخنانی است، می‌شود.(۹)کتابهای دیگر حضرت زهرا(سلام‌اللّه علیها)هیچ یک از علمای شیعی و سنی بر مصحف فاطمه سلام‌اللّه علیها دست نیافته‌اند، بلکه با بهره‌گیری از احادیث مربوط به این موضوع، تا اندازه‌ای به محتوا، املاکننده و نویسنده آن

آشنا شده‌اند. برخی گفته‌اند: مصحف آن حضرت در بر دارنده امثال و حکم و مواعظ و اخبار و عجایب است، و امیرمؤمنان آن را نوشته و تقدیم حضرت فاطمه کرده، تا تسلی‌بخش ایشان در مرگ پدر باشد(۱۰) بعضی معتقدند: این مصحف، شامل احکام تشریعی، اخلاقی و آنچه در زمان آینده پیش می‌آید، است و حضرت فاطمه(س) آن را از شنوده‌های پدر و شوهرش جمع‌آوری کرده است.(۱۱) امام خمینی در وصیت‌نامه خویش می‌فرماید: مصحف فاطمه، الهامات خداوند متعال بر زهرای مرضیه است.(۱۲)و سیدمحسن امین بر این عقیده است که حضرت، دو مصحف دارند، که یکی الهام پروردگار و دیگری گفته‌های رسول خدا(ص) به حضرت زهرا است.(۱۳)همان گونه که گفته شد، تعدد اقوال در باره محتوای مصحف، به سبب احادیثی است که در کتابهای مختلف پراکنده است، و هیچ دلیل عقلی یا تحلیل نظری ندارد. البته این احادیث، سخن از کتابهای حضرت فاطمه(س) می کند، نه تنها از مصحف ایشان. از این‌رو شایسته می‌نماید به دیگر کتابهای منسوب به ایشان اشاره شود، تا از میان آنها به مصحف ایشان دست یابیم.۱. کتاب اخلاقیدر احادیث شیعه و سنی، کتابی با این عنوان ذکر نشده، بلکه در اخبار به مضمون آن اشاره شده است. خرائطی از مجاهد نقل می کند: اُبَیّ بن کعب به دیدار فاطمه – رضی‌اللّه عنها ـ دختر محمد ـ صلی اللّه علیه و سلم ـ رفت. فاطمه به او کتابی پوشیده در شاخه‌های درخت خرما نشان داد، که در آن نوشته شده بود:هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، با همسایه‌اش به نیکی رفتار کند.(۱۴)از روایات دیگری که در باره این کتاب است، چنین برمی‌آید که این حدیث، گزیده‌ای از حدیث دیگری است که شیخ کلینی آن را در اصول کافی به نقل از امام صادق علیه‌السلام آورده است.(۱۵)«ابوجعفر محمد ابن‌جریر بن‌رستم طبری» از علمای قرن چهارم نیز این حدیث را ـ با ذکر بیش‌تر ـ در کتاب دلائل الامامه آورده است.(۱۶)ظاهرا کسانی که گفته‌اند مصحف فاطمه در بردارنده معارف و اخلاق و آداب است، این احادیث را دیده‌اند، ولی خواهیم گفت مصحف فاطمه(س) شامل نکات اخلاقی نیست، زیرا هیچ دلیلی بر این مطلب وجود ندارد.۲. کتاب تشریعیچنین کتابی با چنین عنوانی نیز در احادیث ذکر نشده است، ولی امام صادق علیه‌السلام در پاسخ به پرسشهای کارگزار منصور ـ خلیفه عباسی ـ آنچه را می‌فرماید، مستند به این کتاب می کند(۱۷) از این‌رو چنین فهمیده می‌شود که حضرت فاطمه دارای کتابی در احکام شرعی بوده است.علامه سیدمحسن امین این کتاب را مصحف فاطمه دانسته است(۱۸)، ولی باید گفت روایاتی وجود دارد ـ ذکر خواهد شد ـ که می گوید مصحف آن حضرت در بر دارنده احکام حلال و حرام نیست، و اگر چنین احکام فقهی ذکر شده، در مصحف و روایتی دیگر از حضرت فاطمه سلام‌اللّه علیها است، که از پدر بزرگوارش پیامبر اسلام نقل کرده است.(۱۹)۳. لوح فاطمهلوح به صفحات پهن چوبی یا استخوانی گفته شود، که در فارسی، تابلو یا تخته نامیده می‌شود. وجود این لوح در بسیاری از احادیث ذکر شده است، زیرا در بر دارنده نام امامان شیعه علیهم‌السلام است.ابوالفتح کراجکی (متوفی ۴۴۹ه) ●●●معتقد است: تمامی شیعیان در صحت محتوای این لوح اتفاق نظر دارند.(۲۰) در کتاب کمال‌الدین و تمام النعمه صدوق مضمون این لوح ذکر شده است.(۲۱)محتوای این لوح ـ و به نظر برخی خود لوح ـ هدیه خدا به پیامبر بوده است، که پیامبر آن را به حضرت فاطمه سلام‌اللّه علیها بخشید.(۲۲)۴. وصیت‌نامهدر روایات متعدد و با سندهای مختلف آمده است: حضرت زهرا سلام‌اللّه علیها کتابی از خود به جا گذاشت که وصایایش را در آن نوشته بود.(۲۳)این وصایا، امور شرعی ـ از جمله تکلیف هفت باغی که از سوی رسول‌اللّه ص) وقف آن حضرت شده بود ـ و امور سیاسی بود.(۲۴) این وصایا از شمار مطالبی است که در مصحف فاطمه(س) وجود داشته است.۵. مصحف فاطمه(س)وجود این کتاب نیز در روایات مختلف با سندهای متعدد ذکر شده است. همان گونه که گفته شد پرسشهایی در باره این کتاب وجود دارد؛ از جمله: چه کسی این کتاب را املا کرده است؟ نویسنده آن کیست؟ محتوای آن چیست؟ آیا در این کتاب اشاره به تحریف قرآن شده است؟ هم‌اکنون این کتاب کجا است و در دست کیست؟ و ...اعتبار روایات مصحف فاطمه(س)شاید مهمترین پرسش در باره مصحف، صحت و اعتبار روایات آن است، زیرا دیگر پرسشها پس از تبیین اعتبار روایات این کتاب مطرح می‌شود. از این‌رو در ابتدا باید وارد این بحث شویم.راههای تشخیص صحت روایتبرای فهمیدن صحت روایات،

راههای مختلفی وجود دارد، که مهمترین آن سه راه است:راه اول، بررسی اشخاص (= راویان) موجود در سند حدیث است. اگر همگی این راویان مورد اعتماد باشند، خبر معتبر است.راه دوم، قراین دیگر به جز سند است، زیرا گاه تمامی راویان دارای شرایط لازمند، ولی قراینی ـ مانند روی گرداندن علما و عمل نکردن به آن حدیث از سوی ایشان ـ وجود دارد، که دلالت می کند اشکالی در این حدیث هست، و گرنه آن را کنار نمی گذاشتند. همچنان که گاه سند حدیث، صحیح و سالم نیست، ولی قراینی دیگر مانند عمل علما طبق حدیث باعث اعتماد به آن خبر می‌شود.راه سوم، اعتقاد به تفاوت میان احادیث مربوط به احکام شرعی با غیر آن ـ یعنی احادیث مربوط به عقاید یا تاریخ ـ است. گونه اول، یعنی روایات فقهی لازم است سندا معتبر باشد، ولی برای اثبات گونه دوم، اتفاق نظر علما کافی است. می توان راه سوم را مندرج در راه پیشین دانست، زیرا در هر روی، ملاک اعتبار حدیث، اعتماد به آن است، بی آنکه به راویان توجه کنیم.مصحف فاطمه(س) و راههای تشخیص صحت و اعتبار روایاتاینک نوبت آن رسیده که به پرسش مطرح شده پاسخ دهیم و بگوییم: روایات مصحف فاطمه(س) با هر یک از راههای مزبور، صحیح و معتبر است، زیرا از طریق سوم اگر بخواهیم بررسی کنیم تمامی علمای شیعی روایات این مصحف را پذیرفته، و ما به عنوان مخالف، کسی را نمی‌شناسیم. این مطلب باعث تقویت وثوق به روایات از راه دوم است، گو اینکه برخی گفته‌اند: مگر می‌شود جبرئیل بر فاطمه(س) نازل گردد و به او این مطالب را بگوید، و علی علیه‌السلام آنها را بشنود و بنویسد؟! با اینکه علی(ع) از فاطمه(س) افضل است و سزاوار می‌نماید به ایشان وحی شود، نه به همسرشان!ما به این اشکال پاسخ خواهیم داد، ولی فعلاً به نقل آنچه علامه سیدمحسن امین گفته است، بسنده می کنیم:استبعادی ندارد و جای انکار نیست که جبرئیل با زهرا علیهاالسلام سخن گوید و علی علیه‌السلام آن را بشنود و در کتابی که به نام «مصحف فاطمه» است، بنویسد. گو اینکه اصحاب مورد وثوق این سخنان را از امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام روایت کرده‌اند. من به کسانی که این امر را انکار کرده، یا آن را بعید می‌شمرند، و یا مبالغه گویی و دور از انصاف می‌دانند، می گویم: آیا در قدرت خدای متعال شک دارند؟ یا در اینکه پاره تن [رسول‌اللّه زهرا شایسته این کرامت باشد؟ و یا در صحت این روایات به رغم گفته ائمه هدی، که ذریه آن حضرت و مورد وثوقند؟ در حالی که این کرامت برای «آصف بن‌برخیا» وزیر سلیمان علیه‌السلام رخ داد و او گرامی‌تر از آل محمد نزد خدا نیست!(۲۵)صحت و اعتبار روایات مصحف فاطمه(س)، از راه اول نیز ثابت می‌شود، زیرا کلینی در کافی در ضمن روایات این احادیث، سند را صحیح می‌داند.(۲۶) در یکی از این روایات امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: فاطمه پس از رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله هفتاد و پنج روز زنده ماند و به خاطر پدرش دچار حزن بسیار بود. جبرئیل به نزد او می‌آمد و به سبب مرگ پدرش به او دلداری و تسلی خاطر می‌داد. به ایشان از پدرش و جایگاه او و به کسانی که از ذریه فاطمه خواهند بود، خبر می‌داد. علی علیه‌السلام این اخبار را می‌نوشت، و این مصحف فاطمه است.(۲۷)عنوانی که باعث فهم اشتباه شده استگفتیم عنوان «مصحف فاطمه» گاه باعث این توهم می‌شود که قرآنی ویژه حضرت زهرا علیهاالسلام وجود داشته است، همچنان که از «مصحف عبداللّه بن‌مسعود» و «مصحف عایشه» و یا «مصحف اُبیّ بن کعب» برمی‌آید، ولی وقتی لغتنامه‌ها را بررسی کنیم، پندار مزبور زدوده می‌شود و می‌فهمیم مصحف، منحصر در قرآن نیست.همچنین گفتیم این کتاب در بردارنده هیچ آیه‌ای نیست، از این‌رو در موضوع قرآنی نمی‌باشد. و نیز در ضمن سخنان گذشته اشاره شد این کتاب از سوی آن حضرت، نوشته یا اولا نشده است، و از آن‌رو به آن «مصحف فاطمه» گفته‌اند که هدیه‌ای الهی به ایشان بوده است. بنابراین نویسنده یا گوینده این سخنان کیست؟ اگر محتوای این مصحف، قرآن نیست، چه چیز در آن یافت می‌شود؟ حجم این کتاب چقدر است؟ و ...نویسنده مصحفروایات بسیاری وجود دارد که در آن، حضرت علی علیه‌السلام به عنوان نگارنده مصحف معرفی شده است؛ از جمله امام صادق علیه‌السلام در جواب سؤال «حماد بن‌عثمان» مبنی بر اینکه نویسنده مصحف کیست، می‌فرماید: امیرمؤمنان هر چه را می‌شنید، می‌نوشت، تا اینکه به صورت کتابی در آمد.(۲۸)گوینده احادیث۱. برخی گفته‌اند گوینده سخنان موجود در مصحف، خداوند است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «مصحف فاطمه نزد ماست ... و خداوند آن سخنان را گفته و بر حضرت فاطمه

الهام کرده است.»(۲۹)این گونه الهام برای مادر حضرت موسی علیه‌السلام نیز وجود داشته است. در سوره قصص، آیه هفت آمده است: به مادر موسی الهام کردیم او را شیر ده و ...۲. بعضی معتقدند این سخنان از آن جبرئیل است. این احتمال در حدیثی به نقل از امام صادق علیه‌السلام گفته شده است.(۳۰)امام حسین علیه‌السلام می گوید: «مصحف فاطمه نزد ما است. به خدا سوگند! یک حرف از قرآن در آن نیست. سخنان این مصحف از آنِ رسول اللّه و خط علی علیه‌السلام است».(۳۱)بنابراین حدیث، گوینده سخنان این مصحف، رسول اللّه (= فرستاده خدا) است. علامه مجلسی در ذیل این حدیث می گوید: مقصود از فرستاده خدا، جبرئیل است. همچنان که در آیات بسیاری، به ملائکه، رسولان خدا گفته شده است.(۳۲)البته چه بگوییم سخنان این مصحف از آن خدا است یا جبرئیل، تفاوتی ندارد، زیرا خداوند به واسطه جبرئیل، این احادیث را گفته است؛ ولی نمی‌توانیم معتقد باشیم مقصود از «رسول اللّه پیامبر اسلام است، زیرا روایات بسیاری تصریح دارد سخنان این مصحف پس از وفات رسول‌اللّه صلی اللّه علیه و آله و در تسلای وفات آن حضرت، برای حضرت فاطمه سلام‌اللّه علیها گفته شده است. گو اینکه احتمال دارد حضرت فاطمه(س)، دو مصحف داشته، که یکی سخنان رسول‌اللّه و دیگری سخنان جبرئیل بوده است؛ یا ممکن است بگوییم مصحف فاطمه، یک کتاب بیش‌تر نبوده، ولی شامل دو بخش ـ سخنان رسول اللّه و سخنان جبرئیل ـ بوده است. سیدمحسن امین در کتاب ارزشمند اعیان الشیعه معتقد به این گفتار است.(۳۳)پس از اینکه دانستیم سخنان این مصحف از آن پروردگار ـ به واسطه جبرئیل ـ و نویسنده آن امام علی علیه‌السلام است، این پرسش پیش می‌آید که چرا به حضرت فاطمه سلام اللّه علیها منسوب شده است؟ به رغم آنکه حضرت نه گوینده و نه نگارنده آن است!در پاسخ باید گفت این سخنان برای حضرت فاطمه و برای تسلای خاطر او نازل شد، از این‌رو این مصحف، منسوب به حضرت فاطمه است. نظیر این امر در انتساب تورات به حضرت موسی(ع) و انجیل به حضرت عیسی(ع) و زبور به داود(ع) دیده می‌شود. همچنان که در قرآن می‌خوانیم: صُحُفِ ابراهیمَ وَ موسی.(۳۴)ادامه دارد.فاطمه در اندیشه امام خمینیاین نوشتار سزاوار می‌بیند، نظری به دیدگاه امام خمینی؛ در باره شخصیت فاطمه زهرا (س) داشته باشد، گذشته از آنکه حضرت امام؛ از فرزندان حضرت زهرا (س) است و در مکتب او پرورش یافته و عمر شریف خویش را در راه اهداف والای اسلام و اهل بیت (ع) سپری فرموده است، همزمانی میلاد امام خمینی؛ (بیستم جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۰ ه.ق) و میلاد فاطمه زهرا (س) بر این مناسبت، دو چندان، افزوده است. حضرت امام؛ در برخی از پیامها و سخنرانیهای خود به ترسیم و توصیف شخصیت جاودانه فاطمه زهرا (س) پرداخته‌اند، اما به این نکته نیز باید توجه داشت که آنچه بیان کرده‌اند تنها اشاره به بخشی از فضایل بی‌پایان و وصف‌ناشدنی زهرای مرضیه (س) است، نه تبیین همه آن، که اصولاً ـ از قدرت بشر خارج است، و به کلام امام؛ نیز در این باره خواهیم پرداخت.اینک سخنان حضرت امام؛ را تحت عناوینی چند به شما خواننده گرامی تقدیم می‌داریم:فاطمه مایه افتخاردر دنیایی که در آن زندگی می کنیم، از گذشته تا حال، انسانها بر حسب دیدگاه خود از جهان و انسان و زندگی، به اشیاء یا اشخاصی افتخار می کرده‌اند و آنها را مایه فخر و مباهات خود دانسته‌اند، اما حضرت امام؛ فاطمه زهرا (س) را مایه افتخار می‌دانند، ببینیم چه کسانی به زهرای مرضیه (س) افتخار می کنند.افتخار جهان هستیامام: روز پر افتخار ولادت زنی [است] که از معجزات تاریخ و افتخارات عالم وجود است " ۱." زنی که عالم به او افتخار دارد ".۲." افتخار خاندان وحیامام: زنی که افتخار خاندان وحی، و چون خورشیدی بر تارک اسلام می‌درخشد ".۳." تاریخ اسلام گواه احترامات بی‌حد رسول خدا (ص) به این مولود شریف است ".۴ ."افتخار پیروان اوامام: برای زنها کمال افتخار است که روز تولد حضرت صدیقه را روز زن قرار داده‌اند، افتخار است و مسؤولیت ".۵." فاطمه تجلی کمال انسانامام: تمام هویت انسانی در او جلوه گر است ".۶." تمام ابعادی که برای زن متصور است و برای یک انسان متصور است در فاطمه زهرا (س) جلوه کرده و بوده است ".۷." یک انسان به تمام معنی انسان، تمام نسخه انسانیت، تمام حقیقت زن، تمام حقیقت انسان،... تمام حیثیت زن، تمام شخصیت زن فردا [روز میلاد] موجود شد ".۸." تمام هویت‌های کمالی که در انسان متصور است و در زن تصور دارد، تمام، در این زن است ".۹." نکته: حضرت امام؛ در بیان اینکه

چرا در آیه (انا انزلناه) به شکل جمع ذکر شده است فرموده‌اند: بدانکه نکته آن تفخیم مقام حق تعالی به مبدئیت تنزیل این کتاب شریف است... بعبارت دیگر این صحیفه نورانیه [قرآن کریم] صورت اسم اعظم است چنانچه انسان کامل نیز صورت اسم اعظم است، بلکه حقیقت این دو در حضرت غیب یکی است و در عالم تفرقه از هم بحسب صورت متفرق [هستند "[.۱۰." نتیجه: با توجه به اینکه حضرت امام؛، حضرت زهرا را انسان کامل معرفی نموده‌اند و از سویی انسان کامل را صورت اسم اعظم می‌دانند، نتیجه می گیریم که:«حضرت زهرا (س) صورت اسم اعظم الهی است .مقامات معنوی حضرت زهرانور او قبل از خلقت بشر آفریده شده استبه گفتار علامه امینی در باره فاطمه زهرا، ص۳۹ و۱۰۷ مراجعه شود.امام: اصولاـ رسول اکرم (ص) و ائمه (علیهم‌السلام) طبق روایاتی که داریم قبل از این عالم انواری بوده‌اند در ظل عرش... و مقاماتی دارند الی ماشاءالله... چنانکه بحسب روایات این مقامات معنوی برای حضرت زهرا (س) هم هست ".۱۱." موجودی ملکوتی و جبروتیامام: او [فاطمه زهرا] موجود ملکوتی است که در عالم انسان ظاهر شده است، بلکه موجود الهی جبروتی در صورت یک زن ظاهر شده است ".۱۲." معنویات، جلوه‌های ملکوتی، جلوه‌های الهی، جلوه‌های جبروتی، جلوه‌های ملکی و ناسوتی همه در این موجود است ".۱۳. " سوره کوثر و فاطمه زهرا(س)سوره کوثر و فاطمه زهرا(س) سوره کوثر مکی است و سه آیه دارد (۳)بسم الله الرحمن الرحیم انا اعطیناكالكوثر (۱)فصل لربك و انحر (۲)ان‌شانئک هو الابتر (۳) ترجمه آیات به نام الله که به نیك و بد بخشنده، و به نیکان‌مهربان است.محققا ما به تو خیر کثیر(فاطمه ع)دادیم(۱). پس به شکرانه‌اش برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن(۲). وبدان که محققا شماتت‌گوی و دشمن تو ابتر و بلا عقب است(۳). بیان آیات در این سوره منتی بر رسول خدا(ص)نهاده به اینکه‌به آن جناب‌کوثر داده، و این بدان منظور است که آن جناب را دلخوش سازد و بفهماند که آن کس که به‌وی‌زخم زبان می‌زند که اولاد ذکور ندارد و اجاق کور است، خودش اجاق کور است، و این‌سوره کوتاه‌ترین سوره قرآن است، و روایات‌در اینکه آیا این سوره در مکه نازل شده و یا درمدینه مختلف است، و ظاهرش این است که در مکه نازل شده باشد. و بعضی(۱) از مفسرین به‌منظور جمع بین دو دسته روایات گفته‌اند: ممکن است دو .... (۱)روح المعانی، ج ۳۰، ص ۲۴۴. صفحه : ۶۳۸ نوبت نازل شده باشد یکی در مکه و بار دیگر در مدینه. اقوال‌مختلف در باره مراد ازکوثرو بیان شواهد دال بر اینکه مراداز آن ذریه پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)یعنی فرزندان‌فاطمه(علیها السلام)استانا اعطیناك الكوثردر مجمع‌البیان می گوید: کلمهکوثربر وزنفوعلبه معنای چیزی است که‌شانش‌آن است که کثیر باشد، و کوثر به معنای خیر کثیر است (۱) . ولی مفسرین در تفسیر کوثر و اینکه کوثر چیست اختلافی عجیب کرده‌اند:بعضی (۲) گفته‌اند: خیر کثیر است.و بعضی معانی دیگری کرده‌اند که فهرست‌وار از نظر خواننده‌می گذرد: ۱ - نهری است در بهشت.۲- حوض خاص رسول خدا(ص)دربهشت و یا در محشر است.۳ - اولاد رسول خدا(ص)است.۴ - اصحاب‌و پیروان آن‌جناب تا روز قیامت است.۵ - علمای امت او است.۶ - قرآن و فضائل بسیار آن. ۷ - مقام نبوت است.۸ - تیسیر قرآن و تخفیف شرایع‌و احکام است.۹ - اسلام است.۱۰ - توحیداست.۱۱ - علم و حکمت است.۱۲ - فضائل رسول خدا(ص)است. .واز این‌قبیل اقوالی دیگر که به طوری که از بعضی(۴) از مفسرین نقل شده بالغ بر بیست و شش‌قول است. صاحبان دو قول اول استدلال کرده‌اند به بعضی روایات، و اماباقی اقوال هیچ دلیلی‌ندارند به جز تحکم و بی دلیل حرف زدن، و به هر حال اینکه در آخر سوره فرمود: ان شانئكهوالابتربا در نظر گرفتن اینکه کلمهابتردر ظاهر به معنای اجاق کور است، و نیز با درنظر گرفتن اینکه‌جمله مذکور از باب قصر قلب است، چنین به دست می‌آید که منظور ازکوثر، تنها و تنها کثرت ذریه‌ای است که خدای تعالی‌به آن جناب ارزانی داشته، (و برکتی‌است که در نسل آن جناب قرار داده)، و یا مراد هم خیر کثیر است و هم کثرت‌ذریه، چیزی‌که هست کثرت ذریه یکی از مصادیق خیر کثیر است، و اگر مراد مساله‌ذریه به استقلال و یابه طور ضمنی نبود، آوردن کلمهاندرجملهان شانئک هو الابترفایده‌ای نداشت، زیراکلمه انعلاوه بر تحقیق، تعلیل را هم می‌رساند و معنانادارد بفرماید ما به تو حوض دادیم، چون که بدگوی تو اجاق کور است و یا بی خبر است. .... (۱)مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۴۸. (۲)روح المعانی، ج ۳۰،

ص ۲۴۵. (۳ و ۴)روح المعانی، ج ۳۰، ص ۲۴۴ و ۲۴۵. صفحه : ۶۳۹ مراد از امر به صلوة و نحر بعد از منت گذاردن به اعطاء کوثرورروایات هم بسیار زیاد رسیده که سوره مورد بحث در پاسخ کسی نازل شده که‌رسول خدا(ص)را به اجاق‌کوری زخم زبان زد و این زخم زبان‌هنگامی بود که قاسم و عبد الله دو فرزندان رسول خدا(ص)از دنیا رفتند، پس بااین بیان روشن شد که سخن آن مفسر که گفته: منظور صاحب این زخم زبان از کلمهابتربریدگی از مردم یا انقطاع‌از خیر بوده و خدای تعالی در رد گفتارش فرموده او خودش‌منقطع از هر چیز استسخن بی وجهی است. وچون جملهانا اعطیناک...در مقام منت نهادن بود، با سیاق‌متکلم مع الغیر(ما)آمد که بر عظمت دلالت می‌کند، و چون منظور از آن خوشدل ساختن رسول‌خدا(ص)بود مطلب را با واژه اعطاء که ظاهر در تملیک است بیان داشت و فرمود: ما به تو کوثر عطا کردیم. و این جمله از این دلالت‌خالی نیست که فرزندان فاطمه(ع)ذریه‌رسول‌خدا(ص)هستند، و این خود یکی از خبرهای غیبی قرآن کریم است، چون همانطورکه می‌بینیم خدای تعالی بعد از درگذشت آن حضرت برکتی در نسل آن جناب‌قرار داد، به طوری که در همه عالم هیچ‌نسلی معادل آن دیده نمی‌شود، آن هم با آن همه بلاهاکه بر سر ذریه آن جناب آوردند و گروه گروه از ایشان را کشتند. فصل‌لربک و انحراز ظاهر سیاق و ظاهر اینکه حرففاءبر سراین جمله در آمده، استفاده می‌شود که‌امر به نماز و نحر شتر، که متفرع بر جملهانا اعطیناک الکوثرشده،از باب شکر نعمت‌است، و چنین معنا می‌دهد، حال که ما بر تو منت نهادیمو خیر کثیرت دادیم این نعمت‌بزرگ را با نماز و نحر شکرگزاری کن. و مرادازنحربنا بر روایاتی که از طرق شیعه و سنی از رسول خدا(ص)واز علی(ع)رسیده، و نیز روایاتی که شیعه از امام صادق و سایر ائمه اهل‌بیت(ع)روایت کرده، دست بلندکردن به طرف گردن در هنگام تکبیر گفتن‌برای نماز است (۱) . ولی بعضی(۲) گفته‌اند: معنایش‌این است که نماز عید قربان بخوان، و شتر هم قربانی .... (۱)تفسیر برهان، ج ۴، ص ۵۱۴ و الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۳. (۲)الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۳. صفحه : ۶۴۰ کن، (چون کلمه نحر به معنای سر بریدن شتر به آن نحو خاص است،همچنان که کلمهذبحبه معنای سر بریدن سایر حیوانات است). بعضی(۱) دیگر گفته‌اند: معنایش این است که برای پروردگارت‌نماز بخوان، و وقتی‌سر از رکوع بر می‌داری به طور کامل بایست. بعضی(۲) دیگر معانی دیگری هم ذکر کرده‌اند. ان شانئک‌هو الابترکلمه: شانیءبه معنای دشمن خشمگین، وکلمهابتربه معنای اجاق کوراست، و این کسی که چنین زخم زبانی به آن جناب زده بود عاصی بن وائل بوده. بعضی گفته‌اند: مراد از ابتر منقطع از خیر، و یا منقطع از قوم‌خویش است، که‌خواننده توجه فرمود این قول با روایات شان نزول نمی‌سازد. بحث روایتی‌روایاتی در باره اینکه مراد ازنحردرفصل لربک‌و انحربلند کردن دست‌ها در موقع اداء تکبیر نماز است در الدر المنثور است که بخاری ابن جریر و حاکم از طریق‌ابی بشر از سعید بن جبیراز ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: کوثر آن خیری است که خدای تعالی‌به رسول خدا(ص)داد.ابو بشر می‌گوید: به سعید بن جبیر گفتم جمعی از مردم‌معتقدند که کوثر نام نهری دربهشت است.سعید گفت نهری هم که در بهشت است‌یکی ازخیرهایی است که خدای تعالی به آن جناب ارزانی داشته (۳) . و در همان کتاب آمده که ابن ابی حاتم، حاکم، ابن مردویه،و بیهقی در کتاب‌سنن خود، از علی بن ابی طالب روایت کرده‌اند که فرموده وقتی این سوره بر رسول‌خدا(ص)نازل شد، از جبرئیل پرسید: ایننحیرۀکه خدای عز و جل مرا بدان ماموربفرموده چیست؟گفت: منظورنحیرۀ نیست، بلکه خدای تعالی ماموریت کرده وقتی می‌خواهی‌احرام نماز ببندی دستهایت را بلند کنی، هم در تکبیرۀ الاحرامو هم در هنگام رکوع رفتن وهم در موقع سر از رکوع برداشتن، که این نماز ما و نماز فرشتگانی است که درهفت آسمان‌هستند، و برای هر چیزی زینتی است، و زینت نماز دست بلند کردن در هر تکبیر است. .... (۱ و ۲)الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۳. (۳)الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۲. صفحه : ۶۴۱ روایاتی راجع به زخم زبان زدن به پیامبر(صلی الله علیه و آله‌و سلم)در مورد نداشتن اولاد ذکور، کسی که زخم زبان زد، و نزول سوره کوثرو رسول خدا(ص)فرمود:دست بلند کردن یکی از مظاهراستکانت و التماس است که خدای تعالی(در مذمت کفار)فرموده: فما استکانوا لربهم و مایتضرعون -برای پروردگار خود نه استکانت دارند و نه تضرع و زاری (۱) . مؤلف: این روایت را صاحب مجمع البیان از

مقاتل از اصبغ‌بن نباته از آن جناب نقل‌کرده، سپس گفته ثعلبی و واحدی این روایت را در تفسیرهای خود آورده‌اند.و نیز گفته همه‌عترت طاهره از آن جناب نقل کرده‌اند، که معنای نحر بلند نمودن دو دست تا محاذی گودی‌زیر گلو در هنگام نماز است (۲) . و نیز در الدر المنثور است که ابن جریر از ابی جعفر روایت کرده که درذیل آیه‌فصل لربکگفته است: یعنی نماز بخوان، و در معنای کلمهو انحرگفته: یعنی دستهارادر آغاز نماز و هنگام گفتن تکبیر افتتاح، بلند کن (۳) . و نیز در همان کتاب است که ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که‌در تفسیر آیه‌فصل لربک و انحرگفته: خدای تعالی به رسول گرامیش وحی فرستاد که وقتی تکبیر اول‌نمازرا می‌گویی دستها را تا برابر نحرت - گودی زیر گلویت - بلند کن، این است معنای‌نحر (۴) . و در مجمع البیان در ذیل آیه از عمر بن یزید روایت کرده که‌گفت: من از امام‌صادق(ع)شنیدم که در تفسیر آیه‌فصل لربک و انحرمی‌فرمود:این نحر عبارت‌است از بلند کردن دستهایت تا برابر صورت (۵) . مؤلف: آنگاه می‌گوید: عبد الله بن سنان هم مثل این حدیث‌را از آن جناب نقل‌کرده، و نیز قریب به آن را جمیل از آن جناب روایت کرده است (۶) . و در الدر المنثور است که ابن سعد و ابن عساکر از طریق‌کلبی از ابی صالح از ابن‌عباس روایت کرده‌اند که گفت: بزرگترین فرزند رسول خدا(ص)قاسم، سپس زینب، وآنگاه عبد الله، و پس از او ام کلثوم، و آنگاه فاطمه و در آخر رقیه بود، قاسم ازدنیا رفت و اولین کس از فرزندان آن‌جناب بود که در مکه از دنیا رفت، و بعد از او عبد الله ازدنیا رفت، و عاصی بن وائل سهمی گفت: نسل او قطع شد، پس او ابتر و بی عقب است، در .... (۱)الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۳. (۲)مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۵۰. (۳ و ۴)الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۳. (۵ و ۶)مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۵۰. تسبیحات فاطمه زهرا بهترین تعقیبات نمازامام: و از جمله تعقیبات شریفه، تسبیحات صدیقه طاهره (س) است که رسول خدا (ص)، آن را به فاطمه (س) عطا فرمود. از حضرت صادق (ع) مرویست که این تسبیحات در هر روز، در تعقیبات هر نمازی پیش من محبوب‌تر است از هزار رکعت نماز در هر روز ". ۵." مراوده با جبرئیل، بالاترین فضیلت زهراامام: من راجع به حضرت صدیقه (س) خودم را قاصر می‌دانم ذکری بکنم، فقط اکتفا می‌کنم به یک روایت که در کافی شریفه است و با سند معتبر نقل شده است و آن روایت این است که حضرت صادق (ع) می‌فرماید:فاطمه (س) بعد از پدرش ۷۵ روز زنده بودند، در این دنیا بودند و حزن و شدت برایشان غلبه داشت و جبرئیل امین می‌آمد خدمت ایشان و به ایشان تعزیت عرض می‌کرد و مسائلی از آینده نقل می‌کرد.ظاهر روایت این است که در این ۷۵ روز مراوده‌ای بوده است‌یعنی رفت و آمد جبرئیل زیاد بوده است و گمان ندارم که غیر از طبقه اول از انبیاء عظام در باره کسی اینطور وارد شده باشد.... مساله آمدن جبرئیل برای کسی یک مساله ساده نیست، خیال نشود که جبرئیل برای هر کسی می‌آید و امکان دارد بیاید، این یک تناسب لازم است‌بین روح آن کسی که جبرئیل می‌خواهد بیاید و مقام جبرئیل که روح اعظم است، چه ما قائل بشویم به این که قضیه تنزیل، تنزل جبرئیل، به واسطه روح اعظم خود این ولی است‌یا پیغمبر است، او تنزیل می‌دهد او را و وارد می‌کند تا مرتبه پایین، یا بگوییم که خیر، حق تعالی او را مامور می‌کند که برو و این مسایل را بگو... تا تناسب ما بین روح این کسی که جبرئیل می‌آید پیش او و بین جبرئیل که روح اعظم است نباشد، امکان ندارد این معنا، و این تناسب بین جبرئیل که روح اعظم است و انبیاء درجه اول بوده است مثل رسول خدا و موسی و عیسی و ابراهیم و امثال اینها، بین همه کس نبوده است... در هر صورت من این شرافت و فضیلت را از همه فضایلی که برای حضرت زهرا ذکر کرده‌اند، با این که آنها هم فضایل بزرگی است، این فضیلت را من بالاتر از همه می‌دانم،... و این از فضایلی است که مختصات حضرت صدیقه (س) است ".۶. " ۱ـ این کتاب توسط اکرم برکات نوشته شده و در ۱۴۱۸ه .●●●ق توسط دارالصفوه بیروت به چاپ رسیده و از سوی نگارنده برای ترجمه در اختیار نویسنده این مقاله گذاشته شده است.۲ ـ بحارالانوار، مجلسی (م۱۱۱۱ه)، ●●●ج۲۶، ص۴۱، ح۷۳، چاپ دارالکتب الاسلامیه، تهران.۳ ـ همان، ج۲۷، ص۲۷۱، ح۴.۳ ـ کافی، کلینی، ج اول، ص۲۳۹، ح اول.۵ ـ صحاح تاج اللغه و صحاح العربیه، جوهری ج۴، ص۱۳۸۳؛ تاج العروس، زبیدی، ج۶، ص۱۶۱.۶ ـ الاتقان فی علوم القرآن، ج اول، ص ۵۱ ـ ۵۲، چاپ دارالفکر، بیروت.۷ ـ معالم المدرستین، مرتضی عسکری، چاپ

مؤسسه بعثت، ج۲، ص۳۴.۸ ـ ترجمه دکتر عبدالمعطی امین، چاپ دانشگاه پژوهشهای اسلامی پاکستان، ص۲۶۸ ـ ۲۶۹.۹ ـ چاپ دارالرایه، جدّه، ص ۲۸ ـ ۳۱.۱۰ ـ المراجعات، سیدعبدالحسین شرف‌الدین، تحقیق حسین الراضی، چاپ دارالکتاب الاسلامی، ایران، ص۵۲۱.۱۱ ـ سیره الائمه الاثنی عشر، سیدهاشم معروف الحسنی، چاپ دارالتعارف، بیروت، ج اول، ص۹۶ ـ ۹۷.۱۲ ـ النداء الاخیر، چاپ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، تهران، ص۱۲۱۳ ـ اعیان الشیعه، چاپ الانصاف، بیروت، ج اول، ص۳۱۳ ـ ۳۱۴.۱۴ ـ مکارم الاخلاق و معالیها، محمد بن‌جعفر سامری، خرائطی، چاپ مکتبه السلام العالمیه، قاهره، ص۴۳.۱۵ ـ عوالم العلوم، عبداللّه بحرانی اصفهانی، تحقیق مؤسسه امام مهدی، قم، ج ۱۱، ص۵۸۳.۱۶ ـ چاپ اعلمی، بیروت، ص۵.۱۷ ـ فروع کافی، کلینی، تحقیق علی‌اکبر غفاری، چاپ دارالاضواء، بیروت، ج۳، ص۷۰۵، ح۲.۱۸ ـ اعیان‌الشیعه، چاپ الانصاف، بیروت، ج اول، ص۳۱۴ ـ ۳۱۵.۱۹ ـ سیره الائمه الاثنی عشر، سیدهاشم معروف الحسنی، ج اول، ص۹۶ ـ ۹۷.۲۰ ـ الاستنصار فی النفس علی الائمه الاظهار، چاپ دارالاضواء، ص۱۸.۲۱ ـ تحقیق غفاری، چاپ مؤسسه نشر اسلامی، قم، ج اول، ص۳۱۱.۲۲ ـ الارشاد، شیخ‌مفید، چاپ بصیرتی، قم، ص۲۶۲؛ کمال‌الدین، صدوق، ج اول، ص۳۱۲؛ بحارالانوار، مجلسی، ج۳۶، ص۲۰۱.۲۳ ـ تهذیب الاحکام، طوسی، تحقیق خرسان، چاپ دارالاضواء، بیروت، ج۹، ص۱۴۴، ح۵۰.۲۴ ـ بحارالانوار، مجلسی، ج۱۰۳، ص۱۸۵ ـ ۱۸۶، ح۱۴.۲۵ ـ اعیان الشیعه، چاپ قدیم، چاپخانه الانصاف، بیروت، چاپ سوم، ۱۳۷۰ه ، ●●●ص۳۱۴. سیدحسن امین، فرزند مؤلف، این قسمت را در چاپ جدید حذف کرده است.۲۶ ـ کافی، ج اول، ص۲۳۹، ح اول؛ بحارالانوار، مجلسی، ج۲۶، ص۳۹، ح ۷۰؛ رجال نجاشی، ص۲۰۴ ـ ۲۰۵؛ رجال طوسی، ص۳۶۶.۲۷ ـ اصول کافی، ج اول، ص۲۴۱، ح۵؛ بحارالانوار، مجلسی، ج۲۶، ص۴۱، ح۷۲.۲۸ ـ اصول کافی، کلینی، ج اول، ص۲۴۰، ح۲؛ بحارالانوار، مجلسی، ج۲۶، ص۴۴، ح۷۷.۲۹ ـ بحارالانوار، مجلسی، ج۲۶، ص۳۹، حدیث ۷۰.۳۰ ـ اصول کافی، کلینی، ج اول، ص۲۴۱، حدیث ۵.۳۱ ـ بحارالانوار، مجلسی، ج۲۶، ص۴۶، حدیث ۹۴.۳۲ ـ حج، ۷۵؛ فاطر، ۱؛ انعام، ۶۱؛ اعراف، ۳۷؛ هود، ۶۹؛ حجر، ۱۵؛ مریم، ۱۷ ـ ۱۹ و ...۳۳ ـ چاپ قدیمی چاپخانه الانصاف، بیروت، ج اول، ص۳۱۴.۳۴ ـ سوره اعلی (۸۷)، آیه ۱۹.

رازها

ارائه: بلوچی راز اول: بر خورداری از ذهنی که برای فراگیری و پذیرش همه چیز آماده باشد اما به هیچ چیز وابسته نگردد، در نظر اول ساده به نظر می رسد تا اینکه شما با خود می اندیشید که چقدر شرایط زندگی شما تأثیر گذار بوده و چه تعداد از افکار اخیر شما تحت تأثیر عوامل مختلف قرار گرفته اند. شاید بعضی از بزرگترها شما را تشویق کنند که ذهن باز داشته باشید اما اگر با خودتان صادق باشید می دانید که فلسفه ی زندگی تان ، عقاید مذهبی ، شیوه ی لباس پوشیدن تان و زبان که صحبت می کنید ، همه و همه تابع خانواده ی شما « میراث آن ، میراث اجدادتان » می باشد . این خانواده ها هستند که انتخاب می کنند چه چیزی برای شما مناسب می باشد . اگر شما در برابر این شرایط از پیش تعیین شده به مخالفت بر خویزید و جارو جنجال به پا کنید ، آنگاه شاید صداها ی نیرومندتری را بشنوید که با اصرار از شما می خواهند به مسیر اصلی خود باز گردید و به همان روشی که آنان « همیشه عمل کرده اند » ، عمل نمایید . اینجانب که سازگار شدن با شرایط بر فاکتور برخورداری از ذهنی که آماده ی پذیرش عقاید جدید می باشد ، برتری و ارجحیت می یابد . انسان بدبین از دانش کافی برخوردار نیست زمانی را برای مشاهده ی جوانه ی سبز بسیار کوچکی که از دانه بیرون می آید ، اختصاص دهید . در این هنگام به خودتان اجازه دهید تا هیبت و عظمت ان چیزی را که می بینید احساس کنید . شاعر مشهور « مولانا » چنین می گوید : « ذکاوت به خرج بده و حیرت و شگفتی خریداری نما » . منظره ی بیرون آمدن جوانه از دانه ، نمایانگر آغاز یک زندگی است . هیچ کس بر روی این سیاره وجود ندارد که بتواند حتی کوچکترین پاسخی برای این مسئله داشته باشد که چگونه تمام این کارها صورت می گیرد و نظام موجود چگونه عمل می کند ؟

آن نیروی خلاقی که به جوانه زندگی می بخشد چیست ؟ چه نیرویی انسان ناظر ، ضمیر خود آگاهی موضوع مورد مشاهده و بینش و ادراک را آفریده است ؟این پرسش ها بی پایان و بی انتها است . مدتی قبل ، انسان ها در یک برنامه ی فضایی ، وسیله ی بسیار کوچکی را که از طریق کنترل از راه دور هدایت می شد ، بر روی سیاره ی مریخ حرکت می دادند . در مورد آنچه قادرید خلق نمایید ، هیچگاه انتظارات کمی از خود نداشته باشید بلکه در این زمینه توقعات زیادی از خود داشته باشید . « میکل آنژ » در این باره می گوید : « خطر بزرگتر این نیست که آرزوهای بسیار متعادلی داشته باشید و نتوانید به آنها برسید و شکست بخورید بلکه این است که شما آرزوهای بسیار کوچکی داشته باشید و آنها را عملی سازید » .ذهن باز و آماده ی پذیرش همه چیز ، به چه معنا است ؟همه چیز دقیقاً به معنای همه چیز می باشد . هیچ استثنایی وجود ندارد . هنگامی که شخص چیزی را به شما پیشنهاد می کند که با خصوصیات و شرایط شما مغایرت دارد به جای اینکه به او پاسخ دهید « مسخره است ، همه ی ما می دانیم که آن غیر ممکن است » ، خود را برای پذیرش عقاید معنوی تمام انسان ها آماده کنید و با ذهنی باز به افکار و عقاید نا معقولی که در ابتدا زشت و مضحک به نظر می رسند ، گوش فرا دهید . چگونه چنین چیزی امکان پذیر است . توافق شما در مورد حقیقت و تمام موارد امکان پذیر (ممکن ها) تعیین کننده ی شخصیت شما خواهد بود . اگر شما متقاعد شده اید که نمی توانید ثروتمند ، هنرمند ، ورزشکار حرفه ای ، خواننده ی بزرگ یا هر چیز دیگری شوید ، ناخود آگاه بر اساس آن اعتقاد درونی خود عمل خواهید نمود واین عمل مانع از حصول و تجلی خواسته هایی می گردد که واقعاً در زندگی دوست دارید.تنها نتیجه ای که از این تلاش ها عایدتان می گردد، مورد تأیید واقع شدن از سوی دیگران است . دقتی شما نیاز دارید مورد تأیید واقع شوید ، آنگاه به واکنش ها و بازتاب های شرطی خود که ناشی از راه و روش های موجودی است که همیشه وجود داشته اند و تصور شما هم این است که در آینده ی نزدیک همواره وجود خواهد داشت ،وابسته خواهد شد . راز دوم تا زمانی که ندای درون تان به گوش می رسد از حرکت باز نایستید شما نیز یکی از این قسمت های متحرک در این جهان می باشید . شما پا به این دنیا می گذارید و روح شما دقیقاً به موقع در جسم تان حلول می کند و شما با این جسم زندگی می کنید و جسم شما این جهان را با همان دقت ترک خواهد کرد . شما یک قطعه ی ضروری از این نظام پیچیده می باشید.در این جهان که نه آغازی دارد و نه پایانی ، شما در نظامی هوشمند زندگی می کنید که در آن همه ی کهکشان ها در هماهنگی کامل با یکدیگر حرکت می کنند . بنابر این به دنیا آمدن « بایستی » دلیلی داشته باشد !« خلیل جبران » می گوید : « هنگامی که متولد می شوید ، وظیفه ی شما بر ضمیر و نهادتان نقش می بندد».به ندای قلب خویش گوش فرا دهید اکنون از شما می خواهم به خودتان اشاره کنید . به احتمال بسیار زیاد انگشت شما درست قلب تان را نشان می دهد . به مغز تان اشاره نمی کنید بلکه قلب تان را نشان می دهید . پس قلب شما نشانگر هویت شما است . تپش مداوم قلب شما به درون و بیرون ، به بیرون و درون ، نشان دهنده ی ارتباط نا محدود شما با تپش قلب خداوند همیشه حّی و حاضر یا هو شمندی جهانی می باشد . سمت چپ مغز شما بر آورد می کند ، چیزها را محاسبه می کند ، تجزیه و تحلیل می نماید و منطقی ترین انتخاب ها و روش ها را ارائه می دهد . این بخش مغز فکر می کند ، فکر می کند و فکر می کند !سمت راست مغز مربوط به جنبه ی شهودی انسان است . این قسمت از مغز از تجزیه و تحلیل و استدلال نیز فراتر می رود . این بخش از مغز چیزها را احساس می کند ، نسبت به عشق حساس است و نسبت به آنچه برایتان مهم است ، پر هیجان و پر احساس است . به نوای سمت راست مغز خویش گوش فرار دهید یک موجود نامرئی و شهودی وجود دارد که همواره با شما است . من این حضور نامرئی را موجودی کوچک و غرغر و تجسم می کنم که روی شانه ی راست شما نشسته است و هر گاه هدفمندی خود را از دست می دهید ، شما را متذکر می سازد .این دوست کوچک در حقیقت مرگ شما است وشما را تشویق می کند . تا هدفی را که برای آن آفریده شده اید ، محقق سازید و رسالت خود را انجام دهید . زیرا شما برای انجام این کار چند روزی بیشتر فرصت ندارید و سپس جسم تان این دنیا را ترک می کند . همانطوری که « ثورو» می گوید : « اگر انسانی به قدم زدن با همراهان خود ادامه نمی دهد شاید بدین دلیل

است که نـدای متفاوتی می شونـد . به او اجازه بدهیـد همگام با نـدایی که می شـنود گام بر دارد ، هر چند ممکن است گام هایش شمره ، موزون ، هماهنگ (یـا دور از هم)، متفـاوت و نا هماهنگ باشـند .پر شور بودن یعنی خطر کردن و دل به دریا زدن زمانی گه انگیزه های درونی خود را دنبال نمی کنیـد شاید به خاطر این است که شـما واقعاً تصور می کنید دارای زندگی را حتی هستید . صورتحساب های خود را پرداخت می کنید ، به تمام امور اداری خود به درستی رسیدگی می کنید و مطابق مقررات کتاب قانون و عرف جـامعه زنـدگی می کنیـد .امـا این مقررات کتـاب قـانون را انسـان هـای دیگری نوشـته انـد . در این زمان متوجه نـدای همراه غرغروی خود می گردید که به شـما می گوید : « شاید این روش درست به نظر برسد اما آیا احساس خوبی در این مورد داری؟ آیا هدف خود را که به خاطر آن به دنیا آمده ای دنبال می کنی؟ »« ترس » تنها عاملی است که شما را از شنیدی و شکوفا ساختن نوای درونی خـویش که همچـون صـدای طبـل بی نظیری نـواخته می شـود . همچنین از پیشـروی به سـوی آن نوای بی نظیر که در درون خویش احساس می کنیـد ، بـاز می دارد .مطـابق کتـاب « راه اعجـاز » فقـط دو نوع احسـاس بنیادی وجود دارد که یکی « ترس » و دیگری « عشق » می باشـد .شـما ممکن است از عـدم تأیید دیگران بترسـید و ریسک کنید و کار خود را انجام دهید . آنگاه پی می برید زمانی که خواستار تأیید کسی نیستید در مقایسه با زمانی که به دنبال آن بودید از تأیید بیشتری برخوردار می گردید . شاید از ناشـناخته هـا می ترسـید .راز سوم‌آنچه که خود ندارید نمی توانیـد به دیگران ببخشیدبدیهی است که شـما نمی توانیـد آنچه را که ندارید به دیگران ببخشیـد! این مسئله کاملا واضح و مبرهن به نظر می رسد و شاید تعجب کنید که چرا آن را به عنوان یکی از چند راز شادمـانی و کسب آرامش درونی بیـان کرده ام. این انتخاب بـدین دلیل است که من دریافته ام اکثر مردمی که در زنـدگی های خود از آرامش درونی و موفقیت برخوردار نیسـتند از درک این حقیقت ساده غالف مانده اند.افرادی را بخاطر بیاورید که در مقابل انرژی های منفی که در مسیر زنـدگی عایـدشان شـده است، عشق نثار می کننـد. تعداد افرادی که در چنین موقعیت هایی با عشق و محسبت واکنش نشان می دهند، اندک است. افرادی قادر به انجام این کارها هستند که سرشار از عشق باشند و آنرا نثار کنند. آن ها می داننـد که امکان نـدارد انسان چیزی را ببخشد که خود فاقد آن است. این افراد همچنین برای بدست آوردن آنچه می خواهند جـذب کنند و ببخشـند، راهی بسیار طولانی پیموده اند.اگر عشق و لذت چیزی است که شـما دوست دارید کسب کنید و ببخشـید، پس به خاطر داشته باشید که شـما نمی توانیـد چیزی را که نداریـد ببخشـید، اما اگر قصد دارید که آن راه طولانی را بپیمایید، می توانید با تغییر آنچه در درون و ضـمیر باطن تان است، زندگی خویش را دگرگون سازید.تغییر ضـمیر باطنهر چیزی که شما احساس می کنید یا تجربه و درک می نمایید، نتیجه ی چیزی است که من آن را «گیرنده ی انرژی ها» می نامم. این بدین معنی است که هر چیزی را که به این جهان بخشیده اید، پس می گیرد. (از هر دست بدهید از همان دست می گیرید). بنابراین آنچه جذب کرده اید همـانی است که بایـد به دیگران ببخشیـد.به خود عشق بورزیـد و برای خویش احترام قائل شویـدهر چه بیشتر به خود عشق بورزیـد، بیشتر و سریع تر، انرژی های متعالی را جـذب خواهید کرد و تغییر ضـمیر باطن خویشتن را آغاز خواهید نمود. در افکار خود نوای معنوی درونی خویش را بارور کنید تا در تمام اوقات بصورت صد در صد در اختیار شما باشند.تنها بودن به منظور مراقبه و مکاشفه ی عمیق یا مدیتیشن برای درک شخصیت انسان ضروری است و تنها بودن و خلوت کردن در حضور شکوه و عظمت و زیبایی های طبیعت، مهـد پرورش افکار و الهاماتی است که نه تنها برای تک تک انسان ها خوب و مفیـد می باشـد بلکه جامعه نیز بـدون آن از عملکردی بیمار گونه برخوردار خواهد بود. «جان اس. میل»شاید یکی از بزرگترین پاداش های مراقبه و دعا، احساس تعلق داشتن به نیروی برتری است که ما را در بر می گیرد . «بیل دبلیو»راز چهارمپـذیرفتن و درک سـکوتدر حقیقت شـما در فرهنگی پرورش یافته اید که نه تنها از سـکوت اجتناب می ورزید بلکه از آن وحشت دارید. رادیوی ماشـین بایستی همیشه روشن باشد و اگر وقفه ای در مکـالمه ایجاد شود، لحظه ای سرشار از دستپاچگی و شـرمساری را بوجود می آورد که بیشتر افراد سـریعا سـعی می کننـد آن را با سخنان تنـد و ناشـمرده جربان کننـد.برای بسـیاری از انسان ها تنها بودن یک کابوس است و تنها بودن در سکوت برای آن ها یک

شکنجه و عذاب کامل محسوب می شود.دانشمند مشهور «بلز پاسکال» می گوید:«تمام مصیبت های بشر از آنجا سرچشمه می گیرید که او قادر نیست در یک اتاق، تنها و در سکوت بنشیند»ارزش و اهمیت سکوتدر فاصله و وقفه ی بین افکارتان، سکوتی آنی وجود دارد که به کمک تمرین می توانید به وجود این سکوت پی ببرید. آرامشی را که در زندگی روزمره ی خویش مشتاق آن بوده اید، در این وقفه ی سکوت خواهید یافت. اگر وقفه ای بین افکارتان وجود نداشته باشد، هرگز به آرامش دست نخواهید یافت.طبق تحقیقات انجام شده، برآورد شده است که به طور میانگین روزانه ۶۰.۰۰۰ اندیشه ی مختلف به ذهن هر انسان خطور می کند. با این اندیشه ها و افکار بسیار زیاد، تقریبا جایی برای وقفه های سکوت بین افکار باقی نخواهد ماند.در زندگی خود سکوت بیشتری ایجاد کنیدمن شما را تشویق می کنم تا در زندگی خود خواستار سکوت بیشتر و بیشتری باشید و دفعات آن را بیشتر کنید.یکی از موثرترین راه ها جهت دست یافتن به این سکوت این است که هر روز به تمرین مراقبه و «مدیتیشن» بپردازید. به خاطر داشته باشید چیزی به نام «مراقبه ی بد» وجود ندارد و هیچ مراقبه ای مضر نیست.زمانی را به تنها و در سکوت نشستن اختصاص دهید. در ابتدا افکارتان سعی می کنند شما را متقاعد سازند که این کار وقت تلف کردن است، اینکه شما باید خارج از این محیط ثمر بخش و مفید باشید یا اینکه کارهای بسیار زیادی دارید که باید انجام دهید.ارتباط ساکت خود و خداوند را در دل خویش نگاه داریدهر چیزی که آرزوی تجلی آن را دارید، از خداوند و از سکوت نشات می گیرد. خود محوری و نفس شما برای متجلی ساختن خواسته هایتان نقشی ندارد. در حقیقت خویش محوری می تواند در بروز خلاقیت ایجاد مانع نماید. بدین دلیل من از شما مصرانه می خواهم که بینش و بصیرت شخصی خود و آنچه را که قصد دارید بیافرینید، آشکار نسازید.همانطور که «پولیس قدیس» می گوید: «آنچه دیده می شود از آنچه آشکار و عیان است، بوجود نیامده است».«فلورانس فار» یکبار به من گفت: «اگر ما می توانستیم صادقاه به خودمان بگوییم ه لحظه ی کنونی بهترین لحظه ای است که تا به حال تجربه کرده ایم، می توانستیم پس از این لحظه تسلیم مرگ شویم و به خداوند بپیوندیم». «ویلیام باتلر ییتز»گذشته ی من در اینجا مدفون است. آن را بوسیده ام و با آن وداع کرده ام. متشکرم بچه ها. برای آن دلتنگی نکرده ام. «اگدن ناش»راز پنجمگذشته ی خویش را فراموش کنیدبه شما توصیه می کنم که این عقیده را در زندگی خویش نیز به کار ببرید. گذشته ی ما و درد زندگی شما در حقیقت چیزی جز اثری که پشت سر گذاشته اید، نمی باشد.درباره ی این شیوه که «غیر ممکن است گذشته شما را به جلو براند و آینده تان را رقم بزنند» تفکر کنید. گذشته ی شما با هیچ منطق و استدلالی مسئول آنچه امروز تجربه می کنید یا در مورد آن دچار شکست می شوید، نمی باشد. گذشته فقط یک رد است نه بیشتر. گذشته ردی است که پشت سر گذاشته اید اما آیا واقعا آن را پشت سر گذاشته اید؟فقط زمان حال را در اختیار داریدعادت راندن ذهن به زمان ها و مکان های دیگر دارای تناقض است. شما فقط می توانید در زمان حال متمرکز شوید زیرا تنها چیزی که تا به حال بدست آورده اید، زمان حال است و فقط زمان حال را در اختیار دارید. بنابراین متمرکز شدن در زمان حال شیوه ای برای استفاده ی بهینه از لحاظت حاضر می باشد.در حقیقت شما دارای گذشته هستید اما زمان حال را در اختیار ندارید! و البته آینده نیز دارید، اما زمان حال را در اختیار ندارید! می توانید زمان حال خود را با افکار و احتمالات «شاید» و «سپس» تلف کنید، اما این کار مانع از برخورداری شما از آرامش درونی و موفقیتی می شود که ممکن بود در زمان حال آن را تجربه کنید.هر راهی صرفا راه است. اگر با توجه به ندای دل خویش آن راه را رها کنید، نه به خود بی حرمتی کرده اید و نه به دیگران.«کارلوس کاستاندا»راز ششمنمی توانید مشکل خود را با همان ذهنی که آن را خلق کرده است، حل کنید.هر مشکلی از طریق یک راه حل معنوی قابل حل است. یکی از شگفت انگیزترین عبارت های کتاب «راه اعجاز» بیان کننده ی این مطلب است که شما مشکلی ندارید. فقط «فکر می کنید» که مشکل دارید.در چند خط آغازین «تورات» و همچنین ار ابتدای «انجیل» می خوانیم:«خداوند آسمان و زمین را آفرید» و بعد می خوانیم «همه ی آنچه خداوند آفرید، خوب و نیک بود».باز تعریف و توافق جدید شما در مورد حقیقتافکار و تفکرات شما به معنای واقعی، منبع و مناشأ تمام رویدادها و اتفاقات زندگی تان می باشند. هر

گونه رابطه ای که برقرار می کنید ناشی از افکاری است که در سر دارید و با خود حمل می کنید.اگر روابط رضایت بخشی ندارید بدین دلیل است که در ذهن خویش اینگونه می اندیشید. انسانی که با او رابطه دارید در این لحظه همراه شما نیست. (مثل زمانی که سر کار هستید یا وقتی که در حمام می باشید). اما افکار شما در مورد او همیشه همراه شما است و همیشه به او فکر می کنید و تنها راهی که می توانید انسان دیگری را بشناسید و او را بپذیرید، از طریق افکار شما صورت می گیرد.سطوح سه گانه ی آگاهیدر طول زندگی خود می توانید با سه سطح از آگاهی، خود را بسنجید. بسیار اندکند (اگر اصلا وجود داشته باشند) افرادی که در تمام طول عمر خود در یک سطح از آگاهی باقی بمانند.اکنون این سطوح آگاهی را به ترتیب از پست ترین تا متعالی ترین نوع آن به شما معرفی می کنم:اولین سطح از آگاهی «خود آگاهی» استدر این مرحله اعتقاد استثنایی و نیرومندی وجود دارد که بر اساس آن خود را از همه کس و از هر آنچه که مایلید جذب زندگی خود کنید و سر انجام از خداوند، جدا می دانید.دومین سطح آگاهی، گروهی نام داردآگاهی گروهی شبیه خود آگاهی است. با این تفاوت که در این مرحله، از خود و کانون مرکزی توجه خویش فراتر می روید و اینک توجه شما به انسان های دیگر که اعضای طایفه یا خاندان و خاناده ی شما می باشند، معطوف می گردد. در این مرحله شما خود محوری را فرو می نشانید و به یک سازمان بزرگتر یعنی به یک گروه می پیوندید.سومین سطح ، آگاهی عرفانی نام داردابن مرحله از آگاهی که فارغ از هرگونه مشکلی است، به جای احساس جدایی با احساس «پیوستگی با خداوند» شناخته می شود. در سطح آگاهی عرفانی احساس می کنید که با هر انسان دیگری، با هر موجود دیگری، با کل سیاره ی خاکی و سر انجام با خداوند مرتبط هستید.

خمینی، عاشق حقیقت و فدایی حق

پدیدآورنده: اراده آفت از اراده و لطف الهی است که در سیره مبارزه بین خیر و شر آغاز شده از اولین روز پیدایش دنیا، شخصیت‌های بزرگ تاریخی ظهور کردند که با مرور زمان به اوج و مرتبه کمال، عقل و حکمت رسیده و ضمن مداخله در روند حوادث، در صحن تاریخ تحولاتی را ایجاد کرده‌اند. این احساس زمانی بر من چیره شده است که زندگی‌نامه امام خمینی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران و تاریخ انقلاب اسلامی را مطالعه کردم.آیت‌الله امام خمینی مهر خاص خود را در صفحه تاریخ بشر زده و می‌توان وی را پدیده الهی نادر ارزانی شده به جهان اسلام و آن از جمله به مردم ایران دانست. امام خمینی در راه نجات دین، مردم میهن خود، شکنجه‌های بسیار، زندان، تبعید و سختی‌های فراوانی را متحمل شد. ولی توانست اقشار جامعه را بر علیه رژیم منفور شاه که دستش به خون مردم آغشته شده بود و اخلاق، معنویات، فرهنگ، تاریخ این مردم و کشور را به سوی نابودی می‌کشاند، بشوراند. لذا می‌توان زندگی‌نامه وی را الگوی واقعی برای کسانی دانست که در کره زمین، وظایف اصلی خود را به خوبی درک می‌کنند و آثار باقی‌مانده از او را گنجینه‌ای برای تمام بشر محسوب کرد.این شخصیت پاک‌دامن تاریخی که تمام عمر خود را جهت نیل به هدفی مقدس خرج کرد و با معنویات و اخلاق عالی، استعداد بی‌نظیر خود، پایه یک مکتب فلسفی، سیاسی و ایدئولوژیک مسلح به ارزش‌های اسلامی و دارای میراث غنی ادبی و فرهنگی ـ که شناخت کامل از این مکتب مستلزم مرور زمان طولانی است ـ را بنا نهاد و تلاش‌های وی فقط در راه مردم خود نبوده و بلکه خدمت‌گزار تمام بشر و به سخنی دیگر، زمانه خود بوده است.کافی است که آثار نوشته شده در مورد مقایسه بین کاخ رضا شاه و محل زندگی امام را برای درک معنویات وی مطالعه کنیم؛ کاخ با شکوه و براق استوار شده بر روی آه و ناله مظلومین و اشتهای بی‌نهایت سیر نشده از خون مردم و معنویات مبتذل شده، در یک سو و زندگـــی معمولی یک رهبر و فدایی حق و انسانی دارای قلبی غنی‌تر از تمام ثروت‌های دنیای فانی و سرمست از عشق الهی و رسیده به اوج محبت و معنویات، در سوی دیگر...با اینکه تمام جامعه جهانی از امام خمینی به عنوان سیاستمداری مدبر و رهبر جسور انقلاب و سرپرست یک کشور، شناخت دارند ولی فعالیت وی شامل بخش‌های مختلفی بوده است.این شخصیت

اعجازبرانگیز و دارای انرژی پایان‌ناپـذیر حتی اطرافیان خود و کسانی که شـناخت خوبی از وی نداشـته‌اند، را نیز به حیرت انـداخته بود. وی یک شاعر بزرگ نیز بوده است. امام خمینی قلم خود را در شـعر فارسی ـ بخش غنی و متکی بر سنن تاریخی و ادبی که به لحاظ زیبایی و معانی خود از جایگاه خاصـی در ادبیات جهانی برخوردار است ـ نیز آزموده و اشـعاری را در وزن‌های غزل، رباعی، قطعه و ترجیح‌بند حاوی موضوعاتی از قبیل دنیا و آخرت، زیبایی، زندگی، انسان، جدایی وصال، فلسفه، اخلاق قوم و غیره، نوشته و در شعرسرایی هرگز از شاعرانی بزرگ چون سعدی و حافظ کم نیاورده است.آیت‌الله خمینی که به طور عمیق با علوم بیان، فلسفه و فقه آشـنایی داشت، از دوران جوانی‌اش مشغول به سرودن اشعاری با تخلص «هندی» بوده است. شعر، برای تحقق خلاقیت سرشار از قدرت امام خمینی نقش یک پنجره را ایفا می‌کرد. منبع این قدرت پایان‌ناپذیر از عشق الهی سرچشـمه می‌گرفت و این عشق الهی با خون و روح این شخصـیت بزرگ ترکیب شده بود.موسی نشده کلیم کلی خواهی شدتا جلوه حق تو را ز خود نرهانددر طور رهش مقیم کی خواهی شـدبا یار ازل نـدیم کی خواهی شدشعر برای کسانی کلیـد است که می‌خواهنـد به دنیای اسرارآمیز و قلب شاعر نویسـنده آن وارد شوند. درک خوب از معانی اشـعار شخصـیتی بزرگ و قدرتمند و سرمست از عشق الهی چون امام خمینی و سر زدن به دنیای داخلی و درون قلب وی، نیازمند با سواد و با فهم بودن همه خوانندگان است. اشـعار کلاسیک و دارای محتوای عمیق و افکار فلسـفی ـ عملی، خواننده را به تفکر و اندیشه وامی‌دارد و به حیرت می‌اندازد. «عشـقی که انسان را آدم کرده است» انعکاس واقعی خود را در اشعار امام خمینی بازیافته است:لذت عشق تو را جز عاشق محزون ندانندتا نگشتی کوه‌کن شیرینی هجرانی ندانیرنج لـذت‌بخش هجران را بجز مجنون ندانـدنازپرورده ره‌آورد دل پرخون ندانـدو یا:یاران نظری که نیک‌اندیش شومتکبیرزنان رو سوی محبوب کنمبیگـانه ز قیـد هستی خویش شومـاز خرقه برون آیم و درویش شوماین اشـعار احساسات داخلی، عشق به زنـدگی و قلب بزرگتر از دنیـای یـک عـاشق حق و انسانی فروتن را طوری با مهارت منعکس می‌کنـد که خواننـده آن از قـدرت قلم شخصـیتی که زندگی پرکشـمکش را پشت سـر گذرانده است، به حیرت می‌افتد. این اشعار سرچشمه گرفته از عشق عالی، مقدس و پاک به خدا، نوعی بیان از ایـده‌های سـرشار از پاکی معنویات و زیبایی آمده در قرآن کریم برای بشـر و بیانگر دنیای پر از آرزو و خیالات خوش دنیای درونی یک بزرگوار، سـرکرده، رهبر و سیاستمداری چون آیت‌الله سید روح‌الله الموسوی خمینی است. سیره زندگی، اعمال و باقی‌مانـدگانش حتی در زمـان قیـد حیـات وی، مـاهیت جـاودانه به خود گرفته و کاخی را در قلب میلیون‌ها انسان بلنـد کرده است. اکنون ۱۵ سـال از زمـان ارتحال این بزرگوار می‌گـذرد.ما در مقابل روح مقـدس فرزنـد بزرگ مملکتی که به انـدازه تاریـخ جهان قدمت دارد، سر تعظیم فرود می‌آوریم و خاطره عزیز این شخصیت گرانقدر که میراث ارزشمندی از وی برای بشر باقی مانده است، را گرامی می‌داریم و مغفرت خداونـد متعال را برای او مسألت داریم.در «دنیایی که به آن می‌آینـد و از آن می‌رونـد» ... زمان که بر همه چیز دنیا محاط است، در قبال عشق الهی و حرف حق، عاجز و ناتوان می‌باشد.زمان که عمر دنیا را رفته رفته کوتاه می‌کند، فقط از حرف حق و عشق الهی به عنوان امـانت مقـدس نگهـداری می‌کنـد و آن را به حافظه خود می‌سپارد. عشق هماننـد حفاظ از قلب حفـاظت می‌کنـد وماننـد باد خنک بر روح آدمی می‌وزد. زمانی که این اشـعار را می‌خوانـدم، به یاد حرفی که شـنیده بودم، افتادم: «اگر هر کدام از رهبران در دنیا می‌توانسـتند مصـراعی از شـعر بسـرایند، به طور یقین، بشـر در قبال بسـیاری ای فجایع ایمن بود». ای کاش، تمام رهبران در دنیا می‌توانستند عاشق حق باشند و آن را قبله خود قرار دهند.فرخ روزی که فارغ از خویش شویطغیان کنی و خرمن هستی سوزیاز هر دو جهان گذشـته درویش شوییا حق گویان رسـته ز هر کیش شویتو ای شخصـیت مدبر، رحمت الهی بر تو بـاد. تـا زمـانی که امـانت تو در دسـتان مطمئن و محبت تو در قلوب سـرشار از نور الهی حفـظ می‌شود، یاد تو جاودانه بوده و زنـده خواهـد مانـد.عطر یـار £گلناره اینانـج(از جمهوری آذربایجان)با مروری در اشـعار امام خمینی درمی‌یابیم که ایشان در کنار رهبری دینی و سیاسـی از اسـتعداد بزرگ شاعری نیز برخوردار بوده است. این محصول نخستین آشـنایی بنـده با اشـعار امام است. از رؤیت دال الهـام‌بخش و تمـاس بـا روح فردی که تاریـخ ایران را از محور خود خـارج کرده احساسـات غیرقابـل توصـیفی به انسـان دسـت

می‌دهـد. اشـعار امـام از آن حکـایت دارنـد که ایشان در طول همه عمر بسوی حق تلاش کرده است. ایشان یک عشق و سـجده گاه دارند و آن عشق هم حضـرت حق است که همه قبله‌ها را بخود معطوف ساخته است. دوستی عاشقانه کم است و برای رسیدن به یار بایـد تلاش کرد و قربـانی داد و همـواره در جهـاد بـود. این جهـاد در واقـع جنـگ زاهـد بـا درون خـود و بـا نـواقص خویش است. تلاطم‌های در بطن شاعر نیز پایان نمی‌یابد و عذابهای ناشی از حالات روحی که به وی دست می‌دهد وی را با پیوندهای محکمتری به عشق خود می‌بنـدد. ولی لـذت این حالات مگر قابل توصـیف است؟ آنکه عاشق نیست چطور می‌توانـد قـدر عشق را ببیند. با این حال امام تلاش می‌کنـد همانند فانوس دریایی راه را به گمراهان نشان دهد. شاعر انسانها را مورد خطاب قرار می‌دهد و قبل از آنکه مرگ در بزنـد تلاش می‌کنـد سیم دل آنها را به صـدا بیاورد.عاشـقامام در اغلب اشـعار خود «یار» و «دوست» را مورد خطابت قرار می‌دهـد. به عنوان درویش در حال سـماع این کلمات از زبان ایشان جاری می شود. این یار طبیعی است که به زخمهای دردناک و خونین وی التیام می‌بخشد. این زخمها در گردش دنیا و در لابلای مشکلات دنیا از بین می‌رود و رقت قلب نصیب ما می‌شود.به غیر از بهترین دوستی که برای من جایگزین مجلس دوسـتان اسـتدوست نزدیک دیگری نیست که به زخمهایم التیام بخشدعاشق شـراب عشق را نوشـیده و مست شـده است. وی وقتی که شـربت ساقی را مثل عشق خـدایی به دل گرفته، میکـده به خانه قلبش تبـدیل شده است. این تعبیر امام خمینی در مطابقت با تعابیر معاصـر صوفی اشاره‌ای به مستی از عشق خـدا می‌باشد. درویش نام خدا را ورد زبان و روح خود را مست می‌کنـد و رند سـرمست به حسـرت عشق رهسپار می‌شود.چنان مست شو که عقل را از دست بده و خود را به فراموشـی بسپارراه منتهی به دلبر برای عقل‌های بیدار برای همیشه بسته استطریقشاعر آگاه از این است که راهش به ابدیت می‌رسد. ایـن راه را همـه مـا طی می‌کنیـم. راه برخی بسـیار همـوار و عـده دیگران پرفراز و نشیب است. بعضـی‌ها در خـانه قـبر روی تشـک می‌خوابنـد و برخی‌ها روی خار. امام قصـد آن را نـدارد که به باز کردن چیسـتانی بپردازد که بزرگان و متفکران جهان از باز کردن آن عاجز مانده‌انـد. وی فقط تلاش می‌کنـد با خود به تفاهم برسد و هماهنگی بین روح و جان خویش ایجاد نماید.نه ابوعلی سـینا و نه صـدری بزرگ به نغز بلایا نرسـیدندبه منشأ بلایا و به راهی که مقصـدش نیستی است نرسـیدندعشق به خدا در فطرت انسان و در بطن گلی است که از آن ساخته شـده است. خداونـد به پدرمان آدم و مادرمان حـــوا که برای تزیین دنیا آفریده است عشـــق روح خـــود را دمیـده است.همانگونه که در غزل فوق «مقصـد راه ـ نیستی» نیز آوردیم، سـیمایی که تاریخ معاصـر ایران را از محور خود برون کرده متـوجه آن نکته بود که خـارج کردن دنیـا از محورش محـال است. هر گـام بشـر تحت‌نظر خـدا است و کسـی نمی‌تواند بـدون اجـازه خـدا حتی برگی را از درخت بچینـد.هر روز از دری به در دیگری و از منطقه‌ای وارد منطقه دیگری می‌شویم، ولی باز هم بی‌انتهـایی در انتظـار ما نشسـته است. تو می‌توانی از یک کاروان جـدا و همراه کاروان دیگری شوی و می‌توانی ساروان خود را عوض کنی ولی مقصـد عوض نمی‌شود. کاروانی کـه با آن سـفـــر کـرده‌ای فقط یک مقصـد و یک حجاز دارد، آن هم بی‌انتهایی بی سوی خـدا. از این سـطرها نیز هویـدا است که خمینی پیراهن درویشـی بر تن کرده، بـار سـفر را بسـته و با حزن به فانی بودن دنیا لبخنـد می‌زنـد. کسـی که از درک این مهم عاجز مانـده، خدا به او رحم کند. امام که توانسـته بود هزاران انسان را به راه تمسک به کلاـم و اراده اسـلام سوق دهـد. هنگـامی که بـا خـدا و بـا خود تنهـا می‌مانـد دنیا رنگ دیگری برای وی می‌گرفت. و مکالمه وی با خدای خود شروع می‌شود.عذاباینجا است که عذابها شروع می‌شوند. این عذابها از درک لابد بودن این بحث ناشی می‌شود که جام مرگ بالاـخره روزی به وی نیز داده خواهـد شـد. وقتی که زنـگ عجـل به صـدا درمی‌آیـد برخی بـا حزن و برخی‌ها با شوق به آن می‌پیوندند.چرا طوفان از بالا به روی لاله سرخ می‌کوبدمگر او زیبایی لاله سرخ را نمی‌بیندجرقه‌های عذاباین عذاب جفایی است که عـاشق در راه محبوبش متحمـل آن می‌شود. دردهـای عـذابی که برای نیـل به دلبر متحمل می‌شود در واقع تلاشـهای انـدکی در راه سعادت ابـدی است. بشـر برای رسـیدن به یار خود دارد مجادله می‌کنـد. برای این کار پیش گرفتن راه کعبه عشق معنی ندارد. کعبه بایـد در داخل تو و در خانه قلب تو باشـد. اگر روحت صاف نباشـد چه معنی دارد که رویت را به کعبه گـذاشتی و یا نگذاشتی. ای

سالک کعبه را مجوی. آن را در داخل قبله‌گاه خود بجوی. برای یک کعبه در شرابی در دست ساقی و برای دیگری در کلمه «لبیک» درویش و برای دیگری در بت‌ها و غیره...اگر پرده‌ها را از جلوی چشمانت برداری و چشم بصیرت دلت باز شود در می‌یابی که خیر و شر در مغز درک تو از او است. خدا را در چارچوب امکانات اعطا شده به ما و اجازه لطف شده به ما درک می‌کنیم. دنیا را به اندازه‌ای احساس می‌کنیم که احساسمان از خدا همانقدر است و بشر را بحدی دوست داریم که میزان محبت ما به خدا همانقدر است.ای حافظ کعبه، مگر وقت فرا نرسیده است؟بردار پرده را که کعبه دل مستان همیشه باز استکعبه دلوقتیکه پرده‌ها کنار زده می‌شود چهره لاله سرخ مانند پیامبر ناجی حضرت محمد(ص) نور می‌افشاند.غزل بندهای دل را با هم می‌خوانیم:غیر از لاله سرخ سیمای تو، من امید دیگری نمی‌شناسماگر مرا نجات ندهی نمی‌دانم عاقبتم چه خواهد بودعطر این گل رز سرتاسر دنیا را فراگرفت و انسانها را از خواب غفلت بیدار کرد. اشکان خون رنگ لاله سرخ قطره قطره به چشمان بسته شده از غفلت تراوش کرد و اذهان خواب‌آلود را بیدار ساخت. حضرت محمد(ص) برای ساربانی ما و گسترش عطر اسلام و عشق خدا به دنیا آمد. رایحه دلبر در دلها جاری شد و روحیه‌ها را قوت بخشید:همه عطرهایی که از گلزار طلایی به مشام می‌رسدبا عطر دلبر جلوه‌دار می‌شود و نور ظلمت را درمی‌نورددعطر یارسرابی با ایجاد چشمه جوشان در دشتی درصدد اغفال بندگان خدا برآمده است. از درون این سراب در دشت آتش زبان‌گونه‌های لاله سرخ گرم می‌شود و خارهای آن دلها را می‌خراشد. پیامبر ما روی دلهای تشنه آب پاشید و دشت را دوباره زنده کرد.فانوس دریاییشاعر در غزلیات خود تارک دنیا بودن درویش‌ها را بهترین راه برای رسیدن به خدا نمی‌داند ولی با این حال بیان می‌کند که دلش مکان محتشمی برای عشق به خدا است. نور حق فانوس دریایی است که فقط افرادی با دیده‌های باز آن را می‌بینند. آنهایی که چشم بصیرتشان بسته است در تاریکی و آبهای خروشان گمراه می‌شوند و به مقصد نمی‌رسند.در اشعار امام شاهد دوری از دنیا و تلاش برای راهیابی به اسراری که حوادث پنجگانه از درک آن عاجز مانده‌اند می‌شویم. این تلاشها همانگونه که به نظر می‌رسند واقعی هستند. زیرا دستانی که به سوی خدا دراز می‌شوند و دیدگانی که برای آن می‌گریند دست خالی برنمی‌گردند. او کوتاه‌ترین راه منتهی به حق را نشان می‌دهد. پروردگار به بندگان محبوب خود اجازه می‌دهد تا آنها مسائلی را که دیگران نمی‌فهمند درک کنند و چیزهایی که از احساس آنها عاجز مانده‌اند حس نمایند. ولی درهای بصیرت انسانها را بتدریج بازمی‌کند. اگر از یکی از درها به شایستگی عبور کند در آن صورت قدر موارد اعطا شده به وی را می‌داند و فقط در سایه شکرگذاری همه اینها، درب دیگری به رویش باز می‌شود... بدین ترتیب تا به آخر می‌رسد. هر آفریده‌ای فقط در حدی که آفریدگارش مجاز دانسته از دانش و تدبر برخوردار می‌شود. امکان دارد برخی‌ها در طول عمرشان دست از کتاب برندارند ولی همانگونه که ابله به دنیا آمده‌اند مثل ابله هم عمر را به پایان برسانند. اما دیگری مطالبی را که از کتب خوانده در زندگی خود تطبیق می‌دهد و از خدا می‌خواهد که زندگی را به وی بفهماند و حق را به رویش باز کند. پروردگار متعال نیز این درها را به رویش باز می‌کند و دل بنده‌اش را آکنده از رحمت و شفقت خود می‌کند. از رذالت بازمی‌دارد و به سوی مرحمت خود سوق می‌دهد. خداوند دوست داشتن را به آفریده‌های خود یاد می‌دهد.شاعر از مشعل فانوس دریایی شعله‌هایی در قلوب انسانها ایجاد کرده و به ایجاد فانوس دیگری در اعماق دورتر دریا دعوت می‌کند. اگر درون تو فانوسی نباشد فانوس دریا راه تو را روشن نمی‌کند. آن باید در دل تو باشد تا بتوانی ظلمت را درنوردی. با آتش دوزخی در دست نمی‌توان به جانها نور افشاند.همانگونه که در نمونه‌های فوق‌الذکر شاهدش هستیم امام خمینی در اشعار خود با رمز سخن می‌گوید. تلاش می‌کند زیبایی، عشق، لامکانی و غیرقابل دسترس بودن خدا را به خوانندگان برساند.بدون تردید، شاعر، خدا، فلسفه جهان، مرگ و عشق را به وسیله درک خدادادی محصول مرحمت و سخاوت آفریدگار به دیگران انتقال می‌دهد. زندگی چه ما باشیم و یا نباشیم از روزی که خداوند کلمه «کُن» را فرموده موجودیت یافته و تا لحظه «نابود شو» ادامه خواهد یافت.(بخش مطبوعات سفارت جمهوری اسلامی ایران ـ باکو)پدیدآورنده: خانم اراده آفت http://www.hawzah.net/hawzah/Magazines/MagArt.aspx?

MagazineNumberID=۴۷۶۷&id=۳۸۸۹۹

لیلة الرغائب چگونه شبی است

؟مهری هدهدی

"رجب، "ماه خداست؛ ماه پر برکتی است که اعمال بسیاری برای آن ذکر شده است. باید خود را در دریای زلالش بشوییم تا پاک شویم. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس یک روز از ماه رجب را روزه بگیرد، موجب خشنودی خدا می شود و غضب الهی از او دور می گردد و دری از درهای جهنم بر روی او بسته می شود. اعمال ماه های رجب و شعبان، جهت آماده ساختن روح برای شرکت در میهمانی ماه مبارک رمضان می باشد. برای درک عظمت ماه رمضان باید از قبل خود را آماده نمائیم.پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) فرمود: ماه رجب، ماه استغفار امت من است. پس در این ماه بسیار طلب آمرزش کنید که خدا آمرزنده و مهربان است.اولین شب جمعه ماه رجب را لیلة الرغائب نامند. در این شب ملائکه بر زمین نزول می کنند. برای این شب عملی از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) ذکر شده است که فضیلت بسیاری دارد و بدین قرار است:روز پنج شنبه اول آن ماه – در صورت امکان و بلا- مانع بودن – روزه گرفته شود. چون شب جمعه شد مابین نماز مغرب و عشاء دوازده رکعت نماز اقامه شود که هر دو رکعت به یک سلام ختم می شود و در هر رکعت یک مرتبه سوره حمد، سه مرتبه سوره قدر، دوازده مرتبه سوره توحید خوانده شود. و چون دوازده رکعت به اتمام رسید، هفتاد بار ذکر "اللهم صل علی محمد النبی الامی و علی آله "گفته شود. پس از آن در سجده هفتاد بار ذکر" سبوحٌ قدوسٌ رب الملائکة والروح "گفته شود. پس از سر برداشتن از سجده، هفتاد بار ذکر "رب اغفر وارحم و تجاوز عما تعلم انک انت العلی الاعظم "گفته شود. دوباره به سجده رفته و هفتاد مرتبه ذکر" سبوح قدوس رب الملائکة والروح "گفته شود. در اینجا می توان حاجت خود را از خدای متعال درخواست نمود. ان شاء الله به استجابت می رسد.پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) در فضیلت این نماز می فرماید: کسی که این نماز را بخواند، شب اول قبرش خدای متعال ثواب این نماز را با زیباترین صورت و با روی گشاده و درخشان و با زبان فصیح به سویش می فرستد. پس او به آن فرد می گوید: ای حبیب من، بشارت بر تو باد که از هر شدت و سختی نجات یافتی.میّت می‌پرسد تو کیستی؟ به خدا سوگند که من صورتی زیباتر از تو ندیده‌ام و کلامی شیرین تر از کلام تو نشنیده‌ام و بویی، بهتر از بوی تو نبوئیده‌ام. آن زیباروی پاسخ می‌دهد: من ثواب آن نمازی هستم که در فلان شب از فلان ماه از فلان سال به جا آوردی. امشب به نزد تو آمده‌ام تا حق تو را ادا کنم و مونس تنهایی تو باشم و وحشت را از تو بردارم و چون در صور دمیده شود و قیامت بر پا شود، من سایه بر سر تو خواهم افکند.امید آن است که در پایان این نماز با فضیلت، محتاجان به دعا را فراموش نکنید و ما را نیز از دعای خیر خود محروم ننمایید ".التماس دعا"برگرفته از مفاتیح الجنانگروه دین تبیان

درس آموزان آموزه های حسینی

سید مسعود علوی

امروز، زادروز آن امامی است که باب هدایت او وسیعتر از دیگر ابواب هدایت است و سفینه نجاتش سریعتر از دیگر سفائن نجات، امواج حوادث واقعه را می شکافد و به ساحل سعادت می رسد. او هم دین را هم دین مداران را از ورطه امحاء و نابودی رهانید و ذلتی که امت اسلام را فرا گرفته بود به عزتی جاویدان مبدل نمود و سربلندی اهل ایمان را جایگزین سرافکندگی، رشادت را جایگزین جبن و انزوا، خداگرایی را جایگزین مادیگرایی فرمود.افزون بر علمای معظم شیعه، بیش از شصت تن از علمای اهل سنت با مختصر اختلاف و با سندهای گوناگون، این حدیث را نقل کرده اند که پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «حسینٌ منی و انا من

حسین». (۱)«بخاری» در کتاب «ادب المفرد» از «یعلی بن مره» نقل کرده که روزی ما را به همراه رسول خدا (ص) به صرف غذایی دعوت کرده بودند. هنگامی که برای صرف غذا بیرون رفتیم ناگاه حسین بن علی را در راه دیدیم که بازی می کرد. وقتی رسول خدا (ص) او را دید شتابان به سوی حسین رفت و دست های خود را گشود تا در آغوشش بگیرد ولی او به این سو و آن سومی گریخت و با این کار خود، پیامبر را می خنداند تا بالأخره رسول خدا او را گرفت، یک دست خود را بر چانه او نهاد و دست دیگرش را بر سر آن کودک گذاشت. سپس گونه خود را بر گونه او نهاد و فرمود: «حسینٌ منی و انا من حسیناحب الله من احب حسینا». حسین از من است و من از حسینم، خداوند دوست بدارد هر کس که حسین را دوست دارد.(۲)اینکه پیامبر اکرم (ص) فرموده حسین از من است، معنای روشنی دارد و نیاز به تأمل و اقامه برهان ندارد، اما اینکه فرموده من از حسینم، چه معنایی دارد و به چه دلیل، حضرت این عبارت را بیان نموده است؟ وقتی این جمله را شخصی در مورد شخصی دیگر به کار می برد یعنی تمامی هستی خویش را به او منتسب نموده و به دیگران می فهماند که بدون شخص مورد اشاره،زندگی‌اش پدیداری و پایداری نخواهد یافت. هستی نبی اکرم (ص) که سراسر معنویت و ایمان است به چه دلیل به وجود حسین بن علی (ع) بستگی تام دارد؟ معنویت و ایمان و یقین کامل در آیین پاک اسلام و ولایت معصومین (ع)، متجلی است و امام حسین (ع) با قیام خونین خویش و اهدای تمام هستی دنیایی اش این آیین پاک را که در محاق ستم بنی امیه به امحاء نزدیک می شد، به فجر احیاء آورد و تا بنده تر نمود و در واقع هستی دوباره بخشید و روح نبوی را در کالبد محتضر امت پیامبر دمید. به همین علت در روایت است که: «کلهم باب الله و لکن باب الحسین اوسع...» تمامی ائمه معصومین (ع) باب حجت و رحمت و عنایت حقتعالی هستند اما بابی که سالار شهیدان به روی حقیقت جویان گشود، بسیار وسیع و نامتناهی است و نور منتج از آن تا قیامت، پایدار و پدیدار است.درسی که تمامی آحاد مکتب شیعه خصوصاً نیروهای نظامی و مسلح و پاسداران آیین و میهن ما از زندگی و قیام حیاتبخش حسینی آموخته اند این است که مساعی و مبارزات آنان در رویارویی با مستکبران و ستمکاران، آمیزه ای از خلوص برای خدا و خدمت بی شائبه به مردم، همراه با احیای اخلاق فردی و اشاعه معارف دینی و جوشش درونی و بیرونی معنویات و ارتباطات خداگرایانه است؛ همان جوششی که از قیام عاشورا نشأت گرفته و هزار و اندی سال است قلب و اندیشه رهروان حسینی را به حرکت و خیزش خلوص آمیز واداشته است. همین جوشش و خروش معنوی بود که در سال ۶۱ هجری با وجود قلت عده و عُده اهل حق، به رسوا نمودن و بی آبرو کردن قدرت های سلطه گر زمان انجامید و اگر پاسداران انقلاب اسلامی در استمرار سیره حسینی، پویایی و پایداری خویش را حفظ کنند، فردا نیز همانند امروز و دیروز تاریخ انقلاب، سلطه جویان جهانی با رسوایی و بی آبرویی فزاینده رو به رو شده و برای اجرای دسیسه های نظامی و فرهنگی خود با سدی سدید و بازدارنده مواجه خواهند شد. عناصری که موالید معظم شعبان؛ حضرت سیدالشهداء، حضرت اباالفضل و امام سجاد علیهم السلام به وسیله آن به پیروان خویش رمز ماندگاری و پایداری را آموخته اند؛ با تمام توان و هستی به میدان آمدن، عمل به اوامر و انجام فرایض الهی و دوری از مظاهر فریبای دنیوی است. اینها برترین عوامل قدرت سیاسی و اجتماعی و سرمایه های زوال ناپذیر حیات فردی و جمعی توحیدیان است که محاسبه گران و نظریه پردازان ماده مدار غربی از درک ژرفای شگرف آن غافلند. حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) و برادر بزرگوارش حضرت عباس بن علی (ع) در کارزار سرخ کربلا به شهادت رسیدند و جسم خاکی شان فانی شد، امام سجاد (ع) نیز حدود ۳۴ سال را در مدینه در انزوا گذرانید، اما مرام و مبارزه این سه بزرگوار تا همراه هستی، نور خداخواهی و عملگرایی را به تاریخ ایمانیان تاباند و بی کرانگی قدرت معنوی را شناساند. هر سه به ظاهر فانی شدند، اما معنویت و ایمان شان باقی ماند و آموزه های آسمانی شان در تمام برهه ها به نابودی اهل ستم و سیاهی انجامیده و خواهد انجامید.پاسداران عزیز میهن مان که تجسم بخش قیام و قرب حسینی و سجادی هستند و این روزها با اجرای رزمایش موشکی پیامبر اعظم – ۶، قدرت ساکنان حصن ایمان را به جهانیان نمایاندند، وارثان صالح عاشوراییان و آیینه داران رزم آوران عرصه دفاع مقدسند که سلاح و صلاحشان تمام قدرتهای جهانی را مهار کرد و همچون بنی

امیه، بی آبرویشان نمود به گونه ای که نتوانستند ذره ای از خاک ایران را تصاحب کننـد و انـدکی در قلب و اندیشه ولایت مداران میهن نفوذ نماینـد؛ گر چه اجسام مطهر بسیاری از بسیجیان و مبارزان ما فانی گردیـد اما هنوز روح و روحیه عباس آسای آنان در میان آحاد امت خصوصاً نیروهای مسلح و مصلح ایران اسلامی، موج خیز و جریان انگیز است و دشمنان ما می دانند که رزمایش پیامبر اعظم (ص)، استمرار همان رزم کربلای پنج است و پنجه های پلشت ستمکاران را شکسته و اگر بخواهنـد در برابر دین ما صف آرایی کننـد، اهل رزم و رزمایش ایران، تمام دنیای آنان را به تزلزل خواهنـد کشانـد.ماهیت قیام امام حسین (ع ۱۳۹۰/۰۴/۱۴ بزرگنمایی:میر عماد اشراقیاشاره:حضرت حسین بن علی (ع) از خرد سالی تربیتش بر این بود که با صراحت لهجه از حق و حقیقت دفاع فرماید و هر گاه لغزش دید با شجاعت شهادت خود کتباً و شفاهاً تذکر دهد و نگذارد دین مبین اسلام که برای ابقای آن خون هایی ریخته شده باشد قربانی هوسرانی بنی امیه گردد و لذا تا آنجا که مقتضیات اجازه می داد دادخواهی خود را به صورت نامه ها و قاصدها به طرف عثمان و معاویه می فرستاد و با یک بیان سحر آمیز آنها را از راه نصیحت و اندرز از تخطی و تجاوز و تعدی باز می داشت و همواره خط مشی جدش و پدرش را گوشزد می فرمود.قیام و نهضت حضرت امام حسین (ع) ابعاد مختلفی داشت: ۱- قیام او جنبه تقوایی داشت یعنی نهضت او ماهیت عکس العملی آن هم عکس العمل منفی داشت، یعنی در مقابل تقاضای نامشروع یزید ودار و دسته اش که از حضرت خواستند بیعت کند، او جواب نه داد و زیر بار نرفت و اگر می رفت نه تنها با یزید بیعت کرده بود بلکه تمام کارهای معاویه و یزیـد را مهر تایید می زد. ۲- قیام او جنبه تعاونی داشت" ماهیت عکس العملی "ولی عکس العمل مثبت، یعنی با دعوت مردم کوفه، بایستی دعوت را بپـذیرد و به آنها جواب مثبت بدهد. ۳- عامل سوم که از دو عامل قبل مهم تر و اساسی تر بود و اگر تنها همین موضوع هم بود، امام قیام می کرد، عامل امر به معروف و نهی از منکر بود و اگر از او بیعت همنمی خواستند و مردم کوفه هم از او دعوت نمی کردنـد، به حکم وظیفه شرعی و الهی خود می بایست قیام کند. در عامل اول حضرت امام حسین (ع) مـدافع است می گویند بیعت کن، می گوید نمی کنم، در عامل دوم امام متعاون است، او را دعوت به همکاری می کننـد، جواب مثبت می دهد، ولی در عامل سوم امام مهاجم است، امام یک انقلابی است، یک ثائر است و حقاً هم خوب وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را انجام می دهـد و می توان گفت امر به معروف و نهی از منکر را زنـده کرد و آبرو داد و حضرت امام حسین (ع) قبل از دعوت مردم کوفه اقدام به قیام کرده بود، زیرا از مدینه به مکه رفته بود ونامه های مردم کوفه در مکه به دست امام (ع) رسید و نویسندگان نامه ها هم همه دروغ نمی گفتند و حتی بعضی یاری هم می کردند: نظیر حضرت حبیب و هانی و غیره در راه هم که حضرت امام حسین (ع) به حر فرمود شما ما را دعوت کنید و اگر نمی خواهید برمی گردم به این معنی نبود که امام (ع) اظهار عجز بکند و بگوید برمی گردم و دیگر فعالیتی نمی کنم، این همه برنامه ریزی و تجهیز سپاه برای همین بود که او را می شناختنـد و خواستند امام را از بین ببرنـد و بر حکومت پلیـد و ننگینشان مسلط شونـد، برای اینکه یزیـد مرد پلیـدی بـود که تمام دستورات اسلامی را زیر پا گذارده بود و می خواست سلطنت خود را موروثی و با بیعت گرفتن از امام شرعی کند و اگر موفق می شد فاتحه اسلام خوانده می شد و با حکومت یزید اسلام به کلی از بین می رفت لذا امام (ع) هم به هیچ قیمتی حاضر نبود زیر این بار برود و نرفت و با قیامش اسلام محفوظ ماند و یزید و یزیدیان هم به هدف شومشان نرسیدند حضرت امام حسین (ع) قیام کرد و قیام خونین او دنیایی را تکان داد و با یک نهضت خونین حقیقتی را به دنیا تعلیم داد که دشمن هر انـدازه ای قوی و نیرومنـد باشـد می توان با فداکاری از راه مظلومیت او را از جای بر کند. حرکت امام حسین (ع) در مقابل یزید برای ابقای هویت و ماهیت مسلمین بود. حضرت برای مصلحت جامعه قیام کرد و او همیشه نفع عمومی را بر منافع شخصی ترجیحمی داد. اگر امام حسین (ع) قیام نمی کرد، اگر در برابر دشمن کینه توز خود قد بر نمی افراشت، اگر او درسخت ترین حوادث روزگار استقامت نمی کرد امروز از اسلام نـامی نبود و از هویت و امت مسلمین نشانی پدیـدار نمی گشت. حسین (ع) بـا قیـام خونین خود انقلابی بر پـا ساخت. هنوز خون گلویش خشک نشـده بود که علم های انقلاب علیه یزید و بنی امیه بلند شد. هنوز سر او را با اسرای او نزد یزید نرسانیده بودند که

پرچم مخالفت و خون بهایی به اهتزاز در آمد و کار به جایی رسید که یزید در خانه خود امان نداشت و هدف تیر ملامت حتی نزدیکان خود و حتی زن و بچه خود واقع شد. حضرت حسین (ع) زندگانی جاودانی را برای خود و امنیت و سلامت و سعادت را برای مسلمین تضمین فرمود.اگر حسین (ع) قیام نمی کرد آداب و رسوم از بین رفته بود، اگر حسین (ع) آن داعی حق و حقیقت آن پیشوای بی نظیر سیاست، آن نابغه عظمت و بزرگواری در مقابل فشار دشمن قدم سست کرده بود امروز یک میلیارد و نیم مردم دنیا با اتفاق کلمه شهادت بر یگانگی خدا و رسالت محمد و عظمت اسلام نمی دادند بی جهت نیست که ۱۴ قرن خردمندان، عقلا، سیاستمداران و دانشمندان در این سیاست ملی خضوع و خشوع کرده اند، بی سبب نیست میلیون ها بشر دنیا در طول سال ها احساسات دینی و اجتماعی نشان داده به پاس نهضت یک روز حسین (ع) هر سال نهضت ملی بر پا می کنند که تو گویی دیروز حسین کشته شده است. هر کس هر اندازه هم بزرگ و با عظمت و محترم باشد بیش از یک سال و منتها تا یک قرن نامی از او برده نمی شود. حوادث روزگار آثار روحی او را محومی سازد ولی اندیشه و افکار حسین که سلطه و روش تعلیمی او بوده و با زندگی خون بر دشت سرخ فام کربلا نوشت قرن های متمادی است که از نظر ها محو نشده، ایرانیان و شیعه هر کجای جهان بوده اند در راه ابقای نام پیشوای خود و تجدید مجد و عظمت اسلام و تجدید ذکر فضیلت آل محمد (ص) و بیان مناقب این خاندان که منجی عالم بشریت از فشار ظلم و ستم حکومت های ظالم و ستمکار بوده اند از هیچ چیزی دریغ نداشته و بهترین و محبوب ترین چیزی که در نظر آنها بوده در این راه صرفکرده اند. این احساسات، این حق شناسی، این قدردانی و سپاسگزاری از پیشوای خود جهت آن است که حسین آن پیشوای دوراندیش اگر قیام نمی کرد این ملت محو و نابود شده بودند. حضرت حسین (ع) در سایه تعلیمات آسمانی که جدش تعلیم فرموده بود می خواند": لا تحسبن الذین قتلوا فی السبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون. می دانست که در این معامله زیان نخواهد کرد دنیا آن قدر اعتبار ندارد که در راه یک امر معنوی قدم سست کند. او می دانست که نباید از زخم شمشیر و نیزه یا شماتت دشمن مانند بید لرزان شد. او مصمم گردید جامعه مظلوم و رنجدیده را از زیر یوغ بیدادگران نجات دهد. او می دانست فداکاری در راه حق و حقیقت زندگی ابدی است خلافت اندیشه و افکار آیین مرد بزرگ بود که با مشت آهنین بناهای مادیت را در هم شکست و کاخ بیدادگری را واژگون ساخت و ملت اسلام را از زیر فشار دشمن رهایی بخشید بیش از هزار و سیصد سال است مجالس دینی به نام حسین (ع) تشکیل می شود مساجد و مدارس به نام حسین (ع) بنا و تعمیر می گردد، محافل و مدارس و کتابخانه ها به نام حسین (ع) به وجود می آید. مزار او و مجالس تجدید مجد و عظمت او بزرگترین مکتب تربیتی بشری است.زیارت قبر حسین (ع) بزرگترین عمل ماجور مسلمین است که پس از واجبات دینی به آن عمل می شود و لذا هیچ عملی در اسلام پس از فرایض ثواب و اجرش به اندازه زیارت قبر حسین (ع) نیست و سبب آن توجه دادن مردم جهان به مرام مقدس و تعلیمات عالیه حسینی است که در صفحات زندگی هیچ کس از افراد بشر دیده نشده است. او مرام و هدف خود را روی پرچمی سرخ نوشت و در خیمه سلطنتی جایی که اعداء بتوانند بخوانند نصب کرد و آن این جمله بود:القتل خیر من رکوب العار والعار خیر من دخول النارکشته شدن با شرافت و عزت بهتر از ننگ و ذلت و بندگی است. لا اری الموت الا سعاده و لا الحیوه مع الظالمین الابرما مرگ با شرافت جز سعادت نیست و زندگی با بیدادگران جز رنج و زحمت نیست.مکتب حسین ابن علی (ع) دانشگاه وسیعی است که شاگردان مکتبش از چند صد میلیون بیشترمی باشد و در تمام کشورهای اسلامی حتی روی دریاها و اقیانوس ها هم اگر دو نفر باشند مکتب فضیلت اخلاقی او را افتتاح کرده و با ذکر نام و مجد و عظمت او افتخارت ملی خود را تجدید می نمایند. امامحسین (ع) در مورد ماهیت قیام خود فرموده است": قیام من نه از روی جاه طلبی و خودخواهی است و نه از روی تبهکاری و ستمگری است، بلکه برای خیر خواهی و اصلاح در امت جدم پیامبر اکرم (ص) است .من می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کرده باشم و به روش و سیره جدم پیامبر و پدرم علی بن ابی طالب گام بردارم، پس هر که مرا پذیرفت و از روی حق و صداقت دعوت مرا قبول کرد خداوند سزاورتر است به حق و هر که مرا رد نمود و از این دعوتم سرباز زد، صبر می کنم

تـا خـدا بین من و این قوم داوری کنـد و خداونـد بهترین داوران است. منـابع: مجموعه زنـدگانی چهـارده معصوم(ع)، عمـاد الـدین حسـین اصـفهانی، قم: نشر طلوع، ۱۳۸۰چهار وادی سلوک، محمـد کاظم بصـیریابر قویی، قم: دفتر نشـر الهادی، ۱۳۷۹حلیه المتقین، علامه محمد باقر مجلسی، تهران: انتشارات باقرالعلوم، ۱۳۷۷رسالت

برزخ

مجید نقی‌زاده

عالم برزخ، عالم متوسطی میان دنیا و آخرت است که مردگان تا قیامت در آن بسر می‌برند. پس از اثبات وجود روح مجرد و بقای آن پس از مرگ و تخلیه بدن، این مساله اساسی مطرح می‌گردد که ارواح پس از مرگ و خارج شدن از قالب اجسام بدنی در کجا زنـدگی می‌کننـد؟ آیا عالمی به نام برزخ که واسـطه بین عالم دنیا و عالم آخرت است وجود دارد؟ یعنی ما در سلسله عقاید خود و ملاـحظه مراحـل تکـاملی انسانهـا قبـل ا ز این دنیـای مـادی، نطفه بودیم و قبل از نطفه عناصـری در زمین، و بعـد از نطفه به صورت انسانی در آمـدیم و در دنیا زندگی می‌کنیم آیا بعد از این دنیا هم به عالم دیگری وارد می‌شویم به نام عالم برزخ یا نه؟ کلمه برزخ در لغت‌بـه معنـای فاصـله و حائـل میـان دو چیز راگوینـد. مرحـوم طریحی (۱) در مجمـع‌البحرین (۲) در معنـای کلمـه برزخ چنین می‌نویسد: «البرزخ: الحاجز بین الشیئین یعنی «برزخ حائل بین دو شیء است ، سپس روایتی از معصوم علیه السلام چنین نقل می‌کند: «نخـاف علیکم هول البرزخ پس مراد از برزخ در این روایت‌بین دنیـا و آخرت از هنگـام مرگ تـا رسـتاخیز می‌باشـد پس کسـی که می‌میرد، داخـل برزخ می‌شود. این کلمه و واژه در قرآن سه بـار و در سه آیه ذکر شـده است: در دو آیه که یکی در سوره فرقـان و دیگری در سـوره «الرحمـان است، واژه برزخ به معنـای فاصـله و حائـل میـان دو دریـا که یکی شور است و دیگری شـیرین و به هم نمی‌آمیزنـد، آمـده و در آیه سوم که در سوره «مؤمنون است، در معنای عالم برزخ یا فاصـله میان مرگ و رسـتاخیز ذکر شده است. آیه اول: «و هو الـذی مرج البحرین هـذا عزب فرات و هذا ملح اجاج و جعل بینهما برزخا و حجرا محجورا» (۳). «او خدائی است که آب دو دریـا را بهم آمیخت، دو دریایی که آب یکی از آن دو شـیرین و گوارا است و آب دیگری شور و تلـخ، و میان این دو آب فاصـله و حائلی قرار داد تا همیشه از هم جـدا باشـند و به هم نیامیزند». آیه دوم: «.. و بینهما برزخ لا یبغیان...» (۴). «میان آن دو دریا فاصله‌ای است که به حدود یکدیگر تجاوز نمی‌کنند و به هم نمی‌آمیزند». آیه سوم: «لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا انها کلمهٔ هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون (۵). «گناهکاران گویند تا شاید به تدارک و جبران گذشته کردار نیك انجام دهم و به آن خطاب شود که هرگز چنین نخواهـد شـد و گناهکاران کلمه «ارجعننی را که از سـر حسـرت بر زبان راننـد و نتیجه‌ای نگیرند، که از عقب آنها عالم برزخ است تا روزی برانگیخته شونـد. غیر از این آیه، آیات دیگری نیز در قرآن ذکر شده که از مجموع مطالب آنها اسـتفاده می‌شود که عالم برزخ واسطه بین عالم دنیا و عالم آخرت است از جمله آنها: «و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عنـد ربهم یرزقون (۶). «(ای پیامبر) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خـدا کشـته شدنـد، مردگاننـد! بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشـان (در عالم برزخ) روزی داده می‌شونـد». در آیه ۱۷۱ سوره آل عمران می‌فرمایـد: «و از نعمت‌خدا و فضل او (نسبت‌به خودشان در عالم برزخ) مسـرورند و (می‌بینند که) خداوند پاداش مؤمنان را ضایع نمی‌کند (نه پاداش شـهیدان و نه پاداش مجاهدان را که شهید شدند)». «یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوهٔ الدنیا و فی‌الآخرهٔ...» (۷). خداوند کسانی را که ایمان آوردند، به خاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان، اسـتوار می‌دارد هم در این جهان و هم سـرای دیگر (در عالم برزخ و سرای آخرت). از همه این آیات اسـتفاده می‌شود که بعد از مرگ، عالم برزخ است تا روزی که مبعوث شوند و این برزخ عالم قیامت نیست‌یعنی انسان پس از مرگ بلافاصـله به روز قیـامت منتقل نمی‌شود. شخصـی به امام صادق علیه السـلام عرض کرد: چه می‌فرماییـد در آیه «النار یعرضون علیها غدوا و عشیا...» (۸). «آتش است که هر صـبح و شام که آنان بر آن عرضه می‌شونـد؟» فرمود: «دیگران چه می‌گویند؟» عرض کرد:

«می گویند آن آتش جهنم جاوید (آخرت) است و گویند که بین صبح و شام عذابی نباشد». فرمود: «پس اینها خوشبختاند «که بخشی از روز را در آسایش بسر می‌برند». عرض کرد: «پس چگونه است؟» فرمود: «این، در دنیا است که مربوط به عالم برزخ است. و اما جهنم جاوید محتوای این آیه است: «... و یوم تقوم الساعهٔ ادخلوا آل فرعون اشد العذاب (۹). «روزی که قیامت‌برپا شود (می‌فرماید:) آل فرعون را در سخت‌ترین عذابها وارد کنید». در احادیث معتبر از پیامبر و ائمه علیهم السلام در توضیح عالم برزخ چنین وارد شده است: «البرزخ هو امر بین امرین و هو الثواب و العقاب بین الدنیا و الآخرهٔ و هو قول الصادق علیه السلام و الله ما اخاف علیکم الا البرزخ (۱۰). «برزخ همان امر بین دو امر ثواب و عقاب بین دنیا و آخرت است و آن قول امام صادق علیه السلام است که می‌فرماید: «به خدا سوگند من بر شما (شیعیان) نمی‌ترسم جز از مرحله برزخ بین دنیا و آخرت . در مورد آیه «و من ورائهم برزخ..» امام صادق علیه السلام فرمود: «هو القبر و ان لهم فیه لمعیشهٔ ضنکا و الله ان القبر لروضهٔ من ریاض الجنهٔ او حفرهٔ من حفر النار». «مراد از برزخ همان قبر می‌باشد و البته برای کافران هر آینه زندگی سختی در آنجا می‌باشد به خدا سوگند که قبر هر آینه باغی از باغهای بهشتی (برای مؤمنین) و یاحفره‌ای از حفره‌های آتش جهنم (برای کافران و..). می‌باشد (۱۱). از اینرو امام صادق علیه السلام خطاب به شیعیان آن زمان می‌فرماید: «والله اتخوف علیکم فی البرزخ. قلت ما البرزخ؟ فقال: القبر منذ حین موته الی یوم القیامهٔ . من بر شما (شیعیان) در عالم برزخ می‌ترسم، راوی می گوید: من به امام صادق علیه السلام گفتم که عالم برزخ کجا است؟ فرمود: قبر است، زندگی در آن از زمان مرگ تا روز رستاخیز ادامه دارد». امام صادق علیه السلام به جمعی از شیعیان خود فرمود: به خدا قسم که تنها خطری که من بر شما احساس می کنم، برزخ است و چون قیامت‌شود و کار به دست ما برسد، ما بر کار شما از خودمان اولویت داریم (۱۲). از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت‌شده است که فرمود: «ارواح مؤمنان عالم در برزخ به کنار چشمه‌ای از بهشت‌به نام «سلمی زندگی می کنند (۱۳). «ابوبصیر» می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم ارواح مؤمنین پس از مرگ در چه وضعند؟ فرمود: «در برزخ در میان غرفه‌هایی از بهشت‌بسر می‌برند، از خوراک بهشتی می‌خورند و از آب آن می‌نوشند و منتظر انجاز وعده پروردگار خود هستند» (۱۴). پس عالم برزخ حائل بین دو شیء یعنی مابین دنیا و آخرت از هنگام مرگ تا روز بعثت است پس کسی که می‌میرد، داخل برزخ می‌شود که واسطه و حائل بین دنیا و آخرت است (۱۵). کیفیت عالم برزخکیفیت عالم برزخ مابین دو عالم جسم و نفس است یعنی نه همانند عالم جسم دارای جسمانیت و ماده است و نه مانند عالم نفس مجرد (خالی) مطلق از صفات ماده، یعنی ماده نیست ولی آثار ماده نظیر کیف و کم و اْین را دارد یعنی دارای اندازه و حدود است و رنگ و پوست، همانند عالم خواب و رؤیا[۳]برزخ در قرآنلفظ برزخ ۳ بار در قرآن در سوره المؤمنون آیه ۱۰۰ و سوره الفرقان آیه ۵۳ و سوره الرحمن آیه ۲۰ آمده است.فلسفه وجود عالم برزخعلامه حسن زاده در این باره می گوید: که طفره مطلقاً چه در عالم ماده و چه در عالم معنا محال است مثلاً ـ انسان که در هر مرتبه‌ای از مراتب فعلیت باشد تا جمیع مراتب مادونش را نگذرانده و استیفاء نکرده باشد به آن مرتبه از فعلیت نمی‌تواند برسد، در مرتبه بدن، از ماده و طبع گرفته تا آن فعلیت را که داراست.و همچنین در مرتبه روح، از عقل هیولای گرفته تا آن فعلیت که داراست؛ مثلاً عقل هیولانی به عقل بالفعل نمی‌رسد مگر اینکه عقل بالملکه را گذرانده باشد وگرنه ممکن نیست چون طفره محال است.بر همین اساس و اصل مسلّم بین حکما و دانشمندان است که نتیجه گرفته می‌شود، هیچ روح انسانی بدون برزخ نمی‌تواند وارد عالم محشر و بهشت یا جهنم ابدی شود؛ زیرا انتقال از محیطی به محیط دیگر که از هر نظر با محیط اول متفاوت است، در صورتی قابل تحمل خواهد بود که مرحله میانه‌ای وجود داشته باشد؛ مرحله‌ای که بعضی از ویژگیهای مرحله اول و پاره‌ای از ویژگیهای مرحله دوم در آن جمع باشد. [۴]بهشت و جهنم برزخیغیر از بهشت و جهنم قیامت، بهشت و جهنم دیگری در عالم برزخ وجود دارد که در آن خلود(جاودانگی) نیست بلکه پایان پذیر است و تا قیامت ادامه دارد. و حتی در این بهشت و جهنم تکامل فرض دارد؛ یعنی ممکن است شخصی در بهشت باشد و درجاتش افزوده شود و یا شخصی از جهنم آزاد شده و یا عذاب او در اثر کارهای خیر بازماندگان تخفیف پیدا کند[۵]برزخ ، در لغت به معنای حاجز و

جداکنندهٔ دو چیز از یکدیگر، و در قرآن و احادیث و متنهای فلسفی و عرفانی به همین معنا، بسیار به کار رفته است ؛ مثلاً وسوسه به «برازخ الایمان » (حد واسط کفر و ایمان یا شکّ و یقین) تعبیر شده (ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۱۸) ، یا فاصلهٔ میان مرگ و رستاخیز برزخ نام گرفته است. کاربرد اصطلاحی این واژه ، خصوصاً در منابع دینی به معنای مرحله ای بین دنیا و آخرت (یا مرگ و قیامت) و در متنهای عرفانی و فلسفی به معنای عالَمی میان عقول مجرّد و اجسام مادّی ، حایز اهمیت است .۱) اصطلاح دینی . برزخ سه بار در قرآن به کار رفته است (فرقان :۵۳؛ الرّحمن :۲۰؛ مرجوع کنید به منون :۱۰۰). در دوآیهٔ نخست ، به معنای جداکنندهٔ دو دریای شور و شیرین از یکدیگر، و در آیهٔ سوم به مفهوم فاصلهٔ میان مرگ و رستاخیز یا عالمی بین دنیا و آخرت است . در آیهٔ اخیر، خداوند پس از نقل قول بدکارانی که پس از مرگ درخواست بازگشت به دنیا و انجام دادن کارهای نیک دارند، می فرماید: «وَ مِنْ وَرَائِهِمْ برزَخٌ الی ' یَومِ یُبْعَثون » (و در پشت سرشان تا روز رستخیر مانعی ـ در راه بازگشت آنها ـ است). مفسّران در تفسیر برزخ در این آیه ، آرای گوناگونی دارند، از جمله : حالتی بازدارنده از جبران گذشته ؛ فاصلهٔ مرگ و رستاخیز؛ مانعی در راه بازگشت به دنیا پس از مرگ ؛ حدّ فاصل دنیا و آخرت ؛ باقیماندهٔ دنیا تا فرارسیدن قیامت ؛ مانعی در راه رسیدن به حالات صالحان ؛ مانعی در رسیدن انسان به مراتب بالا در آخرت ؛ صورتی ظلمانی متناسب با کارهای ناشایست افراد بشر و مانع بازگشت آنان به حقّ (آخرت) و به اجسام مرکّب (دنیا)؛ فاصلهٔ میان دو نفخهٔ صور؛ اَجل ؛ مهلت و قبر، و برخی آن را بر «عالم مثال » منطبق کرده اند. بیشتر مفسران قرآن «وَراء» را در سورهٔ مرجوع کنید به منون (آیهٔ ۱۰۰) به معنای «اَمام =پیش رو» یا مترادفهای آن دانسته اند. این نکته را نیز یادآور شده اند که این آیه ، بازگشت به دنیا را مطلقاً نفی می کند؛ زیرا با قیام قیامت ، افراد زندگی اخروی می یابند (ابن منظور؛ راغب اصفهانی ؛ مرتضی زبیدی ، ذیل واژه ؛ ابن عربی ، تفسیر، ج ۲، ص ۱۳۰؛ فخر رازی ، ج ۲۳، ص ۱۲۱؛ قرطبی ، ج ۱۲، ص ۱۵۰؛ طوسی ، ج ۷، ص ۳۹۴؛ طباطبائی ، ۱۳۹۰ـ۱۳۹۴، ج ۱۵، ص ۶۸؛ طبری ، ج ۹، جزء ۱۸، ص ۴۱؛ طبرسی ، ج ۴، ص ۱۱۸؛ ابن جوزی ، ج ۵، ص ۴۹۰؛ فراء، ج ۲، ص ۲۴۲؛ سیوطی ، ج ۵، ص ۱۵؛ مجمع التفاسیر ، ج ۴، ص ۳۵۸ـ۳۵۹). در روایاتی چند، به نقل از امام سجّاد و امام صادق علیهماالسلام ، گفته شده است که برزخ همان قبر یا کیفر و پاداش میان دنیا و آخرت است (کلینی ، ج ۳، ص ۲۴۲؛ مجلسی ، ج ۶، ص ۲۱۴، ۲۱۸) و حضرت علی علیه السلام آن را به «امرٌ بین امرین » تعبیر کرده است (مجلسی ، ج ۶، ص ۲۴۶).ویژگیهای این برزخ در چند آیه و در روایات بسیاری بیان شده است . از آیات (مثلاً بقره :۱۵۴؛ آل عمران :۱۶۹؛ هود:۱۰۵ـ۱۰۸؛ مریم :۶۲؛ فرقان :۲۶؛ مرجوع کنید به من :۱۱،۴۶؛ نحل :۶۳؛ ابراهیم :۲۷؛ طه :۱۲۴؛ نوح :۲۵) بصراحت یا با توجه به توضیحات روایی بر می آید که آدمیان پس از مرگ به عالمی دیگر می روند و به مقتضای آنچه در دنیا کسب کرده اند در نعمت یا نقمت زندگی می کنند. در این عالمِ برزخ ، مانند دنیا و بر خلاف آخرت (رجوع کنید به دهر:۱۳)، روز و شب و آسمان و زمین وجود دارد، هر بامداد و شامگاه مجرمان بر آتش دوزخ عرضه می شوند ولی به مرجوع کنید به منان روزی داده می شود. بیشتر مفسّران ، دو آیهٔ اول را که از زنده بودن شهیدان و روزی خوردن آنان نزد خدا خبر می دهد، و یکی از دوبار زنده شدن را که در آیهٔ ۱۱ سورهٔ مرجوع کنید به من آمده راجع به همین عالم پس از مرگ و پیش از قیامت می دانند، و نیز خطاب پیامبر صلّی اللّه علیه وآله وسلّم را به آن عده از سران قریش که در جنگ بدر کشته شدند، از دلایل وجود زندگی برزخی دانسته اند (رجوع کنید به بدر * ؛ همچنین ، خطاب حضرت علی علیه السلام به جسد کعب بن سوره ، قاضی بصره ، و طلحه پس از جنگ جمل ، که آنها را «شنوا» خوانده است).بنابر روایات بسیاری ، به هنگام مرگ ، صورت دارایی و فرزندان و اعمال آدمی در برابر او حاضر می شوند و با او سخن می گویند و، پس از مرگ ، آدمی از آنچه در اطرافش می گذرد آگاه می شود، تشییع کنندگانِ جنازهٔ خود را می بیند، با آنها سخن می گوید (اما کسی نمی شنود) و صدای پایشان را به هنگام بازگشت از مراسم خاک سپاری می شنود. در قبر ممکن است ، به سبب برخی از گناهان ، دچار فشار شود، و بنابر برخی روایات ، همهٔ افراد، جز قلیلی ، گرفتار فشار قبر می شوند (در روایتی آمده است که مرجوع کنید به منان از فشار قبر در امان اند؛ کلینی ، ج ۳، ص ۱۳۰). روح در

قبر به جسد بازمی گردد و دو فرشته به نزد مرده می آیند و بازجوی اعتقادات او می شوند. آنگاه مرجوع کنید به منانی که ، به گفتهٔ قرآن ، بر عقیدهٔ حقّ ثابت قدم مانده باشند (ابراهیم :۲۷)، در فضایی به وسعت دید خود از نعمتهای بهشتی بهره می برند؛ ولی کافران گرفتار عذاب ، یا به تعبیر قرآن ، «زندگی تنگ » (طه :۱۲۴) می شوند و دری از قبر آنان به سوی دوزخ گشوده می شود. بنابر بعضی از روایات ، مرجوع کنید به منان به خوابی آرام فرو می روند ولی کافران خوابی آزاردهنده همراه با سختیهای گوناگون آغاز می کنند. چه بسا مرجوع کنید به منان گناهکار نیز عذاب ببینند تا در عالم آخرت پاک باشند. مرجوع کنید به من در عالم قبر با عبادات و اعمال نیک خود که تجسّم می یابند انس می گیرد و به هیچ روی آمادهٔ بازگشت به دنیا نیست ، بلکه عالم قبر را نسبت به دنیا به منزلهٔ دنیا نسبت به دوران جنینی می داند. روح مرجوع کنید به من به قالبی مانند قالب دنیایی تعّلق می گیرد و در بهشت ـ که غیر از بهشت آخرت است (مجلسی ، ج ۶، ص ۲۸۵) ـ آشیان می گیرد. ارواح مرجوع کنید به منان به دیدار یکدیگر می روند و از ارواح تازه وارد، حال آشنایان خود را می پرسند. برزخیان گاهی بازماندگان خود را در دنیا زیارت می کنند و از کارهای نیک بازماندگان ، اگر مرجوع کنید به من باشند، شاد و اگر کافر باشند حسرت زده می شوند. در روایتی هم آمده است که روح تا قیامت در دل خاک می ماند و روح افراد دفن نشده را فرشته ای به خاک می سپارد. بنابر بعضی از روایات شیعی ، سرجوع کنید به ال و جواب و زندگی برزخی مختص کسانی است که دارای ایمان محض یا کفر محض بوده باشند و دیگران حالت بیخبری را می گذرانند (کلینی ، ج ۳، ص ۲۳۵ـ۲۳۷). بنابر حدیثی که کلینی نقل کرده است ، جسم انسان پس از مرگ متلاشی می شود و فقط «طینت »ی که از آن خلق شده است به جای می ماند (ج ۳، ص ۲۵۱). در حدیثی نیز به روایت ابوهریره به متلاشی شدن بدن و بر جای ماندن جزئی کوچک از آن به نام «عَجْبُ الذَّنَب » اشاره شده است (بخاری جعفی ، ج ۲، ص ۳۴). پیامبر صلّی اللّه علیه وآله قبر را نخستین مرحلهٔ آخرت دانسته و بارها از عذاب آن استعاذه کرده اند. در روایات همچنین به برخی کارها که سبب عذاب قبر یا رهایی از آن می شود اشاره و نمونه هایی از عذاب قبر، از قول پیامبر صلّی اللّه علیه وآله که خود در معراج شاهد آنها بوده اند ـ ذکر شده است . دیدار زندگان در حالت بیداری با برخی از پیامبران پیشین ، از جمله رسول اکرم صلّی اللّه علیه وآله ، گاهی روی داده است . در چند روایت نیز به نادرستی این عقیده تصریح شده است که ارواح مرجوع کنید به منان زندگی برزخی را درون چینه دان پرندگانی سبز رنگ در قندیلی به زیر عرش می گذرانند، همچنین بر تعلق روح به جسدی مانند جسد دنیایی تأکید شده است . در پاره ای از روایات ، محلّ اجتماع ارواح مرجوع کنید به منان و ارواح کافران ذکر شده است . همچنین به روایت کلینی ، در دوران برزخ ، روح عذاب می بیند نه جسم دنیایی (مجلسی ، ج ۶، ص ۲۰۲ـ۲۹۴، ج ۵۴، ص ۳۴۲؛ بخاری جعفی ، ج ۱، ص ۱۰۱ـ۱۰۳؛ مسلم بن حجاج ، ج ۳، ص ۲۱۹۹ـ۲۲۰۴؛ کلینی ، ج ۳، ص ۱۲۱ـ۲۶۳، جاهای متعدد).متکلّمان مسائل گوناگون دربارهٔ برزخ را، بر اساس روایات ، مطرح و نظرهای مقبول همهٔ فرقه ها یا یک فرقهٔ خاص ، و نیز اختلاف نظرهای آنها را به اجمال یا بتفصیل بررسی کرده اند. بیشتر این اختلافها، گذشته از تفاوتِ منشأ نقلی آنها، به چگونگی دریافت متکلمان از حقیقت انسان باز می گردد. به گفتهٔ صدوق ، مفید، آمِدی ، اشعری ، بغدادی ، تفتازانی و مجلسی ، همهٔ مسلمانان (جز برخی از معتزلیان آن هم به تبعیّت از ضِراربن عمرو *) دربارهٔ سرجوع کنید به ال و جواب و متنعّم یا معذَّب شدن مردگان در قبر اتفاق دارند. تفتازانی ، نصیرالدین طوسی و عضدالدّین ایجی روایات راجع به این عقیده را در حدّ تواتر می دانند. عبدالجبّار معتزلی انتساب ضراربن عمرو را به معتزلیان منکر است و در نتیجه معتزله را از این اتهام مبرّا می شمارد؛ ولی عذاب و ثواب برزخی را در فاصلهٔ میان دو نفخهٔ صور می داند. اشعری و ابن حزم خوارج را نیز از منکران عذاب قبر شمرده اند، همچنانکه محقّق دوانی این نسبت را به گروهی از شیعیان داده استمجلسی ، ضمن نقل این سخن ، با استناد به بیانات صریح متکلمان امامیّه ، احتمال داده است که وی معتقدات برخی از فرقه های منتسب به تشیّع را بخطا از عقاید شیعیان دانسته است . ابن حزم سرجوع کنید به ال و جواب قبر را منحصر به روح می داند و معتقد است که در قرآن بازگشت روح به جسم پیش از رستاخیز بصراحت نفی شده است و روایت صحیحی دال بر زنده

شـدن مردگان در قبر نیز وجود ندارد. اما شیخ مفید زنده شدن مرده را در قبر مقبول امامیه و «اصحاب حدیث » (بیشتر اهل سنّت) دانسته و آمدِی نیز آن را به همهٔ امت نسبت داده است ، با این تفاوت که مفیـد زنـده شدن مردگان را در قبر لازمهٔ عقلی روایات سرجوع کنید به ال و جواب می شـمارد ولی آمدی بر ظواهر اخبار اسـتناد می کند. از قول اشعری نیز برمی آید که وی همین نظر را داشـته و آن را عقیـدهٔ رایج مسـلمانان می دانسـته است . البته موضوع زنده شدن دوبارهٔ جسد دنیایی کمتر مطرح شده است . مفید و شیـخ بهایی بصـراحت و آمـدی به طور ضـمنی گفته انـد که روح در عالم قبر به جسـدی غیر از جسـد دنیایی ، یعنی به «مثال » آن ، تعلق می گیرد. مفید به دلیل روایات ، فقط پیامبران و امامان و احتمالاً شـماری از کسان دیگر را از این قاعده استثنا می کند و حیات برزخی حجّتهـای الهی را در همین جسم دنیـایی می دانـد. اما مجلسـی معتقـد است که ، بنابر احادیث ، روح نخست به همین جسـد دنیـایی بـاز می گردد و پس از سـرجوع کنیـد به ال و جواب و امور دیگر در قـالبی مثالی باقی خواهـد مانـد. ابن حزم به نظر برخی متکلمـانِ قایـل به تعلق روح به کمترین جزء باقیمانـدهٔ جسم دنیـایی (عجب الـذنّب در حـدیث ابوهریره)، اشاره کرده ، اما آن را به لحاظ عـدم دلالت روایت بر مقصود نمی پـذیرد. امامیه ، چنانکه گفته شـد، برخلاف فرقه های دیگر، معتقدنـد که زنـدگی برزخی فقط به دو گروه از مردگان ، مرجوع کنیـد به منان یا کافران محض ، تعلق می گیرد و دیگر مردگان حالت بیخبری را می گذراننـد. مجلسـی و ابن حزم این نکته را نیز یادآور شده اند که مراد از قبر در این باب ، چه در روایات چه در اصطلاح کلامی ، نه محل دفن مرده بلکه جایگاه روح (برزخ) است . در کتب کلامی اهل سـنت ، موضوع سـرجوع کنیـد به ال و جواب از پیامبران نیز مطرح شده است ولی متکلمان امامیه بدان نپرداخته اند (رجوع کنید به مفید، ۱۴۱۳، ص ۷۶ـ۷۷؛ همو، ۱۳۷۱ ش ، ص ۹۸ـ۱۰۲؛ ابن بابویه ، ص ۵۸ـ۵۹؛ اشـعری ، ص ۴۳۰، ۴۷۳؛ مکـدرموت ، ص ۳۵۷ـ۳۶۰؛ آمـدی ، ص ۳۰۱ـ۳۰۲؛ بغـدادی ، ص ۳۳؛ ابـن حزم ، ج ۴، ص ۱۱۷ـ۱۲۲؛ مجلسـی ، ج ۶، ص ۲۷۰ـ ۲۸۲؛ علامه حلّی ، ص ۴۲۴؛ عضدالـدین ایجی ، ص ۳۸۲ـ ۳۸۳؛ طباطبائی ، ۱۳۶۰ ش ، ص ۱۲۶). برخی متکلمـان و فلاسـفهٔ اسلامی در تفسیر اقوال روایی مطالبی گفته انـد. غزالی (ج ۴، ص ۴۷۸ـ ۴۸۸)، پس از نقـل اخبار عالَم قبر، ضـمن بازگشت روح به جسـد دنیایی ، از بر جای مانـدن «جزء لایتجزّی » سـخن می گوید و ثواب و عقاب این دوره را به سه گونه تفسیر می کنـد و وقوع هر سه گونه را ممکن می دانـد، همچنـانکه اعتقـاد به ظواهر این اخبار را، صـرف نظر از تبیین مراد آنها، ضروری می شمارد. از بیان او این نکته نیز دستگیر می شود که امور عالم قبر از سنخ امور آخرت اند و به تجربهٔ مادی در نمی آیند (نیز رجوع کنید به فیض کاشانی ، ۱۴۰۳، ج ۸، ص ۲۹۳ـ۳۱۲).ملاصدرا (صدرالدین شیرازی)، پس از نقل چند تفسیر فلسفی و عرفانی برای «عجب الـذنب »، به پیروی از غزالی می گوید که پس از مرگ قوّهٔ خیال با نَفس می ماند، در نتیجه ، مرده صورتهای جسمانی را درک می کند و خود را نیز به همان صورت جسمانی دنیایی ، که بدن مادّی آن در قبر نهاده شده است ، تخیّل می کند و، درست مانند حالت خواب ، ادراکات جزئی خود در عالم غیر مادی را به بدن دنیایی نسبت می دهد. وی سپس یادآور می شود که مطالب منقول دربارهٔ عالم پس از مرگ ، بر خلاف پندار برخی مسلمانان ، به هیچ روی موهوم نیستند و منکر آنها هم از طریق شریعت منحرف و هم در عرصـهٔ حکمت گمراه است . همچنین قبر و برزخ را همان جایگاه نفس انسانی پس از مرگ می داند (ص ۲۷۵ـ۲۷۶، ۳۲۲ـ۳۲۳). بهائی لاهیجی ، به اسـتناد برخی روایات ، قایل به ترقّی ارواح در عالم برزخ شـده و محیی الدین ابن عربی را نیز با اندکی اختلاف قایل به همین عقیده دانسته است (ص ۱۸۷ـ۱۹۲).علامهٔ طباطبائی معتقد است که ، طبق روایات ، برزخ نمونه و مثالی از قیامت است و نسـبت آن به قیامت همچون نسبت خواب است به بیداری . برزخ دنبالهٔ حیات دنیایی است ، با این تفاوت که در آن توانـایی انجـام دادن کـار خوب یـا ترک کار بـد از دست رفته است . به عقیـدهٔ او، در دوران برزخ پیونـد ارواح با عالم ماده یکباره نمی گسلد و روایات راجع به اجتماع ارواح در محلی معین از زمین و امثال آن ، دالّ بر همین پیونـد است (طباطبائی ، ۱۳۶۰ ش ، ص ۱۲۵ـ۱۲۹). ۲) اصـطلاح فلسـفی و عرفانی . در فلسـفه و عرفان اسلامی ، برزخ به عالمی گفته شده است که حد واسط بین مجرّدات و مادّیـات است . از این عـالم بـا نامهـای «عـالم مثال » (مشـهورترین اسم)، «خیال منفصل »، «خیال مطلق » (در مقابل خیال

انسان کـه متصـل و مقیّـد اسـت)، «ارض حقیقـت »، «اقلیـم ثـامن »، «هُوَرْقَلیا»، «عـالم برازخ »، «ملکـوت اسـفل »، «اشـباح مجرّد»، «صُوَرمعلّقه » (دو تعبیر اخیر از شیخ اشراق است ، وی برزخ را در معنـای اصـطلاحی دیگری هم به کار برده است ؛ رجوع کنیـد به دنبـاله مقـاله)، «شـهادت مضاف » (تعبیر محقّق دوانی) و «خیال عالم » (تعبیر ملا عبـدالرزاق کاشـی) یاد کرده انـد. ابن عربی ، که بیش از دیگران بـه بحث برزخ پرداختـه است ، از وجـود «برزخ نزولی » (در «قـوس نزولی » وجـود) و «برزخ صـعودی » (در «قـوس صعودی » وجود) سـخن گفته و آن دو را بـترتیب «غیب امکـانی » و «غیب محـالی » نامیـده است . این نکته در بیانـات شـیخ اشـراق مطرح نشـده است . شارحـان ابن عربی و سپس ملاصـدرا و پیروان او، این دو برزخ را چنین تبیین کرده انـد: برزخ نزولی ، که قیـام صدوری به عالم عقول دارد، مظهر تفصیلی عالم ارواح و منشأ موجودات عالم شهادت است ، به عبارت دیگر، عالم شهادت صورت نـازله و تعین برزخ نزولی است ؛ امـا برزخ صـعودی عبـارت است از صورتهـای اعمـال و نتیجهٔ کارهـای انسـان در عـالم شـهادت . موجودات برزخ نزولی امکان ظهور در عالم شـهادت دارند، ولی در مورد برزخ صـعودی چنین نیست (دو قید «امکانی » و «محالی » اشاره به همین نکته دارد). بیشتر مکاشـفات ، ماننـد آگاهی از رویدادهای آینده ، به برزخ نزولی مربوط می شود و آگاهی از برزخ صعودی ، ماننـد مکاشـفهٔ احوال مردگان ، فقط برای اندکی میسر است . همهٔ موجودات عالم شـهادت صورتی در عالم مثال دارند، ولی عکس آن صـادق نیست . ازینرو، عـالم شـهادت در مقـایسه بـا عالم مثال ، به حلقه ای در بیابانی بیکران می مانـد. به گفتـهٔ ابن عربی ، نسـبت دنیا به برزخ همان نسبت خواب به بیداری است و بر همین قیاس است نسبت برزخ به آخرت . عالم برزخ ، مانند عالم اجسام مادی ، محسوس است ، ولی باطن اشیاء را نشان می دهد نه ظاهر آنها را. انسان علاوه بر بدن مادی دارای بدنی برزخی است و روح بر آن بـدن نیز سیطره ای کامل دارد و در آن تصـرف ارادی می کند، بر خلاف بدن مادی که تصـرف روح در آن قهری و طبیعی است . تصـرفات روح در بدن برزخی بر چند گونه است و تمثّل صور برزخی در عالم شهادت (مانند تمثل جبرییل به صورت دَحیـهٔ کلبی) گونه ای از همین تصـرفات است که اهـل دنیـا آنهـا را به حواس ادراك می کننـد. تمثـل برزخی بـا «تنزل »، به معنای ظهور موجودات در عوالم پـایینتر، تفـاوت دارد. چه بسـا تمثـل بـدن برزخی انسان به ارادهٔ روح شـخص دیگری انجام گیرد نه روح صـاحب بـدن . انسـان در ادراکـات خیالی خود به خیال مطلق متصل می شود، ماننـد اتصال جویباری کوچك به رودی بزرگ ، هر چنـد این ادراکـات خیـالی ، به جهـات گونـاگون ، گاهی با واقع مطابق نیست . آدمی به هنگام خواب و پس از مرگ به عالم برزخ می رود و اهـل کشف در بیـداری نیز بـا برزخ مـأنوس انـد. این همـان برزخ صـعودی است که محل ثواب و عقاب ارواح است ، بر خلاف برزخ نزولی که بهشت آدم در آنجا بوده است . در برزخ صـعودی ، برخی صورتها دربندنـد، برخی آزادنـد (ماننـد صورت پیـامبران و شـهیدان)، برخی بـا عـالم مـاده مـأنوس انـد و برخی در خواب بر آدمیـان تجلّی می کننـد. برای اثبات وجود عالم مثال ، گذشته از راههای عرفانی ، به ررجوع کنید به یاها و پیشگوییهای صادق و نیز به دو قاعدهٔ فلسفی «امکان اشرف » (برای برزخ نزولی) و «امکان اخسّ» (برای برزخ صـعودی) اسـتدلال کرده انـد. فلاسـفهٔ معتقد به عالم مثال ، و حتی لاهیجی ، برخی از اخبار دینی را (مثلاًـ دربارهٔ معراج ، آسـمانهای هفتگانه ، عالم قبر و ملائکـهٔ جسـمانی) اشاره یا تصـریحی به وجود عالم مثال و احتمالاً هر دو نوع نزولی و صعودی آن می دانند. مجلسی بیشتر این روایات را گرد آورده است (مثلاً این روایت امام صادق علیه السلام که هر مرجوع کنیـد به منی ، صـورتی در عرش دارد که چـون به رکـوع و سـجود رود آن صورت نیز چنین کنـد) و معتقـد است که مجموعـهٔ این احادیث ، هر چنـد بر وجود عالم مثال دلالت دارد و انکار آن را ناروا می سازد، همـهٔ خصوصـیات آن را اثبات نمی کند. ضـمناً ابن عربی برزخ را گذشـته از عـالم مثـال ، در موارد گونـاگون ، به مفهوم حـالت واسـط میان دو چیز (مثلاً «حق » و «خلق ») به کار برده است ، از جمله : «برزخ جـامع » (ابن عربی ، فتوحات ، ج ۱، ص ۵۶)، «برزخ الدار الحیوان » (همان ، ج ۱، ص ۵۰)، «برزخ محمّدی » (همان ، ج ۱، ص ۲۷۱)، «برزخ فجر» (همان ، ج ۶، ص ۹۸). مرجوع کنید به لف مفتاح الحقایق فی کشف الحقایق نیز به این نکته که برزخ در اصطلاح صوفیان چند کاربرد دارد اشاره کرده و مواردی را نام برده است (لاشی ء، ص ۱۶۵؛ فیض کاشانی ، ۱۳۶۲ ش

، ص ۱۸۲ـ۱۸۷؛ سهروردی ، ص ۲۲۹ـ۲۳۴؛ قطب الدین شیرازی ، ص ۵۰۸ـ ۵۱۸؛ آشتیانی ، ۱۳۵۱ ش ، ج ۱، ص ۲۹۳ـ ۲۹۸؛ همو، ۱۳۶۵ ش ، ص ۴۸۳ـ ۵۳۹؛ قیصری ، ص ۳۰ـ۳۳؛ مجلسی ، ج ۶، ص ۲۰۱ـ۲۷۱، ج ۵۴، ص ۳۳۸ـ۳۵۴؛ بهائی لاهیجی ، ص ۱۶۷ـ ۲۱۸، مقدمهٔ آشتیانی ، ص ۴۴ـ۱۶۴؛ صدرالدین شیرازی ، ص ۱۵۳ـ ۱۷۸).۳) برزخ در اصطلاح شیخ اشراق . سهروردی اشیاء را به دو گروه «نوری الذّات » و «غیر نوری الذّات » تقسیم کرده و جسم را جوهری تیره (جوهرٌ عاسقٌ) می داند و به لحاظ خاصیت حایل شدنِ آن میان دو شی ، آن را «برزخ » نامیده است . بر همین اساس ، از جمادات با عنوان «برزخ میّت » و از افلاک با عناوین «برازخ علویّه »، «برازخ سماویّه »، «برازخ مستقلّه » و «برازخ قاهره » یاد کرده و فلک اطلس را، که بر همهٔ اجسام محیط است ، «برزخ محیط » و «برزخ اعلی »، نفوس ناطقه را «انوار مدبّر برازخ » و عناصر را «برازخ خاضعه » (در مقابل «برازخ قاهره ») و برازخ قابسه (به دلیل اقتباس نور از افلاک) نامیده است (سهروردی ، ج ۲، ص ۱۰۷ـ۱۸۷، جاهای متعدد؛ قطب الدین شیرازی ، ص ۲۸۵ـ۴۲۸، جاهای متعدد).پرسش در قبراز مضمون روایت امام سجاد(ع) استفاده می شود که وقتی انسان را در قبر می گذارند ، دو فرشته از فرشته های الهی به سراغ او می آیند و از اصول عقاید ، یعنی توحید ، نبوت و امامت او و اینکه از چه پیشوایانی پیروی می کرده و از چگونگی مصرف کردن عمر در طرق مختلف و طریق کسب اموال و مصرف آنها می پرسند ، و چنانچه از مؤمنان راستین باشد ، بخوبی از عهده جواب بر می آید و مشمول رحمت و عنایات حق می شود و اگر از مؤمنان نباشد ، در پاسخ به سؤالات ،عاجز می ماند و مشمول عذاب دردناک برزخی می شود .حضور ائمه(علیهم السلام(وقتی مؤمن بمیرد ، پیامبر(صلی الله علیه وآله) و حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین(علیهم السلام) همراه با ملائکه مقربی می آیند ، و اگر مؤمن توانست جواب نکیر و منکر را بدهد ، آنها به نفع او شهادت می دهند ، و اگر نتوانست جواب بدهد (زبانش بند آمد) پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) به امر خدا شهادت می دهد که این مؤمن ، زبانش از ترس بند آمده است ; وگرنه به آنچه شما می پرسید ، معتقد است ، و حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین(علیهم السلام) نیز فرمایش حضرت رسول را تأیید می کنند .تجسم اعمال امام صادق(علیه السلام) فرمود : «وقتی مؤمن داخل قبر شود ، (با توجه به تجسم اعمال) نماز در سمت راست و زکات در سمت چپ او قرار می گیرد و نیکوکاری هایش بالای سر او سایه می افکنند و «صبر» در قسمتی دیگر قرار می گیرد . وقتی دو فرشته برای پرسش می آیند ، «صبر» به نماز و روزه می گوید : از صاحبتان دفاع کنید وگرنه من آماده دفاع هستم فشار قبرآن گونه که از برخی احادیث استفاده می شود ، فشار قبر برای همه هست ; البته در برخی ، کیفر اعمال محسوب می شود و برای بعضی ، ملایم تر و به منزله کفاره گناهان و جبران کوتاهی هاست .امام صادق(علیه السلام) از رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) نقل فرموده است که «ضَغطَةُ القَبْرِ لِلْمُؤْمِنِ کَفّارَةٌ لِما کانَ مِنْهُ من تَضْییع النِّعَم ; فشار قبر برای مؤمن ، کفاره نعمتهایی است که ضایع کرده است. . وحشت شب اوّل قبردر مورد هول و هراس قبر ، در روایتی حضرت علی(علیه السلام) فرمود : «برای کسی که آمرزیده نشود ، بعد از مرگ ، از خود «مرگ » شدیدتر است . از قبر ، و تنگی و تاریکی آن بر حذر باشید ; همانا قبر هر روز می گوید : من خانه غربتم . من خانه وحشتم . من خانه کِرْم هستم و قبر (برای مؤمنان) باغی از باغهای بهشت ، و (برای گناهکاران) گودالی از گودالهای آتش است . زندگی و معیشت سختی که خدا دشمنان خودش را از آن ترسانده ، عذاب قبر است.

تحلیلی بر دعای عرفه حضرت امام‌حسین

(ع)

دعا و نیایش اگرچه یکی از مهم‌ترین راه‌های ارتباط انسان با خالق هستی‌است، اما نگاهی به سیره معصومین (علیهم‌السلام) کارکردهای متنوع دیگری از موضوع دعا را فراروی پیروان آن بزرگواران قرار می‌دهد. علاوه بر تعریف چگونگی ارتباط با خالق هستی و تقاضا برای حل مشکلات دنیوی و سعادت اخروی، ادعیه نقل شده از حضرات معصومین(علیهم‌السلام)، در حوزه‌های

مختلف تربیت فردی و اجتماعی نیز راه‌های بهتر زیستن را پیش روی بشر قرار می‌دهد.اگرچه قیام امام‌حسین(ع) باخودداری از پذیرش بیعت یزید و خروج آن حضرت از مدینه آغاز شد، اما در واقع عصر روز عرفه، صورت رسمی قیام آن حضرت آغاز می‌شود و نهضت عاشورا که به درستی اوج حماسه انسان برای رسیدن به پیشگاه حق است، از صحرای عرفات آغاز می‌شود، جایی که مناجات عاشقانه و عارفانه امام‌حسین(ع) فاصله میان زمین و آسمان را از میان برداشت.امام حسین(ع) از بدو حرکت خود از مدینه تا کربلاـ هر جا فرصت پیدا می‌کرد و هر زمان اقتضا می‌نمود دعا می‌کرد و آنچه را که در نظر داشت با خدا در میان می‌گذاشت. دعاهای امام حسین(ع) همانند سایر ادعیه از چند بخش تشکیل شده بود. بخش اول توصیف و بیان جایگاه والای خداوند است. در بخش دوم از وضع خود گزارش می‌دهد و نابسامانی روزگارش را بیان می‌کند(مناجات) و در بخش سوم خواسته‌های خود را طرح می‌کند. به تعبیر دیگر امام حسین(ع) در صدد بود تا در دعا از وضع موجود حرکت کرده، به وضع مطلوب دست یابد. این روند در تمام دعاهای آن حضرت طی شده است. البته در دعاهای امام حسین(ع) درود بر پیامبر (ص) نیز جایگاه والایی داشت. ضمن اینکه آن حضرت در لابه‌لای دعاهای خود اهداف و انگیزه‌هایش را نیز بیان می کرد. از این نظر ادعیه امام یکی از منابع شناخت زوایای مختلف قیام عاشورا شمرده می‌شود.از جمله دعاهای حضرت سیدالشهدا(ع)دعای معروف عرفه است که بنا بر آنچه مرحوم شیخ عباس قمی در مفاتیح‌الجنان ذکر نموده، بشر و بشیر، پسران غالب اسدی نقل کرده‌اند که عصر روز عرفه در عرفات خدمت آن حضرت بوده‌اند. پس حضرت از خیمه بیرون آمد و با گروهی از اهل بیت و فرزندان و شیعیان با نهایت خشوع بر جانب چپ کوه ایستادند و روی خود را مقابل کعبه گردانیدند و دست‌ها را برابر رو، بالا گرفتند؛ مانند مسکینی که طعام طلبد و این دعا را خواندند.امام حسین(ع) در دعای عرفه موضوعات مختلفی را مورد توجه قرار داده است که در این نوشتار به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود.مفتاح دعااولین نکته‌ای که در دعای عرفه مورد توجه قرار گرفته مدح و ثنای پروردگار است. به تعبیر دیگر کلید دعا، مدح خدا ست؛ چرا که خداوند از این طریق ادب ، احترام وخداشناسی بنده‌اش را می‌ستاید. پس از اینکه چنین مرحله‌ای سپری شد بنده امکان آن را می‌یابد که از رنج‌های خود با خداوند سخن بگوید و سفره دلش را پیش او بگشاید.حضرت اباعبدالله(ع) دعای عرفه را با حمد خداوند بدین صورت شروع می‌کند: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که مانعی نیست تا بتواند او را از عطا منع کند و صنعت هیچ صنعتگری به پای صنعت او نمی‌رسد و او بخشنده بی‌پایان است.»امام اوج و شدت رغبت خود را به خدا این‌گونه مطرح کرده است: «خدای من! اشتیاق به شهود جمال و جلالت دارم و به خداوندی تو شهادت داده و به ربوبیت تو اقرار می‌کنم و اعتراف به رجوع به سوی تو می‌نمایم. آن‌کسی که اشتیاق به دیدار تو در نهادش نیست، از هستی خود بهره‌ای نخواهد برد. آن‌کسی که میل به بارگاه تو ندارد، هیچ حقیقتی نتواند او را به خود جذب نماید.»این روش در ادعیه سایر ائمه معصومین (علیهم‌السلام) نیز جریان دارد، به خصوص درادعیه فرزند آن بزرگوار(صحیفه سجادیه)همه‌جا با مدح و ثنای الهی آغاز شده‌است. امام‌صادق(ع) نیز ثنای بر خدای متعال و مدح او و صلوات بر پیامبر اکرم(ص) را از آداب دعا برمی‌شمارد:« هر گاه یکی از شما چیزی از حوائج دنیا و آخرت را اراده دارد، ابتدا ثنای خداوند را به جای آورد و صلوات بر پیامبر اکرم (ص) بفرستد، سپس از خداوند حوائج خود را بخواهد.»هدایت‌خواهی از خداوندامام حسین (ع) بر این نکته پافشاری می کند که هدایت از آن خداوند است و جز او کسی نمی‌تواند ره‌گم‌کرده‌ها را به راه آورد. البته این هدایت پس از طلب تحقق می‌یابد زیرا تا زمانی که شخص به این معرفت نرسد که او نیازمند هدایت الهی است، هرگز هدایت نخواهد یافت. امام حسین(ع) هدایت یافته به هدایت الهی است. لذا جهت قدردانی از خدا به اظهار نعمت (شکر) می‌پردازد.این قسمت از دعا اشاره به الطاف الهی نسبت به خویش است که آن حضرت می‌فرماید: «خدایا! تو به من در دولت طاغوت و کفر، لطف و احسان نمودی و مرا به رأفت خود از آن دسته‌ای که پیامبرانت را تکذیب می‌کردند و گمراه بودند، خارج ساختی و چشم مرا به سوی هدایت گشودی و راه هدایت را برایم آسان نمودی و مرا در هدایت پرورش دادی.»امام (ع) در این فراز به آن بخش از الطاف خدا می‌پردازد که خدا او را از نقض‌کردن

عهد و پیمانش که دیگران مرتکب آن شده‌اند نگه‌داشته است و طی طریق هدایت را بر وی آسان کرده است.خودشناسی مقدمه خدا شناسیامام حسین(ع) نیک واقف است که راه هدایت انسان، خویشتن‌شناسی است. به دنبال این خودشناسی، شخص می‌تواندمشمول رحمت واسعه الهی نیز قرارگیرد. امام حسین(ع) در فراز زیر به این دو مقوله پرداخته است:«و قبل از هدایت مرا با صنع زیبایت مورد رأفت و نعمت‌های بی‌کرانت قرار دادی، پس آفرینشم را از آبی جهنده پدید آوردی و مرا در ظلمت‌های سه‌گانه قرار دادی، میان گوشت و خون و پوست. و مرا شاهد آفرینش خود نگردانیدی و هیچ یک از امورم را به خودم واگذار نکردی. از این هنگام بود که برای انتخاب طرق «حیات طیبه» با دلیل و جهت روشنگر، الزامم فرمودی تا در کج‌راهه‌های هوس و نادانی‌های ظلمانی سردرگم نگردم و معرفت خود را به من الهام و با مشاهده حکمت‌های خویش مرا شگفت‌زده و مدهوشم فرمودی و به احساس مخلوقات باعظمتی که در آسمان و زمین به وجود آورده‌ای وادارم ساختی. با این آمادگی‌ها و توانایی‌ها که عقل از درکش عاجز و زبان از بیانش قاصر است، به لزوم سپاس و ذکر مقام اقدست، آگاهم فرمودی. ای خدای عزیزم! تویی که برای نایل ساختن من به هدف اعلای زندگانی‌ام، اطاعت و عبادت را برای من مقرر ساختی و آنچه را که پیامبران تو برای تکامل ما آورده‌اند، تفهیم نموده و پذیرش عوامل رضایت را تسهیل فرمودی. آیا به راستی، این ذکر و سپاس و اطاعت و عبادت و حتی این دریافت از وجود و صفات اقدس ربوبی، ساخته این خاک بی‌مقدار و این ماده ناچیز و طبیعت ناتوان ماست؟ نه، سوگند به خدا!»اعتراف به وجوب طاعتامام حسین(ع) عبودیت را در نهاد انسان جستجو می‌کند و تقویت و تکامل آن را موجب تعالی انسان می‌داند. از نظر آن حضرت خداوند آدمی را آفریده است تا به اصالت عبودیت و نقش آن در تکامل خود پی ببرد. آن حضرت صریحاً اعلام می‌کند که اطاعت از خداوند هم به لحاظ عقلی و هم به لحاظ شرعی بر او و بر همه انسان‌ها واجب است و آدمیان باید در تحقق فرمان‌های خداوند بکوشند.«طاعت و عبادت خود را بر من واجب ساختی و آنچه پیامبران آوردند به من آموختی.»فرمایش امام حسین(ع) زیربنای دینداری است. زیرا هیچ دینی وجود ندارد که در آن مسئله مهم عبودیت مورد توجه قرار نگیرد زیرا در زبان‌های عربی و عبری کلمه دین به معنای گردن‌نهادن و در زبان‌های ایران باستان به معنای وجدان آمده است که با عبودیتی که امام مطرح کرده، ارتباط نزدیکی دارد. پس سخن امام حسین(ع) دقیقاً ریشه در نهاد انسان و فلسفه دین دارد.رابطه دوسویه خدا و انساناز نظر امام حسین(ع) خداوند نسبت به حرکات و سکنات بندگانش واکنش نشان می‌دهد. این واکنش عموماً مثبت است. اگر گاهی جنبه منفی به خود می‌گیرد برای بیدار کردن بندگان است و الا خداوند همیشه امیدبخش است. البته هشدار خداوند نیز نعمتی است زیرا باعث بیداری می‌شود. ضمن اینکه خداوند گاه لطف خود را در درون قهر پنهان می‌کند. از این جهت است که امام(ع) به خداوند عرضه می‌دارد: «اگر به درگاهت دست به دعا برداشتم اجابتم کردی و اگر از تو چیزی خواستم عطا فرمودی و اگر تو را اطاعت کردم از من تقدیر کردی.»نکته جالب در این فراز این است که امام به شکرگزاری بنده از سوی خداوند اشاره کرده است و این سخن روشن می‌کند که تشکر، امری دو طرفه است. البته شکرگزاری انسان هیچ‌وقت معنای حقیقی به خود نمی‌گیرد زیرا خداوند با نعمت‌های خود، او را ستایش و سپاسگزاری می‌کند.امام وقتی این سپاسگزاری از جانب خداوند را مشاهده می کند، به سپاسگزاری خود شدت بیشتر می‌دهد و مکرر در مکرر به سپاس از خداوند می‌پردازد و با عالی‌ترین عبارات به تسبیح، تقدیس و ستایش او می‌پردازد.«...منزهی پروردگارا! تویی به وجود آورنده کائنات و برگرداننده آن‌ها پس از برچیده‌شدن از عرصه هستی. ذات و صفاتت شایسته حمد و ثنا و مجد و عظمتت فوق تصورها. نام‌هایت مقدس و نعمت هایت بزرگ. حال، بارالها! کدامین نعمت‌هایت را به شمارش و بیان درآورم، یا به سپاسگویی کدامین عطاهای تو قیام کنم، با اینکه آن نعمت‌ها و عطاها بیش از آن است که شمارندگان از عهده محاسبه آن‌ها برآیند و حافظان، توانایی علم به آن‌ها را داشته باشند.»امام در این عبارت عجز خود از شماره‌کردن نعمت‌های خداوند را اعلام می‌دارد و شکر خدا را نیز مصادیق دیگر نعمات خداوندی می‌شمارد. امام در این فراز از دعا به بیان خواسته‌های خود می‌پردازد که عمده‌ترین خواسته‌هایشان ، معنوی است و این نشان می‌دهد که نزد امام معنویت در

زندگی، اصل واساس هر چیزی است.«(پروردگارا! بارالها! بی‌نیازی را در نفسم قرار بده و یقین را در قلبم، اخلاص را در عمل، نور را در دیدگانم و بینایی را در دینم تثبیت فرما. معبودا! مرا از اعضایی که لطف فرموده‌ای بهره‌مند فرما. چشم و گوشم را وارث من قرار بده. مرا بر آن کسی که بر من ستم کرده است یاری فرما و گرفتن خونم را و انتقام آن امتیازهایی که اگر زنده می‌ماندم کسب می‌کردم، بر آن ستمکار ارائه فرما و با این لطف چشمم را روشن بساز. در آن روز نهایی که قیامت نامیده‌ای و پایان آن آغاز ابدیت است، ما را از عهده مسئولیت درباره چشم و گوش و دیگر اعضا و قوا که به ما عنایت فرموده‌ای، برآور؛ همان روزی که از مسئولیت انسان سئوال می‌شود و از اینکه این نعمت‌ها را کجا به کار برده‌ای.»بنابراین بهترین دعای انسان باید آن باشد که از خدا، خدا را بخواهد. اما پیش از ابراز چنین درخواستی باید مقدمات آن را از خداوند بخواهد که عبارتند از: بی نیازی روحانی، یقین قلبی، اخلاص در عمل و بصیرت در دین.پس از تحصیل این‌ها برای بنده عاشق این امکان فراهم می‌شود که از خدا خود را بخواهد. البته چنین نعمتی وقتی به طور حقیقی درک خواهد شد که موانع آن نیز از بین برود. از این جهت امام(ع) در فراز بعدی از خداوند می‌خواهد تا آن موانع را نیز از بین برد.«...خداوندا! رحیما! اندوهم را برطرف گردان و پنهان گردان و پنهان‌کردنی‌های مرا بپوشان و گناهم را ببخشا و شیطان را از من دور فرما و ذمه‌ام را از همه تکالیف و حقوقی که بر عهده دارم آزاد بساز. خدای من! درجات عالیه‌ای را در آخرت و دنیا نصیبم فرما.» مهم‌ترین این موانع، وسوسه‌های شیطان است که اگر خداوند لطف نکند انسان به‌تنهایی نمی‌تواند از دام آن رها شود.پناه بردن به خدا از هرچه غیر اوستدر فراز بعدی از ضعف و ناتوانی و قوت نیروهای اهریمنی به خداوند شکایت می‌کند و از خداوند می‌خواهد که هرگز او را به حال خود رها نکند؛ بلکه به غیر خود به هیچ‌کس دیگری احاله‌اش نکند، زیرا تنها پناه‌دهنده حقیقی، خداوند است؛ «خدایا! مرا به که وامی‌گذاری؟ آیا به خویشاوندان که پیوند خویشاوندی را خواهند گسست؟ یا به بیگانه که بر من برآشفتند؟»امام حسین(ع) دقیقاً به عجز انسان پی برده است و بر این نکته پافشاری می‌کند که تنها پناهگاه انسان، خداوند است و هیچ موجود دیگری نمی‌تواند جای او را پر کند. در دشواری‌ها وقتی که انسان از همه‌جا قطع امید می‌کند تنها موجودی که انسان را حفظ می کند خداوند است. از این نظر امام(ع) از خداوند به عنوان پناهگاهی مستحکم یاد می‌کند؛ «تو پناهگاه منی وقتی که راه‌ها بر من با همه وسعت صعب و دشوار شوند و وسعت زمین بر من تنگ شود.»اعتراف به گناه تنها در پیشگاه خداامام(ع) برای رساندن عظمت گناه خود، عظمت خداوند را یادآور می‌شود تا زمینه تحقق بخشایشگری خداوند بیشتر فراهم شود. آن حضرت با عبارت «ای کسی که بزرگی و رفعت را ویژه خود قرار داده است و دوستانش نیز در سایه عزت او عزیزند...!» رفعت خداوند را بیان کرده و پس از چند فراز به اوج ذلت و خواری خود اشاره کرده است که از تقابل این دو، چیز سومی به نام غفران الهی زاده می‌شود؛ «این من هستم که با اعتراف بر گناه خویش پوزش می‌طلبم. بر من ببخش! من هستم که بد کردم، من هستم که خطا کردم، من هستم که در گناه اصرار ورزیدم، من هستم که جهالت کردم، من هستم که غفلت کردم، من هستم که سهو کردم.»بازگشت به وصف خداوندامام(ع) در طول مناجات خویش در روز عرفه در فراز های مختلف، به توصیف صفات حضرت حق می‌پردازد. هر چند که خواسته‌های خود را مطرح می‌کند عظمت خداوند را یادآور می‌شود تا بدین‌وسیله اعلام کند که اگر گناهان بزرگند و مشکلات زیاد، در عوض خدا از همه بزرگ‌تر و غفران او بیشتر است. «خداوندا! ای کسی که مالک جهان هستی و توانا بر آن! و ای توانایی که غلبه مطلق از آن توست! ای ستار مهربان که معصیت می‌شود و تو آن را با آن محبت الهی می‌پوشانی، ای مقصود نهایی مشتاقان بارگاهش و ای غایت آرزوی امید وا رانش، ای خداوندی که علمش بر همه چیز احاطه دارد و رأفت و رحمت و حلم او فراگیر همه خطاکارانی است که به امید بخشش به درگاهش روی می‌آورند.»گویا قصد امام آن است که ضمن ستودن خداوند به رحمت وسیع خداوند اشاره کرده، موانع آن را یادآوری نماید تا انسان‌ها بی‌واسطه از الطاف خداوند برخوردار شوند.امام در فراز زیر به صراحت اعلام می‌کند وجود چنین خدایی هرگز اجازه نومیدی را به انسان نمی‌دهد بلکه لحظه لحظه بودن با امید بخششی خداوند همراه است؛ «ای خدای من! اختلاف تدبیر و سرعت در هم پیچیدن سرنوشت‌ها با

مشیت پیروز تو، بندگان عارفت را از تکیه به عطای موجودات و از نومیدی در ناگواری‌ها باز می‌دارد.»از نظر امام حسین(ع) بی‌دلیل نیست که باید انسان امیدوار بماند، زیرا خداوند پیش از آنکه بر ضعف انسان تأکید کند بر قدرت و لطف و رأفت خود پافشاری می‌کند تا انسان بداند که با بودن خداوند، برای نومیدی توجیهی باقی نمی‌ماند؛ «بار پروردگارا! پیش از آنکه وجود ضعیفم در جهان هستی نمودار گردد، تو خود را با لطف و محبت توصیف فرموده‌ای. آیا پس از آنکه وجود ضعیف و ناچیزم ایجاد گشت، لطف و محبت خود را از من دریغ خواهی داشت؟»به تعبیر دیگر امام حسین(ع) از خداوند می‌خواهد که نگرش خود را عوض نکند و او را بندگی‌اش بیرون نبرد؛ به ضعف بنده ننگرد، بلکه به لطف خود بنگرد تا از چنین نفی و اثباتی، غفران و امید برای بنده فراهم آید.تحقق عشقتمام تلاش امام حسین(ع) این بود که در صحرای کربلا شاهد تحقق عشق‌ورزی او با خداوند باشد. عشق عصاره هستی و هدف تمایی حرکت امام حسین(ع) و دعای عرفه اوست. عشق نه تنها در عرفان بلکه در حکمت و فلسفه نیز مورد توجه خاص قرار گرفته و حکمای بزرگی چون بوعلی و صدرالمتألهین و... درباره آن به تفصیل سخن گفته‌اند که از آن میان، حکیم بزرگ شیخ اشراق (شهاب‌الدین سهروردی)در تعریف عشق می گوید: «محبت چون به غایت رسید آن را عشق خوانند. العشق محبه مفرط؛ و عشق از محبت خاص‌تر و محبت خاص‌تر از معرفت است. پس اول‌پایه معرفت است و دوم‌پایه محبت و سوم‌پایه عشق و به عالم عشق که بالای همه است نتوان رسید تا از معرفت و محبت، دوپایه نردبان نسازد. عشق را از عشقه گرفته‌اند و عشقه گیاهی است که در باغ پدید آید در بن درخت. اول بیخ در زمین سخت کند، پس سر برآورد و خود را در درخت بپیچد و هر غذا که با آب و هوا به درخت می‌رسد به تاراج برد تا آنگاه که درخت خشک شود.»راز این عشق‌ورزی را می‌توان در سخنان امام حسین(ع) در روز عاشورا دریافت، آنگاه که به محبوب خود عرض کرد: «الهی و سیدی وددت أن اقتل و أحیا سبعین ألف فی طاعتک و محبتک، سیما أذا کان فی قتلی نصره دینک واحیاء امرک و حفظ ناموس شرعک.» در این فراز کوتاه، محور اصلی و اساسی تمام اهداف و انگیزه‌های قیام حسینی، مشخص گردیده و آن هم عشق و محبت به خداوند سبحان است، زیرا حضرت می‌گوید: دوست دارم در راه فرمانبرداری و عشق به خدا، هفتاد هزار بار (کنایه از کثرت بی‌شمار است) کشته و زنده شوم؛ خصوصاً اگر در کشته شدن من دین تو یاری شود و حکم شرع تو احیا گردد.(جلوه های عرفانی نهضت حسینی، ص ۹۴)با توجه به اینکه در کلام انسان معصومه شائبه مبالغه و اغراق راه ندارد، معلوم می‌شود که تنها هدف و انگیزه‌ای که می‌تواند شایسته و سزاوار این تعبیر سالار عاشقان باشد چیزی جز محبت و عشق به خدا نیست زیرا کدام هدف لیاقت آن را دارد که انسان کامل بگوید من دوست دارم هفتاد هزار بار برای آن قربانی شوم؟! اینجاست که می‌توان فهمید پیام آن کلام قدسی امام چیست که فرمود: محبت و عشق به خداوند آتش است که به هر چه برسد می‌سوزاند، انوار فراوانی است که بر هر چه بتابد روشن و منور می‌گرداند، ابر پرباری است که بر هر چه بوزد آن را به حرکت و نشاط در می‌آورد، آب حیات و چشمه بقایی است که همه چیز را زنده می کند، زمین حاصلخیزی است که زمینه رویش هر خیر و برکتی را فراهم می‌نماید. آنکه خدای خویش را از صمیم جان دوست می‌دارد خدایش همه چیز به او عطا می‌کند.همین عشق بود که سالار عاشقان را وادار نمود تا در عرفات بگوید: «ماذا وجد من فقدک و ما الذی فقد من وجدک. لقد خاب من رضی دونک بدلا» (چه دارد آن کسی که تو را ندارد و چه ندارد آن کسی که تو را دارد. ضرر کرده کسی که به غیر دوست راضی شده و غیر تو را دوست دارد.) و در نینوا گفتار را به کردار و عشق نیایشی و عرفانی را به عشق حماسی و عینی پیوند دهد.در نامه‌ای که امام حسین(ع) به معاویه درباره رد بیعت با یزید نوشته است: «و انی والله ما اعرف افضل من جهادک فان افعله، فانه قربه الی ربی و ان لم افعله فاستغفرالله لدینی و اساله التوفیق مما یحب و یرضی.» (به خدا سوگند من هیچ کاری را برتر از پیکار با تو نمی‌شناسم. اگر آن را انجام دهم تنها برای تقرب به خداست و اگر انجام ندادم برای دین خدا از خدا آمرزش می‌طلبم و از او می‌خواهم که مرا به آنچه دوست دارد و مورد پسند اوست توفیق دهد.) در این کلام حضرت نیز تقرب و عشق به خدا و جلب رضایت حق به عنوان یگانه‌محور و انگیزه قیام او معرفی شده است.منبع: برگرفته از مقاله لعیا هاشمی

اقدم منتشر شده در پایگاه اطلاع‌رسانی سازمان تبلیغات اسلامی (با اندکی تغییر و تلخیص).

جغرافیا و دانستنیهای کشور کانادا

جغرافیا و دانستنیهای کشور کانادا علی رضا نصیری

کانادا با وسعتی بیش از وسعت ایالات متحده امریکا و سی میلیون جمعیت دومین کشور پهناورجهان است. با این حال نزدیک به دو سوم مردم کانادا در منطقه ای به عرض صد و شصت کیلومتر در طول مرز جنوبی با آمریکا زندگی می کنند کانادا از جنوب به امریکا، از غرب به اقیانوس آرام، از شمال غربی به آلاسکا، از شمال به خلیج بافین و اقیانوس منجمد شمالی و بالاٌخره از شرق به اقیانوس کبیر محدود شده است.آب و هوا تنوع آب وهوای کانادا به مردم این کشور آموخته تا همواره شرایط اقلیمی را برای انجام دادن کلیه امور خود مد نظر داشته باشند. چرا که آب و هوای این کشور در عین حال که مطبوع و خوشایند است امکان تغییرات سخت و ناخوشایند ناگهانی را نیزدارد. وضعیت آب وهوای کانادا تقریباً غیر قابل پیش بینی است، به طوری که ممکن است در پی زمستان های گرم تابستان های سرد وجود داشته باشد و این تنوع آب و هوایی به علت وسعت بسیار زیاد کانادا است که تا نیمی از قاره امریکا گسترش یافته است.آب و هوای کانادا ترکیبی است از سرما و یخبندان سیبری، گرما و رطوبت کارائیب و هوای معتدل و مرطوب مدیترانه. جالب این که شرایط آب و هوایی در این سرزمین از ایالتی به ایالت دیگر به طور قابل ملاحظه ای متغیر و متفاوت است. زمانی که بعضی از مناطق دارای آب و هوای گرم و بارندگی است در منطقه ای دیگر خشکسالی، سرما، طوفان یا تگرگ وجود دارد.تاریخ کاناداطبق باورهای بومی و قدیمی انسانها از اول الزمان در کانادا اقامت داشته اند. تحقیقات باستان شناسان وجود انسان را ۲۶۵۰۰ سال قبل در شمال یوکان و ۹۵۰۰ سال قبل در جنوب اونتاریو به اثبات رسانده. اولین اروپائیانی که به کانادا قدم گذاشتند وایکینگ ها در هزاره ی اول بعد از میلاد مسیح بودند. بعدها افرادی چون جان کابوت انگلیسی در سال ۱۴۹۷ و ژاک کارتیه فرانسوی در ۱۵۳۴ از طریق سواحل اقیانوس اطلس به این سرزمین گام نهادند. کاوشگر فرانسوی ساموئل دو چاپلین در سال ۱۶۰۳ وارد کانادا شد و اولین مجمع اروپائیان مقیم دائم را در بندر پادشاهی(۱۶۰۵) و شهر کبک(۱۶۰۸) بنا نهاد.در سال ۱۵۳۵ دو جوان بومی از لغت هرن-ایروکسی" کاناتا "که به معنی روستا می باشد استفاده کردند تا راه" استاندالن ("قسمتی از شهر کبک امروزی) را به ژاک کارتیه نشان دهند. کارتیه از" کانادا "نه تنها برای نامیدن" استاندالن "بلکه برای تمامی مناطق تحت فرمان" استاندالن "استفاده کرد. اولین نقشه جهان برای نشان دادن اکتشافات ژاک کارتیه در دومین سفرش از کلمه" کانادا "برای مناطق شمالی خلیج و رودخانه" سن لوران "استفاده کرده. در سال ۱۵۵۰ قسمتهای جنوبی رودخانه نیز به این نام خوانده شد. اولین استفاده از" کانادا "بعنوان اسم رسمی در سال ۱۷۹۱ بود، وقتیکه قوانین کانادا کبک را به دو قلمروی کانادای بالایی که فرانسوی زبان و کانادای پایینی که انگلیسی زبان بود تقسیم کرد. در سال ۱۸۴۱ این دو قلمرو متحد شده و کشور کانادا را تشکیل دادند.کانادا مخالف اصلی جنگ بین پادشاهی بریتانیا و ایالات متحده در سال ۱۸۱۲ بود و از اتحاد بین بریتانیائیان آمریکای شمالی دفاع می کرد. در سال ۱۸۱۵ مهاجرت گسترده از بریتانیا و ایرلند به سوی کانادا آغاز شد. در پی چند کنفرانس بنیادی، قوانین بریتانیائی ی آمریکای شمالی، اتحادیه ای را که" قلمروئی تحت نام کانادا "و مشتمل بر چهار استان: اونتاریو، کبک، نووا اسکوچیا و نیوبرونزویک بود به رسمیت شناخت که در سال ۱۸۷۰ مانیتوبا نیز به آن پیوست. بعدها بریتیش کلمبیا و جزیره ونکوور (که در سال ۱۸۶۶ متحد شده بودند) و همچنین مستاءمره ی جزیره ی شاهزاده ادوارد در سالهای ۱۸۷۱ و ۱۸۷۳ به اتحادیه پیوستند.سپس البرتا و ساسکاچووان در سال ۱۰۹۵ به عنوان استانهای بعدی و در سال ۱۹۴۹ نیوفاندلند به عنوان دهمین استان به این اتحادیه که کانادا بود پیوستند. هر ساله در اولین روز جولای کاناداییها سالروز تشکیل این اتحادیه را بعنوان روز ملی کانادا جشن می گیرند.کانادا اتوماتیکمان در سال ۱۹۱۴ با فراخوان بریتانیا وارد جنگ جهانی اول شد و نیروهای داوطلب خود را بعنوان وابسطه

ملی بریتانیا عازم جبهه های غربی کرد. در سال ۱۹۱۹ کانادا بطور مستقل از بریتانیا به اتحادیه ملتها پیوست و سپس در سال ۱۹۳۱ بر اساس قانون" وستمینستر "آزادی خود را اعلام کرد. در ۱۷ آوریل ۱۹۸۲ کانادا بطور قانونی ملییت و استقلال خود از بریتانیا را اعلام کردگردشگریکانادا کشوری وسیع با جاذبه های توریستی بسیار است. موزه ها، فستیوال های فصلی و آداب و رسوم ملل و فرهنگهای مختلف در هر نقطه از کانادا به جاذبه های توریستی آن می افزاید. طبیعت کانادا نیز دارای زیبایی منحصر به فردی است و همین عامل موجب شده است که مردم کانادا علاقه بسیاری به فعالیتهای ورزشی(از قبیل کوهنوردی، دوچرخه سواری، اسکی و ...) و گردش در طبیعت داشته باشند. نتایج آماری تحقیق انجام شده بر میزان توریسم در کانادا (سال ۲۰۰۱) – در سال ۲۰۰۱، مجموع هزینه های توریسم در کانادا به ۵۴۰۶ میلیارد رسید که نسبت به سال ۲۰۰۰، رشدی ۹ درصدی داشت. – در سال ۲۰۰۱، با توجه به حضور توریست ها در مراکز تفریحی- گردشی،صنعت حمل و نقل راه آهن و بخش خدمات غذا و نوشیدنی ها رشدی ۴ تا ۵ درصدی نسبت به سال گذشته داشت. – بین سال های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱، هزینه های توریسم داخلی ٪۳/۱ افزایش داشته و به ۴/۳۸ میلیارد دلار رسید. این در حالی است که توریسم خارجی در کانادا ٪۲/۰ افزایش داشته و به میزانی بالغ بر ۲/۱۶ میلیارد رسیده است. درآمد دولت – در سال ۲۰۰۱، کلیه درآمدهای دولت در تمامی سطوح ۹/۱۶ میلیارد دلار بوده است و هریک از بخشهای دولت مبالغ زیر را از این میزان را بخود اختصاص داده اند: – دولت فدرال: ۳/۹ میلیارد دلار – دولتهای ایالتی: ۵/۶ میلیارد دلار – دولتهای شهری: ۱/۱ میلیارد دلار اشتغال ایجاد شده توسط توریسم در کانادا در سال ۲۰۰۱، ۵۶۳۵۰۰ نفر در صنعت توریسم مشغول به کار شدند که این تعداد نسبت به سال ۲۰۰۰ رشدی ۳۱ درصدی را نشان می دهد. رشد اشتغال در صنعت توریسم، ٪۳/۲ درصد نسبت به نرخ رشد در بخش سرمایه گذاری و اشتغال در مابقی سطوح افزایش داشته است. سفر به کانادا ۹/۱۶ میلیون سفر به کانادا در طی سال ۲۰۰۱ انجام شده است که این میزان نسبت به سال ۲۰۰۰ رشدی ٪۰۳/۰ داشته است. میزان سفر آمریکایی ها به کانادا ٪۴/۲ (۶/۱۵ میلیون) افزایش داشته است. رتبه بندی بین المللی سازمان تجارت جهانی (WTO) بر اساس گزارش WTO، کانادا یکی از پرطرفدارترین کشورهای کانادا در زمینه جذب توریست می باشد. کانادا در سال ۲۰۰۱، مقام نهم و ٪۸/۲ از سهم توریسم جهانی را اختصاص داده است. همچنین کانادا بین ۱۵ کشور جاذب توریست، در جایگاه نهم قرار گرفته است. زبان و فرهنگ در کانادا آمار و اعدادمحل سکونت : شمال، امریکای شمالی، هم مرز با اقیانوس آتلانتیک شمالی در شرق، اقیانوس آرام شمالی در غرب، و اقیانوس منجمد شمالی در شمال، هم مرز شمال ایالات متحدهپایتخت : اتاواآب و هوا : با درجه حرارت متفاوت از جنوب تا قطب منجمد شمالیجمعیت : ۳۳,۲۱۲,۶۹۶ (جولای ۲۰۰۸ تخمین)آرایش قومی: ملیت بریتانیا ۲۸ ، ملیت فرانسه ۲۳ درصد، دیگر کشورهای اروپایی ۱۵ ، امرینـدین ۲ ، دیگر قومیتها عمدتا آسیایی، آفریقایی، عرب (۶) ، بقیه قومیتها مختلط ۲۶ .مذاهب: کاتولیک رم ۴۲.۶ ، پروتستان ۲۳.۳ (از جمله متحده کلیسای ۹.۵ ، ۶.۸ کلیسای آنگلیکان باپتیست ها ۲.۴ ، لوتری ۲) ، دیگر مسیحی ۴.۴ ، مسلمان ۱.۹ ، غیره و نامشخص ۱۱.۸ درصد ، بدون مذهب ۱۶ (سرشماری ۲۰۰۱)دولت : پادشاهی که مبتنی بر قانون اساسی ودموکراسی پارلمانی و فدرال می باشد.زبان در کانادادر کانادا به زبانهای مختلفی سخن گفته می شود. با توجه به سرشماری سال ۲۰۰۶ ، انگلیسی و فرانسوی زبان رایج است که در خانه و اجتماع به ترتیب ۶۷.۱ و ۲۱.۵ کاربرد دارد. زبان انگلیسی و فرانسه در قانون اساسی کانادا به عنوان" زبان رسمی "است به این معنی که همه قوانین دولت فدرال به دو زبان انگلیسی و فرانسه می باشد. خدمات دولت فدرال هم به هر دو زبان قابل دسترسی است.پنج زبان غیر رسمی که به طور گسترده صحبت می شوند به ترتیب زبانهای چینی (۲.۶ درصد کانادایی ها) ، پنجابی (۰.۸) ، اسپانیایی (۰.۷) ، ایتالیایی (۰.۶) و عربی (۰.۵).کانادا جزو ۱۰ کشوری است که شادترین مردم را دارد مجله اقتصادی «فوربس» مردم ۱۰ کشور جهان را به عنوان شادترین ساکنان این کره خاکی اعلام کرد. یکی از معیارهای انتخاب این ۱۰ کشور به عنوان شادترین کشورها در جهان ، میزان تولید ناخالص داخلی در این کشورها بوده است.به گزارش ایسنا ، کارشناسان مجله اقتصادی «فوربس» طی تحقیقات خود

اعلام کردنـد که ساکنان ۱۰ کشور جهـان ، جزو شـادترین و خوشـحال‌ترین مردم روی کره زمین به شـمار رفته و بـا توجه به بحران اقتصـادی روز بـه رشـدی که جهـان را در بر گرفته، مردم این ۱۰ کشور بـاز هم شـاد هسـتند.بنا بر گزارش رسـمی مجله «فوربس» ، کشورهـای دانمـارک، فنلانـد و هلنـد در صـدر این لیست قرار داشـته و پس از آن سوئـد، ایرلنـد، کانادا، سوئیس، نیوزلنـد، نروژ و بلژیـک بـه ترتیب در رده‌هـای بعـدی قرار دارنـد.این در حـالیست که بر اسـاس گزارش مجله فـوربس ، میزان رضایتمنـدی مردم از زنـدگی در دانمارک ۹۰.۱ درصـد ، فنلاند ۸۵.۹ درصـد ، هلند ۸۵.۱ درصـد ، سوئد ۸۲.۷ درصـد ، ایرلند ۸۱.۱ درصـد ، کانادا ۷۸ درصد ، سوئیس ۷۷.۴ درصـد ، نیوزلند ۷۶.۷ درصد ، نروژ ۷۶.۵ درصـد و در بلژیک ۷۶.۳ درصـد است.علاوه بر این، در گزارش سال ۲۰۰۵ میلادی مجله اقتصادی «فوربس» ، کشورهای مکزیک، غنا، سوئـد، انگلسـتان و چین جزو شادترین کشورهای جهان به شمـار می‌رفتنـد امـا به دلیل بروز مشـکلات ناشـی از بحران اقتصادی و افزایش خودکشـی و دیگرکشـی و از همه مهم‌تر، افسـردگی شدیـد در میـان مردمـان این کشورها، کارشـناسان فوربس این پنـج کشور را از فهرست خود به عنوان شادترین مناطق زمین حـذف کردنـد.گفتنی است، یکی از معیارهای انتخاب این ۱۰ کشور به عنوان شـادترین کشورها در جهان، میزان تولیـد ناخالص داخلی در این کشورهـا بوده است، چرا که به عنوان مثـال دانمـارک با داشـتن ۶۸ هزار دلـار تولیـد ناخـالص داخلی در سال ۲۰۰۹ میلادی به عنوان اولین کشور در صـدر قرار گرفته است.یکی دیگر از معیارهـا، میزان سـاعت کاری در هفته است، به طوری که در کشورهای اسـکاندیناوی مردم کمتر از ۳۷ سـاعت در هفته کـار می‌کننـد، ولی در کشورهـایی نظیر چین مردم بیش از ۴۷ سـاعت در هفته کار می‌کننـد، امـا همچنـان از زنـدگی می‌نالنـد و از نوع زنـدگی خود ناراضـی هسـتند.علاوه بر این ، میزان بیکاری در کشورهایی نظیر دانمارک دو درصد، در نروژ ۲.۶ درصد و در هلند ۴.۵ درصـد است اما این میزان در کانادا ۸ و آمریکا ۹ درصد تخمین زده شده است.به همین دلیـل گفته می‌شود که این ۱۰ کشور جزو بهترین و شـادترین مناطق روزی زمین به شـمار می‌رونـد و میزان طول عمر مردم در این ۱۰ کشورها ، ۸۵ تا ۹۰ سـال است. جـامعه و فرهنگ کانادایتنوع فرهنگیکانادا از نظر فرهنگی متنوع است. این تفاوت فرهنگی به سال ۱۸۹۰ که از مردم سراسـر جهان جهت زنـدگی و مهاجرت و کمک به رشـد و توسعه کانادا دعوت شدند بر می گردد. دربهـای کانـادا بسوی مهـاجرین بـا اعمـال سیاست مهـاجرت با اصل مساوات بین همه بصورت تاریخی بازشـد. همه ملتها با عقائـد و فرهنگهـای و زبانهـای متفـاوت تشویـق شدنــد تـا بـا حـفظ هـویت فرهنگی شـان، آداب و رسـوم خـود بـه کانـادا عزیمت بنمایند.ارتباط افراد با جامعهکانادایی ها به طور کلی مردمی صـبور ، بسیار مودب و اجتماعی هستند. اگر چه آنها به لحاظ فرهنگی فردگرا هسـتند ، ولی در عین حال در مسائل اجتماعی بسیار مسئولیت پـذیر و همراه جامعه هسـتند. این تعادل موجب کیفیت بالای زنـدگی در کانادا است.اسـتقبال و خوش آمـد گوییدست دادن رایج ترین نوع احترام و خوش آمد گویی در کاناداست.خوش آمد گویی شـفاف و همراه با نگاه مسـتقیم چشم و لبخند با محبت است.صبر کنید تا شما را دعوت کنند بعد فرد را به اسم کوچک صدا کنیـد، هر چنـد بلافاصـله کانـادایی هـا تمایـل به بکاربردن اسم کوچک فرد دارنـد.دوسـتان فرانسوی کانادایی درهنگام خوش آمد گویی بـا آرامی روی گونه هـای یکـدیگررا بوسه می زننـد. (یک بار بر روی گونه سـمت چپ و یک بار در سـمت راست)اگر در کبک هنگامی که از زبان فرانسه اسـتفاده می کنید همیشه ضـمیر رسـمی" vous "به معنی (شـما) را در سـخن گفتن با افراد بکار ببریـد و هرگز اصـطلاح غیر رسـمی" TU "بکـار نبریـد مگر اینکه از شـما دعوت به انجـام این کـارشود.هـدیه دادنکانـادایی ها به مناسبت تولد و یا کریسـمس هدیه می دهند.اگر به خانه کسی برای شام دعوت شدید، بهمراه خود یک جعبه شکلات خوب، گل و یـا یک بطری شـراب هـدیه ببریـد.در کبک ، ارسال گل قبل از مهمانی شام، یک امر پسـندیده است.گل نیلوفر سـفید را به عنوان هـدیه اسـتفاده نکنیـد زیرا در مجالس ترحیم اسـتفاده می شود.پول و یا پول نقـد هـدیه ندهید.معمولا هدایا توسط میزبان باز پس از دریـافت می شـود.آداب و معاشـرت غـذا خـوردن.آداب غـذا خـوردن در کانـادا غیر رسـمی و راحـت است.در کبـک کمی بیشتر تشـریفاتی هسـتند.هنگام غذا خوردن چنگال در دست چپ و چاقو در سـمت راست نگه داشـته می شود.صبر کنید تا صندلی تان را

نشان دهند.تا میزبان شروع به غذا خوردن نکرده شما غذا را شروع نکنیدبرای استراحت آرنج خود را روی میز نگذارید.هنگامی که غـذا یـا نوشیدنی به شـما تعارف می شود برای رد تعارف احتیاج به توضیح نیست.مرسوم است در پایان غـذا، کمی در ظرف باقی بمانـد.پروتکل و آداب کسب و کار.ملاقات و تبریکغالبا تجار کانادایی در روابط خود ارتباطی تعیین شـده و رسـمی با طرف مقابل دارند و زمانی بصورت غیر فرمال و دوستانه رفتار می کنند که شناختی از یکدیگر پیدا کنند و ارتباط دوستی پیدا کنند.کانادایی ها در روابط با یکـدیگر بسیار اهل رعایت ادب هستند و انتظار دارند دیگران هم در شرائط مختلف به این آداب پایبند باشـند.دست دادن بـا همه درجلسـات در هنگـام ورود و خروج مرسوم است.هنگـام دست دادن به چشم طرف مقابل نگاه می کننـد.مردان هنگام دست دادن پیشی می گیرند و منتظر خانمها نمی شوند تا دستشان را دراز کنند.در صدا کردن یکدیگر، از عناوین تجلیلی و رسمی و اسم فامیل استفاده نمی کننـد.در کبک عناوین تجلیلی و مناصب علمی مهم هستند و مورد استفاده قرار مگیرنـد ماننـد موسیو یا مـادام.بیزینس کارت پس از معرفی اولیه رد و بـدل شـده است.در کبک ، یک طرف بیزینس کارت به زبان فرانسه است و از طرف فرانسه آن به طرف مقابـل داده می شود.بررسـی هر یک از کارتهای تجاری افراد قبل از قرار دادن آن در کیف رایـج است. رمضان در کانادابا وجود آنکه مسـلمانان در کشور کانادا در اقلیت قرار دارنـد و از آزادی کمی برخوردار هستند اما هنگام با خبر شـدن از ثبوت رویت هلال ماه، حلول این ماه را به یکـدیگر تبریک می گویند.اقلیت های مسـلمان در کانادا مانند دیگر کشورهای جهان به انتظـار رویت هلال مـاه نمی نشینند بلکه در این امر به رسـانه هـای اطلاع رسـانی خود اعتمـاد و مـاه مبـارک رمضـان را آغاز می کننـد.مسـلمانان در زمان افطار روزه خود را با شـیر، خرما و یا آب باز می کننـد و برای برپایی نماز تراویـح به مسجد می رونـد. در تمامی روزهای ماه مبارک رمضان در این کشور محافل قرآن کریم برگزار می شود.البته سنت اعتکاف در این کشور میان مسلمانان زیـاد رواج نـدارد گاهی فقط یک نفر در مسـجد دیـده می شود که معتکف است اما با وجود آن در شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضـان و شب هـای قـدر، مساجـد کانادا مملو از جمعیت می شود و در آن شب مسـلمانان به دعا و عبادت می پردازنـد و از درگاه الهی طلب مغفرت می کنند .آداب ارتباط در کاناداییآداب معاشـرت وارتباط در کانادا به دلیل منطقه گرایی و تنوع فرهنگی یکسان نیست با این حال ، برخی از آداب وروشـهای ارتباطی نسبتا اسـتانداردی در سراسـر کشور وجود دارد. به عنوان مثال ، تجار به طور کلی مودب ، راحت و تا حدودی غیر رسـمی هستند.به طور کلی ارتباطات بصورت غیر مستقیم است و نوعی بازتاب تلفیق تمایلات آمریکای شـمالی و بریتانیا در آن نهفته است. اکثر کانادایی ها با رعایت تدبیر و دیپلماسی مخالفت خود را آشکارا ابراز می کنند و در ارتباط با یکدگر بسیار عمل گرا و متکی بر عقل عمومی هستند. اگر شـما دارای صـراحت لهجه هستید شاید لازم باشد رفتار و لحن خود را به گونه ای تنظیم کنیـد که احساس تنـدی و یـا درشـتی در فرد مقابـل ایجاد نکنـد.کانـادایی هـا در برقراری ارتبـاط، ازکلمات بیشتر از اشارات غیر کلامی استفاده می کنند. از اشارات غیر کلامی در ارتباطات شخصـی و یا برای برای تاکید اسـتفاده می شود.کانادایی ها هنگام سـخن گفتن ترجیـح می دهنـد فاصـله خود را با دیگری به انـدازه طول بازو حفظ کنند. کانادایی ها در مورد زندگی شخصـی خود با همکاران تجاری خود صـحبت نمی کنند. آنها انتظار دارند مردم صـریح و بی مقدمه صحبت کنند و ادعای خود را با مثال ارائه نمایند. آنها در مطالب خود اغراق نمی کنند و از چیزی که بیش از حد خوب به نظر برسد به دیده شـک و تردید نگاه می کنند. جلسات کاریجلسات با صـحبت مختصـر یک طرف کفتگو شـروع و چند دقیقه صـرف تبادل اطلاعات مورد علاقه می شود. البته در کبـک زمـان بیشتری صـرف تعارفـات و ایجاد رابطه می شود.جلسات سازمان یافته و با برنامه و زمان است. شیوه ارتباط و تماس در جلسات، گرایش به فضای آرام و غیررسـمی دارد حتی اگر بحث و موضوع جلسه بسیار جدی باشد.شرکت های کانادائی در جلسات به مرور و بررسـی موضوع پیشـنهادی، برنامه ریزی و توجیـح یکـدیگر می پردازنـد. از شـرکت کننـدگان انتظـار می رود بـا توجه به میزان تجـارب، نظرات خود را بیـان نماینـد.در هنگـام ارائه اطلاعات، ارئه اعـداد و ارقام صـحیح و اثبات ادعاها مهم است و اساسا بکارگیری احساسات ، شور و هیجان درمتقاعـد کردن طرف مقابل کارائی نـدارد.آب و هوا، مناظر طبیعی

و مجموعه شرائط در کانادا موجب شده تا شیوه زندگی مردم با کشورهای دیگر متمایز گردد. ملیتهای مختلف با آداب و رسوم متفاوت، در کنار هم بصورت مسالمت آمیز زندگی می کنند و ضمن برخورداری از ارزش و احترام یکسان بدون حق تعرض و تحقیر یکدیگر، جامعه ای آرام و شکوفا را تجربه می نمایند. فرصتهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی برای همه یکسان و برابر است و زنان، مردان، کودکان، و سالمندان به صورت مساوی در قوانین کانادا مورد احترام و پاسخگو می باشند. این شرائط ارزشی موجب شده تا زندگی مردم در کانادا از امنیت و آرامش خاصی برخوردار باشد.آداب و رسوم اجتماعی در کانادارفتار کانادائی ها: بسیاری از شیوه های رفتاری و اجتماعی حاکم بر جامعه در کانادا بصورت قانون نیستند لیکن بصورت سنت های تثبیت شده، در رفتار مردم از متجلی است بعنوان مثال :صف کشیدن و یا صف بندی: مردم معمولا در مواردی که باید به نوبت بایستند، صف می کشند و در رعایت این نظم همه به آن متعهد هستند. هر کس اول می رسد موقعیت اول را دارد و یا به عبارت دیگر سر صف قرار می گیرد.افراد بعدی و یا تازه واردان در پشت صف با نظم قرار می گیرند.در صورت عدم رعایت نظم و پیشی از نظم حاکم توسط دیگری، موجب ناراحتی و عصبانیت دیگران می شود.در منازل شخصی از مصرف سیگار خوداری می کنند.برای مصرف سیگار در خانه دیگران، باید اجازه گرفت.جای تعجب نیست اگر صاحب خانه از شما بخواهد در بیرون از منزل سیگار بکشید.رعایت زمان: همیشه در قرار ملاقاتها باید در زمان تعیین شده و یا کمی زودتر حاضر بود. تاخیر و عدم رعایت زمان برای انجام کار و یا حضور در مدرسه، موجب از دست دادن شغل و یا تعلیق از مدرسه می گردد.در قرار ملاقات تجاری و کسب و کار در صورت تاخیر یک طرف، بیش از ۱۰ تا ۱۵ دقیقه صبر ضرورت ندارد.در مراسم اجتماعی و گردهمائی ها مردم انتظار دارند شما حد اکثر با تاخیر نیم ساعت از زمان تعیین شده حاضر شوید.تخفیف گرفتن و چانه زنی: چانه زنی و تخفیف هنگام خرید در کانادا رایج نیست از اینرو قیمت روی کالاها، قیمت قطعی خرید می باشد. از معدود مواردی که امکان چانه زنی و تخفیف در معاملات وجود دارد در مواقع خرید ماشین، منزل، مبلمان و یا سایر اقلام گران قیمت می باشد .از اینرو در هنگام خرید و فروش های شخصی و یا خصوصی چانه زنی و سعی در دریافت تخفیف رایج است.رفتار کانادائی ها در برخورد با غریبه: بسیاری از کانادائی ها وقتی در خیابان با شما برخورد می کنند لبخند می زنند و به شما سلام می کنند (Hi) و یا حال شما را می پرسند مانند:' How's it going? و در کانادا شما هم کوتاه پاسخ می دهید" I'm good "یعنی خوبم و در کشور انگلیس از این جمله استفاده می شود من خوب هستم "I'm fine". در کمپانی و یا شرکت: در کمپانی و یا شرکت وقتی کسی به شما غذا، نوشیدنی یا مشابه آن تعارف می کند، اگر شما تمایلی به پذیرش تعارف ایشان نداشته باشید صرفا در پاسخ می گوئید" - I'm good " "در اینجا یعنی میل ندارم. در واقع با کاربرد این کلمه ضمن تشکر از او به می گوئید به اندزه کافی صرف شد. کانادائی ها اصرار و تعارف بیش از تمایل شما به غذا خوردن نمی کنند.در رستوران: بعد از غذا در رستوران بشقاب شما بلافاصله جمع می شود. اگر مقدار زیادی غذا هنوز در بشقاب شما وجود داشته باشد، گارسن معمولا از شما سئوال می کند' Are you still working on this 'و یا' Is this done with 'یعنی صرف غذای شما تمام شده؟ اگر شما هنوز مشغول غذا باشید به او می گوئید" I am still working on it "یعنی هنوز مشغول غذا خوردن هستم.در مغازه ها و سوپر مارکت ها: هنگامی که شما به یک مغازه و یا فروشگاه میروید ، کارکنان از شما می پرسند how you are و یا how can I help youیعنی چگونه می تواند به شما کمک کند، از این راه به دنبال ایجاد ارتباط دوستانه و گفتگو با مشتریان است. اگر شما نمی خواهید مزاحم تان بشود به او می گوئید' just browsing 'یعنی صرفا مشغول نگاه و براندازی هستید.رفتن میهمانی به منزل کسی: کانادایی ها زود شام می خورند و به منزل خود بر می گردند. هنگامی که شما به منزل یک کانادایی دعوت می شوید ممکن است خواسته شود در ساعت ۱۷:۳۰ و یا ۰۶:۰۰ تشریف بیاورید. این ساعت با استاندارد اروپایی متفاوت است و انتظار است در اروپا ساعت بین ۷:۳۰ یا ۸:۰۰. به میهمانی تشریف ببرید. مهم ترین موضوعی که باید به خاطر داشت این است که شما کفش خود را هنگام ورود به منزل درآورید بدون اینکه از شما

خواسته شود.به منزل کسی می روید وقتی از شما درخواست می کند کفش خود را درآورید ناراحت نشوید. این یک رسم مذهبی و یا اعتقادی نیست، بلکه بنا به شرائط زندگی در کانادا جنبه عملی دارد. برف، یخ، گل و گردو خاک در کفش باعث آلودگی منزل می شود. کانادایی ها تمایل به فرش رنگی و روشن دارند و یا کف خانه ها، کف پوش چوبی است. این سئوال ساده ترین تقاضا برای میزبان است.وقتی به میهمانی می روید هدیه ای مانند شکلات و یا نوشیدنی با خود ببرید. در زمان تعیین شده تشریف ببرید و تا ساعت ۱۰ شب بیشتر نمانید. زیرا بعد از ساعت ۱۰ واقعا دیر است.

علل و عوامل صلح امام حسن مجتبی

(ع)پایگاه اطلاع رسانی امام حسن

سال سوّم هجری قمری است. نیمی از ماه مبارک رمضان گذشته است، علی و زهرا این دو نور چشم رسولخدا(ص) لحظه شماری می‌کنند تا اوّلین هدیه الهی و نخستین گل خوشبوی درخت نبوّت و ولایت را از خدای خود در این ماه خجسته دریافت دارند. سرانجام در نیمه ماه و در بهترین زمان و مکان این گل خوشبو به دنیا آمد و به امر پروردگار منّان" حسن "نامگذاری شد. درباره امام حسن مجتبی(ع) و شخصیت،سیره، تاریخ و زندگی نامه وی بسیار نوشته و گفته‌اند و زوایای مهمی از زندگی وی را به روی مردم گشوده‌اند. ولیکن درباره صلح آن حضرت با معاویه و علل و عوامل پذیرش آن، گرچه سخن‌های زیادی گفته شده است، ولی این مبحث هم چنان باز است و جای بحث و بررسی بیشتری دارد. به ویژه در این عصر که طرح پرسش‌ها و یا ایجاد شبهه‌ها در میان جوانان و نوجوانان، از سوی مغرضان و بدخواهان به صورت گسترده و همه گیر در جریان است و نیاز به پاسخ‌های تازه‌ای دارد.لازم دیدیم، پرسش‌هایی که درباره صلح آن حضرت در (ربیع الثانی سال ۴۱ قمری) تا کنون مطرح و یا در آینده مطرح خواهند شد، به بیان علمی و تاریخی بررسی و سپس پاسخ آن را عرضه بداریم.بررسی پرسشبنابر اعتقاد مذهبی شیعیان و پیروان مکتب اهل بیت(ع)، خلافت و جانشینی پیامبر خدا(ص)، امری است منصوص و معیّن از جانب پروردگار متعال و خواست و اراده بشری در آن، راه ندارد و ارتباط بین خدا و جانشین واقعی پیامبر خدا(ص)، خود پیامبر(ص) می‌باشد.بدین جهت رسول خدا(ص) بارها این مأموریت را بر عهده گرفت و از جانب پروردگار متعال، جانشین خود را معرفی کرد.آن حضرت، در ماجرای دعوت اقربین و انذار عشیره خود، در واقعه مباهله، در واقعه غدیر به هنگام بازگشت از سفر حجهٔالوداع و در مناسبت‌های گوناگون دیگر، علی بن ابی طالب(ع) را با صراحت به جانشینی خود منصوب کرد و در بسیاری از احادیث و روایات نقل شده از وی، اسامی تمامی امامان معصوم(ع) را به طور مجزّا بیان و امامت آنان را تصریح نمود و علاوه بر شیعیان، بسیاری از علمای اهل سنّت نیز آن‌ها را نقل کرده‌اند.(۱)امامت بر امت و جانشینی پیامبر خدا(ص)، شؤونی دارد که حکومت و زمام داری بر مردم، از جمله آن‌ها است. امامان معصوم(ع) تا جایی که امکان داشت و زمینه برای آنان مهیا بود، برای به دست گرفتن حکومت اقدام می‌کردند. امام علی بن ابی طالب (ع) به همراه همسر مهربانش حضرت فاطمه زهرا(س) و یاری برخی از صحابه رسول خدا(ص) پس از رحلت پیامبر خدا(ص) برای به دست گرفتن خلافت اقدام نمود و تلاش‌های زیادی به عمل آورد ولی دسیسه‌های مخالفان و شرارت دنیا طلبان، مانع از دستیابی وی به حق مسلّم خود شد و به ناچار، از حکومت و زمام داری دور ماند.تا این که پس از بیست و پنج سال شکیبایی و بردباری آن حضرت، مردم به اشتباه خود و پیشی‌نیان خود پی برده و به آن حضرت روی آوردند و حکومت و زمام داری را با وجود آن حضرت زینت دادند.امام علی(ع) پس از برعهده گرفتن حکومت، برای نیک داشت حکومت و توسعه عدالت تلاش‌های زیادی به عمل آورد و با مخالفت‌ها و کار شکنی‌های گوناگونی روبه‌رو گردید و در نتیجه، چند جنگ بزرگ را متحمل شد، ولی از پا ننشست و به خلافت خویش ادامه داد، تا این که مورد توطئه و فتنه منافقین و گروه کژ اندیش خوارج قرار گرفت و به دست یکی از آنان به شهادت رسید.پس از وی امام حسن(ع) به خلافت رسید و پس از شهادت امام حسن(ع) برادرش امام حسین(ع) به

امامت نایل آمد. امام حسین(ع) برای کوتاه کردن دست غاصبان و ظالمان از حکومت و برگرداندن خلافت به مجرای اصلی خود، تلاش فراوانی نمود و قیام بزرگی به نام «قیام عاشورا» پدید آورد، ولی به آن دست نیافت و در این راه، به دست سپاهیان خلیفه غاصب، به شهادت رسید.امّا امام حسن مجتبی(ع) حکومتی که در اختیار داشت، طی صلحی، آن را به دشمن دیرینه پدرش واگذار کرد.در حالی که امام حسن(ع) پس از شهادت پدرش امام علی(ع) با میل و رغبت مسلمانان و بیعت فراگیر آنان، به خلافت رسیده و زمان حکومت را به دست گرفته بود. مناطق بزرگی از عالم اسلام مانند یمن، حجاز،بحرین، سواحل خلیج فارس و دریای عمان، عراق، ایران و مناطق شرقی و خراسان در تحت حکومت وی قرار داشته و وی را در برابر دشمنانش یاری می‌کردند.با این حال، امام حسن مجتبی(ع) پس از حدود شش و اندی حکومت، با معاویهٔ بن ابی سفیان صلح کرد و حکومت را ناباورانه به وی واگذار و از حق طبیعی و مسلّم خود درگذشت و برای همیشه از حکومت و خلافت ظاهری به دور ماند.در این جا این پرسش مطرح می‌گردد که آیا صلح با دشمن و چشم‌پوشی از حق خود و حقوق مؤمنان و مسلمانان با مبانی شیعه و مکتب اهل بیت(ع) منافاتی ندارد؟ اصولاً ـ راز پذیرش صلح امام حسن(ع) چه بوده است؟ علل و عواملی که وی را وادار به پذیرش صلح نموده‌اند، چه بوده است؟پاسخپاسخ پرسش‌های فوق را در ضمن چند نکته بیان می‌کنیم:۱ـ هر یک از پیشوایان و امامان معصوم(ع) به یک فضیلت و برجستگی ویژه‌ای مشهور و معروف شده‌اند، در حالی که همه آنان، از عصمت و طهارت بهره‌مند و دارای اخلاق و صفات کامل انسانی بودند و در هیچ کدامشان نقص و ضعفی عارض نشده و همگی در قلّه شایستگی و برتری قرار داشتند.در میان آنان، امام حسن مجتبی (ع) به ویژگی بردباری و صلح خواهی معروف شده است. وی نه تنها پس ازپذیرش صلح، بلکه پیش از آغاز امامت و بر عهده گرفتن امر خلافت، در دوران کودکی، به این صفت کامل انسانی متّصف بود. رسول خدا(ص) در حالی که امام حسن مجتبی(ع) کودکی خردسال بود، درباره‌اش فرمود: انّ إبنی هذا سیّدٌ یصلح اللّٰه به بین فئتین عظیمتین، یعنی: این پسرم (حسن بن علی) همانا شخصیت و سیّد بزرگواری است که خداوند سبحان به وسیله او، میان دو گروه بزرگ، صلح و آرامش برقرار می‌کند.این حدیث شریف، با عبارت‌های مختلف، از سوی راویان شیعه و اهل سنّت نقل شده است.(۲)امامان معصوم (ع) متناسب با شرایط و اوضاع حاکم بر عصر خویش و بنابر وظیفه‌ای که خداوند متعال بر عهده آنان گذاشته بود، اقدام و به آن پای‌بند بودند. اوضاع عصر امام حسن مجتبی(ع) و شرایط آن زمان، اقتضا می‌کرد که آن حضرت، علی رغم میل باطنی‌اش، صلح با معاویه را به پذیرد و حکومت را به وی واگذارد و این، وظیفه‌ای بود که از سوی پروردگار متعال بر عهده وی گذاشته شده بود. بی تردید راز بسیاری از کردار و رفتار امامان(ع)، به مرور زمان برای شیعیان و پژوهندگان حقیقت خواه روشن گردیده است، ولی راز و سرّ پاره‌ای از آن‌ها شاید تاکنون شفّاف و روشن نشده و شاید آنچه گفته می‌شود، تنها گمانه‌ای بیش نباشد و در آینده، ادله روشن‌تر و گویاتری پیدا گردد.درباره صلح امام حسن مجتبی(ع) نیز علل و فلسفه‌هایی بیان شده است که برخی از آن‌ها منطقی و قانع کننده است، ولی ممکن است در ورای آن‌ها، راز بزرگتری وجود داشته که غیر از خود آن حضرت و امامام معصوم(ع) کسی از آن اطلاعی نداشته باشد.به بیان دیگر، دانش و اطلاعات امامان معصوم(ع) به مراتب بالاتر و عالی‌تر از اطلاعات و دانش دیگران است و آنچه که آن بزرگواران از طریق الهام آسمانی به آن دست یافته و عمل کرده‌اند، عقل سایر دانشمندان و پژوهندگان عالم در دست یابی به آن‌ها ناتوان است.۲ـ در دین مبین اسلام، جهاد و جنگ با دشمنان و بدخواهان، دارای ارج و مقام ویژه‌ای است و از عبادت‌های بزرگ خدا شمرده می‌شود، امّا باید دانست که جهاد، اصالتاً و ذاتاً مطلوب اسلام نیست، بلکه به دلیل ضرورت هایی که اجتناب از آن‌ها غیر ممکن است، واجب و مهم شمرده می‌شود.خواسته اصلی اسلام برای بشریت، عبارت است از: آزادگی، حقیقت جویی، رفع محرومیت فکری و اجتماعی، ستم ستیزی و ظلم ناپذیری، رفع تبعیض نژادی و قومی، برقراری قسط و عدالت اجتماعی، تقوا پیشه‌گی و خدامحوری در تمام مراحل زندگی.چنین ارزش‌های والا و آرمان‌های بلند و مقدّس، در محیطی أمن و آسایش به دست می‌آید و پیامبران الهی (ع) همگی پس از رفع ستم کاری‌های مستکبران و مستبدان در صدد تشکیل چنین محیطی بودند.

دعوت اصلی اسلام، همزیستی مسالمت‌آمیز و صلح و آرامش بین مردم، به ویژه میان مسلمانان است.قرآن کریم، همه انسان‌های موحد و مؤمن را به همزیستی و آرامش کامل فرا می‌خواند و می‌فرماید: «یا ایّها الّذین آمنوا ادخلوا فی السّلم کافّةً؛(۳) یعنی: ای ایمان آورندگان، همگی به صلح و آرامش در آیید.»در جای دیگر فرمود: «انّماالمؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم؛(۴) همانا، ایمان آورندگان برادران یکدیگرند، پس میان برادران خود آشتی برقرار نمایید.»امام حسن مجتبی(ع) که راز دار و سنگربان مقام نبوّت و امامت است، بیش از همه انسان‌ها به پاسداری از تلاش‌های جدّش محمد مصطفی(ص) و عدالت پروری پدرش علی مرتضی(ع) می‌اندیشید. او خود را در برابر آن‌ها مسؤول می‌بیند و احساس می‌کند که با ادامه نبرد و خون ریزی به چنین مقصودی دست نخواهد یافت و راه آسان‌تر و کم خطرتری نیز وجود دارد که آن، صلح است. بنابراین، پذیرش صلح و آرامش، نه تنها منافاتی با مبانی فکری و عقیدتی مکتب اهل بیت(ع) ندارد، بلکه خواسته اصلی آن می‌باشد.۳ـ صلح امام حسن مجتبی(ع) از انقراض شیعه و نابودی محبان و پیروان مکتب اهل بیت(ع) به دست سپاهیان معاویه پیش‌گیری کرده است.معاویة بن ابی سفیان به دلیل کینه‌های عصر جاهلیت و نبردهای خونین قریش بر ضد رسول خدا(ص) که بسیاری از آن‌ها با آتش افروزی و فرماندهی پدرش ابوسفیان شعله ور می‌شود و از این سو با رهبری پیامبر اکرم(ص) و مجاهدت‌های امیرمؤمنان(ع) به پیروزی سپاه اسلام می‌انجامید، قلبی آکنده از عداوت و دشمنی نسبت به خاندان پیامبر(ص)و فرزندان امیرمؤمنان(ع) و یاران و شیعیانش در خود احساس می‌کرد. خلافت امام علی بن ابی طالب(ع) و جنگ صفین، آتش کینه نهفته وی را شعله‌ور و او را به تلاش آشکار و پنهان در نابودی مکتب اهل بیت(ع) واداشت.ادامه نبرد امام حسن(ع) با معاویه و احتمال پیروزی سپاهیان شام بر سپاهیان عراق، آرزوی دیرینه معاویه را برآورده می‌کرد و او با این بهانه شیطانی، ریشه اسلام ناب محمّدی را می‌خشکانید و به جای آن، اسلام تحریف و تفسیر شده امویان را ترویج می‌نمود.امام حسن(ع) به این مسئله، فطانت داشت و بدین جهت در برابر گلایه‌ها و انتقادهای برخی از یاران و شیعیان می‌فرمود: «ویحکم، ما علمت، واللّه الّذی عملت خیر لشیعتی ممّا طلعت علیه الشمس او غربت. ألاـ تعلمون انّنی امامکم مفترض الطّاعة علیکم واحد سیّدی شباب اهل الجنة بنصّ من رسول اللّه(ص) علیّ؟ قالوا: بلی. قال (ع): أما علمتم انّ الخضر(ع) لمّا خرق السّفینة و أقام الجدار و قتل الغلام، کان ذلک سخطالموسی بن عمران، اذ خفی علیه وجه الحکمة فی ذلک،(۵) و کان ذلک عند اللّه تعالی ذکره حکمة و صواباً...(۶)؛وای بر شما، چه می‌دانید به آنچه که من انجام دادم، به خدا سوگند آنچه که من انجام دادم(یعنی صلح با معاویه) برای شیعیان من، بهتر است از هرچه که بر آن خورشید می‌تابد و بر آن غروب می‌کند. آیا نمی‌دانید من امام شما هستم که پیرویم بر شما واجب و فرض است.(آیا نمی‌دانید) من یکی از دو سید و سالار جوانان بهشت، به نصّ رسول خدا(ص) هستم؟ گفتند: بلی، می‌دانیم. امام (ع) فرمود: آیا دانسته‌اید این موضوع را که حضرت خضر(ع) هنگامی که کشتی را سوراخ، دیوار را بازسازی و پسر بچه‌ای را کشت، موجب ناراحتی و خشم حضرت موسی(ع) گردید؟ زیرا حکمت و فلسفه چنین اموری بر موسی(ع) پنهان و ناآشکار بود، در حالی که آن‌ها در نزد پروردگار متعال، حکیمانه و بر طبق صواب بود.امام حسن مجتبی(ع) در سخنی دیگر، در پاسخ کسی که وی را پس از پذیرش صلح، با جمله «یا مذلّ المؤمنین» خطاب کرد، فرمود: «ما أنا بمذلّ المؤمنین ولکنّی معزّالمؤمنین. انّی لمّا رأیتکم لیس بکم علیهم قوّة، سلمت الأمر لأبقی أنا و أنتم بین أظهر هم، کما عاب العالم السّفینة لتبقی لأصحابها، و کذلک نفسی و أنتم لنبقی بینهم؛(۷) من، خوار کننده مؤمنان نیستم، بلکه عزّت دهنده آنان می‌باشم. زیرا هنگامی که دیدم شما(شیعیان) را توان برابری و ایستادگی با آنان (سپاهیان شام) نیست، أمر حکومت را واگذاردم تا من و شما(علی رغم میل آنان) باقی بمانیم. همان طوری که شخص دانایی، یک کشتی را عیب دار می‌کند تا برای مالکان و سرنشینانش باقی بماند (و از دستبرد غارت‌گران و ظالمان محفوظ بماند). داستان من و شما این چنین است، تا بتوانیم میان دشمنان و مخالفان باقی بمانیم.هم چنین امام حسن(ع) در پاسخ به پرسش ابوسعید، درباره علت پذیرش صلح با معاویه فرمود: «ولولا ما أتیت لما ترک من شیعتنا علی وجه الأرض احد الّا قتل؛(۸) اگر من این کار را انجام نمی‌دادم(و با معاویه صلح نمی‌کردم) هیچ

شیعه‌ای از شیعیان ما در روی زمین باقی نمی‌ماند و همگی(به دست سپاهیان معاویه) کشته می‌شدند.۴ـ صلح امام حسن(ع) عمل به تقیه بود.تقیه، یکی از مختصّات و معارف بلند اسلامی، به ویژه مکتب اهل بیت(ع) است. مفهوم تقیه این است که انسان در مواردی از روی ناچاری و ضرورت، خود را مخالف عامه مردم (ناآگاه) و یا حکومت غاصب و ستم کار نشان ندهد و به منظور حفظ اسلام، یا جان و ناموس خود و یا مسلمانی از ابراز و اظهار برخی از معتقدات و یا کردار و رفتار خود چشم پوشی و وضعیت موجود را تحمل کند.صلح امام حسن(ع) نیز این چنین بود. آن حضرت برای حفظ اسلام و مصون ماندن آن از هرگونه انحراف و اعوجاج و جلوگیری از کشتار بی‌رحمانه مسلمانان، به ویژه کشتار هدفمند پیروان مکتب اهل بیت(ع)، به ظاهر با قدرت و سلطه زمان خود کنار آمد و حکومت را به وی سپرد. پیداست که تصمیمات تقیه‌ای، تصمیمات اجباری و لاعلاجی است و تمامی امامان معصوم(ع) در عصر امامت خویش با این مسئله روبه رو بودند، غیر از آخرین آنان، حضرت حجت بن الحسن(ع) که در عصر قیام و حضور وی، هیچ تقیه‌ای جایز نمی‌باشد.امام حسن مجتبی(ع) نیز در حدیثی به آن اشاره کرد و فرمود: أما علمتم انّه ما منّا أحد الّا و یقع فی عنقه بیعهٔ لطاغیهٔ زمانه، الّا القائم الّذی یصلّی روح اللّه عیسی بن مریم(ع) خلفه، فانّ اللّه عزّ و جلّ ـ یخفی ولادته یغیب شخصه لئلّا یکون لأحد فی عنقه بیعهٔ اذا خرج؛(۹) آیا دانستید به این که از ما (امامان معصوم(ع)) کسی نیست، مگر این که بیعت طاغی زمانش برگردن اوست، مگر قائم (آل محمد(ص)) همان امامی که روح خدا، حضرت عیسی بن مریم(ع) در پشت سرش نماز می‌خواند. چه این که خداوند متعال، ولادتش را پنهان و وجودش را غایب نمود، تا در آن هنگامی که قیام می‌کند، بیعت هیچ کس بر عهده او نباشد.امام حسن مجتبی(ع) در جای دیگر، در پاسخ معترضان به صلح فرمود: «...و انّ أبی کان یقول: و أیّ شیء أقرّ للعین من التّقیّهٔ، انّ التّقیهٔ جنّهٔ المؤمن، ولولا التّقیّهٔ ما عبداللّه...(۱۰) پدرم (امام علی بن ابی‌طالب(ع)) می‌فرمود: چه چیزی چون تقیّه، مایه روشنایی چشم است؟ همانا تقیه سپر مؤمن است و اگر تقیه نبود، خداوند سبحان، پرستش نمی‌شد.پیش از همه امامان معصوم(ع)، خود امیرمؤمنان(ع) پس از رحلت پیامبر اکرم(ص) به مدت بیست و پنج سال با این وضعیت روبه رو بود و به اجبار و اکراه، از حق خود چشم پوشی کرد.امام حسن مجتبی(ع) نیز ناچار بود برای حفظ اسلام و وحدت مسلمانان، چنین امر مکروهی را به پذیرد. خود آن حضرت در این باره فرمود: «و انّ هذا الأمر الّذی اختلفت فیه أنا و معاویهٔ حقّ کان لی، فترکته له، و انّما فعلت ذلک لحقن دمائکم و تحصین اموالکم،(۱۱) و ان ادری لعلّه فتنهٔ لکم و متاع الی حینٍ؛(۱۲) همانا در این امری که من و معاویه درباره آن اختلاف داشتیم(یعنی حکومت و خلافت اسلامی) حقّ من بود، ولی ان را ترک و به وی واگذاردم و این کار را به خاطر حفظ جان و خونتان و هم چنین حفظ مال و دارائی هایتان انجام دادم، و نمی‌دانم شاید این آزمایشی برای شماست و مایه بهره‌گیری تا مدتی (معیّن) می‌باشد.»۵ ـ کوتاهی سپاهیانشاید مهم‌ترین و اصلی‌ترین علت صلح امام حسن مجتبی(ع) یاری نکردن فرماندهان و همراهی نکردن سپاهیان با آن حضرت بود.از آن سو، معاویهٔ بن ابی سفیان دارای سپاهی یک دست و جرّار بود، که از آغاز ورود اسلام به منطقه شام و پذیرش اسلام توسط اهالی این منطقه، سایه شوم وی را بر بالای سرشان احساس کرده و او را امیر فاتح مسلمانان و میزان اسلام و کفر می‌خواندند و مخالفان و دشمنانش را مخالف اسلام و قرآن می‌دانستند.امّا سپاهیان امام حسن مجتبی(ع) دارای چنین نظم و تشکلی نبودند. آنان از میان اقوام و ملیت‌های مختلفی برخاسته که پس از رحلت رسول خدا(ص)، چهار خلیفه را دیده و در حکومت خلیفه پنجم به سر می‌بردند. همان مردمی که جرئت و جسارت کرده و سه خلیفه از چهارخلیفه پیشین را (به حق و یا به ستم) کشتند. اینان دارای مرام واحد و اتحاد کلمه نبودند. گرچه به ظاهر در سپاه امام حسن(ع) حضور داشتند و از امکانات و تجهیزات آن برخوردار بودند، ولی در مواقع خطیر و حسّاس، به فکر و سلیقه خودشان عمل می‌کردند و از فرماندهی کل قوا، پیروی نمی‌کردند. همان طوری که در عصر امام علی(ع) نیز چنین می‌کردند و آن حضرت را در لحظات حساس و سرنوشت ساز تنها می‌گذاشتند و به أنحای مختلف، وسیله آزار و رنجش وی را فراهم می‌نمودند.چنین مردم و چنین سپاهی، تحمّل و ظرفیت خواسته‌ها و آرمان والای امام حسن(ع) را نداشته و او را در برابر سپاه عظیم و یک دست معاویه تنها گذاشته و بسیاری از رزمجویان

و سربازان و حتی فرماندهان به سپاه شام پیوسته و بسیاری دیگر سپاه طرفین را رها کرده و به شهرهای خویش برگشتند و عدّه‌ای نیز با جدا شدن از سپاه، به یاغی گری و غارتگری روی آوردند. تنها عده کمی از سپاه آن حضرت، ثابت قدم مانده و بر بیعت خود باقی ماندند(شرح این ماجرا را در بخش زندگی نامه امام حسن مجتبی(ع) بیان کردیم.)امام حسن مجتبی(ع) در ضمن خطبه‌ای به این مطلب اشاره کرد و فرمود: ولو وجدت أعواناً ما سلمت له الأمر، لأنّه محرّم علی بنی امیّهٔ؛(۱۳) اگر یار و یاوری می‌یافتم، حکومت را به معاویه واگذار نمی کردم. زیرا حکومت بر بنی امیّه حرام است.آن حضرت درباره علت عدم لیاقت بنی امیه برای تصدی حکومت و خلافت، فرمود: لو لم یبق لبنی امیّهٔ الّا عجوز درداء، لنهضت دین اللّه عوجاً، و هکذا قال رسول اللّه(ص)(۱۴)؛ اگر از بنی امیّه، جز پیر زنی فرتوت نمانده باشد، همان عجوزه برای کج کردن دین خدا و دور ساختن از مسیر الهی، اقدام و تلاش خواهد کرد و این چیزی است که پیامبر اسلام(ص) به آن خبر داده است.لازم به یادآوری است که امام حسن مجتبی(ع) نه تنها از سستی، ناهماهنگی و ناهمراهی یاران و سپاهیانش رنج می‌برد، بلکه از جانب طیفی از آنان، احساس ناامنی و خطر می کرد و آن‌ها عبارت بودند از طایفه گمراه و منافق پیشه خوارج، که در میان سپاهیان امام حسن(ع) پراکنده بودند و اگر دستشان به امام(ع) می‌رسید، از آسیب‌رسانی به وی هیچ إبا و امتناعی نداشتند (که در بخش زندگی نامه آن حضرت به آن اشاره نمودیم.«ابن عربی، نویسنده کتاب «احکام القرآن» به این مطلب تصریح کرد و گفت: و منها انّه رای الخوارج احاطوا بأطرافه، و علم انّه ان اشتغل بحرب معاویهٔ استولی الخوارج علی البلاد، و ان اشتغل بالخوارج استولی علیه معاویهٔ؛(۱۵) یکی از علل صلح امام حسن مجتبی(ع) این بود که وی می‌دید خوارج، اطرافش را احاطه کرده (و در همه جا حضور پیدا کردند) و دانست به این که اگر او، جنگ با معاویه را ادامه دهد و در آن معرکه مشغول گردد، خوارج بر بلاد اسلامی دست می‌یازند و بر آن‌ها مستولی می‌شوند و اگر وی به جنگ با خوارج بپردازد و مشغول دفع آنان گردد، معاویه بر بلاد اسلامی و مناطق تحت حکومت وی مستولی می گردد.»گروه فتنه جوی خوارج، گرچه در ظاهر برای نبرد با سپاهیان شام به سپاه امام حسن مجتبی(ع) پیوسته و از امکانات وی بهره‌مند می‌شدند، ولی با حماقت‌ها و افراط کاری‌های خود، همیشه آب در آسیاب دشمن می‌ریختند و موجب تضعیف سپاه کوفه و تقویت سپاه شام می‌شدند. این گروه، چالش‌های بزرگی برای امام علی بن ابی طالب(ع) به وجود آورده بودند و جنگ نهروان را بر وی تحمیل کرده و سرانجام در مسجد کوفه، وی را به شهادت رساندند.هم اینک در سپاه امام حسن مجتبی(ع) به فتنه‌انگیزی و پخش شایعات دروغین و بی اساس بر ضد امام حسن(ع) و یاران وفادارش، مشغول بودند و مترصد فرصتی بودند، تا امام حسن(ع) را از سر راه خویش بردارند و به آمال و آرزوهای شیطانی خود برسند. امام حسن(ع) اگر از دردسرهای سپاه شام خلاصی می‌یافت، از دسیسه‌های این گروه ستم پیشه رهایی نداشت و با کید و کین ناجوانمردانه آنان، در مسند خلافت به شهادت می‌رسید.۶ـ احساس خستگی مردم از جنگاز دیگر عوامل پذیرش صلح از سوی امام حسن مجتبی(ع) بود. گرچه برخی از بیعت کنندگان با امام حسن مجتبی(ع) در کوفه انتظار داشتند که آن حضرت، جنگ با معاویه را ادامه دهد تا او را از حکومت خودخوانده سرنگون سازد و شام را از سیطره‌اش بیرون آورد، امّا توده مردم به دلیل پشت سرگذاشتن چند جنگ داخلی و دادن کشته‌های زیاد و خسارت‌های قابل توجه، رغبت چندانی در ادامه نبرد با شامیان نشان نمی‌دادند. مسلمانان، طی چهل سال که از هجرت رسول خدا(ص) به مدینه منوره و تشکیل حکومت اسلامی می گذشت، علاوه بر غزوات و سریه‌های زمان پیامبر اکرم(ص)، در عصر خلفای سه گانه نیز جنگ‌های بزرگ و طولانی مدت با رومیان، ایرانیان و برخی از اقوام و ملل همجوار جزیرهٔ العرب را پشت سر گذاشته و در عصر خلافت امام علی بن ابی طالب(ع) نیز سه جنگ بزرگ داخلی را تحمّل کرده بودند.بدین جهت، روحیه رزمی و جنگی چندانی از آنان مشاهده نمی‌شد و جز عده‌ای از شیعیان مخلص و جوانان رزمجو، بقیه در لاک عافیت‌طلبی فرو رفته و به وضع موجود رضایت داده بودند.به همین لحاظ هنگامی که امام حسن(ع) و یاران نزدیکش چون حجربن عدی و قیس بن سعد انصاری، مردم را به بسیج عمومی و حضور در اردوگاه سپاه دعوت کردند، عده کمی پاسخ مثبت دادند و بقیه رغبتی به آن نشان ندادند.گردآوری چهل هزار

رزمجوی و داوطلب جبهه‌های جنگ برای سپاه امام حسن(ع) به آسانی فراهم نگردید، بلکه با تبلیغات و تلاش‌های فراوان و همه جانبه امام حسن(ع) و یاران و اصحاب فداکارش مهیا گردید.شایان ذکر است که با توجه به جمعیت بالای شهر کوفه و اطراف آن، اگر جنبش عمومی و بسیج سراسری صورت می گرفت، می‌بایست بیش از یکصد هزار نفر از این منطقه آماده نبرد می‌شدند. این غیر از نیروهایی بود که از سایر مناطق عراق، ایران، حجاز، یمن، عمان و ساحل نشینان خلیج فارس می‌توانستند خود را به سپاه امام حسن(ع) برسانند.قطب راوندی از حارث همدانی نقل کرد که امام حسن(ع) به مردمی که با وی بیعت کرده و قول مساعدت و همکاری داده بودند، فرمود: ان کنتم صادقین، فموعدما بینی و بینکم معسکر المدائن، فوافونی هناك فرکب، و رکب معه من اراد الخروج، و تخلف عنه خلق کثیر لم یفوا بما قالوه، و بما وعدوه، و غروه کما غروا امیرالمؤمنین (ع) من قبله؛(۱۶) اگر(در گفتارتان) صادقید، وعده گاه من و شما پادگان مدائن است. پس در آن جا به من بپیوندید.پس آن حضرت، سوار شد و به سوی مدائن حرکت کرد، کسانی که قصد جنگ کرده بودند با وی حرکت نمودند ولی جمعیت زیادی تخلف کرده و به آنچه گفته بودند، وفا نکردند و به آنچه وعده داده بودند، بر سر وعده‌شان نیامدند و او را فریب دادند، همانطوری که پیش از وی پدرش امیرمؤمنان(ع) را فریب داده بودند.مردم عراق چنان خسته و بی‌رمق بوده و احساس کسالت و بی‌حالی می‌نمودند، که نشاط و خوشی را از سبط پیامبرخدا(ص) و خلیفه وقت مسلمانان، یعنی امام حسن(ع) سلب نمودند و وی را وادار نمودند تا آنان را با این سخن نکوهش و سرزنش کند: یا عجبا من قوم لاحیاء لهم و لادین مرۀ بعد مرۀ، ولو سلمت الی معاویۀ الأمر، فایم اللّه لاترون فرجا ابداً مع بنی امیۀ، واللّه لیسومنّکم سوء العذاب، حتی تتمنّون ان یلی علیکم حبشیا؛(۱۷) شگفت از ملتی که نه حیا دارد و نه هیچ مرتبه‌ای از مراتب دین را. اگر من أمر حکومت را به معاویه تسلیم نمایم، پس به خدا قسم هیچ گاه شما در دولت بنی امیه، فرجی نخواهید یافت(و یا فرح و شادی نخواهید دید). سوگند به خداوند متعال، با بدترین عذاب و آزار با شما بدی خواهند کرد، به طوری که آرزو کنید که (سیاهان) حبشی بر شما حکومت کنند(بهتر است از تحمّل حکومت بنی امیه).ابن اثیر در این باره گفت: هنگامی که معاویۀ بن ابی سفیان به امام حسن بن علی(ع) پیشنهاد صلح داد، مردم به گرمی آن را پذیرفتند. امام حسن(ع) در خطبه‌ای پیشنهاد معاویه را به اطلاع لشکر خود رسانید و خاطرنشان کرد: ألا ـ و انّ معاویۀ دعانا الی أمر لیس فیه عزّ و لانصفۀ. فان اردتم الموت رددناه علیه و حاکمناه الی اللّه ـ عزّ و جلّ ـ لظبی السّیوف، و ان اردتم الحیاۀ قبلناه و أخذنا لکم الرضی؛(۱۸) آگاه باشید، معاویه ما را به امری فرا می‌خواند که نه عزّت ما در آن است و نه مطابق با انصاف است. اگر دارای روحیه شهادت‌طلبی هستید، درخواستش را رد کنیم و دست به شمشیر ببریم تا خداوند سبحان میان ما حکم کند، ولی اگر زندگی دنیا را می‌طلبید، خواسته‌اش اجابت کرده و رضایت شما را فراهم کنیم.هنگامی که کلام امام(ع) به این جا رسید: فناداه النّاس من کلّ جانب: البقیه، البقیه، فلمّا افردوه أمضی الصلح؛(۱۹) مردم از هر سو فریاد برآوردند که ما زندگی و بقای دنیایی را می‌خواهیم، (با این سخن، صلح را بر امام(ع) تحمیل کردندو) امام(ع) پس از آن که از آن‌ها جدا شد، صلح با معاویه را امضاء نمود.۷ـ اضمحلال و از هم پاشیدگی کشورهای اسلامی، خطر دیگری بود که جامعه مسلمانان را تهدید می کرد.مسلمانان آن عصر، چه آنانی که در ظلّ حکومت عدالت جویانه امام حسن مجتبی(ع) زندگی می کردند و چه در سیطره حکومت غاصبانه معاویۀ بن ابی سفیان به سر می‌بردند با دشمنان مشترکی رو به رو بودند که از هر سو آماده هجوم به مناطق اسلامی و باز پس گیری سرزمین‌های آزاد شده بودند. آنان گرچه دارای ملیت، قومیت و دین‌های متعدد و مختلف بودند، ولی در یك چیز اتفاق و اتحاد داشتند و آن نابودی اسلام و کشتار بی رحمانه مسلمانان و غارت سرزمین‌های اسلامی بود.از این رو، ادامه اختلاف و کشمش‌های داخلی، دشمنان بیرونی، به ویژه رومیان را خوش حال و امیدوار می کرد و زمینه هجوم و تجاوزشان را فراهم می‌نمود.امام حسن مجتبی(ع) به عنوان سبط اکبر رسول خدا(ص) و سکان دار اصلی دین و دلسوزترین شخص به مسلمانان و مؤمنان، به این مسئله توجه خاص داشت و اگر معاویه و سپاهیان گمراه وی با بی‌خردی و دنیاطلبی خود زمینه آمال و آرزوی دشمنان خارجی را فراهم می کردند، امام حسن مجتبی(ع) و یاران و شیعیان مخلص او

نمی‌توانستند آنان را در این راه مساعدت و همراهی کنند و عقل و شرع حکم می‌کرد که باید به هر طریق ممکن نبرد میان مسلمانان پایان یابد، تا اصل دین و حیات مسلمانان ادامه یابد.زیرا اگر امام حسن(ع) نبرد با معاویه را ادامه می‌داد، یکی از سه اتفاق ذیل روی می‌داد:۱ـ پیروزی سپاه کوفه و سرکوب سپاه شام.۲ـ پیروزی سپاه شام و نابودی سپاه کوفه.۳ـ عدم پیروزی طرفین و عقب نشینی اجباری دوسپاه.در هر صورت، مسلمانان به ضعف و کم توانی می‌رسیدند و دشمنانشان که سال‌ها خود را تقویت و آماده چنین فرصتی کرده بودند، با هجوم سراسری و مرگ بار، تومار مسلمانان را پیچیده و جامعه اسلامی را با چالش بزرگ مواجه می‌نمودند.در نتیجه، زحمات و تلاش‌های پیامبر خدا(ص) و یاران فداکارش به هدر می‌رفت.امام حسن(ع) به این أمر فطانت داشت و در سخنی به آن اشاره نموده و فرموده: انّی لمّا رأیت النّاس ترکوا ذلک الّا اهله، خشیت أن تجتثوا عن وجه الارض، فاردت ان یکون للدین فی الارض ناعی؛(۲۰) هنگامی که دیدم مردم جز عده‌ای این کار (جنگ با معاویه) را ترک کردند، ترسیدم که ریشه شما از زمین کنده شود. پس مصمم شدم تا برای دین، در روی زمین فریادگری باقی بگذارم.۸ـ به وقوع پیوستن خیانتی بزرگ از سوی دنیاپرستان چیزی نبود که بتوان آن را نادیده گرفت. معاویهٔ بن ابی سفیان برای درهم شکستن اتحاد و مقاومت سپاهیان کوفه، رشوه‌ها و جایزه‌های زیادی بذل و بخشش کرد و بسیاری از سران و بزرگان قبایل و طوایف و فرماندهان و امیران سپاه را از درهم و دینار و وعده‌های کاذب بهره‌مند کرده و آنان را به خود و روی گردانی از امام حسن(ع) جلب نموده بود. به طوری که برخی از آنان، نامه‌هایی برای معاویه نوشته و اظهار پیروی و فرمانبرداری از او نمودند و برخی دیگر، پا را از این فراتر گذاشته به وی نوشتند که اگر وی بخواهد، حسن بن علی(ع) را دستگیر و به سپاه شام تحویل دهند و یا بر او شورش نموده و وی را به طوری پنهانی به قتل رسانند.(۲۱)در حقیقت، اگر امام حسن(ع) صلح را نمی‌پذیرفت این خطر بزرگ وجود داشت که جاه طلبان و منافقان، وی را دستگیر و تسلیم سپاه شام کنند و یا برای تقرّب به دستگاه معاویه و خوش آیند بنی امیه، امام(ع) را ناجوانمردانه ترور و به شهادت برسانند‌در هر صورت، این یک پیروزی برای سپاه شام و فضیلت و منقبتی برای معاویه بود و برای خاندان نبوّت و امامت، شکست به شمار می‌آمد.امام حسن(ع) در این باره فرمود: به خدا سوگند، اگر با معاویه نبرد می‌کردم، مرا می‌گرفتند و به وی تسلیم می‌نمودند. به خدا سوگند، اگر با او مسالمت کنم و عزیز باشم، برایم دوستداشتنی‌تر است از این که در حالی که اسیرش باشم مرا بکشد و یا بر من منّت گذارد و تا پایان روزگار این عار بر بنی‌هاشم بماند و معاویه همیشه خودش و أعقابش بر زنده و مرده ما به آن منّت بنهد.(۲۲)۹ـ امام حسن(ع) از روش‌های غیر اسلامی و شیوه‌های سالوسانه پرهیز داشت، بر خلاف معاویهٔ بن ابی سفیان که برای تحکیم و تثبیت حکومت خود دست به هر کاری می‌زد و هیچ گونه محدودیتی از جهت شرعی و عرفی برای خویش قائل نبود.به همین انگیزه در دستگاه حکومتی خود از افراد شرور و خدعه گری چون عمروبن عاص، مغیرهٔ بن شعبه، بسربن ارطاهٔ، مروان بن حکم و مسلم بن عقبه، بهره می‌جست و از شیطنت و جنایت آنان به نحوی استفاده می‌نمود.امّا امام حسن مجتبی(ع) که به مانند جدّش محمد مصطفی(ص) و پدرش امام علی بن أبی طالب(ع) مظهر تقوا و عدالت بود و هدفش از زمامداری، جز احقاق حق و اجرای عدالت اسلامی، چیز دیگری نبود، طبعاً نمی‌توانست به مانند معاویه رفتار نماید.سیاست اهل بیت(ع) با سیاست معاویه در تضاد و میان آن دو، تفاوت از زمین تا آسمان بود.معاویهٔ بن ابی سفیان با انتخاب سیاست «رسیدن به هدف از هر راه ممکن» سیطره سیاسی و اجتماعی فزاینده‌ای بر ملت پیدا کرده بود و همین امر باعث شد که صلح را با نیرنگ‌ها و سالوس کاری‌هایش بر سپاهیان عراق و بر امام حسن مجتبی(ع) تحمیل نماید.او توانست با دادن رشوه و تطمیع متنفذان، وعده به دنیاطلبان، تهدید مخالفان، رواج بی‌بند و باری، پخش شایعات بی اساس و انجام امور غیر انسانی و غیر شرعی دیگر، زودتر به هدفش برسد.به هر روی، علل و اسباب متعددی دست به دست هم داد تا در جدال میان نیکی‌ها و زشتی‌ها، خوبی‌ها و بدی‌ها و در حقیقت میان حق و باطل، این بار امام حسن مجتبی(ع) مقهور قهر ناجوانمردانه شیطان صفتان قرار گرفته و از حق طبیعی و الهی خویش محروم بماند و حکومت و زمام داری مسلمانان با حیله و نیرنگ از اوستانده شود.بی‌تردید، آنچه درباره اسرار و علل صلح امام حسن(ع) در این جا بیان

نمودیم، کافی و وافی نبوده و جای بحث و بررسی‌های بیشتر و عمیق‌تری دارد و طالبان را به کتاب‌هایی که در خصوص «صلح» امام حسن‌بن علی (ع) نگاشته شده‌اند، ارجاع می‌دهیم.پی‌نوشت‌ها:______________۲۳. الارشاد، شیخ مفید، ص ۳۵۶ ، تاج المواليد، مجموعه نفیسه، ص ۲۶ ؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۶۲.۲۴. فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۳۲ و ج ۳، ص ۳۸۸.۲۵. فضائل الخمسة، ج ۳، ص ۳۸۸ ؛ احکام القرآن، (ابن عربی)، ج ۴، ص ۱۷۲۰.۲۶. سوره بقره، آیه ۲۰۸.۲۷. سوره حجرات، آیه ۱۰.۲۸. اشاره به داستان همراهی و مصاحبت حضرت موسی(ع) با حضرت خضر(ع) که در سوره کهف، از آیه ۶۵ تا ۸۲ به آن اشاره شده است.۲۹. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۱۶.۳۰. تحف العقول، ص ۲۲۷.۳۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱.۳۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۱۶.۳۳. تحف العقول، ص ۲۲۷.۳۴. شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار(ع)، ج ۳، ص ۱۰۵، حدیث ۱۰۳۹.۳۵. اشاره به آیه ۱۱۱ سوره انبیاء.۳۶. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۷۶.۳۷. همان، ص ۵۷۴.۳۸. احکام القرآن، ج ۴، ص ۱۷۱۹.۳۹. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۷۴.۴۰. همان، ص ۵۷۶.۴۱. اسدالغابة، ج ۲، ص ۱۴.۴۲. همان.۴۳. ترجمة الامام الحسن(ع)، ص ۲۰۳.۴۴. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۷۶.۴۵. رمضان در تاریخ، ص ۱۵۰.-http://imamhassan.ir/archicel/۱۵۵-۱۳۸۹-۰۱-۰۷ ۲۱-۵۴-۳۹.html

تحلیل محتوای فرمایشات امام خیمنی(ره) در خصوص انتخابات

گردآورنده: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)

چکیده: تحقیق حاضر با هدف بررسی و طبقه بندی رهنمودها و انتظارات رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی(ره) با روش تحلیل محتوا انجام شده است. نتایج تحقیق در قالب وظایف مردم، راه های شناخت کاندیدای اصلح و ویژگی های کاندیدای اصلح دسته بندی شده است.در مکتب امام (ره) اصول گرایی یک حزب سیاسی و دارای اعضاء خاص نیست ، بلکه یک جریان اجتماعی است که ریشه در فرهنگ دینی ملت ایران و مذهب تشیع دارد. و همه ی مردم شیعه ایران و همه ی شیعیان جهان بر اساس باورهای درونی و فطری و مذهبی شان بدان گرایش دارند. از این رو بر اساس احزاب ، محصول تحولات و دگرگونی های زمانه نیستند، بلکه خود تحول آفرین و دگرگون کننده اند.* وظایف مردمالف. شرکت در انتخابات امروز مسؤولیت به عهده ملت است. اگر ملت کنار بنشینند، اشخاص مؤمن، اشخاص متعهد کنار بنشینند و اشخاصی که نقشه کشیده‌اند برای این مملکت از چپ و راست، آنها وارد بشوند در مجلس، تمام مسوولیت به عهده ملت است. هر قدمی که بر ضد اسلام بردارند، در نامه اعمال ملت نوشته می‌شود. هر کاری که انجام بدهند، مسوولیتش متوجه ملت است. امروز سرنوشت اسلام و سرنوشت مسلمین در ایران و سرنوشت کشور ما به دست ملت است و اگر مسامحه کنند در این امر، اهمال کنند، نروند و رأی ندهند، عینا مسوولیت متوجه خود آنها است و اگر بروند و چنانچه اشخاص متعهد مسلم - کسانی که برای کشور و برای اهالی کشور ارج قائل هستند، کسانی که نمی‌خواهند زمام امور کشور ما به دست چپ بیفتد یا به دست راست بیفتد - این اشخاص را تعیین کنند، به تکلیف خودشان عمل کرده‌اند و چنانچه مسامحه در این امر کنند و آنها پیش ببرند - آنهایی که می‌خواهند ما را به زنجیر چپ و راست بپیوندند و ما را اسیر کنند در دست قدرتهای بزرگ - اگر آنها پیش ببرند و شما ساکت باشید، تمام مسوولیت متوجه شما است. امروز مسوولیت بزرگی به عهده همه ما است.(۱)ب. شناسایی کاندیدای اصلح احدی شرعاً نمی‌تواند به کسی کورکورانه و بدون تحقیق رأی بدهد و اگر در صلاحیت شخص یا اشخاصی، تمام افراد و گروهها نظر موافق داشتند، ولی رأی‌دهنده تشخیصش برخلاف همه آنها بود، تبعیت از آنها صحیح نیست و نزد خداوند مسوولیت دارد و اگر گروه یا اشخاص، صلاحیت فرد یا افرادی را تشخیص دادند و از این تأیید برای رأی‌دهنده اطمینان حاصل شد، می‌تواند به آنها رأی دهد.(۲) ما نباید مقلد کسی باشیم که هر چه را عده‌ای تشخیص دادند، همان را عمل کنیم،بلکه باید کاملًا توجه کنیم که مثلًا در تهران چه کسانی لیاقت دارند که هم مسائل روز را بفهمند و هم

متدین باشند و هم برای اسلام کار کنند، اشخاصی را انتخاب کنیم که از هر جهت صالح باشند.(۳)ملت در سرتاسر کشور در کارهایی که محول به او است، بر طبق ضوابط اسلامی و قانون اساسی انجام دهد و در تعیین رئیس جمهور و وکلای مجلس، با طبقه تحصیل‌کرده متعهد و روشنفکر با اطلاع از مجاری امور و غیر وابسته به کشورهای قدرتمند استثمارگر و اشتهار به تقوا و تعهد به اسلام و جمهوری اسلامی مشورت کرده و با علما و روحانیون با تقوا و متعهد به جمهوری اسلامی نیز مشورت (نمایند).(۴)شناخت این اشخاص یا با آشنایی به اعمال و رفتار آنان از زمان رژیم طاغوت تاکنون است و یا به معرفی روحانیون متعهد در شهرستانها یا اشخاص متدین موجه که گرایش به چپ و راست یا دسته‌ای نداشته باشند.(۵)* راههای شناخت کاندیدای اصلح۱. در نظرگرفتن سوابق و روحیات و خصوصیات دینی - سیاسی در هر حال، مردم با بصیرت و درایت و تحقیق، کاندیداها را شناسایی کرده و به سوابق و روحیات و خصوصیات دینی - سیاسی نامزدهای انتخاباتی توجه نمایند.(۶) مردم، افرادی را که تعیین می‌کنند، باید سعی در شناسایی آنها نموده و قبل و بعد از انقلابشان را در نظر بگیرند و بعد رأی دهند.(۷)۲. مشورت با علما و افراد صددرصد مورد اعتماد:مردم در انتخابات آزادند و احتیاج به قیم ندارند و هیچ فرد و یا گروه و دسته‌ای، حق تحمیل فرد و یا افرادی را به مردم ندارند. جامعه اسلامی ایران که با درایت و رشد سیاسی خود، جمهوری اسلامی و ارزشهای والای آن و حاکمیت قوانین خدا را پذیرفته‌اند و به این بیعت و پیمان بزرگ وفادار مانده‌اند، مسلّم قدرت تشخیص و انتخاب کاندیدای اصلح را دارند، البته مشورت در کارها از دستورات اسلامی است و مردم با متعهدین و معتمدین خویش مشورت می‌نمایند، ولی هیچ‌کس نباید توقع داشته باشد که دیگران اظهار نظر و اظهار وجود نکنند.(۸)هیچ‌کس تحت تأثیر دیگری نیست. اگر چنانچه اشخاص مطمئنی باشند که آنها تشخیص بدهند، شهادت بدهند که فلان آدم، جهات مختلفش همه خوب است، آن وقت مانعی ندارد که کسی به واسطه تشخیص آنها و اطمینان به این‌که این صحیح است، رأی هم به آنها بدهد، اما این طور نیست که کورکورانه انسان دنبال این باشد که ببیند کِیک چه گفته؛ این صحیح نیست، این در اسلام نیست و در جمهوری اسلامی هم نباید باشد.(۹)در تشخیص خودتان؛ اگر می‌توانید تشخیص بدهید و اگر خودتان نمی‌توانید، اشخاص متدین صحیح هستند، به آنها مراجعه کنید که آنها تشخیص بدهند.(۱۰) در تشخیص خوب و بد، اتکال به قول غیر نکنید، مگر اشخاصی باشند که مورد اعتماد خودتان باشد صد در صد. این را به مردم دارم می‌گویم.(۱۱)مردم در صحنه حاضر باشند و تحت تأثیر کسی واقع نشوند. مردم با علما و اشخاص مورد اعتمادشان مشورت کنند، بعد به هر کس که خواستند رأی دهند.(۱۲) بعد از این‌که مشورت کردند که برای اسلام مفید است، رأی دهند، (اما) اگر کسی مورد شک بود و یا اگر کسانی منحرف، خودشان را معرفی کردند، به آنها رأی ندهند.(۱۳) * ویژگیهای کاندیدای اصلحالف. به اسلام ناب، معتقد و مدافع آن باشند:افرادی که تعیین می‌شوند، باید کسانی باشند که به درد اسلام و جمهوری اسلامی بخورند و عقیده‌شان هم این باشد که اسلام خوب است، نه فقط اظهار کنند، ولی عقیده نداشته باشند، کما این‌که در اول انقلاب خیلی‌ها اظهار اسلام می‌کردند.(۱۴)مردم شجاع ایران با دقت تمام به نمایندگانی رأی دهند که در قول و عمل، مدافع اسلام پابرهنگان زمین، اسلام مستضعفین، اسلام رنج‌دیدگان تاریخ، اسلام عارفان مبارزه‌جو، اسلام پاک‌طینتان عارف و در یک کلمه، مدافع اسلام ناب محمدی - صلی اللّه علیه و آله و سلم - باشند و افرادی را که طرفدار اسلام سرمایه‌داری، اسلام مستکبرین، اسلام مرفهین بی‌درد، اسلام منافقین، اسلام راحت‌طلبان، اسلام فرصت‌طلبان و در یک کلمه، اسلام آمریکایی هستند، طرد نموده و به مردم معرفی نمایند.(۱۵)ب. به اجرای احکام اسلام متعهد باشند:کسانی را انتخاب کنند که صد در صد مسلمان و معتقد به احکام اسلام و متعهد به اجرای احکام اسلام و مخالف با مکتبهای انحرافی و معتقد به جمهوری اسلامی باشند.(۱۶)پ. به حسن سابقه و تعهد به قوانین اسلام معروف باشند:امید است ملت مبارز متعهد به مطالعه دقیق در سوابق اشخاص و گروهها، آرای خود را به اشخاصی دهند که به اسلام عزیز و قانون اساسی وفادار باشند، و از تمایلات چپ و راست، مبرا باشند، و به حسن سابقه و تعهد به قوانین اسلام و خیرخواهی امت معروف و موصوف باشند. باید ملت شریف بدانند که انحراف از این امر مهم اسلامی، خیانت به

اسلام و کشور است و موجب مسوولیت عظیم است.(۱۷)ت. به جمهوری اسلامی معتقد باشند:باید دانست مسلمان بودن تنها فایده‌ای ندارد، باید جمهوری اسلامی را قبول داشته باشد.(۱۸) هر جور وکیلی برای هر محلی که می‌خواهید تعیین بکنید، وکیلی (باشد) که (به) جمهوری اسلامی اعتقاد دارد. اگر وکیلی باشد که اینجایش از شدت سجده پینه بسته، و لیکن جمهوری اسلامی را نمی‌خواهد، این به درد شما نمی‌خورد. اگر وکیلی باشد که بدانید دشمن با رژیم منحوس بود و دشمن با آمریکا، لکن جمهوری اسلامی را نمی‌خواهد، این وکیل را وکیل تعیین نکنید. وکیلی که تعیین می کنید، آنی است که جمهوری اسلامی را عقیده داشته باشد؛ نه چهار روزی که حالا می‌خواهد وکالت بکند، بگوید جمهوری اسلامی! ما یک نفر را داشتیم که می‌خواست وکیل بشود، می گفتند که این آدم در ایامی که می‌خواهند رأی بگیرند، نماز می‌خواند! این جور نباشد. خودتان فهمیده باشید؛ بین خودتان زندگی کرده باشد، فهمیده باشید که مسیر همان مسیری است که شما دارید. اگر یک نفر آدمی باشد که فیلسوف باشد، یک آدمی باشد که تمام عالم را در تحت سیطره علمی خودش برده باشد، لکن جمهوری اسلامی را نمی‌خواهد، این را تعیین نکنید.(۱۹)ث. به قانون اساسی معتقد باشند:من متواضعانه از شما می‌خواهم که حتی‌الامکان در انتخاب اشخاص با هم موافقت نمایید و اشخاصی اسلامی، متعهد، غیر منحرف از صراط مستقیم الهی را در نظر بگیرید و سرنوشت اسلام و کشور خود را به دست کسانی دهید که به اسلام و جمهوری اسلامی و قانون اساسی معتقد و نسبت به احکام نورانی الهی متعهد باشند و منفعت خود را بر مصلحت کشور مقدّم ندارند.(۲۰)ج. به اصل ولایت فقیه معتقد و وفادار باشند:پس از این‌که همه اوصافش را به دست آوردید و او را شخصی دانستید که لیاقت دارد برای یک همچو مسندی و می‌تواند این مملکت را – به طوری که خدا می‌خواهد – اداره کند تا آن حدودی که در اختیار او است و شخصی است که تعهد به اسلام دارد، اعتقاد به قوانین اسلام دارد، در مقابل قانون اساسی خاضع است و اصل صد و دهم ظاهراً که راجع به ولایت فقیه است، معتقد است و نسبت به آن وفادار است، یک همچو شخصی را شماها خودتان انتخاب کنید و گروههای مردم را هم وادار کنید که یک همچو شخصی را انتخاب کنند و از تفرقه بپرهیزند.(۲۱)چ. به مکتبهای انحرافی گرایش و پیوستگی نداشته باشند:نگذارید اشخاصی در مجلس وارد بشود که خیر امت را نمی‌خواهد، بلکه خیر اشخاصی را می‌خواهد که ظالم هستند؛ نگذارید در مجلس شورا اشخاصی بروند که آنها با قدرتهای بزرگ پیوستگی دارند. باید ملت با اختیار خود و اراده خود و با امتیاز خود و انتخاب خود، اشخاص صالح را، اشخاص متقی را، اشخاصی را که برای ایران کار می‌خواهند بکنند، به نفع ایران کار می‌کنند– آنها را باید تعیین بکند.(۲۲) وکلایی که مردم در بلاد خودشان شناختند که اینها مردم صالحی هستند، اینها مردم اسلامی هستند، اینها گرایش به شرق و غرب، گرایش به مکتبهای فاسد ندارند، اینها را تعیین کنند.(۲۳) رأی بدهید به اشخاصی که اسلامی هستند، متعهد هستند، چپی و راستی نیستند؛ برای ایران می‌خواهند زحمت بکشند. اشخاصی را انتخاب کنید که برای اسلام، برای کشور منتج باشند، نافع باشند؛ خائن نباشند.(۲۴) باید منتخبین شما اشخاصی باشند که توجه به اسلام داشته باشند، متعهد به اسلام باشند، بازیگر نباشند، به شرق و غرب توجه نداشته باشند. باید تکلیف کرد به مردم که وقتی انتخابات پیش آمد، به طور شایسته، روحانیین عمل کنند، وعاظ عمل کنند و مردم هم به تبع آنها عمل کنند تا یک مجلسی داشته باشیم که دیگر در آن هیچ اشخاصی که مخالف با وجهه جمهوریت هستند، نداشته باشیم.(۲۵) باید اشخاصی که در مجلس می‌روند، اشخاص امین باشند، اشخاص فاضل باشند، اشخاص مطلع باشند؛ گرایش نداشته باشند به چپ و راست؛ ملی باشند، مستقل باشند؛ فکرشان مستقل باشد.(۲۶) افرادی را انتخاب کنید که متعهد به اسلام، شرقی و غربی نباشند، بر صراط مستقیم انسانیت و اسلامیت باشند. وکیلهایی (را انتخاب کنید) که آراسته به اخلاق خوب هستند، متعهد هستند به اسلام، وفادار هستند به کشور خودشان، خدمتگزار هستند به شما و به کشور، آن اشخاص را انتخاب کنند و در مجلس بفرستند.(۲۷)ح. مثل مدرس، نترس و صاحب تشخیص باشند:سعی کنید مثل مرحوم مدرس را انتخاب کنید، البته مثل مدرس که به این زودیها پیدا نمی‌شود، شاید آحادی مثل مدرس باشند، کسانی را که انتخاب می کنید باید مسائل را تشخیص دهند، نه از افرادی باشند که اگر روس یا آمریکا یا

قدرت دیگری تشری زد، بترسند، باید بایستند و مقابله کنند.(۲۸)خ. طعم فقر را چشیده و در فکر محرومان باشند:این ملت چیز می‌فهمد، می‌فهمد کی آدم صالح است، کی آدم ناصالح، البته گاهی هم یک کسی خودش را جا می‌زند، اما این گاهی است. هر کسی در هر شهری که هست، طول این بیست، سی سالی که همراه با این مردم بوده، می‌داند که اینها کدام یکی‌شان از ریشه‌های آنها است، کدام‌شان نیستند. مردم آنهایی را باید انتخاب بکنند که می‌شناسند که به این ملت خدمتگزار است و دلش برای این طبقه ضعیف می‌سوزد.ما نمی‌خواهیم یک مجلس اعیان درست کنیم. به مجلس سنا مجلس اعیان می‌گویند. ما می‌خواهیم اعیان را از بین ببریم، آدمشان کنیم آنها را، آن اعیانی که در مجلس سنا نشستند و آن قدر خیانت به مملکت ما کردند، در آن مجلس را اصلًا بستیم. مجلس شیوخ و مجلس اعیان و مجلس سنا، اینها یک دسته مفتخواری بودند. پیرمردهای آخر عمرشان بعد از همه خیانتها، پیرمردهایی بودند که آنجا می‌رفتند جمع می‌شدند و شاید رفیقش هم که نشسته بود، راجع به این‌که دوایش چه است یا غذایش چه است، صحبت می‌کرد و پول این ملت را می‌خورد، این درش را بستند، ما مجلس سنا نداریم؛ مجلس شورا داریم. مجلس شورا هم نمی‌خواهیم از طبقه بالا ـ درست بشود؛ می‌خواهیم مجلس شورا از آدمهایی (درست شود) که متوجه‌اند به این‌که به این ملت در پنجاه و چند سال و در طول نظام شاهنشاهی چه گذشته است.(۲۹)مردم شجاع ایران با دقت تمام به نمایندگانی رأی دهند که طعم تلخ فقر را چشیده باشند.(۳۰) توجه داشته باشند رئیس جمهور و وکلای مجلس از طبقه‌ای باشند که محرومیت و مظلومیت مستضعفان و محرومان جامعه را لمس نموده و در فکر رفاه آنان باشند، نه از سرمایه‌داران و زمین‌خواران و صدرنشینان مرفه و غرق در لذات و شهوات که تلخی محرومیت و رنج گرسنگان و پابرهنگان را نمی‌توانند بفهمند.(۳۱)د. احتمال انحراف در آنان نرود:باید به اشخاصی که احتمال انحراف در آنان می‌رود رأی ندهند - چه احتمال انحراف عقیدتی، اعمالی و یا اخلاقی - که به چنین اشخاص اعتماد نمی‌شود کرد و رأی به آنان موجب مسوولیت خواهد بود.ذ. از اوضاع جهان و مسائل روز و سیاستهای اسلامی مطلع باشند:وصیت این‌جانب به ملت در حال و آتیه آن است که با اراده مصمم خود و تعهد خود به احکام اسلام و مصالح کشور در هر دوره از انتخابات، وکلای دارای تعهد به اسلام و جمهوری اسلامی که غالباً بین متوسطین جامعه و محرومین می‌باشند و غیر منحرف از صراط مستقیم- به سوی غرب یا شرق- و بدون گرایش به مکتبهای انحرافی و اشخاص تحصیل‌کرده و مطلع بر مسائل روز و سیاستهای اسلامی، به مجلس بفرستند.(۳۲)مجرد این‌که این آدم یک آدم خیلی خوبی است، نمازش را اول وقت می‌خواند و نماز شب می‌خواند، این برای مجلس کفایت نمی‌کند؛ مجلس اشخاص سیاسی لازم دارد، اشخاص اقتصاددان لازم دارد، اشخاص سیاستمدار لازم دارد، اشخاص مطلع بر اوضاع جهان لازم دارد. باید تعهد به اسلام باشد و موافقت با جمهوری اسلامی باشد، لکن این مسائل هم باشد.(۳۳) باید از مسائل روز اطلاع داشته باشد.(۳۴)ر. احتیاجات مملکت و مصالح و مفاسد کشور را بشناسند:آیا می‌خواهید انتخاب اصلح بکنید برای خودتان یا برای اسلام؟ اگر برای خودتان باشد، شیطانی است، اما اگر انتخاب اصلح برای مسلمان‌ها است، «کی و از کجا است» مطرح نیست؛ از هر گروهی باشد، حزب باشد یا غیر حزب، نه حزب اسباب این می‌شود که غیر آن فاسد، و نه صد در صد حزبی‌بودن باعث صلاح آنها است.انتخاب اصلح برای مسلمین یعنی انتخاب فردی که تعهد به اسلام و حیثیت آن داشته باشد و همه چیز را بفهمد، چون در مجلس، اسلام تنها کافی نیست، بلکه باید مسلمانی باشد که احتیاجات مملکت را بشناسد و سیاست را بفهمد و مطلع به مصالح و مفاسد کشور باشد و ممکن است به شما و گروه شما هم مربوط نباشد. اگر اصلح را انتخاب کردید، کاری اسلامی می‌کنید و این یک محکی است برای خودتان که تشخیص بدهید انتخاب برای اسلام است یا برای صلاح خودتان.(۳۵)ز. متخصص باشند:در یک مجلس باید همه چیز باشد. در این کمیسیونهای مجلس از - امور ارتشی و کشاورزی و اقتصاد و - همه چیز بحث می‌شود، اینها باید مطلع باشند. آنهایی که در این کمیسیونها هستند، باید اشخاصی در بینشان باشد که عالم به اقتصاد باشد، عالم به امور کشاورزی باشد، عالم به امور اداری باشد، عالم به مسائل جهانی باشد. مجلس می‌خواهد ایران را در مقابل جهان اداره کند، مجلس یک چیزی نیست که بخواهد ایران را در مقابل

خودش درست بکند.(۳۶)س. متفکر باشند:امید آن دارم که با وحدت کلمه و کوشش در راه التیام بین قشرهای مختلف، موفق شوید که نمایندگانی متعهد، متفکر، دلسوز به ملت و خصوص طبقه مستضعف و خدمتگزار به اسلام و مسلمین در مجلس شورای اسلامی بفرستید.(۳۷)ش. خدمتگزار باشند:اشخاص مطمئن، اشخاص ملی، اشخاصی که خدمتگزارنْد برای شما (را) تعیین بکنید.(۳۸)ص. برای کشور، دلسوز و به ملت وفادار باشند:باید بدانیم که اگر رئیس جمهور و نمایندگان مجلس، شایسته و متعهد به اسلام و دلسوز برای کشور و ملت باشند، بسیاری از مشکلات پیش نمی‌آید و مشکلاتی اگر باشد، رفع می‌شود.(۳۹) مردم شجاع ایران با دقت تمام به نمایندگانی رأی دهند که متعبد به اسلام و وفادار به مردم باشند و در خدمت به آنان احساس مسوولیت کنند.(۴۰)ض. آزادمنش باشند:باید وکلای آزادمنش، وکلای ملی، وکلای متدین، وکلای فاضل به مجلس شورا بفرستید.(۴۱)ط. به امانت معروف باشند:اشخاصی که امین هستند، اشخاصی که پیششان به امانت، به دیانت، به خدمت به مردم معروف است، آنها را تعیین بکنند.(۴۲)ظ. به اخلاق خوب آراسته باشند:من امیدوارم که این مرحله را هم به شایستگی و به طوری که دلخواه همه ملت ما است و دلخواه ما است، عمل بکنند و وکیلهایی که آراسته هستند به اخلاق خوب، متعهد هستند به اسلام، وفادار هستند به کشور خودشان، خدمتگزار هستند به شما و به کشور، آن اشخاص را انتخاب کنند و در مجلس بفرستند.(۴۳)منابع و مآخذ:۱) صحیفه امام، ج ۱۲، صص ۱۸۱ – ۱۸۲۲) صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۳۳۷۳) صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۲۷۶۴) صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۲۲۵) صحیفه امام، ج ۱۲، صص ۲۷۷ – ۲۷۸۶) صحیفه امام، ج ۲۱، صص ۱۰ – ۱۱۷) صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۲۴۳۸) صحیفه امام، ج ۲۱، ص۱۰۹) صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۲۸۵۱۰) صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۴۳۸۱۱) صحیفه امام، ج ۱۸، صص ۲۸۳ – ۲۸۴۱۲) صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۲۴۳۱۳) صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۲۴۳۱۴) صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۲۴۳۱۵) صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۱۱۶) صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۲۷۷۱۷) صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۱۷۸۱۸) صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۲۷۶۱۹) صحیفه امام، ج ۷، ص ۴۶۵۲۰) صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۱۴۹۲۱) صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۴۸۵۲۲) صحیفه امام، ج ۶، ص ۴۸۲۲۳) صحیفه امام، ج ۹، ص ۵۵۲۴) صحیفه امام، ج ۶، ص ۵۰۲۲۵) صحیفه امام، ج ۱۸، صص ۱۷۳ – ۱۷۴۲۶) صحیفه امام، ج ۶، ص ۵۱۳۲۷) صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۱۶۸۲۸) صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۲۷۶۲۹) صحیفه امام، ج ۱۰، صص ۵۲۴ – ۵۲۵۳۰) صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۱۳۱) صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۲۲۳۲) صحیفه امام، ج ۲۱، صص ۴۱۹ – ۴۲۰۳۳) صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۲۸۴۳۴) صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۲۷۶۳۵) صحیفه امام، ج ۱۸، صص ۱۹۶ – ۱۹۷۳۶) صحیفه امام، ج ۱۸ص ۲۸۴۳۷) صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۱۵۶۳۸) صحیفه امام، ج ۷، ص ۲۹۹۳۹) صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۲۲۴۰) صحیفه امام، ج ۲۱، ص۱۱۴۱) صحیفه امام، ج ۶، ص ۵۱۴۴۲) صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۵۲۵۴۳) صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۱۶۹ تهیه و تنظیم: پایگاه مقالات علمی مدیریت www.SYSTEM.parsiblog.com انتخابات مجلس از نگاه امامامام خمینی (ره) مردم را یکی از پایه های حکومت اسلامی می دانستند و در بیانات خود همواره بر لزوم اتکای حکومت به مردم، عدم تحمیل بر مردم، رضایت مردم، نظارت مردم و ... تاکید داشتند..تبلور اصلی جایگاه مردم در اندیشه سیاسی امام خمینی(ره)، در دفاع ایشان از نظام" جمهوری اسلامی "است. که واژه جمهوری در آن تاکیدیست بر نقش مردم در حکومت اسلامیامام خمینی کوشید پیوند بین نظام اسلامی و مردم را در قالب مذکور صیانت و تقویت نماید و به چالش با دیدگاه هایی بپردازد که اسلامیت را مغایر جمهوریت می دانستند. افزون بر این ایشان به تبیین دیدگاه خود درباره جمهوریت و وجوه تشابه و تمایز آن با دموکراسی و چگونگی رابطه اسلام و جمهوریت پرداختند.(ر.ک به صحیفه امام (ره) جلد ۴ ص۴۱۸ ،جلد ۸صص ۱۲۱ و ۴۵۸ ، جلد ۱۱ صص ۲۸۰و۴۱۵)از دیدگاه امام (ره) مردم مقدمه ای واجب برای تشکیل و استمرار حکومت اسلامی می باشند . به گفته ایشان":حکومت اگر حکومت ملی باشد به دست ملت یک حکومتی وجود پیدا کند، چون از خودشان است اگر یک وقتی از بین برود، همه نا راحت می شوند، اگر بخواهد از بین برود همه پشتیبان اند".امام خمینی (ره) با تاکید بر رابطه دین و سیاست و لزوم تاثیر مسلمانان در حوزه سیاسی ،از حضور آنان در این حوزه دفاع می کند. ایشان مکررا با اشاره به دور شدن بیشتر مردم از

صحنه سیاسی،آن را برای کشور فاجعه بار دانسته اند. و در موارد متعددی اعلام می کردند":حفظ اسلام یک تکلیف شرعی است برای همه ی ما. حفظ مملکت توحیدی یک تکلیفی است برای همه ی قشر های ملت".ونیز می افزودند":مردم هم خودشان مکلف اند به اینکه شرکت کنند در انتخابات؛ نروند کنار؛تکلیف است؛ حفظ اسلام است.رفتن به کنار خلاف تکلیف است؛خلاف مصالح اسلام است... مردم اگر حضور نداشته باشند و خدایی نخواسته،لطمه ای به اسلام وارد شود، مسئول هستند".از نظر امام خمینی (ره)امر بـه معروف و نهی از منکر بر همـه ی مسلمانان واجب است.ایشان تبلور امربه معروف را حضورمردم در صحنه سیاسی و دخالت در این حوزه و نظارت بر آن می دانـد، و آن را فریضه ای می شمارد که زمینه ساز مشارکت سیاسی است.امام خمینی با اشاره به حدیث نبوی"کلکم راع و کلکم مسئول "از این مشارکت یاد می کند و بدین رو مردم را موظف می دانـد که بر امور سیاسی نظارت داشته باشند.بحث نقش مردم ،به نوع نگاه امام به سرشت انسان ها باز می گردد. به باور ایشان":مردم که همه غیر صالح نیستند. مردم اکثرشان صالح اند؛ مردم خوبند دلشان می خواهد مملکت شان صحیح باشد، سالم باشد... از خدا می خواهند که صلحایی بالای سرشان باشد.قهرا وقتی که انتخابات آزاد شد و اشخاص غیر صالح دخالت در آن نکردند، در مجلس اشخاص صالح می روند. وقتی اشخاص صالح در یک مجلسی رفتند؛دولت صالح به پا شد؛ رئیس جمهور صالح شد،آنها مخالف مصلحت مملکت عمل نخواهند کرد... برنامه ما اینست که رجوع کنیم به آراء عمومی، به آراء مردم".برپایه ی انسان شناسی مزبور، امام (ره) معتقدند رای اکثریت در امور اجتماعی از نظرشریعت دارای اعتبار است ؛ زیرا درک اکثریت از مصلحت اجتماعی ، به واقع نزدیکتر است، بر همین اساس وی معتقد است":آرای عمومی نمی شود خطا بکند،یک وقت یکی می خواهد کاری بکند اشتباه می کند،یا جمعی اشتباه می کنند، اما یک مملکت نمی تواند اشتباه بکند. کسی بگوید لعل یک آدم غلطی را گذاشتند... قدم اول را که برداشت، همین ملت عزلش می کنند".ویژگی های نماینده اصول گرا در مکتب امام خمینی (ره)امروزه مکتب امام جزء لا ینفک فرهنگ ملت ایران شده است یعنی ملت ایران بر اساس تفکر اسلام ناب که در مکتب اهل بیت تجلی یافته است ، حضرت امام خمینی (ره) را به عنوان نایب حضرت ولی عصر پذیرفت و با ایشان انقلاب اسلامی را برپا کرد؛ انقلاب اسلامی ایران چیزی جز نمود مکتب امام در حیات اجتماعی- سیاسی شیعه نیست که به همت ملت مسلمان ایران به منصه ظهور رسیده است.مکتب امام (ره) در اعتقادات،ارزش ها و آداب و رسوم تابع مکتب اهل بیت (علیهم السلام) است. و مکتب اهل بیت(علیهم السلام) به نوبه خود مبتنی بر مکتب اسلام، قرآن و رسول خاتم (صلی الله علیه و آله) می باشد. بنا بر این اصول گرایی در مکتب امام چیزی جز اصول گرایی در مکتب اهل بیت(علیهم السلام)، اسلام ،قرآن و رسول خدا (صلی الله علیه و اله) نیست.در مکتب امام (ره) اصول گرایی یک حزب سیاسی و دارای اعضاء خاص نیست ، بلکه یک جریان اجتماعی است که ریشه در فرهنگ دینی ملت ایران و مذهب تشیع دارد. و همه ی مردم شیعه ایران و همه ی شیعیان جهان بر اساس باورهای درونی و فطری و مذهبی شان بدان گرایش دارند. از این رو بر اساس احزاب ، محصول تحولات و دگرگونی های زمانه نیستند، بلکه خود تحول آفرین و دگرگون کننده اند.اعتقاد و تعهد توامان به اسلام و نظام و قانون اساسی: یکی از اموری که حضرت امام (ره) بر آن تاکید ویژه ای دارند و می توان گفت در تفکر امام در راس معیار های گزینش جریان ها و شخصیت های اصول گرا قرار دارد، مسئله اعتقاد و تعهد به اسلام و نظام و قانون اساسی است.حضرت امام (ره) این حکومت را استمرار راه انبیاء می داند از این رو نظام جمهوری اسلامی را تنها منبعث از جریان سیاسی ای که اعضای آن مسلمان هستند نمی داند، بلکه حقیقتا نظام و قانون اساسی را بر خاسته از یک ایدئولوژی الهی و مکتب اسلام می داند.از این رو اسلام و جمهوری اسلامی و قانون اساسی را در یک راستا و منظومه می بیند، و دین منهای سیاست، اسلام منهای حکومت را مساوی انکار امکان اجرای احکام اسلام، جامعیت و کمال دین می داند.بر این اساس مصرانه از ملت شریف ایران می خواهد توجه کنند که، نمایندگان مجلس افرادی باشند که به اسلام، جمهوری اسلامی و قانون اساسی به صورت همزمان ایمان داشته باشند و به احکام اسلام متعهد باشند، می فرماید":من متواضعانه از شما می خواهم که حد الامکان در انتخاب اشخاص

با هم موافقت نمایید و اشخاصی اسلامی، متعهد ،غیر منحرف از صراط مستقیم الهی را در نظر بگیرید و سرنوشت اسلام و کشور خود را به کسانی دهید که به اسلام و جمهوری اسلامی و قانون اساسی معتقد و نسبت به احکام نورانی الهی متعهد باشد و منفعت خود را بر مصلحت کشور مقدم ندارند".رسیدگی به مردم(به خصوص محرومان): یکی از مولفه های اساسی اصول گرایی در اندیشه امام (ره) مسئله خدمت به مردم به صورت عام و توجه به محرومان به طور خاص است. امام (ره) نظام جمهوری اسلامی را مانند حکومت رسول اکرم(ص) از آن مردم مومن و به خصوص محرومان می داند و معتقد است اگر پیروزی هایی نصیب گردیده در اثر مبارزه و مجاهده توده ملت و پا برهنگان است از این رو مسئولان نظام اسلامی باید خود را مدیون توده های زحمتکش و مستضعف بدانند و در خدمت رسانی به آنها دریغ نورزند.مقاومت در برابر الزامات بین المللی: در یک نگاه خوشبینانه به تاریخ معاصر ایران مهمترین چیزی که مجلس دوران مشروطیت را به انحطاط کشاند، اصلاحات تحت تاثیر ملاک های غربی بود. در آن روزگار عده ای گمان کردند تمدن غرب برترین تمدنهاست.اکنون یکصد سال بعد از مشروطیت نیز همین نزاع در جامعه ما وجود دارد، برخی از احزاب سیاسی بر این باورند که اجرای قوانین اسلام به طور دقیق مانع پیشرفت کشور است و برای گذار از این بحران باید بعضی از احکام دین را در بستر حیات سیاسی اجتماعی تعطیل کرد و بر اساس الگوهای غربی کشور را اداره نمود. به عنوان نمونه در سالهای گذشته برخی از نمایندگان اهل تساهل کشور تلاش می کردند رابطه با آمریکا را محقق نمایند،یا با تسامح نسبت به حجاب و میگساری، صنعت توریسم را رونق بخشند، از این رو با مقاومت های شورای نگهبان رو برو شدند ، خواهان محدود کردن شورای نگهبان و نظارت هایش شدند.حضرت امام (ره) کسانی را که با خود کم بینی اسلام را در اداره جامعه موفق نمی دانند و تحت تاثیر القائات شرق و غرب در پی اجرای اصلاحات مورد نظر بیگانگان هستند، سیاست بازان خدعه گری می خواند که کاتالیزر اجرای پروژه استعمار در جهت وابسته کردن ملل مسلمان هستند.از نظر امام(ره) اصول گرا کسی است که در برابر الزامات ظالمانه بین المللی ایستادگی کند و در این امر هیچ شکی به دل راه ندهد.حساسیت فرهنگی:غالب انسان ها فکر می کنند وظایف حاکمیت تنها برقراری امنیت مالی و جانی،ایجاد عمران و آبادی، رشد اقتصادی و ... است واگر از فرهنگ و آموزش عالی سخن به میان می آید ، در حد زمینه سازی برای دوره های دبستان ، راهنمایی ، دبیرستان و رشته های دانشگاهی است. وزارت فرهنگ نیز موظف است زمینه توسعه نشر،مطبوعات ،هنر و ... را فراهم نماید . در حالیکه در بینش دینی یکی از اهداف عالیه تاسیس حکومت ، فراهم نمودن حیات طیبه در جامعه است ، یعنی کارگزاران حکومت اسلامی همواره باید اوضاع اعتقادی ، میزان التزام دینی و فضائل و رذائل اخلاقی را رصد کنند، و اگر کاستی هایی در آن دیدند با برنامه ریزی حساب شده به اصلاح آن بپردازند.بنابراین در مکتب امام میزان توفیق گروه ها و افراد دراحیای امربه معروف و نهی از منکر و زمینه سازی ارتقای دینی مردم ، شاخص مهمی در اصول گرایی به شمار می آید. کسانی که نسبت به گسترش گناه در جامعه بی مبالات هستند، یا اصلاح مفاسد اخلاقی جامعه را جزء رسالت خود نمی دانند، از اصول گرایی راستین فاصله دارند.اعتقاد و اعتماد به ولایت فقیه:یکی از راهکارهای مهمی که حضرت امام برای پاسداری از انقلاب و حراست از آرمانهای اسلامی وخون شهدا در ساختار انقلاب اندیشیدند و بدان سفارش می کردند مسئله ی ولایت فقیه و پشتیبانی از آن بود. امام با ادله ی عقلی و نقلی ثابت فرمودند ولایت فقیه استمرار ولایت اهل بیت (علیهم السلام) است واطاعت از ولی فقیه مانند اطاعت از امام معصوم واجب است. تفاوت ولایت معصومان با غیر معصومان در دامنه ی اختیارات نیست بلکه در نوع ولایتشان است که ریشه در مرتبه وجودی و نفسانی آن ذوات مقدس دارد.حضرت امام خمینی (ره) تمایز ماهوی بین ولایت معصومان و ولایت فقیه را در نوع ولایت آن دو می داند ، و معتقد است ولایت اهل بیت (علیهم السلام) یک ولایت تکوینی و همراه با مقامات عینی مقدس است ، ولی ولایت فقیه صرفا یک جعل و اعتباری استکه بر اساس ادله ی شرعی ، اهل بیت برای فقیه قرار دادند. یعنی برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه (علیهم السلام) و رسول اکرم (ص) است. زیرا اینجا صحبت از مقام نیست ، بلکه صحبت از وظیفه است.پایداری بر

اصول:در طول تاریخ کم نبودند افرادی که حق و باطل را تشخیص می دادند و ممیزات هر یک را می شناختند و به حق می گرویدند و نیز کم نبودند کسانی که بعد از تشخیص حق و باطل ، به جبهه ی حق پیوسته و در راه حق مدت زمانی را مجاهده کردند ، مال و جاه و رفاه خود را فدای احیای حق نمودند ولی در میان آنها عده ی بسیار اندکی ،اهل استمرار دفاع از حق و پایداری در راه حق بودند؛ بسیاری از جبهه حق بعد از مدتی مبارزه در مقابل اهل باطل به ضعف گراییدند و اقتدار نظام اجتماعی و سیاسی شان دوباره به دست جبهه باطل افتاد.تجربه تاریخ صدر اسلام و مقاطع دیگر نشان می دهد ، انقلابی شدن آسانتر از انقلابی ماندن و اصول گرا بودن آسانتر از اصول گرا ماندن است ، یعنی غالبا پایداری بر اصول سخت تر و مهمتر از پذیرش اصول در گام نخست است.نگرش الهی:اخلاص در عمل و نگرش الهی داشتن نسبت به امور کشور و تلاش برای نحوه اداره آن از دیگر شاخص های اصول گرایی درمکتب امام (ره) به شمار می آید.حضرت امام (ره) سازندگی برای کشور ، مدیریت اصلاح نظام اداری و غیره را مانند جنگ نوعی جهاد فی سبیل الله می بیند و از ملت و مسئولان می خواهد با چنین عینکی به به خدمت در عرصه های مختلف نظام بنگرند.

بازخوانی جشن نوروز در ایران باستان

فردا نیوز

از لوحه‌های باقی مانده در بابل اینگونه بر می آید که جشن نوروز تقریباً ۲۳۰۰ سال، پیش از میلاد، وجود داشته است و مردم بابل از جمله مردمی بودند که در اول فصل بهار و همزمان با خداحافظی زمستان با طبیعت، سال خود را نو می کردند. نوروز کهن‌ترین جشن ایرانیان است که ریشه های تاریخی و باستانی آن مورد توجه نویسندگان و اندیشمندان مختلف قرار گرفته است.آنچه امروز موجب ماندگاری و حتی بین المللی شدن این مراسم شده، اصالت و سنت های نکوو معنوی این جشن باستانی است.آنچه از آثار اندیشمندان بدست آمده، گویای این پیام است که ایران باستان، خاستگاه نوروز است و از آن زمان تاکنون مردم مناطق مختلف ایران قدیم و جدید (در محدوده فلات ایران) نوروز را مبارک می دانند و جشن می‌گیرند. دراین متن به بازخوانی نوروز باستانی در آثار نویسندگان و بزرگان پرداخته شده است .از لوحه‌های باقی مانده در بابل اینگونه بر می آید که جشن نوروز تقریباً ۲۳۰۰ سال، پیش از میلاد، وجود داشته است و مردم بابل از جمله مردمی بودند که در اول فصل بهار و همزمان با خداحافظی زمستان با طبیعت، سال خود را نو می کردند.اما ایرانشناس دانمارکی آرتور کریستن سن، در نوشته های خود آورده است ، سال نو ایرانیان باستان، آنگونه که در سنگ‌نوشته‌های داریوش بزرگ در بیستون آمده است، در پاییز آغاز می‌شد و جشن بسیار معروف مهرگان (بگیاد)، در اصل جشن اول سال ایرانیان بوده‌است. از جشن نوروز در اوستا و ادبیات اوستایی هیچ نام برده نشده چنانکه از مهرگان نیز اشارتی نیست. در اواخر فرمانروایی داریوش بزرگ، ایرانیان که تحت تأثیر تمدن آسیای صغیر و سرزمین‌های مدیترانه ای قرار گرفته بودند، تقویم مصری را پذیرفتند که بر طبق آن سال به دوازده ماه سی روزه، به اضافه ?پنج روز اضافی (پنجه دزدیده یا خمسه ?مسترقه) تقسیم شده بود و در اعتدال بهاری آغاز می‌شد. این سال، یعنی سال اوستایی جدید، سال دینی زرتشتی گشت و تا امروز در نزد پارسیان حفظ گردیده‌است. روز اول سال در اعتدال بهاری، اول فروردین، عید نوروز است.استاد مهرداد بهار با نظریه ?اقتباس ایرانیان باستان، از بین النهرین موافق نیست و عقیده دارد، از سه هزار سال پیش از میلاد، در آسیای غربی دو عید، رواج داشته‌است، عید آفرینش در اوایل پاییز و عید رستاخیزی که در آغاز بهار، برگزار می‌شد. بعدها دو عید پاییزی و بهاری به یک عید تبدیل گردیده و سر بهار جشن گرفته می‌شده‌است. به اعتقاد مهرداد بهار، احتمالاً نوروز در ایران قبل از هخامنشیان وجود داشته، در اوستا مطرح نمی‌شود، چون یک عید ملی محسوب می‌شده و اوستا یک کتاب دینی است و جشن‌های خاص خودش را دارد. بعد از گذشت زمان، سرانجام دین زرتشتی، هم جشن مهرگان را که در آغاز یک عید بومی بوده و هم نوروز را می‌پذیرد.در

کیهان‌شناسی نوشته ?زکریا قزوینی، روایتی از پیامبر اسلام، آمده‌است که با استناد به قول عبدالصمد بن علی که از قول پدربزرگش، عبدالله بن عباس آن را نقل کرده‌است، جامی سیمین محتوی شیرینی به پیامبر هدیه شد. پیامبر پرسید «این چیست؟» پاسخ دادند «اینها شیرینی نوروز است». وی گفت «نوروز چیست؟» پاسخ دادند «این عیدی بزرگ برای ایرانیان است.» گفت «این روزی است که در آن خدا سپاه را دوباره زنده کرد.» پرسیدند «کدام سپاه، ای پیامبر خدا؟» پاسخ داد «سپاه کسانی که از اقامتگاه‌های خود از ترس مرگ بیرون آمدند و هزاران بودند و خدا به آنان گفت، بمیرید و بعد آنان را آن روز زنده کرد و روان‌هایشان را به آنان بازگردانید و به آسمان فرمان داد که بارانی بر آنان ببارد، از این روست که مردمان این رسم را دارند که در این روز آب می‌پاشند.» سپس مقداری از آن شیرینی را خورد و محتوای جام را میان اصحاب خود تقسیم کرد. این روایت را ابوریحان بیرونی نیز در آثار الباقیه آورده‌است.ابوریحان بیرونی در آثار خود از باورها و رسم هایی سخن به میان می آورد که در دوران ساسانی معمول بوده است، او می نویسد : ششمین روز فروردین، روز خرداد، نوروز بزرگ است و در میان ایرانیان جشنی، بااهمیت بسیار است. گویند که خدا در این روز آفرینش هم ?آفریدگان را به پایان رسانید و دراین روز او ستاره ?مشتری را آفرید. آخرین عمل آفرینش اهورامزدا بنابر اعتقاد زرتشتیان، همان آفرینش انسان است، اگر آفرینش ستاره ?مشتری (اورمزد)، به عنوان نقطه ?پایان اضافه شده است، به این دلیل است که این ستاره، نام آفریدگار را دارد.نوروز در زمانی که ایرانیان اسلام و تقویم عرب را پذیرفتند از حالت جشن قدیمی که به همسپثمیدیه زرتشتی معروف بود خارج شد و جشن بهاری در آغاز فصل بهارآغاز اما اندیشه ?شکوه ششمین روز جشن حفظ شد. در نخستین سده های پس از اسلام، حتی جوامع زرتشتی که به طور پراکنده، در میان مسلمانان زندگی می کردند، این نوروز بزرگ جدید (روز اول فروردین) را پذیرفتند و به این روز نقشی رستاخیزی دادند و جشن زرتشتی همسپثمیدیه که در دوره ?ساسانیان، یادبود آفرینش انسان بود، در دوران پس از ساسانی، به شش روز اول ماه فروردین انتقال یافت.در آثار مربوط به نوروز پیرامون عقاید ایرانیان باستان در این ایام می خوانیم :ایرانیان باستان اعتقاد داشتند، سرنوشت انسان و جهان در سالی که در پیش است، در نوروز تعیین می شود و در این روز زرتشت با خدا گفتگویی پنهانی داشت و در این روز نیکبختیها برای مردمان زمین، تقسیم می گردد و از این روست که ایرانیان آن را روز امید نامند.از اعتقادات دیگر که می توان به آن اشاره کرد این است که، هر کدام از مردمان در ظرفی یا چیزی مانند آن جو می کاشتند و از آن زمان به بعد این آیین مرسوم گشت که در این روز در اطراف ظرفی، هفت نوع غله را بره هفت ستون بکارند و خوبی و بدی رویش غلات را در سالی که در پیش بود، از چگونگی روییدن آن پیش بینی می کردند.به کار بردن آب برای تطهیر و برای اطمینان یافتن از باران کافی از جمله دیگر اعتقادات ایرانیان باستان است که در کتب و آثار به آن پرداخته شده است در این کتب آمده است که جم به مردم فرمان داد که خود را با آب بشویند تا از گناهان پاک شوند. بیرونی می افزاید علت واقعی شست و شو در این روز این است که این روز به خرداد اختصاص دارد که فرشته ?موکل بر آب است که با آب پیوستگی دارد، از این روست که مردمان هنگام سپیده دم این روز، خود را می شستند و در آب کاریزها و آبگیرها، غوطه ور می شدند. در این روز مردمان به یکدیگر آب می پاشیدند، به همان دلیلی که خود را می شستند. عامه ?مردم جشن را با روشن کردن آتش در شب هنگام و با ریختن آب بر زمین، در بامدادان برگزار می کردند.رسم دیگری که دردوران ساسانی بر این ایام حاکم بود هدیه کردن انواع شیرینیها توسط مردم به یک دیگر بود.برخی از پژوهشگران سابقه مراسم پیشکش هدایا به پادشاه ایران در تخت جمشید را مربوط به مراسم نوروز می دانند.همچنین از دیگر اعتقادات ایرانیان باستان این بود که، خدای گیاهان دوباره زنده می شود. بیرونی می نویسد که بامداد این روز بر کوه بوشنج شخص خاموشی ظاهر می گردد که دسته ای از گیاهان خوشبو در دست دارد، ساعتی ظاهر می شود و بعد ناپدید می گردد و تا همین ساعت در سال بعد دیده نمی شود.پیرامون جشن نوروز در زمان هخامنشیان این نکته توسط تاریخ نگاران و نویسندگان آمده است که در زمان کوروش دوم ، نوروز در سال ۵۳۸ قبل از میلاد، جشن ملی اعلام شد . برنامه‌هایی که در این روز معین شده بود

تا به اجرا در آیـد عبارت بود از ترفیع سـربازان، پاکسازی مکان‌های همگانی و خانه‌های شخصـی و بخشـش محکومان .این آیین‌ها بعـدها در زمـان دیگر پادشاهـان هخامنشـی نیز اجرا شـد. در زمان داریوش یکم، مراسم نوروز در تخت جمشـید برگزار می‌شـد. در کتب مربوط به تاریخ ایران باستان می خوانیم ، بررسی ها بر روی سنگ‌نوشته‌ها ی دوران هخامنشیان نشان می‌دهد که مردم در این دوران با جشن‌های نوروز آشـنا بودنـد و نوروز را با شـکوه بسـیار جشن می‌گرفتنـد. شواهـد نشان می‌دهد داریوش اول، به مناسـبت نوروز در سال ۴۱۶ قبل از میلاد سـکه‌ای از جنس طلا ضـرب کرد که در یک سوی آن سـربازی در حال تیرانـدازی نشان داده می شد.آنچه از سـنگ نوشـته ها ی دوران هخامنشـیان بر می آید تاریخ برگزاری جشنهای نوروز در این دوران درمیان ۲۱ اسفند تا ۱۹ اردیبهشت بوده است.ماندگاری و عظمت برگزاری این جشن باسـتانی و معنویت حاکم بر آن موجب شده است تا نه تنها در دوران کنونی این جشن همچنان پاینده و بزرگ داشته شود بلکه در سطح بین المللی مجمع عمومی سازمان ملل در نشست ۲۳ فوریه ۲۰۱۰ خود، ۲۱ ماه مارس را به‌عنوان روز جهانی عید نوروز، با ریشه ?ایرانی به رسـمیت بشـناسد و از آن تاریخ این روز را در تقویم خود جـای دهـد. در متن به تصویب رسـیده در مجمع عمومی سازمان ملل، نوروز، جشـنی با ریشه ایرانی که قـدمتی بیش از ۳ هزار سال دارد و امروزه بیش از ۳۰۰ میلیون نفر آن را جشن می‌گیرند توصیف شده‌است.

/http://www.fardanews.com/fa/news

نشانههای رستاخیز در قرآن کریم

گردآورنده: احمد محمدیان

مقدمه: معاد در عقل وفطرت هر انسانی جایگاه قابل توجهی دارد و کسـی نیست که نسبت به عاقبت خود بی تفاوت باشد و فقط در پی سپری کردن امورات فعلی خویش باشـد از طرفی چون انسان ها در عمق جان خویش احساس ابـدیت می کننـد و واقف انـد که بعد از حیات دنیوی یک زندگی جاوید در انتظار آنها است بالاخص مسـلمین که معاد وقیامت جزء اصول اعتقادیشان است و ایمان به خداونـد و حکمت وقـدرت و عـدالت او بـدون ایمـان به معـاد کامـل نمی گردد و از این روست که قرآن کریم در آیات زیادی (حدود۱۲۰۰آیه) از معاد سـخن می گوید و در بسیاری از موارد نیز بعد از ایمان به خدا ایمان به آخرت را مطرح میکند ((و یومنون بالله والیوم الآخر)) .آنچه که بنا برایات وروایات ودلایل عقلی محر ز وقطعی است این است که قیامت کبرایی برپامی شود البته دران قیامت کبری مسئله فقط حشـر انسان نیست که فقط مرده ها سـر از قبر بیرون اورند بلکه تمامی عالم از خورشـید وسـتارگان وزمین وهر چه دران ا ست (کـوه هـا ودریاهـا وغیره) می باشـد بـه طـوری کـه در لحظـه رسـتاخیز بصـورتی درمی اینـد کـه ایـن تغییرات بامعیارهـای مـادی قابـل تصور نیست مثلا کوهها به شـکل پشم زده شـده (وتکون الجبال کالعهن المنفوش) (سوره قارعه ۵) ومانند غبار پراکنـده شـده (وبست الجبال بسافکانت هباء منبثا(سوره واقعه ۵و۶)) درمی اینـد. بله قیـامتی که مـا درانتظارش هستیم با علائم ونشانه هایی همراه است هرچند که عمق وعظمت وقایع رسـتاخیز از درک بشـر خارج است.اسـماء قیامت در قران:یوم الحسـره , یوم الندامه , یوم المحاسـبه , یوم المسئله , یوم الواقعه , یوم القارعه , یوم الراجفه , یوم الرادفه , یوم الطلاق , یوم الفراق , یوم الحساب , یوم التناد , یوم العـذاب , یوم الفرار , یوم الحق , یوم الفصل , یوم التغابن , یوم الدین , یوم تبلی السـرائر, و...البته طبیعی است که در زیر هر یک از نامها سـری نهفته است همانطوری که مرحوم فیض کاشانی در محجه البیضاء می گوید : باید کوشید تا این معانی را درک کرد واین اسـرار را یافت.معروفترین نامهای قیامت : همان یوم القیامه است که هفتاد بار در قران ذکر شـده که حکایت از قیام عمومی بنـدگان ورسـتاخیز عظیم انسانهـا می کنـد که توجه به ان انسـان را به قیـام دراین دنیـا برای انجـام وظیفه دعوت می کنـد . ازجمله درایه(فـالله یحکم بینهم یوم القیامه فیما کانو فیه یختلفون) (بقره ایه ۱۱۳) خداوند در روز قیامت بین شـما در مورد انچه که اختلاف داریـد حکم می کنـد وایه دیگری که اشاره به عذاب شدید تر مجرمین در روز قیامت دارد ومی فرماید:ویوم القیامه یردون

الی اشـد العذابروز رسـتاخیز،قیامت نامیده شده؛چون قران می فرماید؛ یوم یقوم ا لناس لرب العالمین(مطففین آیه۶)مردم در آن روز در برابر خـدا به پا می خیزند و نیز در ان روز فرشـته اعظم خدا که نامش روح است با سایر ملائکه در یک صف برای اجرای فرمان خدا قیام می کنند. یوم یقوم الروح والملائکه صـفا(نباء آیه ۳۸) و بـا لاـخره چون در آن روز حساب و کتاب برپا می شود یوم یقوم الحساب (ابراهیم آیه۴۱)ودر دنیا نیز وقتی انسان بخواهد کاری را بطور جدی ا نجام بدهد بپا می خیزد و مسئله قیام دلیل بر تصـمیم واراده محکم و آمـادگی او نسـبت به انجـام آن کـار است. یکی دیگر از نام های قیامت یوم التغابن است؛چون تغابن به معنی ضـرر وزیـان است ودر آن روز معلوم می شود چون کسـی مغبون شـده چون در قیـامت پرده ها کنار رفته و نتایـج اعمال و قصـد ونیت ها آشـکار می شود و آنجاست که بد کاران از شکست وزیان خود و محروم شدن از سعادت جاویدان و گرفتاری در عذاب باخبر می شونـد واین همان غبن حقیقی است ومغبون مشـخص می شود.یوم یجمعکم لیوم الجمع ذلک یوم التغابن(تغابن آیه۹)روزی که همه شمـا را در آن اجتمـاع گرد آوری کننـد،آن روز،روز تغـابن اسـت.از نـام هـای دیگر روز قیـامت یـوم التنـاد است؛((التنـاد))به معنی صدازدن است.بعضـی از مفسرین گفته اند:که دوزخیان بهشتیان را صدا میزنند و میگویند که مقداری از آب و روزی های که خدا به شـما داده به ما بدهیـد که در پاسخ به آنها گفته می شود:خداونـد اینها را برای کافران تحریم کرده است.نظر دیگر مفسـرین این است که گفته انـد:موقعی که مومن نامه عمل خود را می بینـد از روی شوق فریاد می زند هاؤم اقرؤا کتابیه (حاقه آیه۱۹)یعنی اینکه ای مردم بیاییـد نامه عمل من را بخوانید وکافران از وحشت فریاد می کشـند یالیتنی لم اوت کتابیه (حاقه آیه۲۵) یعنی ای کاش نامه اعمال بدست ما داده نمی شد.از نام های دیگر روز قیامت یوم الحسره است،روزی است که برای همه مایه تأسف است چه آنان که نیکی کردند و چه آنانکه بد کار بودند. نیکوکاران می گویند که کاش عمل نیک بیشتری انجام داده بودیم تا مراتب بهتری نصـیب مان می شد و افراد خطاکار خود را در برابر یک زندگی جاویدان در بدترین شـرایط می بینند در حالی که می توانستند با چند روز صـبر و شـکیبایی و مبـارزه بـا نفس آن را به یـک زنـدگی پر افتخـار و سـعادت بخش تبـدیل کننـد که نکردنـد.صـحنه آسـمان در قیامت:((فاذا انشـقت السـماء فکانت وردهْ کالـد هان)) (الرحمن آیه ۳۷)آسـمان هنگامی که شـکافته می شود،همچون روغن مذاب گلگون گردد و حوادث هولناکی رخ می دهد که تاب تحمل آن را نخواهیم داشت .این آیه اشاره به شـکافته شدن کرات آسـمانی دارد که بصورت مـذاب ماننـد روغن داغ در می آیـد ودگرگونی های آسـمان به آتش تشبیه شده که همچون شـعله آتش سـرخ و سوزان و گاه زرد رنگ و گاه سـیاه دود آلود وتیره وتار میشود.در قیامت انسان از چند موقف عبور می کند که؛در بعضـی ازآنها از انسان ها سوالی نمی شود چون رنگ رخساره خبرازسـردرون دارد وهمه چیز آشـکاراست ودربعضی از موا قف بردهان ا نسان مهر زده میشود واعضای بدن به شـهادت بر می خیزند ودر بعضـی موا قف ازانسان سوال می شودودربعضی موا قف دیگرانسان به جدال ومخاصـمه بر می خیزنـد.در حـدیثی از امـام علی ابـن الحسـین(ع)درمـورد سـخت تریـن ساعـات برای انسـان در قیـامت،که فرمـوده انـد؛ساعتی است که انسان فرشـته مرگ را در برا بر خود میبینـد،وساعتی است که ازقبربرمی خیزدوساعتی که دربرابر خداوند متعال می ایسـتد. ماهیت نامه اعمال انسان:علامه طباطبایی درتفسـیر آیه شریفه((یوم تجد کل نفسٍ ماعملت من خیرٍ محضراً وما عملت من سوء))در تفیسر المیزان می فرماید:مرا داز اینکه ا نسان اعمال خوب وبدخود رادرقیامت حاضرمی بیند این است که نامه اعمال انسان ماننـدکتابهای معمولی دنیـایی نیست بلکه نفس اعمال انسانی است که خداونـد برای ا نسان با کناررفتن پرده های غفلت ا شـکارمی کنـدواین کتـاب در دنیـا ازدرک انسـان خـارج است.واکنش مومنین وکفـار درروز قیـامت بعـد از دریافت نامه عمل:کسـی که نامه عملش را به دست راسـتش دهنـد از شـدت خوشـحالی ومباهات فریاد می زنـد که ای اهل محشـرنامه عمل من را بخوانیـد،من یقین داشـتم که قیـامتی درکـاراست وبه حسـاب اعمـالم میرسـند.((فامـامن اوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقراءوا کتابیه انی ظننت انی ملاق حسابیه))(حاقه آیه ۱۹،۲۰) کسـی که نامه عملش را دردست چپش دهنـد می گویدکه ای کاش نامه عملم راهرگز به من نمی دادند ونمی دانسـتم حسـاب من چیست وای کـاش مرگم فرا می رسـید!((واما من اوتی کتـابه بشـماله فیقول یالیتنی لم اوت کتابه ولم ادر

ماحسابیه یالیتها کانت القاضیه))(حاقه آیه ۲۵الی۲۷)کسانی که درروزقیامت بدون حساب وارد دوزخ می شوند:امام صادق(ع)فرمودند:واما الثلاثه الذین یدخلهم الناربغیرحسابٍ فامام جائروتاجرکذوب وشیخ زانسه طایفه بدون حساب وارد دوزخ می شوند:۱- پیشوای ستمگر۲- تاجر دروغگو۳- پیرمرد زناکار.روز قیامت بسیار طولانی است وقرآن مجید می فرماید:تعرج الملائکه والروح الیه فی یوم کان مقدارهٔ خمسین الف سنه(معراج آیه۴)فرشتگان وروح بسوی او عروج می کننددر آن روزی که مقدارش پنجاه هزارسال است.اولین عملی که در قیامت مورد سوال وارزیابی قرار می گیردنمازاست همانطور که حضرت امام محمد باقر(ع) می فرمایند:اول مایحاسب به العبد الصلاهٔ فان قبلت قبل ماسواها:که اگر مورد قبول واقع شود بقیه اعمال نیزمقبول خواهد شد.وسیله سنجش اعمال انسان درقیامت:درآیات متعدد به میزان وموازین برخورد می کنیم که وسیله سنجش اعمال انسان است.((والوزن یومئذالحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسروانفسهم))وزن کردن اعمال درآن روزحق است هر آنکس که میزان عمل آنهاسنگین است رستگارانند وکسانی که میزان عمل آنهاسبک است،زیانکارانند.میزان سنجش اعمال پیامبران وجانشینان آنها هستند ودر روایتی دیگر از امیرالمومنین علی(ع)وفرزندان او به عنوان میزان اعمال نام برده شده است.لذا مشخص می شود که این شخصیتهای بزرگ ونمونه،مقیاسهای سنجش اعمالند.وقتی که گنهکاری را به پای میزان حساب می آورند،می گوید:((اوتقول لوان هدانی لکنت من المتقین))اگر خداوند مرا هدایت می کرداز پرهیزگاران بودم،به او گفته می شود هدایت الهی که همان رسولان وکتب آسمانی بود به سوی تونیز آمد وتمام این آیات را دیدی وشنیدی ولی تکذیب نمودی.وقوع قیامت وکرات آسمانی:فاذابرق البصروخسف القمر وجمع الشمس والقمر یقول الانسان این المفر(قیامت آیه۷الی۱۰)در آن هنگام که چشمها ازشدت وحشت به گردش می آیدوماه بی نور می گردد وخورشید وماه در یک جاجمع می شود وانسان می گوید راه فرار کجاست؟که جمع شدن خورشید وماه ممکن است از این جهت باشد که باازبین رفتن جاذبه ودافعه کره ماه جذب مرکز اصلی یعنی خورشید خواهد شد.سختی روز قیامت:از این جهت سخت است که نامه عملی که بدست انسان سپرده می شود:۱- میبیند که هیچ کارنیک وبد راازقلم نیانداخته است وحساب همه آنهابانهایت دقت بررسی می شود.۲-اگر به اندازه وزن دانه خردلی عمل نیک داشته باشد،خداوندآن ر ا بر ای حساب حاضر می سازد.۳-هیچ راه جبرانی وجود ندارودهیچ عذری پذیرفته نیست وراه بازگشت مطلقاً بسته است.۴-عذاب الهی به اندازه ای شدیداست که مادران فرزندان خودرا فراموش کرده،بارداران سقط جنین می کنند،مردم گیج ومست به نظر می رسند در حالی که مست نیستند،لکن عذاب خدا شدید است.زلزله رستاخیز:یا ایها الناس اتقوا ربکم انّ زلزلهٔ الساعهٔ شی ء عظیم(حج آیه ۱) ای مردم ازپروردگارتان بترسید که زلزله رستاخیز امرعظیمی است. رستاخیز بایک انقلاب وتحول شدید در سازمان عالم هستی برپامی شود که کوه ها ازجا کنده می شود ودریاها به هم می ریزد و زمین وآسمان در هم کوبیده می شود.واز این رو تاریخ برپایی قیامت معلوم نیست چرا که خداوند می فرماید:من میخواهم آن راپنهان کنم تاهرکس دربرابر سعی وکوشش هایش جزا ببیند(طه آیه ۱۵)وبه عبارتی با مخفی بودن آن یک نوع آزادی عمل برای همگان پیدا می شود و چون وقتش معلوم نیست ودر هرزمانی محتمل است یک حالت آماده باش دائمی برای انسان پیدا می شود.کافران در قیامت شیطان را سرزنش میکنند وجواب شیطان به آنها این است:وقتی کافران در پیشگاه عدل الهی سرنوشت خود را می بینند، شیطان راسرزنش می کنند وشیطان درپاسخ آنها می گوید:که فقط من شمارا دعوت می کردم واین شماها بودید که با میل واراده خود دعوت مرا قبول می کردید .وماکان لی علیکم من سلطان الاان دعوتکم فاستجبتم لی فلاتلومونی ولوموا نفسکم (ابراهیم آیه۲۲)شما خود مستحق سرزنشید چرا که دعوت مرا پذیرفتید ودر واقع خودتان کردید که لعنت برخودتان باد.رستخیز حیوانات:حیوانات نیز در قیامت محشور میشوند:از آنجایی که حیات یک امر متافیزیکی وغیر مادی است لذا مانند ماده مشمول فساد وزوال نیست بنابراین روح حیوانات هم در همان مرتبه خودشان به بقای خود در عالم دیگر ادامه میدهدو قرآن نیز دراین باره می فرماید:واذا الوحوش حشرت (تکویر آیه ۵) هنگامی که حیوانات وحشی جمع می شوند.برخی از مفسران در این زمینه گفته اند:که

حیوانات نیز درعالم خود دارای علم وشعور وادراك هستند ،خدا را می شناسند وبه اندازه توانایی خود اورا تسبیح وتقدیس می کنند اگر چه فکر آنها در سطح خیلی پایین تری از فکر وفهم انسانها است وبیشتر آنها این مطلب راکه تمام جانداران دارای رستخیزند و جزا و کیفر می گیرند را پذیرفته اند.آیا حیوانات تکلیفی هم دارند ونسبت به تکلیف خود مؤاخذه می شوند؟با توجه به مراتب عقل ودرك وشعورمراتب تکلیف نیز فرق می کند،لذا حیوانات هم در حد خودشان دارای تکلیف هستند ودر همان حد تکلیف خود حساب وکتاب دارند.نشانه های وقوع قیامت:خداوند درقرآن می فرماید:اذا ا لشمس کورت واذا ا لنجوم انکدرت واذا الجبال سیرت واذا العشارعطلت واذا الوحوش حشرت،واذا البحار سجرت واذا النفوس زوجت:در این آیات هفت نشانه وقوع قیامت مطرح می شود:فنای جهان(تاریکی خورشید)،بی فروغی ستارگان،تزلزل وحرکت کوه ها، آتش گرفتن دریا ها،فراموش شدن اموال وثروت ها ، متوحش شدن حیوانات وحیات مجدد انسانها ومحشور شدن آنها.فلسفه نفخ صور:۱-بیانگر این حقیقت است که مساله مرگ وحیات موجودات ،مساله بزرگی در پیشگاه خداوندی نیست،بادمیده شدن صوراسرافیل همه می میرند وبادمیده شدن دیگرآن همه زنده خواهند شد.۲-هشداری به همه انسانها است که زندگی را پایدار نبینند ودچار غفلت وغرور نشوندواین احتمال را بدهند که هر لحظه ممکن ا ست در صور اسرافیل د میده شود وهمه بمیرند.۳-درس دیگری نیز به انسانها می دهد و آن این است که کار امروز را به فردا نسپارند،شاید فردایی در کار نباشد.در هردو نفخه قیامت (دمیده شدن در صور)ناگهانی است :ان کانت الا صیحهٔ واحدهٔ فاذا هم خامدون(یس آیه ۲۹). این دمیده شدن در صور آنچنان ناگهانی است که گروهی از مردم مشغول کسب وکار وجدال برسراموال وخرید وفروشند که همگی درجا می میرند و صور دوم نیز ناگهانی دمیده می شود.ونفخ فی الصور فاذاهم من الاجداث الی ربهم ینسلون(یس آیه۵۱)که ناگهان همه از قبر شتابان به سوی دادگاه الهی حرکت می کنند.گواهان ا نسان درروز قیامت :۱-ذات پاك خداوندی است که در هر حالی که باشیم و هر کاری که انجام دهیم،خداوند ناظر بر اعمال ماست وهمین گواه برای همه چیز و همه کس کافی است ولی لطف خدا وندی ایجاب کرده که گواهان دیکری نیز تعیین نموده است.۲-پیامبران واوصیاء۳-اعضاء بدن مانند چشم،گوش وزبان ودست وپا و... که قرآن می فرماید:یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم وارجلهم بما کانو یعلمون(نور آیه ۲۴)۴-پوست بدن نیز علیه انسان شهادت می دهد۵-فرشتگان هستند که در آن روز که انسان وارد صحرای محشر می شود در حالی که فرشته ای با اوست وبراعمال انسان شهادت می دهد۶-ششمین شاهد زمین است که در آن روز همه مطالب را خواهد گفت:«یومئذ تحدث اخبارها»۷-اعمال انسان علیه انسان شهادت می دهند.شاکیان روز قیامت از انسانها:۱- حضرت رسول(ص): رسول اکرم (ص)در روز قیامت شکایت امتش را می کند و می فرماید:«یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا»(فرقان آیه۳۰)۲-قرآن کریم دومین شکایت کننده از انسانها است، قران نیز از هوادارانش به این مضمون شکایت می کند:خدایا با اینکه دستور تلاوت قرآن آمده (مزمل آیه۱۹)ولی بسیاری از مسلمانان حتی نتوانسته ا ند مرا از رو بخوا نند بعضی هم که مرا می خوانند،حق تلاوتم را ادا نمی کردندو بدون طهارت و وضو وتد بر به سراغم می آمد ندو بعضی آیاتم را نمی فهمیدند وبرخی می خوانند وعمل نمی کرد ند و عده ای هم عمل می کردند ولی به دیگران نمی رساند ند.۳-در روز قیامت مسجد به درگاه خدا از مسلمانان شکایت می کند و می گوید:خدا مرا تعطیل وحقم راضایع کردند با آنکه پیامبر(ص)درباره رفتن به مسجد فرمودند:خداوند برای هر گامی که به سوی مسجد برداشته می شود ده پاداش می دهد وده لغزش وخطا را می بخشد وده درجه مرحمت می فرمایدباز مساجدخلوت بود.۴-اهل بیت پیامبر (ص)از انسانها به خدا شکایت می کنند و می گویند:خدایا مارا کشتند وتبعیدوآواره مان ساختند.(وسایل الشیعه ج۳،ص۴۸۴)کسانی که از گردنه صعب العبور قیامت به راحتی می گذرند:کسانی که مستمندان را اطعام می کنند ـدستگیری کردن یتیمان بویژه یتیمان خویشاوندان و ضعفا وناتوانان را وکسانی که بنده ای را آزاد می کنند.یا به عبارتی کسانی که از این گردنه سخت عبور می کنند که هم دارای ایمان هستند و هم دارای اخلاق والای چون دعوت به صبر و عواطف ا نسانی دارند وهم اعمال صالحی چون آزاد کردن بنده واطعام مسکین ویتیم را انجام داده اند ودر سه

میدان ایمان واخلاق وعمل صالح سربلند بودها ند.هفت گروه که در روز قیامت مورد لطف پروردگارند:در روایتی از معصوم آمده است که می فرمایند:هفت گروه هستند که خداوندآنها را درسایه لطف خود قرار می دهد، در روزی که سایه ای جز سایه او نیست:پیشوای دادگر،وجوانی که در بندگی پروردگار بزرگ شود وکسی که قلب او با مسجد پیوسته است وکسا نی که یکدیگر را برای خدا دوست دارند با محبت گرد هم می آیند وبا محبت متفرق می شوند وکسی که زن زیبایی او را به گناه دعوت کند واو بگوید من از خدا می ترسم و کسی که انفاق نها نی می کند بطوری که دست راست او از انفاقی که دست چپ او کرده آگاه نمی شود وکسی که بیاد خدا می افتد قطره اشکی از خوف خدا از چشم های او سرا زیر می شود.تکلیف فرزندان نابالغ:«والذین امنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم» (طور آیه ۲۱)کسانی که ایمان آوردند و فرزندا نشان به پیروی از آنها ایمان اختیار کردند ما فرزندا نشان را در بهشت به آنه ملحق می کنیم که این خود نعمت بزرگی است که انسان، فرزندان با ایمان و مورد علاقه اش را دربهشت در کنا ر خود ببیند واینگونه افراد اگر از نظر عمل کوتاهی وقصوری داشته باشند خداوند به احترام پداران صالح آنها را می بخشد و ترفیع مقام می دهد واین موهبتی برای پدران وفرزندان است.نعمت هایی که در روز قیامت ار آنها سوال می شود:«ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم»در روایتی از امام صادق(ع)در پاسخ به تفسیر«نعیم»فرموده اند:نعیم ما اهل بیت هستیم که خداوند به وجود ما به بندگانش نعمت داده و میان آنهابعد ازاختلاف،الفت بخشیده،دلها ی آنان را به وسیله ما به هم پیوند داده وبرادر خود ساخته بعد از آنکه دشمن یکدیگر بودند و به وسیله ما آنها را به اسلام هدایت کرده است. (مجمع البیان ج۱۰ص ۵۳۵)لذا نعیم همان پیامبر(ص) وخاندان او می باشند. وقتی که از نعمات معنوی مانند ایمان و ولایت سوال می شود که آیا حق آنها ادا شده یا نه؟قطعا از این نعمات سوال می شود چرا که آنها سرمایه های بزرگی هستند که در اختیار بشر قرار داده شده اند.روز قیامت وبی اثر شدن فامیلی ها:ارتباط فامیلی که در زندگی های روزمره ما غالبا کارگشاست در جهان آخرت خاصیت خود رااز دست می دهد:«یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اوتی الله بقلب سلیم» (شعرا آیه ۸۹)روزی که نه مال سود می بخشد ونه فرزندان،تنها نجات از آن کسی است که دارای قلب سلیم باشد .حتی اگر این نسبت به شخص پیامبر(ص)برسد باز هم مشمول همین حکم است به همین دلیل در تاریخ زندگی پیامبر(ص)می خوانیم که بعضی از نزدیکترین افراد بنی هاشم را بخاطر عدم ایمان یا انحراف از خط اصیل اسلام رسما طرد کردند واز انها تنفر و بیزاری جستند.روشن شدن قیامت به نور پروردگار:واشرقت الارض بنور ربها (زمر آیه ۶۹)مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر علامه المیزان می فرماید:مراد از روشن شدن زمین به نور پرروردگار از خصوصیات روز قیامت است همان کنار رفتن پرده ها و حجاب ها وظاهر شدن حقایق اشیاء واعمال انسانها از خیر و شر واطاعت وعصیان و حق وباطل می باشد. ایشان به آیه کریمه ذیل استناد می کنند:«لقد کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید»(ق آیه ۲۲)تو در غفلت از این موضوع بودی ،ما پرده را از برابر چشمت کنار زدیم وامروز چشمت بخوبی می بیند.بهترین عملی که باعث سنکینی کفه اعمال در قیامت است:برای سنگین کردن اعمال شاید هیچ عملی مانند صلوات بر پیامبر(ص)وآلش نیست چنانکه شیخ کلینی از امام محمد باقر (ع) وامام صادق (ع)نقل می کند که ایشان فرمودند:در ترازوی اعمال چیزی سنگین تر از صلوات بر محمد (ص) و آلش نیست . اگر اعمال شخص در میزان سبک باشد، صلواتهایی که بر محمد (ص)و آلش فرستاده را می آورند ودر میزانش می گذارند ومیزان او سنگین می گردد.(بحار الانوار،ج۹۴،ص۴۹الی۵۶)از پیامبر اکرم(ص)نیز نقل شده است که فرمودنده اند:من روز قیامت نزد میزانم ،پس هر کس که کفه سیئاتش با گناهانی که انجام داده سنگین شود، من صلوات هایی که بر من فرستاده را می آورم تا کفه حسناتش راسنگین نمایم.(بحار الانوار،ج۹۴،ص۵۶).«اللّهم صلّ علی محمّد وآل محمّد(ص)» پایان

راز مصحف؛ فاطمه(س)

حجهٔ الاسلام دکتر ناصر رفیعی محمدی حضرت فاطمه(س) خود سری از اسرار الهی است و دسترسی و شناخت مقام بلندش برای ما انسانهای خاکی بسادگی ممکن نیست، بالاتر از آن، گوشه های بسیاری از زندگانی اش چون در در صدف مخفی و پنهان باقی مانده است. مصحف فاطمه(س)، سرچشمه جوشان معنویت و دانشها که از طریق وحی بر او نازل گشته مانند قبر مطهرش رازی است که در پرده مانده و در اختیار ما خاکیان نیست. به راستی مصحف فاطمه(س) چیست؟ چه زمانی به وجود آمد؟ چه مطالبی را در بر دارد و اکنون کجاست و در اختیار کیست؟ و ... پرسشهایی است که تا حدودی پاسخ آنها در این نوشتار مختصر روشن می گردد. از نامهای معروف فاطمه زهرا(س) «محدثه» است.امام صادق(ع) در سبب نامگذاری مادرش فاطمه به محدثه چنین می فرماید: فاطمه(س) به محدثه نامگذاری شد چون فرشتگان پیوسته از آسمان فرود می آمدند و به فاطمه(س) خبر می دادند، همانطور که به مریم دختر عمران خبر می دادند.فاطمه(س) به فرشتگان خبر می داد و آنان به او خبر می دادند و سخنانی با یکدیگر داشتند.پیدایش مصحف فاطمه(س)زهرا(س) پس از رحلت پیامبر(ص) ۷۵ یا ۹۵ روز، در جهان زندگی کرد؛ در این مدت بسیار کوتاه که دوره صبر و استقامت، حمایت از حریم ولایت و در عین حال حزن و اندوه زهرای مرضیه بود، جبرئیل امین – فرشته وحی – بر او فرود آمد و با گزارشهایی که از منزلت پدر بزرگوارش در نزد خدا و نیز آینده تاریخ اسلام و تشیع الهام می کرد، کتاب ارزشمندی به نام «مصحف فاطمه(س)» برای امامان معصوم(ع) به یادگار ماند.امام صادق(ع) در پاسخ به محدثانی که درباره مصحف فاطمه(س) سؤال کردند مدت طولانی سکوت کرد... سپس فرمود: شما درباره چیزهایی که چه لازم دارید و یا لازم ندارید جستجو و تحقیق می کنید. فاطمه(س) پس از رسول خدا هفتاد و پنج روز حیات داشت و بر اثر رحلت پدرش اندوه فراوان بر او وارد گشت. جبرئیل – فرشته وحی – پیوسته بر او فرود می آمد و ناگواری ها و اندوه جدایی پدر را به خوبی ها جلوه می داد و به جانش آرامش می بخشید. به او از پدر و جایگاه بلندش در نزد پروردگار خبر می داد و نیز از حوادث آینده که بعد از فاطمه(س) نسبت به فرزندانش واقع خواهد شد، گزارش می داد. علی(ع) تمام آن گزارشها و اخبار را می نوشت که همین مصحف فاطمه(س) را شکل داد.زمینه های مصحف در زمان پیامبرگرچه پیدایش و اتمام مصحف فاطمه(س) پس از رحلت رسول خدا انجام گرفت و از جانب خداوند به او الهام گشت که احادیث زیادی بر این دلالت دارد، ولی برخی از روایات زمینه های پیدایش آن را از زمان حیات رسول ا... می دانند. از امام صادق(ع) نقل شده است که فرمود: مصحف فاطمه(س) به املای رسول ا... و خط علی(ع) شکل گرفت.چنین مصحفی در چندین حدیث با اسناد مختلف از امام صادق(ع) نقل شده است و اینکه رسول خدا املا کرد و علی(ع) با دست مبارکش نوشت این نظریه را اثبات می کند که مصحف فاطمه(س) در زمان پدرش به وجود آمد.البته برخی قایلند که جمله «رسول ا...» در این احادیث منظور پیامبر اسلام نیست، بلکه همان فرستاده خدا فرشته وحی است که اخبار و گزارشها را املا کرد و علی(ع) آنها را نوشت. شاهدی که سخن این گوینده را تایید می کند حدیثی است که ابوبصیر از امام صادق(ع) نقل کرده و در آن کلمه رسول نیست. همانا – مصحف فاطمه(س) – چیزی است که خداوند آن را بر فاطمه(س) املا و به سوی او وحی کرد و روشن است که املای خدا به واسطه فرشته وحی است، بنابراین مفهوم این احادیث نیز شبیه آن روایاتی می شود که پیش از آن نقل کردیم که در آنها پیدایش مصحف فاطمه را پس از رحلت پیامبر(ص) می داند.البته صحیفه هایی از مصحف فاطمه(س) که برگها و قسمتهای جزئی از آن مجموعه ارزشمند خدادادی است، پیامبر در زمان حیات به فاطمه(س) ارزانی داد که بعدها کامل گشت و به نام مصحف فاطمه(س) در اختیار امامان معصوم(ع) قرار گرفت، چرا که بخشی از آن مصحف در زمان پیامبر(ص) در اختیار جابر بن عبدا... انصاری قرار گرفت که هم اکنون همین صحیفه در جوامع حدیثی شیعی در دسترس علاقه مندان است.امام صادق(ع) فرمود: پدرم – امام محمدباقر(ع) – به جابر بن عبدا... انصاری گفت: پرسشی داشتم که هر وقت مناسب شد آن را مطرح کنم.جابر عرض کرد: هر زمان که دوست داشتی در محضرتان خواهم بود. تا آنکه فرصت مناسبی پیش آمد و پدرم خطاب به جابر گفت: ای جابر! به من خبر ده از لوحی که در دست مادرم فاطمه دختر رسول ا... (س) دیدی و مادرم از

نوشته های آن لوح به تو چه خبر داد؟ جابر عرض کرد: خدای را گواه می گیرم که در حیات رسول خدا برای عرض تبریک ولادت حسین(ع) بر مادرت فاطمه(س) وارد شدم که در دستش لوح سبزرنگی چون زمرد درخشش داشت و در آن نوشته سفیدی که چون خورشید نورانیت داشت، مشاهده کردم، عرض کردم: پدر و مادرم فدایت ای دختر رسول ا...! این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خداوند به پیامبرش هدیه داده است و در آن نام پدرم، نام همسرم، نام فرزندانم و نام اوصیا از فرزندان نوشته شده است که پدرم آن را به من بخشید تا به سبب آن مرا خشنود کند. جابر گفت: مادرت فاطمه(س) آن را به من عطا کرد و خواندم و از آن رونوشت کردم. پدرم – امام محمدباقر(ع) – به جابر گفت: آیا ممکن است آن نوشته را بر من عرضه کنی؟ گفت: آری! پدرم همراهش به منزل جابر رفت و پیش از آنکه آن لوح را بیاورد ناگاه صحیفه ای از ورق نازکی که در آن نوشته شده بود، درآورد و گفت: ای جابر! نگاه کن در نوشته خودت تا من برایت بخوانم. جابر هم در نوشته خودش نگاه کرد و پدرم از روی نوشته ای که داشت خواند، تا جایی که این دو نوشته حتی در یک حرف هم با یکدیگر تفاوت نداشتند. آنگاه جابر گفت: خدا را گواه می گیرم نوشته ای که در آن لوح دیدم چنین بود.نشانه امامتمصحف فاطمه(س) به عنوان اسرار رسالت و امامت، تنها در دست ائمه معصومین (ع) به یادگار ماند و در بین حجتهای خدا در روی زمین یکی پس از دیگری دست به دست گشت که در اختیار داشتن آن را یکی از نشانه های امامت دانسته اند. امام رضا(ع) وقتی علامت و نشانه های امام معصوم را شمارش کرد، فرمود: مصحف فاطمه(س) در نزد او از نشانه های امامت می باشد.مصحف فاطمه(س) قرآن نیستبرخی از نااهلان و یا مغرضان بر شیعه خرده گرفته اند که شیعیان قرآن دیگری تراشیده اند! و ممکن است در عصر حاضر نیز چنین اتهاماتی را وارد کنند و ناآگاهانه به باد انتقاد بگیرند. این انتقادهای نابخردانه و اهانت های ناروا ممکن است از چند چیز نشأت گیرد:اول، عدم رجوع به متون و منابع حدیثی و جوامع روایی شیعی و ناآگاهی و عدم اطلاع از اینکه تشیع که قایل است، زهرای مرضیه(س) دارای کتاب و مصحف بوده است، مقصود چیست؟دوم، عناد و لجاجت با اندیشه های اسلام ناب و باورهای اعتقادی و معارف که از طریق امامان معصوم(ع) این حجت های خدا در روی زمین در اختیار انسانها گذارده شد.سوم، ذهنیت و تصوری که پس از رحلت پیامبر(ص) در اذهان مسلمانان حتی اصحاب و یاران پیامبر از کلمه «مصحف » بود، چرا که «مصحف » بیشتر به نوشته هایی از آیات قرآن اطلاق می شد و در آن زمان مصحفهای متعددی وجود داشت و شخصیتی که دارای مصحف بود به همو نسبت می دادند، مثل اینکه می گفتند مصحف علی(ع) به اعتبار اینکه مولا علی(ع) دارای مصحف بود؛ البته هم اکنون نیز تعبیر «مصحف شریف » به قرآن مجید شهرت بسیار دارد.گرچه چنین استعمالی در آن زمان شهرت فراوان داشت، ولی این طور نبوده که مصحف تنها به نوشته های آیات قرآن گفته شود، بلکه نظرشان به معنای لغوی مصحف بوده، چرا که به مجموعه صحیفه های نوشته شده بین دو جلد که به صورت کتاب درآمده باشد، مصحف یا مصحف می گویند.مصحف فاطمه(س) و علم الهیدانش هایی که بشر آنها را کسب می کند بسیار جزئی و محدود است و پس از مدتی فراموشش می شود و نسبت به علوم و دانش هایی هم که در آینده به وجود می آید بی اطلاع است، از این رو تنها به علومی واقف است که در حال حاضر به آنها دسترسی پیدا کرده است. اصطلاحات و دانش گذشته را کم کم از یاد می برد و از آینده هم آگاهی ندارد، ولی خداوند متعال که عالم مطلق است علم او محدود به زمان نیست و گذشته و حال و آینده در نزد او یکسان است. این دانش و حکمت خدایی که زمان را در می نوردد و تنها در اختیار اوست، شمه ای از آن را به هر کس که اراده کند عطا می کند.حکمت را به هر که مشیتش تعلق گیرد، می دهد و آن کس که حکمت داده شده است، همانا خیری بسیار داده شده است؛ البته این دانش و اسرار الهی در حد اعلای آن به پیشوایان دین ارزانی گشته است و مصحف فاطمه(س) مصداق بارزی از معارف و دانشهای خدایی است که به زهرای مرضیه(س) الهام شد و به عنوان اسرار نبوت و امامت در اختیار ائمه معصومین (ع) قرار گرفت، بنابراین دانش و حکمت های موجود در مصحف فاطمه(س) از سوی خداست که محدود به زمان و مکان نیست و قابل قیاس با دانشهای بشری نیست. *دکتر رفیعی

منبع: قدس آنلاین

آزادی خـــرمشهـــــر؛ اوج شکـــوفـــایی عـــزت مــلـــی

فتح خرمشهر فتح خاک نیست، فتح ارزشهای اسلامی است مهدی یاراحمدی خراسانی Freedom Of Khoramshar اشاره : اشغال و آزاد سازی خرمشهر در دوره دفاع مقدس، یکی از نقاط عطف جنگ تحمیلی و حتی تاریخ معاصر ایران است.خرمشهرکه سقوط کرد ، قلب ملت ایران از کار ایستاد ،اما دم مسیحایی حضرت روح الله ، در کالبد خسته ملت و رزمندگان ما جان تازه دمید و فرزندان انقلابی امام ، تصمیم گرفتند که دل او را دوباره شاد کنند و این تلاش مستمر و توام با مظلومیت ولی همراه با عزت بعد از ماههای متمادی به ثمر رسید و در عملیات بیت المقدس آشکار شد . کوتاه سخن اینکه عملیات بیت‌المقدس به عنوان برجسته‌ترین عملیات پدآفندی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران در تاریخ نظامی ۸ سال دفاع مقدس ثبت شده است. عملیاتی که نتیجه ی آن آزادی بود.آزادی خرمشهر. آزادی ای که غرور اسلامی و عزت ملی ما رابه اوج شکوفایی خویش رسانید. حال در سال نوآوری و شکوفایی، آزادی خرمشهر به عنوان سندی افتخار آمیز از شکوفایی عزت ملی در این مجال مورد بررسی قرار می گیرد. مفدمه : فتح خرمشهر (سوم خرداد ۱۳۶۱) در تاریخ جنگ ایران و عراق از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. خبر آزادی خرمشهر آن چنان شگفت‌آور بود که در سراسر میهن اسلامی ما مردم را به وجد آورد. با اعلام خبر فتح خرمشهر مردم ایران بسان خانواده‌ای بزرگ که فرزند از دست رفته خود را باز یافته است اشکهای شادی و شعف خود را نثار روح شهدای حماسه‌آفرین صحنه‌های شورانگیز این نبرد کردند. برای پی بردن به عظمت این نبرد حماسی کافی است بدانیم که نیروهای متجاوز عراق پیش از نبرد سرنوشت ساز رزمندگان ما برای آزادی خرمشهر در اطلاعیه‌ای به نیروهای خود دستور داده بودند که دفاع از خرمشهر را به منزله دفاع از بصره، بغداد و تمام شهرهای عراق محسوب دارند. همچنین تجهیزات و امکانات دفاعی دشمن در این منطقه نشان می‌داد که عراق خرمشهر را به عنوان نماد پیروزی خود در جنگ به حساب آورده و قصد داشته است به هر قیمت، این شهر را در تصرف نیروهای خویش نگهدارد. هنگامی که مرحله اول و دوم عملیات بیت‌المقدس به پایان رسید و رزمندگان ما در اطراف خرمشهر مستقرشدند، رادیوی رژیم بعثی، می‌کوشید در تبلیغات کاذب خود، حضور نیروهای عراق را در خرمشهر به رخ بکشد تا توجیهی برای ترمیم روحیه نیروهای شکست خورده و رو به هزیمت عراق باشد. فتح خرمشهر در زمانی کمتر از ۲۴ ساعت، موجب شد که بخش قابل توجهی از نیروهای مهاجم عراقی به اسارت نیروهای جمهوری اسلامی ایران درآیند. نبرد بزرگ، سرنوشت‌ساز و غرورآفرین بیت المقدس که برای رها سازی خرمشهر از سلطه نیروهای مهاجم عراقی انجام شد، از دهم اردیبهشت ماه تا چهارم خرداد ما ۱۳۶۰ به طول انجامید. این نبرد حماسی علاوه بر پایان بخشیدن به ۱۹ ماه اشغال بخشی از حساس‌ترین مناطق خوزستان و آزادسازی خرمشهر، ضربه‌ای سهمگین و کمرشکن به توان رزمی و جنگ طلبی‌های دشمن مهاجم وارد ساخت. جغرافیای خرمشهر : شهرستان خرمشهر با مساحت ۴۵۵۲ کیلومتر مربع، در منتهی الیه جنوب غربی استان خوزستان و در محل تلاقی رود کارون و اروند در واقع شده و از مهم‌ترین شهرهای این استان است که در ۱۸ کیلومتری شهر آبادان قرار دارد. این شهرستان از شمال به اهواز، از شرق به شادگان، از جنوب به آبادان ، و از غرب به اروند رود محدود است. شهرستان خرمشهر به طور کلی دشت و شوره‌زار است و ارتفاعات مهمی ندارد.فقط در جنوب شرقی آن، کوه میشان به ارتفاع ۲۵۰ متر دیده می‌شود. مهم ترین رود این شهرستان کارون است که از وسط شهر می گذرد و در نزدیکی خرمشهر به اروند رود می‌پیوندند. آب آشامیدنی شهر از رودخانه‌های کارون، اروند رود و بهمنشیر تامین می‌شود. شهرستان خرمشهر دارای دو بخش مرکزی و مینو است و ساکنین آن عموما به کار در بخش خدمات، کشاورزی(خرما و مرکبات)، حرفه‌های عبابافی و حصیر بافی و همچنین در کارهای صنعتی اشتغال دارند. بندر خرمشهر در آخرین نقطه سر حدی غربی کرانه خوزستان قرار دارد و بار اندازو اسکله های آن در کرانه اروند رود،

ایران را از عراق جدا می کنند. خرمشهر همواره به دلیل موقعیت جغرافیایی و تجاری خود و به دلیل ارتباط با دریای آزاد، ثروت عظیمی را در خود جای داده است. وجود تجارتخانه‌های بزرگ و نمایندگی شرکت‌های بزرگ تجاری داخلی و خارجی، و همچنین شرکت‌های بزرگ کشتیرانی، به خرمشهر چهره یک بندر بین اللملی بخشیده است. به همین دلیل خرمشهر از دو سده قبل، مورد توجه استعمارگران قرار گرفته و تاکنون چندین بار نیز به اشغال قوای خارجی درآمده است، از جمله عثمانی ها در سال ۱۹۸۲م، انگلیس در سال ۱۸۵۷ م و ارتش متجاوز عراق در سال ۱۳۵۹ش، به اشغال این شهر اقدام کردند. خرمشهر تا پیروزی انقلاب اسلامی : در دوره قبل از پیروزی انقلاب اسلامی درخرمشهر چندین گرایش سیاسی- اجتماعی فعال بودند: الف) جریان مذهبی – سنتی: کارهای علمی، فرهنگی و خدماتی نظیر امور خیریه، جنبه اصلی فعالیت این جریان را تشکیل می‌داد و به دلیل ارتباط با حوزه‌های علمیه که داشت، جریان نیرومندی بود. این جریان وجود بندری بودن شهر و تردید مداوم افرادی با فرهنگ‌های متنوع اجتماعی که تا حدودی محیط را تحت تاثیر قرار می‌داد و نیز با وجود آلودگی‌های فرهنگی ناشی از آمد و رفت خارجیان و فعالیت شرکت‌های خارجی، موفق شده بود فضای مذهبی را در حد نسبتا مطلوبی حفظ کند. ب) جریان مذهبی- انقلابی: اینان فعالیت خود را براساس مبنای اسلامیت قرار داده بود و در پیروی از سیاست‌های مذهبی- سیاسی قیام ۱۵ خرداد به وجود آمد. در این جریان عمدتا نیروهای جوان و پرشور مذهبی فعالیت داشتند. با شروع انقلاب اسلامی، نیروهای مذهبی- انقلاب خرمشهر همانند دیگر شهرها فعال شدند اما به دلیل عدم ارتباط قوی با شهرهایی چون قم، تهران و اصفهان که در مبارزه نقش محوری داشتند، در مبارزه خلل ایجاد می‌شد. در عین حال، حرکات انقلابی به صورت فعالیت‌های فرهنگی و نیز تظاهراتی که غالبا رنگ خشونت می گرفت و نیز تحصن و پخش اعلامیه انجام می‌شد. ج) جریان قومی: از سال ۱۹۶۱ (۱۳۴۰ ش) در پی اوج گیری حرکت‌های ناسیونالیستی و استقلال طلبانه جهان سوم به خصوص با توجه به نهضتی که جمال عبدالناصر در مصر رهبری آن را به عهده داشت، در برخی کشورهای عربی خاورمیانه تشکل‌هایی مبتنی بر ناصریسم شکل گرفت. از آن جمله تشکلی که مدتی بعد با نام (جبهه التحریر) (جبهه آزادی بخش) خوزستان ایجاد گردید، که البته این یکی در اصول به حزب بعث گرایش نشان می‌داد. در شرایطی که از سرکوب حرکت شیخ خزعل در خوزستان سال‌ها می گذشت، تاسیس سازمانی که اتکایش بر قومیت عربی بود، آن هم با شعارهای مترقی و با اتخاذ مشی مبارزه با رژیم وابسته شاه توانست در میان عده‌ای از جوانان عرب پایگاهی پیدا کند. این سازمان را عراق در شرایط خاص بین الملل و منطقه‌ای ایجاد کرد و به زودی آن را شکل یک جریان مبارزاتی و پیشرو خارج کرد و به گروهی مزدور مبدل ساخت که ابزاری شد برای اجرای سیاست‌های و مطامع رژیم عراق، از این رو وقتی ساواک موفق به قلع و قمع آن گردید، ماجرا به عنوان جنگ قدرت دو نیروی ضد انقلابی که به نفع یک طرف خاتمه یافته است، پایان پذیرفت و این سازمان نتوانست موجد یک حرکت اصیل باشد. پس از دستگیری و اعدام برخی سران جبهه، سایرین متواری شدند و در کشورهای لیبی، سوریه و عراق مراکزی برای ادامه فعالیت ایجاد کردند. رژیم عراق که پس از حاکمیت حزب بعث، آشکارا از خود تمایل تجاوز به منطقه بسیار با ارزش نظامی، سیاسی و اقتصادی خوزستان را نشان می‌داد، از این گروه به عنوان یک سرویس اطلاعاتی که به تحرکات سیاسی – تبلیغاتی و یا اقدامات خرابکارانه نیز دست می‌زد، استفاده می کرد. پس از توافق سال ۱۹۷۵ الجزایر، رژیم بعث تعدادی از عناصر جبهه را به رژیم شاه تحویل داد که برخی اعدام شدند و برخی به زندان‌های طولانی مدت محکوم گردیدند. با این وجود، عراق همچنان برای حفظ و بقای چنین گروهی تلاش می کرد تا در موقع مقتضی از آن استفاده کند. سقوط رژیم شاهنشاهی و پیروزی انقلاب اسلامی و نابسامانی اوضاع در اوایل انقلاب، سران رژیم عراق را ترغیب کرد که مطامع خود را مجددا مطرح سازند و حرکات قومی و محلی جدیدی را علیه ایران سازماندهی و تدارک کنند. از این رو دو ماه پس از سقوط رژیم شاهنشاهی، مراکزی را تحت عنوان (دفاتر جبهه آزادیبخش خوزستان) در بصره و العماره گشود و اقدام به عضو گیری کرد. بنابراین شرایط مناسب برای تشکیل و تقویت یک جبهه ضد انقلاب با محور قومیت ایجاد شد. صف بندی و جبهه بندی این گروه

در یکی از بحران‌های جمهوری اسلامی، به اولین درگیری انقلاب اسلامی و بعث عراق شکل داد. در این درگیری رژیم بعثی عراق در پوشش دفاع از قومیت عربی، تا مدتی خرمشهر را در معرض تاخت و تاز قرار داد و تحرکاتی از جمله انفجار و خرابکاری و تجمع نیروهای نظامی در مرزها، انجام داد که در نهایت حاصلی نداشت. پس از فرو نشستن بحران ناشی از تحرکات (خلق عرب) در خرمشهر و شکست رژیم بعثی در استفاده از حضور سیاسی- نظامی گروه‌های وابسته، دوران دیگری آغاز گردید که دوران آمادگی عراق برای ورود به یک جنگ تمام عیار نظامی برای تحقق اهداف خود بود. خرمشهر در آستانه تهاجم عراق : از اواخر شهریور ۱۳۵۹ هر چند خرمشهر هنوز زیر آتش قرار نگرفته بود، اما اوضاع شهر متشنج بود. هر چه آخر شهریور نزدیک‌تر می‌شد، بر وخامت اوضاع افزوده می گردید. با تشدید درگیری در پاسگاه‌های مرزی، اروند رود و پایگاه نیروی دریایی، صدای انفجارهای مکرر، مردم شهر را که نمی خواستند جنگ را باور کنند، در تشویش فرو می‌برد. اصولا برای مردم شهر، قابل تصور نبود که عراق بخواهد در خاک ایران دست به پیشروی بزند و همه معتقد بودند در این صورت حتما شکست می‌خورد به همین دلیل آن عده که درصدد ترک شهر برمی‌آمدند مورد تمسخر قرار می گرفتند. در هفته آخر شهریور با گسترش درگیری های مرزی، مشکل دیگر بوجود آمد که بر اوضاع متشنج افزود. به علت آتش دشمن که علاوه بر پاسگاه‌ها، روستاهای مرزی خرمشهر و آسیب دیدن عده‌ای از مردم فقیر و عرب زبان منطقه، روستائیان از کوچک و بزرگ و مرد و زن با احشام خود به سوی خرمشهر سرازیر شدند. نبودن جای مناسب برای آن‌ها، شهر را دچار مشکل جدیدی کرد. روستائیان جنگ زده در شهر سرگردان یا در مساجد تجمع کرده بودند. از سوی دیگر، تلاش بازماندگان گروه‌های موسوم به خلق عرب نیز از عوامل افزایش تشنج بود. در این شرایط، نتیجه اغتشاش داخلی این بود که بخشی از نیروهای سپاه و بسیج درگیر مساله امنیت داخلی شوند و نتوانند در کنار دیگر نیروهای فعال در مرز حاضر شوند. در این میان، سپاه خرمشهر به فرماندهی محمد علی جهان آراء، از نقاط اتکاء مردم و از کانون‌های آرامش دهنده شهر محسوب می‌شد. سپاه خرمشهر نیز در این شرایط هم در مقابله با ضد انقلاب و هم نسبت به حفاظت از مرزها نقش حساس و بار سنگینی بر دوش داشت هر چند که فاقد سلاح و تجهیزات نظامی کافی بود. در پی افزایش درگیری‌های مرزی و با توجه به وضع آشفته مرز و نیز اغتشاشات داخلی خرمشهر، در اردیبهشت ۱۳۵۹، تشکیلاتی تحت عنوان (ستاد اروند) به وجود آمد تا نیروهای نظامی و انتظامی را هماهنگ نموده، تصمیم مشخصی در ارتباط با مسائل مرزی و ضد انقلاب اتخاذ کند. این ستاد از نمایندگان نیروهای نظامی، انتظامی، استانداری و ... تشکیل شده بود و مسئولیت آن را فرمانده تیپ یک لشکر ۹۲ زرهی اهواز (سرهنگ عزیز مرادی) به عهده داشت که تا بیستم تیرماه در این سمت باقی بود و از آخرین وضعیت نیروها، امکانات و موقعیت مرز، اطلاعات کافی کسب کرد و با کشف کودتای نوژه، او که از مهره‌های اصلی کودتا و رهبری شاخه کودتا در خوزستان بود، با قایق از اروند رود عبور کرد و به عراق را نداشت. نه نیروی کافی و کارآمدی بود که کمبود امکانات را جبران کند، نه امکانات و تجهیزات مناسبی که در اختیار اندک نیروی مدافع قرار گیرد و نه فرمانده توانایی از این حداقل توازن، حداکثر بهره را برگیرد. برعکس، ارتش عراق با توجه به برنامه‌ریزی‌های طولانی و اقدامات گسترده، از آمادگی نظامی مناسبی برخوردار بود. یگان‌ها و نیروهای عمل کننده‌اش با انجام مانورهای متوالی و فشرده، آمادگی لازم را کسب کرده بودند و تجهیزات و امکانات گسترده‌ای در اختیار داشتند و ارتش عراق با اقدامات وسیع مهندسی، زمین مناطق عملیاتی و معابر وصولی را برای عبور ستون‌های نظامی آماده کرده و امکان پشتیبانی از یک جنگ گسترده و سریع را مهیا ساخته بود. علاوه بر این با استفاده از شیوه‌های رایج اطلاعاتی و شناسایی، اطلاعات لازم از استعداد و گسترش نیروهای نظامی جمهوری اسلامی، وضعیت زمین و عوارض آن را به دست آورده بود و با کمک سران فراری کشوری و لشکری شاه و همکاری اطلاعات کشورهای غربی و منطقه اطلاعات نظامی، سیاسی و اقتصادی خود را در مورد ایران افزایش داده بود. عراق بخصوص از مدت های قبل تحرکات، اقدامات و عملیات متعددی را در مناطق مرزی انجام داده بود و با جزیی‌ترین واکنش‌های خودی در مقابل انواع تحرکات عراق آشنا بود و ارزیابی دقیقی از اوضاع

داشت. بـا نزدیک شـدن زمان هجوم، به خصوص در روزهای پایانی شـهریور، سـیل یگان‌های ارتش عراق با سـرعت در مواضع از قبل تعیین شده، مستقر شدند. اشغال خرمشهر : دنیای تقسیم شده به بلوک های شرق و غرب هرگونه انقلابی با ماهیت دینی و اسلامی را خلاف منافع خود ارزیابی می کرد. از سوی دیگر اسرائیل و کشورهای مرتجع عرب به دلیل عدم مشروعیت مردمی از پیروزی انقلاب اسلامی احساس نگرانی کرده و از تأثیر آن در مسلمانان منطقه هراسان بودند. ادامه نگهداری گروگان های آمریکایی نیز به خصومت آمریکا با انقلاب اسلامی می افزود. در فروردین ۱۳۵۹ آمریکا رابطه خود با ایران را قطع کرد و پس از ناکامی و شکست در عملیات طبس و کودتای نوژه آمریکایی ها تصمیم گرفتند صدام را در جنگ علیه ایران حمایت کنند. هجوم سراسری عراق علی رغم تحرکات نظامی عراق از چندین ماه قبل از هجوم سراسری در مرزها و همچنین پیش بینی نیروهای مسلح در مورد وقوع یک جنگ تمام عیار، بنی صدر که در آن زمان فرمانده کل قوا بود این تحرکات را جدی قلمداد نکرد و هیچ اقدام عملی برای محافظت از مرزها و آمادگی نیروها انجام نداد. عراق هجوم سراسری خود را در ساعت ۱۴ روز ۱۳۵۹/۶/۳۱ با حملات هوایی آغاز کرد و ظرف چند ساعت ۱۹ نقطه مهم از جمله فرودگاه های کشور را مورد هدف قرار داد. نیروی زمینی ارتش عراق با استعداد ۱۲ لشکر، ۱۵ تیپ مستقل به اضافه تیپ ۱۰ گارد ریاست جمهوری و نیز نیروهای گارد مرزی شامل ۲۰ تیپ مرزی از سه جبهه به خاک ایران تهاجم کرد: ۱- جبهه جنوبی برای تصرف خرمشهر، آبادان، بستان، سوسنگرد، شوش، دزفول و دهلران ۲- جبهه میانی برای تصرف مهران، سومار، نفت شهر، قصرشیرین، سرپل ذهاب و گیلان غرب ۳- جبهه شمالی برای تصرف نوسود و ارتفاعات مرزی مریوان. ارتش دشمن از مرز شلمچه تا پل نو را با سرعت طی کرد اما نزدیک پل نو با مقاومت شدید رزمندگان اسلام مواجه شد که اصلاً انتظار آن را نداشت و ضایعات و خسارات قابل توجهی به نیروهای دشمن وارد شد. رزمندگان اسلام در بندر خرمشهر با حمله به نیروهای دشمن موجب عقب نشینی آنها تا پل نو شدند و در نتیجه وحشت شدیدی بر دشمن مستولی شد و فرمانده نیروهای دشمن در خرمشهر، ضمن تقاضای کمک، عدم توانایی در اجرای مأموریت خود را اظهار نمود. هرچند شهامت رزمندگان در تمام دوران مقاومت در خرمشهر ستودنی و غیرقابل توصیف است اما روز ۱۰ مهر جلوه دیگری داشت. در این روز جنگ تن به تن و تانک در آستانه خرمشهر در گرفت در میدان راه آهن، مدافعین شهر، چون صاعقه برتانک های دشمن فرود آمده و با پرتاب نارنجک و کوکتل مولوتف آنها را یکی پس از دیگری منهدم کردند و دشمن مجدداً اقدام به عقب نشینی کرد. دشمن پس از تقویت نیرو و سازمان دهی جدید و افزایش آتش توانست به داخل شهر نفوذ کند و با عبور از کارون شهر را محاصره کرد. عقبه نیروهای اسلام و محل تدارک، سازمان دهی، استراحت و مداوای مجروحین در مسجد جامع واقع شده بود. به عبارت دیگر مسجد جامع با قدرتمندی، نقش ستاد عملیات و فرماندهی و مرکز پشتیبانی و تغذیه کننده روحی و معنوی رزمندگان اسلام را ایفا می کرد. به تعداد نیروهای داخل شهر نه تنها افزوده نمی شد بلکه تدریجاً با شهادت و مجروح شدن نیروهای موجود هر لحظه از تعداد آنها کاسته می شد. روز ۲۴ مهرماه خرمشهر «خونین شهر» نام گرفت. سرانجام پل خرمشهر نیز مسدود شد و دشمن روز دوم آبان را روز اشغال خرمشهر اعلام کرد و این درحالی بود که هنوز مقاومت نیروها ادامه داشت و مدافعین از زن و مرد و کوچک و بزرگ همگی تا آخرین لحظات با دشمن جنگیدند و با ۳۴ روز مقاومت خود حماسه آفریدند. دشمن بعثی که در ابتدا تنها دو گردان را جهت تصرف خرمشهر اختصاص داده بود عملاً مجبور شد که به منظور مقابله با مدافعین سلحشور و مظلوم خرمشهر که از داخل کشور هم به خوبی حمایت نمی شدند و برخی از منافقین هم در داخل شهر کارشکنی می کردند بیش از دو لشکر را به کار بگیرد. صدام که قول تصرف سه روزه استان خوزستان را داده بود، ۳۵ روز طول کشید تا توانست قسمت غربی شهر مرزی خرمشهر را تصرف کند پیامدهای فتح خرمشهر : بررسیهای اجمالی تاریخ جنگ تحمیلی روی همرفته سه پیامد عمده فتح خرمشهر را به قرار زیر نشان میدهد : الف: تغییر توازن سیاسی — نظامی به سود ایران: فتح خرمشهر از دیدگاه حامیان عراق به منزله سقوط رژیم عراق و فروپاشی کشورهای منطقه بود. به دنبال موقعیت برتر ایران پس از فتح خرمشهر، در میان آمریکایی‌ها دو

دیـدگاه کلی در مورد برخورد بـا ایران و عراق و مسئله جنگ وجود داشت: اول، کیسینجر و برخی دیگر بر این نظر بودنـد که با توجه به تبعات ناشـی از پیروزی‌های ایران و تاثیرات آن بر تغییر موازنه در منطقه، لزوما می‌بایـد با دادن امتیاز به ایران، هر چه زودتر در این منطقه آتش بس برقرار کنیم. دوم، برخی دیگر از صاحب نظران آمریکایی عقیده داشـتند در حالی که ایران نسبت به عراق در موضع برتری قرار گرفته و نوعی اضـطراب و نگرانی در سراسـر منطقه مستولی شده است و همچنین با توجه به وضعیت نامطلوب روحی و روانی ارتش عراق، برقراری هر گونه آتش بس همراه با دادن امتیاز به ایران منجر به تشدید بی‌ثباتی در منطقه و عراق و به عبارتی گسترش انقلاب اسـلامی خواهـد شد و این مسـئله چیزی نیست که آمریکا نسـبت به آن بی‌تفاوت باشد. رویهم رفته احتمال فروپاشـی رژیم عراق و تبعات ناشـی از آن در سـطح منطقه خلیـج فارس، چنان ابعاد گسترده‌ای به خود گرفت که جلوگیری از آن، محور همه تلاش‌ها و اقـدامات نظامی و دیپلماتیک کشورهای حامی عراق قرار گرفت. ب: تغییر ماهیت جنگ: جمهوری اسـلامی ایران در فاصـله زمانی شهریور ۱۳۵۹ تا قبل از شکسـته شدن محاصـره آبادان(مهرماه ۱۳۶۰)، در حـالتی انفعـالی و عمیقا تحت تاثیر ابعـاد و اهـداف تهـاجم عراق داشت. بی‌ثبـاتی در جبهه داخلی و فقـدان قـابلیت نظـامی لازم برای بـازپس گیری مناطق اشـغالی دو مشـخصه بـارز وضـعیت جمهوری اسـلامی در این دوره بود. چنین وضـعیتی امکان هر گونه تحرك و فعالیت گسترده را از نیروهای نظـامی ایران سـلب کرده بود بـا توجه به اهـداف آمریکا و عراق از تحمیل جنگ به جمهوری اسـلامی ایران، جنگ در این دوره به منزله اهرم فشار سیاسـی و نظامی به ایران، برای سـقوط نظامی جمهوری اسـلامی و یا مهار و تعـدیل این نظام، قلمـداد می‌شـد. ابزار لازم برای تحقق هـدف یاد شده، علاوه بر حضور نظامی در داخل و نیز در سـطح منطقه و بین الملل به ایران بود. در پی تحولات در جبهه داخلی و سـپس تاثیرات آشـکار آن بر جبهه نظامی، روند تحولات با شکسـته شدن محاصـره آبادان به سود جمهوری اسلامی ایران تغییر کرد. در مـوقعیت جدیـد، قـوای اسـلامی بـا به دست گیری ابتکـار عمـل در جبهه هـای نـبرد و هجـوم هـای پی در پی به نیروهـای عراق، اوضاع را عمیقا به سود جمهوری اسـلامی ایران تغییر دادنـد. در واقع عنصـر اصـلی و تعیین کننـده در این مرحله که منجر به تغییر ماهیت جنگ نیز شـد، توانمندی رزمندگان اسـلام برای حمله به نیروهای دشـمن و آزاد سازی مناطق اشـغالی بود. این مهم بـا جـذب و سازمـان دهی نیروهـای مردمی، گسترش سازمان رزم سپاه پاسـداران و تجدیـد قوای نیروهای ارتش و همکاری و هماهنگی این نیروها با یکـدیگر حاصل شد. از این پس ایران در موضـعی قرار داشت که آمریکایی‌ها ارائه امتیاز به ایران را به زیان خود ارزیابی می‌کردند و توانایی نظامی ایران و برتری آن نسـبت به عراق و پافشاری بر احقاق حقوقش را نگران کننده می‌دانسـتند. بر همین اساس و مبتنی بر درکی که غرب و شـرق از وضعیت جدید و تبعات ناشی از آن داشتند، اقدامات گسترده‌ای به منظور تغییر مجـدد اوضـاع به سود عراق در دسـتور کـار خود قرار دادنـد. ج: نگرانی هـا و اقـدامات آمریکـا: آمریکایی ها بنا به اظهارات کارتر رییس جمهور وقت آمریکـا امیـدوار بودنـد که جنگ، ایران را بر سـر عقل آورد و نیز پیش بینی آن‌ها مبنی بر اینکه رونـد فرسایش جنـگ و بی ثبـاتی اوضاع داخل ایران، سـرانجام منجر به فرسایش و اضـمحلال جمهوری اسـلامی و پـذیرش شـرایط صـلح تحمیلی خواهـد شـد، در برابر پیـدایش وضـعیت جدید کاملا غافلگیر و به صورت فزاینده‌ای نگران شدند. روزنامه‌های پرتیراژ آمریکا تماما طی تجزیه و تحلیل‌هـای متعـدد، وضـعیت عراق را اسف‌بـار توصـیف کرده و نگرانی خود را از پیروزی‌هـای قریب الوقوع جمهوری اسـلامی در سـطح منطقه اظهار و به دست اندرکاران آمریکایی ضرورت برخورد فعال با روند تحولات منطقه را خاطر نشان کردند. نتیجه گیری : اگر امروز در هر شهر و روستا به گلزار شهیدان گذر کنیم و تاریخ نقش بسته بر سنگرها را مرور کنیم، خواهیم دید که مجموعه شهیدان سوم خرداد ۱۳۶۰ الگویی کوچک از ملت مقاوم ایران است که چونان سپهری پر ستاره می درخشد. شادیهای بـه یـاد مانـدنی خودجـوش و سراسـری پس از آزادسـازی خرمشـهر نیز برگ دیگری از این حمـاسه ملی بـود و نشـان داد که مردم سراسـر ایران اعم از آن که هرگز خرمشـهر را به چشم دیده باشـند یا نه چگونه از شنیدن خبر این پیروزی ساعتها به دست افشانی و پایکوبی پرداختند وهزیمت دشـمن اشغالگر را از خاك میهن جشن گرفتند. سوم خرداد یک حماسه ملی است؛ اگر حضور ملت در

صحنه جبهه های دفاع نبود، نه حماسه آن پیروزی تحقق می یافت و نه حماسه حضور مردم در جشن پس از پیروزی. لذا به حق می توان گفت پاسداشت فتح خرمشهر در گرو پاسداشت حضور مردمی در همه صحنه هاست. بی‌شک آزادسازی خرمشهر یکی از درخشان‌ترین و شاخص‌ترین صفحات تاریخ ایران بزرگ است. بازگشت دوباره خرمشهر به آغوش میهن اسلامی با رهبری و فرماندهی روح خدا –که با تمسک به آموزه های پیامبر اعظم (ص)بود– و همبستگی ملی و و با حضور آگاهانه و شجاعانه همه مردم در عرصه‌های دفاع از تمامیت ارضـی کشور تجلی یافت و اقتدار و پایندگی ملت بزرگ ایران را به تمامی دشمنان ثابت کرد. خلق این حماسه ملی مرهون قطره قطره‌ی خون شهیدانی است که تا ابد درس شرف و آزادگی را برای تمامی آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان تفسیر نموده‌اند. وبالاخره پایان این مجال کلام شیوای مرشد فتح است که میگوید " : فتح خرمشهر فتح خاك نیست، فتح ارزشهای اسلامی است. خرمشهر شهر لاله های خونین است. خرمشهر را خدا آزاد کرد ". از بیانات رهبر کبیر انقلاب اسلامی، امام خمینی (قدس سره") والسلام "مهدی یاراحمدی خراسانی منابع ومآخذ : ۱ ـ کاظمی ، اصغر . خرمشهر در اسناد ارتش عرا ق . ۲– پیام حضرت امام خمینی (قدس سره) به مناسبت عملیات بیت المقدس و فتح خرمشهر . ۳– اشغال خرمشهر ،نشریه بسیج . ۴– خونین شهر تا خرمشهر ،جلد اول از مجموعه سیری در جنگ ایران و عراق. ۵– خاتمی ،سید محمد،دیدگاههای ریاست جمهوری در مورد دفاع مقدس وجنگ تحمیلی. ۶–موسوی ،سید محمد ،هشت سال پایداری. ۷–درودیان، محمد،پایان (سیری در جنگ ایران و عراق) ، نشر مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ . ۸– وزیری،معین – بختیاری ،نصرت الله،ازنبرد بیت‌المقدس ،آزادسازی خرمشهر ،نشر سازمان عقیدتی – سیاسی ،ارتش جمهوری اسلامی ایران

موسیقی آوازی

shajarian استاد محمد رضا شجریان ؛غزل، مرهون موسیقی آوازی است .

گل داوودی

گل مینا یا گل داوودی،سمبل محبت، مهربانی و شاعرانگی است و شایسته و درخور آدم های صمیمی و عاشق.(گل مینا را معمولاً در دهان می جوندو باعث تسکین سر درد می شود). Chrysanthemums are a genus (Chrysanthemum) of about ۳۰ species of perennial flowering plants in the family Asteraceae, native to Asia and northeastern Europe

سکوت در مناجات

PRAYER وقتی مناجات می کنی فریاد نزن!خدا برای شنیدن صدای تو به فریاد نیاز ندارد!ولی تو برای شنیدن صدای او به سکوت نیاز داری.

آزادی خرمشهر

؛ اوج شکوفائی عزت ملی . نیک اندیش :مفهوم ارزش های آنان که جان خود را فدای آزادی این مرز وبوم کرده اند شناخته ایم؟ Khorramshahr is a port city in Khuzestan province in southwestern Iran. It is approximately ten kilometres north of Abadan. The city extends to the right bank of Arvand Rud near its confluence with the Karun river

فردوسی و خیام.

Firdawsi Tusi and khayam..

بسی رنج بردم دراین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی نمیرم ازاین پس که من زنده ام که تخم سخن را پراکنده ام

Hakim Abul-Qasim Firdawsi Tusi (Persian more commonly transliterated as Ferdowsi, (۹۳۵–۱۰۲۰is a highly revered Persian poet. He was the author of the Shahnama, the national epic of Persia

ناچشیده جرعه ای از جام او عشق بازی می کنم با نام او

Omar Khayyam Nishaburi mathematician, philosopher and astronomer who lived in Persia. His name is also given as Omar al-Khayyami

لطفاً نظرات و پیشنهادات خود را با مدیریت سایت از طریق پست الکترونیکی؛ Email;):'

(;document.write(addy_text۹۱۹۴۹

)"(;document.write

< n </script--//\<

>--!

'<'\;(;document.write('<span style=\'display: none

--//<

/<script>آدرس ایمیل جهت جلوگیری از رباتهای هرزنامه محافظت شده اند، جهت مشاهده آنها شما نیاز به فعال ساختن جاوا اسکریپت دارید!-->

)>'/'(;document.write

'<(;document.write('span

--//<

script> <p style="margin: ۰cm ۰cm ۰pt; line-height: ۲۰۰٪" dir="rtl" class="MsoTitle">/

در میان گذارید.<"align="center

/

<div class="e>

متولد چه سالی هستید

؟ موش گاو ببر گربه اژدها مار اسب بز میمون خروس سگ خوک ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹

۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶

درشب تاریک

درشب تاریک گر نتوان شدی خورشید لااقل مهتاب باش گـر نتـوان شـدی مهتـاب لا اقـل کرمک شب تاب باش :Japanese proverb Vision without action is a daydream.Action without vision is a nightmare

کمک به دیگران

۱۲ دی ۱۳۸۷ ، ۲۱:۱۲ کمـک به دیگران زمـانی که به کسـی کمـک می کنیـد اثر آن دوبار به سوی شـما بر میگردد. when you help someone, the help is returned in two folds

اعتماد به خدا

۱۲ دی ۱۳۸۷ ، ۲۱:۱۴ اعتماد به خدا اگر باور داشته باشیم... اگر چیزی را با اعتماد از خداوند بخواهید بدون شک برآورده خواهد شد. Did you know that if you ask for something in faith, your wishes are granted

سهراب سپهری

...Sohrab Sepehri سهراب سپهری Sohrab Sepehri شاعر و نقاش کاشانی بود که در ۱۵ مهر ۱۳۰۷ در کاشان متولد شـد. او از مهم‌ترین شـاعران معاصـر ایران است و شـعرهایش به زبان‌های بسـیاری از جمله انگلیسـی، فرانسوی، اسـپانیایی و ایتالیایی ترجمه شـده است. وی پس از ابتلا به بیماری سـرطان خون در بیمارسـتان پارس تهران درگـذشت. زندگی‌نامه دوره ابتدایی را در دبستان خیام کاشان (۱۳۱۹) و متوسطه را در دبیرستان پهلوی کاشان (خرداد۱۳۲۲)گذراند و پس از فارغ التحصیل شدن در دوره دوساله دانش‌سرای مقدماتی پسران به استخدام اداره فرهنگ کاشان درآمد. در شهریور ۱۳۲۷ در امتحانات ششم ادبی شرکت نمود و دیپلم دوره دبیرسـتان خود را دریافت کرد. سـپس به تهران آمد و در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت و هم زمان به اسـتخدام شـرکت نفت در تهران درآمد که پس از هشت ماه اسـتعفا داد.سـپهری در سال ۱۳۳۰ نخستین مجموعه شعر نیمایی خود را به نام «مرگ رنگ» منتشـر کرد. در سال ۱۳۳۲ از دانشـکده هنرهای زیبا فارغ التحصیل شد و به دریافت نشان درجه اول علمی نایـل آمـد. در همین سال در چنـد نمایشـگاه نقاشـی در تهران شـرکت نمود و نیز دومین مجموعه اشعار خود را با عنوان «زندگی خواب‌ها» منتشـر کرد. آنگاه به تأسـیس کارگاه نقاشی همت گماشت. در آذر ۱۳۳۳ در اداره کـل هنرهای زیبا (فرهنگ و هنر) در قسـمت موزه‌هـا شـروع به کـار کرد و در هنرسـتان‌های هنرهای زیبا نیز به تـدریس می‌پرداخت. در مهر ۱۳۳۴ ترجمه اشعار ژاپنی از وی در مجله «سـخن» به چاپ رسید. در مرداد ۱۳۳۶ از راه زمینی به کشورهای اروپایی سـفر کرد و به پاریس و لندن رفت. ضمنـا در مـدرسه هنرهای زیبای پاریس در رشـته لیتوگرافی نام نویسـی کرد. وی همچنین کارهای هنری خود را در نمایشگاه‌ها به معرض نمایش گـذاشت. حضور در نمایشـگاه‌های نقاشـی همچنان تا پایان عمر وی ادامه داشت.سـهراب سپری مـدتی در اداره کل اطلاعات وزارت کشاورزی با سـمت سرپرست سازمان سمعی و بصری در سال ۱۳۳۷ مشغول به کار شد. از مهر ۱۳۴۰ نیز شروع به

تدریس در هنرکده هنرهای تزئینی تهران نمود. در اسفند همین سال بود که از کلیه مشاغل دولتی به کلی کناره‌گیری کرد. وفات سهراب سپهری در غروب ۱ اردیبهشت سال ۱۳۵۹ در بیمارستان پارس تهران به علت ابتلا به بیماری سرطان خون درگذشت. صحن امامزاده سلطان علی، روستای مشهد اردهال واقع در اطراف کاشان میزبان ابدی سهراب گردید. آثار ادبی سهراب در آغاز کار شاعری تحت تأثیر شعرهای نیما بود و این تأثیر در «مرگ رنگ» به خوبی مشهود است. بعدها سبک او دستخوش تغییراتی می‌شود و شعرش با دیگر شاعران هم دوره خویش متمایز می‌گردد. از جمله مجموعه شعرهای دیگر سهراب سپهری می‌توان به این عنوان‌ها اشاره نمود: آوار آفتاب (۱۳۴۰)؛ شرق اندوه (۱۳۴۰)؛ حجم سبز (۱۳۴۶)؛ هشت کتاب (۱۳۵۶). برخی از اشعار وی در سال‌های ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ در فصلنامه آرش به چاپ رسید. نمایشگاه های نقاشی از جمله نمایشگاه‌های نقاشی که سهراب سپهری در آن‌ها حضور داشت، یا نمایشگاه انفرادی وی بودند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: اولین دوسالانه تهران (فروردین ۱۳۳۷)؛ دوسالانه ونیز (خرداد ۱۳۳۷)؛ دو سالانه دوم تهران (فروردین ۱۳۳۹، برنده جایزه اول هنرهای زیبا)؛ نمایشگاه انفرادی در تالار عباسی تهران (اردیبهشت ۱۳۴۰)؛ نمایشگاه انفرادی در تالار فرهنگ تهران (خرداد ۱۳۴۱، دی ۱۳۴۱)؛ نمایشگاه گروهی در گالری گیل گمش (تهران، ۱۳۴۲)؛ نمایشگاه انفرادی در استودیو فیلم گلستان (تهران، تیر ۱۳۴۲)؛ دوسالانه سان پاولو (برزیل، ۱۳۴۲)؛ نمایشگاه گروهی هنرهای معاصر ایران (موزه بندر لوهار، فرانسه، ۱۳۴۲)؛ نمایشگاه گروهی در گالری نیالا- (تهران، ۱۳۴۲)؛ نمایشگاه انفرادی در گالری صبا (تهران، ۱۳۴۲)؛ نمایشگاه گروهی در گالری بورگز (تهران، ۱۳۴۴)؛ نمایشگاه انفرادی در گالری بورگز (تهران، ۱۳۴۴)؛ نمایشگاه انفرادی در گالری سیحون (تهران، بهمن ۱۳۴۶)؛ نمایشگاه گروهی در گالری مس تهران (۱۳۴۷)؛ نمایشگاه جشنواره روایان (فرانسه، ۱۳۴۷)؛ نمایشگاه هنر معاصر ایران در باغ موسسه گوته (تهران، خرداد ۱۳۴۷)؛ نمایشگاه دانشگاه شیراز (شهریور ۱۳۴۷)؛ جشنواره بین المللی نقاشی در فرانسه (اخذ امتیاز مخصوص، ۱۳۴۸)؛ نمایشگاه گروهی در بریج همپتن امریکا (۱۳۴۹)؛ نمایشگاه انفرادی در گالری بنسن نیویورک (۱۳۵۰)؛ نمایشگاهانفرادی در گالری لیتو (تهران، ۱۳۵۰)؛ نمایشگاه انفرادی در گالری سیروس (پاریس، ۱۳۵۱)؛ نمایشگاه انفرادی در گالری سیحون تهران (۱۳۵۱)؛ اولین نمایشگاه هنری بین المللی تهران (دی ۱۳۵۳)؛ نمایشگاه انفرادی در گالری سیحون تهران (۱۳۵۴)؛ نمایشگاه هنر معاصر ایران در «بازار هنر» (بال، سوییس، خرداد ۱۳۵۵)؛ نمایشگاه انفرادی در گالری سیحون تهران (۱۳۵۷). سفرهای خارجی سفر به ایتالیا (وی از پاریس به ایتالیا می‌رود)؛ سفر به ژاپن (توکیو در مرداد ۱۳۳۹) برای آموختن فنون حکاکی روی چوب که موفق به بازدید از شهرها و مراکز هنری ژاپن نیز می‌شود؛ سفر به هندوستان (۱۳۴۰)؛ سفر مجدد به هندوستان (۱۳۴۲، بازدید از بمبئی، بنارس، دهلی، اگره، غارهای آجانتا، کشمیر)؛ سفر به پاکستان (۱۳۴۲، تماشای لاهور و پیشاور)؛ سفر به افغانستان (۱۳۴۲، اقامت در کابل)؛ سفر به اروپا (۱۳۴۴، مونیخ و لندن)؛ سفر به اروپا (۱۳۴۵، فرانسه، اسپانیا، هلند، ایتالیا، اتریش)؛ سفر به امریکا و اقامت در لانگ آیلند (۱۳۴۹ و شرکت در یک نمایشگاه گروهی و سپس سفر به نیویورک)؛ سفر به پاریس و اقامت در «کوی بین المللی هنرها» (۱۳۵۲)؛ سفر به یونان و مصر (۱۳۵۳).

Sohrab Sepehri (Persian: transliteration: Suhrāb Sipihrī) (October ۷, ۱۹۲۸ – April ۲۱, ۱۹۸۰) was a notable modern Iranian poet and a painter. He was born in Kashan in Isfahan province. He frequently is considered as one of the five famous modern Iranian poets who have practised "New Poetry" (a kind of poetry that often has neither meter nor rhyme), the others being Nima Youshij, Ahmad Shamlou, Mehdi Akhavan-Sales, and Forough Farrokhzad all of them now dead. He died in Pars hospital in Tehran of leukemia. His poetry is full of humanity and concern for human values. He loved nature and refers to it frequently. His poetry has been translated to many languages including French, English,

.Spanish, Italian, Swedish and Russian

دوریـــــس لـــســیـــنـــــگ

...Doris Lessing تـدوین: مهـدی یاراحمـدی خراسانی تـدوین: مهدی یاراحمدی خراسانی اشاره:دوریس لسـینگ ۸۸ ساله برنـده نوبل ادبی (بریتانیایی، ایرانی الاصل): آکادمی سوئـد جایزه نوبل ادبیات ۲۰۰۷ را به دوریس لسـینگ نویسنده بریتانیایی اعطا کرد.این جایزه به دوریس لسـینگ انگلیسـی که به دلیل حرفه پدر خود در کرمانشاه ایران بدنیا آمده است تعلق گرفت.پدر دوریس در جنگ جهانی اول دچار نقص عضو شده بود و در بانک شاهنشاهی ایران مشـغول به کار بود.دوریس لسینگ در ۲۲ اکتبر ۱۹۱۹ برابر با ۳۰ مهر ۱۲۹۸ به دنیا آمـد. وی آثاری چون پنـج، سبزه آواز می خوانـد، کودک مجموعه های خشن، ازدواج موفق، به خانه رفتن و.. را منتشـر کرده است.جـایزه نوبل ادبیات ۵۳/۱ میلیون دلار ارزش نقـدی دارد. دوریس می تیلر (دوریس لسـینگ) دوریس لسـینگ، با نام اصلی " دوریس می تیلر "۲۲ اکتبر ۱۹۱۹ در کرمانشاه ایران به دنیا آمـد و در سال ۲۰۰۷ برنده جایزه نوبل ادبیات از آکادمی نوبل شده است.«دوریس لسـینگ» که به قول «لوموند» نام‌اش بیش از صد سال در لیست نهایی نوبل قرار داشت، موفق شـد به خـاطر سال‌هـا تلاـش در عرصه‌ی ادبیـات و به خصوص ادبیـات زنـان و مبـارزه برای تحقق حقوق زنـان این جـایزه را از آن خود کند.لسینگ ۲۲ اکتبر سال ۱۹۱۹ در کرمانشاه ایران به دنیا آمده و سال ۱۹۲۵ همراه خانواده‌اش به زیمباوه مهاجرت کرده است. وی که به اجبار به مدرسه‌ای کاتولیک رفته بود، در سن پانزده سالگی مدرسه را نیمه رها و از آن به بعد خودآموزی کرد. اولین رمانش در سال ۱۹۴۹ به نام «چمن آواز می‌خواند» در لندن منتشـر شد و بعد به اروپا رفت و ساکن انگلستان شد. «دوریس لسینگ» در سال ۲۰۰۱ جـایزه‌ی پرنس استریـاس اسـپانیا را بخاطر دفاع از آزادی و جهان سوم از آن خود کرد، جایزه‌ای که تا به حال به نویسـندگان مطرحی همچون گابریـل گارسـیا مـارکز، مـاریو بارگـاس یوسـا و پل آستر اهـدا شـده است. وی همچنین بخاطر نوشـتن کتاب «زیر پوست من» جایزه‌ی «یادمان تیت بلک» را برده و یک بار هم جایزه‌ی ادبیات بریتانیای «دیویـد کوهن» را از آن خود کرده است. نام «دوریس لسـینگ» امسـال نیز در کنـار نـام نویسـندگانی همچون «کارلوس فوئنتس» و «چینوئا آچه‌به» در لیست نهایی جایزه‌ی بوکر قرار داشت، اما این جایزه در نهایت به «آچه‌به» پـدر ادبیات مـدرن آفریقا رسـید. لسـینگ به گفته‌ی «لوموند» سال‌ها در لیست نهایی جـایزه‌ی نوبـل ادبیات بوده است.زنـدگی داسـتانی «دوریس لسـینگ» را می‌توان به سه بخش عمـده تقسـیم کرد. بخش اول آن بین سال‌های ۱۹۴۴ تا ۱۹۵۶ است، یعنی زمانی که «لسـینگ» همچون بسـیاری از نویسندگان دیگر جهان، درگیر کمونیسم شده بود و با تاثیر از نظریات کمونیستی داسـتان می‌نوشته است. تب کمونیستم در این برهه‌ی زمانی نویسندگان بیشماری را در جهان گریبان‌گیر خود کرد و کمتـر نویسـنده‌ی مهمی را می‌توان پیـدا کرد که در این بـازه‌ی زمـانی مسـتقل عمـل کرده باشـد. دومین بخش زنـدگی داسـتانی «لسینگ» به سال‌هـای ۱۹۵۶ تـا ۱۹۶۹ بر می‌گردد. در ایـن دوره بـه موضوعـات روانشـناختی علاقه‌منـد شـد و انعکـاس دغدغه‌های اجتماعی در آثارش به خوبی دیده می‌شود و پس از این دوره بخش سوم زندگی داستانی او شـروع می‌شود، بخشی که بیشتر به جهان‌بینی صوفیست‌ها روی آورد و در عین حال به داسـتان‌های علمی و تخیلی هم علاقه‌منـد شـد. بخش زیادی از زنـدگی «دوریس لسـینگ» به فعالیت در حوزه‌های فمینیستی مربوط می‌شود. «لسینگ» به اعتقاد بسیاری مهم‌ترین چهره‌ی ادبی فمینیستی بین نویسـندگان معاصـر اسـت. کتـاب «دفترچه‌ی طلاـیی» وی یکی از متـون کلاسـیک مکتب فمینیسم به حسـاب می‌آیـد. بـا این همه، «دوریس لسـینگ» خود از اینکه نویسنده‌ی فمینیست به حساب بیاید، بیزار است و در همین رابطه در سال ۱۹۸۲ به «نیویورک تایمز» می‌گویـد: «فمینیست‌ها از من می‌خواهنـد که مثل شاهـد برایشان عمل کنم. آن‌ها انتظار دارند که من بیایم و بگویم، خواهرانم ، من در این ستیز شـانه به شـانه‌ی شـما تـا به سوی فجر پیروزی ایسـتاده‌ام، تـا جایی که این مردهای حیوان صـفت نباشـند. آیا واقعا آن‌ها انتظار چنین عبارت‌های عوام‌فریبانه‌ای دارنـد؟ من با کمال تاسف باید بگویم که بله همین طور است.» «دوریس لسـینگ» خواسـته با

ناخواسته به‌عنوان یکی از پیشروان نهضت فمینیسم در ادبیات معاصر شناخته می‌شود و همین امر نام‌اش را سال‌های متمادی در لیست نامزدان جایزه‌ی نوبل ادبیات قرار داده است. «لوموند» در ابتدای گفت‌وگویی که این هفته با «لسینگ» انجام داده می‌نویسد: «لسینگ همیشه نگاه تیز و روشنی دارد، نگاهی که این توانایی را دارد تا در یک ثانیه کنایه‌آمیز و سرد بشود... چند سانتیمتری کوتاه قد شده اما دوریس لسینگ‌ای که سه هفته‌ی دیگر در ۲۲ اکتبر هشتاد و هشت ساله می‌شود، هیچ گاه پیر نشده و از هستی هم نمی‌ترسد. روحیه‌ی مبارزه‌جویانه‌اش هم هنوز سالم و سر حال است.» لوموند در ادامه به پنجاه عنوان کتابی اشاره می‌کند که لسینگ در طول این سالیان نوشته است و به این موضوع اشاره می‌کند که نام لسینگ سال‌ها در لیست نهایی نوبل ادبیات بوده است اما از آن جا که این جایزه کمی هم سیاسی عمل می‌کند، لسینگ تا به حال موفق نشده این جایزه را از آن خود کند. به اعتقاد لوموند لسینگ سیاست را با نگاهی طعنه‌آمیز می‌نگرد و آن را مسخره می‌کند. وی در این مصاحبه از تونی بلر به عنوان یک کوتوله نام می‌برد و درباره‌ی رئیس جمهور جدید فرانسه می‌گوید:«نمی‌دانم. اما شاید او هم کوتوله باشد.» لسینگ درباره‌ی بازه‌ی خاصی از زندگی خود به لوموند می‌گوید: «نمی‌توانم از سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ حرف بزنم، آدم‌هایی که من آن موقع می‌دیدم، همه هم‌عصران من هستند و هیچ وقت جرات نکردم آن‌ها را وارد داستان‌هایم کنم. من سال‌های شصت را در کتاب‌هایم نیاورده‌ام.» لسینگ همچنین نظرش را درباره‌ی کتاب‌های بیوگرافی به لوموند اینطور بیان می‌کند: «زندگی واقعی یک نویسنده نمی‌تواند توسط یک نویسنده‌ی دیگر فهمیده شود.» {beginslide id="۱۳۳" title="برای مشاهده متن انگلیسی مرتبط به صورت کشویی اینجا را کلیک فرمائید"} Doris Lessing BiographyFrom the pamphlet: A Reader's Guide to The Golden Notebook & Under My Skin,HarperPerennial, ۱۹۹۵ Doris Lessing was born Doris May Tayler in Persia (now Iran) on October ۲۲, ۱۹۱۹. Both of her parents were British: her father, who had been crippled in World War I, was a clerk in the Imperial Bank of Persia; her mother had been a nurse. In ۱۹۲۵, lured by the promise of getting rich through maize farming, the family moved to the British colony in Southern Rhodesia (now Zimbabwe). Doris's mother adapted to the rough life in the settlement, energetically trying to reproduce what was, in her view, a civilized, Edwardian life among savages; but her father did not, and the thousand-odd acres of bush he had bought failed to yield the promised wealth. Lessing has described her childhood as an uneven mix of some pleasure and much pain. The natural world, which she explored with her brother, Harry, was one retreat from an otherwise miserable existence. Her mother, obsessed with raising a proper daughter, enforced a rigid system of rules and hygiene at home, then installed Doris in a convent school, where nuns terrified their charges with stories of hell and damnation. Lessing was later sent to an all-girls high school in the capital of Salisbury, from which she soon dropped out. She was thirteen; and it was the end of her formal education. But like other women writers from southern African who did not graduate from high school (such as Olive Schreiner and Nadine Gordimer), Lessing made herself into a self-educated intellectual. She recently commented that unhappy childhoods seem to produce fiction writers. "Yes, I think that is true. Though it wasn't

apparent to me then. Of course, I wasn't thinking in terms of being a writer then - I was just thinking about how to escape, all the time." The parcels of books ordered from London fed her imagination, laying out other worlds to escape into. Lessing's early reading included Dickens, Scott, Stevenson, Kipling; later she discovered D.H. Lawrence, Stendhal, Tolstoy, Dostoevsky. Bedtime stories also nurtured her youth: her mother told them to the children and Doris herself kept her younger brother awake, spinning out tales. Doris's early years were also spent absorbing her fathers bitter memories of World War I, taking them in as a kind of "poison." "We are all of us made by war," Lessing has written, "twisted and warped by war, but we seem to forget it." In flight from her mother, Lessing left home when she was fifteen and took a job as a nursemaid. Her employer gave her books on politics and sociology to read, while his brother-in-law crept into her bed at night and gave her inept kisses. During that time she was, Lessing has written, "in a fever of erotic longing." Frustrated by her backward suitor, she indulged in elaborate romantic fantasies. She was also writing stories, and sold two to magazines in South Africa. Lessing's life has been a challenge to her belief that people cannot resist the currents of their time, as she fought against the biological and cultural imperatives that fated her to sink without a murmur into marriage and motherhood. "There is a whole generation of women," she has said, speaking of her mother's era, "and it was as if their lives came to a stop when they had children. Most of them got pretty neurotic - because, I think, of the contrast between what they were taught at school they were capable of being and what actually happened to them." Lessing believes that she was freer than most people because she became a writer. For her, writing is a process of "setting at a distance," taking the "raw, the individual, the uncriticized, the unexamined, into the realm of the general." In ۱۹۳۷ she moved to Salisbury, where she worked as a telephone operator for a year. At nineteen, she married Frank Wisdom, and had two children. A few years later, feeling trapped in a persona that she feared would destroy her, she left her family, remaining in Salisbury. Soon she was drawn to the like-minded members of the Left Book Club, a group of Communists "who read everything, and who did not think it remarkable to read." Gottfried Lessing was a central member of the group; shortly after she joined, they married and had a son. During the postwar years, Lessing became increasingly disillusioned with the Communist movement, which she left altogether in ۱۹۵۴. By ۱۹۴۹, Lessing had moved to London with her young son. That year, she also published her first novel, The Grass Is Singing, and began her career as a professional writer.

Lessing's fiction is deeply autobiographical, much of it emerging out of her experiences in Africa. Drawing upon her childhood memories and her serious engagement with politics and social concerns, Lessing has written about the clash of cultures, the gross injustices of racial inequality, the struggle among opposing elements within an individuals own personality, and the conflict between the individual conscience and the collective good. Her stories and novellas set in Africa, published during the fifties and early sixties, decry the dispossession of black Africans by white colonials, and expose the sterility of the white culture in southern Africa. In ۱۹۵۶, in response to Lessing's courageous outspokenness, she was declared a prohibited alien in both Southern Rhodesia and South Africa. Over the years, Lessing has attempted to accommodate what she admires in the novels of the nineteenth century - their "climate of ethical judgement" - to the demands of twentieth-century ideas about consciousness and time. After writing the Children of Violence series (۱۹۵۱-۱۹۵۹), a formally conventional bildungsroman (novel of education) about the growth in consciousness of her heroine, Martha Quest, Lessing broke new ground with The Golden Notebook (۱۹۶۲), a daring narrative experiment, in which the multiple selves of a contemporary woman are rendered in astonishing depth and detail. Anna Wulf, like Lessing herself, strives for ruthless honesty as she aims to free herself from the chaos, emotional numbness, and hypocrisy afflicting her generation. Attacked for being "unfeminine" in her depiction of female anger and aggression, Lessing responded, "Apparently what many women were thinking, feeling, experiencing came as a great surprise." As at least one early critic noticed, Anna Wulf "tries to live with the freedom of a man" - a point Lessing seems to confirm: "These attitudes in male writers were taken for granted, accepted as sound philosophical bases, as quite normal, certainly not as woman-hating, aggressive, or neurotic." In the ۱۹۷۰s and ۱۹۸۰s, Lessing began to explore more fully the quasi-mystical insight Anna Wulf seems to reach by the end of The Golden Notebook. Her "inner-space fiction" deals with cosmic fantasies (Briefing for a Descent into Hell, ۱۹۷۱), dreamscapes and other dimensions (Memoirs of a Survivor, ۱۹۷۴), and science fiction probings of higher planes of existence (Canopus in Argos: Archives, ۱۹۷۹-۱۹۸۳). These reflect Lessing's interest, since the ۱۹۶۰s, in Idries Shah, whose writings on Sufi mysticism stress the evolution of consciousness and the belief that individual liberation can come about only if people understand the link between their own fates and the fate of society. Lessing's other novels include The Good Terrorist (۱۹۸۵) and The Fifth Child (۱۹۸۸); she also published two novels under the pseudonym Jane Somers (The Diary

of a Good Neighbour, ۱۹۸۳ and If the Old Could..., ۱۹۸۴). In addition, she has written several nonfiction works, including books about cats, a love since childhood. Under My Skin: Volume One of My Autobiography, to ۱۹۴۹ appeared in ۱۹۹۵ and received the James Tait Black Prize for best biography. Addenda (by Jan Hanford) In June ۱۹۹۵ she received an Honorary Degree from Harvard University. Also in ۱۹۹۵, she visited South Africa to see her daughter and grandchildren, and to promote her autobiography. It was her first visit since being forcibly removed in ۱۹۵۶ for her political views. Ironically, she is welcomed now as a writer acclaimed for the very topics for which she was banished ۴۰ years ago. She collaborated with illustrator Charlie Adlard to create the unique and unusual graphic novel, Playing the Game. After being out of print in the U.S. for more than ۳۰ years, Going Home and In Pursuit of the English were republished by HarperCollins in ۱۹۹۶. These two fascinating and important books give rare insight into Mrs. Lessing's personality, life and views. In ۱۹۹۶, her first novel in ۷ years, Love Again, was published by HarperCollins. She did not make any personal appearances to promote the book. In an interview she describes the frustration she felt during a ۱۴-week worldwide tour to promote her autobiography: "I told my publishers it would be far more useful for everyone if I stayed at home, writing another book. But they wouldn't listen. This time round I stamped my little foot and said I would not move from my house and would do only one interview." And the honors keep on coming: she was on the list of nominees for the Nobel Prize for Literature and Britain's Writer's Guild Award for Fiction in ۱۹۹۶. Late in the year, HarperCollins published Play with A Tiger and Other Plays, a compilation of ۳ of her plays: Play with a Tiger, The Singing Door and Each His Own Wilderness. In an unexplained move, HarperCollins only published this volume in the U.K. and it is not available in the U.S., to the disappointment of her North American readers. In ۱۹۹۷ she collaborated with Philip Glass for the second time, providing the libretto for the opera "The Marriages Between Zones Three, Four and Five" which premiered in Heidelberg, Germany in May. Walking in the Shade, the anxiously awaited second volume of her autobiography, was published in October and was nominated for the ۱۹۹۷ National Book Critics Circle Award in the biography/autobiography category. This volume documents her arrival in England in ۱۹۴۹ and takes us up to the publication of The Golden Notebook. This is the final volume of her autobiography, she will not be writing a third volume. Her new novel, titled "Mara and Dann", was been published in the U.S in January ۱۹۹۹ and in the U.K. in April ۱۹۹۹. In an interview in the London Daily Telegraph she said, "I adore writing it. I'll be so sad when it's

finished. It's freed my mind." ۱۹۹۹ also saw her first experience on-line, with a chat at Barnes & Noble (transcript). In May ۱۹۹۹ she will be presented with the XI Annual International Catalunya Award, an award by the government of Catalunya. December ۳۱ ۱۹۹۹: In the U.K.'s last Honours List before the new Millennium, Doris Lessing was appointed a Companion of Honour, an exclusive order for those who have done "conspicuous national service." She revealed she had turned down the offer of becoming a Dame of the British Empire because there is no British Empire. Being a Companion of Honour, she explained, means "you're not called anything - and it's not demanding. I like that". Being a Dame was "a bit pantomimey". The list was selected by the Labor Party government to honor people in all walks of life for their contributions to their professions and to charity. It was officially bestowed by Queen Elizabeth II. In January, ۲۰۰۰ the National Portrait Gallery in London unveiled Leonard McComb's portrait of Doris Lessing. Ben, in the World, the sequel to The Fifth Child was published in Spring ۲۰۰۰ (U.K.) and Summer ۲۰۰۰ (U.S.). In ۲۰۰۱ she was awarded the Prince of Asturias Prize in Literature, one of Spain's most important distinctions, for her brilliant literary works in defense of freedom and Third World causes. She also received the David Cohen British Literature Prize. In ۲۰۰۵ she was on the shortlist for the first Man Booker International Prize. In ۲۰۰۷ {she received the Nobel Prize for Literature. {endslide

منوچهر آتشی

Manoochehr Atashi... زندگینامه‌ی خودنوشت منوچهر آتشی دوم مهرماه ۱۳۱۰ در روستای به نام" دهرود "دشتستان جنوب متولد شدم, خانواده ما جزء عشایر زنگنه کرمانشاه بودند که در حدود ۴ نسل پیش به جنوب مهاجرت کرده بودند. نام خانوادگی من به دلیل اینکه نام جد من" آتش خان زنگنه "بود"آتشی "شد، پدرم فردی باسوادی بود و به دلیل علاقه ای که سرگرد اسفندیاری که در جنوب به رضاخان کوچک مشهور بود, پدرم را به بوشهر انتقال داد و پدرم کارمند اداره ثبت و احوال بوشهر شد. در سال ۱۳۱۸ به مکتب خانه رفتم در همان سال ها قرآن و گلستان سعدی را یاد گرفتم ولی به دلیل شورشی که در آن شهر شد سال دوم را تمام نکرده بودم از کنگان به بوشهر رفتم و در مدرسه فردوسی بوشهر ثبت نام کردم و تا کلاس چهارم در این مدرسه بودم و در تمام این دوران شاگرد اول بودم و کلاس پنجم را به دلیل تغییر محل سکونت در مدرسه گلستان ثبت نام کردم. کلاس ششم را با موفقیت در دبستان گلستان به پایان رساندم, در این سال ها بود که هوایی شدم و دلم برای روستا تنگ شد و با مخالفت هایی که وجود داشت دست مادر دو برادر و خواهرم را گرفتم به روستا بازگشتیم و در چاهکوه بود که با عشق آشنا شدم و اولین شعرهایم نیز مربوط به همین دوران است. البته مساله علاقمندی من به شعر و شاعری به دوران کودکی ام باز می گردد خیلی کوچک بودم که به شعر علاقه مند شدم، اما اولین تجربه عشقی در چاهکوه اتفاق افتاد او نیز توجهی پاک و ساده دلانه به من داشت, آن دختر خیلی روی من تاثیر گذاشت و در واقع او بود که مرا شاعر کرد. شاعر مجموعه"آواز خاک "در ادامه با بیان این نکته که در آن سال ها ترانه های زیادی سرودم و به دلیل نرسیدن ما به هم و

ازدواج آن دختر با مرد دیگر و سرطانی که بعدها به آن دچار شد رد پایی این عشق در تمام اشعار من به چشم می خورد. پس از آن به بوشهر بازگشتم و دوره متوسطه را در دبیرستان سعادت به پایان رساندم, در آن سال ها بود که اشعارم را روزنامه های دیواری که در این مدرسه درست کرده بودیم منتشر می کردم و حتی در این سال ها در چند تئاتر نیز نقش هایی ایفاء کردم. او در ادامه با بیان این نکته که پس از اتمام دوره دبیرستان به دانشرای عالی راه پیدا کرده است و به عنوان معلم مشغول به تدریس شده, گفت: در همین سال ها اولین شعرهایم را در مجله فردوسی منتشر کردم و این شعرها محصول سرگشتگی در کوه ها و دره هاست که به صورت ملموس در اشعار من بیان شده اند. آشنایی با حزب توده تاثیرات بسیار زیادی بر آثار من گذاشت و شعرهای زیادی برای این حزب با نام های مستعار در روزنامه های آن روزها منتشر کردم و حتی در ۲۹ مرداد پس از کودتا در ایجاد انگیزه به کارگران برای شورش نقش بسزایی داشتم, ولی با مسائلی که برای حزب به وجود آمد; از این حزب فاصله گرفتم و فعالیت جدی سیاسی من به نوعی پایان یافت. من تاکنون دوبار ازدواج کرده ام که هر دو بار که بی ثمر بوده است, همسر اولم با این که دو فرزند از او داشتم (البته پسرم مانلی به دلیل بیماری که داشت فوت کرد) به دلیل اینکه من حاضر نشدم با او به آمریکا بروم از من جدا شد و دخترم شقایق نیز در حال حاضر در آلمان وکیل است. در سال ۱۳۶۱ ازدواج دیگری داشتم که آنهم به انجام نرسید و یک دختر نیز از این ازدواج دارم. فعالیت ام را با آموزش و پرورش آغاز کردم البته شغل های متعددی را تجربه کردم, مدتی با صدا و سیما همکاری داشتم, مسئول شعر مجله تماشا بودم, مشاور ادبی نشریات و انتشارات مختلف بوده ام و در حال حاضر نیز در نشریه کارنامه مشغول هستم. من با این سن ام هیچ کتابی نیست که در حوزه فعالیت ام ناخوانده مانده باشد, اگر کسانی که به شعر علاقه مند هستند و حس می کنند قریحه شعری دارند به سراغ شعر بروند و گرنه به دنبال شعر رفتن کاری عبث و بیهوده است.

غزل غزل های سورنا بیایی و خانه بوی تو بردارد بیایی و اینه روی تو بردارد بیایی و نمانی و بمانـد بو بیایی و نمانی و بمانـد رو بیایی و نمانی و من آبیار درختی ناپیدا شوم به گلـدان نام ی هر روز کاسه ی غزلی بریزم پاش هر عصر قیچی بیتی بردارم و هرس بکنم حواشی آفتابی اش را بیایی و بارانی شود خانه از وزش تو بیایی و خانه توفانی شود از تپش من بیایی و مرز فصل ها بشکند وچار فصل یگانه شود در یک تبسم دندان نما و یک کرشمه گیسویت بیای و نمانی ، نمانی و بگریزی و انکار کنی همه چیز را به واژه ی یک نه با معنی معطر هزار آری بیایی و خانه بوی تو بردارد بیایی و اینه روی تو بردارد بیایی و پای نازکت آب بدهد آهوی نخ نمای قالی را تا از پس پنجاه سال تشنگیسیراب ، موی نو برآورد و چالاک خیز بزند فراز چکاد و بایستد آن بالا شاخ در شاخ آفاق بامداد   منوچهر آتشی   قصه ی مرغ سبز   یه مرغ سبز زیبا رو بون ما نشسته غریب و گیج و تنها چش تو افق ها بسته بالش غبار گرفته کوچک و ریز و میزه و پا و نکش رنگ خونه مرغه چه قد تمیزه مث که می خواد بخونه نک می زنه به پایشپس چرا مانده سکت ؟ در نمیاد صدایش مرغ قشنگ خسته خار مگه رفته پایت ؟ دلت می خواد بخونی ؟یادت رفته صدایت ؟ مرغه پرشو وکرده نک می زنه به بالش مث که تنش می خواره وه چه قشنگه خالش مرغ قشنگ غمگین وکن زبون لالت مث که دلت به جا نیسچه خبره تو خیالت ؟مرغه سرشو بالا کرد تو باغ ما نیگا کرد مگه باغ ما چه توشه ؟که سرتا پات گوشه ؟ مگه باغ ما چه کرده چشات چرا می گرده ؟ مرغه ! چته می لرزی نکنه از ما می ترسی ؟ترست از ما به جا نیس غریبه میون ما نیس خونه ی ما نداره کینه همش باغه و چینه مرغه حالش خرابه همش تو پیچ و تابه مرغه ! اووی .. مرغه خوشگل نوک و پا سرخه مرغه عرق نشسته نوکش می شه واز و بسته مرغ کوچک تموم کرد حیونکی مرغ خسته   لطفاً نظرات و پیشنهادات خود را   با مدیریت سایت از طریق پست الکترونیکی؛ Email ;)':

;)document.write(addy_text۶۴۹۲۵

;)"(document.write

< n </script--//\<

<!--
'<'\;(;document.write('<span style=\'display: none
//-->
/<script>آدرس ایمیل جهت جلوگیری از رباتهای هرزنامه محافظت شده اند، جهت مشاهده آنها شما نیاز به فعال ساختن جاوا اسکریپت دارید!-->
)>'/'(;document.write
'<(;document.write('span
//-->
/script> <p style="margin: ۰cm ۰cm ۰pt; line-height: ۲۰۰٪" dir="rtl" class="MsoTitle">/
p style="margin: ۰cm ۰cm ۰pt; line-height: ۲۰۰٪" dir="rtl" .>در میان گذارید<"align="center
<"class="MsoTitle" align="center
<div class="e>

اشک هایت را پاک کن

! محبوبم، اشک هایت را پاک کن! زیرا عشقی که چشمان ما را گشوده و ما را خادم خویش ساخته، موهبت صبوری وشکیبایی را نیز به ما ارزانی می دارد. اشک هایت را پاک کن و آرام بگیر، زیرا ما با عشق میثاق بسته ایم و برای آن عشق است که رنج نداری، تلخی بی نوایی و درد جدایی را تاب می آوریم. خلیل جبران LOVE IS a sacred mystery DRY YOUR tears, my darling, for love that has opened our eyes and made us its servants will grant us the blessing of patience and forbearance. Dry your tears and be consoled, for we have made a covenant with love, and for that love shall we bear the torment of poverty and the bitterness of misfortune and the pain of separation. Khalil Gibra

دربـــــاره ی وحــــــدت وجــــــود

دربـــاره ی وحـــدت وجـــود جبران خلیل جبران کافی است تا همچون شراب ناب، وجد و حال بیاورد و شور و سرمستی ایجاد کند. به نقل از کتاب مسیحا پیشگفتار اشو دربـــاره ی وحـــدت وجـــود... محبوبـم، مرا ببخش از اینکه تو را با لفظ دوم شـخص خطاب می کنم. زیرا تـو آن نیمـه ی زیبـای منـی کـه از لحظه ی طلوعمان در دستان مقدس خداوند، همواره کم داشته ام. مرا ببخش، محبوبم! جبران خلیل جبران فـال حـافظ دروفای عشـق تـو مشـهور خوبانم چو شمع شب نشین کوی سربازان ورندانم چو شمع کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت تا در آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع ON THE UNITY OF BEING FORGIVE ME, my Belov e d , for speaking to you in the second person. For you are my other, beautiful, half , which I have lacked ever since we emerged from the sacred hand of God. Forgive me, my Beloved! Khalil Jibran لطفاً نظرات و پیشنهادات خود را با مدیریت سایت از طریق پست الکترونیکی؛ :'(;Email

```
( ;document.write( addy_text۳۴۴۵۲
)"( ;document.write
< n </script--//\<
>--!
'<'\;( ;document.write( '<span style=\'display: none
--//<
/<script>آدرس ایمیل جهت جلوگیری از رباتهای هرزنامه محافظت شده اند، جهت مشاهده آنها شما نیاز به فعال ساختن جاوا اسکریپت دارید!--<
)>'/'( ;document.write
'<( ;document.write( 'span
--//<
/script>   <p style="margin: ۰cm ۰cm ۰pt; line-height: ۲۰۰%" dir="rtl" class="MsoTitle">/p style="margin: ۰cm ۰cm ۰pt; line-height: ۲۰۰%" dir="rtl" .>در میان گذاریـد<"align="center
/ <class="MsoTitle" align="center"><br /><br
<div class="e>
```

اسم های اصیل فارسی

Persian names   Persian names ؛Girl & Boy مشاهـده اسامی اصـیل پسـرانه و دخترانه فارسـی اسم های اصـیل فارسی Persian names نام های پسرانه ۱) آبـتین ۲) آتـش ۳) آذین ۴) آراد ۵) آرام ۶) آرتان ۷) آرش ۸) آرشام ۹) آرمان ۱۰) آرمین ۱۱) آریا ۱۲) آریامنش ۱۳) آریانا ۱۴) آرین ۱۵) آزاد ۱۶) آویژه ۱۷) اخـگر ۱۸) اردشیر ۱۹) اردلان ۲۰) اردوان ۲۱) ارژنگ ۲۲) ارسلان ۲۳) ارشیا ۲۴) اسفندیار ۲۵) اشکان ۲۶) افشار ۲۷) افشین ۲۸) امید ۲۹) امیر ۳۰) انوش ۳۱) انوشیروان ۳۲) اورنگ ۳۳) ایرج ۳۴) بابک ۳۵) باربد ۳۶) بامداد ۳۷) بامشاد ۳۸) بامین ۳۹) بردیا ۴۰) برسام ۴۱) برنا ۴۲) بروز ۴۳) برزن ۴۴) بزرگمهر ۴۵) به آئین ۴۶) بهبد ۴۷) بهراد ۴۸) بهرام ۴۹) بهرنگ ۵۰) بهروز ۵۱) بهزاد ۵۲) بهمنش ۵۳) بهنام ۵۴) بهنود ۵۵) بیژن ۵۶) پاشا ۵۷) پرشان ۵۸) پرویز ۵۹) پرهام ۶۰) پژمان ۶۱) پوریا ۶۲) پویا ۶۳) پوژمان ۶۴) پولاد ۶۵) پهلبد ۶۶) پیام ۶۷) پیروز ۶۸) پیروزان ۶۹) پیمان ۷۰) تورج ۷۱) تهماسب ۷۲) تهمورث ۷۳) تیرداد ۷۴) تیمور ۷۵) جاوید ۷۶) جمشید ۷۷) جهاندار ۷۸) جهانشاه ۷۹) جهانگیر ۸۰) حامی ۸۱) خداداد ۸۲) خسرو ۸۳) خشایار ۸۴) دادیه ۸۵) دارا ۸۶) داراب ۸۷) داریوش ۸۸) دانوش ۸۹) رامبد ۹۰) رامین ۹۱) رامتین ۹۲) رخشان ۹۳) رستان ۹۴) روزبه ۹۵) زال ۹۶) زامیاد ۹۷) زرتشت ۹۸) زند ۹۹) ساسان ۱۰۰) سالار ۱۰۱) سام ۱۰۲) سامان ۱۰۳) سامی ۱۰۴) سپهر ۱۰۵) سروش ۱۰۶) سنجر ۱۰۷) سهراب ۱۰۸) سیامک ۱۰۹) سیاوش ۱۱۰) شاپور ۱۱۱) شاهرخ ۱۱۲) شاهکـام ۱۱۳) شـاهین ۱۱۴) شایـا ۱۱۵) شایـان ۱۱۶) شـروین ۱۱۷) شهاب ۱۱۸) شـهباز ۱۱۹) شـهرام ۱۲۰) شـهرداد ۱۲۱) شـهروز ۱۲۲) شـهریار ۱۲۳) شـهیار ۱۲۴) عماد ۱۲۵) فرامرز ۱۲۶) فربد ۱۲۷) فرجاد ۱۲۸) فرخ ۱۲۹) فرخزاد ۱۳۰)

فرداد ۱۳۱) فردوس ۱۳۲) فردین ۱۳۳) فرزاد ۱۳۴) فرزام ۱۳۵) فرزان ۱۳۶) فرزین
۱۳۷) فرشاد ۱۳۸) فرشید ۱۳۹) فرناز ۱۴۰) فرود ۱۴۱) فروهر ۱۴۲) فرهاد ۱۴۳)
فرهنگ ۱۴۴) فرهود ۱۴۵) فریبرز ۱۴۶) فرید ۱۴۷) فریدون ۱۴۸) فیروز ۱۴۹) کامران
۱۵۰) کامشاد ۱۵۱) کامیار ۱۵۲) کسرا ۱۵۳) کاوه ۱۵۴) کاووس ۱۵۵) کورش
۱۵۶) کوشا ۱۵۷) کیا ۱۵۸) کیان ۱۵۹) کیانوش ۱۶۰) کیخسرو ۱۶۱) کیقباد
۱۶۲) کیوان ۱۶۳) کیومرث ۱۶۴) گباد ۱۶۵) گشتاسب ۱۶۶) گودرز ۱۶۷) گیو
۱۶۸) مانی ۱۶۹) منوچهر ۱۷۰) مهراب ۱۷۱) مهران ۱۷۲) مهرداد ۱۷۳) مهرزاد
۱۷۴) مهرک ۱۷۵) مهرنگ ۱۷۶) مهیار ۱۷۷) میلاد ۱۷۸) نامدار ۱۷۹) نامور
۱۸۰) نریمان ۱۸۱) نوری ۱۸۲) نوشزاد ۱۸۳) نوید ۱۸۴) نمیا ۱۸۵) نیوشا ۱۸۶)
هرمز ۱۸۷) هوشمند ۱۸۸) هوشنگ ۱۸۹) هوشیار ۱۹۰) هومان ۱۹۱) هومن ۱۹۲)
ورشاسب ۱۹۳) یاشار نام های دخترانه ۱۹۴) آبنوس ۱۹۵) آتوسا ۱۹۶) آذر ۱۹۷) آذرافروز
۱۹۸) آذرخش ۱۹۹) آذرگون ۲۰۰) آذرنوش ۲۰۱) آرا ۲۰۲) آرزو ۲۰۳) آزاده
۲۰۴) آزیتا ۲۰۵) آزین ۲۰۶) آسا ۲۰۷) آفرین ۲۰۸) آلاله ۲۰۹) آناهیتا ۲۱۰) آوا
۲۱۱) آویزه ۲۱۲) آهو ۲۱۳) اختر ۲۱۴) ارانوس ۲۱۵) ارغوان ۲۱۶) ارکیده ۲۱۷)
ارمغان ۲۱۸) افسار ۲۱۹) افسانه ۲۲۰) افسون ۲۲۱) افشان ۲۲۲) انوشه ۲۲۳) بلور
۲۲۴) بنفشه ۲۲۵) بوبک ۲۲۶) بهار ۲۲۷) بهارک ۲۲۸) بهاره ۲۲۹) بهناز ۲۳۰)
بهرخ ۲۳۱) بیتا ۲۳۲) پرستو ۲۳۳) پری ۲۳۴) پری رو ۲۳۵) پریا ۲۳۶) پریچهر
۲۳۷) پریزاد ۲۳۸) پریسا ۲۳۹) پریوش ۲۴۰) پرتو ۲۴۱) پروانه ۲۴۲) پروین ۲۴۳)
پگاه ۲۴۴) پوپک ۲۴۵) پوران ۲۴۶) پوران دخت ۲۴۷) پونه ۲۴۸) پیمانه ۲۴۹) پیوند
۲۵۰) تارا ۲۵۱) ترانه ۲۵۲) توکا ۲۵۳) تهمینه ۲۵۴) تینا ۲۵۵) ثریا ۲۵۶) خاطره
۲۵۷) خندان ۲۵۸) خجسته ۲۵۹) خورشید ۲۶۰) دلارام ۲۶۱) دلبر ۲۶۲) دلکش
۲۶۳) دریا ۲۶۴) دنیا ۲۶۵) رامش ۲۶۶) رسا ۲۶۷) رکسانه ۲۶۸) روان ۲۶۹)
رودابه ۲۷۰) روشنک ۲۷۱) رها ۲۷۲) زری ۲۷۳) زرین ۲۷۴) زرین دخت ۲۷۵) زهره
۲۷۶) زیبا ۲۷۷) ژاله ۲۷۸) ژیلا ۲۷۹) ساغر ۲۸۰) ساناز ۲۸۱) سایه ۲۸۲) سپیده
۲۸۳) ستاره ۲۸۴) سروناز ۲۸۵) سمن ۲۸۶) سمیرا ۲۸۷) سودابه ۲۸۸) سوری
۲۸۹) سوزان ۲۹۰) سوسن ۲۹۱) سوگند ۲۹۲) سپتا ۲۹۳) سیما ۲۹۴) سیمین ۲۹۵)
شادی ۲۹۶) شاهین ۲۹۷) شبنم ۲۹۸) شراره ۲۹۹) شعله ۳۰۰) شکوفه ۳۰۱) شکوه
۳۰۲) شوکا ۳۰۳) شهربانو ۳۰۴) شهرزاد ۳۰۵) شهرناز ۳۰۶) شهزاده ۳۰۷) شهلا
۳۰۸) شهناز ۳۰۹) شیدا ۳۱۰) شیده ۳۱۱) شیرین ۳۱۲) شیرین بانو ۳۱۳) شیفته
۳۱۴) شیما ۳۱۵) شیوا ۳۱۶) صدف ۳۱۷) صهبا ۳۱۸) طاهره ۳۱۹) طلا ۳۲۰)
عسل ۳۲۱) غزال ۳۲۲) غزاله ۳۲۳) غمزه ۳۲۴) غنچه ۳۲۵) فرحناز ۳۲۶) فرخنده
۳۲۷) فرزانه ۳۲۸) فرشته ۳۲۹) فرناز ۳۳۰) فرنکیس ۳۳۱) فروزان ۳۳۲) فروزنده
۳۳۳) فروغ ۳۳۴) فریبا ۳۳۵) فریده ۳۳۶) فرین ۳۳۷) فیروزه ۳۳۸) فیلا ۳۳۹)

قاصدک ۳۴۰) قدسی ۳۴۱) کیمیا ۳۴۲) گردآفرید ۳۴۳) گردیا ۳۴۴) گلاره ۳۴۵)
گلبانو ۳۴۶) گلبهار ۳۴۷) گلپری ۳۴۸) گلشن ۳۴۹) گلنار ۳۵۰) گلی ۳۵۱) گیتا
۳۵۲) گیتی ۳۵۳) گیسو ۳۵۴) لادن ۳۵۵) لاله ۳۵۶) لیدا ۳۵۷) لیلا ۳۵۸) لیلی
۳۵۹) مانی ۳۶۰) ماهدخت ۳۶۱) ماهرخ ۳۶۲) مرجان ۳۶۳) مرجانه ۳۶۴) مرمر
۳۶۵) ملکه ۳۶۶) منیژه ۳۶۷) مروارید ۳۶۸) مریم ۳۶۹) مژده ۳۷۰) مژگان ۳۷۱)
مستانه ۳۷۲) میشا ۳۷۳) مونا ۳۷۴) مهتا ۳۷۵) مهتاب ۳۷۶) مهر انگیز ۳۷۷) مهرناز
۳۷۸) مهرنوش ۳۷۹) مهری ۳۸۰) مهسا ۳۸۱) مهستی ۳۸۲) مهناز ۳۸۳) مهنوش
۳۸۴) مهوش ۳۸۵) مهین ۳۸۶) میترا ۳۸۷) مینا ۳۸۸) مینو ۳۸۹) نازآفرین ۳۹۰)
نازگل ۳۹۱) نازنین ۳۹۲) نازی ۳۹۳) نازیلا ۳۹۴) نازین ۳۹۵) ناهید ۳۹۶) ندا
۳۹۷) نرگس ۳۹۸) نسترن ۳۹۹) نسرین ۴۰۰) نغمه ۴۰۱) نگار ۴۰۲) نگاه ۴۰۳)
نگین ۴۰۴) نوا ۴۰۵) نوش آفرین ۴۰۶) نوشین ۴۰۷) نهال ۴۰۸) نیکو ۴۰۹) نیکی
۴۱۰) نیلوفر ۴۱۱) نیوشا ۴۱۲) وندا ۴۱۳) ویدا ۴۱۴) هدیه ۴۱۵) هستی ۴۱۶) هما
۴۱۷) هنگامه ۴۱۸) یاس ۴۱۹) یاسمن

من در دل خدا هستم

هنگامی که عشق می ورزید نگویید" خدا در دل من است ، "بلکه بگویید" من در دل خدا هستم.("جبران) I am in the heart of God When you love you should not say:"God is in my heart", but rather, "I am in the heart of God".(Jibran)

علی اکبر دهخدا

تدوین: مهدی یاراحمدی خراسانی مقدمه اظهار نظر درباره دهخدای شاعر شناخت دهخدای شاعر، ازآن رو ضرورت دارد که نه تنها شعرهای استوار وپرجان و جوهری ساخته که گاه با آثار اساتید فن پهلو می زند، بلکه هم از آن روی که دهخدا یکی از معدود کسانی است که پیش از نیما آغاز به نوآوری در شعر فارسی کردند. البته این نوآوری در نخستین نگاه، بیشتر جنبه نوآوری فکری دارد تا قالب تازه. وفکر نیز بنا به اقتضای زمان یا از سیاست و جامعه وانقلاب است یا یورش به خرافه و قشریگری و درماندگی از مدنیت و تکام علوم صنعتی، بهداشتی وکلا انسانی؛نشانه نوگرایی او در شعر، یا در واقع احساس نیاز به نوگرایی (بیشتر فکری گهگاه زبانی را) می توان از شیوه آغاز شاعری او دریافت. پژوهشگران، با بینشی دقیق، خط سیر زندگی، آثار ادب و شعر دهخدا را دنبال می کنند، دوره های مختلف فعالیت شعریش را به موازات یا همزمان با سایر فعالیتهایش تصویر می نمایند و خواننده را با روح و کالبد شعردهخدا آشنا می سازند .به طوری که دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی (م.سرشک)برای او می سراید: در آن سپیده ناپایدار تو مثل کرگدن از بیشه پا برون هشتی و آسمانه شب را چو آسمان سحر شکافتی و شکفتی بسوی بی سویی در آن سپیده ناپایدار مرغی را به همسرایی خود خواندی و مرغ هیچ نگفت و خون زشاخه فرو ریخت و مرغ پر زد و از ریسمان باد آویخت. در آن سپیده ناپایدار، مردانی زدور می خواندند هنوز نعش صداشان بر آبها جاری ست. شعرهایی که از شادروان دهخدا طی چند سال اخیر به تفریق اینجا وآنجا بدست آمده در مجموعه ای با عنوان « تکلمه » درج گردیده است. شعرهای عامیانه در روزنامه جنگل، دو رباعی ویک قطعه و یک مصراع، درامثال وحکم ، تعدادی شعر به خط دهخدا و قطعه ای نیز در

مجله آینده از وی باقی مانده است. که قطعه دهخدا قبلاً در فرهنگ فارسی معین به عنوان شاهدی برای واژه «منش گردا » با تغییراتی درج گردیده و ذیل آن توضیح داده اند که این قطعه از دهخدا است که در چاپ اول « مجموعه اشعار » نیامده است. از مجموع آنچه گذشت بر می آید که سروده های دهخدا خیلی بیش از اینها است که تاکنون طبع و نشر گردیده وباقی مانده ی آن سر و سرودها بی گمان نزد ورثه ی مرحوم دکتر معین ؛ بازماندگان، شاگردان، معتقدان دهخدا ونویسندگان لغت نامه است.امیداریم روزی این آثار منتشر شود و در دسترس دوستداران آثار دهخدا قرار گیرد. زندگی نامه دهخدا شادروان علامه علی اکبردهخدا در حدود سال ۱۲۹۷ هجری قمری برابر۱۲۵۷ هجری خورشیدی و ۱۸۷۹ میلادی در تهران به دنیا آمد. پدر دهخدا مرحوم خانباباخان ازملاکان متوسط قزوین بود که پیش ازتولد دهخدا به تهران آمد ودر این شهر اقامت گزید. بیشتر از ده سال نداشت که پدرش از دنیا رفت وعلی اکبر با سرپرستی مادر به فراگرفتن دانش همت گماشت. دهخدا زبان عربی و معارف اسلامی را در محضر دو تن از استادان وقت ـ شیخ غلام حسین بروجردی و حاج شیخ هادی نجم آبادی ـ آموخت و پس از افتتاح مدرسه ی سیاسی در تهران در آن مدرسه به تحصیل پرداخت و زبان فرانسوی و سایر علوم و فنونی را که در آن مدرسه وارد خدمت وزارت امور خارجه می شدندو بسا به مأموریت های سیاسی درخارجه یعنی عضویت سفارتخانه ها و قونسولگریهای ایران منصوب می شدند.میرزا علی اکبر خان دهخدای ماهم در معیت مرحوم معاون الدوله غفاری که مأمور سفارت ایران در بالکان شده بود به عضویت در همان سفارت ومأمور شده و با ایشان عازم بوخارست شد. دهخدا دوسال دراروپا وبیشتر در وین پایتخت اتریش اقامت داشت ودرآنجا زبان فرانسوی را تکمیل کرد ودانش های جدید را آموخت. « روزنامه ی هفتگی صوراسرافیل نه ماه پس از آنکه کشور ایران در عداد دول مشروطه قرار گرفت در تهران منتشر شد. شماره یکم آن در تاریخ پنجشنبه ۱۷ ربیع الاخر ۱۳۲۵ه.ق و شماره ۳۲ که آخرین شماره دوره ی اول روزنامه بود روز شنبه ۲۰ جمادی الاول ۱۳۲۶ ه.ق سه روز پیش از بمباران مجلس وچهار روز قبل از اعدام جهانگیرخان مظلوم منتشر شد.» دهخدا با میرزاجهانگیرخان شیرازی و میرزاقاسم خان تبریزی در اداره و روزنامه های مهم صدر مشروطیت بود که در بیداری مردم و مبارزه علیه دشمنان نهضت مشروطیت ایران نقشی سازنده داشت. اهمیت صوراسرافیل بیشتر بواسطه ی مقاله های کوتاه « چرندوپرند » بود. این سلسله مقاله هابه امضای دخو، خرمگس، سگ حسن دله،غلام گدا، اسیرالجوال، دخوعلیشاه، روزنومهچی، خادمالفقراء ،دخوغلی ونخود همه اش به چاپ می رسید. باری، دهخدا درکنار روزنامه نویسی به قدم نیزبه یاری مردم ستمدیده یوطنش شتافت. چنانکه می دانیم مظفرالدین شاه پس از صدور فرمان مشروطیت در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴هجری قمری خود در ۱۴ذیقعده ی همان سال جهان را به درود گفت وآنگاه فرزند وی محمدعلی میرزای قاجاربه تخت سلطنت جلوس کرد وازهمان ابتدا، مخالفت با مشروطه ومشروطه خواهانرا آغاز کرد، برای این کار میرزا علی اصغرخان امین السلطان (اتابک اعظم)را از فرنگستان فرا خواند و به همدستی وی، به ویران کردن اساس مشروطیت کمر بست . چون سران آزادیخواهان روزگار را تیره وتار دیدند و خطرهایی که مشروطه را تهدید می کرد مشاهده نمودند، چاره را در دست گرفتن زمام انقلاب و بوجود آوردن یک قدرت ملی وتهییج افکار عمومی و قیام اجتماعی دانسته و برای رهبری انقلاب یک کمیته ی سری بنام «کمیته ی انقلاب » ازمهمترین و فداکارترین افراد آزادیخواه تأسیس نمودند وبه کارهایی دست زدند و حوادث و وقایعی ایجاد کردند. که یکی از اعضای این کمیته « میرزا علی خان دهخدا » بود. جلسات کمیته هر نیمه شب در خانه ی حکیم الملک واقع در خیابان پستخانه تشکیل می شد و قبل از طلوع آفتاب اعضای آن متفرق می شدند. آنان درباره ی موضوعات مربوط به تقویت مجلس شورا و مشروطیت صحبت می کردند واگر اطلاعی از اخلال در کار مجلس پیدا می کردند برای دفع و جلوگیری از آن بوسیله ی کوشش دربین مردم اقدام می کردند و این حوزه را مخصوصاً طوری برگزیده بودند که از نویسنده ی درجه ی اول تهران یعنی میرزاعلی اکبر خان دهخدا تشکیل می شد. دراین جلسات سری بودکه نقشه های مبارزه با مستبدین طرح می گردیدوبالاخره همین جلسه بود که پس از مدتی تبدیل به هسته‌ی اصلی حزب دموکرات ایران گردید .به تصمیم

و رأی همین کمیته ها بود که عباس آقای تبریزی جلو در ورودی مجلس شورای ملّی میرزا علی اصغر خان امین السلطان را به گلوله بست و حیدر خان عموغلی و دیگر یارانش به طرف کالسکه ی محمدعلی شاه نارنجک پرتاب کردند. باری، سرانجام در کودتای جمادی الاول ۱۳۲۶ه.ق روزنامه صوراسرافیل تعطیل شد. روزنامه ی صوراسرافیل تا نزدیکی بر انداخته شدن مشروطیت و مجلس ملّی یعنی تا سه روز قبل از توپ بستن مجلس دایر بود. ولی به نهایت شدت مورد بغض و خصومت دربار و مستبدین شده بود، تا جایی که از ۷-۸نفری که محمد علی شاه در اوایل جمادی الاولی سال مزبور تسلیم یا تبعید آنها را خواست یکی میرزا علی اکبر خان دهخدا بود. شب قبل از به توپ بستن مجلس، دهخدا وسایر دوستانش که مورد غضب شاه قرار گرفته بودند، در صحن عقبی مجلس در یک اتاق مخفی شدند و بعد ازگذشت دو وسه ساعت ازشب دهخدابه منزل یکی ا زدو ستانش رفت. روز تخریب مجلس ، دهخدا از در عقبی منزل دوستش به خانه ی میرزا علی روحانی پناه برد و تا شب آنجا ماند و اوایل شب به زحمت به سفارتخانه ی انگلیس (که خالی از اعضای سفارت بود زیرا که در قلهک بودند) رفت و ۲۵ روز در آنجا بود و بعداً او را از ایران تبعید کردند. دهخدا در پاریس با مرحوم علامه ی قزوینی معاشر بود آنگاه به سویس رفت و در ایوردن سویس نیز سه شماره از صور اسرافیل را منتشر کرد، سپس به استامبول رفته و با یاری گروهی از ایرانیان که در ترکیه بودند روزنامه ی سروش را به زبان فارسی انتشار داد که در حدود پانزده شماره انتشار یافت. پس از آنکه مجاهدان تهران را فتح کردندو محمد علی میرزا خلع گردید. دهخدا از تهران و کرمان به نمایندکی مجلی شورای ملّی انتخاب شدو به استدعای آزادگان وسران مشروطیت از ترکیه به ایران باز آمده و به مجلس شورای ملّی رفت. با آغاز جنگ جهانی اول قشون روسیه از قزوین به طرف تهران حرکت کرد و تا کرج پیش آمد. ملّیون ایران از بیم قشون روس به قم مهاجرت کردند و چون همه جا قشون روس را در تعقیب خود دیدنداز قم به اصفهان و از اصفهان به کرمانشاه رفتند واز آنجا نیز از بیم قوای روس گروهی به خارج ایران و جمعی به ایل بختیاری پناه بردند. دهخدا جزو گروه اخیر بود که تا پایان جنگ در میان بختیاری ها ماند. پس از جنگ، دهخدا، به تهران بازگشت و از کارهای سیاسی کناره گرفت و به کارهای علمی وادبی و فرهنگی پرداخت و مدتی ریاست دفتر وزارت آموزش و پرورش و ریاست تفتیش وزارت دادگستری و ریاست مدرسه ی علوم سیاسی وسپس ریاست مدرسه ی عالی حقوق وعلوم سیاسی تهران را پذیرفت و از آن پس به مطالعه و تحقیق و تحریر تألیفات و مصنفات اجمند خود پرداخت . با آغاز دولت ملّی دکتر مصدق دهخدا دوباره به صحنه ی مبارزات سیاسی کشیده می شود. دردفاع از وی مقاله می نویسد، مصاحبه می کند و از وی به عنوان نابغه ی شرق سخن می گوید. امّا پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در جستجوی شهید حسین فاطمی به خانه اش می ریزند، زندگیش را بهم می زنند ، بخاطر ستایش از شخصیت دکتر مصدق، نان "بخور و نمیرش"را قطع می کنند، به محاکمه اش می کشند،زجر و آزارش می دهند. در دفتر دادستانی ارتش، شبانگاه ۲۵ مهرماه ۳۲ بر اثر پرخاش و رفتار دور از ادب دادستان به حال اغماء می افتد، جسد نیمه جان دهخدا را نیمه های شب می آورند و در دالان خانه اش رها می کنند و می روند. خدمتگذار خانه که برای تجدید وضو وادای فریضه ی سحرگاهی از اطاقش بیرون می آید پیکر نیمه جان دهخدا را می بیند، سراسیمه اهل خانه را خبر می کند، پیرمرد را می برند و در بسترش می خوابانند. بر اثر این رفتار دژخیمانه به سختی صدمه می بیند. بیماری «تنگِ نفس» وی دوباره باز می گردد، پیرمرد که فرسوده رنج و کار و مبارزه ی سالیان می بود، در زیر ضربات مداوم بکلی از پای درمی آید، در یک کلمه، با کودتای ۲۸مرداد «دق مرگ» می شود. آخرالامر از پس ۷۷ بهار و خزان که بر وی می گذرد، عمر پربار وبرکتش به پایان می رسد، هزار دستان ادب فارسی، بعد از ظهر روز دوشنبه هفتم اسفند ماه ۱۳۳۴ روی در نقاب خاک و خاموشی می کشد و به ابدیت می پیوندد. جنازه ی دهخدا را در بامداد چهارشنبه به شهر ری مشایعت می کنند و درابن بابویه در مقبره ی خانوادگی به خاک می سپارند. صبح وقتی دانشجویانِ استاد به دانشکده ی ادبیات رفتند فراش دانشکده به آنها می گوید: بروید با دمتان گردو بشکنید امروز آقای دکتر معین نمی آید. وقتی علت آن را می پرسند به سادگی مثل اینکه هیچ اتفاقی نیفتاده است ؛ می

گوید: آخر دیشب آقای دهخدا مرحوم شده. دانشجویان استاد بهت زده شدند و نمی توانستند غم بزرگ مردی که دیگر نبود وشادی کوچک کلاسی که آن روز تشکیل نمی شد را تحمل کنند. زمزه مرگ او بسی زود درهمه جا پیچید. صبح، باران ریز پردامنه ای آغاز شد بچه ها تک تک جمع شدند، جلو خانه وهشتی خانه ی پیرمرد پرشد، پر از بچه ها، پر از دانشجویان آن روز دانشگاه. ودر میان همه هیچ چهره ی آشنایی از رجال آن روز و استادان عالی مقام دانشکده ی ادبیات دیده نمی شد. شاید لزومی نداشت که مقامات، روز خود را برای تشییع جنازه ی یک مرد پر از حماسه و سربلندی، به دردسرهای بزرگ بیندازند. از میان استادان دانشکده فقط مدرس رضوی و دکترصدیقی را بخاطردارم که به خانه ی دهخدا آمده بودند. نزدیک ساعت ده بود که جنازه را حرکت دادند، تابوت کوچکی جسم فرسوده و خاموش مردی را در خود گرفته بود وبه دنبال تابوت چشمهای پر ازاشک و سرخ دکتر معین دیده می شد و باران ریز و سخت همچنان بارید تا نزدیک لاله زارنو جنازه روی دوش دانشجویان حمل شد و هیچ یک از رجال با اتومبیل های بزرگ وکوچکشان به دنبال جنازه نیامده بودند و بچه ها هر کدام بوسیله ای خودشان را به آرامگاه رساندند. آرزوی اوبرآورده شده بود. درخت های جوان به دنبال درخت پیری که دیگر نبود حرکت می کردند او هم همین را می خواست . نماز میّت را در زیر باران تندی برگزار کردند. مردی خفته بود کوچک اندام و در هم فشرده در واپسین جامه ی خویش، جامه ای سفید بمانند قلبش. و آسمان آهسته آهسته می گریست. گورکن لحد می ساخت و قاریان گرسنه، کلمات نامفهومی را از قرآن زیر لب زمزمه می کردند و اندوه، قلبها را می فشرد و نزدیک ساعت یک بعدازظهرهمه چیز برای جسم خاکی او تمام شد.یک سطل آب ،چندین دست که روی خاک نمناک دراز شد وحمد و سوره هایی که برای آسایش او برلبها جاری بود و همه چیز از همان روز آغازشد برای روح اووکاربزرگی که او کرد ویادگاری گرانبها که برای مردم وطنش بجای گذاشت. سبک اشعار و نوشته های دهخدا دهخدای آزاده، شاعر، نویسنده، مجاهد، روشنفکر، استاد دانشگاه، زبان شناس، محقق، مترجم، مرد سیاست و ادب، انسانی است چند بعدی، عمیق و متواضع وکوشا که ما تنها به تصویر چهره ی شاعری او می پردازیم. اشعار دهخدا را می توان به سه قسم تقسیم کرد : ۱- اشعاری که به سبک متقدمان سروده. بعضی از این نوع دارای چنان جزامت و استحکامی است که تشخیص آنها از گفته های شعرای قدیم دشوار می نماید. ۲- اشعاری که در آنها تجدد ادبی بکار رفته است و شاید مسمط «ای مرغ سحر! چو این شب تار..» او را بتوان نخستین نمومه ی شعر نو بشمار آورد. ۳- اشعار فکاهی که تعمداً به زبان عامیانه پرداخته است. استاد غالباً اظهار می دارد :« من گاهی تفنن را شعری ساخته و برای دوستان خوانده ام. دوستان من از نظرحجب یابه ملاحظاتی نخواسته اند درباره کیفیت این اشعار اظهار نظر کنند. من خود نمی دانم که این گفته ها شعر است یا نظم، قضاوت این امر با خوانندگان است.» قضاوت دهخدا نسبت به شعرش، قضاوت شاعرو هنرمندی راستین است. این سیره ی دانشمند وهنرمندی حقیقی است که برخلاف مدّعیان که همواره درباره ی خود هیاهو می کنند این چنین شکسته نفسی می کند و به تواضع سخن می گوید. به داوری نشستن درباره ی شعر دهخدا به اسناد حرف وسخن وی کاری که بسیاری از معاصران ما می کنند ایجاب می کندکه نقیض آن را نیز باور بداریم؛ یعنی اگر کسی خود را شاعری بزرگ خواند، سخن وی را بر مبنای ادعای او بپذیریم و البته، این کاری است که عقل سلیم از پذیرفتن آن سرباز می زند. دهخدا، شاعری را با سرودن شعرهای عامیانه آغاز می کند، امّا بعد از کودتای ۱۲۹۹ هجری خورشیدی که به علت تغییر جو سیاسی، شعر دوران مشروطیت، از سادگی وصراحت برکنار می ماند واندک اندک و به سال هارمزگرا می شود، شعر دهخدا نیز، بالطبع متغییر ومتحول می گردد وازآن پس دیگر ، دهخدا، شعرهایی صریح، به گونه ی « خاک بسرم بچه بهوش آمده»«مردود خدا رانده ی هر بنده آکبلای» و« وصف الحال لوطیانه » نمی سراید. شعر دهخدابه قلمرو صورخیال رخت می بندد و جاخوش می کندو آرام آرام به دگردیسی تن در می دهد و تبدیل به شعر ادیبانه می شود.در دیوان دهخدا، سه نمونه شعر عامیانه ـ یک مسمط دو مثنوی ـ وجود دارد. دهخدا شاعری است صادق و صمیمی. او در تصویر آدمیان و آفریدن فضای کلی شعر و القای معنی و مفهوم آن چیره دست و استاد است.

تازگی هایی که در شعرهای عامیانه دهخدا به چشم می خورد عبارت است از : نخست ـ در نحوه ی ارائه معنی است، در برداشت و در آمد سخن و غیره که کم و بیش جدید است. دوم ـ خود معنی و اغراض شعر او است در آنگونه شعرهایش. سوم ـ زبان و جنبه ی لفظی کار اوست که تازگی بیشتر دارد و در عین حال با جرأت بیشتر از بعضی پیشینیان خود، مثل قائم مقام و یغمای جندقی و معاصران مثل ایرج کار کرده. چهارم ـ جوازی است که او به عنوان یک استاد مسلّم وبی معارض شعر ما داده است در امر هجاها و تکیه هایی که هرکلمه دارد در تلفظ عامیانه و تلفظ ادبی، هنگامی که به وزن در می آید که در این خصوص کارش از حیث وزن، آمیخته و آلیاژی است از عروض و اوزان ترانه های عامیانه. نمونه تلفظ «خاک» و «بخواب» و می آید و غیره در این دو بیت : خاك بسرم بچه بهوش آمده بخواب ننه، یکسر دو گوش آمده گربه نکن لولو می آد می خوره گربه می یاد بزبزی رُمی بره که در این جا کلمات، تمامت و هنجار تلفظ ادبی و تکیه های هجایی شانرا ندارند و مصمت ها از اندازه و مدار کشش و قوّت معهودشان منحرف شده اند. پنجم ـ به قلمرو هنر جدی وارد کردن تفننات سابقان است دراین موارد. اشعارعامیانه، شکایتی لطیف وانتقادی تندازبیدادیهاوناروائی های جامعه است. دهخدا شاعری است هوشیار، دلیر، مجاهدوخستگی نشناس و آشتی ناپذیر. شاعری که با ظلم و زور، با خرافات مذهبی و اجتماعی، با عقب ماندگی و انحطاط و بی فرهنگی طبقات حاکم زمان خود، با فقر اقطصادی و استبداد سیاسی و مذهبی، با استثمار خانم ها و فئودال ها می جنگند و از هیچ کس و هیچ چیز نمی هراسد و تا پای جان مبارزه می کند. قلم در دست او سلاحی است که با آن به جنگ سیاهی ها می رود. دهخدای شاعر، یک دنده و انعطاف ناپذیر، جزو معدود شاعران دوره ی مشروطیت ایران است که جهان بینی وجهان نگری روشنی دارد.روشن فکری راستین است؛ جناه ها را خوب می شناسد و درست جبهه گیری می کند و هرگز دچار احساسات نمی شود و شعار نمی دهد. دهخدا دردشناسی حقیقی است. ریشه های درد را در می یابد و به درستی نشان می دهد، هرگز فریب نمی خورد و اشتباه نمی کند. قالب های شعر دهخدا قالب های شعری دهخدا همان قالب های شناخته شده و معهود شعر فارسی است. دهخدا شعر هایش را در قالب های مثنوی، غزل، مسمط، قطعه، دوبیتی و رباعی سروده است. نهایت اینکه به اعتقاد ما در مصنوی و قطعه و مسمط ورزیده تر و موفق تر است. دهخدا در شعرهای ادیبانه اش بیشتر از تمثیل و مثل، قصه های عامیانه، کلمات قصار بزرگان، آیات قرآن و روایات و احادیث اسلامی سود جسته و از این رهگذر است که شعرش سنگین و گرانبار و بیشتر کلامش برای مردم کوچه و بازار مشکل و نامفهوم شده است. دهخدای شاعر هیچ اشاره یمستقیم به وقایع و حوادث زمان زندگی خود نکرده بلکه مفاهیم ذهنی خود را به طور غیرمستقیم بیان و تصویر کرده و این کار بر تأثیر و گیرایی شعرش افزوده است. مضامین شعر دهخدا، همان مضامین کلی شعر دوره ی مشروطیت ایران است؛ وطن پرستی، داد خواهی، مبارزه علیه خائنان وطن، آزادی خواهی و مردم دوستی، رسوا کردن ظالمان و جباران و حاکمان نالایق، تهییج و بیداری و هوشیاری مردم، حمله به تعصبات عامه، مبارزه با زاهد نمایی و زهد فروشی و ریا و دورویی و مضامینی از این دست. دهخدا علاوه بر شعرهایی که در آنها به طرح مسائل زمان خود پرداخته، شعرهایی نیز سروده که حاصل تأملات و تفکرات اوست.یکی از ارکان اصلی شعر دهخدا و بارزترین ویژگی هنر وی، طنز تلخ و گزنده ی او است که در مثنوی های « ان شاء اللّه گربه است » ،« در چنگك دزدان » ، «دانم! دانم! » ، « آب دندان بك » ، « خیز وخرخر کشد بچشم ببین!» و در قطعه « بهترین کار خواجه » چهره می نماید. گذشته از طنز، هزل، هجو و شوخی (یا فکاهی) هم در اشعار دهخدا به چشم می خورد. که در هر کدام به ترتیب به موارد زیر اشاره می کرد: طنز: انتقاد اجتماعی، در جامه ی رمز وکنایه، با رعایت وحفظ جنبه های هنری و زیبایی شناسی. هزل : انتقاد از پدیده های گوناگون اجتماعی در جامه ی شوخی و مسخرگی، همراه با نیش قلم و زخم زبان، با وضوح و صراحت بیشتر، آمیخته با ذوق و استعدادی که آن را از هجو ودشنام متمایز می کند. هجو: بدگویی ازکسی ودشنام دادن ومسخره کردن او به سبب انگیزه هاکم و بیش خصوصی بدون رعایت هیچ هنری واحتمالاً ذوقی. فکاهی : شوخی و خوشمزگی، آنچه مردم را به خنده بیندازد. ازمسمط

های شیوای زبان فارسی، مسمطی است که دهخدا در رثای دوست و همفکر آزاده ی خود میرزا جهانگیر خان شیرازی معروف به « صوراسرافیل » سروده است. این شعر در حقیقت وصیّت نامه دهخدا است به نسل هایی که بعد از او به دنیا می آیند. نسل هایی که به قول دهخدا کودکان دوره ی طلایی خواهند بود. در اینجا به دو وسه قطعه از این مسمط اشاره می کنیم : ای مرغ سحر! چو این شب تار بگذاشت ز سر سیاهکاری وز نفحه ی روح بخش اسحار رفت از سر خفتگان خماری بگشود گره ززلف زرتار محبوبه نیلگون عماری یزدان به کمال شد پدیدار و اهریمن زشتخو حصاری یاد آر زشمع مرده، یاد آر! *** ای مونس یوسف اندرین بند! تعبیر عیان چو شد ترا خواب دل پر زشعف، لب از شکر خند محسود عدو، به کام اصحاب رفتی بر یار و خویش و پیوند آزاده تر از نسیم ومهتاب زان کو همه شام با تو یک چند در آرزوی وصال احباب اختر به سحر شمرده، یاد آر! *** ای هم ره تیه پور عمران بگذشت چو این سنین معدود وان شاهد نغز بزم عرفان بنمود چو وعد خویش مشهود وز مذبح زر چو شد به کیوان هر صبح شمیم عنبر وعود زان کو به گناه قوم نادان در حسرت روی ارض موعود بر بادیه، جان سپرده، یاد آر! *** چون گشت زنو زمانه آزاد ای کودک دوره طلایی ! وز طاعت بندگان خود شاد بگرفت ز سر خدا، خدایی نه رسم ارم، نه رسم شدّاد گل بست زبان ژاژ خایی زان کس که ز نوک تیغ جلاد مأخوذ به جرم حق ستایی تسنیم وصال خورده، یاد آر! *** اگر بخواهیم این شعرگویارا ازلحاظ قالب بررسی کنیم، نخستین شعرفارسی است که آثار مشخص اشعار اروپایی را دارد و نه تنها صورت جدیدی در ادبیات منظوم ایران بوجود آورده، بلکه از جهت سمبولیسم عمیق ولحن استوار خود شایان توجه است؛ این مسمط حزن انگیز که درد و رنج حس نفرت و انزجار شاعر را در حق قاتلان دوست دیرین خود نمودار می سازد، چنانکه گفتیم از حیث سبک و قالب و قافیه بندی، در ادبیات ایران بدعت تازه ای گذاشت و پای از چهار دیوار افکار و انواع مرسوم شعر قدیم بیرون نهاد. چون قطعه مسمط دهخدا هم از حیث شکل وهم از حیث مضمون و طرز بیان در ادبیات ایران بی سابقه بود در آن هنگام بسیار پسندیده افتاد و بعد ها نظایر زیاد بر آن ساختند؛ از این جهت دهخدا را هم باید در تحول نثر فارسی وهم در پیدایش شیوه های نو در شعر ایران از پیشوایان دانست. در اشعار غزل گونه، دهخدا، مردم وطنش را به رستاخیز و مبارزه علیه وطن فروشان و بی وطنان تهییج می کند. به آنان درس آزادگی می دهد و یادآورشان می شود که زمانی چه بوده اند و امروز در کجا هستند.غزل او با آرزوی وصال دلدار آغاز میشود امّا بعد از آن سخن را به مسائل اجتماعی و سیاسی می کشاند. اشعار غزل واره او، وحشت ونفرت شاعر را از جنگ و جنگ افروزان به آسانی می توان دریافت. آثاردهخدا : ترجمه ۱- ترجمه ی عظمت و انحطاط رومیان. تألیف منتسکیو. ۲- ترجمه ی روح القوانین. اثر منتسکیو. این دو اثر تاکنون چاپ و منتشر نشده است. فرهنگ ۱- فرهنگ فرانسه به فارسی : شامل لغات علمی، ادبی، تاریخی، جغرافیایی و طبی زبان فرانسه با معادل آنها در زبان های فارسی و عربی. ۲- لغت نامه : فرهنگی است بزرگ و یا بزرگترین فرهنگ فارسی که تا امروز تألیف و منتشر شده است. دهخدا در حدود چهل سال از عمر خود را صرف تهیه یادداشت های این کتاب کرد و خود در تنظیم، تألیف ونظارت بر چاپ قسمتی از مطالب آن دخالت داشت. دقت در فرهنگ های فارسی، دهخدا را متوجه ساخت خطاهای موجود در فرهنگ های فارسی از فرهنگی به فرهنگ دیگر منتقل شده و غلط خوانی و غلط نویسی کاتبان نیز مقداری بر غلط ها افزوده است. دهخدا برای اینکه کار خود را بر پایه ی دقیق علمی استوار سازد، نخست به خواندن متنهای نظم و نثر پرداخت و لغت ها و ترکیبها را علامت گذاری کرد. در ابتدا خود او و سپس عده ای دستیار به راهنمایی او این کلمات را روی برگه های کوچک نوشتند. این یادداشت های انبوه که در دوران زندگی وی به صورت « الفبایی » و شمار آن از سه میلیون بیشتر است، ماده ی نخستین لغت نامه را تشکیل می دهد. لغت نامه ی دهخدا در حدود دویست هزار (عنوان) لغت را دربردارد ، بیشتر این لغت ها مستند به شاهد های متعدد است، از آوردن این شاهد ها، علاوه بر روشن ساختن معنی لغت، دو نکته ی دیگر نیز در نظر بوده است، یکی آنکه سیر تاریخی کلمه نشان داده شود، دیگر آنکه تحول معنی آن

درطول تاریخ زبان دری روشن گردد. علاوه بر لغات درحدود دویست هزار اعلام جغرافیایی و تاریخی نیز در این کتاب آمده است. پس لغت نامه بدون احتساب ترکیباتی که درذیل بسیاری از لغات آمده، حاوی چهارصدهزار عنوان است. چاپ این مجموعه ی بزرگ در بیست و پنج هزار صحفه ی سه ستونی با حروف ریز و قطع و ریزی کامل خواهد شد. ترجمه ی احوال شرح حال ابوریحان محمد بن احمد خوارزمی بیرونی که مقارن هزاره ی تولد بیرونی تألیف و بجای پنج شماره ی مجلّه ی آموزش و پرورش از انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ در مهر ماه۱۳۲۴ منتشر گردیده سپس عین آن در لغت نامه تجدید طبع شده است. تصحیح وتحشیه ۱- دیوان ناصرخسرو : یادداشت های دهخدا درتصحیح اشعار وبعض نکات با مقدمه ای دلکش از صفحه ۶۱۹ دیوان ناصرخسرو چاپ شده است. ۲- دیوان سیّد حسن غزنوی : تصحیحات دهخدا در صفحات ۳۶۱-۳۷۶ کتاب مزبور چاپ آقای مدرس رضوی مندرج است. ۳- دیوان حافظ : مرحوم دهخدا یک بار دیوان حافظ چاپ خلخالی را پس از طبع و انتشار تصحیح کردند. بار دیگر دیوان خواجه مصحح علامه محمد قزوینی را پس از انتشار تصحیح نمودند. یادداشت های دهخدا بر چاپ قزوینی به همت دکتر معین در مجله دانش سال دوم شماره هشتم به طبع رسیده است. ۴- دیوان منوچهری : دیوان منوچهری را دهخدا از روی قریب بیست نسخه خطی وچاپی تصحیح کرده اند. این یادداشت های متعدد و متفرق هنوز جمع آوری وچاپ و منتشر نشده است. ۵- دیوان فرخی سیستانی : دیوان فرخی را استاد علامه از روی نسخ متعدد خطی وچاپی تصحیح کرده اند. این یادداشت ها نیز چاپ ومنتشرنشده است. ۶- دیوان مسعود سعد : قسمتی از دیوان مسعود سعد سلطانی را نیز دهخدا تصحیح کرده اند که تاکنون به چاپ نرسیده است. ۷- لغت فرس اسدی : تصحیحات لغت فرس اسدی به قلم استاد دهخدا درطی سال های متمادی درحواشی دونسخه چاپ پاول هرن و چاپ مرحوم عباس اقبال یادداشت شده .. قسمتی از این تصحیحات در مجلّه یغما و مجله دانش به طبع رسیده است. ۸- دیوان سوزنی سمرقندی : در کتابخانه استاد (که اکنون متعلق به سازمان لغت نامه است) نسخه ای از دیوان سوزنی سمرقندی است که تمام آن را تصحیح کرده اند. ۹- صحاح الفرس : آقای عبدالعلی طاعتی یادداشت های علامه دهخدا را طی کتاب خود با ذکر مأخذ وارد کرده اند. ۱۰- دیوان ابن یمین : نسخه مصحح استاد دهخدا اکنون در کتابخانه مجلس شورای ملّی است و مرحوم رشید یاسمی در ترجمه احوال ابن یمین از این کتاب استفاده کرده است. ۱۱- یوسف وزلیخا : استاد دهخدا یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی را تماماً تصحیح و تشحیه کرده اند. این کتاب هنوز چاپ ومنتشر نشده است. مجموعه ی مقالات مقالات اجتماعی وسیاسی علامه بنام چرندپرند و همه ی سر مقاله های روزنامه ی صور اسرافیل چاپ تهران، جمعاً سی ودو نمره و صوراسرافیل چاپ ایوردن سویس جمعاً سه نمره و روزنامه سروش طبع استانبول جمعاً چهارده نمره و ایران کنونی چاپ تهران (مقالات فکاهی) و آفتاب و چند مقاله در روزنامه شوری چاپ تهران طبع شده است. بخشی از این مقالات، بویژه «چرندپرند» به همت استاد دکتر دبیرسیاقی به تازگی چاپ و منتشر شده است. امثال وحکم مرحوم اعتماد الدوله قراگزلو وزیرمعاونت وقت ازاستاد دهخدا درخواست کرد امثال و حکم را از یادداشت های لغت نامه مجزا کند و جداگانه منتشر سازد. استاد نیز موافقت کرد و ازمیان یادداشت های خود آنچه مثل، حکمت، اصطلاح و حتی اخبار و احادیث بود بیرون کشید و مجموع را بنام « امثال و حکم » در چهارده مجلّد در تهران به طبع نرسیده است. پندها و کلمات قصار استاد دهخدا مجموعه ای دارد شامل جمله های کوتاه و حاوی مطالب فلسفی و اخلاقی نغز به سبک پندهای لاروشفوکو. این مجموعه تاکنون به طبع نرسیده است. دیوان دهخدا یکی دیگر از آثار مهم دهخدا دیوان اوست.به امیدی روزی که مجموعه ی پژوهشهای استاد دهخدامنتشرشود ودوستداران فرهنگ وادب ایران از سرچشمه ی دانش والای وی سیراب گردند. گذری بر « چرندپرند » دهخدا « چرندپرند » دهخدا آیینه ی تمام نمای اجتماع آن روز ایران است. خواننده با خواندن« چرندپرند »باورمی کند که تاریخ راستین هر ملّت ادبیات اوست. نثر « چرندپرند » ساده، صمیمی، نرم و آشنا و پرخون و پرتحرک است. دهخدا در « چرندپرند » از آنجا که مخاطبانش عامه و انبوه مردم اند، به زبان ایشان سخن می گوید. ازاصطلاحات، تشبیهات، استعارات، کنایات، مثل ها، متلک ها، دشنام ها، باورها، تکیه کلام ها

و شعرهای آنان مدد می گیرد و نثر رنگین و متموّج خود را می آفریند، کلمات و اصطلاحاتی که تا زمان دهخدا راهی به قلمرو و نثر فارسی نداشتند و از این رو دهخدا را از جمله ی پیشگامان و پیشاهنگان نهضت گرد آوری وعنایت به فولکلور یا فرهنگ مردم دانست و کوشش او را در پاسداری از گنجینه ی غنی و متنوّع فرهنگ عوام پاس بسیار داشت. دهخدا در « چرندپرند » با هوشیاری و دلیری و صمیمیت و صداقتی شگفت انگیز با سلاح طنز و تمسخر به جنگ مفاسد ونابسامانی های اجتماع زمان خود می رود و از غارت وچپاول خان ها و فئودال ها، از شوربختی کشاورزان ایرانی، بیداد و تجاوز و قتل و غارت مردم بی دفاع بوسیله عمّال حکومت استبدادی، به آتش کشیده شدن کشتزارها و روستاها و ویران شدن قنات ها وکاریزها بوسیله یاغیان و سرکشان، به اسارت رفتن زنان و دختران ایلات و عشایر،گرسنگی، بیماری، فقر وبی سوادی وبی بهداشتی و بی فرهنگی عمومی، سیل و وبا وگرانی و قحطی وخشکسالی و بیماریهای قرون وسطایی، مثل سرخک وآبله مرغان وتراخم، افیون زدگی توده های بی خبرمردم، احتکارگندم و ارزاق عمومی، ریا و دورویی روحانی نمایان، بیکارگی و متخواری و سربار بودن بعضی قشرهای اجتماعی، وطن فروشی و بیگانه پرستی برخی از رجال دولت، بیکاری مردم شهرنشین، عدم امنیت اجتماعی، نادانی و اسارت زن ایرانی،خرابی جاده ها وراههای مملکت،رشوه خواری، جهل وتعصب عامه مردم، نفوذ و مداخله بیگانگان درامور کشورو ضعف حکومت مرکزی جهل وناآگاهی زمامداران وقت ازاوضاع دنیا ومسائلی ازاین دست سخن می گوید و انتقاد می کند. دهخدا مسائل را ازجزئیات آغاز می کند تا به اصل مطلب می رسد آنگاه با دقت و موشکافی به تجزیه و تحلیل آن می پردازد و ریشه های درد را به درستی نشان می دهد. داریوش آشوری می نویسد:«چرندپرندعالی ترین سلسله مقاله های طنزآمیزسیاسی عصر انقلاب مشروطیت، هنوز هم بهترین نوشته های طنزآمیز سیاسی زبان فارسی است و در نوع خود در سراسر ادبیات فارسی بی نظی.» دکتر عبدالرحیم احمدی (ا. امید) می نویسد : « چرندپرند دهخدا نمونه تازه ای درنثر انتقادی وهجایی فارسی است.نمونه ای که در آغاز خود ازکمال و پختگی برخوردار است. سلاحی است مؤثردردست نویسنده ای که ازروی اعتقاد با استبداد عصر خویش می جنگد. عصر و دوره ای که به قول خودش، آدم « تا یک فراش قرمز پوش می بیند دلش می تپد. » در طنز دهخدا هیچ انگیزه ی خصوصی به چشم نمی خورد. انتقاد هجایی درست ترین مفهوم خود را به دست می آورد. (تا حد زیادی به کمک همین شیوهاست که دهخدا فرصت می یابد با جرأتی در خور ستایش، زبان مردم را با همه حرکت و زندگی اش وارد ادبیات کند.) ریشخند و طنز ظریف ۲۲دهخدا راه را بر هر زشتی بیان و رکاکتی می بندد.هجای دهخدا در برابر زورگویان ، صاحب قدرتان و انگل های جامعه، بیرحم ورسواکننده و جان شکاف است. اما طنز او دربرابر مردم، ستمدیده ها و دربه درها، سرشاراز روح همدردی و مهربانی است. به روشنی می شود دید که او فقط انتقام نمی کشد بلکه آگاهانه درکار نبردی است وبیشتر می کوشد روشن بینی و پایداری را بر انگیزد. عمران صلاحی می نویسد :«چرندپرند دخو، به معنی دقیق کلمه طنزاست. یعنی هم جهت فکری وسیاسی دارد هم ازمسخره بازی به دور است و هم در زیر خنده ی ظاهریش خشمی سازنده به چشم می آید. به علاوه از ظرافتی شاعرانه نیز برخوردار است. از همه اینها مهمتر موقیت زمانی ومکانی چرندپرند است. مقالات سیاسی وانتقادی دهخدا نه تنها نقطه آغازنثر امروز ایران است بلکه آغازگر طنز گزنده و جهت دار امروز ایران نیز هست. چرندپرند،اثری است واقع گرا که با آزادی، زندگی، راستی، مبارزه جویی و زبان و فرهنگ مردم پیوندی عمیق و استوار دارد. طنز دهخدا، تیری در تاریکی نبود، هدف داشت و مستقیماً بر هدف نشست. » در اینجا به نمونه ای ازمقاله ی دهخدا در مجموعه ی « چرندپرند » اشاره می کنیم: سکتوب یکی از مخدرات آی کبلادخو! خدا بچه های همه ی مسلمانان را ازچشم بد محافظت کند. خدا این یکدانه ی مراهم به من زیاد نبیند. آی کبلای! بعد از بیست تا بچه که گور کرده ام اول وآخر همین یکی رادارم آن را هم باباقوری شده ها چشم حسودشان بر نمی دارد ببینند. دیروز بچم ساق و سلامت توی کوچه ورجه و ورجه می کرد، پشت کالسکه سوار می شد، برای فرنگی ها شعر و غزل می خواند. یکی ازقوم وخویش های باباش که،الهی چشم های حسودش درآد، دیشب خانه ما مهمان بود، صبح یکی به دو

چشم های بچم رو هم افتاد. یک چیزی هم پای چشمش درآمد خالش می گوید چه می دونم بی ادبیست «.. سلام » درآورده. هی به من سرزنش می کنند که چرا سروپای برهنه توی این آفتاب های گرم بچه را ول می کنی توی خیابان ها. آخر چه کنم، الهی هیچ سفره ای یکنانه نباشد چه کارش کنم. یکی یکدانه اسمش با خودش است که خل و دیوانه است. در هر صورت الان چهار روز آزگار است که نه شب دارد نه روز. همه ی هم بازی هایش صبح وشام سنگ به درشکه ها می پرانند، تیغ، بی ادبی می شود،گلاب بروتانزیر دم خرها می گذارند، سنگ روی خط واگون می چینند، خاک به سر رهگذر می پاشند. حسن من توی خانه وردلم افتاده، هر چه دوا و درمان از دستم آمده کردم، روز به روز بدتر می شود که نمی شود. می گویند ببر پیش این دکترمکترها من می گم مرده شور خودشان را ببرد با دواهاشان. این گرت مرتها چه دانم چه خاک وخلی است که به بچم بدهم. من این چیزها را بلد نیستم. من بچم را از تو می خواهم. امروز اینجا فردا قیامت. خدا کوروکچل های ترا هم از چشم بد محافظت کند. خدا یکیت را هزار تا کند. الهی این سر پیری داغشان را نبینی. دعا دوا هر چه می دانی باید بچم را دوروزه چاق کنی.اگرچه دست وبال هاتنگ است اماکله قند تراکتورمی شوم روی چشمم می گذارم می آرم. خدا شما پیرمردها را از ما نگیرد. تکلمه... در سال ۱۳۵۳خورشیدی یعنی دو سال پیش به تصادف از یک عشق پاک و افلاطونی استاد گرامی خودمان مرحوم دهخدا آگاه شدم که هنوز هم پر شکوه به نظر می آید. این عشق نشان دهنده روح لطیف و شاعرانه و در عین حال زنده دلی یک شاعر پیر و فرسوده است. پیش از اینکه داستان این عشق را بازگوییم، اجازه بدهید خیلی گذرا از سن و سال آن مرحوم حرف بزنیم تا ظرافت وشگفتی ماجرا تا حدودی روشن شود. علی اکبر خان فرزند «خان بابا» در سال ۱۲۹۷ ه.ق متولد شد و در سال ۱۳۳۴ خورشیدی مطابق با ۱۳۷۵ هجری قمری وفات یافت. در سال ۶۸ سالگی است که استاد «عاشق» می شود و این عشق تا سال ۱۳۳۱ ادامه می یابد : خانم ...که دوره پزشکیاری را گذرانده بود به خواست دکتر سرپرست بخش که برای دهخدا احترام فراوانی قائل بود، تزریقات روزانه استاد را به عهده می گیرد. مهربانی و بیمارداری این دوشیزه که دختر ۱۸–۱۹ ساله بود کم کم سبب می شود که استاد بزرگواردلباخته می شود ومحبتی پاک وانسانی و دور از هر نوع شائبه و هوسهای جسمی و زمینی بینشان ایجاد می شود که آن دختر نیز با فداکاری و خدمتگاری بیشتر نسبت به استاد، این عشق مقدس را به مرحله اعلا می رساند ... این دوشیزه که بعد از چند سال که شنونده و علاقه مند برنامه های رادیویی مرکز فرهنگ مردم بوده، بالاخره در ردیف همکاران این مرکز درآمد. در اسفند ماه ۱۳۵۳ این دوشیزه و این همکار عزیز فرهنگ مردم، پرده از این راز برداشت که در آن موقع البته به خانه شوهر رفته بود و چند فرزند داشت و حالا هم دارد. این دوشیزه در اولین روزی که به مرکز فرهنگ مردم آمد ضمن بازگویی این راز چند قطعه شعر هم به من داد که همگی به خط استاد دهخدا است و خواست که اصل آنها برای همیشه در گنجینه مرکز فرهنگ مردم حفظ ونگهداری بشود. این چند قطعه شعرهمچنان که از ما خواسته شده درحال حاضردرمرکز فرهنگ مردم نگهداری می شود و ازشمار ذخایربا ارزش گنجینه این مرکز به حساب می آید. گفتنی است که دو قطعه از این اشعار بر روی کاغذهایی نوشته شده که نوع و قطع کاغذ فیشهای لغت نامه نیز ازهمان نوع است، یعنی می خواهیم بگوییم، استاد در آن ایام هم به دور از کار و فعالیت و یا فکر لغت نامه نبوده است. یکی از این شعرها، غزل واره ای است که این چنین شروع می شود : به نغزی و نکویی خوی... چه بودی گر بُدی چون روی ... همان طور که ملاحظه می شود، استاد دهخدا به هنگام نوشتن این شعر، خواسته و دقت داشته که نام « محبوب » را در شعر ذکر نکند، طوری که در حال حاضرشعربه صورت نوشته شده اش کامل نیست.البته این اشعارونامه ها تا به امروز نه در دیوان دهخدا و نه در هیچ جای دیگر چاپ و منتشر نشده است. استاد دهخدا بیت ذیل را هم بعد از امضای خود افزوده است : سود عاشق قطره خون در سویدای دل است کانهم آخر ریخت خواهد در سر سودای ما

عجب صبری خدا دارد

! God's Patience عجب صبری خدا دارد! اگر من جای او بودم؛ که در همسایه ی صدها گرسنه، چند بزمی گرم عیش و نوش می دیدم، نخستین نعره ی مستانه را خاموش آندم، بر لبِ پیمانه می کردم. عجب صبری خدا دارد! اگر من جای او بودم؛ که می دیدم یکی عریان و لرزان؛ دیگری پوشیده از صد جامه ی رنگین؛ زمین و آسمان را، واژگون، مستانه می کردم. عجب صبری خدا دارد! اگر من جای او بودم؛ برای خاطر تنها یکی مجنونِ صحراگردِ بی سامان، هزاران لیلی ناز آفرین را کو به کو، آواره و دیوانه می کردم. عجب صبری خدا دارد! اگر من جای او بودم؛ به گردِ شمع سوزانِ دل عشاقِ سرگردان، سراپایِ وجودِ بی وفا معشوق را، پروانه می کردم. عجب صبری خدا دارد! چرا من جایِ او باشم؛ همین بهتر که او خود جایِ خود بنشسته و تابِ تماشایِ تمامِ زشتکاری هایِ این مخلوق را دارد! وگرنه من به جایِ او چو بودم، یک نفس کی عادلانه سازشی، با جاهل فرزانه می کردم؛ عجب صبری خدا دارد! عجب صبری خدا دارد! لطفاً نظرات و پیشنهادات خود را با مدیریت سایت از طریق پست الکترونیکی؛ Email;):'

);document.write(addy_text۱۹۸۲۵

)"(;document.write

< n </script--//\<

>--!

'<'\;(;document.write('<span style=\'display: none

--//<

/<script>آدرس ایمیل جهت جلوگیری از رباتهای هرزنامه محافظت شده اند، جهت مشاهده آنها شما نیاز به فعال ساختن جاوا اسکریپت دارید!-->

)>'/'(;document.write

'<(;document.write('span

--//<

script> <p style="margin: ۰cm ۰cm ۰pt; line-height: ۲۰۰٪" dir="rtl" class="MsoTitle">/ p style="margin: ۰cm ۰cm ۰pt; direction: rtl; unicode-bidi: .>در میان گذارید<"align="center / <embed; text-align: center" dir="rtl" class="MsoNormal" align="center"><br

<div class="e>

برای خاطر عشق

For love"s sake... بـرای خـاطر عشق به من بگو، آن شعله چه نام دارد که در دلم زبانه می کشد، نیرویم را می بلعد و اراده ام را زائل می کند؟جبران TELL me, for Love"s sake, what is that flame which burns in my heart and devours my strength and dissolves my will?.jibran

بـهـــــــار؛ اشتیاق وصف ناپذیر زندگی

مهدی یاراحمـدی خراسـانی

آدرس ایمیل جهت جلوگیری از رباتهای هرزنامه محافظت شده اند، جهت مشاهده آنها شما نیاز به فعال ساختن جاوا اسکریپت

دارید

آدرس ایمیل جهت جلوگیری از رباتهای هرزنامه محافظت شده اند، جهت مشاهده آنها شما نیاز به فعال ساختن جاوا اسکریپت دارید هرپدیده وهرتجلی خود به نحوی هدایت گر انسان به اصل است وآن رانمی توان بی معنی دانست. بهار پدیدهٔ زیبایی است که باید آثار لطف وجمال وجلال خداوند گردون سپهر را در آن جستجو کرد. بهار فصلی است که هر انسانی را به تفکر و تأمل در زیبایی‌های طبیعت وا می‌دارد. از آنجا که به قول شیخ اجل سعدی شیرازی برگ سبز درختان در نظر هوشیاران و حقیقت جویان هر ورقش دفتری از معرفت کردگار می باشد باید بهار را موسم حقیقت طلبی وخدا شناسی دانست. یکی ازخصوصیات تدبر وتعمق رویاندن اندیشه احساس دردل و روان آدمی است از این رو بهار تنها " دگرگونی در طبیعت " نیست، بلکه هنگامه ی "تحولی عمیق و هدفمند در روح و قلب آدمی " نیز می باشد. بدین صورت باید گفت: آمد و رفت بهار، تکرار درس های معلم طبیعت است که همواره در گوش انسان زمزمه گر این واقعیت است که ؛ رستاخیز آمدنی و بلاشك است و خداوند تمامی کسانی را که در قبرها آرمیده اند زنده می گرداند که این حقیقت در واقع بیانگر حیات مجدد و شور انگیز پس از مرگ می باشد.

نرم نرمك صدای پای بهار به گوش می رسد. و نسیم دل انگیز بهاری پیام طراوت و شادابی، امید و سرزندگی و شور و نشاط را به گوش همگان می رساند.

زمستان، امسال بیش از همیشه ادعای ماندگاری داشت .سردی ، جمود و تاریکی چنان همه جا را فراگرفته بود که گویی زمستان سیطره ای دائمی بر طبیعت و زمین دارد. ولی این بهار است که با دست و پنجه نرم کردن با آن بار دیگر پیروزمندانه و طرب انگیز شور زندگی را بر جمود و سردی مستولی می گرداند.

زمستان رفت. چون مانند همه ی امور دنیوی محکوم به رفتن بود. اما با رفتن آن دو چیز به جا ماند: یکی پاداش بهار برای صابران، و دیگری رو سیاهی برای ذغال.حیات دوباره طبیعت در واقع یکی از نمایش های خداوند مهربان در جهان است، طبیعتی که در فصل زمستان می‌میرد و سبزی وشادابی خود را از دست می‌دهد، اما در فصل بهار دوباره زنده شده وجانی تازه می گیرد. طبق تعبیر قرآن، خداوند بادها را می‌فرستد که ابرها را برانگیزد، آنگاه آن را به سوی سرزمین مرده می‌راند تا زمین را پس از مرگش دوباره زنده کند. توصیف طبیعت و حیات دوباره آن یک نمونه از شگفتی‌های طبیعت در قرآن است، اما جالب است بدانیم هدف این توصیف، نشان دادن طبیعی حیات انسان پس ازمرگ است. به عبارت دیگر برای آن است که بدانیم چگونه پس از آنکه تمام جسم پوسید و متلاشی شد، دوباره زنده می‌شود، همان‌گونه که طبیعت زمین پس از پژمردگی و خزان ومرگ حیاتی مجدد پیدا می‌کند.

دستی در سراپرده طبیعت، نعمت بهار را برای انسان وتمامی جانداران تدبیر می‌کند و این نعمت درجهت آسایش و رفاه همراه با (ابر و باد و مه و خورشید وفلك) در کار است. بهار رستاخیز کوچک و سمبلی از رستاخیز بزرگ است بهار فصل رویش، شادی و زندگی می باشد. و از منظر قرآن آیه و نشانه‌ای است که باید مورد توجه اهل بصیرت قرار گیرد. خداوند متعال بارها در قرآن به فصل بهار و رویش گیاهان اشاره کرده و کلماتی مانند « نبت » و «انبات» بسیار در قرآن ذکر شده که هدف اصلی آن از بحث زندگی و احیاء مجدد طبیعت ، تبیین و تمثیل واقعی از معاد و رستاخیز بوده است در قرآن کریم نیز بهار به رستاخیز طبیعت تعبیر شده و این امر را می‌توان از آیه پنج سوره مبارکه «حج» نیز استنباط کرد. هدف اصلی قرآن از بحث زندگی و احیاء مجدد طبیعت تبیین و تمثیل واقعی از معاد و رستاخیز بوده است.

در واقع تجدید حیات طبیعت به خاطر آنست که خدای هستی بخش انسان را متوجه اعتقاد وباحقانیت زنده شدن بعد ازمرگ گردانیده و او را برضمیرخویش راسخ تر می سازد. به بیان دیگر؛ بهار با خود پیام دارد. پیام زندگی، پیام دوباره زیستن و پیام دوباره نگریستن. بهار همراه با رویش، زیبایی و انبساط است و همین امر را باید مدنظر قرار داده و با تجدیدنظر در اعمال و رفتار به‌گونه‌ای عمل کنیم که زیبایی، زندگی و شادی آفرینی را برای خود ودیگران به ارمغان بیاوریم. مانند بیشتر عناصر طبیعت بهار نیز

درس هایی آموزنده و زندگی ساز دارد که حیات بخش و تأمل انگیز است. تنوع، شادابی، تبادل، تحول و حیات آفرینی مهمترین آموزه های بهار می باشد. تنوع؛ در بهار، تنوع خاصی در رنگها و جلوه های طبیعت ، درختان، گیاهان و گلها مشاهده می شود. زندگی متعادل نیز باید برخوردار از تنوع ویژه ای باشد. کار، استراحت، اوقات فراغت، مطالعه، ورزش ، ارتباط با خدا و ... همگی عناصری از یک زندگی متنوع بوده و در جای خود، مهم و با ارزش تلقی می شوند.

– شادابی؛ بهار، آکنده از شادابی و طراوت است، به گونه ای که معرّف تحول و دگرگونی در تمامی طبیعت می باشد. زندگی متعادل نیز برخوردار از شادابی و سرزندگی است. باید در زندگی مشوّق روح شادمانی و مسرت باطنی باشیم و هر یک بر دیگری در این امر، سبقت بجوئیم.

– تبادل؛ از زیبایی های بهار، تعادل در هواست؛ نه آن چنان سرد است که گزنده باشد و نه آن اندازه گرم است که سوزنده باشد. هوای ملایم و نسیم فرحبخش بهار، جان ها را گرمی می بخشد. باید درزندگی متعادل، با الهام ازمکتب بهار، در روابط متقابل خویش به دور از هر گونه افراط و تفریط ، مناسباتی گرم و ثمربخش را پی ریزی کرد. روابط نه افراطی است که به وابستگی و اتکای بیش از حد بینجامد و نه سرد و قهر آمیز است که بذرهای محبت و عاطفه را از قلوب برکند.

تحول؛ طبیعت پس از دوره افسردگی و خمودی خزان ، در طراوت بهار به وجد می آید و دگرگونی هایی را در خود پذیرا می شود. اندام خشکیده گیاهان و درختان در گذر از رکود و رخوت زمستان به شور و جذبه بهار، جوانه های حیات را برخود ظاهر می سازد. چنین تغییر و تحولی در طبیعت ، این پیام را برای هر فردی در بردارد": حال که طبیعت متحول شد، تنها انسان ها که برتر از طبیعت اند و اشرف مخلوقات ، باید دراین دگرگونی ها برطبیعت، سبقت جویند. "هر فردی باید نیک بیندیشند که نسبت به از دست دادن سرمایه عمر و سپری نمودن بهترین سال های زندگی، چه حاصلی اندوخته؟ و با چنین سرمایه ای، دست به چه معامله ای زده است؟ چنین اندیشه ای ، بارور و زاینده است و انسان را فراتر از پوچی و ابتذال ، به رشد و تعالی می خواند. امام سجاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق می فرمایند ": خدایا به من عمرطولانی عطا فرما تا زمانی که عمرم در راه اطاعت و بندگی ات صرف شود و اگر روزی برسد که سال های زندگی ام چرا گاه شیطان گردد ، مرا فرصت مده ".

– حیات آفرینی؛ بهارحیات است و حیات آفرین، آن گونه که نسیم بهاری بر روح ها و جان ها می وزد، حیاتی دوباره در کالبدها می دمد و به عبارتی، بهارعلاوه بر سر زندگی ، زندگی ساز نیزهست.

بهار یعنی؛ آغازی دوباره بر پایان شیرین سختی ها، یعنی امیدواری به شکفتن مجدد، یعنی رستاخیز طبیعت، یعنی حیات بعد از ممات و یعنی اشتیاق وصف ناپذیر زندگی. خردمندان بر این موضوع وقوف کامل دارند که به دنبال هرسپیده دم، شب سیاهی نیز می باشد ودرپی هربهار دل انگیزی فصل دگرگون گری است به نام برگ ریزان و زمستان! پس عقل سلیم حکم می کند به دنبال هرسرور وشادمانی، فرا رسیدن غمی بیکران را از یاد نبرد ولازمهٔ همه اینها ابراز امتنان است وادای شکر به بارگاه خدای منّان.اکنون که با عنایت قادر متعال توفیق درک بهار دیگری حاصل گردیده است مستانه وشورانگیز از این نعمت بزرگ، به هنگامه ی "؛ اذا رأیتم الربیع " مشتاقانه ذاکر و شاکر نعمت های بیکران ایزد منان خواهیم بود پس "؛ فاذکرو ذکر النشور."

والسلام– مهدی یاراحمدی خراسانی

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید

بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابـل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عـده ای خیر انـدیش اداره و تامین گردیـده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسـیع فعالیت مذهبی و علمی حاضـر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صـاحب اصـلی ایـن خـانه (قـائمیه) امیـد داشـته و امیـدواریم حضـرت بقیه الله الا‌عظم عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف تـوفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شـماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شـماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سـندش، از امام حسـین علیه السـلام -: هر کس عهـده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جـدا کرده است و از علوم مـا که به دستش رسـیده، به او سـهمی دهـد تا ارشاد و هـدایتش کنـد، خداونـد به او می‌فرمایـد: «ای بنـده بزرگوار شریـک کننـده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سـزاوارترم. فرشـتگان من! برای او در بهشت، به عـدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسـکری علیه السـلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشـتن بینـوایی ضـعیف را دارد و تـو او را از دسـتش می‌رَهـانی، یـا مردی نـاصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضـعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سـپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسـند زیـد: امام حسـین علیه السـلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخوانـد و او اجابت کنـد، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹